پیام به ملت شریف ایران، به مناسبت حلول سال ۱۳۷۹

بسم‌الله‌الرّحمن‌الرّحیم

یا مقلّب القلوب و الابصار، یا مدبّر اللّیل و النّهار، یا محوّل الحول و الاحوال، حوّل حالنا الی احسن الحال.

فرا رسیدن عید نوروز و آغاز سال نو را - که امسال در میانه دو عید سعید بزرگِ غدیر و قربان واقع شده - به یکایک هم‌میهنان عزیزمان و ایرانیانی که در هر نقطه‌ای از جهان هستند، همچنین به همه فارسی‌زبانان و همه کسانی که این اعیاد بزرگ را ارج می‌گزارند، تبریک عرض می‌کنم. بخصوص تبریک می‌گویم به کسانی که در راه سربلندی کشور و عظمت ملت ایران، تلاش و ایثارگری کردند و همه این ملت را مرهون مجاهدات و خدمات خودشان قرار دادند؛ ایضاً به خانواده معظّم شهیدان و ایثارگران درود می‌فرستم و امیدوارم سالی که در پیش داریم، برای همه، سالی سراسر خیر و برکت و مشحون از تفضّلات الهی باشد.

اگر نگاهی به سال گذشته بیندازیم، خواهیم دید که سال گذشته - مثل همه عمر - شامل شیرینیها و تلخیهایی بود و مجموع و محصول این شیرینیها و تلخیهاست که باید برای ما درس باشد و ما را برای جلو گذاشتن گام بزرگی در راه اعتلای روحی و معنوی و مادّی خود و کشورمان، یاری دهد.

سال گذشته، به اسم مبارک امام خمینی قدسّ سرّه مزیّن بود و عملاً در سرتاسر سال، یاد آن بزرگوار در همه گوشه و کنارهای کشورمان و در ذهن و آفاق زندگی مردم، محسوس بود و شاید بتوان امیدوار بود که مردم ما از لحاظ ذهنی و عملی، گامی به امام بزرگوار خودشان نزدیک شده باشند.

اگر بخواهیم شیرینیهای این سال را بشمریم، برترینش عبارت بود ازحضور مردم؛ گرمی و شور و شوقی که مردم در هر صحنه‌ای که به آنها ارتباط پیدا می‌کرد و از آنها مسؤولیتی می‌طلبید، از خود نشان دادند. آخرینش، حضور پرشور و متین مردم در انتخابات مجلس شورای اسلامی بود که برای ملت ما احترام آفرید و نظام جمهوری اسلامی را مفتخر و سرافراز کرد.

از اول سال تا امروز هم به همین ترتیب مشاهده می‌کنیم که مردم در هر نقطه و در هرزمانی که حضور خود را در عرصه‌های انقلاب لازم دانستند، حضور پیدا کردند؛ در راهپیماییهای روز قدس، بیست و دوم بهمن و بخصوص در راهپیمایی پرشور و میلیونی بیست و سوم تیر که مردم برای دفاع از هویت اسلامی کشورشان به صحنه آمدند و حضور خودشان را نشان دادند. تلاشگران در سرتاسر این سال، تلاشهای زیادی کردند و مردم مؤمن و مسؤولان متعهّد، کارهای خوب و باارزشی انجام دادند که ان‌شاءالله آثار خود را در زندگی مردم خواهد بخشید.

البته تلخیهایی هم داشتیم؛ تلخیها ناشی از ضعفهای ما و توطئه‌های دشمنان ماست. سال گذشته سالی بود که همه در آن، بُروز توطئه دشمنان را مشاهده کردند و تهدید امنیت ملی را که با سلسله جنبانی دشمنان انجام می‌گرفت، به چشم خود دیدند. مردم از لحاظ وضع معیشت و مسائل اقتصادی، دشواریهای بزرگی داشتند و تلاشهایی که انجام گرفت، نتوانست این مشکل را برای مردم، آن‌گونه که شایسته و مورد انتظار بود، برطرف کند.

سال جدیدی را در پیش رو داریم و همان طور که می‌دانید، امسال، هم در آغاز و هم در پایان خود، مزیّن به عید مبارک غدیر است؛ یعنی سال ۱۳۷۹، دو عید غدیر دارد. بسیار مناسب است که ما این سال را به این مناسبت، «سال امام امیرالمؤمنین، علی‌بن‌ابی‌طالب علیه‌السّلام» بدانیم و بنامیم و خودمان را به آن بزرگوار نزدیک کنیم.

امیرالمؤمنین علیه‌السّلام، یک الگوی کامل برای همه است. جوانی پرشور و پرحماسه او، الگوی جوانان است. حکومت سراسر عدل و انصاف او، الگوی دولتمردان است. زندگی سراپا مجاهدت و سراپا مسؤولیت او، الگوی همه

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

مؤمنان است. آزادگی او، الگوی همه آزادگان جهان است و سخنان حکمت‌آمیز و درسهای ماندگار او، الگوی عالمان و دانشمندان و روشنفکران است.

امیرالمؤمنین علیه‌السّلام در زندگی حکومتی خود، نسبت به عدالت، نسبت به حقوق ضعفا و درماندگان و پابرهنگان، بی‌اغماض و بی‌گذشت بود. ماهم باید همین‌طور باشیم. آن حضرت نسبت به حقّ خود و به سهم خود، بسیار پرگذشت بود؛ همه ما نیز باید همین‌گونه باشیم. او در همه عمر، مظهری از خداپرستی و صفای معنوی و مجاهدت و تلاش و سرزندگی و نشاط بود و با تلخیها، غمها و دردها، شادمانانه برخورد کرد و مسؤولانه وظیفه خودش را انجام داد. این الگوی بسیار خوبی است.

ما می‌توانیم در سایه نزدیکی به امیرالمؤمنین علیه‌السّلام، به آرزوی بزرگ کشور و ملتمان و نظام جمهوری اسلامی - یعنی عدالت اجتماعی - نزدیک شویم. امیدوارم که ما مسؤولان کشور - در درجه اوّل - و همه آحاد مردم تلاش کنند تا بتوانیم عدالت اجتماعی را در این کشور، مستقر کنیم. این آرزوی بزرگ همه عدالتخواهان، همه مبارزان و شهیدان و همه رادمردان عالم در تاریخ ما و در تاریخ عالم بوده و هست.

من گمان می‌کنم بزرگترین شعار ما در سالی که در پیش داریم، می‌تواند «وحدت ملی و امنیت ملی» باشد. این برای ما دو شعار اساسی است.

«وحدت ملی»، همان چیزی است که می‌تواند پشتوانه همه تلاشهای دولتمردان و مسؤولان و مبارزان و دلسوزان این کشور و این انقلاب باشد. بدون وحدت ملی، این کشور بزرگترین نیروی خود و مایه عظمت خودش را نخواهد داشت. می‌بینیم کسانی تلاش می‌کنند تا این وحدت را خدشه‌دار کنند. یقیناً آنها دوستان این ملت نیستند. وحدت ملی، شعار اساسی و حیاتی برای کشور ماست. مخاطب این شعار هم افراد خاصی نیستند؛ همه هستند. آحاد مردم مسؤولند؛ بخصوص مسؤولان کشور، بیش از همه مسؤولند. سیاستمداران و کسانی که در صحنه سیاست، حضور و فعالیت دارند، بسیار مسؤولند. وحدت ملی برای همه ملت، شعار بزرگی است.

و دیگر «امنیت ملی» است. اگر امنیت نباشد، اقتصاد هم نیست؛ تلاش برای سازندگی و برای افتخارآفرینی هم نیست. ناامنی، بزرگترین خطری است که یک ملت را تهدید می‌کند. اگر به بعضی از ملتهای دیگر نگاه کنید و ببینید که در زیرآوار ناامنی، چه مشکلاتی برایشان به وجود آمده و امنیتی که ما در طول سالهای گذشته داشتیم، چه فرصتهای خوبی را در اختیار ملت ایران قرار داده است، آن وقت اهمیتِ امنیت ملی برای کشور و مردم ما آشکار خواهد شد.

امیدوارم همه مسؤولان، همه آحاد مردم و همه شخصیتهای اثرگذار برروی ذهن و دل مردم و هدایت کننده عمل مردم، این دو شعار - «امنیت ملی» و «وحدت ملی» - را پاس بدارند و نه فقط به صورت یک شعار زبانی، بلکه به صورت یک شعار عملی و به صورت یک حرکت، در راه این دو هدف بزرگ، تلاش کنند.

امیدوارم خدای متعال تفضّل کند و این ملت در سایه اخلاص خود، در سایه ایمان و مجاهدت خود و در سایه عظمتی که خون مطهّر شهدا برایش به وجود آورد، در راه امام بزرگوارمان - که امام نیکیها و سرچشمه عظمتها برای ملت ما بود - راه خودش را ادامه دهد. با درود به همه ملت ایران و درود به ارواح مطهّر شهیدان و روح مطهّر امام بزرگوار، سخنان خودم را پایان می‌دهم.

والسّلام علیکم و رحمةالله و برکاته

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

بیانات در اجتماع بزرگ زائران و مجاوران حضرت رضا (ع) در مشهد مقدّس ۱۳۷۹/۱/۶

بسم‌الله‌الرّحمن‌الرّحیم

الحمدلله ربّ العالمین. الحمدلله الّذی جعلنا من المتمسّکین بولایة امیرالمؤمنین والائمّة المعصومین علیهم السّلام. والصّلاة و السّلام علی سیّدنا و نبیّنا و حبیب قلوبنا ابی‌القاسم المصطفی محمّد و علی آله الأطیبین الأطهرین المنتجبین، الائمة الهداة المهدیّین. سیّما بقیّةالله فی‌الارضین. قال‌الله الحکیم فی‌کتابه: «الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دیناً.»[1]

عید سعید غدیر را - که در روایات ما از آن به «عیدالله الاکبر» تعبیر شده است[2] - به همه شیعیان جهان، به ملت شریف ایران، به شما حضّار محترم و به همه کسانی که برای معارف اصیل الهی ارج و منزلتی قائل هستند، تبریک عرض می‌کنم.

ایام اوّلِ سال و روزهای شادمانی عمومی مردم است: عید نوروز، قبل از آن عید قربان، امروز هم عید غدیر. در این فضای با نشاط و شاد و در کنار مرقد نورانی حضرت ابی‌الحسن امام علی‌بن‌موسی‌الرّضا علیه‌الصّلاةوالسّلام اولین مطلبی که می‌خواهم در جمع شما برادران و خواهران گرامی و عزیز عرض کنم، راجع به خودِ مسأله غدیر است.

غدیر یک مسأله اسلامی است؛ یک مسأله فقط شیعی نیست. در تاریخ اسلام، پیامبر اکرم یک روز سخنی بر زبان رانده و عملی انجام داده است که این سخن و این عمل، از ابعاد گوناگون دارای درس و معناست. نمی‌شود ما بگوییم که از غدیر و حدیث آن، فقط شیعه استفاده کند؛ اما بقیه مسلمانان از محتوای بسیار غنی‌ای که در این کلام شریف نبوی وجود دارد و مخصوص یک دوره هم نیست، بهره نبرند. البته چون در قضیه غدیر، نصب امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاةوالسّلام به امامت و ولایت وجود دارد، شیعه دلبستگی بیشتری به این روز و این حدیث دارد؛ ولی مضمون حدیث غدیر، فقط مسأله نصب آن حضرت به خلافت نیست؛ مضامین دیگری هم دارد که همه مسلمانان می‌توانند از آن بهره ببرند.

در مورد اصل واقعه غدیر، خوب است همه افرادی که به مسائل تاریخ اسلام علاقه‌مندند، بدانند که قضیه غدیر، یک قضیه مسلّم است. مشکوک نیست؛ فقط شیعیان نیستند که آن را نقل کرده‌اند؛ بلکه محدثّان سنّی - چه در دوره‌های گذشته و چه در دوره‌های میانی و بعدی - این ماجرا را نقل کرده‌اند؛ یعنی همین ماجرایی که در سفر حجّةالوداع پیامبر اکرم در غدیر خم اتفاق افتاد. از کاروان بزرگ مسلمانان که در این سفر با پیامبر حج گزارده بودند، بعضی جلو رفته بودند. پیامبر پیکهایی را فرستاد تا آنها را به عقب برگردانند و ایستاد تا آنهایی که عقب مانده‌اند، برسند. اجتماع عظیمی در آن‌جا تشکیل شد. بعضی گفته‌اند نود هزار، بعضی گفته‌اند صدهزار و بعضی هم گفته‌اند صدوبیست هزار نفر در آن اجتماع حضور داشتند. در آن هوای گرم، مردم ساکن جزیرةالعرب - که بسیاری از آنها هم اهل بیابانها و روستاها بودند و به گرما عادت داشتند - طاقت نمی‌آوردند روی زمین داغ بایستند. لذا عباهایشان را زیر پاهایشان می‌گذاشتند تا طاقت بیاورند و بایستند. این نکته در روایت مربوط به اهل سنّت هم آمده است. در چنین شرایطی، پیامبر اکرم از جای برخاست، امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاةوالسّلام را از زمین بلند کرد و جلوِ چشم خلایق نگه داشت و فرمود: «من کنت مولاه فهذا علی مولاه، اللّهمّ وال من والاه و عاد من عاداه».[3] البته این جملات، قبل و بعد هم دارد؛ اما مهمترین قسمتش این است که پیامبر در این‌جا مسأله ولایت - یعنی حاکمیت

---

۱ مائده: ۳

۲ بحارالانوار، ج ۹۸، ۳۰۳

۳ کتاب سلیم‌بن‌قیس، ۶۴۴

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

اسلامی - را به طور رسمی و صریح مطرح می‌کند و امیرالمؤمنین را به عنوان شخص، معیّن و مطرح می‌نماید. این را همان‌طور که لابد شنیده‌اید و من هم عرض کردم، برادران اهل سنّت ما در کتابهای معتبر - نه یکی، نه دوتا؛ در دهها کتاب معتبر - نقل کرده‌اند. مرحوم علّامه امینی اینها را جمع کرده است، و غیر از ایشان هم کتابهای زیادی در این‌خصوص نوشته‌اند. بنابراین، این روز، اولاً روز ولایت است؛ ثانیاً روز ولایت امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاةوالسّلام است.

در این جمله‌ای که پیامبر بیان کرده‌اند، معنای ولایت چیست؟ به‌طور خلاصه معنایش این است که اسلام در نماز و روزه و زکات و اعمال فردی و عبادات خلاصه نمی‌شود. اسلام دارای نظام سیاسی است و در آن حکومتی بر مبانی مقرّرات اسلامی پیش‌بینی شده است. در اصطلاح و عرف اسلامی، نام حکومت، «ولایت» است. ولایت، چطور حکومتی است؟ ولایت، حکومتی است که در آن، شخص حاکم با آحاد مردم دارای پیوندهای محبّت‌آمیز و عاطفی و فکری و عقیدتی است. آن حکومتی که زورکی باشد؛ آن حکومتی که با کودتا همراه باشد؛ آن حکومتی که حاکم، عقاید مردمش را قبول نداشته باشد و افکار و احساسات مردمش را مورد اعتناء قرار ندهد؛ آن حکومتی که حاکم حتی در عرف خود مردم - مثل حکومتهای امروز دنیا - از امکانات خاص و از برخورداریهای ویژه بهره‌مند باشد و برای او، منطقه ویژه‌ای برای تمتّعات دنیوی وجود داشته باشد، هیچکدام به معنای «ولایت» نیست و ولایت، یعنی حکومتی که در آن، ارتباطات حاکم با مردم، ارتباطات فکری، عقیدتی، عاطفی، انسانی و محبّت‌آمیز است؛ مردم به او متصّل و پیوسته‌اند؛ به او علاقه‌مندند و او منشأ همه این نظام سیاسی و وظایف خود را از خدا می‌داند و خود را عبد و بنده خدا می‌انگارد. استکبار در ولایت وجود ندارد. حکومتی که اسلام معرفی می‌کند، از دمکراسیهای رایج دنیا مردمی‌تر است؛ با دلها و افکار و احساسات و عقاید و نیازهای فکری مردم ارتباط دارد؛ حکومت در خدمت مردم است.

از جنبه مادّی، حکومت برای شخص حاکم و ولی و تشکیلات حکومتی، به عنوان یک طعمه نباید محسوب شود؛ والّا ولایت نیست. اگر آن کسی که در رأس حکومت اسلامی است، برای حکومت، برای خود، برای این شأن و مقامی که به او رسیده است یا می‌خواهد به او برسد، کیسه مادّی‌ای دوخته باشد، آن شخص، ولی نیست؛ آن حکومت هم ولایت نیست. در حکومت اسلامی، کسی که ولی‌امر است - یعنی کار اداره نظام سیاسی به او سپرده شده است - از لحاظ قانون با دیگران یکسان است. او حق دارد بسیاری از کارهای بزرگ را برای مردم و کشور و اسلام و مسلمین انجام دهد؛ اما خودش محکوم قانون است.

از روز اوّل تا امروز - بخصوص بعد از تشکیل نظام جمهوری اسلامی - در معنای ولایت تحریف کردند؛ به‌دروغ، ولایت را چیزی غیر از آنچه که هست، معرفی کردند. گفتند ولایت معنایش این است که مردم محجورند و به سرپرست و قیّم احتیاج دارند. آدمهای نام و نشان‌دار، این را صریحاً در کتابها و مطبوعاتشان نوشتند! دروغ محض، تهمت به اسلام، تهمت به ولایت!

در غدیر، مسأله ولایت، به عنوان یک امر رسمی از سوی پیامبر مطرح شد و امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاةوالسّلام به عنوان مصداق آن تعیین گردید؛ که البته تفاصیل زیادی دارد و شما آن را می‌دانید. و اگر کسانی هم از تفاصیل آن اطّلاعی ندارند - بخصوص جوانان - بهتر این است که در نوشته‌ها و کتابهای استدلالی و علمی آن را دنبال کنند. کتابهایی هم در این زمینه نوشته شده و مفید است.

بنده در آغاز سال جاری، شعار «وحدت ملی» و «امنیت ملی» را مطرح کردم. امروز مایلم درباره این دو شعار، به شما عزیزانی که در این جا تشریف دارید و نیز به همه ملت ایران، چند مطلب کوتاه را عرض کنم. همین مسأله

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

غدیر هم می‌تواند مایه وحدت باشد؛ همچنان که مرحوم آیةالله شهید مطهری مقاله‌ای با عنوان «الغدیر و وحدت اسلامی» دارد. او کتاب الغدیر را - که درباره مسائل مربوط به غدیر است - یکی از محورهای وحدت اسلامی می‌داند که درست هم هست. ممکن است به نظر عجیب بیاید، اما واقعیت مطلب همین است. خودِ مسأله غدیر، غیر از جنبه‌ای که شیعه آن را به عنوان اعتقاد قبول کرده است - یعنی حکومت منصوب امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاةوالسّلام از طرف پیامبر که در حدیث غدیر آشکار است - اصل مسأله ولایت هم مطرح شده است. این دیگر شیعه و سنّی ندارد. اگر امروز مسلمانان جهان و ملتهای کشورهای اسلامی، شعار ولایت اسلامی سر دهند، بسیاری از راههای نرفته و گره‌های ناگشوده امت اسلامی باز خواهد شد و مشکلات کشورهای اسلامی به حل نزدیک خواهد گشت.

مسأله حکومت و نظام سیاسی و حاکمیت سیاسی، یکی از دشوارترین مسائل برای کشورهاست. بعضی کشورها دچار استبداد و دیکتاتوری‌اند؛ بعضی دچار حکومتهای فاسدند؛ بعضی دچار حکومتهای ضعیفند؛ بعضی دچار حکومتهای دست نشانده‌اند. اگر حکومت اسلامی به معنای حقیقی - یعنی همان ولایت - به عنوان شعار برای مسلمانان مطرح شود، علاج ضعف را هم می‌کند؛ علاج اقتصاد را هم می‌کند؛ علاج دست‌نشاندگی را هم می‌کند؛ علاج دیکتاتوری را هم می‌کند. بنابراین، پرچم ولایت، یک پرچم اسلامی است.

من از همه برادران شیعه و سنّی در کشور خودمان دعوت می‌کنم - فعلاً آن محدوده جغرافیایی خودمان را مطرح می‌کنم - که به مسأله غدیر با این چشم نگاه کنند و این بخش از حدیث غدیر و مسأله غدیر را مورد توجه قرار دهند. برادران سنّی ما هم مثل ما روز غدیر را عید بگیرند؛ عید ولایت. برای این که اصل تولّد مسأله ولایت، اهمیتش بسیار زیاد است؛ مثل اهمیت ولایت امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاةوالسّلام که این دیگر بین ما و برادران سنّی مشترک است.

هم در دوران بعد از پیروزی انقلاب و هم پیش از پیروزی انقلاب، همیشه عقیده من بر این بود که امروز شیعه و سنّی باید اختلافات دیرین خود را در تعامل روزمرّه خودشان کنار بگذارند. جنگ و دعوا را کنار بگذارند و مشترکات خود را بچسبند؛ که این یکی از مشترکات می‌تواند باشد. امروز هم عقیده‌ام همین است.

امروز در دنیا بسیار تلاش می‌شود که بین شیعه و سنّی اختلاف بیفتد. البته کسانی که اهل فکر و تحلیلند، می‌دانند که استکبار از این کار چه فواید و منافعی می‌برد. هدفشان این است که ایران را از مجموعه کشورهای اسلامی جدا کنند؛ انقلاب اسلامی را مخصوص مرزهای ایران کنند؛ فشار روی ایران را از سوی کشورهای اسلامی دیگر زمینه‌سازی کنند و از درس‌آموزی ملتهای دیگر از درسهای ملت ایران جلوگیری نمایند. ما باید درست نقطه مقابل عمل کنیم. هرکس - چه در محیط سنّی و چه در محیط شیعه - به همدلی و ارتباطات حسنه و دوستانه بین شیعه و سنّی کمک کند، او به نفع انقلاب و اسلام و هدفهای امت اسلامی کار کرده است. هر کس هم سعی در جدایی کند، درست نقطه مقابل آن حرکت کرده است.

بنده اطّلاعِ نزدیک دارم که امروز در بعضی از کشورهای اسلامی - که نمی‌خواهم از آنها اسم بیاورم - از صندوقهایی که مرتبط با اهداف و امیال بیگانگان است، پولهایی را می‌گذارند و صرف می‌کنند؛ مخصوص این که علیه شیعه، علیه عقاید شیعه و علیه تاریخ شیعه کتاب بنویسند و در دنیای اسلام پخش کنند! آیا آنها به تسنّن علاقه‌مندند؟ نه؛ آنها می‌خواهند نه شیعه باشد، نه سنّی. نه با شیعه دوستند، نه با سنی؛ منتها چون امروز در ایران حکومت اسلامی و پرچم اسلام را یک مجموعه شیعی در دست گرفته است و همه پایبندی ملت ایران را به تشیّع می‌دانند، لذا اینها هرچه دشمنی با انقلاب هم دارند، بر سر شیعه خالی می‌کنند! با شیعه مبارزه می‌کنند، برای این

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

که نگذارند حاکمیت سیاسی اسلام و این پرچم افتخار و عزّت به جاهای دیگر سرایت کند و مورد جذب جوانانِ کشورهای دیگر شود. هیچکس نباید به این خیانتِ دشمنان کمک کند. نه در کشور ما، نه در محافل اسلامی، نه در مجموعه‌های شیعی، نه در کشور خودمان در بین برادران سنّی، هیچکس نباید کاری کند که به خواست استکبار - که ایجاد نقار و دشمنی است - کمک شود.

البته ما با این بیانمان، نه می‌خواهیم بگوییم که شیعه، سنّی شود؛ یا سنّی، شیعه شود و نه می‌خواهیم بگوییم که شیعه و سنّی به قدر توان و مقدورات خودشان، برای تحکیم عقاید خودشان کار علمی نکنند. اتّفاقاً کار علمی، بسیار خوب است و هیچ اشکالی ندارد. کتابهای علمی بنویسند؛ در محیطهای علمی، نه در محیطهای غیرعلمی، آن هم با لحنهای بد و غلط. بنابراین، اگر کسی می‌تواند منطق خود را ثابت کند، ما جلوِ کار او را نباید بگیریم. اما اگر کسی می‌خواهد با حرف، با عمل و با شیوه‌های گوناگون، اختلاف ایجاد کند، این را ما فکر می‌کنیم که در خدمت دشمن است. هم سنّیها باید مراقب باشند و هم شیعه‌ها. «وحدت ملی» را که ما گفتیم، شامل این هم می‌شود.

البته من همین جا عرض کنم که امروز کسانی وحدت ملی را نه به عنوان شعارهای مذهبی، بلکه با شعارهای سیاسی خدشه‌دار می‌کنند. ما قبلاً به اینها نصیحت کردیم؛ امروز هم نصیحت می‌کنیم که نگذارند وحدت این ملت بزرگ و متّحد خدشه‌دار شود. جدا کردن بدنه‌های این ملت بزرگ از یکدیگر، خدمت به دشمنان این ملت است. اگر این ملت بزرگ و رشید، وحدت ملی را در این کشور حفظ کند، آن وقت این وحدت، برای وحدت ملتهای دیگر زمینه‌سازی می‌شود. اگر یک امت اسلامی با حدود یک‌ونیم میلیارد نفر جمعیت، در مسائل اساسی خودشان متحد باشند، شما ببینید چه قدرت عظیمی در دنیا به وجود می‌آید. اما اگر وحدت ملی خدشه‌دار شد، دیگر حرف زدن از وحدت جهان اسلام یک سخن افسانه‌گون است و همه می‌خندند. عدّه‌ای می‌خواهند این را به وجود بیاورند.

وحدت ملی چگونه تأمین می‌شود؟ یکی از عواملی که وحدت ملی را تأمین می‌کند، این است که آن کسانی که سخنشان در میان مردم، حوزه تأثیری دارد - یا مسؤولند، یا چهره موجّه دینی‌اند؛ چهره روحانی‌اند، چهره سیاسی‌اند - در اظهارات خودشان کاری نکنند که یک گروه و جناح از مردم، دلهایشان نسبت به دیگران چرکین شود. فتنه‌انگیزی نکنند. البته فتنه‌انگیختن و بد دل کردن مردم نسبت به یکدیگر، یکی از مواد برنامه‌ای است که دشمنان نسبت به این ملت در نظر دارند. همین رادیوهای بیگانه و همین مراکز خبری، شاید بشود گفت نصف حرفهایشان طراحی شده است، برای این که بتوانند دلهای گروهی از مردم را نسبت به گروه دیگری بدبین و مکدّر کنند. اصلاً می‌نشینند طرّاحی می‌کنند که این طور بگوییم که این اثر را بکند. کسانی که زبان و قلمشان کار می‌کند، در درجه اوّل باید این را رعایت کنند که آنچه می‌گویند، ایجاد بدبینی نکند. مردم نسبت به یکدیگر بدبین شوند، یا مردم نسبت به مسؤولان بدبین شوند؛ این باز یک نوع فتنه‌سازی و گناه دیگری است. بعضی افراد همه همّتشان این است که با شایعه‌پردازی، با جعل خبر و با پرداختهای تقلّب‌آمیزِ خبر - ممکن است یک خبر اصلش هم راست باشد، اما به نوعی آن را پردازش کنند تا مطلب دروغ و خلاف واقعی را در ذهن مخاطب القاء کند - دلهای مردم، جوانان و خوانندگان و شنوندگان خودشان را نسبت به مسؤولان نظام بدبین و آنها را دچار تردید کنند. این کار چه فایده‌ای دارد؟ جز کند کردن حرکتِ پیشرفت ملت و کشور، هیچ فایده دیگری ندارد. جز این که مسؤولان را در این کار مردّد کند، مردم را نسبت به آینده ناامید سازد و نیروی عظیم امید را از مردم بگیرد، هیچ فایده‌ای ندارد. بعضی کسان سعی می‌کنند افرادی را به همه نظام و یا به برخی از مسؤولان نظام بدبین کنند؛ در حالی که اگر حقیقتاً سخن حقّی وجود داشته باشد، آن سخن حق ممکن است از طریقی به گوش مسؤول یا مسؤول مافوق او

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

منتقل شود که آثار بسیار بهتری هم داشته باشد. حادثه‌ای اتّفاق می‌افتد، تروری می‌شود، جنایتی در جایی انجام می‌گیرد؛ آن قدر حرف خلاف، توهّم‌آمیز و حیرت‌آور برای خواننده از زبان کسانی که هیچ احساس مسؤولیتی نمی‌کنند، شنیده می‌شود! آن کسانی که از واقعیتها خبر دارند، می‌بینند که چقدر اینها یا دورند، یا خودشان را عمداً از واقعیت دور نگه می‌دارند. اینها مسائلی است که وحدت ملی را خدشه‌دار می‌کند. بنابراین، وحدت ملی یکی از اساسی‌ترین خواسته‌های یک ملت است.

اگر ملتی با اتّحاد کلمه در میدان اقتصاد وارد شود، پیشرفت می‌کند. جنگی برایش پیش آید و وارد شود، پیشرفت می‌کند. با وحدت ملی، آبروی ملت را بهتر می‌شود حفظ کرد. یک ملت، تمام آرمانهای بزرگ خودش را در سایه وحدت ملی می‌تواند به دست آورد. اختلاف، تفرّق کلمه، جدایی دلها از یکدیگر، رودررو قرار دادن جناحها و گروهها و اشخاص و شخصیتها با یکدیگر، نمی‌تواند هیچ خدمتی بکند. بنابراین، این یک اصل است که امیدواریم همه رعایت کنند. این خواست و مطالبه ما از مسؤولانی است که با افکار عمومی مردم سروکار دارند.

مقوله دوم، مقوله «امنیت ملی» است. امنیت ملی بسیار مهم است. البته امنیت ملی، شامل امنیت داخلی و امنیت خارجی است. امنیت خارجی، یعنی آن جایی که امنیت یک کشور از ناحیه نیروهای خارج از این مرز تهدید می‌شود؛ یا نیروهای نظامی - مثل جنگهایی که اتّفاق می‌افتد - به مرزهای یک کشور حمله کنند؛ یا تهاجم سیاسی و تبلیغاتی علیه یک کشور صورت گیرد؛ که گاهی موجب اختلال و اغتشاش می‌شود؛ که این هم مکرّر در کشورها دیده شده و مشکلاتی را به وجود آورده است. امنیت داخلی، یک طیف وسیع از تلاشی است که اگر همه مسؤولان ذی‌ربط با همه توان کار کنند، خواهند توانست این خواسته بزرگ را تأمین کنند. لذا امنیت چیز کمی نیست.

همان‌طور که من اوّلِ سال عرض کردم، اگر امنیت نباشد، فعالیت اقتصادی هم دیگر نخواهد بود. اگر امنیت نباشد، عدالت اجتماعی هم نخواهد بود. اگر امنیت نباشد، دانش و پیشرفت علمی هم نخواهد بود. اگر امنیت نباشد، همه رشته‌های یک مملکت بتدریج از هم گسسته خواهد شد. لذا امنیت، پایه و اساس است.

البته امنیت، مثالهای مهمتر و مثالهای کم‌اهمیت‌تر هم دارد. مثال ناامنی‌ای که همه آحاد مردم ممکن است در زندگی روزمرّه خودشان، یا با آن برخورد کرده باشند، یا از دیگران شنیده باشند، چیزهایی است که اگرچه حائز اهمیت است، اما آن چنان تهدید کننده نیست - مثل سرقتها - که البته دستگاهها باید جلوِ اینها را هم بگیرند. سرقت، مقوله‌ای است که دستگاههای انتظامی باید با جدّیت مقابل آن بایستند. عدّه‌ای برای اهداف پَست و حقیر خودشان امنیت خانواده‌ها را به هم می‌زنند. این یک مثال برای ناامنی است؛ اما یک مثال درجه اوّل نیست. ناامنی از قِبَل انسانهای لاابالی و شرور و اوباش و اراذل که طبعاً شرارت دارند و محیط زندگی را ناامن می‌کنند؛ این هم ناامنی است. ما در گوشه و کنار گزارشهایی داریم که حتماً هم بعضی از شما در جاهایی دیده یا شنیده‌اید؛ آدمهایی که پایبند به هیچ قانون و ضابطه‌ای نیستند؛ انسانهای شریری که در کوچه‌ها و محله‌ها برای ملت و نوامیس و آبروی مردم ناامنی درست می‌کنند. این هم به عهده دستگاههای انتظامی و قضایی است که با این اراذل و اوباش و ناامن‌سازانِ محیط زندگی و کار مردم برخورد کنند، تا کسانی که به صرف این که یک وسیله بُرنده و یک حربه به دست می‌آورند، خیال نکنند که حق دارند هر غلطی و هر عمل نادرستی را انجام دهند. اینها بدانند که ناامن کردن محیط زندگی مردم، سزا و مجازاتش فقط این نیست که چهار صباح بروند در فلان زندان بخوابند. اسلام برای کسانی که محیط زندگی را ناامن می‌کنند و مردم را می‌ترسانند و اخافه می‌کنند، مجازاتهای سنگینتری گذاشته است. اگر، هم در مورد اینها، و هم در مورد سارقان، حکم الهی جاری شود - بخصوص کسانی که حرفه‌شان را این

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

قرار داده‌اند - مطمئناً به میزان زیادی تأثیر خواهد گذاشت. ملاحظه بعضی از رودربایستیهای جهانی و امواج تبلیغاتی را نکنند؛ ببینند حکم خدا چیست. حکم الهی، همه چیز را در جای خود و با میزان صحیح معیّن کرده است.

ناامنی اقتصادی، بخش دیگری از ناامنی است. آن کسانی که محیطهای اقتصادی را ناامن می‌کنند؛ اگر کسانی سرمایه‌های کوچکی دارند، اینها با کارهای غیرقانونی، با زرنگی‌ها، این سرمایه‌های کوچک و امکانات مردم را نابود می‌کنند و به سود خودشان مصادره می‌کنند. آنهایی که بالاتر از این، امکانات دولتی و عمومی را با زرنگیها، با تسلّط بر قوانین و مقررات و گریزگاههای قانونی، به نفع خودشان مصادره می‌کنند و هر جا که بتوانند، از سوءاستفاده‌های شخصی نمی‌گذرند؛ اینها محیطهای اقتصادی را ناامن می‌کنند. شما ببینید اگر در یک کشور وضع اقتصادی بیمار است، یکی از چند علت، وجود همین گریزگاههای از قانون است که کسانی می‌توانند با استفاده از اینها سوءاستفاده کنند و جیبهای خودشان را پر کنند و امکانات مردم و دولت را به نفع و سمت خودشان بکشانند.

از همه اینها بالاتر، ناامنی اجتماعی است که در حقیقت ناامنی ملی، بیشتر متوجه به این نمونه است. محیطهای کار را ناامن کنند؛ محیطهای علمی را ناامن کنند؛ محیطهای دانشجویی را ناامن کنند. این که من قبلاً هم اشاره کردم یک مقام امریکایی در یک ماه قبل از این، خبر داد که در ایران ناامنی وجود خواهد داشت، این ناامنی است. اینها برنامه‌هایی دارند. بایستی، هم آحاد مردم هوشیار باشند، هم کسانی که بیشتر آماج توطئه‌های اینها هستند. از اوّلِ انقلاب تا کنون، بارها دشمن تلاش کرده است محیطهای کار را دچار تشنّج کند و با ایجاد اعتصاب، نیروی کار را از فعالیت سازنده در کشور باز دارد. تا امروز نتوانسته است؛ اما دارند طرّاحی می‌کنند.

در دانشگاهها ناامنی ایجاد می‌کنند. این کار را در یکی، دو مورد تجربه کردند، اما خود دانشجویان توی دهن دشمن زدند و نگذاشتند؛ البته در جاهایی هم ممکن است دشمن توفیقاتی به دست آورده باشد. سعی‌شان این است که در محیط دانشجویی و در دانشگاهها، با ایجاد تشنّج، با ایجاد ناامنی، به اسم شعار، به اسم تظاهرات، به اسم فلان، کلاسها را از فعالیت و نشاط و تلاش بیندازند و استاد و دانشجو را بیکار کنند. همه می‌بینند که امروز دانشجویان ما استعدادهای درخشانی را نشان می‌دهند. ما در جاهایی در میان کارهای دانشجویی، چیزهایی را مشاهده می‌کنیم که حقیقتاً امید بخش است و نشان دهنده آینده خوب و روشن است. یکی از کارهای دشمن، ایجاد ناامنی در محیط دانشگاههاست؛ یعنی کاری کنند که درس خواندن، کلاس رفتن، درس گفتن و آزمایشگاه، یک امر ناممکن و دشوار شود. یا ناامنی‌های شهری به وجود آورند؛ مثل همان وضعیتی که در ۲۱ و ۲۲ تیرماه سال ۷۸ در تهران پیش آوردند؛ جان انسانها، جان جوانان و کودکان، جان زنان، جان رهگذران، جان آن کسی که پشت پنجره اتاقش نشسته، در معرض تهدید قرار گیرد؛ چرا؟ چون عدّه‌ای با یک حرکت خشن و عنید، ترجیح دادند به خیابان بیایند و ایجاد اغتشاش کنند؛ ماشین آتش بزنند، یا شیشه بشکنند؛ بهانه‌ای هم بالاخره برایش جور می‌کنند! کدام بهانه مجوّز این است که مجموعه‌ای در یک کشور، در خانه خودش - این جا خانه بیگانه که نیست - ناامنی و اغتشاش ایجاد کند؟ بدیهی است وقتی چنین حادثه‌ای اتّفاق می‌افتد، نیروهای امنیتی، نیروهای نظامی و نیروهای بسیج، بیکار که نمی‌مانند و ساکت نمی‌نشینند. کسی که باید در مقابل این‌گونه ناامنیها هوشیار باشد، کیست؟ آن، خود مردمند؛ خودِ جوانانند؛ خود کارگرانند؛ خودِ دانشجویانند؛ خودِ آن محیطهایی هستند که آماج چنین توطئه و سوءنیّتی قرار می‌گیرند. باید توجّه کنند، اگر دیدند یک نفر در تحریک، بسیار پیش می‌رود، مچش را بگیرند؛ بدانند که زبانِ دشمن است که دارد حرف می‌زند، صدای دشمن است که از حنجره این فرد دارد بیرون می‌آید؛ کمااین‌که هر جا هم کاوش کردند، در هر موردی، همین‌طور چیزهایی را هم پیدا کردند. مسؤولیت ایجاد امنیت،

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

پس از هوشیاری آحاد مردم، دستگاههای ذی‌ربطند؛ وزارت اطلاعات، وزارت کشور، نیروی انتظامی، دستگاه قضایی و ... مهمترین مطالبه مردم از دستگاه حکومت این است و این مهمترین مطالبه بنده از دستگاههای ذی‌ربط است. همه باید توجّه کنند و مراقب باشند. همه باید با قضایا هوشیارانه برخورد کنند. ما که نباید اجازه دهیم دشمن هرکاری که می‌خواهد، انجام دهد.

اختلال در امنیت داخلی، گاهی به بیرون از مرزها وصل می‌شود؛ مثل تحریکاتی که دشمن می‌کند. ببینید؛ در همین چند روز قبل از این، یک وزیر امریکایی سخنرانی کرد. امریکاییها بعد از گذشت نزدیک به نیم قرن، امروز اعتراف کرده‌اند که کودتای ۲۸ مرداد را آنها راه انداخته‌اند! اعتراف کرده‌اند که از حکومت سرکوبگر و دیکتاتور و فاسد شاه پهلوی حمایت کرده‌اند! بعد از این که از کودتای ۲۸ مرداد، نزدیک به چهل و هفت سال می‌گذرد، اکنون اعتراف کرده‌اند که آن کودتا را ما راه انداخته‌ایم و بیست و پنج سال حکومت دیکتاتور و سرکوبگر و فاسد و وابسته شاه را حمایت و پشتیبانی کرده‌ایم! اکنون اعتراف کرده‌اند که ما صدّام حسین را در جنگ با ایران حمایت کرده‌ایم! به نظر شما ملت مظلوم ایران در مقابل این موضع و این اعترافات، چه احساسی پیدا می‌کند؟ هشت سال جنگ از طرف رژیم عراق علیه ما تحمیل شد؛ شهرها بمباران شد؛ منابع حیاتی از بین رفت؛ جوانان به شهادت رسیدند؛ هزارها میلیارد ثروت ملی نابود شد؛ فرصتها مشغول شد؛ یک جنایت عظیم تاریخی اتفاق افتاد. همان روزها ما همیشه تکرار می‌کردیم که امریکاییها به صدّام حسین کمک می‌کنند. در سخنرانیهای همان ایّامِ جنگ، بارها این مطلب را می‌گفتیم؛ اما خودشان منکر بودند و می‌گفتند ما بی‌طرفیم! حال بعد از آن که از پایان جنگ، دوازده سال می‌گذرد، این وزیر امریکایی در یک سخنرانی واضح در یک مرکز، به‌طور رسمی اعتراف می‌کند که ما به صدّام حسین کمک کرده‌ایم! حال سؤال این است که این اعترافات شما به چه درد ما می‌خورد؟ حال که بیست‌وپنج سال محمّدرضا پهلوی ظالمِ سرکوبگرِ فاسدِ دشمنِ ملت را بر این ملت مسلط کردید و آنها پدر این ملت را درآوردند، شما اعتراف می‌کنید که بله، ما آن وقت این کار را کردیم! «آن وقت ما این کار را کردیم»، به درد امروز چه می‌خورد؟! کسی بزند فرزند و عزیز انسان را نابود کند، بعد هم بگوید ببخشید! اینها ببخشید هم نمی‌گویند! امروز نمی‌گویند ما معذرت می‌خواهیم. فقط اعتراف می‌کنند! شما کودتای ۲۸ مرداد را راه انداختید؛ بعد از آن، سالهای متمادی این کشور را اسیر ظلم و فساد کردید؛ حال می‌گویید که بله، ما کردیم! این اعتراف شما نسبت به آن روز، به درد امروز ما چه می‌خورد؟! من حالا می‌گویم که ممکن است بیست سال دیگر، بیست‌وپنج سال دیگر، یک وزیر دیگر امریکایی بیاید و اعتراف کند که بله، ما در فلان اوقات - یعنی همین سالهایی که ما زندگی می‌کنیم - علیه ایران این توطئه را چیدیم؛ این حرکت را کردیم؛ این کار خلاف را انجام دادیم؛ دشمنانشان را این‌طور تجهیز کردیم؛ در داخل، مخالفانشان را این‌طور سازماندهی کردیم و ... . بعد از آن که سالها از جرم و جنایت گذشته است و امروز هم شما به جنایاتِ شبیه آن سالها اشتغال دارید، اعتراف به چه درد ملت ایران می‌خورد؟! شما در بیاناتتان دو کلمه می‌گویید که ایران دارای ملت بزرگ و فرهنگ کهنی است؛ آیا همین کافی است که این همه خیانت و دشمنی و حق‌کشی نسبت به این ملت از یاد برود؟! بچه گول می‌زنید؟! این ملت، ملت کهنی است. خودِ این ملت بسیار بهتر از شما می‌داند که ملت کهنی است و مواریث فرهنگی با ارزشی دارد. ما خودمان قبل از شما اطّلاع داریم که جایگاه جغرافیایی ما، جایگاه بسیار مهم و استراتژیک است؛ اما اینها را شما الان زحمت کشیده‌اید و تازه فهمیده‌اید؟! این وضعیتِ کسانی است که با یک ملت، جز از موضع قلدری و قدرت‌طلبی نمی‌خواهند برخورد کنند.

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

عیب بزرگ امریکا - که بلای بزرگ بشرّیت امروز است - این است که با ملتها و مردم دنیا می‌خواهد از موضع قلدری و ارباب و رعیتی برخورد کند! با اوپک از موضع قلدری؛ با ملتها و با سیاست خارجی فلان کشور از موضع قلدری! قلدری برای چه؟ آیا برای آرمانی؟ نه؛ قلدری برای منافع خودشان! می‌خواهند گردن کلفتی کنند که منافع خودشان را تأمین کنند. ممکن است یک کشور و ملتی به هر دلیلی زیربار این قلدری برود؛ اما اگر ملتی مثل ملت ایران، مسؤولانش وامدار شما نیستند؛ دستشان زیر کارد شما نیست؛ نقطه ضعف پیش شماها ندارند؛ کاری نکرده‌اند که بترسند شما علیه‌شان افشاگری کنید. با ملت ارتباط دارند؛ ملت ایران هم ملتی است که عزّت و اسلام و ایستادگی برای عقیده و زندگی با اعتقاد راسخ و استقلال را آزمایش کرده است. اگر چنین ملتی نخواست زیربار قلدری شما برود، آیا جرمی کرده و گناهی مرتکب شده است؟ اگر ملتی نخواست این قلدری را بپذیرد و گفت ما اساس قلدری و زورگویی شما را رد می‌کنیم؛ اگر ملتی در چنین موضع صریحی ایستاد، شما با کدام وسیله و ابزار می‌خواهید آن را از پای درآورید؟ چطور می‌توانید؟

اصرار ابرقدرتها این است که چنین وانمود کنند که ما هر کاری بخواهیم در دنیا انجام دهیم، آن کار انجام می‌گیرد. در جاهایی نیز همین‌طور اتفاق می‌افتد؛ اما چرا؟ به‌خاطر این که سران آن کشورها دست‌نشانده و ضعیفند. ابرقدرتها به دروغ ادعا می‌کنند که هر کاری بخواهند، می‌توانند انجام دهند. حکومت اسلامی و ملت ایران، با بیست سال ایستادگی و پیشرفتِ خود - با این که ابرقدرت امریکا با همه وجود با این ملت و هدفهایش مخالف بود - ثابت کرد که نه امریکا، نه هیچ ابرقدرت دیگری و نه همه ابرقدرتها روی هم، در مقابل ملتی که بیدار و شجاع است و حق خود را می‌شناسد و از حقِّ خود دفاع می‌کند، هیچ غلطی نمی‌توانند بکنند!

من می‌گویم دولت امریکا، امروز هم که اعتراف می‌کند بیست‌وپنج سال از دیکتاتوری دفاع کرده است، باز از آن دیکتاتوری دفاع می‌کند؛ منتها دفاع تبلیغاتی و موذیانه! امروز آنها که نیستند؛ آنها که به جهنّم رفتند؛ اما تفاله‌ها و زباله‌هایشان در امریکا زیر چتر حمایت دولت امریکا هستند. دست‌نشاندگان و مزدورانشان در هر نقطه از دنیا - اگر در گوشه و کنار کشور خودمان هم پیدا شوند - مورد حمایت امریکا هستند. امروز همین وزیره امریکایی[1] در همین سخنانش هم از رژیم شاه، تبلیغ و تعریفِ دروغ کرده است. می‌گوید رژیم شاه دیکتاتور و بد بود؛ منتها اقتصاد ایران را شکوفا کرد! این بزرگترین و خنده‌آورترین دروغی است که یک وزیر خارجه می‌تواند در شرایط فعلی بر زبان جاری کند! آیا اقتصاد ایران را آنها شکوفا کردند؟! این نکته را مخصوصاً جوانان بدانند - کسانی که در آن زمان بوده‌اند، وقایع را از نزدیک لمس کرده‌اند - در ایران قبل از انقلاب، نه فقط از لحاظ اقتصاد زمان پهلوی، بلکه از لحاظ حتی پایه‌های اقتصادی - که تا سالها بعد هم اثرش باقی ماند - بزرگترین خیانت را رژیم پهلوی به اقتصاد ایران کرده است! ایران را به انبار کالاهای وارداتی کم ارزش و بی‌فایده غربی تبدیل کردند؛ ابزارهای بنجل و چیزهای زیادی و غیرلازم را با پولهای کلان خریدند! کشاورزی این کشور را که یک روز به‌کلّی خودکفا بود، به‌کلّی نابود کردند؛ به‌طوری که بعد از گذشت سالها هنوز هم که هنوز است، کشاورزی ما به حال اوّل برنگشته است، چون سیل مهاجرتهایی که با تشویق آنها به سمت شهرها به راه افتاد، چیزی نبود که به آسانی بشود جلوش را گرفت. ملت را از لحاظ کشاورزی، وابسته به بیگانه کردند. آن روز گندم ایران را از امریکا می‌خریدند؛ سیلوی گندم را هم شورویها می‌ساختند! یعنی هم از لحاظ گندم، هم از لحاظ جای نگهداری گندم، وابسته بودند. آن روز روستاها را تخریب کردند. صنعت کشور را - که وقتِ پیشرفت آن بود - متوقّف نگه داشتند. آن پیشرفتی که

[1] مادلین آلبرایت (وزیر وقت امور خارجه ایالات متحده)

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

باید در صنعت پیش می‌آمد، برای این که بتواند جلوِ واردات را بگیرد، ایجاد نشد. جلوِ صنعت فعّال در این کشور گرفته شد و آن صنعتی ترویج شد که وابستگی‌اش به خارج، به قدر کالاهای تولید شده - یا حتی بیشتر بود. علم را متوقّف کردند. آن همه دم از دانشگاه و دانشجو زدند، اما عملاً دانشگاههای کشور از کمترین فعالیت علمی برخوردار بودند! هرکس مغز فعّال و استعداد درخشانی بود، اگر می‌خواست کار کند، اگر در داخل کشور سرکوبش نمی‌کردند، مجبور بود برود بیرون کار کند؛ این‌جا نمی‌شد. کمپانیهای خارجی را بر بیشترین منابع اقتصادی کشور مسلّط کردند و بیشترین ذخایر نفتی را به صورت رایگان از دست دادند. البته امروز هم قیمت نفت ارزان است. امروز هم پولی که تولید کنندگان نفت برای نفت می‌گیرند، حقیقتاً شاید بشود گفت یک دهم پولی است که باید بگیرند. من این را به شما عرض کنم، پولی که امروز دولتهای وارد کننده نفت به عنوان مالیات دریافت می‌کنند، بیشتر از سودی است که کشورهای صادر کننده نفت از پولِ فروش نفت به دست می‌آورند. امروز نیز همین‌طور است؛ اما آن روز با امروز قابل مقایسه نبود. سالهای متمادی - تا اوایل دهه پنجاه - قیمت هر بشکه نفت زیر یک دلار بود. بعد خودِ اروپاییها و امریکاییها برای این که بتوانند اجناس خودشان را به قیمت گران به اینها بفروشند، و چون اینها توان پولی نداشتند، به اراده خود آنها قیمت نفت تکانی خورد و به حدود هشت، نه دلار رسید؛ تا اینها پولی پیدا کنند و بتوانند با آن، اجناس کارخانجات آنها را بخرند. همین‌طور هم شد. در ایرانِ زمان رژیم شاه، در صندوقهای متعلّق به امریکاییها پولهایی بی‌حساب ریخته می‌شد، تا در مقابل آنها قطعات یدکی هواپیما و چیزهایی که لازم بود، باز بی‌حساب و کتاب به اینها بدهند و بفروشند و اصلاً مسأله ساخت مطرح نبود. اقتصادِ آن روز ایران، برای ملت ایران بدترین اقتصادها بود. البته برای غارتگران و امریکاییها چیز بسیار خوبی بود. این جناب، امروز بعد از گذشت سالهای متمادی که هر تحلیلگر و اقتصاددانی می‌داند - آن روز هم می‌دانستند و برافرادِ وارد پنهان نبود - که رژیم شاه چه بلایی بر سر اقتصاد کشور درآورده است، می‌گوید که آن رژیم، اقتصاد کشور ایران را شکوفا کرده است! چرا این حرف را می‌زند؟ برای این که جوانی که امروز در این کشور است و احیاناً از شرایط اقتصادی موجود رنج می‌برد، تصوّر کند که در دوران رژیم گذشته، شرایط اقتصادی خوب بوده است! این شیطنت را آن جناب سیاسی، بسیار ساده با این قصد بیان می‌کند و نیّت این است که بگوید و شایع کند که اقتصاد ایران در زمان گذشته، اقتصاد شکوفایی بود! بدترین دوران برای طبقات فقیر، بدترین دوران از لحاظ غارتگری و چپاولگری منابع طبیعی توسط بیگانگان - بخصوص امریکا - در این کشور، این دوران بوده است؛ اما وی امروز می‌گوید که از لحاظ اقتصادی، شکوفا بوده است!

قصد این دشمنان خارجی، ایجاد ناامنی و اختلاف و ایجاد تردید و تزلزل است. اگر امروز ملت ایران و مسؤولان کشور به امریکا به چشم دشمن نگاه می‌کنند، این یک عملِ بی‌دلیل نیست. گفتند بیایید دیوار بی‌اعتمادی را برداریم. آن جناب در آن جا گفت؛ در این جا هم بعضی قلم‌بدستها فوراً از خدا خواستند! همینهایی که به احتمال زیاد بعضی‌شان وابسته به همان مراکز هم هستند و از آن جا پشتیبانی می‌شوند؛ فوراً این مسأله را دنبال کردند! مسأله اعتماد و عدم اعتماد نیست؛ مسأله این است که ملت ایران به گذشته خود که نگاه می‌کند، تا اوّلِ انقلاب، از دولت امریکا یکسره دشمنی نسبت به خودش مشاهده می‌کند. بعد، از اوّلِ انقلاب هم تا امروز، یکسره دشمنیهای امریکا را نسبت به خودش، نسبت به مصالح ملی و نسبت به حکومت مورد علاقه خودش ملاحظه می‌کند. البته بعضی از این دشمنیها را هنوز هم انکار می‌کنند؛ اما به بعضی دیگر معترفند. کمک به صدّام را اعتراف کردند و یقیناً در آینده نه چندان دوری اعتراف خواهند کرد که بمبهای شیمیایی را با چه وسیله‌ای در اختیار دولت عراق

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

گذاشتند! ما به خاطر این حوادث، این همه مجروح شیمیایی داریم؛ این همه افراد معلول داریم؛ این همه ضرر دیدیم. هرچه که ملت ایران نگاه می‌کند، از این چیزها می‌بیند. الان هم در زمان کنونی، وسایل تبلیغاتی‌شان علیه ایران است؛ امکانات سیاسی‌شان علیه ایران است؛ رسماً پول برای دشمنی امنیتی تصویب کردند، که علیه ایران است؛ تلاش سیاست خارجی‌شان دایماً علیه ایران است. ملت ایران نگاه می‌کند، می‌بیند که یک دشمن آن طرف ایستاده است. بنابراین، تلقّی ملت ما از دولت امریکا این نیست که نسبت به او اعتماد ندارد؛ بلکه او را دشمن خود می‌داند.

این بحث هم که می‌گویند ما مایلیم با دولت ایران مذاکره کنیم، نوعی کار مقدّماتی است، برای این که بتوانند دشمنیهای بیشتری بکنند. اینها فریب است. این طور نیست که عدّه‌ای بگویند ما برویم با امریکا مذاکره کنیم تا این دشمنیها برطرف شود؛ نه. دشمنی امریکا با مذاکره برطرف نمی‌شود. امریکا دنبال منافع خودش در ایران است. اگر در این جا حکومت دست نشانده‌ای مثل حکومت رژیم شاه بود، آن‌طور به ملت ایران ضربه می‌زند که آن روز زد. اگر حکومت مستقلی باشد، این طور دشمنی می‌کند که امروز می‌کند. اگر مقایسه کنیم، خواهیم دید که باز ضرر این که انسان با استقلال در مقابل امریکا بایستد، به مراتب کمتر از این است که تسلیم زورگوییهای امریکا شود. ملت ایران با این برداشت، با روحیه شهامت و شجاعت و فداکاری خود، در مقابل توطئه و فریب، در مقابل ایجاد ناامنی، در مقابل دشمنی، اتّکاء خودش به نیروی ذاتی خود، به عقل خود، به تدبیر و خرد مسؤولان کشور و به شجاعت و ایستادگی خود است و مطمئن است که خواهد توانست همه دشمنان خود را همچنان که بعضی از دشمنان، دیروز دشمن بودند و بعد به ارتباط کننده عادی تبدیل شدند، از جمله امریکا را، از دشمنی با خودش پشیمان کند.

پروردگارا! به محمّد و آل‌محمّد علیهم السّلام تفضلات خود را دم‌به‌دم بر این ملت نازل کن. این ملت را در راه رسیدن به هدفهای بزرگی که برای خود ترسیم کرده است، موفّق و پیروز فرما. پروردگارا! دشمنان این ملت را سرکوب و منکوب کن. پروردگارا! به محمّد و آل‌محمّد علیهم السّلام، علیه کسانی که علیه این ملت توطئه و اقدام می‌کنند، نیروهای حقیقی و غیبی خود را به کار بینداز. پروردگارا! دفاع جانانه این ملت را از حیثیت و استقلال و دین و شخصیت خود، یکی از انواع مجاهدات مقرّب راه خودت قرار بده. پروردگارا! جوانان ما را حفظ کن و دلهای نورانی‌شان را بیشتر با خودت آشنا فرما. پروردگارا! گرفتاریهای این ملت را به زودی زود برطرف فرما. خدمتگزاران به این ملت را کمک کن؛ خیانت کنندگان به این ملت را به دست قهر و خشمِ خودت گرفتار کن. قلب مقدس ولی‌عصر را از ما شاد و خشنود کن. روح مطهّر امام را از ما شاد و خشنود فرما. ارواح طیّبه شهدا را از ما خشنود و راضی بگردان.

والسّلام علیکم و رحمة‌الله و برکاته

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

متن کامل بیانات در خطبه‌های نماز جمعه تهران ۱۳۷۹/۱/۲۶

بسم‌الله‌الرّحمن‌الرّحیم

الحمدلله ربّ العالمین. نحمده و نستعینه. و نستغفره و نؤمن به. و نتوکل علیه. و نصلّی و نسلّم علی حبیبه و نجیبه. و خیرته فی خلقه. حافظ سرّه و مبلّغ رسالاته. بشیر نعمته و نذیر نقمته. سیّدنا و نبیّنا ابی‌القاسم المصطفی محمّد. و علی آله الأطیبین الأطهرین المنتجبین. و اصحابه المخلصین و صلّ علی بقیّةالله فی‌الأرضین و صلّ علی ائمّة المسلمین و حماة المستضعفین و هداة المؤمنین. اوصیکم عبادالله بتقوی الله.

یک جمله در زیارت اربعینِ امام حسین علیه‌الصّلاةوالسّلام ذکر شده است که مانند بسیاری از جملات این زیارتها و دعاها، بسیار پُرمغز و در خور تأمّل و تدبّر است. امروز به مناسبت روز تاسوعا و روز عزا، در خطبه اول قدری پیرامون همین جمله - که ناظر به جهت قیام حسینی است - عرایضی عرض می‌کنیم. آن جمله این است: «و بذل مهجته فیک».[1] این زیارت اربعین است؛ منتها فقره‌های اوّل آن، دعاست که گوینده این جملات خطاب به خداوند متعال عرض می‌کند: «و بذل مهجته فیک»؛ یعنی حسین‌بن‌علی، جان و خون خود را در راه تو داد؛ «لیستنقذ عبادک من الجهالة»؛[2] تا بندگان تو را از جهل نجات دهد؛ «و حیرة الضّلالة»؛[3] و آنها را از سرگردانی ناشی از ضلالت و گمراهی برهاند. این یک طرف قضیه، یعنی طرفِ قیام کننده؛ حسین‌بن‌علی علیه‌السّلام است. طرف دیگر قضیه، در فقره بعدی معرفی می‌شود: «و قد توازر علیه من غرّته الدنیا و باع حظّه بالارذل الأدنی»[4]؛ نقطه مقابل، کسانی بودند که فریب زندگی، آنها را به خود مشغول و دنیای مادّی، زخارف دنیایی، شهوات و هواهای نفس، از خود بیخودشان کرده بود؛ «و باع حظّه بالارذل الأدنی»؛ سهمی را که خدای متعال برای هر انسانی در آفرینش عظیم خود قرار داده است - این سهم عبارت است از سعادت و خوشبختی دنیا و آخرت - به بهای پست و ناچیز و غیر قابل اعتنایی فروخته بودند. این، خلاصه نهضت حسینی است.

با مداقّه در این بیان، انسان احساس می‌کند که نهضت حسینی در واقع با دو نگاه قابل ملاحظه است، که هر دو هم درست است؛ اما مجموع دو نگاه، نشاندهنده‌ی ابعاد عظیم این نهضت است. یک نگاه، حرکت ظاهری حسین‌بن‌علی است؛ که حرکت علیه یک حکومت فاسد و منحرف و ظالم و سرکوبگر - یعنی حکومت یزید - است؛ اما باطن این قضیه، حرکت بزرگتری است که نگاه دوم، انسان را به آن می‌رساند؛ و آن حرکت علیه جهل و زبونی انسان است. در حقیقت، امام حسین اگرچه با یزید مبارزه می‌کند، اما مبارزه گسترده تاریخی وی با یزیدِ کوته‌عمرِ بی‌ارزش نیست؛ بلکه با جهل و پستی و گمراهی و زبونی و ذلّت انسان است. امام حسین با اینها مبارزه می‌کند.

یک حکومت آرمانی به وسیله اسلام به وجود آمد. اگر بخواهیم ماجرای امام حسین را در سطوری خلاصه کنیم، این‌طور می‌شود: بشریت، دچار ظلم و جهل و تبعیض بود. حکومتهای بزرگ دنیا، که حکومت قیصر و کسرای آن زمان است - چه در ایران آن روز، چه در امپراتوری روم آن روز - حکومت اشرافیگیری و حکومت غیرمردمی و حکومت شمشیر بی‌منطق و حکومت جهالت و فساد بود. حکومتهای کوچکتر هم - مثل آنچه که در جزیرةالعرب بود - از آنها بدتر بودند و مجموعاً جاهلیتی دنیا را فرا گرفته بود. در این میان، نور اسلام به وسیله پیامبر خدا و با مدد الهی و مبارزات عظیم و توانفرسای مردمی توانست اوّل یک منطقه از جزیرةالعرب را روشن کند و بعد بتدریج

---

۱ مصباح المتهجد: ۷۸۸

۲ مصباح المتهجد: ۷۸۸

۳ مصباح المتهجد: ۷۸۸

۴ مصباح المتهجد: ۷۸۸

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

گسترش یابد و شعاع آن همه جا را فرا گیرد. وقتی پیامبر از دنیا می‌رفت، این حکومت، حکومت مستقری بود که می‌توانست الگوی همه بشریت در طول تاریخ باشد؛ و اگر آن حکومت با همان جهت ادامه پیدا می‌کرد، بدون تردید تاریخ عوض می‌شد؛ یعنی آنچه که بنا بود در قرنها بعد از آن – در زمان ظهور امام زمان در وضعیت فعلی – پدید آید، در همان زمان پدیده آمده بود. دنیای سرشار از عدالت و پاکی و راستی و معرفت و محبّت، دنیای دوران امام زمان است که زندگی بشر هم از آن‌جا به بعد است. زندگی حقیقی انسان در این عالم، مربوط به دوران بعد از ظهور امام زمان است که خدا می‌داند بشر در آن‌جا به چه عظمتهایی نایل خواهد شد. بنابراین، اگر ادامه حکومت پیامبر میسّر می‌شد و در همان دوره‌های اوّل پدید می‌آمد و تاریخ بشریت عوض می‌شد، فرجام کار بشری مدتها جلو می‌افتاد؛ اما این کار به دلایلی نشد.

خصوصیت حکومت پیامبر این بود که به جای ابتناء بر ظلم، ابتناء بر عدل داشت. به جای شرک و تفرقه فکری انسان، متّکی بر توحید و تمرکز بر عبودیت ذات مقدس پروردگار بود. به جای جهل، متّکی بر علم و معرفت بود. به جای کینه‌ورزی انسانها با هم، متّکی بر محبّت و ارتباط و اتّصال و رفق و مدارا بود؛ یعنی یک حکومتِ از ظاهر و باطن آراسته. انسانی که در چنین حکومتی پرورش پیدا می‌کند، انسانی باتقوا، پاکدامن، عالم، بابصیرت، فعّال، پُرنشاط، متحرّک و رو به کمال است. با گذشت پنجاه سال، قضایا عوض شد. اسم، اسم اسلام ماند؛ نام، نام اسلامی بود؛ اما باطن دیگر اسلامی نبود. به جای حکومت عدل، باز حکومت ظلم بر سر کار آمد. به جای برابری و برادری، تبعیض و دودستگی و شکاف طبقاتی به وجود آمد. به جای معرفت، جهل حاکم شد. در این دوره پنجاه ساله، هرچه به طرف پایین می‌آییم، اگر انسان بخواهد از این سرفصلها بیشتر پیدا کند، صدها شاهد و نمونه وجود دارد که اهل تحقیق باید اینها را برای ذهنهای جوان و جوینده روشن کنند.

امامت به سلطنت تبدیل شد! ماهیت امامت، با ماهیت سلطنت، مغایر و متفاوت و مناقض است. این دو ضدّ همند. امامت، یعنی پیشوایی روحی و معنوی و پیوند عاطفی و اعتقادی با مردم. اما سلطنت، یعنی حکومت با زور و قدرت و فریب؛ بدون هیچ‌گونه علقه معنوی و عاطفی و ایمانی. این دو، درست نقطه مقابل هم است. امامت، حرکتی در میان امت، برای امت و در جهت خیر است. سلطنت، یعنی یک سلطه مقتدرانه علیه مصالح مردم و برای طبقات خاص؛ برای ثروت‌اندوزی و برای شهوترانی گروه حاکم. آنچه که ما در زمان قیام امام حسین می‌بینیم، دومی است، نه آن اوّلی. یعنی یزیدی که بر سر کار آمده بود، نه با مردم ارتباط داشت، نه علم داشت، نه پرهیزگاری و پاکدامنی و پارسایی داشت، نه سابقه جهاد در راه خدا داشت، نه ذرّه‌ای به معنویات اسلام اعتقاد داشت، نه رفتار او رفتار یک مؤمن و نه گفتار او گفتار یک حکیم بود. هیچ چیزش به پیامبر شباهت نداشت. در چنین شرایطی، برای کسی مثل حسین‌بن‌علی – که خود او همان امامی است که باید به جای پیامبر قرار گیرد – فرصتی پیش آمد و قیام کرد.

اگر به تحلیل ظاهری قضیه نگاه کنیم، این قیام، قیام علیه حکومت فاسد و ضدّ مردمی یزید است؛ اما در باطن، یک قیام برای ارزشهای اسلامی و برای معرفت و برای ایمان و برای عزت است. برای این است که مردم از فساد و زبونی و پستی و جهالت نجات پیدا کنند. لذا ابتدا که از مدینه خارج شد، در پیام به برادرش محمّدبن‌حنفیه – و در واقع در پیام به تاریخ – چنین گفت: «انّی لم اخرج اشرا و لابطرا و لامفسدا و لاظالما»[1]؛ من با تکبّر، با غرور، از روی فخرفروشی، از روی میل به قدرت و تشنه قدرت بودن قیام نکردم؛ «انّما خرجت لطلب الاصلاح فی امة جدّی»[2]؛

۱ بحارالانوار، ج۴۴، ۲۳۹

۲ بحارالانوار، ج ۴۴، ۲۳۹

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

من می‌بینم که اوضاع در میان امت پیامبر دگرگون شده است؛ حرکت، حرکت غلطی است؛ حرکت، حرکت به سمت انحطاط است؛ در ضد جهتی است که اسلام می‌خواست و پیامبر آورده بود. قیام کردم برای این‌که با اینها مبارزه کنم.

مبارزه امام حسین دو وجه دارد و ممکن است دو نتیجه به بار بیاورد؛ اما هر دو نتیجه خوب است. یک نتیجه این بود که امام حسین علیه‌السّلام بتواند بر حکومت یزید پیروز شود و قدرت را از چنگ کسانی که با زور بر سر مردم می‌کوبیدند و سرنوشت مردم را تباه می‌کردند، خارج کند و کار را در مسیر صحیح خود بیندازد. اگر این کار صورت می‌گرفت، البته باز مسیر تاریخ عوض می‌شد. یک وجه دیگر این بود که امام حسین نتواند به هر دلیلی این پیروزی سیاسی و نظامی را به دست بیاورد؛ آن وقت امام حسین در این‌جا دیگر نه با زبان، بلکه با خون، با مظلومیت، با زبانی که تاریخ تا ابد آن را فراموش نخواهد کرد، حرف خود را مثل یک جریان مداوم و غیرقابل انقطاع در تاریخ به جریان می‌اندازد. و این کار را امام حسین کرد.

البته کسانی که دم از ایمان می‌زدند، اگر رفتاری غیر از آن داشتند که به امام حسین نشان دادند، شقّ اوّل پیش می‌آمد و امام حسین می‌توانست دنیا و آخرت را در همان زمان اصلاح کند؛ اما کوتاهی کردند! البته بحث این‌که چرا و چطور کوتاهی کردند، از آن بحثهای بسیار طولانی و مرارتباری است که بنده در چند سال قبل از این تحت عنوان «خواص و عوام» آن را مقداری مطرح کردم - یعنی چه کسانی کوتاهی کردند، گناه و تقصیر به گردن چه کسانی بود؛ چطور کوتاهی کردند، کجا کوتاهی کردند - که من نمی‌خواهم آن حرفها را مجدّداً بگویم. بنابراین، کوتاهی شد و به خاطر کوتاهی دیگران، مقصود اوّل حاصل نشد؛ اما مقصود دوم حاصل گردید. این دیگر چیزی است که هیچ قدرتی نمی‌تواند آن را از امام حسین بگیرد. قدرتِ رفتن به میدان شهادت؛ دادن جان و دادن عزیزان؛ آن گذشت بزرگی که از بس عظیم است، هر عظمتی که دشمن داشته باشد در مقابلش، کوچک و محو می‌شود و این خورشید درخشان، روزبه‌روز در دنیای اسلام به نورافشانی بیشتری می‌پردازد و بشریت را احاطه می‌کند.

امروز بیش از پنج قرن و ده قرن پیش، حسین‌بن‌علی اسلام و شما، در دنیا شناخته شده است. امروز وضع به گونه‌ای است که متفکران و روشنفکران و آنهایی که بی‌غرضند، وقتی به تاریخ اسلام بر می‌خورند و ماجرای امام حسین را می‌بینند، احساس خضوع می‌کنند. آنهایی که از اسلام سر در نمی‌آورند، اما مفاهیم آزادی، عدالت، عزّت، اعتلاء و ارزشهای والای انسانی را می‌فهمند، با این دید نگاه می‌کنند و امام حسین، امام آنها در آزادیخواهی، در عدالت‌طلبی، در مبارزه با بدیها و زشتیها و در مبارزه با جهل و زبونی انسان است.

امروز هم هرجایی که بشر در دنیا ضربه خورده است - چه ضربه سیاسی، چه ضربه نظامی و چه ضربه اقتصادی - اگر ریشه‌اش را کاوش کنید، یا در جهل است، یا در زبونی. یعنی یا نمی‌دانند و معرفت لازم را به آنچه که باید معرفت داشته باشند، ندارند؛ یا این‌که معرفت دارند، اما خود را ارزان فروخته‌اند؛ زبونی را خریده‌اند و حاضر به پستی و دنائت شده‌اند! امام سجّاد و امیرالمؤمنین - بنابر آنچه که از آنها نقل شده - فرموده‌اند: «لیس لانفسکم ثمن الّا الجنّة فلاتبیعوها بغیرها»[1]؛ ای انسان! اگر بناست هستی و هویت و موجودیت تو فروخته شود، فقط یک بها دارد و بس و آن بهشتِ الهی است. به هرچه کمتر از بهشت بفروشی، سرت کلاه رفته است. اگر همه دنیا را هم به قیمتِ قبول پستی و ذلّت و زبونی روح به شما بدهند، جایز نیست. همه کسانی که در اطراف دنیا تسلیم زر و

---

۱ نهج‌البلاغه، حکمت ۴۴۸

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

زور صاحبان زر و زور شده‌اند و این زبونی را قبول کرده‌اند - چه عالم، چه سیاستمدار، چه فعّال سیاسی و اجتماعی و چه روشنفکر - به خاطر این است که ارزش خود را نشناختند و خود را فروختند. بسیاری از سیاستمداران دنیا خودشان را فروخته‌اند. عزّت فقط این نیست که انسان روی تخت سلطنت یا ریاست بنشیند. گاهی یک نفر بر تخت سلطنت نشسته است، به هزاران نفر هم با تکبّر فخرفروشی می‌کند و زور می‌گوید؛ اما درعین‌حال زبون و اسیر یک قدرت و یک مرکز دیگر است؛ اسیر تمایلات نفسانی خود است که البته اسرای سیاسی امروز دنیا به این آخری نمی‌رسند، چون اسیر قدرتها و اسیر مراکزند!

اگر امروز شما به این کشور بزرگ نگاه کنید، می‌بینید که چهره جوانان این کشور، از احساس استقلال و عزّت، برافروخته و شادمان است. هیچ کس نمی‌تواند ادّعا کند که دستگاههای سیاسی این کشور، از قدرتی در دنیا کمترین فرمانی می‌برند. همه دنیا هم این را قبول دارند که در همین کشورِ باعزّت و باعظمت، قبل از انقلاب حکومتی بر سرِ کار بود که افرادش تفرعن و تکبّر داشتند و برای خود جاه و جلال و جبروت قائل بودند و مردم بایستی در مقابلشان تعظیم می‌کردند و خم می‌شدند؛ اما همانها اسیر و زبون دیگران بودند! در همین تهران، هر وقت سفیر امریکا می‌خواست، می‌توانست با شاه ملاقات کند و هر مسأله‌ای را بر او دیکته کند و از او بخواهد و اگر او انجام نداد، به او تغیّر کند! ظاهرشان برای مردم و ضعفا، جلال و جبروت داشت؛ امّا زبون بودند. امام حسین خواست این زبونی را از انسانها بگیرد.

پیامبر در مقابل مردم مثل بندگان غذا می‌خورد و مثل بندگان می‌نشست؛ نه مثل اشراف‌زاده‌ها: «کان رسول‌الله (ص) یأکل اکل العبد و یجلس جلوس العبد»[1]؛ پیامبر جزو فامیلهای اشراف‌زاده بود؛ اما رفتار او با مردم خود، رفتار متواضعانه‌ای بود. به آنها احترام می‌کرد؛ به آنها فخر و تعنّد نمی‌فروخت؛ اما اشاره و نگاه مبارکش بر تن امپراتوران آن روز عالم - در سالهای آخر عمرش - لرزه می‌انداخت. این عزّت است.

امامت، یعنی دستگاهی که عزّت خدایی را برای مردم به وجود می‌آورد. علم و معرفت به مردم می‌دهد. رفق و مدارا را میان آنها ترویج می‌کند. ابّهت اسلام و مسلمین را در مقابل دشمن حفظ می‌کند. اما سلطنت و حکومتهای جائرانه، نقطه مقابل آن است. امروز در بسیاری از کشورهای دنیا اسم زمامداران پادشاه نیست، اما در واقع پادشاهند. اسمشان سلطان نیست و ظواهر دمکراسی هم در آن‌جاها جاری است، اما در باطن، همان سلطنت است؛ یعنی رفتار تعندآمیز با مردم و رفتار ذلّت‌آمیز با هر قدرتی که بالاسر آنها باشد! حتی شما می‌بینید که در یک کشور بزرگ و مقتدر، رؤسای سیاسی آنها باز به نوبه خود مقهور و اسیر دست صاحبان کمپانیها، مراکز شبکه‌ای پنهان جهانی، مراکز مافیایی و مراکز صهیونیستی هستند. مجبورند طبق میل دل آنها حرف بزنند و موضعگیری کنند؛ برای این‌که آنها نرنجند. این سلطنت است. وقتی که در رأس، ذلّت و زبونی وجود داشت، در قاعده و بدنه هم ذلّت و زبونی وجود خواهد داشت. امام حسین علیه این قیام کرد.

در رفتار امام حسین، از اوّلی که از مدینه حرکت کرد، تا مثل فردایی که در کربلا به شهادت رسید، همان معنویّت و عزّت و سرافرازی و درعین‌حال عبودیّت و تسلیم مطلق در مقابل خدا محسوس است. در همه مراحل هم این‌طور است. آن روز که صدها نامه و شاید هزارها نامه با این مضمون برای او آوردند که ما شیعیان و مخلصان تواایم و در کوفه و در عراق منتظرت هستیم، دچار غرور نشد. آن‌جا که سخنرانی کرد و فرمود: «خط الموت علی ولد

[1] محاسن، ج ۲، ۲۴۴

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

آدم مخط القلاده فی جید الفتاة»[1]، صحبت از مرگ کرد. نگفت چنان و چنین می‌کنیم. دشمنانش را تهدید و دوستانش را تطمیع به تقسیم مناصب کوفه نکرد. حرکت مسلمانانه همراه با معرفت، همراه با عبودیّت و همراه با تواضع، آن وقتی‌است که همه دستها را به طرفش دراز کرده‌اند و نسبت به او اظهار ارادت می‌کنند. آن روز هم که در کربلا همراه یک جمعِ کمتر از صد نفر، توسط سی هزار جمعیت از اراذل و اوباش محاصره شد و جانش را تهدید کردند، عزیزانش را تهدید کردند، زنها و حرمش را تهدید به اسارت کردند، ذرّه‌ای اضطراب در این مرد خدا و این بنده خدا و این عزیز اسلام مشاهده نشد.

آن راوی‌ای که حوادث روز عاشورا را نقل کرده و در کتابها دهن به دهن منتقل شده است، می‌گوید: «فوالله ما رأیت مکثورا».[2] مکثور، یعنی کسی که امواج غم و اندوه بر سرش بریزد؛ بچه‌اش بمیرد، دوستانش نابود شوند، ثروتش از بین برود و همه امواج بلا به طرفش بیاید. راوی می‌گوید من هیچ کس را در چهار موجه بلا مثل حسین‌بن‌علی محکم‌دل‌تر و استوارتر ندیدم؛ «اربط جاشا».[3] در میدانهای گوناگون جنگها، در میدانهای اجتماعی، در میدان سیاست، انسان به آدمهای گوناگونی برخورد می‌کند؛ کسانی که دچار غمهای گوناگونند. راوی می‌گوید هرگز ندیدم کسی در چنین هنگامه‌ای با این همه مصیبت، مثل حسین‌بن‌علی، چهره‌ای شاد، مصمّم، حاکی از عزم و اراده و متوکل به خدا داشته باشد. این همان عزّت الهی است. این جریان را امام حسین در تاریخ گذاشت و بشر فهمید که باید برای چنان حکومت و جامعه‌ای مبارزه کند؛ جامعه‌ای که در آن پستی و جهالت و اسارت انسان و تبعیض نباشد. همه باید برای چنان اجتماعی جهاد کنند که به وجود بیاید و می‌آید و ممکن است.

یک روز بود که بشر مأیوس بود؛ اما انقلاب اسلامی و نظام اسلامی نشان داد که همه چیز ممکن است. نظام اسلامی به آن حد نرسیده است، اما بزرگترین موانع را در راه رسیدن به آن مرحله از سر راه برداشت. وجود حکومت طاغوتی، حکومت دیکتاتوری، حکومت انسانهایی که بر مردم شیر بودند، ولی در مقابل قدرتها روباه می‌نمودند؛ در مقابل مردمِ خودشان با تفرعن و تکبر بودند، اما در مقابل بیگانگان تسلیم و خاضع بودند، بزرگترین مانع برای یک ملت است؛ آن هم حکومتی که همه قدرتهای جهانی از او حمایت می‌کردند. ملت ایران نشان داد که این کار، عملی و ممکن است؛ این مانع را برداشت و در این راه حرکت کرد.

به لطف و فضل الهی، در این راه گامهای زیادی برداشته شده است. اما برادران و عزیزان! ما در نیمه راهیم. اگر پیام امام حسین را زنده نگه می‌داریم، اگر نام امام حسین را بزرگ می‌شماریم، اگر این نهضت را حادثه عظیم انسانی در طول تاریخ می‌دانیم و بر آن ارج می‌نهیم، برای این است که یادآوری این حادثه به ما کمک خواهد کرد که حرکت کنیم و جلو برویم و انگشت اشاره امام حسین را تعقیب کنیم و به لطف خدا به آن هدفها برسیم و ملت ایران ان‌شاءالله خواهد رسید. نام امام حسین علیه‌السّلام را خدا بزرگ کرده است و حادثه کربلا را در تاریخ نگه داشته است. این‌که می‌گویم ما بزرگ نگه‌داریم، معنایش این نیست که ما این کار را می‌کنیم؛ نه. این حادثه عظیمتر از آن است که حوادث گوناگون دنیا بتواند آن را کمرنگ کند و از بین ببرد.

امروز، روز تاسوعا و فردا، روز عاشوراست. روز عاشورا، اوج همین حادثه عظیم و بزرگ است. حسین‌بن‌علی علیه‌السّلام با ساز و برگ جنگ به کربلا نیامده بود. کسی که می‌خواهد به میدان جنگ برود، سرباز لازم دارد؛ اما امام حسین‌بن‌علی علیه‌السّلام زنان و فرزندان خود را هم با خود آورده است. این به معنای آن است که این‌جا باید

---

۱ بحارالانوار، ج۴۴ ، ۳۶۶

۲ بحارالانوار، ج۴۵، ۵۰

۳ بحارالانوار، ج ۴۵ ، ۵۰

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

حادثه‌ای اتفاق بیفتد که عواطف انسانها را در طول تاریخ همواره به خود متوجّه کند؛ تا عظمت کار امام حسین معلوم شود. امام حسین می‌داند که دشمن پست و رذل است. می‌بیند کسانی که به جنگ او آمده‌اند، عدّه‌ای جزو اراذل و اوباش کوفه‌اند که در مقابل یک پاداش کوچک و حقیر، حاضر شده‌اند به چنین جنایت بزرگی دست بزنند. می‌داند که بر سر زن و فرزند او چه خواهند آورد. امام حسین از اینها غافل نیست؛ اما درعین‌حال تسلیم نمی‌شود؛ از راه خود برنمی‌گردد؛ بر حرکت در این راه پافشاری می‌کند. پیداست که این راه چقدر مهم است؛ این کار چقدر بزرگ است.

من امروز چند جمله ذکر مصیبت کنم. البته شما از ساعتی پیش این‌جا بوده‌اید؛ ذکر مصیبت کرده‌اند و شنیده‌اید. این روزها هم در همه مجالس و محافل، ذکر مصیبت است. امروز، روز تاسوعاست و رسم بر این است که در این روز، گویندگان و نوحه‌سرایان، راجع به شهادت اباالفضل العبّاس روضه بخوانند. آن‌طور که از مجموع قراین به دست می‌آید، از مردان رزم‌آور - غیر از کودک شش ماهه، یا بچه یازده ساله - اباالفضل العبّاس آخرین کسی است که قبل از امام حسین به شهادت رسیده است؛ و این شهادت هم باز در راه یک عمل بزرگ - یعنی آوردن آب برای لب‌تشنگان خیمه‌های اباعبدالله الحسین - است. در زیارات و کلماتی که از ائمه علیهم‌السّلام راجع به اباالفضل العبّاس رسیده است، روی دو جمله تأکید شده است: یکی بصیرت، یکی وفا. بصیرت اباالفضل العبّاس کجاست؟ همه یاران حسینی، صاحبان بصیرت بودند؛ اما او بصیرت را بیشتر نشان داد. در روز تاسوعا، مثل امروز عصری، وقتی که فرصتی پیدا شد که او خود را از این بلا نجات دهد؛ یعنی آمدند به او پیشنهاد تسلیم و امان‌نامه کردند و گفتند ما تو را امان می‌دهیم؛ چنان بر خورد جوانمردانه‌ای کرد که دشمن را پشیمان نمود. گفت: من از حسین جدا شوم؟! وای بر شما! اف بر شما و امان‌نامه شما![1] نمونه دیگرِ بصیرت او این بود که به سه نفر از برادرانش هم که با او بودند، دستور داد که قبل از او به میدان بروند و مجاهدت کنند؛ تا این‌که به شهادت رسیدند. می‌دانید که آنها چهار برادر از یک مادر بودند: اباالفضل العبّاس - برادر بزرگتر - جعفر، عبدالله و عثمان. انسان برادرانش را در مقابل چشم خود برای حسین‌بن‌علی قربانی کند؛ به فکر مادر داغدارش هم نباشد که بگوید یکی از برادران برود تا این‌که مادرم دلخوش باشد؛ به فکر سرپرستی فرزندان صغیر خودش هم نباشد که در مدینه هستند؛ این همان بصیرت است. وفاداری حضرت اباالفضل العبّاس هم از همه جا بیشتر در همین قضیه وارد شدن در شریعه فرات و ننوشیدن آب است. البته نقل معروفی در همه دهانها است که امام حسین علیه‌السّلام حضرت اباالفضل را برای آوردن آب فرستاد. اما آنچه که من در نقلهای معتبر - مثل «ارشاد» مفید و «لهوف» ابن‌طاووس - دیدم، اندکی با این نقل تفاوت دارد. که شاید اهمیت حادثه را هم بیشتر می‌کند. در این کتابهای معتبر این‌طور نقل شده است که در آن لحظات و ساعت آخر، آن‌قدر بر این بچه‌ها و کودکان، بر این دختران صغیر و بر اهل حرم تشنگی فشار آورد که خود امام حسین و اباالفضل با هم به طلب آب رفتند. اباالفضل تنها نرفت؛ خود امام حسین هم با اباالفضل حرکت کرد و به طرف همان شریعه فرات - شعبه‌ای از نهر فرات که در منطقه بود - رفتند، بلکه بتوانند آبی بیاورند. این دو برادر شجاع و قوی‌پنجه، پشت به پشت هم در میدان جنگ جنگیدند. یکی امام حسین در سن نزدیک به شصت سالگی است، اما از لحاظ قدرت و شجاعت جزو نام‌آوران بی‌نظیر است. دیگری هم برادر جوان سی‌وچند ساله‌اش اباالفضل العبّاس است، با آن خصوصیاتی که همه او را شناخته‌اند. این دو برادر، دوش به دوش هم، گاهی پشت به پشت هم، در وسط دریای دشمن، صف لشکر را می‌شکافند. برای این‌که خودشان را به آب

---

[1] ارشاد، ج ۲، ص ۸۹

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

فرات برسانند، بلکه بتوانند آبی بیاورند. در اثنای این جنگِ سخت است که ناگهان امام حسین احساس می‌کند دشمن بین او و برادرش عباس فاصله انداخته است. در همین حیص و بیص است که اباالفضل به آب نزدیکتر شده و خودش را به لب آب می‌رساند. آن‌طور که نقل می‌کنند، او مشک آب را پر می‌کند که برای خیمه‌ها ببرد. در این‌جا هر انسانی به خود حق می‌دهد که یک مشت آب هم به لبهای تشنه خودش برساند؛ اما او در این‌جا وفاداری خویش را نشان داد. اباالفضل العبّاس وقتی که آب را برداشت، تا چشمش به آب افتاد، «فذکر عطش الحسین»؛ به یاد لبهای تشنه امام حسین، شاید به یاد فریادهای العطش دختران و کودکان، شاید به یاد گریه عطشناک علی‌اصغر افتاد و دلش نیامد که آب را بنوشد. آب را روی آب ریخت و بیرون آمد. در این بیرون آمدن است که آن حوادث رخ می‌دهد و امام حسین علیه‌السّلام ناگهان صدای برادر را می‌شنود که از وسط لشکر فریاد زد: «یا اخا ادرک اخاک».

نسئلک اللّهم و ندعوک. باسمک العظیم الاعظم. الاعزّ الاجلّ الاکرم و بالحسین و اصحابه و اهل بیته یا الله یا الله یا رحمن و یا رحیم. پروردگارا! به محمّد و آل محمّد، اسلام و مسلمانان را نصرت عطا کن. پروردگارا! به محمّد و آل محمّد، ملتهای مسلمان، مردم مسلمان فلسطین و لبنان، در همه نقاط عالم هرجا مسلمانی در مقابل دشمن است، بر دشمنش پیروز بگردان. پروردگارا! به محمّد و آل محمّد، امت اسلامی را قدردان اسلام بگردان؛ حاکمیت اسلام و امامت اسلام را به مسلمین برگردان. پروردگارا! به محمّد و آل محمّد، ملت ما را بر دشمنانش پیروز گردان و مشکلات را از کار او باز کن. پروردگارا! به محمّد و آل محمّد، ملت ما را به آرزوهای بزرگش برسان و دشمنانش را مقهور و منکوب کن. پروردگارا! به محمّد و آل محمّد، تو را سوگند می‌دهیم، دلهای مسلمانان را، دلهای آحاد ملت ما را، دلهای مردم و مسؤولان را هرچه بیشتر به هم نزدیک کن. پروردگارا! ما را در راه امام حسین زنده بدار و در راه امام حسین بمیران. پروردگارا! به محمّد و آل محمّد، قلب مقدس ولی‌عصر را از ما راضی و خشنود کن و ما را از سربازان آن بزرگوار قرار ده. پروردگارا! به محمّد و آل محمّد، ارواح مطهّر شهدای عزیزمان و روح مطهّر امام بزرگوار را از ما راضی و خشنود کن. پروردگارا! ما را بیامرز؛ پدر و مادر و گذشتگان و ذوی‌الحقوق ما را بیامرز.

بسم‌الله‌الرّحمن‌الرّحیم

قل هو الله احد. الله الصّمد. لم یلد و لم یولد. و لم یکن له کفوا احد.[1]

بسم‌الله‌الرّحمن‌الرّحیم

الحمدلله ربّ العالمین. نحمده و نستعینه .و نستغفره و نؤمن به. و نتوکل علیه و نصلّی و نسلّم علی حبیبه و نجیبه. سیّد الانبیاء والمرسلین ابی‌القاسم المصطفی محمّد و علی آله الأطهرین الأطیبین المنتجبین. سیّما علی امیرالمؤمنین و الصّدیقة الطّاهره سیّدة نساءالعالمین. والحسن والحسین سیّدی شباب اهل الجنّة و علی‌بن‌الحسین و محمّدبن‌علی و جعفربن‌محمّد و موسی‌بن‌جعفر و علی‌بن‌موسی و محمّدبن‌علی و علی‌بن‌محمّد و الحسن‌بن‌علی والخلف القائم المهدی. حججک علی عبادک و امنائک فی بلادک. و صلّ علی ائمّة المسلمین و حماة المستضعفین و هداة المؤمنین. اوصیکم عباد‌الله بتقوی الله.

---
[1] توحید: ۴ - ۱

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

همه شما برادران و خواهران عزیز و خودم را به تقوای الهی و رعایت پرهیزگاری و پاکدامنی دعوت و توصیه می‌کنم. مطلبی که در خطبه دوم به نظر رسید عرض کنم، ناشی از احساس نیازی است که امروز ملت و جامعه ما به وحدت و یکپارچگی می‌کند. از این جهت، من این مطلب را که در ذهن دارم، عرض خواهم کرد.

اوّلِ امسال ما عرض کردیم که شعار امسال، «وحدت ملی» و «امنیت ملی» باشد. حقیقتاً با توجه به اوضاع و احوال کشور و مسائل جاری و مسائل بین‌المللی، آنچه که باید مسؤولان و مردم به سهم خود دنبال آن باشند، همین دو شعار مهم است. اگر وحدت ملی و امنیت ملی تأمین شد، دولت هم مجال پیدا می‌کند که کارهای خود، مسؤولیتهای خود، وظایف بزرگ خود و برنامه‌های سازنده خود را اجرا کند. می‌تواند به اقتصاد مردم برسد، به اشتغال مردم برسد، به مسائل زندگی مردم رسیدگی کند، به مسأله فرهنگ کشور رسیدگی کند. اگر امنیت و یا وحدت نباشد، اختلافات و جنجال باشد، دائماً تشنّج سیاسی باشد، اوّل کسی که ضربه می‌خورد، دولت است؛ چون نمی‌تواند وظایف خود را انجام دهد. وقتی دولت وظایف خود را انجام نداد، وضع مردم، وضع طبقات مستضعف، وضع جوانان، وضع کسانی که تشنه اقدامات دستگاههای مسؤول هستند، معلوم است که چگونه خواهد شد. بنابراین، این دو شعار مهم است.

من بر روی «وحدت ملی» تأکید بیشتری دارم؛ به خاطر این‌که امنیت هم ناشی از وحدت است. اگر وحدت نباشد، امنیت ملی هم به خطر می‌افتد و ایجاد ناامنی می‌شود. منظور ما از وحدت چیست؟ یعنی همه مردم یکسان فکر کنند؟ نه. یعنی همه مردم یک نوع سلیقه سیاسی داشته باشند؟ نه. یعنی همه مردم یک چیز را، یک شخص را، یک شخصیت را، یک جناح را، یک گروه را بخواهند؟ نه؛ معنای وحدت اینها نیست. وحدت مردم، یعنی نبودن تفرقه و نفاق و درگیری و کشمکش. حتی دو جماعتی که از لحاظ اعتقاد دینی مثل هم نیستند، می‌توانند اتحاد داشته باشند؛ می‌توانند کنار هم باشند؛ می‌توانند دعوا نکنند. یکی از عواملی که این وحدت را خدشه‌دار می‌کند، مفاهیم مشتبهی است که دائماً در فضای ذهنی مردم پرتاب می‌شود. هر کس هم به گونه‌ای معنا می‌کند؛ یک عدّه از این طرف، یک عدّه از آن طرف؛ جنجال و اختلافِ غیرلازم درست می‌شود! البته دشمن در همه این مسائل سود می‌برد و به احتمال زیاد در این مسائل - یا در همه‌اش، یا در بعضی‌اش - دست هم دارد. این را ما نمی‌توانیم ندیده بگیریم.

متأسفانه عدّه‌ای امروز حسّاسیت پیدا کرده‌اند؛ تا گفته می‌شود دشمن، لجشان می‌گیرد که چرا می‌گویید دشمن! دشمن هست؛ نمی‌شود شما دشمن را ندیده بگیرید. هیچ کس یک ملت و یک جماعت را برای این‌که دشمنِ خود را ندیده است، خاکریزهای دشمن را ندیده است، اسلحه دشمن را ندیده است، توطئه دشمن را نفهمیده است، ستایش نخواهد کرد. خودِ دشمن به طور صریح می‌گوید که من دشمنی می‌کنم. خودِ دشمن می‌گوید که من برای ایجاد اختلال در ایران بودجه می‌گذارم؛ برای تشنّج افکار در ایران رادیو درست می‌کنم؛ می‌خواهم مردم ایران دو دسته شوند. ولی ما بگوییم نیست؟! این ساده‌لوحی نیست؟! بنابراین، دست دشمن هم در کار است. البته اگر ما بیدار باشیم و اشتباه نکنیم، دشمن نمی‌تواند کاری بکند. پس، اشتباه و غفلت و کوتاهی ما یقیناً یک جزء مهم و عنصر اساسی در موفقیت دشمن است.

من با مراجعه به تاریخ دو نمونه را عرض کنم، برای این‌که شما توجه کنید که این مفاهیم مشتبه چطور می‌تواند یک جامعه را دچار دودستگی کند:

یک نمونه، نمونه جنگ صفّین است. همان‌طور که می‌دانید بعد از آن‌که لشکر امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاةوالسّلام بر لشکر معاویه غلبه ظاهری پیدا کرد، آنها قرآنها را سرِ نیزه کردند. دیدن قرآنها، در لشکر امیرالمؤمنین

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

علیه‌الصّلاةوالسّلام دودستگی انداخت؛ چون معنای آن کار این بود که بین ما و شما قرآن قرار دارد. عدّه‌ای متزلزل شدند و گفتند نمی‌شود ما با قرآن بجنگیم! یک دسته دیگر گفتند اصل جنگ اینها با قرآن است! جلد قرآن و صورت ظاهر قرآن را آورده بودند، اما با معنای قرآن - که امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاةوالسّلام بود - می‌جنگیدند! بالأخره در سپاه مسلمین دودستگی افتاد و تزلزل به وجود آمد. این کارِ دشمن بود.

یک نمونه دیگر، باز در همان جنگ اتّفاق افتاد. بعد از آن‌که حکمیّت بر امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاةوالسّلام تحمیل شد، عدّه‌ای از داخل اردوگاه آن حضرت - اینها دیگر خودی بودند؛ از بیرون نبودند - بلند شدند و شعار دادند: «لا حکم الّا للّه»[1]؛ یعنی حکومت فقط از آنِ خداست. آری؛ معلوم است و در قرآن هم هست که حکومت از آنِ خداست؛ اما اینها چه می‌خواستند بگویند؟ اینها می‌خواستند با این شعار، امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاةوالسّلام‌را از حکومت خلع کنند. آن حضرت، نقشه آنها را افشاء کرد و گفت حُکم و حکومت مال خداست؛ اما اینها این را نمی‌خواهند بگویند. اینها می‌خواهند بگویند «لا امرة»[2]؛ می‌خواهند بگویند بایستی خدا بیاید مجسّم شود و امور زندگی شما را اداره کند. یعنی امیرالمؤمنین نباشد! این شعار، عدّه‌ای را از اردوگاه امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاةوالسّلام خارج کرد و به آن جماعتِ بدبختِ نادانِ غافلِ ظاهربین و احیاناً مغرض ملحق نمود و قضیه خوارج به وجود آمد.

امروز هم، متأسّفانه این کارها در جامعه ما می‌شود. شعارهایی مطرح می‌شود که بعضی از آنها روشن و خوب است؛ اما دشمن از همان شعارها استفاده می‌کند. من امروز درباره دو واژه توضیح می‌دهم و امیدوارم دلهای شما عزیزان و دلهای ملت اسلام، چنان توجّهی به این دو مسأله پیدا کند که بعد از این اگر چیزی هم گفتند و نوشتند، کسانی که دلشان مریض است، نتوانند دلها را از هم جدا کنند. یک واژه، واژه «خشونت» است؛ یک واژه، واژه «اصلاح» است.

خشونت یعنی چه؟ خشونت، یعنی کشتن، کتک زدن، زندانی کردن، بداخلاقی کردن، تندی کردن. خشونت، یک امر واضح و یک معنای بدیهی است. الان چند ماه است که در بعضی از مطبوعاتِ ما دائم دنبال می‌شود که خشونت خوب است یا بد است؛ یا فلان کس طرفدار خشونت است، فلان کس مخالف خشونت است؛ یا اسلام خشونت را قبول دارد، یا قبول ندارد! آیا این مسأله این‌قدر مهم و مشکل است؟! یا نه؛ پشت سر این قضیه، نیّتهای دیگری است؟!

اسلام درباره‌ی مسأله خشونت نظر روشن و واضحی دارد. اسلام استفاده از خشونت را اصل قرار نداده؛ اما در مواردی که خشونت قانونی باشد، آن را نفی هم نکرده است. ما دوگونه خشونت داریم: یک خشونت قانونی است؛ یعنی قانون خشونتی را اعمال می‌کند؛ می‌نویسد که اگر فلان کس این کار را کرد، او را به زندان ببرند. این خشونت است، اما این خشونت بد نیست. این خشونت در برابر تجاوز به حقوق انسانهاست. این خشونت در مقابل آدمِ بی‌قانون است. این خشونت در مقابل متجاوز است. اگر در مقابل متجاوز خشونت اعمال نشود، تجاوز در جامعه زیاد خواهد شد. این‌جا خشونت لازم است. یک خشونت هم خشونت غیر قانونی است. مثلاً یک نفر بیجا، خودسر، خودرأی، بر طبق میل خود، برخلاف قانون و بر خلاف دستور، نسبت به کسی اعمال خشونت می‌کند؛ یک سیلی به گوش کسی می‌زند. آیا این خوب است یا بد است؟ معلوم است که این بد است. در این شکی نیست.

---

۱ نهج‌البلاغه، خطبه ۴۰

۲ نهج‌البلاغه، خطبه ۴۰

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

اسلام درباره‌ی معاشرت و اخلاق فردی پیامبر می‌فرماید: «فبما رحمة من الله لنت لهم ولو كنت فظّا غليظ القلب لانفضوا من حولک»[1]. پیامبر را به خاطر نرمش او و به خاطر لینتش در برخورد با مردم، ستایش می‌کند و می‌گوید تو غلیظ و خشن نیستی. همین قرآن در جای دیگر به پیامبر می‌گوید: «یا ایّها النّبی جاهد الکفّار والمنافقین و اغلظ علیهم»[2]؛ با کفّار و منافقان با خشونت رفتار کن. همان ماده غلظ که در آیه قبلی بود، در این‌جا هم هست؛ منتها آن‌جا با مؤمنین است، در معاشرت است، در رفتار فردی است؛ اما این‌جا در اجرای قانون و اداره جامعه و ایجاد نظم است؛ آن‌جا غلظت بد است؛ این‌جا غلظت خوب است. آن‌جا خشونت بد است؛ این‌جا خشونت خوب است.

پیامبر اکرم وارد مکه شد و با مردمی روبه‌رو گردید که سیزده سال او را اذیّت و تکذیب و شکنجه کرده و همه سختیها را بر سر او درآورده بودند؛ اما به همه آنها گفت شما آزادید؛ از آنها انتقام نگرفت. ولی در همان سفر، پیامبر عدّه‌ای را به نام ذکر کرد و گفت هر کجا اینها را یافتید، بکشید! در میان آنها، چهار نفر زن و چهار نفر مرد بودند. این‌جا خشونت لازم بود؛ اما آن‌جا نرمش لازم بود.

اسلام در مورد تشخیص گناه می‌گوید تجسّس نکنید، دنبال نکنید، در پی گناه این و آن نگردید، بیخودی افراد را متّهم و گناهکار نکنید؛ اما آن‌جایی که گناه ثابت می‌شود، می‌فرماید: «و لا تأخذکم بهما رأفة فی دین الله»[3]؛ شما بایستی این گناهکاران را مجازات کنید؛ مبادا نسبت به آنها رأفتی احساس کنید.

اسلام دین جامعی است؛ دین یک بعدی نیست. آن‌جایی که حکومت اسلام در مقابل زور و تجاوز و اغتشاش و تعدّی از قانون قرار می‌گیرد، بایستی با قدرت، با قاطعیت، با خشونت - از اسم خشونت که نباید ترسید - رفتار کند؛ اما آن‌جایی که در مقابل آحاد مردم و برای کمک به مردم است، نه؛ آن‌جا رفتار عمومی حکومت اسلامی با مردم خود، با رفق و مداراست؛ «عزیز علیه ما عنتم حریص علیکم بالمؤمنین رئوف رحیم»[4]. در سختیهایی که بر شما وارد می‌شود، پیامبر رنج می‌بیند. همیشه همین‌طور است؛ هر سختی‌ای که بر مردم وارد آید، پیداست کسانی که دلسوز مردمند، داغدار می‌شوند و رنج می‌بینند. لذا آن‌جا، جای آن است؛ این‌جا هم جای این است.

وقتی که پیامبر در سال هشتم هجری برای حجّ آخر - حجّة الوداع - به مکه رفته بودند، امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاةوالسّلام در یمن مأموریت داشت. پیامبر آن حضرت را به یمن فرستاده بود، برای این‌که در آن‌جا دین را به یمنیها یاد دهد؛ زکات آنها را بگیرد و کمکشان کند. وقتی امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاةوالسّلام شنید که پیامبر به حج رفته است، به‌سرعت خود را به مکه رساند. از مردم یمن مبالغی زکات گرفته شده بود که در بین آنها مقداری حُلّه یمنی هم وجود داشت؛ یعنی لباسهای دوختِ یمنِ آن روز که بسیار مطلوب و مقبول بود. امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاةوالسّلام فرصت نداشت که با این کاروان حرکت کند. او عجله داشت خودش را به پیامبر برساند؛ لذا یک نفر را در رأس کاروان گذاشت که آن اموال را بیاورد؛ خودش را هم به پیامبر در مکه رساند که اوّلِ اعمال حج با پیامبر باشد. بعد که آن کاروان رسید، امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاةوالسّلام سراغ آنها رفت؛ اما دید حلّه‌های یمنی را در غیاب حضرت، بین خودشان تقسیم کرده و هر کدام یک حلّه زیبا پوشیده و آمده‌اند! فرمود چرا اینها را پوشیده‌اید؟! گفتند غنیمت و زکات است؛ لذا متعلّق به ماست! فرمود تا قبل از آن‌که به پیامبر برسد - به تعبیر امروز، به خزانه واریز شود - قابل تقسیم نیست؛ این خلاف مقرّرات و خلاف دین است. لذا حلّه‌ها را از آنها گرفت.

---

۱ آل عمران: ۱۵۹

۲ توبه: ۷۳

۳ نور: ۲

۴ توبه: ۱۲۸

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

بعضی نمی‌دادند، به‌زور از آنها گرفت. طبیعی است اگر از کسی امتیازی را بگیرند، چنانچه خیلی مؤمن نباشد، ناراحت می‌شود. پیش پیامبر آمدند و از امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاةوالسّلام شکایت کردند! پیامبر فرمود: چرا شکایت می‌کنید؛ مگر چه شده است؟ عرض کردند علی آمد و اینها را از ما گرفت. پیامبر در جواب آنها گفت: علی را بر این کار ملامت نکنید؛ «انّه خشن فی ذات الله»[1]؛ او در مسأله مقرّرات خدایی، مرد خشنی است.

آن مرزی که اسلام معیّن می‌کند، همین است: خشونت قانونی. خشونت قانونی، امری است که نه فقط خوب است، بلکه لازم است. خشونت غیرقانونی، نه فقط بد است، بلکه جنایت است و باید با آن مقابله شود. این نظرِ اسلام است. این دیگر بحث و جدل ندارد که کسانی بیایند و بدون اطّلاع از مبانی اسلامی و بدون آگاهی از حقایق امر، صفحات بعضی از مطبوعات را با تیترهای محرّک و مهیّج و گمراه کننده پُر کنند! البته دشمنانی که مایلند مردم سر این بحثها با هم درگیر شوند، غرض دیگری دارند. آنها که خشونت را یک امر کلّی می‌دانند و بین خشونت قانونی و غیرقانونی فرق نمی‌گذارند، با خشونت قانونی مخالفند. آنها می‌گویند اگر کسی در خیابانهای تهران اغتشاش به راه انداخت، امنیت مردم را به هم زد، اموال مردم را تضییع کرد و بچه‌های مردم را به خطر انداخت، با او برخورد نشود؛ چون خشونت است. اما خود آنها در اطراف دنیا خشن‌ترین و فجیع‌ترین خشونتها را انجام می‌دهند! امروز همین رژیم صهیونیستی که رادیوِ آن، یکی از مروّجان ضدّیت با خشونت است و مرتّب شعار ضدّ خشونت می‌دهد، روزانه جنوب لبنان را بمباران می‌کند و زن و بچه و کوچک و بزرگ را از بین می‌برد. رفقایشان هم در اطراف دنیا - اینهایی که رسانه‌های جهان را دارند - همین‌طورند!

من این درد درونی خودم را فراموش نمی‌کنم که در یک‌سال‌ونیم پیش، وقتی که شهید عالی‌مقام و سیّد عزیز و بزرگوار، شهید لاجوردی به شهادت رسید - کسی که چهره بسیار درخشانی بود و بسیار کسان از مجاهدات او در دوران مبارزات و در دوران اختناق خبر ندارند که این مرد چه کرد و کجاها بود و چگونه زندگی کرد؛ چه زندانهایی کشید و چه زحمتهایی متحمّل شد. بعد از انقلاب نیز بی‌تظاهرترین کارها را که سخت‌ترین هم بود، بر دوش گرفت و آخر هم شهید شد - یکی از روزنامه‌های آلمان نوشت ترور لاجوردی، ترور نیست! یعنی آنها عنوان ترور را هم عوض کردند؛ چرا؟ چون به وسیله ناراضیان داخلی انجام گرفته است! تبلیغات رسانه‌های دنیا این است. امپراتوری استکباری خبری مسلّط بر افکار عمومی دنیا این است. مبارزه مردم فلسطین برای پس گرفتن سرزمین خود تروریسم است؛ مبارزه مردم لبنان برای بیرون کردن اشغالگران صهیونیستی تروریسم است؛ اما آمدن جنایتکاران صهیونیست به داخل لبنان و ربودن و کشتن انسانها و ویران کردن روستاها تروریسم نیست! منطق آنها این است. ما که نباید به آنچه که دشمن در فضا پرتاب می‌کند، فریب بخوریم. ما خودمان باید فکر کنیم.

یکی از بزرگترین مظاهر استقلال انسان، استقلال فکری است. ببینید اسلام چه می‌گوید؛ ببینید منطق صحیح چه می‌گوید. آیا خشونت بد است یا خوب؟ جواب این است که نه بد است، نه خوب؛ هم بد است، هم خوب. خشونت قانونی، خوب و لازم است؛ اما خشونت غیرقانونی، بد و زشت و جنایت است. طرح این‌گونه مطالب را به صورت یک مسأله روز درآورده‌اند. مسأله روز هم که تمام شدنی نیست. مرتّب از این نقل می‌کنند، از آن نقل می‌کنند؛ حرفهای بعضی از بزرگان را تحریف می‌کنند، برای این‌که بتوانند جو متشنّجی در کشور درست کنند. جوانی می‌گوید خشونت خوب است، جوان دیگر می‌گوید خشونت بد است. این او را به خشونت متّهم می‌کند، او این را به خشونت متّهم می‌کند! چرا این کار را می‌کنند؟ جوانان ما هم اهل خشونت نیستند؛ مؤمنین ما هم اهل خشونت نیستند؛ متدیّنین ما هم اهل خشونت نیستند. آن‌جایی که قانون خشونت را نسبت به کسی بخواهد، البته

---
۱ ارشاد، ج ۱، ۱۷۳

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

خشونت اعمال خواهد شد. قانون هم قانون است؛ قانون یک امر پنهانی نیست. آن روزی که پیامبر دستور داد آن افراد را ترور کنند، درِ گوش کسی نگفت. علناً گفت هر کس هند را پیدا کرد، او را بکشد. هر کس فلان‌بن‌فلان را پیدا کرد، او را بکشد. امام رضوان‌اللهعلیه گفت هر کس سلمان رشدی را پیدا کرد، او را بکشد. امروز هم رهبری اگر بر طبق احکام اسلام یک جا تکلیفش اقتضا کند، علنی خواهد گفت. مخفیانه و درِ گوشی نیست.

واژه دوم، واژه «اصلاحات» است. اصلاحات یکی از واژه‌هایی است که همیشه پُرجاذبه بوده است. دولت جدید از اوّلی که آمد، مسأله اصلاحات را مطرح کرد. همه انسانهایی که از هر فسادی رنج می‌برند، دلشان با این شعار می‌تپد و طرفدار اصلاحاتند. اصلاحات چیز بسیار خوبی است؛ اما اصلاحات چیست؟ این‌جاست که باز دشمن پادرمیانی می‌کند. تبلیغات امپراتوری خبری دشمن وارد میدان می‌شود و کاری می‌کند که در داخل کشور عدّه‌ای پیدا شوند و شعار اصلاحات بدهند؛ عدّه‌ای پیدا شوند و شعار نفی اصلاحات بدهند. مگر ممکن است کسی با اصلاحات مخالف باشد؟ آری؛ کار دشمن این‌گونه است. کار دشمن، شبهه انداختن و غبارآلود کردن فضا برای بهره‌گیری است. دشمن که به اصلاحات علاقه‌ای ندارد. حرف قاطع در این زمینه، یک کلمه است: اصلاحات، یا اصلاحات انقلابی و اسلامی و ایمانی است و همه مسؤولان کشور، همه مردم مؤمن و همه صاحب‌نظران با آن موافقند؛ یا اصلاحات، اصلاحات امریکایی است و همه مسؤولان کشور، همه مردم مؤمن و همه آحاد هوشیار ملت با آن مخالفند.

در زمینه اصلاح، دو جمله از امام حسین علیه‌السّلام نقل شده است. امام حسین علیه‌السّلام می‌فرماید: «خرجت لطلب الاصلاح فی امّة جدّی»[1]. او دنبال اصلاحات است و می‌خواهد اصلاح به وجود آورد. یک جای دیگر هم می‌فرماید: «لنری المعالم من دینک و نظهر الأصلاح فی بلادک»[2]؛ می‌خواهیم اصلاح در میان ملت اسلام و کشور اسلامی به وجود بیاید. این شعارِ امام حسین علیه‌السّلام است.

اصلاح چیست؟ اصلاح این است که هر نقطه خرابی، هر نقطه نارسایی و هر نقطه فاسدی، به یک نقطه صحیح تبدیل شود. انقلاب، خودش یک اصلاح بزرگ است. اگرچه در اصطلاحات سیاسی دنیا، «انقلاب» را در مقابل «اصلاح» قرار می‌دهند، اما من با آن اصطلاح نمی‌خواهم حرف بزنم. من اصلاح با اصطلاح اسلامی را مطرح می‌کنم. خود انقلاب، بزرگترین اصلاح است. تداوم اصلاحات، در ذات و هویّت انقلاب نهفته است. یک ملت انقلابی و هوشیار و شجاع، به طور دائم نگاه می‌کند تا ببیند فسادهایی که از قبل در میان او مانده - فسادهایی که در طول زمان بر اثر غفلتها و سوء مدیریّتها و سوء تدبیرها و تجاوزها به وجود آمده - کدام است تا آنها را اصلاح کند. اشتباهات و خطاها کدام است، تا آنها را اصلاح کند. انقلاب که بدون اصلاح امکان ندارد. هیچ جامعه انسانی، بدون اصلاح امکان ندارد. از اوّلِ انقلاب همه آرزو داشتند که اصلاحات به وجود آید. هر کس هم به قدر همّت خود کاری کرده است. امروز هم دولتی آمده و شعار خودش را «اصلاحات» قرار داده است. بسیار خوب؛ من می‌دانم که مسؤولان این دولت - کسانی که شعار اصلاح دارند؛ از جمله رئیس جمهور محترم - مقصودشان از اصلاحات چیست. آنها همین اصلاحات اسلامی را می‌خواهند.

بدیهی است که در میان جامعه مواردی وجود دارد که باید اصلاح شود. ما اصلاح اداری لازم داریم؛ اصلاح اقتصادی لازم داریم؛ اصلاح قضایی لازم داریم؛ اصلاح امنیتی لازم داریم؛ اصلاح در قوانین و مقرّرات لازم داریم. ما احتیاج داریم که دستگاه اداریمان مقرّراتی داشته باشد که برای همه یکسان باشد و در آن تبعیض نباشد. اگر بود،

---

۱ بحارالانوار، ج ۴۴، ۳۲۹

۲ بحارالانوار، ج ۱۰۰، ۸۱

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

نقطه فاسدی است و باید اصلاح شود. باید رشوه و ارتشاء وجود نداشته باشد؛ اگر بود، فساد است و باید اصلاح شود. راههای کسب ثروت باید مشروع باشد. اگر کسانی از راههای نامشروع کسب ثروت کردند، این فساد است و باید اصلاح شود. اگر کسانی از امتیازاتِ بیجا استفاده کردند، ثروتهای بادآورده به دست آوردند و دیگران را به قیمت این‌که خودشان ثروتمند شوند، فقیر کردند، این فساد است و باید اصلاح شود. اگر در جامعه امتیازاتِ انحصاری به وجود آوردند و همه نتوانستند از فرصتهای برابر استفاده کنند، این فساد است و باید اصلاح شود. اگر امنیت شغلی و ثبات مقرّرات نبود؛ اگر انسانی که می‌خواهد در جامعه کار کند، دست و پایش را بستند و برای تلاش کردن، به او فرصت ندادند، اینها فساد است و باید اصلاح شود. اگر در جامعه گرایش مصرفی رو به رشد است، این فساد است. اگر در تلاشهای اقتصادی، دلّالی بر تولید ترجیح دارد، این فساد است. اینها را باید اصلاح کرد. اصلاحات اینهاست. اگر مردم دچار حالت بی‌انضباطیند - بخصوص مسؤولان بخشهای اداره کشور بی‌انضباطند - و انضباط اجتماعی نیست، این فساد است. اگر احساس مسؤولیت نیست، این فساد است. اگر در جوانان، ملکات انسانی - یعنی شجاعت، صفا، صدق، نشاط، فعالیت و کار - رشد پیدا نمی‌کند، این فساد است. اگر روابط جنسی ناسالم در جامعه هست، این فساد است. اگر اعتیاد در جامعه هست، این فساد است. اگر سطح معرفت و شعور عمومی در حدّ مطلوب نیست، این فساد است. اگر وظیفه‌شناسی در مسؤولان نیست، این فساد است. اگر کسانی هستند که خانواده‌ها را ناامن می‌کنند؛ اگر کسانی هستند که شهرها و خیابانها و جاده‌ها و روستاها را ناامن می‌کنند، این برای کشور فساد است. اگر جرم و جنایت هست؛ اگر دسترسی به قضاوتِ عادلانه نیست؛ اگر رسیدگیهای قضایی طولانی می‌شود و پرونده‌ها مدتها می‌ماند، اینها فساد است و باید اصلاح شود. باید از جرم و جنایت پیشگیری کرد. انقلاب، ما را به ایجاد این اصلاحات امر می‌کند و فرمان می‌دهد. همه خوشحالند و دوست می‌دارند که این‌گونه اصلاحات در جامعه انجام گیرد. البته این اصلاحات هم با تعارف انجام نمی‌گیرد؛ این اصلاحات، با قاطعیّت و با اقدام انجام می‌گیرد.

ما دیدیم که مسؤولان کنونی - چه مسؤولان قوه مجریه و چه مسؤولان قضایی - در همین جهتهایی که گفته شد، تلاشهایی کردند و برنامه‌هایی ریختند. بسیار خوب؛ اما یک نوع چیزهایی هست که دشمن آن را اصلاحات می‌داند. امریکاییها می‌گویند حجاب شما از بین برود؛ مرزهای اخلاقی و دینی شکسته شود؛ حکومت قرآن و انطباق قوانین با اسلام - که جزو قانون اساسی است - نباید باشد؛ این یعنی اصلاحات! اینها اصلاحات امریکایی است! ملت ایران آنچه را که به دست آورده، ارزان به دست نیاورده است. ملت ایران استقلال و رشد سیاسی و شخصیتی و عزّتِ خود را به دست آورده است؛ اینها که ارزان به دست نیامده است.

قدرتمندان و قلدران دنیا همه تلاششان برای توسعه نفوذ و منافع خودشان است. اگر گفته شود که شما در خلیج فارس چه می‌کنید؛ کشور شما کجا، خلیج فارس کجا؛ می‌گویند ما در این‌جا منافع داریم! عجب، پس منافع شما، اگر لشکرکشی شما را هم اقتضاء کرد، باید لشکرکشی کنید؟! آیا منافع شما مقدّم و مرجّح بر منافع ملتهاست؟! این قدرتها هر چیزی را که دنبال می‌کنند، برای منافع خودشان است. اگر از شعار اصلاح‌طلبی حمایت می‌کنند، این دروغ است؛ آنها از اصلاحاتی که به معنای حقیقی کلمه اصلاحات باشد، طرفداری نمی‌کنند. آنها با اصلاحات در این کشور مخالفند. با اصل انقلاب هم مخالفند. آنها می‌خواهند روحیه استقامت و استقلال این ملت از بین برود. شعارهایی می‌دهند و حرفهایی می‌زنند؛ عدّه‌ای هم حرفهای آنها را تکرار می‌کنند. البته خودِ این واقعاً یک داستان غم‌انگیز است که من نمی‌خواهم وارد آن شوم. این‌که بعضی افراد به دشمن بیشتر اعتماد می‌کنند تا به دوست؛ به بیگانه بیشتر روی خوش نشان می‌دهند تا به دوست؛ حرف بیگانه را تکرار می‌کنند علی‌رغم دوست؛ این

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

داستانِ بسیار غم‌انگیز و ماجرای تلخی است که من امروز نمی‌خواهم وارد این قضیه شوم. اما نمی‌توانم هم بالأخره این قضیه را با شما ملت ایران در میان نگذارم. من یک وقت بالاخره خواهم گفت که بعضی کسان در این کشور، به نفع دشمن و علیه این ملت، به نفع متجاوز و علیه مظلوم، چه دارند می‌کنند؛ اما فعلاً نمی‌خواهم وارد این بحث شوم.

آنچه که من امروز در پایان این بحث می‌خواهم عرض کنم، این است که ای ملت ایران! ای جوانان عزیز! ای روشنفکران! ای مجموعه‌های سیاسی! «اتقوا الله»؛ از خدا بترسید و پرهیزگار باشید. پیام بزرگ نماز جمعه در هر هفته، تقواست. تقوای خدا به این است که فریب دشمن را نخوریم و تسلیم تحمیل دشمن نشویم. دشمن می‌خواهد بین ما اختلاف بیندازد. دشمن آرزو می‌کند که بین مسؤولان اختلاف باشد. دشمن آرزو می‌کند که در ایران جنگ داخلی باشد. دشمن نمی‌تواند ببیند که جمهوری اسلامی توانسته است این کشور را امن و آرام نگه دارد. در هرجایی و به هر بهانه‌ای، چه جهالت کسی یا کسانی، چه غرض‌ورزی کسی یا کسانی، اگر ماجرایی درست کند که امنیت را به هم بزند، دشمن خوشحال می‌شود. نمونه‌اش همین قضایایی است که به مناسبت انتخابات، در یکی، دو شهر اتفاق افتاد که البته یا ناشی از جهالت است، یا غرض. نباید این‌طور می‌شد. کسی که به یک مسأله اعتراض دارد، یک راه قانونی وجود دارد. شیشه شکستن و آتش زدن و اموال دولتی و اموال خصوصی را نابود کردن، راه صحیح و عاقلانه‌ای نیست. هیچ کس او را برای این کارها مدح نمی‌کند. هرجایی که اندک چیزی از این قبیل اتّفاق افتاد، دستگاههای تبلیغی دشمن آن را بزرگ و درشت و تکرار و تشویق کردند! آری؛ دشمن ناامنی را تشویق می‌کند. تابستان گذشته در خیابانهای تهران اغتشاش و جنایت اتّفاق افتاد و ناامنی ایجاد شد، که دشمن آن را تشویق می‌کرد! اگر دستگاه قضایی، با آن جنایتکار و با آن اغتشاشگر برخورد قاطع قضایی و قانونی بکند، این را دشمن مورد بمباران تبلیغاتی قرار می‌دهد. ما که نباید فریب دشمن را بخوریم.

من از همه گروهها، از همه جمعیتها، از همه آحاد مردم، از عموم ملت ایران و جوانان - که البته خدا از ملت ایران و از جوانان راضی باشد؛ حقیقتاً بهترین نقش را شما همیشه در همه احوال نشان دادید - خواهش می‌کنم که مراقب فریب دشمن باشند. الان هم هیچ گله و شکوه‌ای از مردم نیست؛ شکوه از کسانی است که بایستی افکار مردم را جهت بدهند؛ اما گاهی به وظایفشان عمل نمی‌کنند و یا آشنا نیستند. وحدت مردم، اتّحاد قلبی مردم، اتّحاد روحی مردم، محبّت مردم، وفاق مردم حول نظام اسلامی، حول احکام مقدّسه اسلام، حول قانون اساسی - که قانون اساسی هم منطبق بر احکام اسلامی است - حول قوانین کشور - که لااقل اغلب آنها منطبق بر قوانین اسلامی است؛ اگر نگوییم همه‌اش منطبق است - «وحدت ملی» را تشکیل می‌دهد.

امیدواریم که خدای متعال تفضّل کند، برکاتش را نازل فرماید. توجّهات ولی‌عصر ارواحنافداه ان‌شاءالله شامل حال ملت شود و ملت بتواند این تجربه‌های عظیم را به پیش ببرد و مسؤولان کشور بتوانند همین اصلاحات - یعنی اصلاحات صحیح و اسلامی و انقلابی و ایمانی - را به بهترین وجهی انجام دهند و مردم را برخوردار کنند.

بسم‌الله‌الرّحمن‌الرّحیم

والعصر. انّ الانسان لفی خسر. الّا الذین امنوا و عملوا الصّالحات. و تواصوا بالحقّ و تواصوا بالصّبر.[1]

والسّلام علیکم و رحمةالله و برکاته

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

---

[1] عصر: ۳ - ۱

متن کامل بیانات در دیدار با جوانان در مصلّای بزرگ تهران ۱۳۷۹/۲/۱

بسم‌الله‌الرّحمن‌الرّحیم

الحمدلله ربّ العالمین. والصّلاة والسّلام علی سیّدنا و نبیّنا ابی‌القاسم محمّد و علی آله الأطیبین الأطهرین. سیّمابقیّةالله فی‌الارضین.

این مجلس، یک مجلس عظیم و استثنایی است. جمعیت متراکم و بزرگی - که همه هم جوان هستند - در این‌جا اجتماع کرده‌اند. این مکان هم مصلّاست که معنویت نماز و محل عبادت، فضا را معنوی و نورانی کرده است. از طرفی بعد از روزهای عزاداری است و جوانان ما در روزهای تاسوعا و عاشورا و قبل و بعد از آن، با حضور در مراسم عزاداری و نمایشهای بسیار زیبای عزاداری، از یک روحیه حسینی و معنوی برخوردارند. بنابراین، هم از لحاظ زمان، هم از لحاظ مکان، هم از لحاظ ترکیب جمعیت، هم از لحاظ کمیت جمعیت، این مجلس، یک مجلس بی‌نظیر است و من می‌خواهم در درجه اوّل در این مجلس، مسأله جوان و جوانان را مطرح کنم. علت این‌که این مسأله را در این سطح لازم دانستم مطرح کنم، این است که مسأله جوانان در کشور ما، باید به یک مسأله حقیقتاً ملی تبدیل شود. همه باید در قبال این مسأله احساس مسؤولیت کنند؛ هم دولت، هم روحانیت، هم بسیج، هم سازمانهای ورزشی و هم صدا و سیما. همه دستگاههایی که در زمینه‌های مربوط به جوانان می‌توانند نقشی ایفا کنند، باید درخصوص مسأله جوانان در این کشور احساس مسؤولیت کنند. من می‌خواهم امروز با حضور در این مجلس و با طرح مسأله جوانان و با سخن گفتن رودررو با جوانان، این پیام را به همه مسؤولان برسانم که باید مسأله جوانان، نیازهای جوانان، آینده جوانان و برنامه‌ریزی برای جوانان را یک مسأله درجه یک و جدّی به حساب آورند. این اجتناب ناپذیر است. مطالبی مانند «امید ملت» و «آینده کشور» مکرّر درباره جوانان گفته می‌شود. اینها مطالب راستی است، اما تکراری است. من نمی‌خواهم وقت را به این مطالب بگذرانم؛ بلکه می‌خواهم درست سراغ اصل مطلب بروم.

جوانی، یک پدیده درخشان و یک فصل بی‌بدیل و بی‌نظیر از زندگی هر انسانی است. در هر کشوری که به مسأله جوان و جوانان، آن‌چنان که حق این مطلب است، درست رسیدگی شود، آن کشور در راه پیشرفت موفّقیتهای بزرگی به‌دست خواهد آورد. اگر کشوری مثل کشور ما باشد که در آن جمعیت جوان، یک جمعیت غالب و بزرگ و یک نسبت عظیم از جمعیت کلّ کشور را تشکیل می‌دهد، این قضیه اهمیت بیشتری پیدا می‌کند. من امروز مایلم قسمت اوّل صحبتم بیشتر مورد توجّه بزرگترها هم مسؤولان، هم پدران و مادران، هم معلّمان و هم متصدّیان مسائل مربوط به جوانان - قرار گیرد. در قسمت دوم، خطاب اصلی من به شما جوانان است که مطالبی را با شما در میان خواهم گذاشت.

اما قسمت اوّل که درباره مسؤولیتهایی است که نسبت به جوان وجود دارد. باید بگویم که جوانی - این دوره مشعشع و درخشان - دوره‌ای است که اگر چه چندان طولانی نیست، اما آثارش یک آثار ماندگار و طولانی در همه زندگی انسان است. جوانی از بلوغ آغاز می‌شود. در این‌جا می‌خواهم از منظر جوانان به مسأله نگاه کنم، تا بزرگترها، پدران و مادران و مسؤولان، فضای جوانی را که خودشان هم یک روز در آن فضا بودند، به‌یاد آورند.

جوان در دوره جوانی - بخصوص در آغاز جوانی - تمایلات و انگیزه‌هایی دارد. اوّلاً چون در حال تکوین هویّت جدید خود است، مایل است شخصیت جدید او به رسمیت شناخته شود؛ که غالباً این اتّفاق نمی‌افتد و پدران و مادران جوان را در هویّت و شخصیت جدیدش گویا به رسمیت نمی‌شناسند. ثانیاً جوان احساسات و انگیزه‌هایی

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

دارد. رشد جسمانی و روحی دارد و به دنیای تازه‌ای قدم گذاشته است که غالباً دوروبریها، خانواده، کسان و افراد در جامعه، از این دنیای جدید بی‌خبر و بی‌اطّلاع می‌مانند، یا به آن بی‌اعتنایی می‌کنند؛ لذا جوان احساس تنهایی و غربت می‌کند. من مایلم این مطالب را بزرگترها بشنوند، مورد توجّه قرار دهند و دوره جوانی خودشان را به یاد آورند. ثالثاً جوان در دوره جوانی - چه اوایل بلوغ و چه بعدها - با مجهولات زیادی روبه‌رو می‌شود. مسائل جدیدی برای او مطرح می‌شود که سؤال‌انگیز است. در ذهن او شبهه‌ها و استفهامهایی به‌وجود می‌آید که مایل است به این شبهه‌ها و سؤالها و استفهامها پاسخ داده شود؛ که در بسیاری از موارد، پاسخِ بهنگام و دلنشین داده نمی‌شود؛ لذا جوان احساس خلأ و ابهام می‌کند. رابعاً جوان احساس می‌کند در وجود او انرژیهای متراکمی وجود دارد و تواناییهایی را هم از لحاظ جسمانی و هم از لحاظ فکری و ذهنی در خود احساس می‌کند. حقیقتاً هم تواناییهایی که در جوان هست، می‌تواند معجزه کند؛ می‌تواند کوهها را جابه‌جا کند؛ اما جوان احساس می‌کند که از این نیروها و از این انرژی متراکم و از این تواناییهای او بهره‌برداری نمی‌شود؛ لذا احساس بیهودگی و اهمال می‌کند. خامساً جوان برای اولین‌بار با دنیای بزرگی در دوره جوانی مواجه می‌شود که این دنیا را تجربه نکرده و از این دنیا چیزهای زیادی نمی‌داند. بسیاری از حوادث زندگی برای او پیش می‌آید که تکلیف خودش را در مقابل آنها نمی‌داند. احساس می‌کند که احتیاج به راهنمایی و کمک فکری دارد و از آن‌جا که پدران و مادران غالباً اشتغال دارند، به جوان نمی‌رسند و این کمک فکری به او داده نمی‌شود. مراکزی که در این زمینه مسؤولند، غالباً در جای لازم و در نقطه نیاز حضور ندارند؛ لذا این کمک به او داده نمی‌شود و جوان احساس بی‌پناهی می‌کند. این احساسات در جوان ما به‌طور غالب وجود دارد؛ از یک طرف احساس تنهایی، از یک طرف احساس بی‌پناهی، از یک طرف احساس تواناییهای فراوان و احساس این‌که از این تواناییها استفاده نمی‌شود.

وجود این احساسات، مسؤولیتهایی را برای همه به‌وجود می‌آورد و همه مسؤولیت دارند. مخصوصاً دولت، روحانیت، صداوسیما، بسیج، سازمان ورزش کشور و نهادها و مراکز فرهنگی، مسؤولیتهای بزرگی در قبال نسل جوان دارند؛ بخصوص در کشوری مثل کشور ما که نسل جوان از لحاظ کمیّت، متراکم و گسترده؛ از لحاظ روحیه، دارای روحیه ایمان؛ از لحاظ آمادگی، آماده کارهای بزرگ و از لحاظ استعداد، یک مجموعه بسیار با استعداد است. این‌که من بارها گفته‌ام متوسّطِ استعداد جوانان ایرانی از متوسّطِ استعدادهای جوانان دنیا بالاتر است، محصول یک کاوش و بررسی علمی و یک امر مسلّم است. این استعداد، این کمیّت فراوان و این تواناییها، می‌تواند کشوری مثل ایران را در راههای تکامل و تعالی و ترقّی کمک بزرگی کند.

بعضی کسان نسبت به نسل جوان ایرانی، از لحاظ اعتقادات و از لحاظ ایمان، به‌طور افراطی دچار قضاوتهای غلط و انحرافی هستند. من اعتقادم این است. کاوشها هم همین را نشان می‌دهد که جوان ایرانی، جوانی است مؤمن، پاکدامن، پاک گوهر، دارای زمینه‌های دینی بسیار زیاد و مایل به جنبه‌های معنوی. البته توقّعی که ما از یک جوان داریم، با توقّعی که از یک آدم مسّنِ جاافتاده قوا از دست داده داریم، به‌کلّی متفاوت است. جوانان ایرانی - چه دخترانش، چه پسرانش - هم از لحاظ امکانات روحی، معنوی، ذهنی و هم از لحاظ امکانات ایمانی، در حدّ بسیار خوبی هستند. این امر، مسؤولیت بزرگی را بر دوش مسؤولان می‌گذارد.

البته من باید اعتراف کنم که خوشبختانه امروز به مسائل جوانان توجّه و اهتمام می‌شود. هم مراکزی که مخصوص رسیدگی به امور جوانان است - مثل مرکز ملی و سازمان جوانان - هم مراکزی که از اوّل انقلاب توانسته است جوانان را در میدانهای بزرگ سازماندهی کند - مثل بسیج - و هم مراکز دولتی آموزش و پرورش، به اهمیت

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

مسأله جوانان توجّه کرده‌اند؛ ولی من بیش از این توقّع دارم. من انتظار دارم که مسأله جوانان و پرداختن به جوانان و برنامه‌ریزی برای هدایت درست و باز کردن راه تعالی و تکامل در مقابل جوانان، به یک مسأله ملی و حقیقی تبدیل شود و همه باید احساس مسؤولیت کنند.

برگردیم به نظر اسلام. نظر اسلام درباره جوانان، دقیقاً منطبق بر همان امری است که امروز پیشنهاد و نیاز ما از نسل جوان و برای نسل جوان است. پیامبراکرم درباره جوانان توصیه کرده است، با جوانان انس گرفته است و از نیروی جوانان برای کارهای بزرگ استفاده کرده است. امسال، سالِ امیرالمؤمنین علی‌بن‌ابی‌طالب علیه‌السّلام معیّن شده است. شما امیرالمؤمنین علیه‌السّلام را فقط به‌عنوان یک چهره دوران چهل ساله و پنجاه ساله و شصت ساله نبینید. درخشش آن حضرت در دوران جوانی، همان الگوی ماندگاری است که همه جوانان می‌توانند آن را سرمشق خودشان قرار دهند. در دوره جوانی در مکه، یک عنصر فداکار، یک عنصر با هوش و یک جوان فعّال و پیشرو و پیشگام بود. در همه میدانها، مانعهای بزرگ را از سرِ راه پیامبر برمی‌داشت. در میدانهای خطر سینه سپر می‌کرد و سخت‌ترین کارها را برعهده می‌گرفت. با فداکاری خود، امکان هجرت پیامبر را به مدینه فراهم کرد و بعد در دوران مدینه، فرمانده سپاه، فرمانده دسته‌های فعّال، عالم، هوشمند، جوانمرد و بخشنده بود. در میدان جنگ، سرباز شجاع و فرمانده پیشرو بود. در عرصه حکومت، یک فرد کارآمد بود. در زمینه مسائل اجتماعی هم یک جوان پیشرفته به تمام معنا بود. پیامبر اکرم نه فقط از کسی مثل علی، بلکه در دوران ده سال و چند ماه حکومت خود، از عنصر جوان و نیروی جوان حداکثر استفاده را کرده است.

پیامبر اکرم در یکی از حسّاسترین لحظات عمر خود، مسؤولیت بزرگی را به یک جوان هجده ساله داد. در جنگها خود پیامبر اکرم فرماندهی را عهده‌دار می‌شد؛ اما آن وقت که در آخرین هفته‌های زندگی خود احساس کرد از این عالم خواهد رفت و لشکرکشی به سرزمین امپراتوری روم به‌وسیله خود او امکان ندارد - چون کار بسیار بزرگ و دشواری بود؛ لازم بود نیرویی برای این کار برگزیده شود که هیچ مانعی نتواند جلوِ آن را بگیرد - این مسؤولیت را به یک جوان هجده ساله داد. پیامبر می‌توانست یک نفر از اصحاب پنجاه ساله، شصت ساله و دارای سابقه جنگ و جبهه را بگذارد؛ اما یک جوان هجده ساله را گذاشت و او «اسامةبن‌زید» بود. پیامبر از ایمان و از سابقه فرزند شهید بودنِ او هم استفاده کرد. آن نقطه‌ای که اسامه را فرستاد، همان نقطه‌ای بود که پدر اسامةبن‌زید - یعنی زیدبن‌حارثه - در دو سال قبل از آن در آن نقطه به شهادت رسیده بود. پیامبر فرماندهی سپاهی بزرگ و گران را به آن جوان هجده ساله داد که همه اصحاب بزرگ و پیرمرد و سرداران سابقه‌دار پیامبر در آن سپاه عضو بودند. پیامبر به او گفت تا آن محلی که پدرت در آن‌جا شهید شد، می‌روی - یعنی در «موته» که محلی در امپراتوری رومِ آن روز و در کشور شامِ امروز بود - و آن‌جا را اردوگاه می‌کنی. بعد دستورات جنگی را به او داد. از نظر پیامبر، نیروی جوان این‌قدر حائز اهمیت است.

ما امروز در کشورمان اسامةبن‌زیدهای زیادی داریم؛ جوانان زیادی داریم؛ دختران و پسران عظیم و جمعیت انبوهی از این مجموعه‌ها داریم که حاضرند در همه میدانهای فعّال - در میدان درس، در میدان سیاست، در میدان فعّالیتهای اجتماعی، در میدان مشارکتهای گوناگون برای فقرزدایی، برای سازندگی، و در هر صحنه و عرصه‌ای که برای آنها برنامه‌ریزی شود و امکان داده شود - شرکت کنند. این موقعیت بسیار مهمی برای کشور ماست. این نسل، شبیه همان نسلی است که توانست یکی از بزرگترین تجربه‌های این کشور - یعنی تجربه جنگ تحمیلی - را با قدرت و با موفّقیت به پایان ببرد. بد نیست شما برادران و خواهران عزیز بدانید؛ آن روز که سپاه پاسداران انقلاب

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

اسلامی تشکیل شد، بیشتر کسانی که در این سپاه عضویت داشتند، جوانان و نوجوانان بودند. همین کسانی‌که امروز سرداران این سپاه محسوب می‌شوند و درجات بالا دارند، آن روز یا دانشجو بودند، یا تازه فارغ‌التحصیل شده بودند و یا حتی قدم به دانشگاه هم نگذاشته بودند. آن روز که امام فرمانده سپاه را - فرماندهی که سالهای متمادی میدانهای جنگ را اداره کرد - به فرماندهی منصوب کردند، او در حدود بیست و شش سال سن داشت. انقلاب از این تجربه یک بار دیگر استفاده کرده و توانسته نقش عظیم و سازنده جوانان را اثبات کند. این، آن بخشی بود که مایل بودم بزرگترها و مسؤولان به آن توجّه کنند؛ یعنی از منظر جوان به مسأله جوانی نگاه کردن؛ آرزوها، توقّعات و احساسات جوان را دیدن؛ وظایف خود را در قبال این توقّعات و خواسته‌های بحق فهمیدن. همه دستگاههای مسؤول، چه دولتی و چه غیردولتی، چه صدا و سیما، چه وزارتخانه‌های مربوط به جوانان - آموزش و پرورش و آموزش عالی - چه بخشهای مربوط به ورزش، چه بخشهای ویژه جوانان، چه بسیج، چه روحانیت و چه ارگانهای تبلیغ و ترویج دین، باید احساس کنند که در مقابل این نسل، در مقابل این جمعیت عظیم، در مقابل این همه استعداد و این همه انرژی متراکم مسؤولند.

بخش بعدی، یک جمله خطاب به شماست: عزیزان من! با امکاناتی که این کشور در حال حاضر از آن برخوردار است، نتیجه منطقی، یک آینده روشن، رضایتبخش و افتخارآمیز است. جمعیت کشور، اکثراً جوانند. امروز در دنیا کشورهایی هستند که به کمبود جوان دچارند. سطح سنّی آنها بالاست و مجبورند نیروی جوان خودشان را از کشورهای دیگر تأمین کنند. کشور ما از لحاظ جمعیت جوان کشور، یکی از پرفرصت‌ترین کشورهاست. به برکت انقلاب، روحیه جوانان و روحیه عموم مردم، روحیه کار و ابتکار و خلاقیّت است. قبل از انقلاب، به جوان و غیرجوان فرصت ابتکار و خلاقیّت در زمینه علمی، در زمینه صنعتی و در زمینه ابتکارات گوناگون داده نمی‌شد و ابتکارات با بی‌اعتنایی مواجه بود. اما انقلاب نیروی استقلال و نیروی اتّکاء به نفس و اعتماد به خود را در جامعه ما زنده کرد؛ لذا این روحیه هم یکی از فرصتهای بزرگ است. ما جمعیتی با این همه جوان و با چنین روحیه‌ای داریم. از طرفی، همین جمعیت جوان و آحاد ملت احساس می‌کنند که در سرنوشت کشور دخیلند. دولتهایی را انتخاب می‌کنند؛ مسؤولانی را گزینش می‌کنند و در واقع و حرکت و اداره کشور به‌وسیله کسانی است که مردم در انتخاب آنها نقش دارند.

امروز در بعضی از کشورهای نزدیک ما در همین منطقه، مردم کمترین نقشی در انتخاب مسؤولانشان ندارند. مسؤولانی بر آنها حکومت می‌کنند که مردم در آمدن و رفتنشان، مدت حکومتشان، ثروتشان، عیاشیهایشان و استفاده‌هایشان کمترین نقشی و کمترین نظارتی ندارند. در بعضی از کشورها هم صورت ظاهر، دمکراسی است؛ اما در باطن، حضور مردم نیست. تسلّطِ مراکز قدرت بیگانه یا خودی در آنها به نحوی است که مردم درواقع در اداره کشور هیچ نقشی ندارند.

امروز واقعیت در کشور ما، یک واقعیت استثنایی است؛ لااقل در این منطقه استثنایی است. مردم، دولتها و نمایندگان مجلس را با اراده و میل و تشخیصِ خود انتخاب می‌کنند و آنها را در معرض آزمایش می‌گذارند. اگر از آنها راضی بودند، باز بار دیگر آنها را برسر کار می‌آورند و اگر نخواستند، بار دیگر به سراغ دیگری می‌روند. این هم یک فرصت بسیار بزرگ است.

نکته چهارم در فرصتهای ما، راهنماییهای اسلام و اصول و ارزشهای اسلامی است که امروز در کشور ما رسمیت دارد. در بسیاری از مناطق دنیا ممکن است دمکراسی هم باشد، فعّالیت اقتصادی هم باشد؛ اما چیزی به نام عدالت اجتماعی و رفع تبعیض مطرح نیست. امروز در کشورهای سرمایه‌داری و در میان طبقات گوناگون، آنچه که

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

رسمیت و اعتبار دارد، مبارزه و جنگ اشخاص برای حفظ منافع خودشان است و چیزی به نام عـدالت اجتمـاعی، بـه عنوان یک وظیفه، به عنوان یک ارزش و به عنوان یک تکلیف بر دوش برنامه‌ریزان آن کشورها، وجود ندارد. اسـلام که قانون اساسی ما را تشکیل می‌دهد و قوانین ما را هدایت می‌کند، عدالت اجتماعی جزو بزرگترین توصیه‌هـایش آن است. اگر مسؤولانی در کشور برای عدالت اجتماعی، برای نفی فقر در جامعه و برای کـم کـردن شـکاف میـان طبقات فقیر و غنی کار نکنند، از چشم مردم خواهند افتاد و مردم آنها را به عنوان مسؤولانی که مورد علاقـه و قبـول آنها باشند، طبعاً نمی‌پذیرند.

مردمی بودن حکومت هم یکی دیگر از ارزشهایی است که حاکمیت اسلام و معارف اسلامی بـه ایـن مملکـت هدیه کرده است. مردمی بودن، ارزشی بالاتر از انتخاب شدن به وسیله مردم است. بعضی افراد ممکن است در یک نظام دمکراتیک، به شکل دمکراتیک هم انتخاب شوند، اما با مردم رابطه‌ای نداشته باشند. اینها مردمـی نیـستند. در کشور اسلامی ما، مردمی بودن یک ارزش است. رئیس جمهور مردمی است؛ مسؤولان مردمیند و می‌خواهند مردمـی باشند. هر کس بیشتر به مردم نزدیک باشد، بیشتر احساسات مردم را درک کند و بیشتر با مردم احـساس و ابـراز همدردی کند، مردم به او علاقه بیشتری نشان می‌دهند. این هم یکی از امتیازات بزرگ وضع کنونی ماست.

علاوه بر اینها، امتیازات مادّی است؛ منابع انرژی در کشور، استعداد ایرانی - که گفتم از متوسّطِ اسـتعدادهای جهانی بالاتر است - اقلیم متنوّع کشور، آب و هواهای گوناگون و سایر امکاناتی که در این کشور وجـود دارد. اگـر منطقاً و استدلالاً برای این نیروی عظیم جوان و این انرژی متراکم، به نحو صحیحی برنامه‌ریـزی شـود و ایـن انـرژی آزاد گردد؛ از نسل جوان کشور برای سازندگی کشور استفاده شود و برای تحصیلات و ارتقاء معلومات نسل جـوان، کار و تلاش شود، بدون تردید آینده کشور، یک آینده روشن است. این شعار نیست؛ این یک امر منطقی و استدلالی است؛ یک محاسبه است.

کشوری با چنین جوانانی، با چنین استعدادی، با چنین انرژی‌ای، با چنین امکانـات طبیعـی و اقلیمـی‌ای و بـا آن زمینه‌های معرفتی و مکتبی، اگر مسؤولانش درست کار کنند - که مسؤولان کشورمان تصمیم هـم دارنـد کـه کـار کنند - بلاشک آینده‌ای که در انتظار آنهاست، یک آینده بسیار درخشان است؛ آینده‌ای که می‌توانـد بـرای دنیـای اسلام در درجه اوّل، و برای دیگران در درجه بعد، به عنوان یک الگو مطرح شود. اما تهدیـدهایی هـم هـست. ایـن تهدیدها را باید شناخت. این‌که من اصرار دارم در همه گفته‌ها و اظهارات - چه در خطاب به نسل جـوان و چـه در خطاب به عموم ملت - تهدیدهای متوجّه به کشور و ملت و بخصوص نسل جوان را تذکر دهم، به این خـاطر اسـت که اهمیت این تهدیدها بسیار زیاد است.

عزیزان من! گاهی یک غفلت، یک بی‌توجّهی، یک سستی و یا یک سهل‌انگـاری، ممکـن اسـت یـک محـصول عظیم را از دست ملتی بگیرد. نباید اجازه داد. ملت ما نشان داده، آن‌جایی که جای کار و حرکت و تلاش است، اگر فرماندهان و مسؤولان خوبی بالای سرش باشند، خواهد توانست کارهای بزرگ را به انجام رساند. بعـد از ایـن هـم خواهد توانست؛ مشروط بر این‌که تهدیدها را بدانیم. این‌جا دیگر خطاب من فقط به نسل غیرجوان نیست؛ بخصوص به خودِ شما جوانان هم توجّه می‌دهم و مایلم به‌طور دقیق تهدیدهایی را که وجود دارد، بشناسید و شما هم به سـهم خودتان در مقابله با این تهدیدها کوشا باشید.

تهدیدهایی که متوجّه آینده درخشان ماست، دو نوع است: تهدیدهای خارجی؛ تهدیدهای داخلی. من ابتدا این یک کلمه را بگویم که اگر از داخل، این ملت دشمن نداشته باشد؛ عامـل نفـوذی نداشـته باشـد و دو چهرگـان در

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

مسائل کشور تخریب نکنند؛ دشمن خارجی نمی‌تواند کار زیادی انجام دهد. البته توجّه کنید که بعضی از تهدیدها از درون خود ما و در میان نفس خودِ ماست. من می‌گویم هرچیزی که به سلامت و ایمان و عزم و نشاط لطمه بزند و کار و کوشش و تحصیل جوانان را معوّق بگذارد، تهدید است. ولنگاری تهدید است؛ بی‌بندوباری تهدید است؛ مواد مخدّر تهدید است؛ بی‌اهمیتی به علم و درس و کار تهدید است؛ سرگرم شدن به مناقشات اجتماعی بیهوده تهدید است؛ درگیریهای داخلی تهدید است؛ بی‌اعتمادی به نظام و مسؤولان تهدید است؛ البته غفلت مسؤولان هم تهدید است؛ برنامه‌ریزی دشمن بیرونی هم تهدید است. یک ملت بیدار، یک ملت آگاه، یک ملت زنده، یک ملت جوان، یک ملت انقلابی مثل ملت ما، باید همه این تهدیدها را از سر راه خود بردارد.

من وقتی به تهدید خارجی اشاره می‌کنم، منظورم مراکز قدرت جهانی است. برادران و خواهران؛ فرزندان عزیز من! امروز تهدید مضاعفی نه فقط ایران، بلکه همه کشورهایی را تهدید می‌کند که در ردیف کشورهای پیشرفته اروپایی و امریکایی قرار ندارند. این تهدید مضاعف چیست؟ از یک سو نفوذ مستقیم قدرتهای بزرگ و در رأس آنها امریکا، و از سوی دیگر موج جهانیگری است؛ موجی که امروز در خود امریکا، هم از طرف بخشی از مردم امریکا، علیه آن تظاهرات می‌شود.

جهانیگری یعنی چه؟ یعنی یک مجموعه از قدرتهای جهانی؛ عمدتاً آن کسانی که در سازمان ملل هم نفوذ دارند؛ عمدتاً همان کسانی که استعمارگران دیروز دنیا بودند؛ چند کشوری که درصددند فرهنگ و اقتصاد و عادات و آداب خودشان را به همه دنیا گسترش دهند؛ یک شرکت سهامی درست کنند که نود و پنج درصد سهمش در واقع مال آنهاست، پنج درصد بقیه هم مال همه کشورهای دیگر. اختیار در دست آنها و تصمیم‌گیری هم با آنهاست! این معنای جهانیگری است که امروز بسیاری از کشورها، بسیاری ازرجال سیاسی جهان سوم و بسیاری از روشنفکران دنیا، با آن مخالفت و مبارزه می‌کنند و از آن می‌ترسند. بعضی از مسؤولان ما نقل کردند که در کنفرانسهای جهانی، بسیاری از کشورهای مشترک در کنفرانس ۷۷ و غیر متعهّدها، از جهانی شدن می‌ترسند؛ چون می‌دانند که جهانی شدن، یعنی سلطه امریکا بر اقتصاد، فرهنگ، ارتش، سیاست، حکومت و تقریباً بر همه چیز کشورهای دیگر. این تازه غیر از اعمال نفوذ مستقیم است.

این‌که شما می‌بینید بر روی بی‌اعتنایی ایران به امریکا این همه فشار می‌آید - امریکاییها از تمام وسایل استفاده می‌کنند، برای این‌که این چهره بی‌اعتنا و عبوسی را که ملت ایران در مقابل امریکا گرفته، در هم بشکنند - برای این است که در اطراف دنیا همه زحمت خودشان را کشیده‌اند تا بتوانند سیاسیّون سالم را وادار به تملّق و تواضع و تعظیم و تسلیم کنند. امریکاییها به رؤسای کشورهای آفریقایی، آسیایی و امریکای لاتین این‌طور تفهیم کرده‌اند که برای زندگی کردن، هیچ چاره‌ای نیست، مگر تسلیم شدن در مقابل امریکا و سیاستهای آن. بسیاری از آنها هم این را قبول کرده‌اند! تنها یک کشور، یک ملت و یک دولت در دنیا است که زیر این بار نرفته و می‌گوید ما کاری به کار امریکا نداریم؛ اما حاضر هم نیستیم تسلیم زورگویی و فشار و تحمیلِ سیاستها و روابط امریکا شویم. آن کشور، جمهوری اسلامی ایران است.

مسؤولان امریکایی، گاه در مقام بیان و خطابه اظهارات ریاکارانه‌ای ابراز می‌کنند. بعضی وقتها از ملت ایران یک تعریف نیمه‌کاره و یا از بخشی از مسؤولان و نظام ایران تعریفی بر زبان می‌آورند. هدف آنها این است که بتوانند بر ایران سلطه سیاسی و اقتصادی، و اگر بشود، سلطه نظامی پیدا کنند. بازارهای ایران مورد طمع آنهاست. منابع ایران مورد طمع آنهاست؛ از همه بالاتر، چون ملت و نظام انقلابی و اسلامی ایران توانسته است خیزش عظیمی

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

را در دنیای اسلام به‌وجود آورد - یک بیداری که به آسانی نمی‌توانند آن را از بین ببرند - می‌خواهند با قانع کردن و خاضع کردن ایران، این خیزش جهانی را از بین ببرند؛ یعنی به دنیا این‌طور بگویند که اینهایی که خودشان شروع کننده بودند، آمدند در مقابل امریکا اظهار تسلیم و خضوع کردند! بنابراین، هدف، روابط سالم نیست. آنها در تبلیغاتشان آن حرفها را می‌زنند؛ عدّه‌ای هم متأسّفانه در مطبوعات کشور و غیره، همان حرفها را تکرار می‌کنند که گویا ارتباط با امریکا خواهد توانست همه مشکلات اقتصادی کشور را حل کند. این دروغ و خلاف است.

امریکاییها برای ارتباطات و فعّالیتهای خودشان در دنیا، یک وجهه نظر بیشتر ندارند - آن را هم می‌گویند؛ پنهان و کتمان نمی‌کنند - و آن، منافع امریکاست. چنانچه با کسی رابطه برقرار کنند، اگر بپرسند چرا، می‌گویند منافع ما ایجاب می‌کند؛ چون برای آنها منافعشان مهم است! امریکا به هیچ کشوری سود نمی‌رساند. اگر چند میلیون دلار به کشوری وام بدهد، چند برابر از او امکانات می‌گیرد! امروز اگر شما به این منطقه نگاه کنید، می‌بینید که این کشورهای اطراف ما دچار فقر و ضعف و استبداد و فساد و مشکلات فراوانی هستند. اینها مگر با امریکا روابط ندارند؟! همه اینها با امریکا روابط دارند. امریکاییها از آنها استفاده می‌کنند، اما به آنها استفاده نمی‌رسانند!

بارها امریکاییها اعلان کردند که هدف آنها از ارتباط با کشورها، تأمین منافع دولت امریکاست! معنای این حرف چیست؟ معنایش این است که از نظر امریکاییها، منافع یک شهروند امریکایی، بر منافع یک شهروند ایرانی - هر که باشد - ترجیح دارد؛ یک جوان امریکایی، بر جوان ایرانی ترجیح دارد؛ یک عنصر امریکایی - هر که باشد - بر یک عنصر ایرانی و یا غیرایرانی ترجیح دارد. سیاست امریکا در مسائل جهانیش بر این مبناست. هدف اصلی این است.

البته با دروغ و فریب، اسم حقوق بشر را می‌آورند! کشورهایی هستند که امریکا از نفت آنها استفاده می‌کند؛ در آنها یک‌بار یک مجلس منتخب مردم تا امروز تشکیل نشده است؛ یک حاکم منتخب مردم، یک رئیس جمهور منتخب مردم در آن کشورها وجود ندارد؛ اما امریکا اسمی از دمکراسی و حقوق بشر در آن کشورها نمی‌آورد! چرا؟ چون منافعش را از آنها تأمین می‌کند. با رژیم صدام - در دورانی که رژیم صدام با ایران می‌جنگید؛ چون بر طبق منافع آنها بود - کمال همکاری را کردند؛ بعد که رژیم صدام به کویت حمله کرد و منافع آنها را تهدید نمود، با او مقابله کردند؛ آن‌وقت صدام شد ظالم و جنایتکار و عنصر غیرقابل اعتماد! مگر قبلاً نبود؟!

همین امروز مؤسّساتِ متعدّدی در خودِ امریکا و در اروپا از طرف امریکاییها فعّالیت می‌کنند تا روی دولت ایران، روی افکار عمومی ایران و روی فضای ذهنی ایران فشار وارد کنند. من گزارشی از این مراکز به ظاهر تحقیقاتی دارم که نشان می‌دهد آنها در باطن برای این درست شده‌اند که فشار سیاسی و تبلیغاتی بیاورند و افکار عمومی را علیه نظام اسلامی تجهیز کنند. من اسم این مؤسسات را هم دارم؛ می‌دانم که فعّالیتهایشان چیست و چه کار می‌کنند. اینها به زبان، اظهار دوستی می‌کنند؛ اما فلان عنصر سیاسیشان، عنصر نظامیشان، وزیر دفاعشان، فرمانده نیروهایشان در خلیج فارس، قلدرانه صحبت می‌کند! دستگاههای جاسوسیشان هم در خفا مشغول توطئه‌اند، که چون مجال نیست، من در این خصوص بیشتر صحبت نمی‌کنم. متأسّفانه بعضی از اینها توانسته‌اند از بعضی از اوضاع آشفته استفاده کنند؛ داخل ایران هم بیایند و با این و آن تماس بگیرند! یکی از اینها وقت برگشت از ایران در آن‌جا گزارشی داده و گفته همه چیز در مورد ایران تمام شده است؛ ما فقط باید سفیرمان را به ایران معرفی کنیم! شخصی شنید، گفت: خواب خوش دیدید، خیر باشد! در این‌جا به او چه گفتند که او چنین برداشت کرده که

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

همه چیز تمام شده است؟! چه کسی با او حرف زده است؟! اینها چیزهایی است که تهدیدهای داخلی را تشکیل می‌دهد.

عزیزان من! اگر ما در داخل متّحد و منسجم باشیم، اگر مردم با دولت و مسؤولانشان صمیمی باشند و ارتباط داشته باشند، دشمن خارجی هیچ تأثیر سوئی نمی‌تواند بگذارد و هیچ اقدامی نمی‌تواند بکند؛ اما متأسفانه در داخل، ایادی دشمن هستند. امروز در این کشور «عبدالله‌بن‌ابی»های منافق هستند؛ کسانی که حتی یک روز حکومت امام و حکومت نظام اسلامی را از بن دندان قبول نکردند! در زمان پیامبر، یکی از منافقان بسیار فعال، «عبدالله‌بن‌ابی» بود که با یهودیها و کفّار قریش و جاسوسهای امپراتوری روم می‌ساخت و از هر وسیله‌ای استفاده می‌کرد، برای این‌که شاید بتواند حکومت پیامبر را از بین ببرد؛ چرا؟ چون قبل از آن که پیامبر به مدینه بیاید، او تصوّر می‌کرد که در آینده، رئیس و حاکم و پادشاه مدینه خواهد شد! پیامبر در واقع مقام او را از او سلب کرده بود. امروز در این کشور «عبدالله‌بن‌ابی»هایی هستند؛ کسانی که خیال می‌کردند اگر انقلابی در این کشور رخ دهد، حکومت وقف آنها و متعلّق به آنهاست. کسانی که نه فقاهت را قبول داشتند، نه امام را قبول داشتند، نه مردم را قبول داشتند، نه احساسات دینی را قبول داشتند. پیامبر با «عبدالله‌بن‌ابی» خوشرفتاری کرد و او را مجازات ننمود. نظام اسلامی هم با اینها خوشرفتاری کرد و به مجازاتشان نپرداخت. اینها امروز به برخی از پدیده‌هایی که دست دشمن در آنهاست، می‌نگرند؛ خیال می‌کنند فرصتی پیدا کرده‌اند که به نظام اسلامی ضربه بزنند. فعّالیتهای منافقانه خودشان را می‌کنند، به این امید که بین مسؤولان اختلاف باشد؛ به این امید که بین مردم اختلاف باشد؛ به این امید که جوانان رابطه‌شان را با نظام اسلامی قطع کنند؛ به این امید که جوانان با دین قهر کنند!

شما جوانان عزیز بدانید، در هر جایی که یک تظاهرات اسلامی یا انقلابی یا دینی از خودتان نشان می‌دهید – وقتی در مجالس دعا شرکت می‌کنید، وقتی در مجامع اعتکاف شرکت می‌کنید، وقتی در تظاهرات بیست و دوم بهمن شرکت می‌کنید، وقتی در روز قدس شرکت می‌کنید، وقتی مسؤولان کشور مثل رئیس جمهور و دیگران را مورد احترام قرار می‌دهید – از هر حرکتتان که نشان دهنده دینداری و علاقه‌مندی شما به انقلاب باشد، منافقین به خودشان می‌لرزند و ناراحت می‌شوند! اینها همان کسانی هستند که با حرفهای خود، با اظهارات خود، با موضعگیریهای خود، با تبلیغات خود، احیاناً با دخالت خود در بعضی از اغتشاشها، دشمن خارجی را امیدوار می‌کنند و دشمن خارجی خیال می‌کند که حال باید به سمت تصرّف ایران، تسلّط بر ملت ایران و در هم شکستن مقاومتِ انقلابی بیست و یکساله ملت ایران بیاید. در واقع اینها مقصّرند؛ اینها به دشمن روحیه می‌دهند.

عزیزان من! هدف اصلی دشمنان – چه دشمنان خارجی، چه دشمنان دورو و منافق داخلی – عبارت است از نفی حکومت دینی و حکومت اسلام. اصل قضیه برای اینها این است و به کمتر از این هم راضی نیستند. اینها می‌دانند تا وقتی که قدرت در دست دین و احکام دینی است، تا وقتی‌که مقرّرات مجلس شورای اسلامی باید طبق دین باشد، تا وقتی این قانون اساسی هست – که این قانون اساسی منطبق بر دین است – در این کشور نمی‌توانند کاری بکنند. تا وقتی مسؤولان کشور به مبانی دین و اسلام و فقاهت پایبندند، اینها کاری نمی‌توانند بکنند. می‌خواهند این پایبندی را از بین ببرند؛ هدف این است. می‌خواهند همان تجربه‌ای را که در صدر اسلام به‌وجود آمد، دوباره تکرار کنند.

من واقعاً به شما برادران و خواهران عزیز توصیه می‌کنم که با تاریخ آشنا شوید. تاریخ درس است؛ از تاریخ بسیار درسها می‌شود آموخت و بسیار تجربه‌ها می‌شود به دست آورد. عدّه‌ای سعی می‌کنند حوادث روزگار ما را

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

یک حوادث استثنایی - که به هیچ وجه از تاریخ قابل استفاده نیست - وانمود کنند. این غلط است. رنگهای زندگی عوض می‌شود، روشهای زندگی عوض می‌شود؛ اما پایه‌های اصلی زندگی بشر و جبهه بندیهای اصلی بشر، تغییری پیدا نمی‌کند.

در صدر اسلام بزرگترین و مهمترین ضربه‌ای که بر اسلام وارد شد، این بود که حکومت اسلامی از امامت به سلطنت تبدیل شد. حکومت امام حسن و حکومت علی‌بن‌ابی‌طالب علیهم‌السّلام به سلطنت شام تبدیل شد! البته امام حسن مجتبی علیه آلاف التّحیة والثناء آن روز به خاطر یک مصلحت بزرگتر - که حفظ اصل اسلام بود - مجبور شد این تحمیل را به جان بپذیرد. حکومت را از امام حسن گرفتند. وقتی حکومت از مرکز دینی خودش خارج شد و در اختیار دنیاطلبان و دنیاداران گذاشته شد، بدیهی است که بعد هم حادثه کربلا پیش می‌آید. آن وقت حادثه کربلا حادثه‌ای نیست که بشود جلوش را گرفت؛ اجتناب ناپذیر می‌شود. بیست سال بعد از آن که حکومت اسلامی از دست محور اصلی آن - که امامت است - گرفته شد، امام حسینِ فرزند پیامبر در کربلا با آن وضع فجیع به خاک و خون کشیده شد. اساس حمله و نقشه دشمن این است که حکومت را از محور اصلی - محور امامت، محور دین - خارج کند. بعد خاطرش جمع است که همه کار خواهد کرد!

من به شما عرض کنم که امروز دشمن قادر نیست. امروز به برکت ملتِ هوشیاری مثل ملت ایران، به برکت افکار برانگیخته‌ای مثل افکار ملت ایران، به برکت انقلاب بزرگی مثل انقلاب اسلامی ایران، نه امریکا و نه بزرگتر از امریکا - اگر در قدرتهای مادّی باشد - قادر نیستند حادثه‌ای مثل حادثه صلح امام حسن را بر دنیای اسلام تحمیل کنند. این‌جا اگر دشمن زیاد فشار بیاورد، حادثه کربلا اتّفاق خواهد افتاد.

من خدا را شکر می‌کنم که ملت ما بیدار و مسؤولان ما بحمدالله بر گرد محور دین و اسلام متّفق الکلمه‌اند. بسیاری سعی می‌کنند از زبان مسؤولان کشور، از زبان رئیس جمهور یا دیگران، حرفهایی بزنند. اینها زحمت بیهوده می‌کشند. رئیس جمهور، یک عنصر روحانی، مؤمن، مرید امام، متکفّلِ ترویج دین و دارای احساس مسؤولیت در این زمینه است. مسؤولان دیگر هم بحمدالله در سطوح بالا همین‌طورند. البته در مسؤولان میانی کسانی هستند که ما از آنها گله داریم.

دشمن در تحلیل خود نسبت به ملت ایران و نسبت به جوانان ایران بسیار اشتباه کرد. بحمدالله ملت ایران، ملتی مقاوم، آگاه، هوشیار و آماده به کار است. وضع جوانان هم در همه جای کشور همین‌طور است. مسؤولان هم که بحمدالله مسؤولان مؤمن، پایبند به دین و دارای احساس مسؤولیتند.

البته من آن روز در نمازجمعه گفتم قلباً از بعضی از پدیده‌هایی که در کشور هست، رنج می‌برم. من نمی‌خواهم آنچه را که برایم رنج‌آور است، با افکار عمومی مطرح کنم؛ اما این نکته که آن روز گفتم داستان غم‌انگیزی است. حقیقتاً همین‌طور است. بنده دو سال قبل از این در یکی از خطبه‌های نمازجمعه گفتم که دستگاههای استکباری دنیا - و در رأس همه امریکا - از تبلیغات برای ساقط کردن و ایجاد اغتشاش در کشورها استفاده می‌کنند. بعد به آن مراکز تبلیغاتی خطاب کردم و گفتم: ولی بدانید این توطئه که شما بخواهید به‌وسیله رادیوهایتان در ایران اسلامی، همان برنامه‌هایی را که در اروپای شرقی و در بعضی از کشورهای دیگر به‌وجود آوردید، به‌وجود بیاورید، این نشدنی است؛ این خیال خامی است. متأسّفانه امروز می‌بینم همان دشمنی که به‌وسیله تبلیغات خود، همّتش این بود که افکار عمومی یک کشور را به سمتی متوجّه کند، به‌جای رادیوها آمده در داخل

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

کشور ما پایگاه زده است! بعضی از این مطبوعاتی که امروز هستند، پایگاههای دشمنند؛ همان کاری را می‌کنند که رادیو و تلویزیونهای بی.بی.سی و امریکا و رژیم صهیونیستی می‌خواهند بکنند!

من نه با آزادی مطبوعات مخالفم، نه با تنوّع مطبوعات. اگر به‌جای بیست عنوان روزنامه، دویست عنوان روزنامه در این کشور در بیاید، بنده خوشحالتر هم خواهم بود و از این‌که روزنامه‌های کشور زیاد شوند، هیچ احساس بدی ندارم. اگر مطبوعات، آن‌طوری که در قانون اساسی هست، مایه روشنگری باشند؛ مصالح کشور را رعایت کنند، به نفع مردم قلم بزنند، به نفع دین قلم بزنند، هرچه بیشتر باشند، بهتر است. اما امروز مطبوعاتی پیدا می‌شوند که همه همّتشان، تشویش افکار عمومی و ایجاد اختلاف و بدبینی در مردم و خوانندگانشان نسبت نظام است! ده عنوان، پانزده عنوان‌روزنامه، گویا از یک مرکز هدایت می‌شوند؛ با تیترهای شبیه به هم در قضایای مختلف. قضایای کوچک را بزرگ می‌کنند و تیترهایی می‌زنند که هرکس این تیترها را می‌بیند، خیال می‌کند که همه چیز در کشور از دست رفته است! اینها امید را در جوانان می‌میرانند؛ روح اعتماد به مسؤولان را در آحاد مردم کشور تضعیف می‌کنند و نهادهای اصلی کشور را مورد اهانت و توهین قرار می‌دهند!

من نمی‌دانم مدل اینها کجاست و کیست!؟ مطبوعات غربی هم این‌طور نیستند! این یک نوع شارلاتانیزم مطبوعاتی است که امروز بعضی از مطبوعات در پیش گرفته‌اند! در دنیایی که برای بعضی از روزنامه‌های ما مدل روزنامه‌نگاری است، اگر مسؤولی، وزیری، حتی رئیس جمهوری دزدی کند، می‌نویسند و افشا می‌کنند؛ اگر جنایت کند، افشا می‌کنند؛ اگر رشوه‌خواری کند، تیتر می‌زنند و می‌گویند؛ اما به قانون اساسی کشور حمله نمی‌کنند؛ به مجلس قانونگذاری حمله نمی‌کنند. ممکن است از قوانین مصوّب انتقاد کنند، تحلیل کنند؛ اما در قبال یک قانون، هوچی بازی راه نمی‌اندازند. اینها از صاحبان اصلی این روشها هم قدم جلوتر گذاشته‌اند! قانون اساسی، مورد اهانت؛ سیاستهای اصلی کشور، مورد اهانت؛ قضایای کوچک، درشت‌نمایی شده!

در هر حادثه‌ای، جوّ تهمت فضا را پر می‌کند! تروری اتّفاق می‌افتد. هنوز هیچ اطّلاعی در دست نیست؛ هنوز از این‌که این حادثه را چه کسی انجام داده، هیچ‌کس سرنخی ندارد؛ اما می‌بینید که در روزنامه تیتر می‌زنند؛ سپاه را متهم می‌کنند؛ بسیج را متهم می‌کنند؛ روحانیت را متهم می‌کنند! هدف از این کارها چیست؟! چرا با بسیج این‌قدر بدند؟! من در بخش اوّلِ صحبتم به شما عرض کردم که جوان سرشار از انرژی است؛ جوان هیجان‌طلب است. روزی که کشور دچار یک جنگ مسلّحانه باشد، جوانان با میل و رغبت به میدان می‌روند. وقتی که کشور در آرامش و صلح است، برای ارضای سالمِ هیجان طلبی جوانان، چه چیزی بهتر از بسیج؟ این ابتکار امام بود. روح هیجان طلب جوان، اگر بنا باشد در راه سازنده، در راه ایمانی، در راه سالم، در راهی که می‌تواند برای کشور مفید واقع شود، به‌کار بیفتد، چه سازمانی مهمتر و مطمئن‌تر از سازمان بسیج است؟ چرا این‌قدر با بسیج دشمنی می‌کنند؟! با چه دشمنند؟! چرا این‌قدر بسیج را زیر سؤال می‌برند؟! اینهاست که آن انگیزه‌های باطنی را برملا می‌کند.

من می‌دانم که در بسیاری از این مطبوعات، آدمهای خوب و مؤمنی مشغول کارند - چه کسانی که قلم می‌زنند، چه کسانی که اداره می‌کنند - اما در لابلای همینها اثرِ انگشت «عبدالله‌بن‌ابی‌ها» را می‌بینم: تفرقه‌افکنیها، اختلاف‌افکنیها، تشنج آفرینیها، تشویش افکار عمومی، نا امید کردنها، یأس پراکنیها، چهره‌سازی عناصر وابسته و مرید دشمن، از نظر انداختن عناصر مفید و مؤمن و مخلص و دلسوز! البته این کارها به جایی هم نخواهد رسید؛ خدای متعال رسوا می‌کند.

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

من البته مایل نبودم با این صراحت و تفصیل درباره بعضی از مطبوعات حرف بزنم. در واقع ناگزیر شدم. من با مسؤولان صحبت کردم. رئیس جمهور محترممان هم مثل من از این مطبوعات ناراحت است؛ من با ایشان هم صحبت کرده‌ام. شنیدم ایشان بعضی از اینها را جمع کرده‌اند، نصیحت کرده‌اند و به آنها حرفهایی زده‌اند. من نمی‌دانم آیا کار با نصیحت پیش می‌رود یا نه؟ بعید می‌دانم! وقتی که دشمن برای اثرگذاری برروی اذهان عمومی و ایجاد مسأله روز برنامه‌ریزی کرده، فرصت نمی‌دهند که مردم نفس بکشند. اگر مردم در جایی یک شادی هم پیدا کنند، بلافاصله مسأله‌ای را عَلَم می‌کنند و دائم کشمکش راه می‌اندازند!

من بارها به مسؤولان دولتی تذکر داده‌ام و به‌طور جدّی از آنها خواسته‌ام که جلوِ این وضعیت را بگیرند. این اسمش محدود کردن مطبوعات نیست. این اسمش جلوگیری از انتقال آزاد اطّلاعات نیست - انتقال سالم اطّلاعات مورد تأیید ماست. این معنایش جلوگیری از نفوذ دشمن است. جلوگیری از به ثمر رسیدن توطئه تبلیغاتی دشمن است. من وجود این جریان تبلیغاتی و مطبوعاتی را به حال کشور، به حال جوانان، به حال آینده، به حال انقلاب و به حال ایمان مردم مضر می‌دانم. این جریان، دائم درصدد قداست شکنی از مسائل اساسی اسلامی است. مباحث اسلامی را زیر سؤال می‌برند؛ انقلاب را زیر سؤال می‌برند؛ نه با بیان منطقی، با روشهای بسیار غلط که جز در مطبوعات ناسالم در دوره‌هایی که بوده، انسان نمی‌تواند نظیر و شبیهش را پیدا کند! من به‌نظرم رسید بعد از آن که با مسؤولان در میان گذاشتم و به رئیس جمهور گفتم، این را به‌عنوان یک درد دل و شِکوه - مثل پدری که با فرزندانش مطلبی را در میان می‌گذارد - با شما در میان بگذارم.

البته من به شما عرض کنم که یکی از هدفهای دشمن این است که با تحریک احساسات، در کشور ایجاد ناامنی کند. من قوّیاً توصیه می‌کنم که به‌خاطر احساسات و به‌خاطر طرفداری از فلان کس، مبادا بر خلاف قانون اقدامی شود. من به هیچ وجه اجازه نمی‌دهم. دشمن وقتی بخواهد ایجاد اغتشاش و درگیری کند، برایش چندان مشکل نیست که چهار نفر مزدور را در بین بچه‌های مؤمن، بچه‌های حزب‌اللّهی و بچه‌های صادق بفرستد؛ به‌عنوان طرفداری از رهبری، به‌عنوان این‌که رهبری مظلوم واقع شده، بیایید کمک کنید؛ سپس جنجال درست کنند! مراقب نفوذیها باشید. من می‌خواهم فقط شما بدانید؛ می‌خواهم افکار عمومی بی‌خبر نماند از این‌که دشمن در زمینه مسائل فرهنگی در کشور چه می‌کند و هدفهایش چیست. هدفهای دشمن از این کارها عبارت است از بی‌ایمان کردن، ایجاد گسست بین نسل کنونی و نسل گذشته و کوچک کردن افتخارات بیست سال اخیر. همه مردمانِ با فرهنگ در کشورها سعی می‌کنند افتخارات گذشته خودشان را بزرگ کنند. این جنگ هشت ساله و این دفاع مقدّس، از بزرگترین افتخارات ملت ایران بود. همه دنیا - ناتو، کشورهای بلوک شرق، خودِ امریکا، کشورهای مرتجع منطقه - با هم همدست شدند، به عراق کمک کردند و به ایران فشار آوردند؛ اما نتوانستند یک وجب از خاک این کشور را اشغال کنند.

عزیزان من! در دویست سال گذشته، قبل از این جنگ تحمیلی، هر وقت این کشور با کشور دیگری درگیری نظامی داشت، بخشی از کشور رفت؛ اما بعد از دویست سال، جنگی که در آن دشمن نتوانست یک وجب از خاک این کشور را بگیرد - با این‌که همه قدرتهای نظامی و سیاسی دنیا و پشتیبانیهای بین‌المللی همراه او بود - همین جنگ هشت ساله است. این جنگ یکی از مفاخر تاریخ ایران است؛ آن‌وقت می‌آیند جنگ و رزمندگان و شهدا و سپاه و ارتش و بسیج را زیر سؤال می‌برند! این گسستِ نسل کنونی از نسل گذشته و از افتخارات گذشته، این جدا کردن مردم از مسؤولان و این جدا کردن مردم از عقاید و باورهای دینی، آیا جز از دشمن برمی‌آید؟ اما می‌بینیم

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

که فلان روزنامه هم این کارها را می‌کند! البته بعضی هم هستند که واقعاً دشمن نیستند - من می‌دانم این‌طور است - اما غافلند. این، آن شِکوه‌ای بود که خواستم پیش شما بکنم. شما بدانید، دستگاههای مسؤول هم بدانند که این یک خطر بزرگ است. اگر جلوِ این خطر را نگیرند، بدون شک دشمن یک قدم جلو خواهد آمد و روحیه جدیدی پیدا خواهد کرد. البته جایی را که دشمن هرگز نخواهد توانست از لحاظ معنوی و روحی تصرّف کند، عبارت است از جایی که مردم هستند و آن‌جایی که این خدمتگزار مردم در آن‌جا قرار دارد.

پروردگارا! ملت ایران را پیروز کن؛ دشمنانش را منکوب و سرکوب کن. پروردگارا! جوانان ما را به راهی که مورد رضای خود توست، هدایت کن. پروردگارا! جوانان ما را موفّق و پیروز بگردان. پروردگارا! به محمّد و آل محمّد، دختران و پسران مؤمن را در این کشور مشمول عنایات و تفضّلات خودت بگردان. پروردگارا! به محمّد و آل محمّد، دلها را با هم مهربان کن و ما را با اسلام هرچه بیشتر آشنا و نزدیک بگردان. پروردگارا! به محمّد و آل محمّد، توفیق مسؤولان کشور - مسؤولان دولتی، مسؤولان قوه قضاییه، قوه مقننه و سایر مسؤولان - را روزبه‌روز بیشتر کن. پروردگارا! قلب ولی‌عصر را از ما راضی و خشنود کن؛ ما را از سربازان آن بزرگوار قرار ده؛ روح مطهّر امام و ارواح طیّبه شهدا را از ما راضی کن؛ تفضلات خودت را به ایثارگران و جانبازان و آزادگان انقلاب و کسانی‌که عمر و جوانی خود را در این راه مصرف کرده‌اند، نازل بفرما.

والسّلام علیکم و رحمةالله و برکاته

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

دیدار با کارگران و معلمان به مناسبت روز کارگر و سالگرد شهادت استاد مطهری ۱۳۷۹/۲/۱۴

بسم‌الله‌الرّحمن‌الرّحیم

به همه برادران و خواهرانی که لطف کردند و تشریف آوردند، خوشامد عرض می‌کنم و روز شریف معلم و روز شریف کارگر را به معلمان عزیز و به کارگران عزیز تبریک می‌گویم. همچنین یاد استاد شهیدِ بزرگوار و معلم پیشروِ این وادی - مرحوم آیةالله شهید مطهری - را که حقّ بزرگی به گردن ملت و انقلاب ما دارند، گرامی می‌دارم.

درباره این دو جامعه مهم - جامعه کارگری و جامعه معلمان - سخنان بحق و بجا و زیادی گفته شده است. شکی نیست که این دو قشر جزو اثرگذارترین قشرهای جامعه در حال و آینده کشورند. معلمان، سازندگان انسانند؛ انسان والا، انسان پیشرو، انسان تربیت شده، انسان باسواد. در واقع این معلمان هستند که ماده اصلی درجه اول عالم خلقت را که وجود آن برای همه پیشرفتها و تعالیها - چه مادّی و چه معنوی - شرط اصلی و محوری است، پرداخت می‌کنند، به ثمر می‌رسانند و کارآمد می‌سازند. اگر جامعه معلمان در یک کشور، عزیز و گرامی داشته شوند، این فقط عزیز داشتن یک عدّه از مردم نیست؛ این عزیز داشتن علم و تعالی و پیشرفت است؛ عزیز داشتن انسان است. این که در کشور از معلمان تجلیل می‌شود، صرفاً لفّاظی و تعارف نیست. معنای این حرفها و این گفتنها این است که فضای عمومی کشور قدر علم و تعلیم و آدم شدن و عالم شدن را بدانند. این حرفها برای این است که کلاس درس، معلم درس و پدید آورنده علم و درس، گرامی داشته شود. ملتی که قدر علم و آموزش و معلم و اهمیت فرهنگ را نداند، به هرکجا هم برسد، آسیب‌پذیر است. از لحاظ مادّی هر رشدی هم بکند، قابل سرنگون شدن و شکست خوردن است.

تجلیل از کارگران هم از دو جهت است: یکی به خاطر این است که هر کشوری هرچه رشد مادّی و ثروت دارد، از سرانگشت کارگر دارد. کارگر است که ثروت را تولید می‌کند و رشد اقتصادی را به وجود می‌آورد. اگر کارگر نباشد، همه طرّاحان و برنامه‌ریزان و متفکران اقتصادی، کارشان بیهوده خواهد ماند. آن عنصر و عاملی که همه فکر و هدفها و برنامه‌ها و پیشرفتهای علم اقتصاد را در مقام عمل تحقّق می‌بخشد، سرپنجه کارگر است. پس کارگر حقّ بزرگی به گردن همه آحاد ملت دارد؛ به خاطر این که محصول کار اوست که زندگی مردم را به طور روزبه‌روز و عملی و فعلی سامان می‌دهد.

جهت دوم که از کارگر تجلیل می‌کنیم، این است که تجلیل از کارگر، تجلیل از کار است؛ کار بسیار مهم است. چقدر بیکاری به بشریت خسارت می‌زند؛ چه بیکاری بر اثر تنبلی و عدم همّت شخص باشد، چه بر اثر این باشد که او قادر به کار نیست؛ چون کار وجود ندارد. پس، کار یک ارزش و یک عبادت حقیقی است. عامل حقیقی و واقعی برای پیشرفت یک کشور، کار است. بنابراین، ما از کارگر تجلیل می‌کنیم، تا از کار تجلیل شود.

معلمان و کارگران، دو قشر بسیار مهمند. نه این که قشرهای دیگر اهمیتی ندارند؛ چرا، هر مجموعه‌ای در درون خود، عناصر به وجود آورنده و زاینده و تشکیل دهنده دارد و همه در جای خود مهمند؛ اما توجه به این دو قشر، مانع از این می‌شود که غفلت بزرگ و خسارتباری کشور و مردم را فرا گیرد. چه کسی باید توجّه کند؟ در درجه اوّل، مسؤولان امر و در درجه دوم، همه آحاد مردم. قدر معلم را بدانند، قدر کارگر را بدانند؛ اینها ارزش است. معلمان و کارگران انسانهایی هستند که عمر خود را در کاری صرف می‌کنند که آن کار پیش خدای متعال گرامی و عزیز است.

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

اگر به سابقه بیست‌ویکساله انقلاب و همچنین سالهای آخر قبل از انقلاب - بخصوص سال آخر آن - نگاه کنیم، می‌بینیم که نقش این دو قشر در پدید آمدن انقلاب و نیز در ادامه راه انقلاب و پیروزیهای آن، نقش تعیین کننده‌ای بوده است. اگر معلمان نبودند، این همه دانش‌آموز و این همه جوان، در جبهه‌ها و در صحنه‌های انقلاب و در کارهای مربوط به سازندگی حضور پیدا نمی‌کردند؛ معلمان بودند که بچه‌ها را وادار کردند. در این زمینه، بخشی از معلمان فداکاری واقعی کردند و خودشان برای شاگردانشان مقتدا شدند.

همچنین کارگران، هم قبل از انقلاب، هم بعد از پیروزی انقلاب، در دوران جنگ تحمیلی و در میدانهای مختلف امتحان خود را دادند. آنها در صحنه حضور پیدا کردند و به کم ساختند و نگذاشتند کارخانه‌ها تعطیل شود، تا ما توانستیم این راه پر گردنه صعب‌العبورِ بیست‌ویکساله را طی کنیم و به این جا برسیم. بنابراین، هر دو قشر امتحان خوبی دادند.

یکی از کارهای مهم هر دو قشر، مبارزه با کسانی بود که می‌خواستند یا مدارس و کلاسها را تعطیل کنند، یا کارخانه‌ها و کارگاهها را به تعطیلی بکشانند. یقیناً بعضی از شما می‌دانید که بسیار سعی و تلاش شد که جمهوری اسلامی با اعتصابهای کارگری مواجه شود. چه کسانی در مقابل اینها ایستادند؟ خودِ کارگران. خواستند مدارس را تعطیل کنند؛ چه کسی در مقابلشان ایستاد؟ خود معلمان. اینها پیش خدا بسیار اجر و قیمت دارد. امروز هم همین‌طور است. امروز هم‌انسان زمزمه‌هایی را می‌شنود که به مناسبت فلان مسأله، فلان قانون، فلان بهانه، عدّه‌ای سعی می‌کنند، یا بعضی از مراکز تلاشِ سازمان یافته می‌کنند، شاید بتوانند به‌نحوی بدنه کارگری کشور را فلج کنند! می‌دانید چه بر سر کشور می‌آید؟ آنها این را می‌خواهند. آنها حقوق کارگر را دنبال نمی‌کنند. سعی آنها این است که این راه سختی را که امروز دولت و مسؤولان در پیش دارند و عرق‌ریزان و تلاش‌کنان و با توکل به خدا در مقابل این همه توطئه متراکم - محاصره‌های اقتصادی، خباثتهای استکبار جهانی، کارشکنیها، مانع‌تراشیها - پیش می‌روند، متوقّف کنند. چگونه؟ نگذارند کار در کشور باقی بماند و بدنه کارگری را از کار منفک کنند تا فلج شود. اگر در جامعه رونق اقتصادی نباشد، اگر تولید کار و تولید ثروت نباشد، از جمله کسانی که در درجه اوّل بیشترین صدمه را خواهند دید، باز هم همین قشرهای مستضعف و محروم و بخصوص قشرهای کارگری هستند. دشمن این را می‌خواهد.

امروز عدّه‌ای ساده‌لوحانه سعی می‌کنند چشمهای خودشان را ببندند و دشمن را نبینند. لیکن واقعیت این است که دشمن دست به کار است و می‌خواهد حرکت جمهوری اسلامی را هر طور بتواند؛ با تبلیغات، با جنجالهای سیاسی، با هیاهو، با ادّعای طرفداری از این قشر و آن قشر متوقّف کند. همّتشان این است که در جمهوری اسلامی کارها فلج شود و کاری پیش نرود. امروز دولت و مسؤولان تلاش می‌کنند. امروز مسأله اشتغال یکی از مهمترین مسائل کشور ماست. مسؤولان باید سالی چند صد هزار فرصت شغلی به‌وجود آورند تا بتوانند جوانانی را که عازم و آماده میدان کار هستند، به کار وادار کنند. تولیدِ شغل کار آسانی نیست؛ برنامه‌ریزی و تلاش و خیال راحت می‌خواهد. عدّه‌ای می‌خواهند نگذارند این کارها انجام گیرد. این عده چه کسانی هستند؟ دشمنان و تحریک شدگان. اینها به جان قشرهایی می‌افتند که دچار نابسامانیهایی هستند. البته تا امروز نیّت غرض‌آلود دشمنان نتوانسته است بر جامعه فرهنگی و کارگری ما غلبه پیدا کند و آنها را ابزار دست سازد. آنها بدانند یقیناً بعد از این هم نخواهند توانست؛ اما شرط اصلی هوشیاری است. همه باید هوشیار باشند. جوانان، معلمان، کارگران، دانش‌آموزان و دانشجویان باید بیدار باشند و بدانند که دشمن در پی چیست. دولت و مسؤولان گوناگون هم باید

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

تلاش خود را بکنند. برنامه‌هایی هست؛ ان‌شاءالله این برنامه‌ها اجرا شود و پیش برود و بتدریج نابسامانیها برطرف گردد.

یک جمله هم می‌خواهم به بعضی از مسؤولان عرض کنم. امروز کشور ما در حال گذر از یک دوران سخت اقتصادی است، تا ان شاءالله به یک دوران باز، آزاد، خوب و برخوردار از رفاه برسد که مردم بتوانند از منافع و عطایا و هبات این طبیعت عظیم و این امکانات فراوانی که در کشور ما هست، استفاده کنند. ما تلاش همه را هم لازم داریم؛ لیکن یکی از آفاتی که در همین دوران متوجه حرکت رشد و توسعه عمومی کشور است، این است که به‌وسیله سوءسیاستها در کشور، شکاف بین طبقات زیاد شود. این را باید بسیار مراقب باشند. عدّه‌ای فقط به خود فکر می‌کنند. اینها کسانی هستند که نه به قشر مظلوم و مستضعف، نه به فقرا و نه به آینده کشور فکر نمی‌کنند و فقط به جیب خودشان، به زندگی شخصی خودشان و به گردآوری هرچه بیشترِ ثروت می‌اندیشند. دستگاههای مسؤول نباید اجازه دهند که اینها مرتّب فاصله‌ها و شکافها را بیشتر کنند. عدالت اجتماعی، اساس است. اگر رونق اقتصادی در کشور باشد، اما عدل اجتماعی نباشد، این رونق اقتصادی به درد فقرا و مستضعفان نخواهد خورد و محرومیت را برطرف نخواهد کرد؛ همچنان که امروز در بسیاری از کشورها شما ملاحظه می‌کنید که تولید بالاست، کارخانه‌های بزرگ مشغول کارند، ثروت تولید می‌شود؛ اما محرومیت در آن کشورها هست؛ از جمله همین کشورهای پیشرفته‌ی اروپایی و غربی. آنچه که از این کشورها در تلویزیونها و از پشت دوربینها به من و شما نشان می‌دهند، جاهای خوبش است. محلّات فقیرنشین و زندگیهای تلخ و گرسنگیها و محرومیتها و حسرتها را که نشان نمی‌دهند؛ ساختمانها و خیابانهای عالی و باغهای بزرگ و امثال اینها را نشان می‌دهند! اگر پیشرفت صنعتی و رونق اقتصادی باشد، اما عدالت اجتماعی نباشد، می‌شود همین وضعیت و وضعیت بعضی از کشورهایی که از آنها هم بدترند. ما که این را نمی‌خواهیم. ما در جامعه فقط رونق اقتصادی را نمی‌خواهیم. ما رونق اقتصادی همراه با عدالت اجتماعی را می‌خواهیم. البته نمی‌گوییم عدالت اجتماعی باشد، اما رونق اقتصادی نباشد؛ چون در آن‌جایی که هیچ رونق اقتصادی نیست، عدالت اجتماعی عامل چندان مهمی نیست و در عین حال جامعه به رفاه و به برخورداری لازم نخواهد رسید. اگر عدل اجتماعی همراه با پیشرفت اقتصادی باشد، جامعه شکوفا خواهد شد. نمی‌شود که ما عدالت اجتماعی را رعایت نکنیم.

مسؤولان سررشته دار امورند. از طرفی باید اجازه بدهند که کسانی از مجاری صحیح، تلاش اقتصادی سالم و قانونی بکنند - چون تولید ثروت در اسلام مذموم نیست - اما باید جلوِ استفاده از روشهای غیرقانونی، استفاده از راههای تقلّب و خدعه و مکر و سوءاستفاده از ثروتهای عمومی را بگیرند. اینها ممنوع است. فاصله‌ها باید کم شود. پاره‌ای از این حقوقها، پاداشها و دریافتهایی که بعضی افراد دارند - که از بیت‌المال هم هست - اصلاً قابل توجیه و قابل فهم و قبول نیست. کسانی که از اموال دولتی و از بیت‌المال استفاده می‌کنند، بایستی به‌قدر حقّ و ارزش کارشان برخوردار شوند. نمی‌شود که عدّه‌ای برخورداریهای زیاد داشته باشند. البته انقلاب اسلامی این بُت تبعیض و طاغوت پروری را در این کشور شکست. قبل از انقلاب، فاصله بین فقیر و غنی یک امر اجتناب‌ناپذیر تلّقی می‌شد. کسی جرأت نمی‌کرد بگوید بالای چشمتان ابروست. انقلاب اسلامی آمد و راه عدالت اجتماعی را باز و مسیر را هموار کرد. اما ما باید عمل کنیم. آن کسی که قانون می‌گذارد، آن کسی که تصمیم می‌گیرد و آن کسی که برنامه‌ریزی می‌کند، باید ملاحظه عدالت اجتماعی را بکند. چند روز قبل از این، سیمای جمهوری اسلامی مدرسه‌ای را در یکی از روستاهای بوشهر نشان داد که از مشاهده آن وضعیت، دل من به درد آمد! یک عدّه جوان در

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

گوشه‌ای از همین کشور، با آن شرایط سخت به دبیرستان می‌روند؛ آن وقت چند کیلومتر آن طرفتر در وسط دریا، شما ببینید با ثروتهای بادآورده چه کارهایی می‌شود!در نظام جمهوری اسلامی، این روش درست نیست؛ غلط است. مسؤولان باید مراقبت کنند. هرکس وظیفه‌ای دارد و باید وظیفه‌اش را دقیق انجام دهد. مسؤولان باید دنبال عدالت و دنبال آسان کردن زندگی برای طبقات مستضعف و محروم و پابرهنه باشند. مراد کسانی است که در روز خطر این مملکت را نجات دادند و اگر خدای نکرده بار دیگر خطری این مملکت را تهدید کند، باز هم همین جامعه کارگری، همین معلمان، همین قشرهای محروم و همین کارمندانی که از لحاظ درآمد در سطوح پایینی قرار دارند، می‌روند دفاع می‌کنند و سینه سپر می‌سازند.

همه قشرهای گوناگون مردم - چه کارگران، چه معلمان، چه کارمندان ادارات، چه کارمندان بخشهای مختلف - سعی کنند ان‌شاءالله با هوشیاری و دقّت، کار را به بهترین وجهی انجام دهند؛ مسؤولان هم مسؤولیتهای خودشان را درک کنند. ان‌شاءالله این جامعه براثر تلاش مسؤولان به آن‌جایی برسد که حقّ اوست؛ آن‌جایی که خدا برای او معیّن کرده است؛ یعنی ان‌شاءالله اوج رستگاری؛ هم دنیایی و مادّی و هم معنوی و الهی.

امیدواریم خداوند ما را به وظایفمان آشنا سازد؛ در راه انجام آن وظایف ما را کمک کند؛ دست ما را بگیرد و از انحراف و کجروی باز بدارد. امیدواریم که تفضّلات حضرت ولی‌الله‌الاعظم ارواحنافداه متوجّه شما باشد و ان‌شاءالله یاری و دعای آن بزرگوار شامل حال همه شما و ما گردد.

والسّلام علیکم و رحمةالله و برکاته

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

بیانات در خطبه‌های نمازجمعه تهران ۱۳۷۹/۲/۲۳

بسم‌الله‌الرّحمن‌الرّحیم

الحمدلله ربّ العالمین. نحمده و نستعینه. و نستغفره و نؤمن به. و نتوکل علیه و نصلّی و نسلّم علی حبیبه و نجیبه و خیرته فی خلقه. حافظ سرّه و مبلّغ رسالاته. بشیر رحمته و نذیر نقمته. سیّدنا و نبیّنا و حبیب قلوبنا ابی‌القاسم المصطفی محمّد و علی آله الأطیبین الأطهرین المنتجبین و صحب المخلصین المجاهدین. و صلّی علی ائمّةالمسلمین و حماةالمستضعفین. و صلّی علی بقیّة الله فی‌الأرضین. اوصیکم عبادالله بتقوی الله.

«یا ایّهاالّذین امنوا اتّقوا الله و قولوا قولاً سدیدا»[1].

همه شما برادران و خواهران و خودم را به رعایت تقوای الهی، مراقبت از رفتار و گفتار و نیّات خود و استمداد از خداوند برای پیمودن راه او و راه حق، دعوت و توصیه می‌کنم.

امروز اگرچه روز ولادت موسی‌بن‌جعفر علیه‌الصّلاةوالسّلام است و جای این بود که ما در خطبه اوّل به آن بزرگوار اظهار ارادت و خلوص کنیم، لیکن چون در مجموعه مطالبی که ما در خطبه‌ها و صحبتها بیان می‌کنیم، ذکر نام مقدس نبی‌اکرم صلّی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم و شرح گوشه‌هایی از زندگی آن بزرگوار انصافاً کم است و چهره نورانی آن درّةالتاج آفرینش و آن گوهر یگانه عالم وجود برای بسیاری از افراد، آن‌چنان که شایسته است، روشن نیست - نه تاریخ زندگی آن بزرگوار، نه اخلاق آن بزرگوار، نه رفتار فردی و سیاسی آن بزرگوار - بنده قصد داشتم که در ایام آخر صفر، به قدر گنجایش وقت و توفیق خودِ این حقیر، در یک خطبه نسبت به آن بزرگوار مطالبی عرض کنم؛ اما ترسیدم که تراکم مطالب باز موجب شود که این ابراز ارادتِ لازم و واجب فوت شود و به تأخیر افتد؛ لذا امروز قصد دارم که در این خطبه راجع به آن وجود مقدّس صحبت کنم.

نبی مکرم اسلام جدای از خصوصیات معنوی و نورانیت و اتّصال به غیب و آن مراتب و درجاتی که امثال بنده از فهمیدن آنها هم حتّی قاصر هستیم، از لحاظ شخصیت انسانی و بشری، یک انسان فوق‌العاده، طراز اول و بی‌نظیر است. شما درباره امیرالمؤمنین مطالب زیادی شنیده‌اید. همین قدر کافی است عرض شود که هنر بزرگ امیرالمؤمنین این بود که شاگرد و دنباله‌رو پیامبر بود. یک شخصیت عظیم، با ظرفیت بی‌نهایت و با خلق و رفتار و کردار بی‌نظیر، در صدر سلسله‌ی انبیا و اولیا قرار گرفته است و ما مسلمانان موظّف شده‌ایم که به آن بزرگوار اقتدا کنیم؛ که فرمود: «ولکم فی رسول‌الله اسوة حسنة»[2]. ما باید به پیامبر اقتدا و تأسی کنیم. نه فقط در چند رکعت نماز خواندن که در رفتارمان، در گفتارمان، در معاشرت و در معامله‌مان هم باید به او اقتدا کنیم. پس باید او را بشناسیم.

خدای متعال شخصیت روحی و اخلاقی آن بزرگوار را در ظرفی تربیت کرد و به وجود آورد که بتواند آن بار عظیم امانت را بر دوش حمل کند. یک نگاه اجمالی به زندگی پیامبر اکرم در دوران کودکی بیندازیم. پدر آن بزرگوار، بنابر روایتی قبل از ولادتش، و بنا بر روایتی دیگر چند ماه بعد از ولادتش از دنیا می‌رود و آن حضرت پدر را نمی‌بینند. به رسم خاندانهای شریف و اصیل آن روز عربستان که فرزندان خودشان را به زنان پاکدامن و دارای اصالت و نجابت می‌سپردند تا آنها را در صحرا و در میان قبایل عربی پرورش دهند، این کودک عزیزِ چراغ خانواده را به یک زن اصیل نجیب به نام حلیمه سعدیّه - که از قبیله بنی سعد بود - سپردند. او هم پیامبر را در میان قبیله

۱ احزاب: ۷۰

۲ احزاب: ۲۱

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

خود برد و در حدود شش سال آن کودک عزیز و آن درّ گرانبها را نگه‌داشت؛ به او شیر داد و او را تربیت کرد. لذا پیامبر در صحرا پرورش پیدا کرد. گاهی این کودک را نزد مادرش - جناب آمنه - می‌آورد و ایشان او را می‌دید و سپس باز برمی‌گرداند. بعد از شش سال که این کودک از لحاظ جسمی و روحی پرورش بسیار ممتازی پیدا کرده بود - جسماً قوی، زیبا، چالاک، کارآمد؛ از لحاظ روحی هم متین، صبور، خوش اخلاق، خوش رفتار و با دید باز، که لازمه زندگی در همان شرایط است - به مادر و به خانواده برگردانده شد. مادر این کودک را برداشت و با خود به یثرب برد؛ برای این‌که قبر جناب عبدالله را - که در آن جا از دنیا رفت و در همان جا هم دفن شد - زیارت کنند. بعدها که پیامبر به مدینه تشریف بردند و از آن‌جا عبور کردند، فرمودند قبر پدر من در این خانه است و من یادم است که برای زیارت قبر پدرم، با مادرم به این جا آمدیم. در برگشتن، در محلی به نام ابواء، مادر هم از دنیا رفت و این کودک از پدر و مادر - هر دو - یتیم شد. به این ترتیب، ظرفیت روحی این کودک که در آینده باید دنیایی را در ظرفیت وجودی و اخلاقی خود تربیت کند و پیش ببرد، روزبه‌روز افزایش پیدا کرد. ام‌ایمن او را به مدینه آورد و به دست عبدالمطلب داد. عبدالمطلب مثل جان شیرین از این کودک پذیرایی و پرستاری می‌کرد. در شعری عبدالمطلب می‌گوید که من برای او مثل مادرم. این پیرمرد حدود صدساله - که رئیس قریش و بسیار شریف و عزیز بود - آن‌چنان این کودک را مورد مهر و محبت قرار داد که عقده کم محبتی در این کودک مطلقاً به وجود نیاید و نیامد. شگفت‌آور این است که این نوجوان، سختیهای دوری از پدر و مادر را تحمل می‌کند، برای این‌که ظرفیت و آمادگی او افزایش پیدا کند؛ اما یک سرسوزن حقارتی که احتمالاً ممکن است برای بعضی از کودکان این‌طوری پیش بیاید، برای او به‌وجود نمی‌آید. عبدالمطلب آن‌چنان او را عزیز و گرامی می‌داشت که مایه تعجب همه می‌شد. در کتابهای تاریخ و حدیث آمده است که در کنار کعبه برای عبدالمطلب فرش و مسندی پهن می‌کردند و او آن‌جا می‌نشست و پسران او و جوانان بنی‌هاشم با عزّت و احترام دور او جمع می‌شدند. وقتی عبدالمطلب نبود یا در داخل کعبه بود، این کودک می‌رفت روی این مسند می‌نشست. عبدالمطلب که می‌آمد، جوانان بنی‌هاشم به این کودک می‌گفتند بلند شو، جای پدر است. اما عبدالمطلب می‌گفت نه، جای او همان‌جاست و باید آن‌جا بنشیند. آن وقت خودش کنار می‌نشست و این کودک عزیز و شریف و گرامی را در آن محل نگاه می‌داشت. هشت ساله بود که عبدالمطلب هم از دنیا رفت. روایت دارد که دم مرگ، عبدالمطلب از ابی‌طالب - پسر بسیار شریف و بزرگوار خودش - بیعت گرفت و گفت که این کودک را به تو می‌سپارم؛ باید مثل من از او حمایت کنی. ابوطالب هم قبول کرد و او را به خانه خودش برد و مثل جان گرامی او را مورد پذیرایی قرار داد. ابوطالب و همسرش - شیرزن عرب؛ یعنی فاطمه بنت‌اسد؛ مادر امیرالمؤمنین - تقریباً چهل سال مثل پدر و مادر، این انسان والا را مورد حمایت و کمک خود قرار دادند. نبی‌اکرم در چنین شرایطی دوران کودکی و نوجوانی خود را گذارند.

خصال اخلاقی والا، شخصیت انسانی عزیز، صبر و تحمّل فراوان، آشنا با دردها و رنجهایی که ممکن است برای یک انسان در کودکی پیش بیاید، شخصیت در هم تنیده عظیم و عمیقی را در این کودک زمینه‌سازی کرد. در همان دوران کودکی، به اختیار و انتخاب خود، شبانی گوسفندان ابوطالب را به عهده گرفت و مشغول شبانی شد. اینها عوامل مکمّل شخصیت است. به انتخاب خود او، در همان دوران کودکی با جناب ابی‌طالب به سفر تجارت رفت. بتدریج این سفرهای تجارت تکرار شد، تا به دوره جوانی و دوره ازدواج با جناب خدیجه و به دوران چهل سالگی - که دوران پیامبری است - رسید.

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

تمام خصوصیات مثبت یک انسان والا در او جمع بود؛ که من بخشی از خصوصیات اخلاقی آن بزرگوار را بسیار مختصر عرض می‌کنم. اما واقعاً ساعتها وقت لازم است که انسان درباره خصوصیات اخلاقی پیامبر حرف بزند. من فقط برای عرض ارادت و برای این‌که به گویندگان و نویسندگان، عملاً عرض کرده باشم که نسبت به شخصیت پیامبر قدری بیشتر کار شود و ابعاد آن تبیین گردد - چون دریای عمیقی است - این چند دقیقه را به این مطالب صرف می‌کنم. البته در کتابهای فراوانی راجع به نبی‌اکرم و به‌طور متفرّق راجع به اخلاق آن بزرگوار مطالبی هست. آنچه که من در این‌جا ذکر کردم، از مقاله یکی از علمای جدید - مرحوم آیةالله حاج سیدابوالفضل موسوی زنجانی - است که مقاله‌ای در همین خصوص نوشته‌اند و من از نوشته ایشان - که جمعبندی شده و مختصر و خوب است - استفاده کردم.

به‌طور خلاصه اخلاق پیامبر را به «اخلاق شخصی» و «اخلاق حکومتی» تقسیم می‌کنیم. به عنوان یک انسان، خلقیّات او و به‌عنوان یک حاکم، خصوصیات و خلقیّات و رفتار او. البته اینها گوشه‌ای از آن چیزهایی است که در وجود آن بزرگوار بود. چندین برابر این خصوصیات برجسته و زیبا در او وجود داشت که من بعضی از آنها را عرض می‌کنم. آن بزرگوار، امین، راستگو، صبور و بردبار بود. جوانمرد بود؛ از ستمدیدگان در همه شرایط دفاع می‌کرد. درستکردار بود؛ رفتار او با مردم، بر مبنای صدق و صفا و درستی بود. خوش سخن بود؛ تلخ زبان و گزنده‌گو نبود. پاکدامن بود؛ در آن محیط فاسد اخلاقی عربستانِ قبل از اسلام، در دوره جوانی، آن بزرگوار، معروف به عفت و حیا بود و پاکدامنی او را همه قبول داشتند و آلوده نشد. اهل نظافت و تمیزی ظاهر بود؛ لباس، نظیف؛ سروصورت، نظیف؛ رفتار، رفتار با نظافت. شجاع بود و هیچ جبهه عظیمی از دشمن، او را متزلزل و ترسان نمی‌کرد. صریح بود؛ سخن خود را با صراحت و صدق بیان می‌کرد. در زندگی، زهد و پارسایی پیشه او بود. بخشنده بود؛ هم بخشنده مال، هم بخشنده انتقام؛ یعنی انتقام نمی‌گرفت؛ گذشت و اغماض می‌کرد. بسیار با ادب بود؛ هرگز پای خود را پیش کسی دراز نکرد؛ هرگز به کسی اهانت نکرد. بسیار با حیا بود. وقتی کسی او را بر چیزی که او بجا می‌دانست، ملامت می‌کرد - که در تاریخ نمونه‌هایی وجود دارد - از شرم و حیا سرش را به زیر می‌انداخت. بسیار مهربان و پر گذشت و فروتن و اهل عبادت بود. در تمام زندگی آن بزرگوار، از دوران نوجوانی تا هنگام وفات در شصت و سه سالگی، این خصوصیات را در وجود آن حضرت می‌شد دید.

من بعضی از این خصوصیات را مقداری باز می‌کنم:

امین بودن و امانتداری او چنان بود که در دوران جاهلیت او را به «امین» نامگذاری کرده بودند و مردم هر امانتی را که برایش بسیار اهمیت قائل بودند، دست او می‌سپردند و خاطرجمع بودند که این امانت به آنها سالم برخواهد گشت. حتی بعد از آن که دعوت اسلام شروع شد و آتش دشمنی و نقار با قریش بالا گرفت، در همان احوال هم باز همان دشمنها اگر می‌خواستند چیزی را در جایی امانت بگذارند، می‌آمدند و به پیامبر می‌دادند! لذا شما شنیده‌اید که وقتی پیامبر اکرم به مدینه هجرت کرد، امیرالمؤمنین را در مکه گذاشت تا امانتهای مردم را به آنها برگرداند. معلوم می‌شود که در همان اوقات هم مبالغی امانت پیش آن بزرگوار بوده است؛ نه امانت مسلمانان، بلکه امانت کفّار و همان کسانی که با او دشمنی می‌کردند!

بردباری او به این اندازه بود که چیزهایی که دیگران از شنیدنش بی‌تاب می‌شدند، در آن بزرگوار بی‌تابی به‌وجود نمی‌آورد. گاهی دشمنان آن بزرگوار در مکه رفتارهایی با او می‌کردند که وقتی جناب ابی‌طالب در یک مورد شنید، به قدری خشمگین شد که شمشیرش را کشید و با خدمتکار خود به آن جا رفت و همان جسارتی را که

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

آنها با پیامبر کرده بودند، با یکایکشان انجام داد و گفت هرکدام اعتراض کنید، گردنتان را می‌زنم؛ اما پیامبر همین منظره را با بردباری تحمّل کرده بود. در یک مورد دیگر با ابی‌جهل گفتگو شد و ابی‌جهل اهانت سختی به پیامبر کرد؛ اما آن حضرت سکوت پیشه نمود و بردباری نشان داد. یک نفر رفت به حمزه خبر داد که ابی‌جهل این‌طور با برادرزاده تو رفتار کرد؛ حمزه بی‌تاب شد و رفت با کمان بر سر ابی‌جهل زد و سر او را خونین کرد. بعد هم آمد و تحت تأثیر این حادثه، اسلام آورد. بعد از اسلام، گاهی مسلمانان سر قضیه‌ای، از روی غفلت و یا جهالت، جمله اهانت‌آمیزی به پیامبر می‌گفتند؛ حتی یک وقت یک نفر از همسران پیامبر - جناب زینب بنت جحش که یکی از امّهات مؤمنین است - به پیامبر عرض کرد که تو پیامبری، اما عدالت نمی‌کنی! پیامبر لبخندی زد و سکوت کرد. او توقّع زنانه‌ای داشت که پیامبر آن را برآورده نکرده بود؛ که بعداً ممکن است به آن اشاره کنم. گاهی بعضی افراد به مسجد می‌آمدند، پاهای خودشان را دراز می‌کردند و به پیامبر می‌گفتند ناخنهای ما را بگیر! - چون ناخن گرفتن وارد شده بود - پیامبر هم با بردباری تمام، این جسارت و بی‌ادبی را تحمل می‌کرد.

جوانمردی او طوری بود که دشمنان شخصی خود را مورد عفو و اغماض قرار می‌داد. اگر در جایی ستمدیده‌ای بود، تا وقتی به کمک او نمی‌شتافت، دست برنمی‌داشت.

در جاهلیت، پیمانی به نام «حلف الفضول» - پیمان زیادی؛ غیر از پیمانهایی که مردم مکه بین خودشان داشتند - وجود داشت که پیامبر در آن شریک بود. یک نفر غریب وارد مکه شد و جنسش را فروخت. کسی که جنس را خریده بود، «عاص‌بن‌وائل» نام داشت که مرد گردن‌کلفتِ قلدری از اشراف مکه بود. جنس را که خرید، پولش را نداد. آن مرد غریب به هرکس مراجعه کرد، نتوانست کمکی دریافت کند. لذا بالای کوه ابوقبیس رفت و فریاد زد: ای اولاد فهر! به من ظلم شده است. پیامبر و عمویش زبیر بن عبدالمطلب آن فریاد را شنیدند؛ لذا دور هم جمع شدند و تصمیم گرفتند که از حق او دفاع کنند. بلند شدند پیش «عاص بن وائل» رفتند و گفتند پولش را بده؛ او هم ترسید و مجبور شد پولش را بدهد. این پیمان بین اینها برقرار ماند و تصمیم گرفتند هر بیگانه‌ای وارد مکه شد و مکی‌ها به او ظلم کردند - که غالباً هم به بیگانه‌ها و غیرمکی‌ها ظلم می‌کردند - اینها از او دفاع کنند. بعد از اسلام، سالها گذشته بود، پیامبر می‌فرمود که من هنوز هم خود را به آن پیمان متعهّد می‌دانم. بارها با دشمنانِ مغلوب خود رفتاری کرد که برای آنها قابل فهم نبود. در سال هشتم هجری، وقتی که پیامبر مکه را با آن عظمت و شکوه فتح کرد، گفت: «الیوم یوم المرحمة»؛ امروز، روز گذشت و بخشش است؛ لذا انتقام نگرفت. این، جوانمردی آن بزرگوار بود.

او درستکردار بود. در دوران جاهلیت - همان‌طور که گفتیم - تجارت می‌کرد؛ به شام و یمن می‌رفت؛ در کاروانهای تجارتی سهیم می‌شد و شرکایی داشت. یکی از شرکای دوران جاهلیتِ او بعدها می‌گفت که او بهترین شریکان بود؛ نه لجاجت می‌کرد، نه جدال می‌کرد، نه بار خود را بر دوش شریک می‌گذاشت، نه با مشتری بدرفتاری می‌کرد، نه به او زیادی می‌فروخت، نه به او دروغ می‌گفت؛ درستکردار بود. همین درستکرداری حضرت بود که جناب خدیجه را شیفته او کرد. خود خدیجه هم بانوی اوّل مکه و از لحاظ حسب و نسب و ثروت، شخصیت برجسته‌ای بود.

پیامبر از دوران کودکی، موجود نظیفی بود. برخلاف بچه‌های مکه و برخلاف بچه‌های قبایل عرب، نظیف و تمیز و مرتّب بود. در دوران نوجوانی، سرشانه کرده؛ بعد در دوران جوانی، محاسن و سر شانه کرده؛ بعد از اسلام، در دورانی که از جوانی هم گذشته بود و مرد مسنی بود - پنجاه، شصت سال سن او بود - کاملاً مقیّد به نظافت بود.

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

گیسوان عزیزش که تا بناگوشش می‌رسید، تمیز؛ محاسن زیبایش تمیز و معطر. در روایتی دیدم که در خانه خُم آبی داشت که چهره مبارکش را در آن می‌دید - آن زمان چون آینه چندان مرسوم و رایج نبود - «کان یسوّی عمامته و لحیته اذا اراد ان یخرج الی اصحابه»[1]؛ وقتی می‌خواست نزد مسلمانان و رفقا و دوستانش برود، حتماً عمامه و محاسن را مرتب و تمیز می‌کرد، بعد بیرون می‌آمد. همیشه با عطر، خود را معطّر و خوشبو می‌کرد. در سفرها با وجود زندگی زاهدانه - که خواهم گفت زندگی پیامبر به‌شدت زاهدانه بود - با خودش شانه و عطر می‌برد. سرمه‌دان برمی‌داشت، برای این‌که چشمهایش را سرمه بکشد؛ چون آن روز معمول بود مردها چشمهایشان را سرمه می‌کشیدند. هر روز چند مرتبه مسواک می‌کرد. دیگران را هم به همین نظافت، به همین مسواک، به همین ظاهرِ مرتّب دستور می‌داد. اشتباه بعضی این است که خیال می‌کنند ظاهر مرتّب باید با اشرافیگری و با اسراف توأم باشد؛ نه. با لباس وصله‌زده و کهنه هم می‌شود منظّم و تمیز بود. لباس پیامبر وصله زده و کهنه بود؛ اما لباس و سر و رویش تمیز بود. اینها در معاشرت، در رفتارها، در وضع خارجی و در بهداشت بسیار مؤثر است. این چیزهای به ظاهر کوچک، در باطن بسیار مؤثر است.

رفتارش با مردم، رفتار خوش بود. در جمع مردم، همیشه بشّاش بود. تنها که می‌شد، آن وقت غمها و حزنها و همومی که داشت، آن‌جا ظاهر می‌شد. هموم و غمهای خودش را در چهره خودش جلوِ مردم آشکار نمی‌کرد. بشّاش بود. به همه سلام می‌کرد. اگر کسی او را آزرده می‌کرد، در چهره‌اش آزردگی دیده می‌شد؛ اما زبان به شکوه باز نمی‌کرد. اجازه نمی‌داد در حضور او به کسی دشنام دهند و از کسی بدگویی کنند. خود او هم به هیچ کس دشنام نمی‌داد و از کسی بدگویی نمی‌کرد. کودکان را مورد ملاطفت قرار می‌داد؛ با زنان مهربانی می‌کرد؛ با ضعفا کمال خوشرفتاری را داشت؛ با اصحابِ خود شوخی می‌کرد و با آنها مسابقه اسب سواری می‌گذاشت. زیراندازش یک حصیر بود؛ بالش او از چرمی بود که از لیف خرما پر شده بود؛ قوت غالب او نان جو و خرما بود. نوشته‌اند که هرگز سه روز پشت سر هم از نان گندم - نه غذاهای رنگارنگ - شکم خود را سیر نکرد. امّ‌المؤمنین عایشه می‌گوید که گاهی یک ماه از مطبخ خانه ما دود بلند نمی‌شد. سوار مرکب بی‌زین و برگ می‌شد. آن روزی که اسبهای قیمتی را با زین و برگهای مجهّز سوار می‌شدند و تفاخر می‌کردند، آن بزرگوار در بسیاری از جاها سوار بر درازگوش می‌شد. حالت تواضع به خود می‌گرفت. با دست خود، کفش خود را وصله می‌زد[2]. این همان کاری است که شاگرد برجسته این مکتب - امیرالمؤمنین علیه‌السّلام - بارها انجام داد و در روایات راجع به او، این را زیاد شنیده‌اید. در حالی که تحصیل مال از راه حلال را جایز می‌دانست و می‌فرمود: «نعم العون علی تقوی الله الغنی»[3]؛ بروید از طریق حلال - نه از راه حرام، نه با تقلّب، نه با دروغ و کلک - کسب مال کنید، خود او اگر مالی هم از طریقی به دستش می‌رسید، صرف فقرا می‌کرد. عبادت او چنان عبادتی بود که پاهایش از ایستادن در محراب عبادت ورم می‌کرد. بخش عمده‌ای از شبها را به بیداری و عبادت و تضرّع و گریه و استغفار و دعا می‌گذرانید. با خدای متعال راز و نیاز و استغفار می‌کرد. غیر از ماه رمضان، در ماه شعبان و ماه رجب و در بقیه اوقات سال هم - آن‌طور که شنیدم - در آن هوای گرم، یک روز در میان روزه می‌گرفت. اصحاب او به او عرض کردند: یا رسول الله! تو که گناهی نداری؛ «غفرالله لک ما تقدم من ذنبک و ما تأخّر» - که در سوره‌ی فتح هم آمده: «لیغفر لک الله ما تقدّم من ذنبک و ما

---

۱ نظیر این مطلب در بحار الانوار ج ۹، ص ۳۰۷ آمده است؛ فوقف یسوّی لحیته و ینظر الیها.

۲ نهج‌البلاغه، ۷۶

۳ کافی: ج ۵، ۷۱

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

تأخّر»[1] - این همه دعا و عبادت و استغفار چرا؟! می‌فرمود: «افلا اکون عبداً شکورا»[2]؛ آیا بنده سپاسگزار خدا نباشم که این همه به من نعمت داده است؟!

استقامت او استقامتی بود که در تاریخ بشری نظیرش را نمی‌شود نشان داد. چنان استقامتی به‌خرج داد که توانست این بنای مستحکم خدایی را که ابدی است، پایه‌گذاری کند. مگر بدون استقامت، ممکن بود؟ با استقامت او ممکن شد. با استقامت او، یارانِ آن‌چنانی تربیت شدند. با استقامت او، در آن‌جایی که هیچ ذهنی گمان نمی‌برد، خیمه مدنیّت ماندگار بشری در وسط صحراهای بی‌آب و علف عربستان برافراشته شد؛ «فلذلک فادع و استقم کما امرت»[3]. اینها اخلاق شخصی پیامبر است.

و اما اخلاق حکومتی پیامبر. آن حضرت عادل و با تدبیر بود. کسی که تاریخ ورود پیامبر به مدینه را بخواند - آن جنگهای قبیله‌ای، آن حمله کردنها، آن کشاندن دشمن از مکه به وسط بیابانها، آن ضربات متوالی، آن برخورد با دشمن عنود - چنان تدبیر قوی و حکمت‌آمیز و همه‌جانبه‌ای در خلال این تاریخ مشاهده می‌کند که حیرت‌آور است و مجال نیست که من بخواهم آن را بیان کنم.

او حافظ و نگهدارنده ضابطه و قانون بود و نمی‌گذاشت قانون - چه توسط خودش، و چه توسط دیگران - نقض شود. خودش هم محکوم قوانین بود. آیات قرآن هم بر این نکته ناطق است. برطبق همان قوانینی که مردم باید عمل می‌کردند، خود آن بزرگوار هم دقیقاً و به‌شدّت عمل می‌کرد و اجازه نمی‌داد تخلّفی بشود. وقتی که در جنگ بنی‌قریظه مردهای آن طرف را گرفتند؛ خائنهایشان را به قتل رساندند و بقیه را اسیر کردند و اموال و ثروت بنی‌قریظه را آوردند، چند نفر از امّهات مؤمنین - که یکی جناب امّ‌المؤمنین زینب بنت جحش است، یکی امّ‌المؤمنین عایشه است، یکی ام‌المؤمنین حفصه است - به پیامبر عرض کردند: یا رسول‌الله! این همه طلا و این همه ثروت از یهود آمده، یک مقدار هم به ما بدهید. اما پیامبر اکرم با این که زنها مورد علاقه‌اش بودند؛ به آنها محبت داشت و نسبت به آنها بسیار خوشرفتار بود، حاضر نشد به خواسته‌شان عمل کند. اگر پیامبر می‌خواست از آن ثروتها به همسران خود بدهد، مسلمانان هم حرفی نداشتند؛ لیکن او حاضر نشد. بعد که زیاد اصرار کردند، پیامبر با آنها حالت کناره‌گیری به خود گرفت و یک ماه از زنان خودش دوری کرد که از او چنان توقّعی کردند. بعد آیات شریفه سوره احزاب نازل شد: «یا نساء النبی لستنّ کأحد من النّساء»[4] ، «یا ایّها النّبی قل لازواجک ان کنتنّ تردن الحیاة الدّنیا و زینتها فتعالین امتّعکنّ و اسرّحکنّ سراحا جمیلا.۵ و ان کنتنّ تردن الله و رسوله والدّار الاخرة فأن الله اعدّ للمحسنات منکنّ أجرا عظیما»[6]. پیامبر فرمود: اگر می‌خواهید با من زندگی کنید، زندگی زاهدانه است و تخطّی از قانون ممکن نیست.

از دیگر خلقیات حکومتی او این بود که عهد نگهدار بود. هیچ وقت عهدشکنی نکرد. قریش با او عهدشکنی کردند، اما او نکرد. یهود بارها عهدشکنی کردند، او نکرد.

۱ فتح: ۲
۲ بحارالانوار، ج ۱۰، ۴۰
۳ شوری: ۱۵
۴ احزاب: ۳۲
۵ احزاب: ۲۸
۶ احزاب: ۲۹

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

او همچنین رازدار بود. وقتی برای فتح مکه حرکت می‌کرد، هیچ کس نفهمید پیامبر کجا می‌خواهد برود. همه لشکر را بسیج کرد و گفت بیرون برویم. گفتند کجا، گفت بعد معلوم خواهد شد. به هیچ کس اجازه نداد که بفهمد او به سمت مکه می‌رود. کاری کرد که تا نزدیک مکه، قریش هنوز خبر نداشتند که پیامبر به مکه می‌آید!

دشمنان را یکسان نمی‌دانست. این از نکات مهم زندگی پیامبر است. بعضی از دشمنان، دشمنانی بودند که دشمنیشان عمیق بود؛ اما پیامبر اگر می‌دید خطر عمده‌ای ندارند، کاری به کارشان نداشت و نسبت به آنها آسانگیر بود. بعضی دشمنان هم بودند که خطر داشتند، اما پیامبر آنها را مراقبت می‌کرد و زیر نظر داشت؛ مثل عبدالله‌بن‌اُبی. عبدالله‌بن‌اُبی - منافق درجه یک - علیه پیامبر توطئه هم می‌کرد؛ لیکن پیامبر فقط او را زیر نظر داشت، کاری به کار او نداشت و تا اواخر عمر پیامبر هم بود. اندکی قبل از وفات پیامبر، عبدالله اُبی از دنیا رفت؛ اما پیامبر او را تحمّل می‌کرد. اینها دشمنانی بودند که از ناحیه آنها حکومت و نظام اسلامی و جامعه اسلامی مورد تهدید جدّی واقع نمی‌شد. اما پیامبر با دشمنانی که از ناحیه آنها خطر وجود داشت، به‌شدّت سختگیر بود. همان آدم مهربان، همان آدم دلرحم، همان آدم پرگذشت و با اغماض، دستور داد که خائنان بنی‌قریظه را - که چند صد نفر می‌شدند - در یک روز به قتل رساندند و بنی‌نضیر و بنی‌قینقاع را بیرون راندند. و خیبر را فتح کردند؛ چون اینها دشمنان خطرناکی بودند. پیامبر با آنها اوّلِ ورود به مکه کمال مهربانی را به‌خرج داده بود؛ اما اینها در مقابل خیانت کردند و از پشت خنجر زدند و توطئه و تهدید کردند. پیامبر عبدالله‌بن‌اُبی را تحمّل می‌کرد؛ یهودی داخل مدینه را تحمّل می‌کرد؛ قرشی پناه‌آورنده به او یا بی‌آزار را تحمل می‌کرد. وقتی مکه را فتح کرد، چون دیگر خطری از ناحیه آنها نبود، حتی امثال ابی‌سفیان و بعضی از بزرگان دیگر را نوازش هم کرد؛ اما این دشمن غدّار خطرناک غیرقابل اطمینان را به‌شدّت سرکوب کرد. اینها اخلاق حکومتی آن بزرگوار است. در مقابل وسوسه‌های دشمن، هوشیار؛ در مقابل مؤمنین، خاکسار؛ در مقابل دستور خدا، مطیع محض و عبد به معنای واقعی؛ در مقابل مصالح مسلمانان، بی‌تاب برای اقدام و انجام. این، خلاصه‌ای از شخصیت آن بزرگوار است.

پروردگارا ! از تو درخواست می‌کنیم که ما را از امت پیامبر قرار بده. خود می‌دانی که دلهای ما لبالب از محبّت پیامبر است؛ ما را با این محبّتِ نورانی و آسمانی زنده بدار و با همین عشقِ بی‌پایان، ما را از این دنیا ببر. پروردگارا ! زیارت چهره پیامبر را در قیامت نصیب ما فرما. عمل به احکام پیامبر و تشبّه به اخلاق آن بزرگوار را نصیب ما بگردان. او را به معنای واقعی کلمه اسوه ما قرار بده و مسلمانان را قدردان آن بزرگوار قرار بده.

بسم‌الله‌الرّحمن‌الرّحیم

قل هوالله احد. الله الصّمد. لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد.[1]

بسم‌الله‌الرّحمن‌الرّحیم

الحمدلله ربّ العالمین. والصّلاة والسّلام علی سیّدنا و نبیّنا و حبیب قلوبنا ابی‌القاسم المصطفی محمّد و علی آله الأطیبین الأطهرین المنتجبین. سیّما علی امیرالمؤمنین و الصّدیقة الطّاهره سیّدة نساءالعالمین. و الحسن والحسین سیّدی شباب اهل الجنّه و علی‌بن‌الحسین زین‌العابدین و محمّدبن‌علی الباقر و جعفربن‌محمّد الصادق و موسی‌بن‌جعفر الکاظم و علی‌بن‌موسی الرّضا و محمّدبن‌علی الجواد و علی‌بن‌محمّد الهادی و الحسن‌بن‌علی الزّکی العسکری و الحجّة الخلف القائم المهدی. حججک علی عبادک و امنائک فی بلادک و صلّ علی ائمّة المسلمین و حماة المستضعفین و هداة‌المؤمنین.

[1] توحید: ۴ - ۱

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

در خطبه دوم بحثی در این زمینه عرض می‌کنم که این وحدت ملی که شعار امسال ماست و به‌شدّت از طرف دشمنان و مغرضان تهدید می‌شود، چگونه قابل تحقّق است؟ من امیدوارم همه کسانی که به نظام اسلامی و به این قانون اساسی از بن دندان معتقدند، به عرایض امروز ما توجّه کنند. کسانی هم که معتقد نیستند - که خوشبختانه در جامعه ما عددی نیستند - اگر توجّه کنند، شاید این برای آنها وسیله‌ای باشد، که هدایت الهی را برای خودشان فراهم کنند. البته امروز این اجتماع، اجتماع عظیمی است. غیر از مردم عزیز تهران که در نماز جمعه شرکت می‌کنند، گروهی از جوانان مؤمن و خوب قم و جماعتی از علما و ائمّه‌ی محترم جماعت تهران هم امروز در این نماز حضور دارند.

انقلاب، یک تحول بنیادین براساس یک سلسله ارزشهاست و یک حرکت به جلو محسوب می‌شود. آنچه در کشور ما واقع شد، انقلاب اسلامی است که تحوّل عظیمی در ارکان سیاسی و اقتصادی و فرهنگی جامعه و یک حرکت به جلو و یک اقدام به سمت پیشرفت این کشور و این ملت بود. البته در نظامی که براساس انقلاب به وجود آمد، ما از شرق و غرب الگو نگرفتیم. این نقطه بسیار مهمی است. ما نمی‌توانستیم از کسانی الگو بگیریم که نظامهای آنها را غلط و برخلاف مصالح بشریت می‌دانستیم. بحث تعصّب مذهبی و دینی و جغرافیایی مطرح نبود؛ بحث این بود که پایه‌هایی که نظامهای شرقی کمونیستی آن روز بر آنها بنا شده بود - که امروز در دنیا دیگر چنین هویّتی وجود ندارد - همچنین پایه‌هایی که نظامهای غربی بر آنها بنا شده بود، پایه‌های غلطی بود؛ لذا ما نمی‌توانستیم و نمی‌خواستیم از آنها الگو بگیریم. الگوی ما ارزشهای دیگری بود که به مقداری از آن ارزشها اشاره کردم.

اما چرا از آن دو رژیم جهانی - رژیم شرقی کمونیستی و رژیم غربی سرمایه‌داری - الگو نگرفتیم؟ چون رژیمهای باطلی بودند. رژیمهای کمونیست، رژیمهای مستبدی بودند که با شعار حکومت مردمی سرِ کار آمده بودند؛ اما اشرافی هم بودند! با این که دم از ضدّیت با اشرافیگری می‌زدند، اما عملاً حکومتهای اشرافی بودند. از لحاظ استبداد، در نهایت درجه استبداد بودند و حاکمیت مطلق دولت بر اقتصاد، بر فرهنگ، بر سیاست و بر فعالیتهای گوناگون اجتماعی و غیره به چشم می‌خورد! در رژیمهای شرقی، مردم هیچکاره محض بودند. بنده از نزدیک رفته بودم و این کشورها را در اواخر عمرشان دیده بودم. حتی در رأس بعضی از کشورهای عقب افتاده و فقیرشان هم یک رژیم به اصطلاح و به قول خودشان کارگری سرِ کار بود؛ اما همان رفتارهای اشرافیگری و همان کارهای غلطِ دربارهای قدیم را تکرار می‌کردند! نه انتخاباتی در این کشورها بود، نه رأی مردمی در کار بود؛ اما به خودشان دمکراتیک هم می‌گفتند و ادّعای مردمی بودن می‌کردند! مردم هیچکاره محض بودند: از لحاظ اقتصادی، صددرصد وابسته به دولت؛ از لحاظ کارهای فرهنگی، صددرصد وابسته به دولت! معلوم بود که چنین رژیمهایی محکوم به فنا بود. البته چون شعارهاشان، شعارهایشان برّاق و جذّابی بود، توانستند در اطراف دنیا جوانانی را به سمت خودشان جذب کنند و حکومتهایی تشکیل دهند؛ اما دیگر نمی‌توانستند عمری بکنند. دیدید آخرش هم به کجا رسیدند؛ بعد از چند ده سال به‌کلّی زایل شدند. طبیعی بود که آن رژیمها برای ما قابل الگو گرفتن نبود. آن روزی که انقلاب ما پیروز شد - یعنی بیست و یک سال قبل از این - هیچ انقلابی در دنیا وجود نداشت که وقتی پیروز می‌شد، به همین حکومت شرقی - یا مارکسیستی و یا سوسیالیستی که مرتبه‌ی رقیقترش بود - گرایش نداشته باشد؛ لیکن اسلام و ملت ایران و رهبر این ملت آن را رد کردند و قبول نداشتند و کنار گذاشتند.

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

از غرب هم نمی‌خواستیم و نمی‌توانستیم الگو بگیریم؛ چون غرب چیزهایی داشت، اما به قیمتِ نداشتن چیزهای مهمتری. در غرب، علم بود، اما اخلاق نبود؛ ثروت بود، اما عدالت نبود؛ فناوری پیشرفته بود، اما همراه با تخریب طبیعت و اسارت انسان؛ اسم دمکراسی و مردم سالاری بود، اما در حقیقت سرمایه‌سالاری بود، نه مردم سالاری؛ امروز هم همین‌طور است. این مطلبی که عرض می‌کنم، ادّعای من نیست. من از قول فلان نویسنده مسلمانِ متعصّب نقل نمی‌کنم؛ از قول خود غربیها نقل می‌کنم. امروز در کشورهای غربی و در خود امریکا، آن چیزی که به نام دمکراسی و انتخابات وجود دارد، صورت انتخابات است. باطن آن، حاکمیت سرمایه است. من مایل نیستم که از نویسندگان و کتابهایشان اسم بیاورم؛ اما خود نویسندگان امریکایی تشریح می‌کنند و می‌نویسند که انتخابات شهرداریها، انتخابات نمایندگی مجلس و انتخابات ریاست جمهوری، با چه ساز و کاری انجام می‌گیرد. اگر کسی نگاه کند، خواهد دید که در آن‌جا، آراء مردم تقریباً هیچ نقشی ندارد و آنچه که حرف اوّل و آخر را می‌زند، پول و سرمایه‌داری و شیوه‌های تبلیغاتی مدرن و همراه با فریب و جذاب از نظر آحاد مردم سطحی‌نگر است! اسم دمکراسی هست، اما باطن دمکراسی مطلقاً نیست. پیشرفتهای علمی در غرب بود، اما این پیشرفتهای علمی وسیله‌ای برای استثمار ملتهای دیگر شده بود. غربیها به مجرّد این که یک قدرت علمی پیدا کردند، آن را به قدرت سیاسی و اقتصادی تبدیل نمودند و به طرف شرق و غرب دنیا راه افتادند. هرجا کشوری ممکن بود رویش دست بگذارند و آن را استثمار کنند، بی‌دریغ کردند. هر جا نکردند، ممکنشان نشد! در غرب، آزادی بود، اما آزادی همراه با ظلم و بی‌بندوباری و افسارگسیختگی. روزنامه‌ها در غرب آزادند و همه چیز می‌نویسند؛ اما روزنامه‌ها در غرب متعلّق به چه کسانی هستند؟ مگر متعلّق به مردمند؟! این که امر واضحی است؛ بروند نگاه کنند. شما در همه اروپا و امریکا یک روزنامه قابل ذکر نشان دهید که متعلّق به سرمایه‌داران نباشد! پس روزنامه که آزاد است، یعنی آزادی سرمایه‌دار که حرف خودش را بزند؛ هرکس را می‌خواهد، خراب کند؛ هرکس را می‌خواهد، بزرگ کند؛ به هر طرف می‌خواهد، افکار عمومی را بکشد! این که آزادی نشد. اگر یک نفر پیدا شد و علیه صهیونیسم حرف زد - مثل آن آقای فرانسوی[1] که چند جلد کتاب علیه صهیونیستها نوشت و گفت این که می‌گویند یهودیان را در کوره‌های آدم‌سوزی سوزاندند، واقعیت ندارد - طور دیگری با او رفتار می‌کنند! اگر کسی وابسته به سرمایه‌داران نباشد و مراکز قدرت سرمایه‌داری نباشد، نه حرفش زده می‌شود، نه صدایش به گوش کسی می‌رسد و نه آزادی بیان دارد! آری؛ سرمایه‌داران آزادند که به‌وسیله روزنامه‌ها و رادیوها و تلویزیونهای خودشان، هرچه را که دلشان می‌خواهد، بگویند! این آزادی، ارزش نیست؛ این آزادی، ضدّارزش است. مردم را به بی‌بندوباری و به بی‌ایمانی بکشند؛ هرجا می‌خواهند، جنگ درست کنند؛ هرجا می‌خواهند، صلح تحمیلی درست کنند؛ هرجا می‌خواهند، اسلحه بفروشند. آزادی یعنی این!

طبیعی بود که برای ملتی که با جانِ خود و عزیزانش قیام کرده بود و در رأسش یک عالم ربّانی و جانشین پیامبران قرار داشت. نظام غربی نمی‌توانست الگو باشد. پس، ما الگو را نه از رژیمهای شرقی و نه از رژیمهای غربی گرفتیم؛ ما الگو را از اسلام گرفتیم و مردم ما براثر آشنایی با اسلام، نظام اسلامی را انتخاب کردند. مردم ما کتابهای اسلامی خوانده بودند؛ با روایات آشنا بودند؛ با قرآن آشنا بودند؛ پای منابر نشسته بودند. در این دهه‌های اخیر، روشنفکران مذهبی - از علما، روحانیون، فضلا و دانشگاهیان - کارهای زیادی کرده بودند. برای مردم یک سلسله ارزشها جا افتاده بود و دنبال آنها بودند. در محیط رژیم گذشته هرچه نگاه می‌کردند، از این ارزشها خبری

---

[1] روژه گارودی (نویسنده مسلمان فرانسوی).

نبود. انقلاب برای دستیابی به آن ارزشها بود. و اما این ارزشها چیست؟ من در این جا تعدادی از این ارزشها را عرض می‌کنم. البته اگر بخواهیم این ارزشها را در یک کلمه بیان کنیم، من عرض می‌کنم اسلام؛ اما اسلام یک کلمه، مجمل است و تفاصیل گوناگونی از آن می‌شود. ملت ما به دنبال ارزشهایی بود که همه‌اش در داخل اسلام هست و من به بخشی از آنها اشاره می‌کنم:

ارزش اول، ایمان است. مردم از هُرهُری مسلکی و بی‌بندوباری و بی‌ایمانی بیزار و ناراضی بودند و می‌خواستند دلشان به ایمانی قرص باشد. ارزش بعدی، عدالت است. مردم می‌دیدند که جامعه، جامعه غیرعادلانه‌ای است. بی‌دریغ از بالا تا پایین ظلم می‌کردند؛ خودشان هم به خودشان ظلم می‌کردند. در داخل رژیم طاغوت، آن‌جا هم نسبت به همدیگر ظلم و بی‌عدالتی روا می‌داشتند؛ به مردم هم بی‌نهایت ظلم می‌شد. در قضاوت ظلم می‌شد، در تقسیم ثروت ظلم می‌شد، در کار ظلم می‌شد، به شهرهای دور دست ظلم می‌شد، به آدمهای ضعیف ظلم می‌شد. همه جا ظلم محسوس بود و انسان با پوست و گوشتِ خودش ظلم را حس می‌کرد. مردم به دنبال عدالت و رفع شکاف طبقاتی و رفع فقر بودند. این هم یکی از ارزشهایی بود که مردم دنبالش بودند. این مقوله دیگری غیر از عدالت است. در جامعه، کسی یا مجموعه‌ای در اوج غنا و برخورداری؛ اما یک عدّه دیگر از اوّلیات زندگی محروم. این چیزی است که هرکسی از آن مشمئز می‌شود و آن را نمی‌پسندد. مردم به دنبال رفع شکاف طبقاتی و نزدیک کردن فاصله‌ها بودند. ما مثل کمونیستها ادّعا نمی‌کردیم که همه بیایند نان‌خور دولت شوند و ما به همه حقوق مساوی بدهیم؛ نه. اما شکاف طبقاتی به این صورت و با این عمق، برای مردم و انقلابیون مسلمان و برای رهبر آنها قابل قبول نبود.

رژیم طاغوت و رژیمهای قبل از آن در ایران، مردمی نبودند. مردم هیچکاره بودند. یک نفر به کمک انگلیسها آمده بود، در تهران کودتا کرده بود و خودش را پادشاه نامیده بود. بعد هم که خواست از ایران برود - یعنی خواستند او را ببرند؛چون پیر شده بود و به‌دردشان نمی‌خورد - پسرش را جانشین خودش کرد! آخر این پسر کیست و چیست؟! پس مردم چه‌کاره‌اند و رأی آنها چیست؟! اینها اصلاً مطرح نبود. قبل از آنها هم قاجاریه بودند. یک فاسد می‌مرد، یک فاسد دیگر به جای خودش می‌گذاشت. مردم در اداره و تعیین حکومت، هیچکاره محض بودند. مردم این را نمی‌پسندیدند. مردم می‌خواستند که حکومت متعلّق به آنها باشد؛ برخاسته از آنها باشد؛ رأی آنها در آن اثر داشته باشد.

ارزش بعدی، دینداری است. مردم می‌خواستند متدیّن باشند. آن رژیم گذشته در همه جا - در محیط جامعه، در سربازخانه، در دانشگاه و در مدرسه - سعی می‌کرد مردم را به بی‌دینی سوق دهد؛ اما مردم نمی‌خواستند. مردم متدیّن بودند. مردم نشان دادند که ایمان و اعتقاد به اسلام، تا اعماق جان آنها نفوذ دارد.

ارزش دیگر، دوری از اسراف و تجمّل در سطح زمامداران است. البته تجمّل و اسراف در همه جا بد است؛ اما آن چیزی که مردم را وادار می‌کرد که نسبت به این قضیه حسّاسیت نشان دهند، رفتارهای مسرفانه و متجمّلانه و ولخرجیها با مال مردم در سطح حکومت بود. این از آن چیزهایی بود که مردم نمی‌خواستند. نظام اسلامی بر اساس این ارزش به‌وجود آمد که چنین چیزی نباشد.

ارزش دیگر، سلامت دینی و اخلاقی زمامداران است. مردم می‌خواستند کسانی که در رأس جامعه‌اند، متدیّن باشند؛ فاسد نباشند؛ اخلاقشان فاسد نباشد؛ رفتارشان فاسد نباشد؛ خودشان فاسد نباشند؛ دوروبریهایشان فاسد نباشند، که آن روز بودند!

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

رواج اخلاق فاضله، یکی دیگر از ارزشها بود. مردم مایل بودند که اخلاق نیک و خلقیّات اسلامی پسندیده در بین آنها شیوع پیدا کند و برادری، محبت، همکاری، صبر، اغماض، بخشش، دستگیری از ضعفا و کمک به ضعفا و گفتن حق بین آنها رایج شود.

آزادی فکر و بیان هم یکی از ارزشهای انقلاب بود. مردم می‌خواستند آزادانه فکر کنند. آن روز، آزادی فکر، آزادی بیان و آزادی تصمیم‌گیری هم نبود. مردم این را نمی‌خواستند؛ می‌خواستند این آزادیها باشد.

یکی دیگر از ارزشها، استقلال سیاسی و اقتصادی و فرهنگی است. مردم می‌خواستند که این کشور از لحاظ سیاسی، محکوم فلان رژیم اروپایی یا امریکا نباشد؛ از لحاظ اقتصادی، اقتصادش وابسته به کمپانیهای جهانی نباشد که هر کاری می‌خواهند، با این کشور بکنند. از لحاظ فرهنگی، با فرهنگ عمیق و غنی‌ای که دارد، کورکورانه تابع و دنباله‌روِ فرهنگ بیگانه نباشد.

ارزشها که می‌گوییم، یعنی دین، ایمان، استقلال سیاسی، استقلال اقتصادی، استقلال فرهنگی، آزادی فکر، رواج اخلاق فاضله، حکومت مردمی، حکومت صالح و انسانهای برخوردار از دین و تقوا در رأس کارها. ابزار تحقق این خواسته‌ها چه بود؟ روح ایمان و جهاد و فداکاری و ایثار همین مردم مؤمن. آن چیزی که توانست این بنای رفیع و این بنای اسلامی را بعد از قرنها در این مملکت استوار کند، چه بود؟ آن عبارت بود از این که ارزشهایی از این قبیل - که عرض کردیم - پایه بنای نظام جدید باشد و زندگی نوینی در این منطقه از عالم براساس این ارزشها به وجود آید. برای اینها مردم فداکاری کردند و جان خود و فرزندانشان را در معرض جهاد فی‌سبیل‌الله و شهادت قرار دادند و بسیاری هم شهید شدند. مردم می‌دانستند چه می‌خواهند؛ مردم دنبال این ارزشها بودند. من بعداً عرض خواهم کرد که همه این ارزشها در جامعه قابل تحقّق است و آنچه به‌وسیله نظام اسلامی به‌وجود آمد، آن مقداری بود که هیچ‌کس گمان آن را هم نداشت و تصوّر آن را هم نمی‌کرد.

البته ما امروز چون خودمان را با وضعیت مطلوب مقایسه می‌کنیم، بسیار عقبیم؛ اما اگر با آن وضعیتی که در آن روز بود، با آن وضعیتی که در جاهای دیگر بود، مقایسه کنیم، آن‌وقت می‌بینیم که این نظام بسیار با توفیق توانست در این میدان حرکت کند و این انقلاب حقیقتاً کارآیی نشان داد و مردم همین را می‌خواستند. آن‌وقت بروند بنشینند بگویند که مردم نمی‌دانستند چه می‌خواهند! نخیر؛ مردم می‌دانستند. مردم اسلام را می‌خواستند. اسلام، فقط نماز خواندن و سجده کردن نیست - آنها هم جزو اسلام است - اسلام یعنی بنای یک نظام اجتماعی و یک زندگی عمومی برای یک ملت، بر پایه‌های مستحکمی که می‌تواند سعادت دنیا و آخرت آنها را تأمین کند. می‌تواند علم و پیشرفت و صنعت و ثروت و رفاه و عزّت بین‌المللی و همه چیز را برای آنها فراهم کند. مردم دنبال این بودند.

کسانی که خودشان اسلام را نه می‌شناختند و نه تهِ دلشان چنان اسلامی را می‌خواستند؛ حداقلش این بود که جرأت نمی‌کردند به رژیمهای طاغوتی غربی پشت کنند یا بی‌اعتنایی کنند؛ امروز می‌نشینند و این طرف آن طرف می‌گویند که مردم در رفراندوم جمهوری اسلامی نمی‌دانستند چه می‌خواهند! چطور نمی‌دانستند چه می‌خواهند؟! مردم اگر نمی‌دانستند، چگونه هشت سال جنگ تحمیلی را با فداکاریهای خودشان پیش بردند؟! چیزی را که نمی‌دانند، چطور برایش فداکاری می‌کنند؟! مردم خوب می‌دانستند چه می‌خواهند؛ امروز هم خوب می‌دانند چه می‌خواهند.

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

این ارزشهایی که در جامعه هست و پایه نظام اسلامی است، باید اوّلاً یکجا پذیرفته شود. اگر بعضی از اینها را قبول داشته باشیم، بعضیها را قبول نداشته باشیم، کار ناقص است. اگر به بعضی اهمیت دهیم، به بعضی اهمیت ندهیم، مقصود حاصل نخواهد شد. ثانیاً خود انقلاب، حرکت و تحوّل و رفتن به جلوست. بر پایه این ارزشها جامعه باید حرکت کند، تحوّل پیدا کند و به جلو برود. باید روزبه‌روز روشهای غلط را اصلاح کند و یک قدم جدید بردارد تا بتواند به نتیجه برسد.

عزیزان من! انقلاب یک امر دفعی نیست؛ یک امر تدریجی است. یک مرحله انقلاب که تغییر نظام سیاسی است، دفعی است؛ اما در طول زمان، انقلاب باید تحقّق پیدا کند. این تحقّق چگونه است؟ این تحقّق به آن است که آن بخشهایی که عقب مانده و تحوّل پیدا نکرده است، تحوّل پیدا کند و روزبه‌روز راههای جدید، کارهای جدید، فکرهای جدید و روشهای جدید، در چارچوب و برپایه آن ارزشها در جامعه به‌وجود بیاید و پیش برود، تا آن ملت بتواند با نشاط و با قدرت به سمت هدفِ خودش حرکت کند. برگشت، غلط است؛ عقبگرد، خسارت است؛ اما ایستادن هم غلط است؛ باید حرکت کرد و به جلو رفت.

و اما این پیشرفتها در کجاست؟ این تحوّلی که می‌گوییم باید به‌وجود بیاید و این حرکت به جلو در کجاست؟ در همه مناطق مربوط به زندگی جامعه. قوانین، تحوّل پیدا می‌کند و باید روزبه‌روز بهتر و کاملتر شود. در فرهنگ و در اخلاق عمومی مردم، روزبه‌روز بایستی تحوّل صورت گیرد و پیشرفت حاصل گردد. در نظام علمی و آموزشی کشور، در فعالیّتهای اقتصادی، در هنر، در امور حکومت و اداره کشور، حتی در حوزه‌های علمیّه، بایستی انسانهای با فکر و شجاع و روشن‌بین، روزبه‌روز روشهای جدید، کارهای جدید، فکرهای جدید و آرمانهای جدید را دنبال کنند. اساس، همان ارزشهاست. در چارچوب همان ارزشها پیش بروند و تحوّلات را به‌وجود آورند. آن وقت انقلاب، یک انقلاب کامل و روزبه‌روز می‌شود و تمام شدنی هم نیست. این تکامل، تمام شدنی هم نیست؛ یعنی هر ده سال، بیست سال یک‌بار، اگر انسان به کشور نگاه کند، خواهد دید که در بخشهای مختلف، پیشرفت و ترقّی ایجاد شده است.

پس، سه عنصر در این‌جا لازم شد. دلم می‌خواهد که جوانان بیشتر به این نکات توجّه کنند. بخصوص عناصری که در زمینه فعّالیتهای سیاسی تأثیرگذارند، درست توجّه کنند. سه عنصر در این‌جا اساسی است: یکی این‌که ارزشهایی که انقلاب براساس آنها پدید آمده است، مورد توجّه باشد و به‌شدّت از آنها حراست شود. دوم این که این ارزشها را با هم ببینند. این‌طور نباشد که یکی به استقلال سیاسی و فرهنگی و اقتصادی توجه کند، اما به دینداری توجّه نکند؛ یا به دینداری توجّه کند، اما به آزادی فکر توجّه نکند؛ یا به آزادی فکر و بیان توجّه کند، به حفظ دین و ایمان مردم توجه نکند. اگر این‌طور باشد، کار ناقص انجام می‌گیرد. باید به همه مجموعه ارزشها توجّه شود. بالاتر از همه، دستگاههای حکومتی هستند که باید به تمام این ارزشها توجّه کنند و همه آنها را مورد حفاظت و حراست قرار دهند. عنصر سوم، حرکت به جلو است. رکود و سکون و سکوت موجب می‌شود که جمود و تحجّر و کهنگی به‌وجود آید و ارزشها کارآیی خودش را از دست بدهد. کهنگی، دنباله‌اش ویرانی است. اگر بخواهند کهنگی به‌وجود نیاید، باید پیشرفت و حرکت به جلو باشد. این حرکت به جلو، همانی است که من در روز تاسوعا از آن به «اصلاحات انقلابی» تعبیر کردم. اگر اصلاحات، پیشرفت و نوآوری براساس ارزشهای انقلاب نباشد، جامعه دچار ناکامی خواهد شد. این، آن اصول اساسی است. به ارزشها توجّه کنیم؛ در ارزشها تبعیض قائل نشویم، در چارچوب ارزشها تحوّل و حرکت به جلو را با جدّیت تمام دنبال کنیم.

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

البته به‌طور طبیعی در جامعه کسانی هستند که به بعضی از این سه رکن توجّه می‌کنند، اما به بعضی دیگر توجه نمی‌کنند. بعضی افراد هستند به ارزشها توجّه می‌کنند، اما به پیشرفت و تحوّل توجه پیدا نمی‌کنند. بعضی هم بعکس، به تحوّل و پیشرفت توجّه پیدا می‌کنند – از تغییر و نوآوری صحبت می‌کنند – اما به رعایت ارزشها توجّه لازم را نمی‌کنند. نه این‌که قبول ندارند – قبول هم دارند – اما مسأله اوّلشان، مسأله ارزشها نمی‌شود؛ مسأله پیشرفت و تغییر و تحوّل می‌شود. یک عده هم بعکس، نه این‌که به تحوّل عقیده نداشته باشند، اما مسأله اوّلشان حفظ ارزشهاست. در زمینه ارزشها، یکی به مسأله تديّن وایمان مردم بیشتر توجّه پیدا می‌کند؛ یکی به مسأله استقلال کشور از کمند تصرّف قدرتها بیشتر توجّه می‌کند؛ یکی به مسأله آزادی توجّه بیشتری پیدا می‌کند؛ یکی به مسأله اخلاق توجّه بیشتری پیدا می‌کند. البته این امری طبیعی است که اشکالی هم ندارد. بهترش این است که همه به همه اجزا توجّه کنند؛ اما اگر یک عدّه به یک بخش توجّه پیدا کردند، یک عده به یک بخش دیگر توجّه پیدا کردند؛ بسیار خوب، اینها می‌توانند مکمّل هم باشند. کسانی که در جامعه به ارزشها اهمیت می‌دهند، اینها مکمّل کسانی هستند که به تحوّل و پیشرفت اهمیت می‌دهند. کسانی که به تحوّل و پیشرفت اهمیت می‌دهند، مکمّل کسانی شوند که به ارزشها توجّه پیدا می‌کنند.

البته اختلاف به وجود می‌آید، اما این اختلاف مهم نیست. ممکن است کسانی که به ارزشها بیشتر توجّه دارند، به کسانی که به تحوّل بیشتر توجه دارند، بتازند که شما به ارزشها بی‌اعتنایی و بی‌احترامی می‌کنید؛ یا آن کسانی که به تحوّل اهمیت بیشتری می‌دهند، به کسانی که به تحوّل کمتر توجّه می‌کنند، ولی به ارزشها توجّه بیشتری می‌کنند، بگویند شما به پیشرفت و ترقّی و به جلو رفتن اعتنایی ندارید و ایستایی را ترویج می‌کنید. اینها در جامعه هست و یا ممکن است پیش بیاید؛ اما اشکالی ندارد و مهم نیست. باید همدیگر را تحمل و قبول کنند. وقتی که اساس را – که ارزشها و حرکت در چارچوب این ارزشهاست – همه به‌طور کلّی قبول دارند، این که حالا یک عدّه کمتر به یک بخش توجّه می‌کنند و بیشتر به بخش دیگر توجّه می‌کنند، چندان اهمیتی پیدا نمی‌کند. دعوا نباید بشود.

مرزی که بین اینها وجود دارد، یک مرز واقعی و یک مرز تعیین کننده نیست. می‌توانند با هم یک وحدت عمومی را تشکیل دهید؛ هويّت کلّی جامعه اسلامی و انقلابی را تشکیل دهند و در واقع مثل دو «جناح» عمل کنند. دو جناح، یعنی دو بال یک پرنده. اگر هر دو بال یک پرنده خوب حرکت کند، پرنده بالا و پیش خواهد رفت. کسانی که پایبند به ارزشهایند، اگر این پایبندی را خوب حفظ کنند – البته به تحوّل هم بی‌اعتنا نباشند – کسانی هم که پایبند و دلبسته تحوّل و پیشرفت و روبه جلو رفتن و تغییر و تبدیلند، اگر این را حفظ کنند – البته به ارزشها هم توجّه داشته باشند – جامعه از هر دو سود خواهد برد و هر دو جناح به نفع جامعه عمل خواهند کرد و در واقع انقلاب را تکمیل می‌کنند و پیشرفت را در سایه ارزشها تحقّق می‌بخشند و می‌توانند خوب باشند.

البته آن چیزی که می‌تواند همه این ارزشها را مورد نظر قرار دهد و در همه زمینه‌ها پیشرفت را شامل حال همه آنها کند، چیزی است که در قانون اساسی و در فقه ما پیش‌بینی شده است و آن این است که یک فقیه عادلِ زمان‌شناسی در جامعه حضور داشته باشد که انگشت اشاره و هدایت او بتواند کارها را پیش ببرد.

چرا فقیه باشد؟ برای این که ارزشهای دین و ارزشهای اسلامی را بشناسد. بعضی ممکن است آدمهای خوبی باشند، اما بادین آشنا نباشند و نتوانند آنچه را که مفاد قرآن و سنّت و حدیث و مفاهیم دینی است، درست درک کنند. ممکن است اشتباه کنند و غرضی هم نداشته باشند. پس، باید فقیه باشد.

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

چرا باید عادل باشد؟ برای این که اگر او از وظیفه تخلّف کند، ضمانت اجرا از دست خواهد رفت. او اگر به فکر خودش باشد، به فکر دنیای خودش باشد، به فکر کامجویی خودش باشد، به فکر قدرت‌طلبی باشد، به فکر حفظ مسند باشد، آن‌وقت آن ضمانت لازم برای سلامت این نظام باقی نخواهد ماند. لذا اگر از عدالت افتاد، بدون این که لازم باشد کسی او را عزل کند، خودش معزول است.

چرا زمان شناس باشد؟ برای این که اگر زمان شناس نباشد و دنیا را نشناسد، فریب خواهد خورد. باید زمان شناس باشد، تا دشمن را بشناسد، تا حیله‌ها و ترفندها را بشناسد، تا بتواند در مقابل ترفندها آنچه را که لازمه وظیفه و مسؤولیت اوست، آن را تدارک ببیند و انجام دهد. این ساز و کارهای لازم، در قانون اساسی پیش‌بینی شده است. این آن چیزی است که مطلوب است.

البته امروز در نظام اجتماعی ما، آن جناحهایی که من عرض کردم - که بعضی بیشتر به ارزشها توجّه می‌کنند، بعضی به تحوّل و پیشرفت توجّه می‌کنند - همدیگر را کمتر تحمّل می‌کنند! اگر همدیگر را بیشتر از آنچه که امروز تحمّل می‌کنند، تحمّل کنند، وجود دو جناح نه فقط مضر نیست، بلکه مفید هم هست. می‌توانند به هم کمک کنند و مکمّل یکدیگر باشند. مطلوب این است که همه به همه اجزای لازم توجّه داشته باشند و عمل کنند. اما اگر هم نشد و عدّه‌ای به این بخش، عدّه‌ای هم به آن بخش توجّه کردند، لااقل با یکدیگر دشمنی نکنند.

خطرهایی در این‌جا وجود دارد. مهم این است که به خطرها توجّه شود. هر دو طرف قضیه را خطرهایی تهدید می‌کند. آنهایی که به ارزشها توجّه می‌کنند و تحوّل و تغییر و پیشرفت را ندیده می‌گیرند، خطر تحجر تهدیدشان می‌کند؛ باید مراقب باشند. آنهایی که به تحوّل و تغییر توجّه می‌کنند و ارزشها را در درجه اول قرار نمی‌دهند، خطر انحراف برایشان وجود دارد؛ اینها هم باید مراقب باشند. هر دو طرف باید مواظب باشند. مبادا گروه اوّل دچار جمود و تحجّر شود. مبادا گروه دوم دچار انحراف و زمینه‌سازی برای دشمن و مخالفان اساس ارزشها شود. اگر دو گروه این توجه را داشته باشند، آن‌وقت جامعه می‌تواند جامعه‌ای باشد که با همان وحدتی که مورد نظر و لازم است، زندگی خودش را به سمت تکامل و تعالی‌ای که اسلام برای او در نظر گرفته، پیش ببرد.

پس یک خطر، عبارت شد از این که دو جناح و دو طرف، خودشان غفلت کنند و دچار خطر شوند. اما خطر بزرگتر از این هم وجود دارد. آن چیست؟ آن خطرِ نفوذ است. از هر دو طرف ممکن است افرادی نفوذ کنند. گاهی یک دشمن از هر دو طرف نفوذ می‌کند: از آن طرف به عنوان ارزش‌گرایی می‌آید و با هرگونه تحوّلی مخالفت می‌کند؛ حتی با راههای رفته هم مخالفت می‌کند و می‌خواهد حرکت انقلابی را برگرداند. از این خطرناکتر، این طرف قضیه است؛ به عنوان تغییر و تحوّل و پیشرفت، کسانی بیایند که با اساس ارزشها و با اصل اسلام و با اصل تدیّن مردم و با اصل عدالت اجتماعی مخالفند؛ دچار همان سرمایه‌سالاری غربی‌اند؛ دنبال کیسه دوختن‌اند؛ با اصل رفع تبعیض طبقاتی مخالفند؛ با نام دین هم مخالفند، ولو به زبان نیاورند! اینها به نام تحوّل، به نام تغییر، به نام پیشرفت، به نام اصلاح، بیایند وارد میدان شوند و میدانداری کنند. اینها ممکن است در بدنه اقتصادی جامعه نفوذ کنند. اگر این‌گونه آدمهای بیگانه و غریبه در بدنه اقتصادی جامعه نفوذ کنند، البته خطرناک است؛ چون اقتصاد و مال و ثروت در جامعه مهم است و باید دست انسانهای امین باشد. اما از آن خطرناکتر این است که بیایند در مراکز فرهنگی نفوذ کنند؛ ذهن مردم، ایمان مردم، باورهای مردم، خط سیر صحیح مردم را قبضه کنند و در اختیار بگیرند. همان چیزی اتفاق بیفتد که در صحنه مطبوعات و صدا و سیمای دنیای غرب اتفاق می‌افتد؛ یعنی سرمایه‌سالاری. همچنان که رادیوها و تلویزیونهای بین‌المللی امپراتوری خبری دنیا در دست سرمایه‌دارهاست، اینها

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

به داخل کشور ما بیایند و مراکز فرهنگی را هم تصرف کنند و از طریق فرهنگی بخواهند اثر بگذارند. این همان چیزی است که بنده چند سال قبل از این، نشانه‌های آن را در گوشه و کنار مشاهده کردم و «تهاجم فرهنگی» را گفتم. بعضی پذیرفتند، بعضی هم اصلش را انکار کردند و گفتند اصلاً تهاجم فرهنگی وجود ندارد!

اگر کسانی بیایند با عدم اعتقاد به اساس ارزشها، دم از تحوّل بزنند؛ معلوم است که تحوّل مورد نظر آنها چیست! تحوّل مورد نظر آنها، یعنی تحوّل نظام اسلامی به نظام غیر اسلامی! تحوّل مورد نظر آنها، یعنی حذف نام اسلام، حذف حقیقت اسلام و حذف فقه اسلامی! اتفاقاً ما بعضی از اینها را هم می‌شناسیم. حالا بعضی که از تفاله‌ها و پس‌مانده‌های رژیم گذشته‌اند که در آن رژیم خوردند و چریدند و گوشت حرام بالا آوردند؛ بعد هم توانستند خودشان را در لابلای جماعت مردم جا بزنند و حالا بتوانند نفسی تازه کنند و سر بلند کنند و ادّعای آزادی و مردم سالاری و دمکراسی کنند؛ همان کسانی که عمله ظلم و جور دستگاهی بودند که بیش از پنجاه سال بر این مملکت حکومت کردند و یک ذره مردم سالاری در آن پنجاه سال نبود؛ حالا همین کسانی که با همه‌ی وجود برای آن رژیم کار کردند، بیایند شعار اصلاحات بدهند! این اصلاحات معنایش چیست؟! این اصلاحات، یعنی همان اصلاحات امریکایی! یعنی حالا که شما ملت ایران دست امریکا را قطع کردید، بیایید برگردید و روشتان را اصلاح کنید؛ اجازه بدهید اربابان امریکایی به داخل تشریف بیاورند و باز هم زمام اقتصاد و فرهنگ و اداره امور کشور را به دست گیرند!

یک عدّه هم کسانی هستند که مال آن رژیم نیستند؛ اما از اوّل انقلاب، بلکه بعضی پیش از انقلاب، نشان دادند که به اداره کشور برطبق احکام اسلام از بن دندان عقیده‌ای ندارند. آنها اسم اسلام را می‌خواهند و اسم اسلام را دوست می‌دارند. دشمن اسلام به آن معنا هم نیستند؛ اما مطلقاً اعتقادی به فقه اسلامی، به احکام اسلامی و به حاکمیت اسلامی ندارند. معتقد به همان روشهای فردی‌اند. اوایل انقلاب هم یک عدّه از همینها توانستند امور را قبضه کنند و در دست گیرند. اگر امام به داد این انقلاب نمی‌رسید، همین آقایان، خشک خشک انقلاب و کشور را به دامن امریکا برمی‌گرداندند! اینها هم دم از اصلاح می‌زنند؛ گاهی دم از اسلام هم می‌زنند؛ اما در کنار کسانی قرار می‌گیرند که صریحاً علیه اسلام شعار می‌دهند و با آنها اظهار همبستگی می‌کنند! گاهی دم از اسلام می‌زنند، اما در کنار کسانی قرار می‌گیرند که شعار ضدّیت با حکومت اسلامی، شعار سکولاریزم و حکومت منهای دین و حکومت غیردینی و حکومت ضدّ دینی و لائیسم را می‌دهند! پیداست که اینها نفوذیند. اینها جزو آن دسته‌ای نیستند که ارزشها را قبول دارند و معتقد به تحوّلند؛ نه. اینها نفوذیند؛ اینها بیگانه و غریبه‌اند. بنده چند ماه قبل از این در همین منبر نماز جمعه بحث «خودی» و «غیرخودی» را مطرح کردم؛ اما فریاد بعضیها بلند شد که چرا می‌گویید «خودی» و «غیرخودی»! بله، اینها غیرخودی‌اند؛ اینها انقلاب و اسلام و ارزشها را قبول ندارند؛ جناحهای خودی باید حواسشان را جمع کنند.

من دو، سه نکته دیگر را در این جا عرض می‌کنم: نکته اوّل این است که هم آن بیگانه‌ها، هم پشتیبانان خارج از کشورشان، هم سرویسهای جاسوسی، هم آنهایی که در رادیوها پشتیبانی تبلیغاتی برایشان می‌کنند، هم آنهایی که احتمالاً به صورت آشکار یا پنهان پول حواله آنها می‌کنند، اینها بدانند که این انقلاب اجازه نخواهد داد. بنده تا مسؤولیت دارم و تا نفس می‌کشم، اجازه نخواهم داد که اینها با مصالح این کشور بازی کنند. بنده کسی نیستم؛ این را هم بدانند؛ من هم که نباشم، هرکس دیگری در این مقام و مسؤولیت باشد، همین‌طور است. غیر از این امکان ندارد. آن دست ملکوتی و الهی که اصل ولایت فقیه را در قانون اساسی گذاشت، فهمید چه‌کار می‌کند. آن کسی

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

که در این مسند هست، اگر همین دفاع از مصالح انقلاب و مصالح کشور و مصالح عالیه اسلام و مصالح مردم و این روحیه و این عمل را نداشته باشد، شرایط از او سلب شده است؛ آن‌وقت صلاحیت نخواهد داشت؛ لذاست که شما می‌بینید با همین اصل مخالفند؛ چون می‌دانند که مسأله، مسأله اشخاص نیست. زیدی با این نام، این مسؤولیت را به‌عهده گرفته است؛ البته با او دشمنند، اما می‌دانند که مسأله با او تمام نمی‌شود؛ او هم نباشد، یکی دیگر باشد، باز هم قضیه همین است؛ لذا با اصلش مخالفند. بدانند تا وقتی که این اصل نورانی در قانون اساسی هست و این ملت از بن دندان به اسلام عقیده دارند، توطئه‌های اینها ممکن است برای مردم دردسر درست کند؛ اما نخواهد توانست این بنای مستحکم را متزلزل سازد.

حرف من خطاب به جناحها این است: برادران عزیز! خویشاوندان! بیایید مرزهای جدید و نویی را تعریف کنید. نظام اسلامی به ایمان این خیل عظیم مردم متّکی است. ممکن است از لحاظ سیاسی، یک عدّه از مردم به یک جناح، یک عدّه هم به یک جناح دیگر معتقد باشند - باشند - اما به اسلام معتقدند. خیال نکنند آن روزی که آن جناح در انتخابات برنده می‌شود، یک‌طور است؛ آن روزی که آن جناحِ دیگر برنده می‌شود، طور دیگری است؛ نه. اینها مذاقها و مسلکهای سیاسی و تشخیصهای سیاسی است. اعتقاد به اسلام متعلّق به این مردم است. مردم آن کسی را انتخاب می‌کنند، آن کسی را به آن مرکز قدرت - چه مجلس، چه ریاست جمهوری، چه جاهای دیگر؛ هر جا که جای انتخاب است - می‌فرستند که معتقدند براساس ارزشهای اسلامی می‌خواهد این مملکت را از فقر و تبعیض و بی‌عدالتی و بقیه‌ی ضعفهایی که دارد، نجات دهد. مردم دنبال اسلامند. این دو جناحی که در داخل نظام قرار دارند، مرزهای جدیدی را تعریف کنند. اوّلاً مرز بین خودشان را کمرنگ کنند و قدری بیشتر با هم گرم بگیرند؛ ثانیاً مرزشان را با آن بیگانه‌ها آشکارتر و واضحتر کنند.

ببینید، بحث این که حکومت و دولت با مخالفان نظام چگونه رفتار می‌کند، یک بحث است؛ اما این بحث که فلان جناح سیاسی داخل نظام، مواضع خود را در مقابل مخالف چگونه تعریف می‌کند، یک حرف دیگر است. ما به‌عنوان حکومت، این مخالفی که در داخل جامعه وجود دارد - ولو مخالف نظام هم هست - تا وقتی که توطئه و معارضه نکرده است، جان و مال و عِرض و ناموس و حیثیت او امانت است؛ ما باید از او دفاع کنیم و می‌کنیم. اگر دزدی در خیابان رفت و دزدی کرد،ما نمی‌پرسیم که خانه موافق نظام را دزدی کرده است یا خانه مخالف نظام را؛ از هرکس دزدی کرده باشد، مجازاتش می‌کنیم. کسی که به طور غیرقانونی قتل نفس کند، ما نمی‌گوییم چه کسی را کشته است؛ اگر غیرقانونی کشته باشد، باید مجازات شود؛ فرقی نمی‌کند. آن وقت که می‌خواهیم پلیس و مأمور امنیت را مأمور کنیم که برود امنیت را حفظ کند، نمی‌گوییم برو امنیت را در آن منطقه و خانه و شهری که مردم آن بیشتر معتقد به نظامند، حفظ کن؛ نه. حکومت نسبت به همه آحاد مردم وظیفه‌ای دارد؛ مسلمان باشند، غیرمسلمان باشند؛ موافق نظام باشند، مخالف نظام باشند؛ تا وقتی به معارض و توطئه کننده و برخورد کننده و عامل دشمن تبدیل نشده‌اند، رفتار حکومت با آنها، رفتاری مثل مؤمنین و مثل بقیه مردم است و هیچ تفاوتی ندارد. این یک حرف است؛ اما رفتار جناحهای سیاسی، غیر از رفتار حکومت است. جناحهای سیاسی باید موضعشان را مشخّص کنند. باید صریحاً نسبت به آن کسی که با اسلام مخالف است، با انقلاب مخالف است، با راه امام مخالف است، با اساس اسلامی برای این نظام مخالف است، موضع و مرزهاشان را روشن کنند. همین‌طور در مقابل کسانی هم که علی‌الظّاهر متدیّنند، اما به تحوّل انقلاب و به اصل انقلاب هیچ اعتقادی ندارند - متحجّران و جامدان - باید

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

مرزهایشان را مشخّص کنند. نمی‌گوییم جنگ و دعوا و مبارزه کنند؛ اما موضع خود را مشخّص کنند. این حرف ما به جناحهای سیاسی است.

البته آحاد مردم مواضعشان روشن است. خطاب من، خطاب به آحاد مردم نیست؛ آحاد مردم می‌دانند. من آن روز هم عرض کردم که واقعاً هیچ شکوه‌ای از این ملت عظیم و شجاع و مؤمن و سلحشور و انقلابی و با وفا و پرگذشت و صمیمی نیست. آنچه که توقع هست، از این اثرگذاران سیاسی است؛ از کسانی است که می‌نویسند؛ از کسانی است که می‌گویند. نباید بگذارند که آنچه دشمن می‌خواهد، انجام بگیرد.

امروز اساس حرکت دشمن علیه این نظام، یک حرکتِ باز هم فرهنگی و روانی است. می‌خواهند مردم را به آینده این کشور بدبین و ناامید کنند. می‌خواهند مردم را به انقلاب بدبین کنند. می‌خواهند مردم را به دولتمردان بدبین کنند. می‌خواهند مردم را به مسؤولان متدیّنی که در بخشهای مختلف هستند - در قوّه مجریّه، در قوّه قضاییّه، در قوّه مقنّنه - بدبین کنند. می‌خواهند بین مسؤولان جدایی بیندازند و نقار ایجاد کنند. می‌خواهند تصویر تاریکی از آینده درست کنند. آنچه که موجب شد من از مطبوعات گله و شکایت کنم، این است. آن مطبوعات فاسد، درست همین کارها را می‌کردند؛ تصویر از آینده: تصویر کج، معوج، نومید کننده. تصویر از وضع فعلی: تصویر خلاف واقع، ایجاد جوّ تشنّج در جامعه، ایجاد بدبینی در قشرها نسبت به یکدیگر. بعضیشان حتی در پی ایجاد این فکر که مسؤولان کارایی ندارند! این هم از آن غلطهاست؛ نه. دولت کارایی دارد، امکانات دارد و می‌تواند کارهایی را بکند و مشغول هم هستند و به فضل پروردگار وظایف خودشان را انجام می‌دهند. خواست دشمن همینهایی بود که عرض کردم. نبایستی هیچ کس به این کمک کند.

همه کسانی که در صحنه سیاسی کشور حضور دارند، به ارزشها و پایه‌های اساسی این انقلاب اعتماد کنند. بدانید آن چیزی که می‌تواند این کشور را نجات دهد، همان چیزهایی است که همه در اسلام مندرج است و اسلام است که می‌تواند. خوشبختانه امروز مسؤولان کشور انسانهای کارآمد و مؤمنی هستند. من باز هم مجدّداً عرض می‌کنم که مسؤولان کشور، رؤسای قوا، رئیس جمهور، بسیاری از اجزاء دولت - البته من به بعضی از اجزاء دولت ایراد دارم و معتقدم که وظایفشان را یا درست نمی‌شناسند و یا درست پایبندی نشان نمی‌دهند - اعضای مجلس و ان‌شاءالله به فضل الهی مجلس آینده، اینها کسانی هستند که می‌توانند این امید را در مردم تقویت کنند که آینده در این کشور، آینده خوبی خواهد بود و نیروهای این مردم ان‌شاءالله در خدمت به بنا و سازندگی مادّی و معنوی این کشور به راه خواهد افتاد و به فضل پروردگار دشمن نخواهد توانست این مردم را از ادامه این مسیر باز دارد و مردم نخواهند گذاشت که تسلّط اهریمنی و جهنّمی بیگانگان متجاوز و پرتوقّع مجدّداً به این کشور برگردد.

بسم‌الله‌الرّحمن‌الرّحیم

والعصر. انّ الانسان لفی خسر. الّا الّذین امنوا و عملوا الصّالحات. و تواصوا بالحقّ و تواصوا بالصّبر.[1]

من چند جمله دعا کنم: نسئلک اللّهم و ندعوک. باسمک العظیم الأعظم و بالقران المستحکم و بالنبی الأعظم یا الله، یا الله، یا الله.

پروردگارا! اسلام و مسلمین را نصرت عطا فرما. پروردگارا! این ملت مؤمن و شجاع را نصرت عطا کن. پروردگارا! دست دشمنان را از این ملت کوتاه کن. پروردگارا! گره‌های ریز و درشتِ در کار این ملت را با سرانگشت قدرت و حکمت خود باز کن. پروردگارا! دلها را با هم مهربان کن. پروردگارا! برکات خودت را بر این

---

۱ عصر: ۳

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

ملت نازل کن؛ باران رحمتت را بر این ملت نازل کن. امروز ما راجع به پیامبر اکرم عرض کردیم و بخشی از وقت ما به ستایش از آن وجود نورانی و ملکوتی گذشت. درباره‌ی پیامبر، جناب ابی‌طالب شعری دارد که می‌گوید:

و ابیض یستسقی الغمام بوجهه ثمال الیتامی عصمة للارامل[1]

یعنی آن بزرگوار کسی است که به گل روی او، خدای متعال باران رحمت را بر بندگانش نازل می‌کند. امروز ما نام آن بزرگوار را آورده‌ایم؛ پروردگارا! تو را به حق پیامبر قسم می‌دهیم، بخشهایی از این سرزمین را که امسال دچار خشکسالی است، بلکه همه جای این کشور را به برکت آن وجود مقدّس از باران رحمت پرفیض و برکت خودت برخوردار کن. پروردگارا! به محمّد و آل محمّد ما را مشمول رحمت و غفران خود قرار بده.

والسّلام علیکم و رحمةالله و برکاته

---

۱ بحارالانوار، ج ۲۰، ۳۰۰

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

پیام به مناسبت پایان یافتن دوره‌ی پنجم مجلس شورای اسلامی ۱۳۷۹/۳/۱

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم

پایان یافتن دوره‌ی پنجم مجلس شورای اسلامی مناسبت شایسته‌ئی است برای قدردانی از خدماتی که نمایندگان محترم ملّت در این دوره‌ی قانونگذاری، به کشور و به مردم برگزیننده‌ی خویش تقدیم داشته‌اند.

هر دوره‌ی مجلس برای نمایندگان آن، کارنامه‌ئی است که در کنار نظایر خود، تاریخ و سرنوشت ایران و انقلاب را رقم میزند و محاسبه‌ی الهی و داوری تاریخ را در باره‌ی آنان، شکل می بخشد. بیشک هر اقدام خیرخواهانه و سخن و عملی که برای رضای خدا و مصالح کشور و ملّت صادر گشته باشد، گوینده و عمل کننده‌ی آن را مشمول رحمت‌الهی و قضاوت نیک آیندگان قرار خواهد داد.

مجلس پنجم که پشتوانه‌ی انبوه‌ترین آراء انتخاب کنندگان را با خود داشت، حسناتی از این قبیل را در سوابق ماندگار خانه‌ی ملّت به‌جای گذارده است.

از خداوند متعال مسئلت میکنم که خدمات شما را قبول فرماید و توفیق عمل به وظیفه را در همه حال به شما ارزانی دارد و دعای حضرت بقیةالله ارواحنا فداه و هدایت و کمک خود را شامل حال شما فرماید.

والسلام علیکم
سیدعلی خامنه‌ای
۷۹/۳/۱

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

پیام به مناسبت پیروزی ملت لبنان و عقب‌نشینی اسرائیل از مناطق اشغالی ۱۳۷۹/۳/۴

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم

و مثل آنان در انجیل، چون کشتزاری است که جوانه‌ی خود را از خاک برآورد، پس آن را مایه دهد تا ستبر شود، و بر ساقه‌ی خود بایستد، و دهقانان را به شگفت آورد، تا خدا از بالندگی آنان کافران را به خشم افکند. خدا به کسانی از آنان که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، آمرزش و پاداش بزرگ وعده کرده است. (قرآن مجید)

پیروزی ملت عزیز لبنان که به برکت مقاومت شجاعانه و بی گُسَستِ جوانان حزب الله و مقاومت اسلامی لبنان، بر آن کشور مظلوم و مجروح ارزانی شد، پدیده‌ای بزرگ و بی سابقه و سرشار از درس و عبرت است.

اینک ملتهای عرب و مسلمان برای نخستین بار شاهد عقب نشینی خفت بار و از سر ناچاری غاصبان صهیونیست از سرزمینی می باشند که سالها آنرا ملک طِلقِ خود پنداشته و هر گونه گفتگو درباره‌ی آن را رد می‌کردند.

این حادثه‌ی عظیم، منشأ مقایسه‌ای به یاد ماندنی میان دو گونه رفتار با دولت خشن و زورگوی صهیونیست و حامیان بی انصافِ آن است : رفتاری از سر شجاعت و عدالت خواهی و متکی بر فداکاری مؤمنانه‌ی جوانان، و رفتاری از سر تسلیم و گریز و متکی بر تصمیم مستکبران ..

پیروزی مقاومت اسلامی و سازمان حزب الله سرافراز لبنان و موفقیت افتخار آمیزی که برای ملت خود آفریدند، به همه می‌آموزد که صراط مستقیم به‌سوی آزادی و استقلال، جز رفتار شجاعانه و عدالت خواهانه و متکی بر ایمان و آگاهی جوانان حق طلب نیست.

اکنون همه‌ی معادلات سیاسی و محاسبات مادی، مقهور فداکاری جوانان مؤمن و مخلصی شد، که آرایش‌های فریبنده‌ی ارتش غاصب صهیونیست و قضاوتهای عجولانه درباره شکست ناپذیری آن را به چیزی نگرفته و نیروی فداکاری و ایثاری را که آیات باهره‌ی اسلام و قرآن در ذهن و دل آنان پدید آورده بود، به درستی ارج نهادند. به وعده‌ی الهی، اطمینان یافتند و جانهای پاک خود را به میدان بردند.

اکنون درستی قضاوت روشن بینانی آشکار گشت که علاج زورگوئی و قساوت صهیونیستهای غاصب را فقط در منطق مقاومت و جهاد و ایثار می‌دیدند.

بیشک این تجربه‌ی بزرگ، جوانانِ فداکارِ فلسطینی و دیگر جوانان پاک نهادِ عرب را در راه مبارزه‌ی بی امان بر ضد دشمن غاصب و سفاک، پایدارتر از گذشته خواهد ساخت.

اینجانب به همه‌ی جهان اسلام مخصوصاً به ملت لبنان که چنین جوانانی را در دامان خود پروردند و با دست و زبان و دل، آنها را یاری کردند و نیز به دولت لبنان که این فداکاریها را به طور شایسته پاس داشتند و بخصوص به رهبران و آحاد حزب الله و مقاومت اسلامی لبنان که در این مبارزه‌ی دشوار، هرگز از پای ننشستند، صمیمانه تبریک می گویم و آنان را به صبر و توکل و مقاومت تا تحقق آخرین هدفهایشان توصیه می کنم.

درود خدا و بندگان صالحش بر شما و همه‌ی مجاهدان فی سبیل الله.

والسلام علیکم و رحمة‌الله
سیدعلی خامنه‌ای
۷۹/۳/۴

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

پیام به مناسبت افتتاح ششمین دوره‌ی مجلس شورای اسلامی ۱۳۷۹/۳/۶

بسم‌الله‌الرّحمن‌الرّحیم

آغاز هر دوره از مجلس شورای اسلامی، برای ملت ایران، سرآغاز مرحله‌ی نوینی از حرکت دسته‌جمعی این ملت بزرگ به سوی آرمانها و آرزوهای مادی و معنوی است. مظهر تلاش دیگری است که مردم انقلابی و مسؤولیت‌شناس ایران برای تحقق خواسته‌های دست‌نیافته و برآوردن نیازهای برنیامده، و ترمیم ویرانیهای باقیمانده، و اصلاح فسادهای پدید آمده، و مهار تهدیدهای از پرده برون افتاده، در عرصه‌ی تعیین‌کننده‌ی قانونگذاری از آن خود بروز می‌دهند و در انتظار نتایج این تلاش مبارک می‌نشینند. روز نوی است که از آن انتظار دستاوردی دیگر می‌رود، و نوروزی است که رویش و بهار دیگری را نوید می‌دهد.

تشکیل بهنگام هر دوره از مجلس، نشانه‌ی آن است که این عزم ملی و کوششی که خدمتگزاران ملت در هموار کردن مسیر آن به کار برده‌اند، مشمول عنایت و تفضل خداوند واقع شده و ابر کرامت پروردگار بر آن باریده است، این‌جانب خاضعانه جبهه‌ی سپاس بر درگاه لطف الهی فرود می‌آورم و از توجهات حضرت بقیةالله (ارواحنافداه) و دست حمایتگر و دعای گره‌گشای آن ولی حقیقی ملت ایران تشکر می‌کنم، و به روان بنیانگذار حکومت مردمی در ایران، امام راحل رفیع‌الشأن درود می‌فرستم.

همچنین وظیفه‌ی خود می‌دانم از ملت بزرگ ایران که در این دوره نیز با شرکت در انتخابات، چهره‌ی شاداب و عزم راسخ و دل پُرامید خود را در معرض داوری افکار عمومی جهانیان قرار دادند و اتکاء نظام اسلامی را به پشتیبانی خویش بار دیگر به رخ خرده‌گیران و شایعه‌پردازان کشیدند، متواضعانه سپاسگزاری نمایم، و از شورای نگهبان، وزارت کشور، هیئتهای اجرایی و نظارت، صدا و سیما و دیگر سازمانها و افرادی که در این آزمون بزرگ، نقش مؤثری برعهده گرفتند، تقدیر و تشکر کنم.

این فرصت را همچنین برای سپاس از نمایندگان محترم مجلس پنجم که دوره‌یی پُرتلاش و پُرحادثه را از سر گذرانیدند، مغتنم شمرده و برای آنان به شمار اقدامها و تلاشهای صادقانه و به وزن اخلاص و مجاهدتی که مبذول داشته‌اند، از خداوند متعال کریمانه و یاد و نام نیک مسألت می‌کنم.

اکنون نمایندگان مجلس ششم را که در سال مزین به نام بلند امیر مؤمنان و پیشوای پرهیزگاران و دادگستران (علیه‌السّلام) بر مسند قانونگذاری تکیه زده‌اند، به نکات لازمی تذکر می‌دهم:

۱- این بار نیز مانند بیشتر دوره‌های گذشته، مجلس شورای اسلامی با اکثریتی همدل و هماهنگ با رئیس دولت آغاز می‌شود. بی‌شک این یک حادثه‌ی تصادفی نیست. انتظار رفع مشکلات و تأمین نیازها از دولت، مردم را بر گزینش نمایندگانی وادار می‌سازد که آنان را همراه و کمک کار دولت در برآمدن این مقصود تشخیص داده‌اند. پس نخستین هدف برای نمایندگان باید این باشد که در قلمرو قانونگذاری، به گشودن گرهها و از میان برداشتن مشکلات زندگی مردم همت گمارند و هیچ انگیزه‌یی را بر آن مقدم ندارند.

بی‌شک نباید متوقع بود که همه‌ی مشکلات در زمانی کوتاه از میان برود. لیکن آنچه مردم را خرسند و خشنود می‌سازد مشاهده‌ی اهتمام و جدیت نمایندگان و لمس کردن آثار محسوس آن است و اگر این انتظار برآورده نشود، اعتماد آنان به برگزیده‌ی خود نیز دیری نخواهید پایید.

۲- در میان گرفتاریها و مشکلات عمومی، شناخت فوریتها و اولویتها، هنر بزرگ مجلس شورای اسلامی است. مشکلات عمومیتر، محسوستر، مرارت‌بارتر را باید جست و به رفع آنها همت گماشت. مسأله‌ی اشتغال، مسأله‌ی ارزش پول ملی، مسأله‌ی امنیت، مسأله‌ی گرانی و مسائل چند دیگری هست که برای پرداختن به آن از همه‌ی

فرصتها باید بهره جست و زمان نمایندگی را که بسی زودگذر است، برای گشودن این گرهها باید مغتنم شمرد. خطای بزرگ آن است که این خواسته‌های حقیقی مردم به دست غفلت سپرده شود و خواسته‌های جناحی و حزبی و شخصی به جای مصالح ملی بنشیند.

۳- نمایندگان محترم غالباً وابسته به قشرهای متوسط و برخاسته از متن توده‌های میلیونی مردم‌اند، توقع می‌رود که میان آنان و توده‌های مردم به ویژه مستضعفان و محرومان، رابطه‌یی مداوم برقرار باشد و رنجها و محرومیتها و خواستهای حقیقی و فوری این قشرها، در مجلس که خانه‌ی ملت و محل امید آن است، انعکاسی شایسته بیابد. نماینده‌یی از همت و نظر بلند برخوردار است که از صف صدرنشینان و برخورداران عبور کرده خود را به دورافتادگان و کوته‌دستان برساند و با آنان و برای آنان باشد.

۴- مجلس شورای اسلامی می‌تواند سرچشمه و مظهر وفاق ملی و آرامش و اعتماد عمومی، و یا خدای نخواسته منشأ دودستگی و تشویش و اضطراب دلها و فکرها شود. محسوسترین و نقدترین هدیه‌ی نمایندگان محترم به مردمی که آنان را به مجلس فرستاده‌اند، آن است که با منش و گفتار خود، امید و نشاط و آرامش را بر فضای عمومی کشور حاکم سازند و گفتارها و نطقهای خود را همچون الگویی از رفتار سیاسی سالم و سرشار از سماحت و تحمل و انصاف، تنظیم کنند.

۵- همکاری دلسوزانه با قوای دیگر و کمک به پیشرفت برنامه‌ی توسعه که اکنون دستور کار قوه‌ی مجریه است، فصل مهمی از وظایف مجلس شورای اسلامی است. امروز نیز بحمدالله در رأس دستگاه اجرایی کشور، روحانی برگزیده‌یی قرار دارد که از یاران و ارادتمندان امام و خود آراسته به علم و عمل و وابسته به بیت رفیع روحانیت و سیادت است. همکاری از دو سو میان دستگاههای قانونگذاری و اجراء می‌تواند راه پیشرفت کشور را هموار و حرکتهای سازنده را روان و شتابان سازد. بدیهی است که این به معنای کوتاهی ورزیدن در وظایف نظارتی مجلس نیست. مجلس باید بذل اعتماد خود به کارگزاران عالی دولت را مرهون ملاکهای: تعهد و تدین، کارایی و کارشناسی، وفاداری به نظام و به مردم قرار دهد و در نظارت قانونی بر عملکرد آنان جدی باشد.

۶- آخرین و مهمترین سخن آن است که مجلس شورای اسلامی، رکن مهم نظام اسلامی و انقلابی است و باید پایگاه مستحکم اسلام و انقلاب باشد. چنین بوده و به تأیید الهی چنین نیز خواهد بود. دشمنان سیلی خورده‌ی انقلاب و شبکه‌ی تبلیغاتی جهانی آنان، وانمود می‌کنند که مجلس ششم، نه در خدمت آرمانهای اسلام و انقلاب، که در سمت و سوی منتقدان و معارضان آن است. یک بار دیگر نیز در حوالی انتخابات ریاست جمهوری در خرداد ۷۶ شبیه همین ترفند تبلیغاتی با هدف روحیه بخشیدن به معارضان نظام اسلامی و مأیوس کردن انقلابیون در ایران و جهان، با جنجال و سر و صدای فراوان به راه افتاد. موضعگیری صریح و قاطع و مستمر رئیس جمهور مؤمن و انقلابی، در آن نوبت نقشه‌ی دشمن را خنثی کرد. امروز نیز موضعگیری بهنگام و صریح مجلس شورای اسلامی، باید دشمنان را مأیوس سازد. دفاع قاطع و آشکار نمایندگان از انقلاب و نظام اسلامی و راه روشن و ماندگار امام عظیم‌الشأن، و تبرّی از بلندگوهایی که با تکرار شعار ارتجاعی «جدایی دین از سیاست» در اندیشه‌ی حذف جهاد خونین بیست‌وچند ساله‌ی ملت ایران برای استقرار نظام مترقی جمهوری اسلامی‌اند، تلاش پُرهزینه‌ی دشمن را بیهوده خواهد ساخت. این کمترین انتظار ملت انقلابی و مسلمان از نمایندگان مجلسی است که با خون شهیدان و مجاهدت ایثارگران پدید آمده و برقرار مانده است.

کمک و هدایت الهی را برای شما برادران و خواهران عزیز مسألت می‌کنم و همه‌ی شما را به خدا می‌سپارم.

سید علی خامنه‌ای
۷۹/۳/۶

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

پیام تسلیت به مناسبت درگذشت آقای سید علی‌اکبر ابوترابی به همراه پدرشان ۱۳۷۹/۳/۱۲

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم

با اندوه و تاسف فراوان خبر درگذشت عالم مجاهد خستگی ناپذیر، حجةالاسلام آقای حاج سیدعلی اکبر ابوترابی و پدر بزرگوارش آیت الله آقای حاج سیدعباس قزوینی ابوترابی را دریافت کردم. این پدر و پسر پارسا و پرهیزگار، در راه ضیافت بارگاه حضرت ابی‌الحسن الرضا علیه آلاف التحیة والسلام بودند که به لقاءالله و با فضل و کرم او به ضیافت اولیاء مقرب الهی نائل آمدند و انشاءالله در بهشت رضای خداوند که پاداش یک عمر مجاهدت و صبر و استقامت و پاکدامنی آنان است مستقر گردیدند. پسر، پس از سالها حضور در میدانهای مبارزه‌ئی دشوار با نظام طاغوتی، و پس از مشارکت شجاعانه در صحنه‌ی جنگ تحمیلی، سالهای درازی محنت اسارت در دست دشمن نابکار و فرومایه را چشید و مبارزه‌ئی دشوارتر از گذشته را در اردوگاههائی آغاز کرد که او در آن ها، همچون خورشیدی بر دلهای اسیران مظلوم میتابید، و چون ستاره‌ی درخشانی، هدف و راه را به آنان نشان میداد، و چون ابری فیّاض، امید و ایمان را بر آنان میبارید. و پدر، با صبر و متانت یک فقیهِ فیلسوف و عارف فقدان و هجران چنین پسری را تحمل میکرد و آنچه را در حوزه‌های دانش و دین آموخته بود، در عمل و منش خویش تجسّم می‌بخشید.

اینجانب حادثه‌ی تاسفبار این پدر و پسر عزیز را به همه‌ی بازماندگان و دوستان و ارادتمندان ایشان و به همه‌ی آزادگان گرامی و به عموم اهالی تهران و قزوین بخصوص حوزه‌های علمیه و علمای اعلام و بالاخص به جناب حجةالاسلام آقای حاج سیدمحمد ابوترابی تسلیت میگویم و علو درجات آنان را از خداوند بزرگ مسئلت میکنم.

سیدعلی خامنه‌ای
۱۳۷۹/۳/۱۲

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

بیانات در اجتماع بزرگ عزاداران در صحن مطهر امام خمینی(ره) ۱۳۷۹/۳/۱۴

بسم‌الله‌الرّحمن‌الرّحیم

الحمدلله ربّ العالمین. والصّلاة والسّلام علی سیّدنا و نبیّنا و حبیب قلوبنا ابی‌القاسم المصطفی محمّد و علی آله الأطیبین الأطهرین المنتجبین. الهداة المعصومین. سیّما بقیّةالله فی الأرضین. قال الله الحکیم فی کتابه: «ولو قاتلکم الّذین کفروا لولوّا الأدبار ثم لا یجدون ولیّاً و لا نصیرا سنّةالله الّتی قد خلت من قبل و لن تجد لسنّةالله تبدیلا»[1].

این روزها حوادث بزرگی که خاطرات آنها برای ملت مسلمان و بخصوص مردم شیعه بسیار حائز اهمیت است و حوادث مصیبت‌بار و دردناکی است - یعنی رحلت حضرت خاتم‌الانبیاء صلّی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم، شهادت سبط اکبر، حضرت مجتبی علیه‌الصّلاةوالسّلام و شهادت حضرت ابی‌الحسن علی‌بن‌موسی‌الرضا علیه‌آلاف‌التّحیّةوالثّناء - با خاطره تلخِ مصیبت‌بار دیگری که رحلت امام بزرگوار است، همزمان شده است.

من امروز برای این که عظمت شخصیت امام بزرگوارمان را از یکی از ابعاد گوناگون مورد ملاحظه قرار دهم، بحثی را مطرح می‌کنم و آن این است که در این آیه‌ای که تلاوت کردم - که یکی از آیات سوره فتح است - قرآن کریم برای مسلمانان مؤمنِ آن زمان، حقیقتی را بیان می‌فرماید. این حقیقت بر حسب اسباب ظاهری دور از ذهن است؛ امّا در تصویر الهی یک حقیقت مسلّم است. مطلب از این قرار است که جمعیتی از مسلمانان در سال ششم هجری، بدون سلاح و تجهیزات لازم و بدون آرایش جنگی، در مقابل کفّار که مسلّح و مجهّز بودند، قرار گرفتند و بنابراین بود که مسلمانان دست به اسلحه نبرند. این در قضیه حدیبیّه بود. این قضیه را، هم «غزوه حدیبیّه» گفته‌اند، هم «صلح حدیبیّه». اگرچه جنگی واقع نشد، اما حرکتی که اتّفاق افتاد، از یک جنگ بزرگ دارای آثار بیشتری بود؛ برکات آن و کیفیّت رویارویی، یک برکت و کیفیّت استثنایی بود. در این حادثه، کفّار قریش با تجهیزات، با سلاح، با مردان جنگی و با پیش‌بینیهای لازم، به سراغ مسلمانانی آمدند که با خودشان سلاح بر نداشته بودند و فقط به قصد مشرّف شدن به عمره و زیارت خانه خدا به راه افتاده بودند. نتیجه به جنگ نینجامید و برکات زیادی بر این رویارویی صلح‌آمیز مترتّب شد. خدای متعال به مسلمانان این‌طور می‌فرماید که اگر سروکار شما با کفّار و مشرکان، به جنگ و شمشیر هم کشیده می‌شد، شما آنها را مغلوب می‌کردید. این سنّت الهی است؛ این قانون لایتخلّف پروردگار در عالم آفرینش است؛ «ولو قاتلکم الّذین کفروا لولّوا الادبار ثمّ لا یجدون ولیّا و لا نصیرا سنّةالله الّتی قد خلت من قبل ولن تجد لسنّةالله تبدیلا».

در این جا اصل مهمی پدید می‌آید که این اصل، هم در صدر اسلام مکرّردرمکرّر تجربه شد، هم در انقلاب اسلامی تجربه شد، هم در حوادث گوناگون دیگر تجربه شده است؛ توجه به آن برای ملتهایی مثل ملت ما حائز اهمیت است؛ ولی غالباً از چشم دور می‌ماند. نقش امام بزرگوار ما - حضرت امام خمینی کبیر - این بود که این حقیقت را ثابت کرد. این حقیقت چیست؟ این حقیقت این است که نیروهای اثرگذار در تحوّلات اجتماعی و سیاسی، عبارت از چیزهایی است که به انسانها برمی‌گردد؛ مربوط به نیروهای انسانی و اراده انسانی و ایمان انسانی است. طبق این اصل، آرایش قدرتها و نیروهای اثرگذار در تحوّلات اجتماعی، غیر از آن چیزی است که همیشه قدرتمداران و مستکبران عالم خواستند آن را نشان بدهند. قدرتمندان و مستکبران عالم این‌طور خواستند تفهیم و ثابت کنند که نتایج و تحولات بزرگ، به پول و زور و شمشیر و سلطه مطلقه و تبلیغات آنها مربوط است؛ کار عالم در دست آنهاست؛ اختیارات تحولات بشری در پنجه‌های قدرت آنهاست؛ اما این اصل الهی ثابت می‌کند که بعکس،

---

[1] فتح: ۲۲ و ۲۳

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

تحوّلات عالم، مسائل بزرگ بشری و انسانی، انقلابهای بزرگ، پیشرفتهای بزرگ و حرکتهای عظیم، هیچکدام در دست قدرتمندان و زورمداران عالم نیست؛ در اختیار سلاح و پول و تبلیغات آنها نیست - اگرچه آنها این‌طور وانمود کنند - در اختیار عوامل دیگری است. همه این عوامل به اراده انسانها، ایمان انسانها، فداکاری انسانها، حرکت انسانها و تجمّع انسانها برمی‌گردد که بر سرنوشت بشر می‌تواند حکومت کند؛ می‌تواند حوادث بزرگ را به‌وجود بیاورد. این را قرآن مکرّر بیان کرده است؛ حوادث تاریخی، آن را تبیین و اثبات کرده است؛ ولی بسیاری از ملتها از این حقیقت غافلند و چون غافلند، عقب می‌مانند؛ مقهور قدرتهای استکباری عالم می‌شوند؛ از نیرویی که در اختیار آنهاست، از امکان و ظرفیتی که متعلّق به آنهاست، درست استفاده نمی‌کنند؛ قدرتمندان عالم هم از این غفلت سوءاستفاده می‌کنند و فرمان می‌رانند و مقاصد حیوانی و شهوانی و شخصی خودشان را پیش می‌برند.

در این‌جا نگاهی به آنچه که در دنیا اتّفاق افتاده است و امروز اتّفاق می‌افتد، بکنیم؛ چون ملت ایران به بازیابی این حقیقت احتیاج دارد. ملت ایران با رسالت عظیمی که بر دوش دارد و با کار بزرگی که امروز در مقابل خود دارد، باید به این حقیقت الهی بیشتر توجّه کند.

ببینید؛ برادران و خواهران عزیز من! قرن بیستم میلادی - یعنی این قرنی که چند ماه قبل به پایان رسید - قرن تحوّلات عظیم اجتماعی و سیاسی است. ملتها هر کدام برحسب موقعیت، شرایط، استعداد و هوشیاریشان، زودتر یا دیرتر، به تحوّلات عظیمی دست پیدا کردند. البته همین‌جا عرض کنم که ملت ایران جزو اولین ملتهایی بود که در این قرن میلادی به یک تحوّل عظیم سیاسی و اجتماعی دست پیدا کرد؛ یعنی در سال ۱۹۰۵ یا ۱۹۰۶ میلادی که برابر است با ۱۳۲۴ یا ۱۳۲۵ قمری، ملت ایران زودتر از اغلب ملتهای عالم به یک تحوّل سیاسی و اجتماعی نزدیک شد که آن تحوّلی است که در دوران مشروطیت اتّفاق افتاد. ملت ایران هوشیاری و پیشروی و مجاهدت و شرایط مناسب خودش را با این عمل ثابت کرد. علمای دین و دلسوزان جامعه، پیشوایان آن حرکت بودند. یک غفلت از سوی سیاستمداران وابسته به انگلیسِ آن زمان موجب شد که قدرتهای غربی و خارجی بتوانند از این حرکت ملت مسلمان سوءاستفاده کنند؛ عدالتخواهی ملت ایران را در قالب از پیش ساخته‌ای مطابق نظریات خودشان بریزند و حرکت ملت ایران را منحرف کنند؛ بعد از چند سال هم سلسله پهلوی را برسرکار آورند. در واقع نزدیک به شصت سال حرکت ملت ایران و تحوّل کشور را عقب انداختند. این کار را انگلیسیها در حقّ ملت ایران کردند. در واقع دشمنی‌ای که در این دوره شصت، هفتاد ساله با ملت ایران شد، یکی از دشمنیهای فراموش نشدنی و بسیار مهم است؛ والاّ قبل از کشور هند و روسیه و الجزایر و قبل از بقیه انقلابهای بزرگ قرن بیستم، ما وارد میدان تحوّل اجتماعی شدیم؛ ما آمدیم کشور و سازمان حکومت و نظام اجتماعیمان را متحوّل کنیم. ملت ما در تهران، در تبریز، در خراسان، در فارس، در بسیاری دیگر از نقاط این کشور، فداکاریهای بزرگی هم کردند؛ منتها بیگانگان نگذاشتند؛ عامل هم آن سیاستمداران وابسته به غرب بودند. کسانی که آن روز با غربیها و با قدرت دولت انگلیس میانه صمیمی و گرمی داشتند؛ حرکت ملت ایران را منحرف کردند؛ بعد هم رضاخان را سرِ کار آوردند؛ لذا تحول ملت ایران شصت سال عقب افتاد!

ملتهای دیگر هم در این قرن هر کدام به گونه‌ای وارد این میدان شدند. در هندوستان این تحوّل اجتماعی به یک شکل انجام گرفت؛ در کشور روسیه این تحوّل یک طور انجام گرفت؛ در کشور الجزایر این تحوّل به یک شکل دیگر انجام گرفت؛ در دهها کشور، در آسیا و در آفریقا و در نقاط مختلف دیگر عالم، این تحوّل اجتماعی به شکل خاصّی انجام گرفته است. همه این تحوّلات در یک نقطه با هم مشترکند و آن این است که در همه این تحوّلات،

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

نیروهای بشری و انسانی بر نیروهای استکباری غلبه کردند؛ منتها این غلبه در یک جا غلبه واضح و قاطعی بود و اثر ماندگاری به جا گذاشت؛ اما در جاهای دیگر نه، اثر آن زودگذر بود و به‌خاطر غفلتها از بین رفت. این حقیقت روشنی است که هرجا ملتها به نیروهای اثرگذار انسانی خودشان تکیه کنند، می‌توانند بر نیروهای فشار و زوری که از طرف قدرتهای غاصب و ظالم و زورگو و غارتگر به میدان آورده می‌شود، غلبه کنند.

مشکل امروز ملتها این است که وقتی در مقابل دشمنی قدرتمندان قرار می‌گیرند، احساس ناتوانی می‌کنند. امروز شما به صحنه جغرافیایی عالم در تقسیمات سیاسی و در تعاملات سیاسی نگاه کنید، ببینید کسانی‌که در صحنه دنیا همه چیز را متعلّق به خود می‌دانند و ملتها را به چیزی نمی‌انگارند و منابع انسانی و مادّی را به غصب در اختیار خود قرار می‌دهند - یعنی قدرتهای استکباری - به چه چیزهایی تکیه می‌کنند؟ مهمترین چیزی که آنها به آن تکیه می‌کنند، این است که به ملتها وانمود می‌کنند که قدرت آنها قدرتی است که نمی‌توان با آن مقابله کرد. شما اگر امروز به سراغ روشنفکران کشورهای عقب افتاده - از جمله کشورهای اسلامی - یا به سراغ سیاسیّون، یا به سراغ آحاد مردم آنها بروید و از آنها سؤال کنید که چرا شما برای احقاق حقوق ملی خودتان حرکتی انجام نمی‌دهید، جوابی که می‌دهند این است که ما نمی‌توانیم و قدرت نداریم؛ قدرتها همه چیز را از ما گرفته‌اند و ما نمی‌توانیم در مقابل قدرتهای ستمگر اظهار وجودی کنیم! این منطق کسانی است که امروز در میان کشورهای عالم در موضع ضعف قرار دارند.

حقیقت قرآنی، عکس این را بیان می‌کند. حقیقت قرآنی می‌گوید که اگر انسانها به نیروی درونی خودشان - یعنی به ایمان و اراده و اتّحاد کلمه و فداکاریهای خودشان - تکیه کنند، هیچ قدرتی در مقابل آنان یارای ایستادگی ندارد. در دوران رژیم طاغوت، ما ملت ایران هم همین اشتباه را می‌کردیم. آن روز اگر از ما سؤال می‌کردند که این رژیم طاغوت نفت این مملکت را برده است، منابع این مملکت را برده است، امریکا را مسلّط کرده است، دین را از مردم گرفته است، اخلاق را گرفته است، فرهنگ ملی و اسلامی و بومی را گرفته است، تاریخ این ملت را خراب کرده است، چرا شما در مقابل آن ایستادگی و مقاومت نمی‌کنید، جوابی که روشنفکران و سیاسیّون می‌دادند، این بود که می‌گفتند کاری از ما ساخته نیست و ما نمی‌توانیم اقدامی بکنیم! حرکت امام، درس بزرگ امام، خدمت بزرگ امام به این ملت و به ملتهای دیگر این بود که عکس این را ثابت کرد. به مردم گفت می‌توانید و قدرت دارید؛ قدرت در دست شما و متعلق به شماست؛ فقط باید این قدرت را اعمال کنید؛ باید اراده کنید؛ باید تصمیم بگیرید؛ باید خواص و اثرگذاران در ذهن مردم وارد میدان شوند و مردم باید آماده‌ی فداکاری باشند. در آن صورت همه کار خواهد شد و همه موفّقیتها به‌دست خواهد آمد. خودِ او اوّل کسی بود که وارد میدان شد. با ورود او به میدان، خواص آمدند؛ علما آمدند؛ روشنفکران آمدند؛ طلاب آمدند؛ دانشجویان آمدند؛ طبقات گوناگون مردم آمدند و در مدت چند سال، همه قشرها بتدریج به این نهضت عظیم پیوستند و در نتیجه، آن قدرت سیاسی و نظامی و تبلیغاتی که در مقابل این نیروی عظیم مردمی قرار داشت، نتوانست مقاومت کند. نیروی ایمان، نیروی اراده، نیروی رهبری حکیمانه و نیروی استقامت و صبر و پایداری، نه فقط بر قدرت رژیم طاغوت فائق آمد، بلکه بر قدرت امریکا هم که پشت سر او بود، چیره شد.

برادران و خواهران عزیز ما! مسأله به پیروزی انقلاب ختم نشد. بعد از آن که انقلاب پیروز شد، در تجربه‌های گوناگون، در میدانهای مختلف، در حملات گوناگون سیاسی و نظامی و اقتصادی که به این ملت شد، همین درس بزرگ و فراموش نشدنی قرآن - که امام عزیز و بزرگوار ما تجسّم این درس بود و آن را برای ما تکرار می‌کرد -

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

به کار ملت ایران آمد. در جنگ تحمیلی، در مقابله با قدرتهای استکباری و در همه مسائل سیاسی، ملت ما از این درس بزرگ استفاده کرد. امروز شما نگاه کنید؛ در کشور لبنان یک بار دیگر همین درس تکرار شده است. روزی که رژیم صهیونیستی وارد جنوب لبنان شد و این منطقه را اشغال کرد، به قصد این نیامد که یک روز از این‌جا بیرون برود. احتیاطاً تا بیروت هم آمدند و خودشان را به بیروت هم رساندند؛ منتها نمی‌خواستند آن قسمتها را نگه‌دارند. تصمیم قطعی رژیم صهیونیستی این بود که بخش جنوب لبنان را نگه‌دارد و جزو پیکره قلمرو غصبی خودش قرار دهد. همچنان که یک روز بخش کوچکی از فلسطین را اشغال کردند، بعد بتدریج بخشهای دیگر را هم به آن ملحق و منضم کردند و همه فلسطین را اشغال کردند؛ بعد قسمتی از کشور اردن را هم اشغال کردند؛ بعد قسمتی از لبنان را هم اشغال کردند؛ لذا قصدشان این نبود که از این‌جا خارج شوند؛ تصمیم قطعی داشتند که بمانند. در مقابلشان چه بود؟ در مقابلشان نیروی مردمی تهیدستِ بدون هیچ‌گونه تجهیزات در لبنان بود؛ یعنی نیروی حزب‌الله، نیروی مقاومت مسلمانان، نیروی آحاد مردمی که بمبارانهای روزمرّه رژیم صهیونیستی را تحمّل کردند. سالها طول کشید، اما نتیجه به پیروزی نیروی انسانی‌ای که متّکی به ایمان و اراده بود، تمام شد. یک‌بار دیگر آن تصویری که قدرتهای استکباری می‌خواستند از آرایش عوامل اثرگذار به ذهنها القاء کنند، باطل شد و معلوم گردید که نخیر؛ این‌طور نیست که هرکس سلاح و قدرت نظامی دارد، هرکس قدرت تبلیغات بین‌المللی و جهانی دارد، لزوماً موفّق خواهد شد. اگر در دو، سه سالی قبل، به آحاد مردم و به خود صهیونیستها و پشتیبانانشان گفته می‌شد که همین جوانان مؤمن حزب‌الله در لبنان بر شما صهیونیستها پیروز خواهند شد، شما را از این‌جا بیرون خواهند کرد، سرزمین خودشان را از شما به‌زور پس خواهند گرفت، کسی باور نمی‌کرد؛ اما همین مطلبی که باور نمی‌شد، اتفاق افتاد! یک جنگ سریع اتّفاق نیفتاد؛ اما یک مبارزه و مقاومت طولانی چند ساله اتّفاق افتاد. نیروی اراده و نیروی ایمان، بر آن چیزی که زرق و برق آن چشمها را خیره می‌کرد، فائق آمد.

من عرض می‌کنم ملت عزیز ایران! ملت شجاع و جوان و مؤمن و با اراده و مجرّب ما! به ملتهای دیگر هم خطاب می‌کنم و می‌گویم که این حادثه، این واقعه، این تجربه عظیم قرآنی و مکرّر اتفاق افتاده، باز هم ممکن است اتّفاق بیفتد. در کجا؟ در خود فلسطین. امروز تحلیلگران سیاسی این مطلب را بسیار مستبعد می‌شمارند. اگر کسی بگوید همین نیروی ایمان و اراده مردمی بر دولت غاصب و مستکبرِ ظالم صهیونیستی ممکن است فائق آید، بعضی افراد این را ممکن است بسیار بعید بشمارند؛ بعضی حتی ممکن است آن را محال بدانند؛ اما نه، محال نیست؛ ممکن است این اتفاق بیفتد. این تکرار همان تجربه‌ای است که در صدر اسلام مکرّر اتّفاق افتاد؛ در پیروزی انقلاب اسلامی اتفاق افتاد؛ در جنگ تحمیلی اتفاق افتاد؛ در ثبات سیاسی و اقتصادی و اجتماعی نظام جمهوری اسلامی در طول این بیست و یک سال اتفاق افتاد؛ در لبنان هم اخیراً اتفاق افتاد. این تکرار همین تجربه است. یک عامل هم بیشتر ندارد؛ و آن این‌که ملت فلسطین به نیروی ذاتی خودش تکیه کند و خسته نشود. ایمان و اراده و انگیزه و امید مردم فلسطین از آنها گرفته نشود. همچنان که بعد از بیست و دو سال جنوب لبنان برگشت، بعد از گذشت چندین سال ممکن است بخشهایی از فلسطین اشغالی و در نهایت همه فلسطین اشغالی به مردم فلسطین برگردد. امروز عدّه‌ای این را بسیار بعید می‌بینند؛ دیروز هم عدّه‌ای آزاد شدن جنوب لبنان را بعید و محال می‌دانستند؛ اما شد!

اگر سی سال پیش در این کشور کسی می‌گفت ممکن است رژیم پهلوی به‌وسیله این مردم نابود شود و از بین برود، هیچ‌کس باور نمی‌کرد. اگر می‌گفتند به جای رژیم طاغوتی پهلوی یک نظام اسلامی سر کار خواهد آمد، هیچ‌کس باور نمی‌کرد؛ اما این چیزِ غیرقابل باور به حسب ظاهر، اتّفاق افتاد و معلوم شد که آرایش حقیقی نیروهای

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

اثرگذار در تحوّل سیاسی و اجتماعی انسانها، غیر از آن چیزی است که چشمهای ظاهربین می‌بینند و تبلیغات استکباری می‌خواهد آن را آن‌طور وانمود کند. نیروهای اثرگذار، عبارتند از: اراده انسانی، ایمان انسانی، تصمیم‌گیری، ایثار پیشروان و رهبران و خسته نشدن آنها. آری؛ اگر ملت فلسطین زمام کار خود را به دست کسانی بدهد که نشان دادند لایق صحنه فلسطین نیستند؛ نشان دادند که حقیرتر از آنند که بخواهند مسأله‌ای به عظمت مسأله فلسطین را بر دوش گیرند و بروند سازش کنند و نقش ایادی و مزدوران رژیم صهیونیستی و امریکا را ایفا کنند؛ البته نتایجی به‌دست نخواهد آمد. اما اگر همچنان که امروز در صحنه فلسطین مشاهده می‌کنیم، انسانهای مؤمن، جوانان مؤمن، رهبران مؤمن، آدمهای خسته نشو، کسانی که دلهایشان به نور ایمان - ایمان به قرآن و ایمان به اسلام - روشن و منوّر است، وسط صحنه باشند و جوانان دور اینها جمع شوند و ایمانشان را از ایمان آنها تغذیه کنند - کما این‌که امروز چنین می‌کنند - این حرکت پیش خواهد رفت و بدانید که یک روز مردم دنیا شاهد آن خواهند بود که فلسطین به صاحبان اصلی آن - از مسلمان و مسیحی و یهودی - برخواهد گشت.

من در پایان صحبتم به ملت عزیزمان عرض کنم: ملت عزیز ایران! ای ملت سرافراز! ای ملتی که یک بار دیگر تجربه قرآنی صدر اسلام را با وجود خود، با حضور خود، با اراده خود، با ایثار و فداکاری خود تکرار کردید و تحقّق بخشیدید! ای ملتی که به پشتیبانی تو و با تکیه به تو، خمینی بزرگ توانست مفاهیم سیاسی دنیا را عوض کند؛ توانست معیارها را به هم بریزد؛ توانست راه نویی را در مقابل بشریت بگذارد و باز کند! ای ملت بزرگ! شما امروز به همان اراده و ایمان احتیاج دارید تا بتوانید آنچه را که به‌دست آورده‌اید، تثبیت کنید. امروز نظام اسلامی بحمدالله تثبیت شده است؛ اما کسانی‌که با انقلاب شما ملت، تودهنی خورده‌اند، سیاستهایی که با دست قدرتمند ملت ایران از صحنه غارت این کشور کنار زده شدند، بیکار ننشسته‌اند؛ آنها از دشمنی منصرف نشده‌اند؛ آنها نقشه‌هایی دارند.

خدا را شکر می‌کنیم که بسیاری از نیّتهای سوء دشمنان ما، طرّاحان امنیتی و اطلاعاتی و سیاسی امریکایی و صهیونیستی، برای ملت ما روشن شده است. البته هنوز گوشه‌هایی هست که بعد از این برای مردم روشن خواهد شد و من به فضل پروردگار در فرصتی تصویر کلّی نقشه دشمن را نسبت به نظام خودمان برای ملت افشا خواهم کرد.

خطری که در مردم تداوم این حرکت سرافرازانه را تهدید می‌کند، در درجه اوّل عبارت از نا امیدی است. اگر دشمن بتواند مردم ما را، جوانان ما را، قشرهای ما را، نسبت به آینده این حرکتشان ناامید کند، ضربه خود را زده است. این خطر عمده است. لذا شما می‌بینید با انواع و اقسام روشها، بیانها، زبانها و شیوه‌ها سعی می‌کنند دلها را نسبت به تداوم این حرکت پُرافتخار اسلامی مردّد و مأیوس کنند و امید را از آنها بگیرند. این مهمترین خطر است.

اما کسانی که روی مردم اثر می‌گذارند - کسانی‌که حرفشان، اقدامشان، عملشان، منششان، نوشته‌شان، روی مردم اثر می‌گذارد - چند خطر بزرگ آنها تهدیدشان می‌کند که باید بسیار مراقب باشند. یکی خطر خسته شدن است، یکی خطر راحت‌طلبی است، یکی خطر میل به سازش است، یکی خطر چسبیدن به منافع نقد است؛ همان بلایی که بر سر کسانی که انقلاب فلسطین را منحرف کردند، آمد؛ همان خطری که بر سر همه رهبرانی آمد که ملتهای خودشان را از مسیر درست و راهی که شروع کرده بودند، منحرف کردند و بازداشتند. بارهای سنگین بر روی نیروهای اثرگذار روی ذهنهای مردم است. باید ایمان و پارسایی خودشان را تقویت کنند؛ باید اتکای خودشان را به لطف و فضل خدا زیاد کنند؛ باید به دشمن لحظه‌ای خوشبین نباشند؛ دشمن درصدد ضربه زدن است. اگر خواص یک کشور - یعنی نیروهایی که با زبانشان، با قلمشان، با رفتارشان، با امضایشان، بر روی مسیر یک ملت اثر

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

می‌گذارند – میل به سازش و راحت‌طلبی و زندگی مرفه و خوشگذرانی پیدا کنند و از حضور در میدانهای خطر خسته شوند، آن وقت خطر تهدید می‌کند. لذاست که شما می‌بینید امیرالمؤمنین علیه‌السّلام در دوران خلافت کوتاه خود، بیشترین خطابش، بیشتری ملامتش، بیشترین توصیه‌اش و بیشترین تذکرش، به کسانی است که به آنها مسؤولیت داده بود تا بخشهای مختلفی را در آن کشور بزرگی که در اختیار آن حضرت بود، اداره کنند. امام بزرگوار ما بارها و بارها به مسؤولان کشور، به ما، به شاگردان خودش، به دستپروردگان خودش، تذکر می‌داد. مضمون آن تذکر این بود که مبادا به چرب و شیرین زندگی راحت، خودشان را عادت بدهند و از مجاهدت در راه خدا باز بمانند.

پروردگارا! این ملت بزرگ به تو ایمان آورد و در راه تو مجاهدت کرد. تو فرموده‌ای: «انّ‌الله یدافع عن الّذین آمنوا»[1]. تو وعده کرده‌ای که از مؤمنان، از مجاهدان راه خودت و از پاکبازان دفاع خواهی کرد. پروردگارا! از این ملت بزرگ، در راه آرمان بزرگش، در راه مقاصد افتخارآمیزش، در مقابل دشمنان خطرناکش دفاع کن و به این ملت نصرت و پیروزی عنایت فرما. پروردگارا! نام امام، راه امام، یاد امام، درسهای ماندگار امام را در ذهن و دل و عمل ما همیشه زنده بدار. پروردگارا! روح مطهّر نبی اکرم و اولیایش، روح مطهّر شهیدان و روح مطهّر امام بزرگوار را از ما راضی کن. پروردگارا! چشمه امید را در دلهای ما بجوشان. پروردگارا! دشمنان ما را مغلوب و منکوب و منهدم بگردان. پروردگارا! وحدت کلمه ما، ایمان ما، اراده ما و باورهای ما را روزبه‌روز رساتر و روشنتر و مستحکمتر بگردان. پروردگارا! ما را به فضل خود، به کمک خود، به لطف خود، به وعده خود، به آنچه که به مؤمنان و محسنان و صالحان وعده فرموده‌ای، روزبه‌روز نزدیکتر بگردان. پروردگارا! ما را بندگان صالح خودت قرار بده؛ مرگ ما و زندگی ما را در راه خودت قرار بده. پروردگارا! ما را از جمله کسانی که به آنها سرباز دین و اسلام گفته می‌شود، قرار بده. پروردگارا! به همه ملتهای مسلمان نصرت عطا کن؛ به ملت لبنان و فلسطین نصرت کامل عنایت فرما.

والسّلام علیکم و رحمةالله و برکاته

---

۱ حج: ۳۸

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

پیام تبریک به دکتر رمضان عبدالله دبیر کل حرکت جهاد اسلامی فلسطین ۱۳۷۹/۳/۱۹

بسم‌الله‌الرّحمن‌الرّحیم

جناب دکتر رمضان عبدالله دبیر کل حرکت جهاد اسلامی فلسطین

با سلام و تحیت پیام تبریک جنابعالی را به مناسبت پیروزیهای بزرگ ملت لبنان که به برکت مجاهدت جوانان مخلص حزب‌الله و مقاومت اسلامی تحقق یافته است دریافت کردم. در حقیقت این پیروزی متعلق به همه‌ی کسانی است که ایمان و عزم خود را بر مبارزه با صهیونیستهای غاصب حفظ کرده و وسوسه‌ی سازش و تسلیم در برابر دشمن عنود و زیاده‌خواه را به دل راه نداده‌اند. این پیروزی از آنِ همه‌ی کسانی است که قدرت اراده و ایمان مردم را قدر می‌دانند و هیچ سلطه‌ی استکباری و ظالم را شکست ناپذیر به حساب نمی‌آورند. این پیروزی مدعای شما فلسطینیان مبارز است که با دست خالی و به نیروی جوانان شجاع و مظلوم خود، عرصه را بر حاکمیت غاصبانه‌ی صهیونیستها در فلسطین تنگ کرده‌اید. این پیروزی حق است و حق هرگاه با عزم و ایمان همراه شود پیروز است. صهیونیستهای غاصب و ظالم باید بدانند که این نسل جوان مؤمن فلسطینی و لبنانی شکست ناپذیر است. مبارزه‌ی مؤمنانه و صبورانه‌ی ملت فلسطین را نمی‌توان با معاملات سیاسی یا فشار نظامی و امنیتی یا بوقهای مزدور تبلیغاتی متوقف کرد. همچنان که نیروی ایستادگی و استقامت ملت عظیم‌الشأن ایران را نمی‌توان با شیوه‌های کهنه و از کارافتاده‌یی که در دو دهه‌ی اخیر بارها از سوی صهیونیستها و حامیانشان تکرار شده و شکست خورده است، مقهور کرد.

بار دیگر تأکید می‌کنم که فلسطین متعلق به ملت فلسطین است و سلطه‌ی غاصب، دیر یا زود ناچار به تسلیم در برابر این حقیقت خواهد شد. امروز جوانان مسلمان و مبارز فلسطین حامل وظیفه‌یی بزرگ و تاریخی‌اند و باید به نصرت الهی و وعده‌ی قطعی او دل بسپرند و آینده را با امید و ایمان و مجاهدتی که امروز می‌ورزند به ملت و کشور خود هدیه کنند. و ان الله علی نصرهم لقدیر.

والسّلام علیکم
سید علی خامنه‌ای

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

پیام به آقای دکتر بشار اسد به مناسبت درگذشت آقای حافظ اسد ۱۳۷۹/۳/۲۱

بسم‌الله‌الرّحمن‌الرّحیم

انا للّه و انا الیه راجعون

جناب آقای دکتر بشاراسد

ضایعه درگذشت تأسف‌بار جناب آقای حافظاسد رئیس‌جمهور فقید کشور برادر سوریه را به شما و دیگر اعضای خانواده محترم آن مرحوم، دولت و ملت بزرگ سوریه تسلیت می‌گویم .

او یکی از شخصیت‌های مبارز و ممتاز جهان عرب و اسلام بود که در طول حیات پرثمرش مصدر خدمات بزرگی به ملت سوریه و جهان عرب بود. وی بی‌تردید در طی سه دهه گذشته استوانه مقاومت در بین دولت‌های خط مقدم جبهه و عامل مهمی در جلوگیری از سقوط خط پایداری در برابر صهیونیسم و حامیانش بشمار می‌آمد.

نقش آن مرحوم در تقویت همبستگی بین جهان عرب و امت اسلامی را نمی‌توان به آسانی فراموش کرد. وی در پیروزی اخیر مقاومت اسلامی جنوب لبنان نقش انکارناپذیری داشت. استمرار مبارزه در سرزمین‌های اشغالی فلسطین مرهون حمایتهای بیدریغ وی بود.

از زمان وقوع انقلاب اسلامی ایران تاکنون دولت و ملت سوریه به رهبری آن فقید سعید همواره از این انقلاب، علی‌رغم همه فراز و نشیب‌های منطقه‌ای و بین‌المللی، حمایت می‌کرد. زیرا به حق تشخیص داده بود که تشکیل حکومت اسلامی ایران موازنه قوا را به نفع نیروهای انقلابی جهان اسلام بهم زده است و لذا از این انقلاب الهی حتی به قیمت تحمل بعضی فشارها حمایت می‌کرد.

رجاء واثق دارم که ملت رشید و سرفراز سوریه راه آن بزرگ‌مرد را در جهت اعتلای ملّی وحدت و یکپارچگی، حفظ استقلال و پایداری در برابر صهیونیسم و حامیانش ادامه خواهد داد. دولت و ملت جمهوری اسلامی ایران نیز کماکان خود را یار و همسنگر دولت و ملت سوریه دانسته و در غم از دست دادن آن پیر عرصه مبارزه، شریک شما، خانواده محترم آن مرحوم، دولت و ملت شریف سوریه می‌داند. از خداوند تبارک و تعالی برای آن فقید سعید رحمت و مغفرت الهی را خواستارم .

سید علی خامنه‌ای
۷۹//۳/۲۱

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

بیانات در دیدار با نمایندگان دوره ششم مجلس شورای اسلامی ۱۳۷۹/۳/۲۹

بسم‌الله‌الرّحمن‌الرّحیم

برادران و خواهران عزیز! نمایندگان و منتخبان محترم و همکاران جدید و عزیز ما در اداره‌ی این کشور بزرگ و این انقلاب عظیم و رسیدن به هدفها و آرمانهایی که خدای متعال برای ملت مسلمان و مجاهدان راه خودش وعده فرموده! خیلی خوش آمدید.

اولین مطلبی که هر مسؤولی در نظام اسلامی - از جمله شما برادران و خواهران عزیز - مناسب است که در ذهن داشته باشد، شکر خداوند متعال به‌خاطر این مسؤولیت بزرگ است. این‌طور نیست که هر وقت انسان بخواهد در خدمت مردم، در خدمت اسلام و در خدمت هدفهای عالی قرار گیرد، این کار برایش میسّر باشد. زمانها و شرایط مختلف است و امکانات همیشه در دسترس نیست. این شرف بزرگی برای یک انسان مؤمن و متعهّد است که احساس کند در جایی قرار گرفته که می‌تواند برای مردم، برای کشور، برای اسلام، برای هدفهای والایی که در عظمت آنها تردیدی نیست، تلاشی کند، زحمتی بکشد و قدمی بردارد.

عزیزان من! اگر خدای متعال هم کمک نکند، قدم از قدم نمی‌شود برداشت. کمک الهی یک امر تصادفی و غیرمنطقی و بی‌محاسبه نیست؛ کمک الهی هم مترتب بر این است که انسان از خدا بخواهد، تلاش کند، استغاثه کند و او را به کمک بطلبد.

پیامبر بزرگوار ما - که این روزها به نام آن بزرگوار مزیّن است و ایام ولادت با سعادت اوست و برای همه مؤمنین و برای همه مسلمانان اسوه است - در هنگامه‌های سخت، ملاحظه نمی‌کرد که تضرّع او پیش خدا و کمک خواستن او از خدا ممکن است در ذهن مخاطبان و شاهدان و ناظران، این تأثیر را بگذارد که او به خودی خود ناتوان است. به صراحت می‌گفت من به خودی خود ناتوانم و بدون کمک خدا از من کاری برنمی‌آید. در جنگ احزاب، در حالی که همه دشمنان از اطراف، مدینه و پیامبر و گروه مؤمنین را محاصره کرده بودند، با این نیّت که اسلام و قرآن و پیام جدید را به‌کلّی از بیخ و بن بکنند، پیامبر اکرم در کنار آرایش نظامی، در کنار تدابیر بسیار هوشمندانه‌ای که در آن‌جا به کار برد، در کنار تحریض مردم بر مقاومت، در مقابل چشم مردم بر زمین زانو گذارد! بارها این کار تکرار شد که در کتابهای سیره هست. پیامبر دستش را بلند می‌کرد، تضرّع می‌کرد، اشک می‌ریخت و می‌گفت: پروردگارا! به ما کمک کن و نصرتت را به ما برسان و به ما توفیق بده.

بدون کمک الهی نمی‌توانیم کاری انجام دهیم؛ و کمک و رحمت الهی جز با توجّه و توسّل به او، جز با شستشوی دل، جز با خالص کردن نیّت، جز با کنار گذاشتن هدفهای حقیر و کوچک شخصی میسّر نخواهد بود؛ و این انقلاب، با این روحیه و با این حالت پیروز شد؛ و این مجلس شورای اسلامی - که افتخاری برای نظام جمهوری اسلامی و برگ زرّینی بر شناسنامه انقلاب و نظام ماست - با این ترتیب پیش آمد.

ما قبل از انقلاب در این کشور چیزی به‌نام مجلس شورا را تجربه کرده بودیم. هرکس که آن مجلس و آن اوضاع و آن تاریخ را دیده، یا لمس کرده، یا در آثار خوانده است، قدر این مجلس و این انقلاب را می‌داند؛ قدر آن مجاهدتهایی را می‌داند که باعث شد در طول بیست و یک سال، یک روز مجلس شورای اسلامی تعطیل نشود. البته آن مجلس هم فرآورده اسلام بود. اگر مبارزات اسلامی مؤمنینِ به اسلام و علمای بزرگ نمی‌بود، آن مجلس هم شروع نمی‌شد؛ منتها آن مجلس منحرف شد. دو آفت بر آن مجلس مسلط شد: یکی تعطیل و توقّف، یکی انحراف. انحراف مجلس هم این بود که نمایندگان به وظیفه نمایندگی خود عمل نکردند. بعد از مجلس سوم و چهارم به

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

این‌طرف، چهار، پنج دوره مجلسِ دو ساله تشکیل شد که تقریباً براساس انتخاب مردم بود؛ اما بعد دیگر انتخاب و گزینشی نبود و مردم حضور نداشتند! هیچ‌کس به‌قدر کسانی که آن وضعیت را دیدند، یا لمس کردند، یا شنیدند و فهمیدند، قدر این مجلس شورای اسلامی و این محیط قانونگذاری آزاد و این گزینش مردمی حقیقی را نمی‌داند. خدا را شکر بگزارید که شما را جزو کسانی قرار داد که بتوانید در چنین جایگاه مهم و رفیعی حضور پیدا کنید؛ برای او فکر کنید و تصمیم بگیرید و برای انجام وظیفه، کار و تلاش و مجاهدت کنید. این کشور به تلاش و مجاهدت، بسیار احتیاج دارد.

انقلاب اسلامی یک تجربه جدید و یک حرف نو در دنیاست. نظام اسلامی یک حرف تازه در محیط سیاسی عالم است. این چیزی نیست که نظامهایی که منافع کلان قدرتهای مستقر و مسیطر عالم به آن آنها وابسته است، حاضر باشند به آسانی از سرش بگذرند. لذا مقابله و معارضه و کارشکنی و تهدید می‌کنند؛ برای این‌که بتوانند این تجربه جدید را به شکست بکشانند. بنابراین، مشکلات، تحمیلی است. علاوه بر ضعفها و فتورها و بی‌فکریها و عقب ماندگیهایی که در طول زمان بر ملت و کشور ما تحمیل شد، فشارهای دشمن هم زیاد است. در این محیطِ حقیقتاً جنگ احزابی، مسؤولان نظام وظیفه دارند از همه توانشان استفاده کنند؛ برای این که بتوانند یک قدم جلو بروند و کاری انجام دهند و یکی از مشکلات را حل کنند و گره‌ها را بگشایند؛ و این با اخلاص، با صفا، با همکاری، با حفظ آن مبانی‌ای که این انقلاب براساس آن به‌وجود آمد، ممکن است.

عمل به قانون اساسی، علاج اساسی دردهای این کشور است. و عمل هم متوقّف بر این است که عناصر عمل کننده؛ چه آنهایی که مجاری اجرای قانون اساسی را معیّن می‌کنند - مثل دستگاههای قانونگذاری - چه کسانی که آن را اجرا می‌کنند - مثل قوّه مجریّه - چه کسانی‌که عدالت و تخلّفها را مورد ملاحظه قرار می‌دهند - مثل قوّه قضائیّه - و همه دست‌اندرکاران این کشور، در مقام عمل، اخلاص و صفا و مسؤولیت و انجام وظیفه را ملاک خودشان قرار دهند. این اساس قضیه است.

این مجلس بحمدالله مجلسی است که طبق آمارهای ارائه شده، عناصر بسیاری از ایثارگران، رزمندگان و مجرّبان میدانهای گوناگون انقلاب، در آن جمع شده‌اند؛ کسانی‌که تلاش کرده‌اند و زحمت کشیده‌اند و جان خودشان را در معرض فدای در راه اهداف انقلاب گذاشته‌اند. بحمدالله سابقه‌داران و علاقه‌مندان به انقلاب در این مجلس جمعند.

مجلس همیشه برای همه - برای مردم و برای مسؤولان - نقطه اساسی امید است. کار مهمِّ شما این است که نگذارید این امید ضعیف شود. البته همان‌طور که جناب آقای کرّوبی اشاره کردند، کلیّت قانون اساسی باید مورد نظر و توجّه شما باشد. در یک برنامه‌ریزی بلندمدت و میان مدت، تلاشتان این باشد که تا آن‌جایی که بر عهده شماست و فرصتهای شما اجازه می‌دهد، اگر گیری در اجرای این قانون هست، آن را برطرف کنید. انتقادپذیری مسؤولان - که جزو برنامه‌های این مجلس ذکر شد - از اساسی‌ترین کارهاست. در گزینش و محاسبه مسؤولان، در دیوان محاسبات، در تنظیم بودجه، در تنظیم برنامه، در وضع قوانین، مُرّ حقیقت را در نظر بگیرید. این اساس قضیه است. بسیاری از قوانین ما خوب هستند؛ اما جواب نمی‌دهند؛ چون در اجرا اشکال دارند. اگر حقیقتاً چشم بینای مجلس - البته با انصاف، با عدالت، با رعایت حدود الهی - متوجّه مجریان باشد، این مشکل برطرف یا لااقل کم خواهد شد. اینها چیزهای بسیار مهمّی است.

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

البته اولویّتها را در نظر بگیرید. من در پیامی هم که به مناسبت افتتاح مجلس به شما عزیزان عرض کردم، این نکته را متذکر شدم که همه کارها را دفعتاً نمی‌شود انجام داد؛ اولویّتها را در نظر بگیرید. امروز در بعضی از گفته‌ها و اظهارات، راجع به شأن و شخصیّت و شرف و کرامت انسان در جامعه حرف زده می‌شود. این بلاشک از اصول اسلامی است؛ اما کدام نقض کرامت انسانی بالاتر از این که انسانی، رئیس عائله‌ای، پدر خانواده‌ای، در جامعه‌ای که در آن همه‌چیز هم هست، نتواند اوّلیات زندگی فرزندان خودش را تأمین کند؟! کدام تحقیر از این بالاتر است؟! کدام نقض شخصیّت و شرف و کرامت انسانی از این بالاتر است؟! صبح تا شب کار کند، آخرش به من یا به شما یا به آن مسؤول دیگر نامه بنویسد که من دو ماه است به خانه‌ام گوشت نبرده‌ام! یک وقت در جامعه گوشت و میوه نیست، من و شما هم نمی‌خوریم؛ یک وقت در جامعه امکانات رفاهی نیست، من و شما هم استفاده نمی‌کنیم؛ یک وقت ایام عید که می‌شود، فرزندان من و شما هم لباس نو بر تن نمی‌کنند. در این حالت کسی احساس سرشکستگی نمی‌کند – البلیة اذا عمت طابت – اما وقتی همه چیز هست، وقتی کسانی در جامعه با استفاده از فرصتهای نامشروع توانسته‌اند برای خودشان آلاف و الوف و زندگیهای تجمّلی فراهم کنند، وقتی طبقاتی در جامعه هستند که برایشان پول خرج کردن هیچ اهمیتی ندارد، جمع کثیری از مردم که در بین آنها رزمندگان و عناصر نظامی و کارمندان دولت و معلمان و روستاییان و مردم مناطق محروم و دور و مناطق جنوب هستند، نتوانند نان و پنیر بچه‌هایشان را فراهم کنند، کدام شکستن شخصیّت و شرف انسانی از این بالاتر است؟! شما می‌خواهید جواب چه کسی را بدهید؟ شما می‌خواهید دل چه کسی را خوش کنید؟ شما می‌خواهید چه کسی از شما راضی باشد؟

بله، مسأله معیشت قطعاً در اولویّت اوّل است. معیشت که نبود، دین هم نیست؛ اخلاق هم نیست؛ حفظ عصمت و عفت هم نیست؛ امید هم نیست. کسی را که به موقعیتی دست پیدا کرده، به خاطر این که برای رفع نابسامانی و فقر، تلاش و مجاهدت کند و شب و روزِ خودش را صرف نماید، ملامت نخواهند کرد. اولویّتها را پیدا کنید. مسائل اساسی جامعه اینهاست.

عزیزان من! شما بدانید که دشمن شما، دشمن این انقلاب، دشمن این نظام، بُرنده‌ترین حربه‌ای که در اختیار خواهد داشت، فقر و گرفتاری اقتصادی مردم است. روی این مسأله باید فکر کرد. گرفتاریهای اقتصادی مردم، همین بیکاری‌ای است که در کلمات شما تکرار می‌شود و درست هم هست؛ همین کمبودها و همین مشکلات فراوان است. البته فسادهای گوناگون، سوءاستفاده‌های گوناگون، تبعیضهای گوناگون، مشکلات اداری و مشکلات قضایی هم در کنارش هست. اولویّت اوّل برای شما این است که امید مردم را حفظ کنید. اولویّت اوّل این است که شکم مردم را سیر کنید. می‌شود نشست و حرفهای روشنفکری زد: اگر فلان‌طور نشود، فلان‌طور نخواهد شد؛ اگر چنین نشود، چنان نخواهد شد؛ اما باید دید واقعیت چیست.

این مسؤولیتها امروز هست، فردا نیست. همه ما در گذریم. مجلس شورای اسلامی به فضل الهی پایدار بوده و پایدار خواهد ماند؛ لیکن ما که پایدار نیستیم؛ ما چهار روز در این جا هستیم و وظایفی داریم که آن وظایف را بایستی انجام دهیم. در درجه اوّل باید خدا را راضی کنیم. البته مردم را باید راضی و دل آنها را شاد کرد؛ اما در درجه اوّل این است که فکر محاسبه الهی را بکنیم.

عزیزان من! خدای متعال از هر ساعتِ عمر شما در مجلس، از هر تصمیم‌گیری شما، از هر نشست و برخاست شما – که اکنون مهم شده است – سؤال خواهد کرد. تا چندی پیش، شما می‌نشستید، برمی‌خاستید؛ حرکت و گفتار شما تأثیری نمی‌گذاشت؛ اما امروز شما یک کلمه حرفتان، یک نشست و برخاستتان، یک دست بلند کردن و

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

موضعگیریتان مؤثّر است. این یک امکان است و این امکان با خودش مسؤولیت سنگینی را مـی‌آرود. در درجـه اوّل هم خدای متعال از ما سؤال می‌کند.

در تشخیصها، در گزینش اشخاص و در گزینش مسؤولان، باید خدا را در نظر بگیرید. گـزینش بایـد گـزینش هوشمندانه، عالمانه و دقیق باشد. اینها جزو وظایف حتمی است. آن کسی را که شما سرِ کار می‌آورید، آن کـسی را که شما به او اعتراض می‌کنید، آن کسی را که شما از او سؤال می‌کنید، آن کسی را که شما استیضاح می‌کنید، یـک مسؤول در نظام اسلامی است که قدرت و توانایی و امکانات خود را از شما دارد. در این که این توانـایی را بـه چـه کسی بدهید، چگونه تصمیم‌گیری کنید، چگونه تشخیص بدهید، بایستی دقیق، هوشمندانه و بدون ملاحظه ایـن و آن عمل کنید.

تقسیم‌بندی جناحها به چپ و راست و مدرن و سنّتی و غیره، حرف است. اینها حقایق نیـست. حقیقـت عبـارت است از آن تکلیف و مسؤولیتی که شما دارید. آن مهم است. آن چیزی است که گریبان ما را می‌گیـرد. آن چیـزی است که ما را به پاسخگویی در مقابل خدا وادار می‌کند.

برادران عزیز! بعضی از کارها توبه دارد، بعضی از کارها توبه هم ندارد؛ چـون اصـلاحش ممکـن نیـست. شـما ببینید در قرآن کریم بعد از «الاّ الّذین تابوا»[1] ، در موارد متعدّدی دارد: «واصـلحوا»[2]. گـاهی توبـه نـسبت بـه کـار شخصی ماست. در مسائل فردی، کار اشتباه و غلطی از ما سر می‌زند، بعد هم بـه خـدای متعـال عـرض مـی‌کـنیم: پروردگارا! اشتباه کردیم، غلط کردیم. این تمام می‌شود و می‌رود. یک وقت است که این کار در صحنه جامعه تأثیر می‌گذارد؛ واقعیتی را به وجود می‌آورد یا از بین می‌برد؛ توبه این، به این است که آن را اصلاحش کنیم. مگر ممکـن است همیشه اصلاح کرد؟ مگر در همه موارد ممکن است آبِ رفته را به جوی بازآورد؟ لذا بسیار باید دقّت کرد.

بنده ضمن این که به خاطر این مسؤولیت سنگینی که دارید، باید به شما عزیـزان تبریـک عـرض کـنم، بایـد هشدار هم بدهم: مواظب باشید؛ این مسؤولیتِ بسیار سنگین و کار بسیار بزرگی است. همـان قـدر ایـن مـسؤولیت سنگین است که مسؤولیت بقیه کسانی که در مسؤولیت قبل از شما بودند یا بعد از شما خواهند آمد. از خدای متعال باید کمک و حمایت بخواهید.

وامدار کسی هم نباید بود؛ فقط وامدار آن سوگندی که خورده‌اید، باشید. آن سوگند هم سوگند حقیقی اسـت؛ یعنی قسمی شرعی است که اگر نقض شود، یقیناً خلاف شرع انجام شده اسـت و پـیش خـدای متعـال مـسؤولیتهای سنگینی هم برای انسان دارد.

وظیفه ما این است که از هویّت انقلاب، اساس انقلاب و اساس این نظام دفاع کنیم و این نخواهد شد، جز ایـن که در نظر داشته باشیم که وظایف ما در این قانون اساسی بحمدالله مترقّی و جامع - نمی‌گوییم بی‌عیب و بی‌نقـص؛ اما قطعاً جزو جامعترین و کاملترین قوانین اساسی‌ای است که امـروز در دنیـا وجـود دارد - چیـست. همـین قـانون اساسی، مجلس را رکن مهم این نظام قرار داده است. اصل قضیه این است که این رکن، وابسته به ایـن نظـام الهـی است. کسانِ پُر کار و پُرتلاش و پُر فعالیتی هستند که مایل نیستند این نظام بـا کلّیـت خـودش یـا بـا روحِ اسـلامی خودش باقی بماند.

---

۱ بقره: ۱۶۰

۲ بقره: ۱۶۰

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

وظیفه همه ما این است که در مقابل تسلّط مخالفان این انقلاب و این نظام، محکم و با قدرت باشیم. اگر خدای متعال به بنده هم - که یک خدمتگزارِ دارای مسؤولیت هستم - توفیق دهد، مثل شما وظیفه من هم همین است. همه وظیفه دارند در مقابل کسانی که درصددند پایه‌های این نظام را - چه پایه‌های ایمانی آن را، چه پایه‌های فکری آن را، چه پایه‌های اجرایی آن را - سست کنند، بایستند. این وظیفه اساسی همه مسؤولان نظام است؛ چه قوّه مجریّه و در رأس آن رئیس جمهور، چه قوّه مقنّنه که شما برادران و خواهران عزیز هستید، چه قوّه قضاییّه و چه بقیه مسؤولان که این حقیر هم در مجموعه مسؤولان قرار دارم. سعادت ما در این است که در این راه بایستیم. ما با خدای متعال تعهّد کرده‌ایم که ایستادگی کنیم؛ ان‌شاءالله به این تعهد عمل هم خواهیم کرد. ما نخواهیم گذاشت که ضدّانقلاب و کسانی که از اساس با این انقلاب مخالف بودند، بتوانند در مراکز اثر گذارِ برروی افکار عمومی و برروی ایمان مردم، مقاصد خودشان را عملی کنند. مردم هم این را از شما می‌خواهند؛ خدا هم این را از شما می‌خواهد.

ان‌شاءالله خدای متعال به شما کمک کند و توفیق دهد که این چهار سال را با عافیت دین و دنیا بگذرانید و خدای متعال را از خودتان راضی کنید و آن وقتی که از این مسؤولیت جدا خواهید شد، با احساس این که کاری برای این کشور و این ملت کرده‌اید، جدا شوید.

از خداوند متعال می‌خواهیم که به همه شما عزیزان توفیق عنایت کند و روزبه‌روز برکات خودش را بر شما و بر این ملت، مستمّر و مستدام بدارد. ان‌شاءالله برکات حضرت بقیة‌الله الاعظم ارواحنافداه و دعای مستجاب آن بزرگوار هم شامل حال همه شما و ما باشد.

والسّلام علیکم و رحمةالله و برکاته

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

بیانات در دیدار کارگزاران نظام به مناسبت هفدهم ربیع‌الاوّل ۱۳۷۹/۳/۳۱

بسم‌الله‌الرّحمن‌الرّحیم

بنده هم میلاد مسعود نبی‌اکرم حضرت محمّدبن‌عبدالله صلّی‌الله‌علیه‌وآله و ولادت با سعادت حضرت امام جعفر صادق علیه‌الصّلاةوالسّلام را به همه مسلمانان عالم، به همه حق‌طلبان و آزادگان؛ مخصوصاً به ملت شریف و بزرگوار ایران، همچنین به شما حضّار محترم، مسؤولان محترم کشور، میهمانان عزیز کشورهای اسلامی از سراسر جهان و سفرای محترم کشورهای اسلامی تبریک عرض می‌کنم.

هم خود نبی‌اکرم از لحاظ شخصیت، در اوج قلّه عالم آفرینش است؛ چه در آن ابعادی که برای بشر قابل فهم است، مثل همین معیارهای عالی انسانی - عقل، تدبیر، هوشمندی، کرم، رحمت، عفو، قاطعیت و از این قبیل چیزها - چه در آن ابعادی که از مرتبه ذهن انسان بالاتر است - ابعاد نشان‌دهنده تجلّی اسم اعظمِ حق در وجود پیغمبر اکرم و مقام قرب پیغمبر به خدای متعال - که ما از اینها فقط نامی و صورتی می‌شنویم و می‌دانیم و حقیقت آن را خدای بزرگ و اولیای بزرگش می‌دانند و هم پیام آن بزرگوار یک پیام بالاترین و بهترین برای سعادت انسان است؛ پیام توحید، پیام ارتقاء مرتبه انسان و پیام تکامل وجود بشر.

درست است که بشریت، تا امروز توفیق پیدا نکرده است که این پیام را به‌طور کامل در همه ابعادش در زندگی خود پیاده کند؛ ولیکن بی‌گمان حرکت تعالی و ترقّی انسان، یک روز به این‌جا خواهد رسید. این یک نقطه اوج و یک تعالی برای انسان است. با فرض این‌که فکر و فهم بشریت و ادراکات عالی و دانش او رو به پیشرفت است و پیام اسلام، هم زنده است، شکی نیست که یک روز این پیام، جای خود را در زندگی جامعه بشری پیدا خواهد کرد. حقّانیت پیام نبوی، حقّانیت توحید اسلام، درس اسلام برای زندگی و راه اسلام برای سعادت و پیشرفت انسان، بشر را به آن نقطه‌ای خواهد رساند که این جاده روشن و هموار را پیدا کند و در آن قدم بگذارد و پیش برود و تعالی و تکامل خود را بیابد.

آنچه که برای ما مسلمانها مهم است، این است که معرفت خود را نسبت به اسلام و پیغمبر گرامی اسلام، زیاد کنیم. امروز در دنیای اسلام یکی از دردهای بزرگ، درد تفرقه و جدایی است. محور وحدت عالم اسلام، می‌تواند وجود مقدّس پیغمبر - نقطه اعتقاد همه؛ نقطه تمرکز عواطف همه انسانها - باشد. ما مسلمانها هیچ نقطه‌ای را به این روشنی و به این جامعیت - مثل وجود مقدّس پیغمبر - نداریم؛ که هم مسلمانها به او معتقدند، هم علاوه بر اعتقاد، یک پیوند عاطفی و معنوی، دلها و احساسات مسلمانان را به آن وجود مقدّس، متّصل کرده است. این بهترین مرکز وحدت است.

تصادفی نیست که ما مشاهده می‌کنیم در این سالهای اخیر، مثل دوران قرون وسطی و دوران تحلیلهای مغرضانه مستشرقین،نسبت به ساحت مقدس نبی‌اکرم اهانت روا می‌دارند. در دوران قرون وسطی کشیشان مسیحی در نوشته‌ها، گفتارها و کارهای هنریشان و در دورانی که تاریخ نویسی مستشرقین باب شد، همانها در آثارشان به شخصیت پیغمبر اکرم اهانت می‌کردند. در قرن گذشته هم باز دیدیم که مستشرقین غیرمسلمانِ غربی یکی از نقاطی را که مورد تشکیک و در مواردی مورد اهانت قرار دادند، شخصیت مقدس و مبارک نبی‌اکرم بود!

مدتها فاصله شده بود؛ ولی اخیراً باز شروع کردند. در چند سال اخیر، انسان یک تهاجم مطبوعاتی و فرهنگی پلید و شومی را در اکناف عالم نسبت به شخصیت نبی‌اکرم صلّی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم مشاهده می‌کند. این کار می‌تواند

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

حساب شده باشد؛ چون به این نقطه توجّه شده است که مسلمانان می‌توانند برگرد محور وجود مقدّس نبی‌اکرم و اعتقاد و محبت و عشق به او جمع شوند. لذا آن مرکز را مورد مناقشه قرار می‌دهند.

علمای اسلام، روشنفکران مسلمان، نویسندگان، شعرا و هنرمندان در دنیای اسلام، امروز وظیفه دارند تا آن‌جایی که توان آنها اجازه می‌دهد، شخصیت نبی‌اکرم و ابعاد عظمت این وجود بزرگ را برای مسلمانان و غیر مسلمانان ترسیم کنند. این امر به اتّحاد امت اسلامی و به خیزشی که امروز در نسلهای جوان امت اسلام به سوی اسلام مشاهده می‌شود، کمک خواهد کرد.

برادران و خواهران عزیز! امروز دنیای اسلام بیش از گذشته احتیاج دارد به این‌که خود را با مبانی و حقایق اسلام، مأنوس و نزدیک کند. امروز زمینه برای حرکت اسلامی در سرتاسر دنیای اسلام فراهم است. امروز در مقابل فساد دنیای مادّی غرب، فهمِ حقیقتِ توحید اسلامی برای ملتهای مسلمان، دشوار نیست. امروز روزی است که باید علما و متفکران اسلام، حرکت و تلاش کنند تا دلها را با حقیقت اسلام آشنا نمایند؛ امت اسلامی را به زمینه تجدید حیات اسلامی که بحمدالله مقدّمات آن فراهم شده و نمونه‌هایی از آن در اطراف عالم به وجود آمده است و نمونه بارزی از آن در این کشور، در میان ملت بزرگ ایران - با تشکیل نظام جمهوری اسلامی - تحقّق پیدا کرده است، نزدیک کنند.

هرجا که ما با اسلام و حقایق اسلام و وظیفه‌ای که اسلام برایمان معیّن کرده است، صادقانه برخورد کردیم، نصرت الهی و پیروزی و موفقیت، نصیب شد. ما، هم در مسائل داخل کشورمان این را تجربه کرده‌ایم، هم در مسائل دنیای اسلام این را دیده‌ایم. اگر مشاهده می‌کنید که جوانان مؤمن در لبنان توانستند پیروزی بزرگی را برای خودشان و برای امت اسلامی و ملت عرب به ارمغان بیاورند،[1] این در سایه اسلام و در سایه آشنایی با اسلام و عمل کردن به حکم اسلامی در این مورد بود.

همیشه همین‌طور است. علاج دردهای امت اسلامی؛ علاج درد بزرگ امت اسلام و زخم عمیق دنیای اسلام - یعنی مسأله فلسطین - نیز همین است. کسانی گمان نکنند که قضیه فلسطین هم تمام و ملت فلسطین نابود و مسأله فلسطین در زیر این جنجالها و غوغاها دفن شد! این خطاست؛ این توهّم باطل است. گذشتِ زمان نمی‌تواند حقی مثل مسأله فلسطین را از طومار عالم محو کند. فلسطین و ملت فلسطین، زنده و آینده فلسطین، روشن است.

شما ملاحظه کنید، چندین کشور - چه در آسیای میانه و چه در منطقه بالکان - بعضی پنجاه سال و بعضی هفتاد سال، جزو مجموعه شوروی بودند و کسی گمان نمی‌کرد که یک روز آنها دوباره به هویّت خودشان برگردند؛ اما برگشتند! یک روز شوروی، شکست‌ناپذیر و زوال‌ناپذیر به نظر می‌آمد و ظاهربینان خیال می‌کردند مسأله کشورهایی که در مجموعه شوروی، حل و گم شده بودند، برای ابد تمام شده است؛ اما این‌طور نبود. فلسطین نیز همین است. فلسطین که تمام‌شدنی نیست. فلسطین که از روی صحنه عالم، گم‌شدنی نیست؛ همچنان که جنوب لبنان، گم‌شدنی نبود. صهیونیستها به لبنان نیامده بودند که یک روز آن‌جا را تخلیه کنند. آمده بودند که آن‌جا برای همیشه بمانند! دیدید که مجاهدت و صبر و استقامت مردم و جوانان مسلمان لبنان در طول بیست سال، عرصه را بر دشمن، تنگ و او را مجبور به عقب‌نشینی کرد. عین این مسأله در مورد خودِ فلسطین، صادق است. مقاومت مردم مسلمان و تمسّک به اسلام می‌تواند این نقشه جعلی و دروغین امروز را به هم بزند و نقشه حقیقی - نقشه فلسطین - و ملت فلسطین را دوباره به این سرزمین برگرداند. به فضل پروردگار، این کار شدنی است.

---

[1] اشاره معظمّ‌له به بیرون راندن صهیونیستها از جنوب لبنان است.

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

در سایه معرفت به اسلام و عمل به آن، بسیاری از چیزها که امروز ممکن است به چشمهایی محـال و دشـوار بیاید، هم شدنی است، هم وقتی که در عمل تحقّق پیدا کرد، دیده خواهد شد که آن‌قدر هم دشوار و غیرعملی نبود.

امیدواریم خداوند متعال امت اسلامی را بیدار کند، و ما را قـدردان اسـلام و قـرآن و قـدردان وجـود مقـدس پیغمبر قرار دهد. ان‌شاءالله اختلافات و دوئیتها میان مسلمانها، به وحدت و یگانگی و الفت تبدیل شود. ان‌شـاءالله در سایه توجّهات پروردگار و ادعیه زاکیه حضرت بقیةالله ارواحنافداه ما و همه امت اسلامی بتوانیم خودمـان را بـه آن نقطه‌ای که اسلام برای امت خود و برای آحاد بشر در نظر گرفته است، برسانیم.

والسّلام علیکم و رحمةالله و برکاته

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

متن کامل بیانات در دیدار با مسؤولان قوّه قضاییّه و خانواده‌های شهدای هفتم تیر ۱۳۷۹/۴/۷

بسم‌الله‌الرّحمن‌الرّحیم

به شما حضّار محترم؛ مسؤولان عزیز قوّه قضاییّه و خانواده‌های محترم شهدای بزرگوار هفتم تیر خوشامد عرض می‌کنم.

یک جمله درباره هفتم تیر عرض کنم. مهمترین چیزی که در این حادثه همه دلها و چشمها را به خود مشغول کرد، این بود که ضربه‌های خصمانه دشمن بر پیکره انقلاب هرچه سنگین‌تر باشد، جوشش ایمان و صلابت صبر و استقامت در مردم بیشتر خواهد شد. هفتاد و چند نفر از مدیران برجسته‌ای که در میان آنها شخصیتی مثل شهید بهشتی حضور داشت، یکجا به‌وسیله دشمن از نظام اسلامی گرفته شدند؛ آن هم با آن وضع فاجعه‌آمیز و حزن‌انگیز. عکس‌العمل این انقلاب و این ملت چه بود؟ مردم، با ایمان و با صلابت صبر و استقامت خودشان و آن خانواده‌های معظّم با شکیبایی و بردباری مؤمنانه‌شان، توانستند چنان پاسخی به دشمن بدهند که در محاسبات مادّی و در هیچ وضعیتی قابل گنجانیدن نبود و نیست. انقلاب را بیمه کردند، دشمن را مطرود کردند و نام ملت ایران را بلند آوازه کردند. همیشه همین‌طور است. تا وقتی که ایمان و صبر و هوشیاری و بردباری مردم ذخیره ارزشمند این انقلاب و این نظام است، دشمن از وارد آوردن ضربه به این نظام و این انقلاب هیچ طرفی نخواهد بست و هیچ سودی نخواهد برد و انقلاب مستحکم‌تر خواهد شد. شهید بزرگوار ما - مرحوم آیةالله بهشتی - یک شخصیت نمونه و ممتاز در نظام اسلامی بود که در این حادثه از دست ما گرفته شد؛ اما هم یاد او زنده ماند و هم خون او و یارانش انقلاب را پایدار کرد و این درس بزرگ برای انقلاب ماند.

این هفته بسیار بجا به نام قوه قضاییّه نامگذاری شده است؛ چون تشکیلات جدید قضایی و نظام نوین قضایی اسلامی با فکر و ابتکار و پشتکار شهید مظلوم بهشتی توانست منعقد شود و شکل بگیرد. البته اگر خود او زنده می‌ماند، مسلّماً حرکت این نظام به‌سوی تکامل و رفع عیوب و جلب جهات مقوّی و مرجّح، سریعتر انجام می‌گرفت. بعد از ایشان هم تلاشهای مشکور مبذول شده است که ان‌شاءالله خدای متعال زحمات عزیزانی را که در طول سالیان اخیر، در این راه زحمت کشیده و تلاش کرده‌اند - در هر سطحی از سطوح قوّه قضاییّه که بودند؛ چه در سطح مدیریّت و چه در سطوح دیگر - قبول کند.

آنچه امروز برای ما مطرح است، این است که قوّه قضاییّه در کشور ما نقش و جایگاه بی‌نظیر و ممتازی دارد. همان‌طور که جناب آقای هاشمی شاهرودی بیان کردند، قوه قضاییّه رکنی است که با سلامت و استقامت و صلاح آن، تمام عیوب در دستگاههای اجرایی و در بخشهای مختلف مدیریّت و سازماندهی اداره کشور و در سطح جامعه، به مرور از بین خواهد رفت. نقش قوّه قضاییّه در قانون اساسی این‌طور پیش‌بینی شده است.

نظارت قوه قضاییّه؛ پیشگیری از جرم، تأمین عدالت، تأمین امنیت. اینها قلمهای بسیار درشتی است که در نظام اسلامی جزو سرفصلهای مهم اداره مطلوب کشور به حساب می‌آید. قوّه قضاییّه می‌تواند مظهر عدالت در نظام اسلامی باشد. قوّه قضاییّه، با صلابت، با اقتدار و با تصمیم‌گیری درست و بهنگام می‌تواند جلوِ پیدایش و رشد جرایم و توسعه خلاف در دستگاههای مختلف را سد کند؛ از ظلم به مظلومان و مستضعفان جلوگیری کند؛ از قدرت نمایی کسانی‌که به زر و زور مسلّحند، جلوگیری کند.

آفت جوامع بشری این است که کسانی با داشتن پول، با داشتن پشتیبان، با داشتن قوم و عشیره - چه قوم و عشیره به شکل قدیمی آن، چه قوم و عشیره به شکل مدرن و امروزی آن؛ یعنی حزب بازی و گروه بازی - حقوق

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

عمومی را ندیده بگیرند؛ حقّ مردم را تضییع کنند؛ فرصتها را منحصراً به اشغال خود در آورند و جلوِ عدالت را بگیرند. قوّه قضاییّه مقتدر، با صلابت، هوشمند و عالم می‌تواند جلوی اینها را بگیرد.

من خدا را شاکرم که بحمدالله بعد از آن که این قوّه به‌وسیله یک عالمِ روشن بینِ فاضل پایه‌گذاری شد، امروز هم به‌وسیله یک عالم روشن بین، فاضل، آگاه و نوگرا اداره می‌شود. آنچه موجب این می‌شود که بنده قلباً خدای متعال را سپاسگزاری کنم، این است که بحمدالله امروز ایشان[1] با برخورداری از علم و نگاه عالمانه به مسائل، تکیه به معلومات فقهی وسیع،گرایش به استخدام روشهای نو و علمی برای پیشرفت امور، بعلاوه نگاه کلان به مسائل قوّه قضاییّه - که این امر بسیار مهمّی است که ما قوه قضاییّه را مثل یک رکن و یک عنصر اصلی در کلّ نظام ببینیم و تأثیر آن را در مدیریّت کلان نظام در نظر بگیریم - و همچنین با شجاعت و قاطعیّت، مدیریّت قوّه را در دست دارند و بنده با گذشت کمتر از یک سال، آثار این انتصاب بجا و به‌موقع و مبارک را مشاهده می‌کنم.

البته این به معنای آن نیست که ما امروز همان چیزی را که در قضای اسلامی متوقّع هستیم، در قوّه قضاییّه مشاهده می‌کنیم؛ نه، انتظارات ما زیاد است. البته مطالبات این طلبه حقیر که مسؤولیت سنگینی را در قبال هر حکم و هر اقدام و هر حرکت شما، پیش خدای متعال بر دوش خودم احساس می‌کنم، با مطالبات جناحها و گروهها و عناصر سیاسی و امثال اینها نبایستی اشتباه شود؛ جناحهای سیاسی دنبال کار خودشان هستند. بعضی از جناحهای سیاسی دنبال این هستند که اقتدار و صلابت قوه قضاییّه را از آن سلب کنند تا این قوّه قدرت اقدام نداشته باشد. بعضی در پی ارعاب مسؤولان قوّه قضاییّه‌اند تا با آنها همخوانی کنند. اگر جنجال و انتقادی می‌کنند، انسان نشانه خیرخواهی را در آن جنجالها و انتقادها کمتر مشاهده می‌کند. البته این مسؤولیت سنگین، این کار بزرگ و این مأموریت الهی که بر دوش مسؤولان قوه قضاییّه است، باید در آنها این آمادگی را هم به‌وجود بیاورد که این‌طور مخالفتها و جنجال‌آفرینیها و ابراز توقّعها شود. این خلافِ انتظار نیست. بالأخره افرادی دچار عقده‌های شخصی و حسادتند؛ افرادی دنبال مقاصد سیاسی‌اند و با روشهای سیاسی کارهایی را می‌کنند، حرفهایی را می‌زنند و انتقادهای ناواردی را گاهی با بعضی از انتقادهای احیاناً وارد مخلوط می‌کنند. بنابراین آن مطالبات جداست. آنچه که بنده به‌عنوان یک طلبه مسؤول از قوّه قضائیّه انتظار دارم، همان چیزی است که ما چهره زیبا و منوّر آن را در قضاوت امیرالمؤمنین علیه‌سلام‌الله‌الملک الحقّ المبین در تاریخ مشاهده می‌کنیم: آن عدالت قاطع، آن عدالت بی‌ملاحظه، آن عدالت فراگیر، آن عدالت امیدوار کننده، آن عدالتی که در آن افراد ضعیف و معمولی جامعه در مقابل قانون و معامله قانونی، با افراد مقتدر و قدرتمند یکسانند. در اسلام این‌گونه است؛ در قانون اساسی ما هم این‌گونه است.

در قانون اساسی، رهبری، رئیس جمهور، رئیس قوّه قضاییّه و دیگر مسؤولان کشور، با آحاد مردم در قبال قوانین هیچ تفاوتی ندارند. هیچ‌کس بالاتر از قانون نیست. قانون اساسی اختیاراتی را به کسانی می‌دهد. قانون اساسی به قاضی می‌گوید محکوم یا تبرئه کن؛ حکم قضایی صادر کن. به رهبری هم می‌گوید با ملاحظه این جهات، عفو کن. این مافوقِ‌قانون حرکت کردن نیست؛ این متن و مُرّ قانون است. قانون برای همه یکسان است. برای کسانی که گره‌هایی را باز کنند، راههایی را بگشایند و مشکلاتی را حل نمایند، مسؤولیتهایی وجود دارد. آن‌جایی که قانون در میان است، همه یکسانند. این امر بسیار مهمّی در اسلام است. دیگران هم ادّعای این را می‌کنند، اما اسلام این را در عمل نشان داده است. ما دنبال آن هستیم؛ ما این تصویر زیبا در ذهنمان است.

---

[1] منظور، آیت‌الله سیدمحمود هاشمی شاهرودی است.

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

من یک وقت به برادران عزیز قوّه قضاییّه عرض کردم که شأن قوه قضاییّه این است که در هرگوشه از این کشور اگر به کسی ظلم شد، در دل او نور امیدی باشد که به دستگاه قضایی مراجعه می‌کند و احقاق حق می‌شود. آن روزی که به این نقطه برسیم، روزی است که قضای اسلامی تحقّق پیدا کرده است. همه باید احساس کنند که بدون هیچ ملاحظه‌ای، احقاق حق و ابطال باطل خواهد شد. شرط اوّل هم صلابت، استقلال قوّه قضاییّه، استقلال قاضی، عدم نفوذ جریانات سیاسی و عدم دخالت دستگاههای دیگر در قوّه قضاییه است. بحمدالله امروز این معنا تأمین است و ما مشاهده می‌کنیم که رئیس محترم قوّه با آگاهی از فقه و مفاهیم دینی و با دید عالمانه، همراه با رعایت جوانب شرعی، با مسائل قوّه قضاییّه برخورد می‌کنند.

دستگاه قضایی اسلام یکی از کارآمدترین دستگاههاست. ما احتیاجی نداریم که برای مواد قضایی یا قوانین لازم برای اداره دستگاه قضایی یا نحوه اجرای عدالت، از هیچ نظامی، از هیچ کشوری، از هیچ تمدّن دیگری چیزی وام بگیریم. در اسلام همه چیز پیش‌بینی شده است. قوانین باید طبق مقررات اسلامی تنظیم و آماده شود و با جرم به هر شکلی مقابله گردد.

این غلط است که اگر مجرم به یک مجموعه سیاسی وابسته باشد، باید در مقابل او کوتاه آمد؛ آن هم با این دلیل غیر محکمه پسند که اگر مجرمیّت او مورد تأکید قوّه قضاییّه قرار گیرد، جنجال خواهد شد! قرآن کریم می‌فرماید «و ان یکن لهم الحقّ یأتوا الیه مذعنین»[1]؛ اگر قضاوتی که می‌شود، برخلاف مصلحت آنها باشد، جنجال می‌کنند؛ اما اگر برطبق میل و نظر آنها باشد، آن وقت آن را می‌پذیرند. بعد می‌فرماید: «افی قلوبهم مرض»[2]. این قضاوت قرآن است.

دستگاه قضایی باید مورد اعتماد عموم مردم قرار گیرد، نه این که در صلاحیت و اقتدار و صلابت آن خدشه شود. البته برای رسیدن به این نقطه، تلاش، پیگیری، کار مداوم همراه با شجاعت و توکل به خدا لازم است، که انسان نشانه‌های آن را بحمدالله مشاهده می‌کند.

قوّه قضاییّه برای اداره خود، در درون خود دچار کمبود عناصر صالح نیست. بحمدالله در قوّه قضاییّه - بخصوص در این بیست سال اخیر - عناصر مؤمن، سالم، کارآمد، پُرنشاط و جوان هستند؛ به‌قدری که بتوانند این قوّه را به‌خوبی اداره کنند و برای مدیریت قوّه، دستها و بازوها و سرانگشتهای کارآمدی باشند و کارها را سامان ببخشند. باید ان‌شاءالله از عناصر جوان و مؤمن و پُرشور و با نشاط و با ایمان و معتقد به اسلام استفاده شود.

بنده به آینده قوّه قضاییّه امیدوارم. البته از خدای متعال دائماً می‌خواهم که به رئیس محترم قوّه قضاییّه، مسؤولان عالی‌رتبه، قضات محترم، مسؤولان بخشهای مختلفی که کارهای سنگین بر دوش آنهاست و بعضاً مشاهده می‌شود که بعضی از آنها در تبلیغات مورد هجومهای غیرعادلانه و غیرمنصفانه‌ای هم قرار می‌گیرند، صبر و قوّت بدهد و کمک کند تا بتوانند این بار سنگین را بردارند و خدا را از خودشان راضی کنند.

اساس قضیه این است که ما بتوانیم رضای الهی را کسب کنیم. اگر رضای الهی را تعقیب کردیم، آن وقت مصلحت مردم، خیر مردم و اجرای عدالت به آسانی برای ما میسّر خواهد شد. اگر دنبال رضای خدا نبودیم - دنبال رضای این و آن بودیم - آن‌وقت کارها نابسامان خواهد شد و سامان کارها حاصل نخواهد گردید.

---

۱ نور: ۴۹

۲ نور: ۵۰

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

امیدواریم که ان‌شاءالله ادعیّه زاکیّه حضرت بقیةالله ارواحنافداه شامل حال همه شما باشد و مشمول کمک و اعانت الهی باشید و توفیق خدا شامل حالتان گردد و روزبه‌روز ان‌شاءالله شاهد پیشرفت و بهتر شدن و بهبود یافتن همه چیز در دستگاه قضایی باشیم. از این طریق ان‌شاءالله بسیاری از مشکلات و مفاسد اصلاح خواهد شد.

والسّلام علیکم و رحمةالله و برکاته

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

بیانات در دیدار مسؤولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی ایران ۱۳۷۹/۴/۱۹

بسم‌الله‌الرّحمن‌الرّحیم

الحمدلله ربّ العالمین. والصّلاة والسّلام علی سیّدنا و نبیّنا ابی القاسم محمّد و علی آله الأطیبین الأطهرین المنتجبین سیّما بقیّةالله فی‌الأرضین. قال‌الله الحکیم فی کتابه:

«بسم‌الله‌الرّحمن‌الرّحیم. الّذین قال لهم النّاس انّ النّاس قد جمعوا لکم فاخشوهم فزادهم ایمانا و قالوا حسبنا الله و نعم‌الوکیل فانقلبوا بنعمة من الله و فضل لم یمسسهم سوء واتّبعوا رضوان الله والله ذو فضل عظیم.»[1]

برادران و خواهران عزیز؛ مسؤولان و مدیران برجسته نظام جمهوری اسلامی! خیلی خوش آمدید. جلسه بسیار شیرین و مطلوب و ان‌شاءالله مفیدی است. بیانات جناب آقای خاتمی، بیانات خوب و مفید و حاکی از انگیزه‌های بسیار خوب و والا بود. امیدواریم که ان‌شاءالله همین مطالبی که فرمودند - بخصوص بخش اوّلِ آن که به سیره مولای متّقیان و امام موحدان، امیرمؤمنان علیه‌الصّلاةوالسّلام معطوف بود - به یاد ما باشد و برای ما همیشه درس باشد.

مقصود از این جلسه، در درجه اوّل، ایجاد الفت و همدلی است. اگر هم‌سلیقگی و همفکری هم در مسائل گوناگون به‌وجود آمد، چه بهتر؛ و اگر در برخی از مسائل، اختلاف سلیقه هم وجود داشته باشد، همدلی، خلأها را پُر خواهد کرد.

پس زبان محرمی خود دیگر است   همدلی از همزبانی بهتر است

همدلی با یاد خدا میسّرتر خواهد شد. یاد خدا در دل انسان چراغی روشن می‌کند؛ دل را نورانی می‌کند؛ غبارهای کینه و نفرت و خودخواهی را از دلها می‌زداید؛ لنگری برای دلهای متلاطم و مضطرب به‌وجود می‌آورد؛ آرامش می‌بخشد و اطمینان و اعتماد ایجاد می‌کند. یاد خدا برای دلهای پاک، همیشه در دسترس است؛ مگر دلی که خود را مبتلای به آلودگیها کرده باشد. برای چنین کسی یاد خدا دشوار است؛ چنین توفیقی برای او پیش نمی‌آید و او را به حریم قدس الهی راه نمی‌دهند. دلی که آلوده شهوت و آلوده به عشق به قدرت و آلوده به کینه به بندگان خدا و آلوده به حسد و خودخواهیها و آلوده به عشق به مال اندوزی است، به حریم قدس الهی راه پیدا نمی‌کند؛ مگر شستشو کند.

شستشویی کن و آنگه به خرابات خرام   تا نگردد ز تو این دیر خراب آلوده

در حریم قدس یاد الهی، دلِ آلوده را راه نمی‌دهند؛ باید شستشو کنیم. اگر دل توانست با یاد خدا خود را معطّر و مزیّن کند، بدون تردید اجابت الهی برای او میسّر خواهد شد؛ «ادعونی استجب لکم».[2] هیچ دعایی بی‌استجابت نیست. استجابت به معنای این نیست که خواسته انسان حتماً برآورده خواهد شد - ممکن است برآورده بشود، ممکن است به علل و مصالح و موجباتی برآورده هم نشود - اما استجابت الهی هست. استجابت الهی، پاسخ و توجه و التفات خداست؛ ولو آن خواسته‌ای که من و شما داریم - که ای بسا خیال می‌کنیم این خواسته به نفع ماست، اما به زیان ماست - تحقق هم پیدا نکند؛ اما «یا اللهِ » شما بی‌گمان لبّیکی به دنبال خود دارد. سعی کنیم دلها را معطّر کنیم؛ امروز ما به این تطهیر دلها بسیار نیاز داریم. من بیش از همه شما به این علاج الهی محتاجم؛ و مجموعه ما که مسؤولیتهای سنگینی بر دوش داریم، بیش از کسانی که این مسؤولیتها را ندارند، محتاجیم. کار ما سنگین است.

---

۱ آل عمران: ۱۷۴

۲ غافر: ۶۰

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

خدای متعال خودش آن عبادتهای سنگین، آن بیداریهای شبانه، آن گریه‌ها و آن تضرّعها را در همه میدانها بر نبی‌اکرم لازم می‌کند و از او می‌خواهد؛ چون بار او سنگین است. هرکس به تناسب سنگینی بار خود، به تقویت این رابطه با خدای متعال احتیاج دارد. اگر توانستیم این رابطه را تقویت کنیم، کارهامان اصلاح خواهد شد؛ راهمان باز خواهد شد؛ ذهنمان روشن خواهد شد و افق در مقابل ما روشنی خواهد یافت؛ اما اگر این گره را باز نکردیم، کارهای ما به سامانِ لازم نخواهد رسید. ممکن است انسان در چیزهایی موفّق شود، اما هدف در موفّقیتهای دنیایی متوقّف نمی‌شود. هدف انسان موحّد بسیار فراتر از هر چیزی است که در چارچوب عالم مادّه است؛ اگرچه آنچه در چارچوب عالم مادّه است، همه به عنوان مقدّمه و راه و صراط به سوی آن هدفها مطرح است. شما نمی‌توانید از این صراط عبور نکنید، اما در این صراط نباید متوقّف شوید. هدف را باید فراتر از خواسته‌هایی که در چارچوب این عالم است، تعیین کرد. امیدواریم که خداوند متعال به من و شما توفیق دهد تا بتوانیم این کارها را انجام دهیم.

عزیزان من! در کشور ما - همان‌طور که از بیانات جناب آقای رئیس جمهور شنیدید - امکانات فراوان و آفاق روشنی وجود دارد؛ البته مشکلاتی هم وجود دارد؛ از آن امکانات باید استفاده و از این مشکلات باید عبور کرد. در چنین شرایطی، آن چیزی که در عالم ارتباطات انسانی خودمان به نظر من پیش از همه مهم است، همین وحدت و همدلی است. نباید فضا غبارآلوده شود. اگر خدای متعال این توفیق را بدهد که مسؤولان نظام بتوانند با یکدیگر همدلانه سلوک کنند - که سلوک همدلانه لزوماً به معنای همفکرانه نیست؛ گاهی ممکن است سلیقه‌ها متفاوت هم باشد؛ اما بنای بر ستیزه و مخاصمه و دشمنی نباشد - بسیاری از مشکلات برطرف خواهد شد. انقلاب و نظام اسلامی ما زمینه بسیار مساعدی برای این پالایش درون و پالایش فضای کاری کشور است. بایستی از این فرصت حداکثر استفاده را بکنیم.

البته تلاشهایی می‌شود که مسائل غیراصلی، مسائل اصلی وانمود شود؛ خواسته‌های غیرحقیقی - یا حقیقی، اما درجه دو - به عنوان گفتمان اصلی ملی وانمود شود؛ لیکن گفتمان اصلی این ملت اینها نیست؛ گفتمان اصلی این ملت این است که همه، راههایی را برای تقویت نظام، اصلاح کارها و روشها، گشودن گره‌ها، تبیین آرمانها و هدفها برای آحاد مردم، استفاده از نیروی عظیم ابتکار و حرکت و خواست و انگیزه و ایمان این مردم مؤمن و راه به سمت آرمانهای عالی این نظام - که همه را به سعادت خواهد رساند - پیدا کنند. آن چیزی که باید ذهنها و دلها و فکرها بر روی آن متمرکز شود، این است. البته کارهای زیادی داریم و وظایف و مسؤولیتهای زیادی بر دوش همه ماست. هرکس باید کار خود را به بهترین نحوی که برای او ممکن است، انجام دهد.

من آنچه را که امروز به نظرم رسید مطرح کنم، این است که ما چگونه می‌توانیم معایب و نواقص را برطرف کنیم؛ فسادها را بزداییم و به معنای درست کلمه، اصلاح را در کشور به‌وجود آوریم. این سؤال بسیار مهمی است و جا دارد که ذهنهای همه کسانی‌که به سرنوشت این کشور و این ملت علاقه‌مندند، روی این سؤال متمرکز شود. امروز مسأله اصلاحات - که یک موضوع روز برای همه است - در کشور مطرح است. افراد زیادی دم از اصلاحات می‌زنند و برای آن تلاش می‌کنند. اصلاحات چیست؟ راه رسیدن به اصلاحات کدام است؟ اولویتهای اصلاحات چیست؟ اینها مسائل بسیار مهمی است.

مسأله مهم دیگر در همین زمینه این است که دشمن در تبلیغات خود - که شعار اصلاحات را پیگیری می‌کند - به دنبال چیست؟ اصلاحات مال ماست. این‌که شما ملاحظه می‌کنید تبلیغات جهانی برروی اصلاحات در ایران متمرکز می‌شود، علّتش آن چیست؟ این تبلیغات متعلّق به مراکزی است که نمی‌توانند ادّعا کنند خیر ملت ایران را

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

می‌خواهند. مگر وجود فساد و اختناق و خرابی وضع در این کشور، غیر از تسلّط و نفوذ قدرت استکباری انگلیس در دوره اوّل، و امریکا در دوره بعد، علت دیگری دارد؟ چه قدرتی در این مملکت اختناق به‌وجود آورد؟ چه قدرتی در این مملکت دستگاههای ملی و دولتی را برمبنای فساد پایه‌گذاری کرد؟ چه قدرتی در طول پنجاه سال با اخلاق عمومی و انسانی مبارزه کرد؟ چه دستی رضاخان را به قدرت رساند؟ چه عواملی کودتای ۲۸ مرداد را راه انداخت؟ در طول این پنجاه و چند سال، چه کسانی زشت‌ترین تبلیغات را در جهت کشاندن این ملت به سمت فساد، بی‌بندوباری و ناباوری به اصول اخلاقی و دین انجام دادند؟ جوانان ما امروز چیزی از مطبوعات دوران رژیم پهلوی به یاد ندارند؛ اما شما که به یاد دارید. آن مطبوعات فاسد و - به قول یک روشنفکر مسلمانِ معروف - آن رنگین نامه‌ها، به وسیله چه کسی تشویق می‌شد؟ آنها از کجاها تغذیه و تشویق می‌شدند؟ از چه کسی الگو می‌گرفتند؛ غیر از همین دستگاههای قدرتی که آن نظام را سر کار آورده بودند و با همه وجود آن را تقویت می‌کردند؟

امروز ما برای این‌که با نام و یاد و سلطه استکباری دولت امریکا با همه وجود مخالف باشیم، محتاج چه دلیلی باشیم، جز این که آن رژیم، پنجاه سال همه منابع انسانی و مالی و اخلاقی و استعدادی ما را ضایع و نابود کرد؟ دستاورد رژیم پهلوی در طول این پنجاه سال برای ایران چه بود؟ این ویرانه‌ای که اینها به‌وجود آوردند، چگونه، با کدام تلاش و در چه مدت قابل اصلاح است؟ چه کسی آن را زمینه‌سازی کرد؟ چه کسی کمک کرد؟ چه کسی هدایت کرد؟ چه کسی دستگاه جاسوسی‌شان را تقویت کرد؟ چه کسی به آنها خط داد؟ در عین حال همان دولت امریکا و انگلیس، همان رؤسایشان، همان سیاستمدارانشان، همان مراکز رسانه‌ای‌شان، امروز از چیزی به نام اصلاحات و آزادی در ایران دفاع و حمایت می‌کنند! این باید هر هوشمندی را به فکر وادار کند و هر غافلی را بیدار و هوشیار نماید. مسأله چیست؟ این یک صحبت بسیار مهم و یک سؤال بسیار اساسی است.

بنده به عنوان کسی که از اوّلِ این انقلاب تا امروز در مسائل گوناگون و در عرصه‌های مختلفِ این نظام، با جوانب و جریانهای گوناگون مواجه بوده‌ام؛ هم آدمها را می‌شناسم، هم حرفها را می‌شناسم و هم با تبلیغات رسانه‌ای دنیا آشنا هستم؛ به یک جمعبندی رسیده‌ام که به‌طور خلاصه این است: یک طرح همه جانبه امریکایی برای فروپاشی نظام جمهوری اسلامی طرّاحی شد و جوانب آن از همه جهت سنجیده شد. این طرح، طرح بازسازی شده‌ای است از آنچه که در فروپاشی اتّحاد جماهیر شوروی اتفاق افتاد. به‌نظر خودشان می‌خواهند همان طرح را در ایران اجرا کنند. دشمن این را می‌خواهد. من اگر بخواهم قرائن و شواهد این معنا را بگویم، الان در ذهنم هست؛ نه این که بخواهم دنبال نشانه‌هایش بگردم؛ شواهد آشکاری در اظهارات خودشان وجود دارد. در طول این چند سال، از اظهارات مغرورانه و قدرتمندانه و احیاناًحساب نشده آنها - که خودشان هم می‌گویند فلان مصاحبه‌ای که ما کردیم، عجولانه بود - صحّت این ادعا کاملاً آشکار می‌شود که آنها به خیال خودشان طرح فروپاشی شوروی سابق را منطبق با شرایط ایران بازسازی کردند و می‌خواهند در ایران پیاده کنند. البته در چند مورد هم دچار اشتباه شدند که این هم از الطاف الهی است.

دشمنان ما در مواقع حسّاس در محاسبات خود دچار اشتباه می‌شوند. البته اینها اشتباهاتی نیست که اگر من ذکر کردم، آنها بتوانند اصلاحش کنند؛ نه، اشتباه در شناختِ واقعیتها دارند. براساس این اشتباه برنامه‌ریزی می‌کنند و برنامه‌ریزی غلط از آب درمی‌آید؛ لذا موفّق نمی‌شوند. آنها برای دفاع از رژیم پهلوی برنامه‌ریزی کردند و با همه

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

قدرت هم ایستادند؛ منتها در شناختِ مسائل ایران، در شناختِ مردم، در شناختِ روحانیت و در شناختِ دین اشتباه کرده بودند؛ لذا شکست خوردند. این‌جا هم سرنوشتشان جز این نیست و شکست خواهند خورد.

اینها در چند مورد اشتباه کردند: اشتباه اوّلشان این است که آقای خاتمی، گورباچف نیست. اشتباه دومشان این است که اسلام، کمونیسم نیست. اشتباه سومشان این است که نظام مردمی جمهوری اسلامی، نظام دیکتاتوری پرولتاریا نیست. اشتباه چهارمشان این است که ایرانِ یکپارچه، شوروی متشکل از سرزمینهای به هم سنجاق شده نیست. اشتباه پنجمشان این است که نقش بی‌بدیل رهبری دینی و معنوی در ایران، شوخی نیست. این اشتباهات را بعداً توضیح خواهم داد.

اشاره‌ای به طرح امریکایی فروپاشی شوروی بکنم. این چیزی که الان از این تصویر در ذهن من هست، بخش عمده‌اش از یادداشتهایی است که خود من روزبه‌روز در سال ۱۳۷۰ از خبرهای ماجرای شوروی یادداشت کرده‌ام. البته بعداً با اطّلاعات فراوانی که دوستان ما از منابع مهم روسی و غیرروسی فراهم کردند و به بنده دادند، تکمیل شد که حال نمی‌خواهم با تفصیل آنها را بیان کنم؛ اما ماجرای عظیمی است.

وقتی می‌گوییم طرح امریکایی فروپاشی شوروی، لازم است سه نکته را در کنار این کلمه امریکایی عرض کنیم:

نکته اول این است که وقتی می‌گوییم طرح امریکایی، معنایش این نیست که بقیه بلوک غرب در این زمینه با امریکا همکاری نداشتند؛ چرا، همه غرب و همه اروپا در این زمینه به‌شدّت با امریکا همکاری می‌کردند. مثلاً نقش آلمان و انگلیس و بعضی کشورهای دیگر به‌صورت بارز بود. اینها همکاری جدّی داشتند.

نکته دوم این است که وقتی می‌گوییم طرح امریکایی، معنایش این نیست که ما عوامل داخلی فروپاشی شوروی را ندیده می‌گیریم؛ نخیر، عوامل فروپاشی در درون نظام شوروی وجود داشت و از آن عوامل دشمنشان بهترین استفاده را کرد. آن عوامل داخلی چه بود؟ فقر شدید اقتصادی، فشار بر مردم، اختناق شدید، فساد اداری و بوروکراسی. البته انگیزه‌های قومی و ملی هم در گوشه و کنار وجود داشت.

نکته سوم این است که این طرح امریکایی یا غربی - به هر تعبیری که می‌گوییم - یک طرح نظامی نبود. در درجه اوّل یک طرح رسانه‌ای بود که عمدتاً به‌وسیله تابلو، پلاکارد، روزنامه، فیلم و غیره اجرا شد. اگر کسی محاسبه کند، می‌بیند که حدود پنجاه، شصت درصدِ آن مربوط به تأثیر رسانه‌ها و ابزارهای فرهنگی بود. عزیزان من! مسأله تهاجم فرهنگی را - که من هفت، هشت سال پیش مطرح کردم - جدّی بگیرید. شبیخون فرهنگی، شوخی نیست. بعد از عامل رسانه‌ای و تبلیغی، در درجه دوم، عامل سیاسی و اقتصادی بود. عامل نظامی هیچ نبود.

و اما این طرح چه بود؟ گورباچف وقتی در سال ۱۹۸۵ - حدود سالهای ۶۴ و ۶۵ - سرِ کار آمد، یک عنصر جوان در قبال دبیرکلهای پیر قدیمی بود. روشنفکر و خوش‌برخورد بود؛ شعاری که او مطرح کرد، شعار پروستریکا در درجه اوّل و گلاسنوست در درجه دوم بود. تعبیر فارسی پروستریکا، بازسازی و اصلاحات اقتصادی است؛ و گلاسنوست یعنی اصلاحات در زمینه مسائل اجتماعی، آزادی بیان و امثال اینها. در یکی، دو سال اوّل، به وسیله رسانه‌ها، آواری از حرف و تحلیل و تفسیر و تشویق و جهت‌دهی و پیشنهاد بر سر گورباچف فرو ریخت و کار به‌جایی رسید که توسط مراکز امریکایی، گورباچف به عنوان مرد سال معرفی شد! این در همان دوران جنگ سرد هم بود؛ یعنی در دورانی که امریکاییها شبح هر موفّقیتی را در شوروی با تیر می‌زدند! قبل از گورباچف، اگر واقعیتهای خوبی هم در شوروی وجود داشت، به‌شدّت آن را انکار می‌کردند و علیه آن تهاجم تبلیغاتی راه

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

می‌انداختند. اما ناگهان نسبت به گورباچف چنین وضعی را پیش گرفتند! این آغوش باز غرب، به‌عنوان یک مشوّق بزرگ، گورباچف را فریب داد! من نمی‌توانم ادّعا کنم که گورباچف کسی بود که غربیها یا دستگاههای سیا او را سر کار آورده بودند - آن‌چنان که بعضی کسان در دنیا ادّعا می‌کردند - من نشانه‌های این را واقعاً نمی‌بینم و البته خبری هم از پشت پرده ندارم؛ اما آنچه که مسلّم است، آغوش باز، چهره باز، چهره خندان، تجلیل و تبجیل و تشویق و احترام غربیها، گورباچف را فریب داد. او به غربیها و امریکاییها اعتماد کرد؛ اما فریب خورد. گورباچف کتابی به نام پروستریکا - انقلاب دوم - نوشته که انسان نشانه‌های این فریب خوردگی را در آن مشاهده می‌کند.

در محیط اختناق آن روز شوروی، این شعارها به‌شدّت فضاشکن بود. حدوداً در همین سال ۱۳۶۹ یا ۱۳۷۰ است - من در یادداشتهای خودم این را نوشته‌ام - که گورباچف قید جواز عبور برای سفر از شهری به شهر دیگر در شوروی را برمی‌داشت! هفتاد و سه سال بعد از ایجاد شوروی، بعد از پایان یافتن دوره سی ساله استالین و دوره‌ی هجده، نوزده ساله برژنف و غیرذلک، آقای گورباچف از جمله کارهایی که در زمینه گلاسنوست کرد، این بود که جواز عبور را برداشت!

در چنین جوّی شما ببینید فکر و طرح مسأله آزادی بیان به چه معناست. وقتی می‌گوید آزادی بیان، برای مردم چقدر شگفتی‌آور و چقدر فضاشکن است! در تمام این دوران، روزنامه مهم قابل توجّه در تمام شوروی «پراودا»ست که یک روزنامه عمومی است. یکی هم یک روزنامه مربوط به جوانان است. چند مطبوعه دیگر تخصّصی هم وجود داشت؛ اما تکثّر روزنامه‌ها و وجود کتابهای چنین و چنان اصلاً به چشم نمی‌خورد. نویسنده‌ای که از برخی از مبانی سوسیالیسم - نه همه آنها - انتقاد کرده بود؛ سالهای متمادی اجازه‌ی خروج از شوروی را نداشت. البته امریکاییها روی او هم بسیار تبلیغ می‌کردند و بسیار حرف می‌زدند که بنده از دوره قبل از انقلاب این قضیه در یادم مانده است.

در چنین فضایی این شعار توسط گورباچف داده شد؛ منتها اشتباهاتی کردند که من نمی‌خواهم این اشتباهات را الان بگویم. در خلال صحبت، بعضی از اشتباهاتشان معلوم خواهد شد. مدتی گذشت، سیل تبلیغات غربی و فرهنگ غربی و نمادهای غربی - سمبلهای لباس و «مک‌دونالد» و از این چیزهایی که در واقع جزو سمبلهای امریکایی است - در شوروی راه پیدا کرد. این که من می‌گویم، تفکر یک طلبه گوشه‌نشین نیست؛ در همان روزها بنده در خود مجلات امریکایی - تایم و نیوزویک - خواندم که از این که قهوه‌خانه‌های «مک‌دونالد» در مسکو رواج پیدا کرده، اینها به‌عنوان یک خبر مهم و به‌عنوان پیشاهنگ فرهنگ غربی و فرهنگ امریکایی در کشور شوروی یاد کرده بودند!

شعارهای گورباچف یکی، دو سال رو به اوج بود؛ اما بعداً ناگهان یک عنصر دیگر به نام یلتسین در کنار گورباچف پیدا شد. نقش یلتسین، نقش تعیین کننده است. نقش او این است که مرتب پا به زمین بکوبد و بگوید که این شعارها فایده‌ای ندارد؛ این شتاب کم است؛ دیر شد؛ اصلاحات عقب افتاد! اگر آدم عاقل مدبّری به‌جای گورباچف بود، شاید در طول بیست سال می‌توانست آن اصلاحات را بی‌دغدغه انجام دهد - همچنان که این کار در چین اتفاق افتاد - اما همین مقدار خودداری و خویشتنداری را هم از دست گورباچف بیرون کشید. کار به‌جایی رسید که گورباچف معاون خود - یلتسین - را عزل کرد؛ اما رسانه‌های امریکایی و غربی نه فقط عزلش نکردند، بلکه تقویتش کردند!

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

او حدود یک سال یا بیشتر، به‌عنوان یک چهره برجسته روشن‌بین اصلاح‌طلب مغضوب و مظلوم در تبلیغات غربیها و امریکاییها مطرح شد. بعداً انتخابات ریاست جمهوری روسیه پیش آمد. می‌دانید که دیگر جمهوریها انتخابات جداگانه داشتند. البته انتخابات که نداشتند؛ بنا شد انتخابات داشته باشند. یکی از کارهای گورباچف این بود که گفت انتخابات داشته باشیم. در کشور شوروی، از بعد از دوران تزارها، حتی یک انتخاب هم اتفاق نیفتاده بود. انتخابات در دوران تزارها هم شبیه انتخابات زمان شاه ما بود. اتفاقاً تاریخ مشروطیتشان هم - با یک سال اختلاف - دقیقاً منطبق با تاریخ مشروطیت ایران است. در دوره تزارها مجلس ملی - دوما - یک صورت بود؛ مثل مجلس شورای ملی ما در دوران رژیم پهلوی. بعد هم که کمونیستها سرِ کار آمدند، مجلس، بی‌مجلس؛ انتخابات، بی‌انتخابات؛ تمام شد! حال بعد از گذشت هفتاد و سه سال، بناست اولین انتخابات در جمهوری روسیه - نه همه شوروی - انجام گیرد. کاندیدا کیست؟ آقای یلتسین! با رأی بالایی یلتسین - یعنی همان عنصر تندرو - رئیس جمهور شد.

از این جا داستانِ شیرینی است. از روزی که یلتسین در ژوئن ۱۹۹۱ - یعنی ۱۳۷۰/۳/۲۴ - رئیس جمهور شد، تا حدود چهارم یا پنجم دیماه که رسماً شوروی منحل شد، حدود هفت ماه طول کشید. یعنی این چند سال صرف مقدّمات شد. بخشی از مقدّمات به‌دست گورباچف، برخی هم وقتی تاریخ مصرف گورباچف تمام شد، به دست یلتسین انجام شد و برنامه مورد نظر امریکا و غرب، تا رسیدن یلتسین به قدرت شتاب گرفت. به مجرّد این که یلتسین به قدرت رسید و رئیس جمهور روسیه و نفر دوم شوروی شد، ابتکار عمل به دست او افتاد. در روز ۱۳۷۰/۳/۲۴ یلتسین رئیس جمهور شد و در روز ۱۳۷۰/۳/۲۶ - یعنی سه روز بعد - جورج بوش رئیس جمهور امریکا اعلام کرد که سه جمهوری بالتیک - لتونی، استونی و لیتوانی - متعلق به شوروی نیست و شوروی بایستی این سه جمهوری را رها کند و استقلال آنها را به رسمیت بشناسد؛ اگر به رسمیت نشناسد، کمکهایی را که امریکا قول داده است، قطع خواهد شد. البته من الان درست یادم نیست که آیا کمکهایی بود که در زمان رونالد ریگان قول داده شده بود، یا در زمان بوش؛ به هرحال به آقای گورباچف قولِ کمک داده بودند. چندی بعد یلتسین اعلام کرد که ما استقلال جمهوریهای سه گانه را به رسمیت می‌شناسیم! دو ماه بعد برای این که یلتسین چهره‌اش برجسته‌تر شود، کودتای معروف مردادماه شوروی اتفاق افتاد؛ کودتایی که در همان اوان کاملاً مشکوک به نظر می‌آمد. دوربین تلویزیونهای امریکایی - سی.ان.ان و غیره - در مسکو فعّال شدند و روی یلتسین متمرکز گردیدند. در این‌جا تلویزیون خودمان تصویر سی.ان.ان را که پخش می‌کرد، ما دیدیم که یلتسین روی تانک رفته و در میان مردم شعار می‌دهد و می‌گوید که نخیر، ما تسلیم کودتاچیها نمی‌شویم! بعد هم به مجلس رفت، اما کودتاچیها با یلتسین که دم دستشان در مجلس ملی - دوما - متحصّن شده بود، هیچ کاری نداشتند و به سراغ او نرفتند؛ ولی به سراغ گورباچف که در شبه جزیره کریمه مشغول گذراندن روزهای تعطیلاتش بود، رفتند و او را دستگیر کردند! یلتسین هم رجزخوانی می‌کرد و شعار می‌داد! یک جنجال رسانه‌ای در دنیا به‌وجود آوردند و البته از واقعیت هم چندان خبری نبود! یک تعداد تانک در خیابانهای مسکو ظاهر شدند، اما سه روز هم نبودند؛ بعد از سه روز هم گفتند که کودتاچیها را درخواب دستگیر کرده‌اند! نتیجه کودتا این شد که یلتسین - که شخصیت دوم بود - در حقیقت شخصیت اول شد! در همان اوقات وزیر امور خارجه ما سفری به جمهوریهای آسیای میانه کرد و برگشت. من از ایشان پرسیدم چه خبر؟ ایشان گفت واضح است که رئیس شوروی یلتسین است نه گورباچف! در دنیا هم مشخص بود که قضیه این گونه است. بعد هم جمهوریها یکی‌یکی طالب استقلال شدند. مثلاً اوکراین ادّعا کرد که

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

می‌خواهد مستقل شود. گورباچف مخالفت می‌کرد، اما یلتسین می‌گفت ما قبول داریم؛ بناچار بعد از دو، سه روز گورباچف هم قبول می‌کرد! بنابراین مسأله‌ای درست شد که گورباچف یا مجبور بود برای عقب نماندن، خودش را جلو بیندازد و همان شعارها را او هم بدهد؛ یا مجبور بود بعد از چند روز تبعیت کند؛ چون فشار تبلیغات جهانی مجالی نمی‌گذاشت برای این که غیر از آنچه که یلتسین گفته، شود چیزی گفت. این روند از اواخر خردادماه شروع شده بود. به دنبال آن، کناره‌گیری گورباچف از دبیرکلی حزب مطرح شد؛ بعد پیشنهاد انحلال حزب کمونیست، سپس شکست کمونیزم اعلان شد - همان چیزی که امریکاییها بسیار از آن کیف می‌کردند - و بعد هم بالاخره شایعه استعفای گورباچف منتشر شد. در همان زمان طی مصاحبه‌ای از گورباچف سؤال شد که شما استعفا خواهید کرد یا نه؟ گفت منتظرم وزیر امور خارجه امریکا به مسکو بیاید تا ببینم چه می‌شود! وزیر امور خارجه امریکا به مسکو آمد و قبل از آن که با گورباچف تماس بگیرد، رفت با یلتسین تماس گرفت؛ آن هم در کاخ اصلی ملاقاتهای کرملین. معنای کارش این بود که گورباچف تمام شد! سه روز بعد هم گورباچف استعفا کرد و انحلال شوروی اعلام شد! این طرح موفّق امریکا در شوروی بود. یعنی یک ابرقدرت را با یک طرح کاملاً هوشمندانه، با صرف مقداری پول، با خریدن برخی اشخاص و با به‌کار گرفتن رسانه‌های تبلیغی، توانستند طی یک طرّاحی سه، چهار ساله و یک نتیجه‌گیری شش، هفت ماهه به‌کلّی منهدم کنند و از بین ببرند!

البته همین جا به شما بگویم که روسیه بعد از انحلال شوروی، آن‌طور که آنها می‌خواستند، تبدیل به برزیل دوم نشد. آنها می‌خواستند روسیه به یک برزیل - یعنی یک کشور دست سوم دنیا - تبدیل شود؛ تولید بالا، اما گرفتاری و فقر عمیق و بدون هیچ گونه نقشی در سیاست دنیا. شما ببینید امروز در کجای دنیا حرف و رأی و نظر و حضور برزیل کسی را به خود متوجّه می‌کند؟ می‌خواستند روسیه را این‌طوری کنند، اما نشد؛ چرا؟ چون روسیه ملت خوب و قوی‌ای دارد؛ از لحاظ نژادی مردم مستحکمی هستند؛ بعد هم پیشرفت صنعتشان، اتمشان، دانشمندانشان، تحقیقاتشان و سایر امکاناتشان قابل توجّه است. طرّاحان این قضایا که نشستند خودشان بریدند و خودشان دوختند، برای جمهوری اسلامی نیز چنین خوابی دیده‌اند. آنها فکر نمی‌کنند که جمهوری اسلامی ایران اگر به سرنوشت شوروی دچار شود، کشوری مثل روسیه امروز خواهد شد؛ نه، آنها فکر می‌کنند که ایران کشوری در سطح کشور دوره پهلوی خواهد شد؛ یعنی در ردیف دهم بعد از ترکیه! چون تصور می‌کنند که در این‌جا اتم که نیست؛ پیشرفت علمی آن‌چنانی که نیست؛ جمعیت سیصد میلیونی که نیست؛ کشوری به عظمت روسیه - که امروز باز هم تقریباً بزرگترین کشور دنیاست - که نیست.

اما اکنون واقعیت چیست؟ واقعیت با آنچه که آنها طرّاحی کردند، به قدر زمین تا آسمان متفاوت است! اشتباه بزرگی را مرتکب شدند. من واقعاً دریغم می‌آید که اسم خاتمی عزیزمان - این سید آقازاده شریف مؤمن دلباخته به معارف دینی و دلباخته به امام و طلبه‌ای مثل خود ما - را آن‌طوری که غربیها مطرح کردند، مطرح کنم و ایشان را با گورباچف مقایسه کنم؛ ولی آنها این مقایسه را کردند و صریحاً گفتند که در ایران هم گورباچفی به قدرت رسید! البته فراموش نکنیم که متأسفانه یک عدّه هم در داخل خوششان آمد و این اهانت را نفهمیدند و آن توطئه‌ای را که پشت این اهانت هست، به طریق اولی نفهمیدند! به مغرضان و آنهایی که می‌فهمند چه دارد اتفاق می‌افتد و چه می‌خواهند پیش بیاورند، کاری ندارم؛ اما یک عدّه از آنهایی که مغرض هم نبودند، نفهمیدند که چه شد و دشمن چه می‌خواهد انجام دهد.

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

به آن تفاوتها برگردیم. تفاوت اوّل، تفاوت رئیس جمهور ما با آقای گورباچف است. گورباچف روشنفکری بود که حتی به احتمال زیاد به اصل و مبانی مارکسیزم هم اعتقاد زیادی نداشت؛ آدمی بود که اصلاً ساختار شوروی را قبول نداشت؛ خود او هم به زبانهای مختلف این را اظهار کرده بود. البته در آن وقتی که سرِ کار آمد، چندان صریح نمی‌توانست اینها را بگوید؛ اما بالاخره اظهار می‌کرد. رئیس جمهور ما، جمهوری اسلامی، دین و اعتقاد قلبی اوست؛ امام مراد و مقتدای اوست؛ یک روحانی است. آنها اول در خوش‌خیالیهای خود حرفهایی زدند، هنوز هم سیاستمدارترین و موذی‌ترینهایشان آن حرفها را می‌زنند؛ اما عدّه‌ای از آنها از این دو سال اخیر به وحشت افتادند و بارها در تبلیغات خودشان گفتند که نه، این هم از خودشان است؛ جزو همین بنیادگراهاست! اتفاقاً این را درست فهمیده‌اند! گورباچف به مبانی مارکسیزم بی‌اعتقاد و دلباخته غرب بود؛ حرفهایی هم که می‌زد، حرفهای غربیها بود؛ منتها با زبان روسی آنها را بیان می‌کرد؛ والّا شعارهای او هم غیر از شعارهای آنها نبود؛ او دلباخته آنها بود! البته در این‌جا قضایای بسیار ریزی - مثل سفرها، امتیاز دادنهای دروغین و بیخودی و ... - هست که نمی‌خواهم آنها را بگویم؛ چون جای این جلسه نیست؛ خود شما هم می‌توانید آن قضایا را پیدا کنید.

تفاوت دوم این است که اسلام، مارکسیزم نیست. مارکسیزم مورد قبول مردم شوروی هم نبود. بله، دینِ حزب کمونیست شوروی بود. حزب کمونیست شوروی متشکل از چند میلیون عضو در مقابل جمعیت نزدیک به سیصد میلیونی شوروی بود؛ شاید مثلاً ده میلیون، پانزده میلیون نفر عضو بودند. اعضای حزب کمونیست همیشه از امتیازاتی برخوردار بودند؛ بنابراین می‌توان حدس زد که در بین همان جمعیت هم آنچه برای آنها در درجه اول اهمیت قرار داشت، امتیازات بود؛ لذا مارکسیزم به عنوان یک دین برایشان مطرح نبود. اسلام، دین مردم و عشق مردم و ایمان مردم است. اسلام همان چیزی است که این ملت بزرگ برای خاطر آن، عزیزان و پاره‌های تن و جگرگوشه‌هایشان را به میدان فرستادند و وقتی جسد آغشته به خون آنها برگشت، برایشان گریه نکردند و خدا را شکر کردند! آیا شما از این‌گونه مادران و پدران سراغ ندارید و ندیده‌اید؟ هر یک از ما شاید صدها مورد از این قبیل را دیده‌ایم. البته بنده هزاران مورد از این قبیل را از نزدیک دیده‌ام. امروز هم که پدر و مادر چهار شهید پیش ما می‌آیند، اگر از برخی از ناهنجاریها گله هم داشته باشند، از این‌که فرزندشان در راه اسلام شهید شده، خوشحالند! این ملت با همه وجود به اسلام پایبند است. بعد از پنجاه سال تلاش برای دین‌زدایی، یک ملت آن حرکت عظیم را پشت سر امام بزرگوار و عالم دین و مرجع تقلیدش به راه انداخت و این نظام اسلامی را سرِ کار آورد. اسلام همان چیزی است که وقتی نام و پرچم آن در ایران بلند شد، هرجا مسلمان مطّلع و آگاهی پیدا شد، احساس هویّت و شخصیت و عزّت کرد. اینها این را با مارکسیزم یکی گرفتند! «الحمدلله الذی جعل اعدائنا من الحمقاء»[1].

سوم این‌که نظام اسلامی، نظام کمونیستی نیست؛ نظام اسلامی است؛ نظامی جوان و منعطف و پُرتلاش و مردمی است. من آن روز به آقای خاتمی عرض می‌کردم که هیچ نظامی در دنیا - حتی دمکراسیهای غربی؛ چه در امریکا، چه در فرانسه، چه در جاهای دیگر - نمی‌تواند ادعا کند که مثل نظام ما مردمی است؛ برای خاطر این‌که در دمکراسیهای غربی عدّه‌ای پای صندوقهای رأی می‌آیند و رأی می‌دهند. مثلاً حزب گفته به آقای زیدبن‌عمرو رأی بده، او هم ورقه را که انداخت، کار تمام می‌شود! آنهایی هم که شرکت کننده‌اند، گاهی سی‌وهفت درصدِ واجدان شرایط را تشکیل می‌دهند. مثلاً در انتخابات اخیر امریکا، حدود سی‌وهفت درصد شرکت کننده بیشتر نبود. هیچ وقت به اندازه شصت‌وهفت درصد و هفتاد درصدی که شما در انتخابات ریاست جمهوری و مجلس - چه مجلس

---

[1] جمله‌ای از امام سجّاد علیه‌السّلام.

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

پنجم، چه مجلس ششم - ملاحظه کردید، شرکت نمی‌کنند. بالاخره همانهایی که می‌آیند، می‌آیند رأی می‌دهند و می‌روند؛ اما در این‌جا این‌طوری نیست؛ در این‌جا مردم به مسؤولان عشق می‌ورزند و رابطه‌شان، رابطه عاطفی است؛ نه فقط رابطه رأی دادن. در این‌جا وقتی یکی از مسؤولان کسالتی پیدا کند، همه مردم کشور دستها را به دعا بلند می‌کنند که خدا او را شفا دهد؛ مثل این‌که برای بچه خودشان دعا می‌کنند! در این‌جا وقتی که مسؤول کشور اشاره می‌کند، مردم در میدانهای خطر وارد می‌شوند و جانشان را فدا می‌کنند. این حتی به دمکراسیهای غربی ربطی ندارد، تا چه برسد به نظام دیکتاتوری پرولتاریا! خودشان می‌گویند یکی از اصول حتمی‌شان دیکتاتوری است؛ یعنی انتخابات بی‌انتخابات! در طول هفتاد و چند سال حکومت شوروی، تا قبل از انتخابات روسیه در این اواخر، یک انتخابات اتفاق نیفتاده بود؛ ولی ما در ظرف بیست‌ویک سال، بیست‌ویک انتخابات داشته‌ایم! آیا اینها با هم قابل مقایسه است؟ در آن‌جا زندگی نمایندگان طبقه پرولتاریا زندگی کاخ کرملینی است؛ اما در این‌جا ما روی زیلو می‌نشینیم و افتخار هم می‌کنیم. در این‌جا مسؤولان کشور - آنهایی که بتوانند - همّت و افتخارشان این است که خودشان را به زندگی مردم نزدیک کنند. در نظام شوروی وقتی استالینی سرِ کار بود، تا نمی‌مرد، هیچ علاج دیگری نداشت! سی سال حکومت می‌کرد، تا بالاخره با حادثه یا بی‌حادثه، یا از زور مصرف مسکرات قوی روسی می‌مرد و بعد مثلاً خروشچفی سر کار می‌آمد؛ بعد هم برژنفی روی کار می‌آمد؛ برژنف هم بعد از هجده، نوزده سال می‌مرد و یک نفر دیگر به قدرت می‌رسید! این نظام، با نظام جمهوری اسلامی که مبنی بر انتخابات و رأی مردم است و هر چهار سال یک بار انتخابات مجلس و ریاست جمهوری برگزار می‌شود، متفاوت است. در سطح رهبری از اینها هم بالاتر است؛ برای خاطر این‌که رهبری معنوی، تعهّد معنوی دارد و خبرگان و مردم از او توقّع دارند که حتی یک گناه نکند؛ اگر یک گناه کرد، بدون این‌که لازم باشد ساقطش کنند، ساقط شده است؛ حرفش نه درباره خودش حجّت است، نه درباره مردم. این نظام منعطف، زنده، پُرنشاط و متحوّل، آیا با نظام بسته و غیرقابل انعطاف و شکننده دیکتاتوری پرولتاریا قابل مقایسه است؟!

یک نکته را هم می‌خواهم یادآوری کنم و آن نظام امر به معروف و نهی از منکر است. امر به معروف و نهی از منکر واجب حتمی همه است؛ فقط من و شما به عنوان مسؤولان کشور وظیفه‌مان در باب امر به معروف و نهی از منکر سنگین‌تر است. باید از شیوه‌ها و وسایلِ مناسب استفاده کنیم؛ اما آحاد مردم هم وظیفه دارند. با چهار تا مقاله در فلان روزنامه، واجب امر به معروف نه از وجوب می‌افتد، نه ارزش تأثیرگذاریش ساقط می‌شود. قوام و رشد و کمال و صلاح، وابسته به امر به معروف و نهی از منکر است. اینهاست که نظام را همیشه جوان نگه می‌دارد. حال که نظام ما بیست‌ویکساله و جوان است و در مقایسه با نظام فرتوت هفتاد و چند ساله پیر کمونیستی در شوروی به طور طبیعی هم جوان است؛ اما اگر صد سال هم بر چنین نظامی بگذرد، چنانچه امر به معروف باشد و شما وظیفه خودتان بدانید که اگر منکری را در هر شخصی دیدید، او را از این منکر نهی کنید، آنگاه این نظام اسلامی، همیشه تر و تازه و با طراوت و شاداب می‌ماند. طرف امر به معروف و نهی از منکر فقط طبقه عامه مردم نیستند؛ حتی اگر در سطوح بالا هم هستند، شما باید به او امر کنید؛ نه این‌که از او خواهش کنید؛ باید بگویید: آقا! نکن؛ این کار یا این حرف درست نیست. امر و نهی باید با حالت استعلاء باشد. البته این استعلاء معنایش این نیست که آمران حتماً باید بالاتر از مأموران، و ناهیان بالاتر از منهیان باشند؛ نه، روح و مدل امر به معروف، مدل امر و نهی است؛ مدل خواهش و تقاضا و تضرّع نیست. نمی‌شود گفت که خواهش می‌کنم شما این اشتباه را نکنید؛ نه، باید گفت آقا! این اشتباه را

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

نکن؛ چرا اشتباه می‌کنی؟ طرف، هر کسی هست - بنده که طلبه حقیری هستم - از بنده مهمتر هم باشد، او هم مخاطب امر به معروف و نهی از منکر قرار می‌گیرد.

اشتباه بعدی در مورد کشور است. کشور ایران یکپارچه است؛ حتی آن قسمتهایی هم که در قرنهای گذشته جدا شدند، اگر ته دلشان را بگردید، مایلند با ما باشند؛ «هر کسی کو دور ماند از اصل خویش، باز جوید روزگار وصل خویش»؛ آنها هم دلشان می‌خواهد که به این مادر بپیوندند. این کجا، کشور اتّحاد جماهیر شوروی کجا؟ ده، یازده کشور را با سنجاق - یا به تعبیری با شلاق - به هم بستند و به اصطلاح یک کشور تشکیل گردید! معلوم است که تا شلاق برداشته شد، از هم جدا می‌شوند و شدند.

البته من همین‌جا بگویم؛ سعی بر این است که مسأله قومیتها در ایران عمده شود. عدّه‌ای با تحریک احساسات قومی و نفی عامل حقیقی وحدت - یعنی اسلام و دین - دنبال این قضیه هستند. کسانی که خیال می‌کنند عامل وحدت کشور ما زبان فارسی است، دلبستگی‌شان به زبان فارسی یقیناً به قدر بنده نیست؛ یکصدم تلاشی هم که بنده برای زبان فارسی کرده‌ام، آنها نکرده‌اند و نخواهند کرد! عامل وحدت ملت ایران زبان فارسی نیست؛ دین اسلام است؛ همان دینی که در انقلاب و نظام اسلامی تجسّم پیدا کرد؛ نتیجه این می‌شود که تُرک‌زبان هم با زبان ترکی خودش می‌گوید: «آذربایجان اُیاختی، انقلابا دایاختی»؛ کردی هم با زبان کردی خودش همین را می‌گوید؛ بلوچ هم با زبان بلوچی خودش همین را می‌گوید؛ عرب هم با زبان عربی خودش همین را می‌گوید. عدّه‌ای سعی می‌کنند اهمیت عامل پیوند مستحکم دلهای ملت ایران - یعنی ایمان اسلامی - را کم کنند؛ نه، کشور و ملت یکپارچه است؛ البته یکپارچگی‌اش به خاطر تاریخ و جغرافیا و سنتها و فرهنگ است؛ اما عمدتاً به خاطر دین و مسأله رهبری است که اجزای این ملت را به هم وصل کرده و همه احساس یکپارچگی می‌کنند.

رهبری مسؤولیت دارد. مسؤولیت رهبری حفظ نظام و انقلاب است. اداره کشور به عهده شما آقایان مسؤولان کشور است. هر کدام از شما در بخش خودتان کشور را اداره می‌کنید و وظیفه اصلی رهبری این است که مراقب باشد این بخشهای مختلف آهنگ ناساز با نظام و اسلام و انقلاب نزنند. هرجا چنین آهنگی به وجود بیاید، جای حضور رهبری است. رهبری هم یک شخص نیست. یک آدم، یک طلبه، یک علی خامنه‌ای، یا علی خامنه‌ای‌های فراوان دیگری که هستند، نیست. رهبری یک عنوان و یک شخصیت و یک حقیقت برگرفته از ایمان و محبت و عشق و عاطفه مردم و یک آبروست. صدها نفر مثل علی خامنه‌ای در راه این حقیقت جان و آبرویشان را می‌دهند؛ اهمیتی هم ندارد. بنده که چیزی نیستم؛ امام بزرگوار ما هم - که به معنای حقیقی کلمه برای این امت، امام دلها بود - همین‌طور بود. او حاضر بود برای حفظ نظام و حفظ رهبری نظام، آبرویش را بدهد. این حقیقت حضور دارد. با این حرفهایی که می‌زنند و با این کارهایی که می‌کنند، نتوانسته‌اند و نخواهند توانست این حضور را از بین ببرند. در دوران اختناق که رهبری این تجسّم را نداشت، دلهای مردم متدیّن در قبضه رهبری بود؛ منتها رهبری‌ای که تشخّص و هویّت قابل اشاره در بیرون و جایگاه قانونی نداشت؛ به صورت مراجع تقلید و به صورت علمای بزرگ، تأثیر خودش را بارها نشان داده بود؛ لذا آن وقتی که به فلان قرارداد ننگین استعماری اشاره می‌کرد، قرارداد از بین می‌رفت؛ آن وقتی که به یک حادثه نامناسب اشاره می‌کرد، آن حادثه مورد تخاصم مردم قرار می‌گرفت. پانزده خردادی که بنابر آنچه نقل شده است، چند هزار نفر آدم در آن حادثه جان خود را فدا کردند و کشته شدند، آن وقتی بود که امام بزرگوار ما رهبر به معنای قانونی خودش نبود؛ یک روحانی برجسته بود. این را نمی‌توانند ندیده بگیرند؛ این در شوروی نبود؛ اگر بود، آن‌طوری نمی‌شد؛ اگر بود، آن وقتی که احساس می‌کرد یلتسینی وارد میدان

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

شده تا به کار آینده حرکت شتابنده غیرمعقول و بی‌رویه‌ای بدهد، گوش او را می‌گرفت و از صحنه خارجش می‌کرد و مورد حمایت مردم هم قرار می‌گرفت؛ اما چنین چیزی نبود.

بنده معتقدم که اصلاحات، یک حقیقت ضروری و لازم است و باید در کشور ما انجام گیرد. اصلاحات در کشور ما از سر اضطرار نیست که فلان حاکمی مجبور شود مورد مطالبات سخت قرار گیرد و گوشه و کناری را اصلاح کند؛ نخیر، اصلاحات جزو ذات هویّت انقلابی و دینی نظام ماست. اگر اصلاح به صورت نو به نو انجام نگیرد، نظام فاسد خواهد شد و به بیراهه خواهد رفت. اصلاحات یک فریضه است. میدانهای اصلاحات کجاست؟ آن بحث دیگری است. اصل اصلاحات یک کار لازم است و باید انجام گیرد. وقتی اصلاحات نشود، برخی از نتایجی که ما امروز با آنها دست به گریبانیم، پیش می‌آید: توزیع ثروت ناعادلانه می‌شود؛ نوکیسه‌های بی‌رحم بر گوشه و کنار نظام اقتصادی جامعه مسلّط می‌شوند؛ فقر گسترش پیدا می‌کند؛ زندگی سخت می‌شود؛ از منابع کشور به‌درستی استفاده نمی‌شود؛ مغزها فرار می‌کنند و از مغزهایی که می‌مانند، حداکثر استفاده نمی‌شود. وقتی که اصلاحات باشد، این آفتها و این آسیبها و دهها مورد از قبیل آنها پیش نمی‌آید. پس مطلب اول این‌که اصلاحات امری ضروری و لازم است.

مطلب دوم این است که اصلاحات باید تعریف شود. اولاً برای خود ما که می‌خواهیم اصلاحات کنیم، تعریف شود و مشخص باشد که می‌خواهیم چه کار کنیم. ثانیاً برای مردم تعریف شود که منظور ما از اصلاحات چیست، تا هر کسی نتواند به میل خودش اصلاحات را معنا کند. این جزو کارهایی است که مجموعه‌ای از مسؤولان دولتی، دستگاه قضایی و مجلس و غیره می‌توانند انجام دهند. باید تعریف مشخّصی از اصلاحات به‌وجود بیاید تا ترسیم آن چهره و وضعیتی که ما در نهایتِ جاده اصلاحات می‌خواهیم به آن برسیم، برای همه - هم مردم، هم مسؤولان - آسان شود و بدانند به کجا می‌خواهند برسند. اشکال کار آقای گورباچف این بود که عیوب و اشکالات را می‌دانست؛ اما تصویر روشنی از آنچه که باید انجام گیرد، نداشت؛ اگر هم داشت، مردمش آن تصویر را نمی‌دانستند. بنابراین اگر تعریف مشخصّی از اصلاحات نشود، الگوهای تحمیلی غلبه خواهد کرد؛ همان اتفاقی که در شوروی افتاد؛ چون نمی‌دانستند چه‌کار می‌خواهند بکنند؛ لذا به سراغ تقلید ناشیانه اصلاحات در الگوها و مدلهای غربی رفتند و به آنها پناه بردند. امام بزرگوار ما هوشمندانه این ضعف را در آنها تشخیص دادند؛ لذا در نامه‌ای که ایشان به گورباچف نوشتند، این نکته را متذکر شدند. ایشان نوشتند شما اگر بخواهید گره‌های کور اقتصاد سوسیالیسم و کمونیسم را با پناه بردن به کانون سرمایه‌داری غرب حل کنید، نه تنها دردی از جامعه خود را دوا نخواهید کرد، بلکه دیگران باید بیایند و اشتباهات شما را جبران کنند؛ چرا که امروز اگر مارکسیسم در روشهای اقتصادی و اجتماعی به بن‌بست رسیده است، دنیای غرب هم در این مسائل - البته به شکلی دیگر - و نیز در مسائل دیگر گرفتار حادثه است. این‌که بنده مکرّر می‌گویم امام یک حکیم واقعی بود، به این خاطر است. در آن جنجال تبلیغاتی رسانه‌ای جهان، نکته اصلی را امام تشخیص داد.

البته خوشبختانه برخی از مسؤولان، و بیش از همه رئیس جمهور عزیزمان، بارها گفته‌اند که اصلاحات ما اصلاحات اسلامی و انقلابی است؛ هدف، رسیدن به مدینةالنّبی است. اینها خوب است، اما تعریفهای دقیق‌تر و تصویر روشن‌تری لازم است. اینها از این جهت خوب است که انگشت اشاره غربیها و بیگانه‌ها را می‌خواباند؛ معلوم می‌شود آنچه که آنها می‌گویند، مراد نیست. همه این را می‌فهمند، اما باید توضیح داده شود و بیشتر تصویرگردد.

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

مطلب سوم این است که اصلاحات باید از یک مرکز مقتدر و خویشتندار هدایت شود تا دچار بی‌رویّگی نشود. ای بسا کاری که می‌تواند در ظرف ده سال به‌خوبی و سلامت انجام گیرد، اگر در ظرف دو سال بخواهید آن را انجام دهید، به ضایعات غیرقابل جبرانی منتهی خواهد شد؛ مثل اتومبیلی که در جاده دشوار و خطرناکی با سرعت بیش از حدّ معقول حرکت کند؛ اگر تصادف نکند، تعجب است؛ اگر آسیب نبیند و نزند، تعجب است. باید مرکزی هوشیار، مقتدر و خویشتندار وجود داشته باشد که نگذارد به آن حرکتی که می‌خواهد انجام گیرد، شتاب بیش از حد مفید داده شود؛ کار با میزان و به‌طور صحیح انجام گیرد.

در شوروی سابق وقتی که این کار را شروع کردند، درِ دروازه فیلمها و کتابها و روزنامه‌ها و لباسها و الگوهای غربی باز شد؛ یعنی آن ادّعاها در واقعیتها، مصداقهای مشخّص غربی را مجسم می‌کرد. این حالت، حالت بسیار خطرناکی بود. در این‌جا به نقش رسانه‌ها توجه کنید. رسانه‌ها مسؤولیت دارند؛ روزنامه‌ها حسّاسند. قسمت عمده حسّاسیت من برروی روزنامه‌ها از این‌جا ناشی می‌شود. بحث برسر روزنامه‌ها و مطبوعات، بحث بر سر آزادی نیست. بعضی افراد نخواهند آزادی را برای ما معنا کنند؛ حرفی نداریم، استفاده کنیم؛ اما ما معنای آزادی را می‌دانیم؛ برای آزادی هم بسیار دلمان می‌تپد. مراد از آزادی هم همان آزادی بیان و آزادی فکر است؛ منتها اگر شما رفتید بر طبق وظیفه‌تان درِ دکان یک قاچاق فروش را بستید، آن فرد نمی‌تواند بگوید شما با آزادی کسب و کار مخالفید؛ نه، بحث آزادی کسب و کار نیست – کسب و کار آزاد است – قاچاق فروشی ممنوع است. بحث بر سر آزادی بیان نیست؛ بیان و فکر آزاد است؛ سمپاشی و اضلال وگمراه‌گری ممنوع است؛ آن هم در شرایط حسّاسی که امروز کشور ما دارد.

من به بعضی از مسؤولان تبلیغاتی کشور بارها گفته‌ام، آن روزی که شما توان و استعداد مقابله با تهاجم تبلیغاتی دشمن را داشته باشید، آن کسی که بیش از دیگران میداندار تکثّر مطبوعات و روزنامه‌ها و کتاب و فیلم و غیره باشد، بنده هستم؛ اما شما بگویید ببینم در مقابل آن فیلمی که پایه‌های فرهنگ مردم، اعتقاد مردم، دین مردم، روحیه انقلابی و ایثار و شهادت را در مردم متزلزل می‌کند – که نه یکی، نه دو تا، نه ده تاست – شما چند فیلم ساخته‌اید؟! این‌جاست که من احساس خطر می‌کنم. البته کار اساسی و بلندمدت این است که برای تولید آنچه که خوب است، فکر کنیم؛ اما تا آنچه خوب است به میدان بیاید، من نمی‌توانم قبول کنم و بپذیرم که این سیل لجن بیاید و جوان و کودک و قشرهای مختلف را در خودش غرق کند. از تمام شیوه‌های دشمن شادکن و دشمن‌آموز برای مقابله با تفکر انقلاب استفاده شود؛ اگر کسی هم مخالفت و مقابله کند، فوراً انگ و تهمت بخورد! این‌که آزادی نشد؛ این‌که عاقلانه و خردمندانه نیست؛ این‌که مدیریّت کشور نیست. شما مسؤولید به نقش رسانه‌ها توجّه کنید. این بسیار بسیار مهم است. حساسیّت بر روی نقش رسانه‌های مکتوب و روزنامه‌ها – بخصوص در شرایط کنونی ما – بسیار مهم است. با این تصویری که عرض کردم، مشخّص می‌شود که آنها چقدر می‌توانند به نفع دشمن نقش ایفا کنند. مدّعی آنها هم باید همه دستگاه و همه جبهه متّحد طرفدار نظام و مسؤولان قوّه‌های مختلف و مسؤولان بخشهای میانی گوناگون باشند. مدّعی آنها فقط دستگاه قضایی یا فلان روحانی نیست. همه باید در این قضیه مدّعی باشند.

مطلب چهارم، حفظ ساختار قانون اساسی در زمینه اصلاحات است. البته در قانون اساسی، بیشتر از همه چیز، نقش اسلام و منبعیّت و منشأیّت اسلام برای قوانین و ساختارها و گزینشها مطرح است. ساختار قانون اساسی بایستی به‌طور دقیق حفظ شود. شما نگاه کنید ببینید دشمن چگونه با قانون اساسی ما برخورد می‌کند: گوشه‌ای از قانون

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

اساسی را نفی می‌کند، گوشه‌ای را اثبات می‌کند؛ یک جا به قانون اساسی تمسّک می‌کند، یک جا علیه‌اش حرف می‌زند! قانون اساسی میثاق بزرگ ملی و دینی و انقلابی ماست. اسلام - که همه چیز ما اسلام است - در قانون اساسی تجسّم و تبلور پیدا کرده است. اصل چهارم قانون اساسی تکلیف همه چیز را روشن کرده است. اگر در قوانین عادی - حتی در خود قانون اساسی - یک جا اصلی یا قانونی وجود داشته باشد که در مقام اجرا یا در مقام قانونگذاری، با این اسلامیّت معارضه پیدا کند، این اصل بر آنها حاکم است؛ حکومت به معنای مصطلح اصولی و علمی حوزه‌های علمیّه. البته این گفتن نداشت؛ اگر هم نمی‌گفتند، حکومتش واضح بود؛ اما به این حکومت تصریح کرده‌اند. بنابراین ساختار قانون اساسی بایستی به طور کامل در اصلاحات حفظ شود.

مطلب پنجم، مقابله جدّی با هرگونه تندروی و تندروانی است که جاده صاف کن دشمنند؛ یعنی مدلِ یلتسینی! همه دستگاهها باید با مدل یلتسینی به‌شدّت مقابله کنند و نگذارند یک جاه‌طلب، یک فریب خورده، یک مغرض و یک غافل بیاید و حرکت را از حالت صحیحِ خودش خارج کند و حالت مسابقه و حالت تعارض به‌وجود بیاورد.

مطلب ششم، مقابله جدّی با دخالت خارجیها و غربیها و بی‌اعتنایی به انگشت اشاره غربیها و سوءظن به آنهاست. البته بحث دیپلماسی و بحث ارتباطات خارجی، بحث دیگری است. انسان در مقام دیپلماسی، می‌دهد، می‌گیرد، قرارداد می‌بندد و همه کار می‌کند؛ اما در مسائل اساسی نظام، بایستی انگشت اشاره آنها را با سوءظن مورد ملاحظه قرار داد؛ بعکسِ آنچه که آدم در وضعیت گورباچف مشاهده می‌کند. آنها به هیچ وجه حسن نیّت ندارند. ما در جنگ هشت ساله دیدیم که تمام اروپا به صدّام کمک کرد؛ فرانسه کمک کرد، آلمان کمک کرد،انگلیس کمک کرد، یوگسلاوی سابق کمک کرد، بلوک شرقِ آن روز کمک کرد. البته ما هیچ وقت در مقام دیپلماسی نمی‌گوییم که چون شما به صدّام کمک کردید، ما با شما رابطه‌مان را قطع می‌کنیم؛ نه، عالم دیپلماسی یک عالم دیگر است. همین تشنّج‌زدایی‌ای که امروز در بحث سیاست خارجی ما مطرح می‌شود، مورد تأیید ماست. باید تشنّج‌زدایی شود؛ اما تشنّج زدایی غیر از این است که کسی به آنها اعتماد پیدا کند؛ نه، او هم به ما اعتماد ندارد؛ ما هم به او اعتماد نداریم. کسانی که در زمینه مسائل دیپلماسی فعّالند، کاملاً می‌فهمندکه بنده چه عرض می‌کنم. اصلاً میدان دیپلماسی، میدان یک نبرد واقعی است؛ منتها نبردی که پشت میز و با لبخند وبا گفتن صبح بخیر و شب بخیر انجام می‌گیرد! وجود ارتباطات دیپلماتیک، هرگز نباید به معنای اعتماد به دشمن تلقّی شود؛ نباید اعتماد کرد.

مطلب هفتم، هماهنگی اصلاحات در بخشهای مختلف است. این نکته مهم است. ببینید عزیزان من! در بعضی از بخشها، اصلاحات، پیچیده و دشوار و کند است. مثلاً در بخش اقتصادی، کار بسیار کند انجام می‌گیرد؛ توزیع عادلانه درآمدها نیز همین طور است؛ کارِ بسیار سختی است؛ کار آسانی نیست. ریشه‌کن کردن فقر و رسیدگی به مناطق محروم، همه اینها جزو اصلاحات است. اصلاح ساختار اداری، کار بسیار دشوار و پیچیده و سنگینی است؛ اینها دیر پیش می‌رود. در بخش معادل گلاسنوست آقای گورباچف نه، کار آسان است؛ در یک روز هم می‌شود به بیست روزنامه مجوز داد تا منتشر شوند. این می‌شود ناهماهنگ؛ این‌طوری نمی‌شود؛ باید هماهنگ حرکت کنیم؛ باید پابه‌پای بخشهای دشوار حرکت کنیم. این که بنده تأکید می‌کنم مسأله معیشت اولویّت دارد، یک بخش عمده‌اش به خاطر این است؛ چون بخش معیشت، بخش مشکلی است. همه نیرویتان را که شما جمع کنید، با همه صداقت و دلسوزی و علاقه‌مندی هم که کار کنید، سرعت خاصی خواهید داشت؛ بقیه بخشها را هم باید با همان سرعت حرکت دهید. اگر این سرعتِ برابر و هماهنگ را رعایت نکردید، آن وقت مشکلاتِ بسیار اساسی‌ای پیش می‌آید

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

که البته بعضی از آنها قابل محاسبه است، برخی دیگر قابل محاسبه نیست؛ از آنهایی که قابل محاسبه است، بعضی قابل پیشگیری است، برخی قابل پیشگیری هم نیست.

مطلب هشتم، مقابله جدّی با عوامل تجزیه قومی در کشور است. من این را عرض می‌کنم؛ بخصوص خطاب من به کسانی است که در این بخش صاحبان مسؤولیتند؛ چه در وزارت کشور، چه در جاهای دیگر. توجّه کنید؛ امروز انگیزه تحریک قومیتها جدی است. مسؤولان ذی‌ربط ما که می‌خواهند دنبال مسائل بگردند، این را می‌بینند. همه اقوام ایرانی به ایران و جمهوری اسلامی علاقه‌مندند و ایران را میهن خودشان می‌دانند. بنده پیوندم با منطقه‌ی ترک نشین معلوم است. مدتها در منطقه بلوچ نشین زندگی کرده‌ام و از نزدیک با عناصر بلوچ ارتباط داشته‌ام؛ با بعضی از بخشهای دیگر هم ارتباطات دور و نزدیک داشته‌ام؛ با آنهایی هم که ارتباط نداشته‌ام، از آنها اطلاعاتی دارم که کم نیست. می‌دانم روحیه‌شان چیست. من در دوره مسؤولیتهای مختلف، سفرهای فراوانی به میان اینها کرده‌ام. اقوام ایرانی مسلمانند و به این آب و خاک دلبسته‌اند؛ عزّت و رفاه خودشان را در ایرانِ سربلند و آزاد مشاهده می‌کنند؛ اما دشمن مشغول تحریکات است. تحریکات دشمن را نباید دست کم گرفت. مراقب باشید. این از جمله مسائل بسیار مهم است و احساس می‌شود که دستهایی در جریان هستند برای این که زمام این کار را از دست دولت خارج کنند. البته در آن صورت اگر خدای نکرده چنین وضعی پیش بیاید، مشکلات پیش خواهد آمد؛ پول، همّت و وقت صرف آن خواهد شد و مسؤولان کشور از کارهای اساسی باز خواهند ماند.

عرایض من تمام شد. فقط این نکته را عرض کنم که بنده از تمام نهادهای قانونی کشور به‌جدّ دفاع می‌کنم. آنچه که در مورد اشخاص و شخصیتها و نهادها برای من مهم است، دفاع از جایگاه و مسؤولیت آنها و کمک به حُسن انجام کارشان است. رئیس جمهور، رئیس قوّه قضاییّه، رئیس مجلس شورای اسلامی و بدنه اینها، دستگاههای قانونی گوناگون، از این جهت برای من در سطح واحدی قرار دارند و من از مسؤولیت همه آنها پشتیبانی و دفاع می‌کنم. البته این دفاع به خاطر این هم هست که بنده همه مسؤولان درجه بالا را از نزدیک می‌شناسم و خلوص و دین و پایبندی را در اینها مشاهده می‌کنم. البته این پشتیبانیها مطلق نیست. پیمان من با همه این برادران عزیز، پیمان دین و انقلاب است.

همان طور که گفتم، هدف و هویّت و مسؤولیت اساسی رهبری، دفاع از کلیّت نظام و حفظ نظام است. چیزی هم بنده ندارم؛ جان و آبرو متاع کمی است برای این که در این راه بذل شود؛ و من کاملاً آماده‌ام این دو عنصری را که دارم، بذل کنم. دوره جوانی ما - که دوره لذّت بردن از زندگی است - در این راه گذشته است. امروز هم در دوره پیری هستیم. بنده امروز در سنینی هستم که زندگی برایم این قدر لذّتی ندارد. لذایذ زندگی برای ما، امروز دیگر لذایذ نیست. در آخر عمر، در فصل‌انحطاط عمر، در فصل ضعف قوای جسمانی و بقیه قوای موجود بشری، دلبستگی‌ای به حیات نیست. آنچه بنده دارم - جان و آبرو - مال این راه است؛ مال هم که الحمدلله ندارم.

بنده به این مسؤولیت کنونی هم هیچ دلبستگی‌ای ندارم. ممکن است بسیاری از شما این را ندانید، اما در این جمع خیلیها هستند که می‌دانند. بنده به این مسؤولیت فعلی هیچ دلبستگی‌ای ندارم، جز به عنوان انجام وظیفه. الان هم که مشغولم، فقط به خاطر انجام وظیفه است؛ از روز اول هم همین‌طور بود. از آن روزِ مجلس خبرگان، آقایان که رأی دادند، با مقاومت و امتناع و مخالفت جدّی و پیگیر خود بنده مواجه بودند؛ منتها وقتی مسؤولیت آمد، گفتم: «خذها بقوّة». آدمی نیستم که اگر مسؤولیت بر دوش من گذاشته شد، بخواهم درباره انجام این مسؤولیت، ضعف نشان بدهم؛ نه، این وظیفه من است و این وظیفه را به فضل الهی و به توفیق و هدایت او انجام خواهم داد.

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

عزیزان من! آیه‌ای را که من در اوّل عرایضم عرض کردم، مربوط به یکی از جنگهای پیامبر است: «الّذین قال لهم النّاس انّ النّاس قد جمعوا لکم فاخشوهم».[1] خبر می‌دادند که دشمن به صورت متراکم در انتظار شماست؛ بترسید! در پاسخ به این هشدار و بیم‌دهی - که دشمن به صورت متراکم در انتظار شماست تا ضربه را وارد کند - اینها می‌گفتند: «حسبنا الله و نعم الوکیل»[2]؛ خدا برای ما بس است و پشتیبانی او برای ما کافی است. البته «حسبنا الله و نعم الوکیل» را در پستوی اتاق و داخل بسترِ راحت نمی‌شود گفت. ما نه کاری بکنیم، نه تلاشی بکنیم، نه حرکتی بکنیم، نه جانی را به خطر بیندازیم، نه از آبرویی مایه بگذاریم، بعد هم بگوییم: «حسبنا الله و نعم الوکیل»! نه، خدای متعال آدمی را که در راه او مجاهدت نمی‌کند، کفایت نخواهد کرد. این کفایت مربوط به میدان جنگ است. ما امروز در یک میدان نبردیم؛ اگرچه نه نبرد نظامی و نبرد مرگ و زندگی. مستکبران عالم چون با اسلام و نظام اسلامی به‌جدّ دشمنند، ما هر اقدام خوبی که می‌کنیم، هر قانون خوبی که می‌گذاریم، هر اجرای خوبی که می‌کنیم، هر قضاوت خوبی که می‌کنیم، هر منش خوبی که از خودمان نشان می‌دهیم، هر کاری که به تقویت این نظام و تقویت اسلام منتهی می‌شود، اگر از ما سر بزند، در واقع داریم یک ضربه به دشمن می‌زنیم. این جاست که آدم می‌گوید: «حسبنا الله و نعم الوکیل». پاسخ خدا هم این است که «فانقلبوا بنعمة من الله و فضل لم یمسسهم سوء واتّبعوا رضوان الله والله ذو فضل عظیم»[3].

البته ما در داخل کشورمان خوشبختانه از همزیستی ادیان گوناگون برخورداریم؛ یهودیان، مسیحیان، زردشتیان؛ اینها هم در کنار مسلمانان و در ظلّ نظام اسلامی زندگی می‌کنند؛ با ما همکاری و همزیستی دارند و نقش ایفا می‌کنند. البته وظیفه هم دارند؛ دولت اسلامی هم نسبت به آنها به عنوان شهروندان ایرانی دارای وظایفی است که این وظایف را باید انجام دهد و انجام هم می‌دهد. ما هیچ گله‌ای از شهروندان اقلیتهای مذهبی خودمان نداریم. ملاحظه می‌کنید که وقتی تبلیغات دشمنان علیه جمهوری اسلامی شکلهای موذیانه‌ای پیدا می‌کند، کلیمیان ایران اعلامیه می‌دهند. در قضیه دیگری ارامنه ایران یا برخی گروههای دیگر مسیحی اعلامیه دادند و از جمهوری اسلامی دفاع و حمایت کردند و این جزو افتخارات جمهوری اسلامی است.

فکر می‌کنم آن عذرخواهی‌ای که آقای خاتمی در انتهای سخنان خود کردند، بنده بایستی به شکل مضاعفی آن عذرخواهی را بکنم؛ چون بسیار طولانی شد. اینها حرفهایی است که لازم بود شما مسؤولان عزیز کشور بشنوید. مخاطبانِ اوّلی ما در این قضایا شما هستید و این حرفها را اگر به شما نگوییم، به چه کسی بگوییم؟ امیدوارم ان‌شاءالله آنچه گفتیم و آنچه شنیدیم، مورد رضا و تفضّل و قبول الهی قرار گیرد و این جلسه - همان‌طور که در ابتدای صحبت عرض کردم - دلهای ما را به هم نزدیک کند؛ الفت بین برادران و خواهران و عزیزانی که همه مسؤولند، بیش از پیش به وجود آید و جبهه متّحد کارکنان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی را در مقابل دشمن هرچه متّحدتر کند و ان‌شاءالله برکات الهی و توجّهات حضرت بقیةالله‌الاعظم ارواحنافداه شامل حال همه شما باشد.

والسّلام علیکم و رحمةالله و برکاته

---

[1] آل عمران: ۱۷۳

[2] آل عمران: ۱۷۳

[3] آل عمران: ۱۷۴

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

بیانات در جمع مردم استان اردبیل ۱۳۷۹/۵/۳

بسم‌الله‌الرّحمن‌الرّحیم

الحمدلله ربّ العالمین. والصّلاة والسّلام علی سیّدنا و نبیّنا ابی‌القاسم محمّد و علی آله الأطیبین الأطهرین المنتجبین. الهداة المهدیّین. سیّما بقیةالله فی‌الأرضین.

برای من دیدار مردم مؤمن، باوفا، پُرشور، انقلابی و بسیار عزیز شهر و استان اردبیل، بسیار مغتنم است. در طول سالهای انقلاب و قبل از انقلاب، شهر و منطقه شما در چشم ما دارای مقامی ارجمند و برجسته بوده. و همه حوادث و قضایایی که در طول این دوران، پیش آمده است، این دید درست در مورد اردبیل و مردم اردبیل را تقویت کرده است.

این دیدار صمیمی و پرشور را مغتنم می‌شمارم و عرایضی را در دو، سه بخش به شما برادران و خواهران عزیز، عرض می‌کنم.

بخش اوّل، در مورد شهر شما و سابقه شماست. اگرچه مردم اردبیل - بلکه بسیاری از مردم کشور - نقش اردبیل و سابقه اردبیل و بزرگان این شهر و منطقه را تا حدود زیادی می‌شناسند؛ اما من مایلم از زبان من، این گفته شود که اردبیل در طول دورانهای گذشته و در دوران انقلاب و در دوران نهضت اسلامی، نقشی مؤثّر و پایدار در آن راههایی که به صلاح ملت و این کشور منتهی می‌شده، ایفا کرده است.

در تاریخ گذشته، در دوران طلوع صفویّه، سرزمین اردبیل توانست دو خدمت بزرگ به این کشور بکند. اوّل این که توانست از کشوری که بخشهای آن از هم جدا و با هم در حال اختلاف و درگیری بودند، یک کشور متّحد، بزرگ و مقتدر، به‌وجود آورد. قبل از طلوع صفویّه و بعد از دوران سلجوقیان، ایران کشوری بود که هر بخشی از آن آهنگ جداگانه‌ای می‌نواخت و از عزّت و عظمت ایران در آن دورانها خبری نبود. این عزّت را صفویّه دادند. و صفویّه از اردبیل طلوع کردند و خاندان عرفای مجاهد و مبارز - یعنی اولاد شیخ صفی‌الدّین اردبیلی - توانستند این زمینه را به وجود آورند، تا فرزندان آنها ایران را به همه عالمیان در دنیای آن روز، متّحد، مقتدر، عزیز، سربلند و پیشرفته معرفی کنند.

خدمت دوم، عاملی بود که در واقع پشتیبانی معنوی عامل اوّل محسوب می‌شود؛ یعنی احیای مذهب شیعه، مذهب اهل‌بیت و ارادت به خاندان پیامبر. مردم - همین مردم شجاع، همین عشایر غیور - از این سرزمین با نام امیرالمؤمنین، با نام امام حسین، با نام شهدای کربلا، با نام ائمه معصومین علیهم‌السّلام توانستند بروند و نام خدا، یاد اهل‌بیت و آئین مقدس اسلام و فقه متین جعفری را در سرتاسر این کشور، مستقر کنند و کشوری یکپارچه، محکم و مقتدر به‌وجود آورند.

این اقتداری بود که از معنویت، از دین و از تعالیم اهل بیت به‌وجود آمد. بزرگانی که در این مدت - در طول چند قرن - در اردبیل پرورش پیدا کرده‌اند، همه همین خط مستقیم را نشان می‌دهند. خودِ شیخ صفی‌الدّین اردبیلی، برخلاف آنچه که بعضی گمان می‌کنند، یک صوفی‌مسلک از قبیل آنچه که ادّعا می‌شود، نبود. یک عالم، یک عارف، یک مفسّر و یک محدّث بود. آن‌گونه که مرحوم علاّمه مجلسی - بنا بر آنچه از او نقل کرده‌اند - ذکر می‌کند، شیخ صفی‌الدّین اردبیلی در ردیف سیدبن‌طاووس و ابن‌فهد حلّی - علمای فقیه و درعین‌حال عارف - قرار داشت و کسی بود که در کنار علاّمه حلی - در دستگاه شاه خدا بنده - توانستند جوانه‌های شیعه را در قرن هفتم و هشتم در این کشور به‌وجود آورند و پایه فقهی و متین و استدلالی آن را در حوزه‌های علمیه، رایج کنند.

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

بعد هم فرزندان او عرفای مجاهد بودند؛ لذا گفته‌اند اردبیل «دارالارشاد» است. یعنی این‌جا کسانی هستند که ارشاد به دین می‌کنند. بحث، بحث دارالارشاد است؛ بحث صوفی‌گری و کارها و سخنها و دعویهایی از این قبیل نیست. بحث بر سر معنویّت دین و معنویّت شیعه و خاندان اهل بیت است. لذا بعد از گذشت یکی دو قرن، در اوایل صفویّه - در قرن دهم - خورشید درخشان فقاهت شیعه - اوّل کس از بزرگانی که بعد از چند قرن در دنیای فقاهت اسلامی و شیعی از ایران درخشید - یعنی مرحوم ملااحمد محقّق اردبیلی - از این شهر سر بلند کرد. قرنها، فقهای شیعه از بلاد لبنان، شام، حِلّه و عراق بودند و علمایی از ایران در ردیف بزرگان فقهای شیعه، از بعد از قرون اول، تا قرنهای متوسط نداشتیم. اوّل کسی که در این میدان قدم گذاشته است، یک فحل اردبیلی است؛ یک عالم بزرگ، یک زاهد، یک عارف و یک محقّق.

خدا را شکر می‌کنیم که سلسله دیانت و شجاعت مردم و قوّت معنوی این مردم، در کنار سلسله پیشرفت علم و تقوا در طول زمان در این سرزمین امتداد پیدا کرده است. مردم اردبیل از قبل از دوران صفویّه هم جزو معدود مردمی در کشور ایران هستند که توانستند لشکریان مغول را دو مرتبه شکست دهند. لشکریان مغول، هرجا می‌رفتند، مردم را با ارعاب وادار به عقب‌نشینی می‌کردند. در اردبیل، لشکریان مغول، دو مرتبه از مردم شکست خوردند و عقب‌نشینی کردند. بعد هم این طوایف و ایلات شجاع و مردم مؤمن توانستند این‌جا را نقطه شروعی قرار دهند که ایران بزرگ شیعی و مقتدر - در دوران صفویّه - به وجود آید.

البته به شما بگویم در دوران حکومت قاجاریه و حکومت پهلوی، صفویّه مورد بغض بودند و به دلایل معیّنی اردبیل هم مورد بی‌اعتنایی قرار گرفت. همان قدری که صفویّه به اردبیل پرداختند، قاجاریه و بعداً پهلوی، در این نقطه مرزی و دوردست، بی‌اعتنای کردند. آن چیزی که به یاد آنها نیامد، اردبیل بود! لذا این شهر و این منطقه سرسبز، حاصلخیز و بااستعداد که هم استعداد کشاورزی دارد، هم استعداد صنعتی، هم امکان بازرگانی سالم خارجی، یکی از مناطق فقیر و محروم، شمرده می‌شود.

چرا؟ به خاطر انتقامی است که بعضی از حکام بعد از صفویّه، می‌خواستند از این منطقه، از این مردم و از قبایل قزلباشی آن روز - که از آنها دل پُری داشتند و بخشی از آنها در اردبیل بودند - بگیرند.

خدا را شکر می‌کنیم که در دوران حکومت اسلامی، توجّه به اردبیل، همان توجّه شایسته شده است. حکومت و دولت اسلامی، وارث ویرانگریهای طولانی گذشته و مورد هجوم دشمنیهاست. درعین‌حال در این سالهای دو دهه گذشته، در همه مناطق محروم این کشور، از جمله در منطقه اردبیل، استان شدن، راه افتادن مراکز آموزشی عالی، احداث راهها و بسیاری از خدمات فراوان برای روستاها، به وجود آمده است.

البته همان‌طور که امام جمعه محترم - که فرمایشات ایشان کاملاً متین است - نکاتی را گفتند، من هم اشاره خواهم کرد که هنوز باید کارهای بسیاری در این استان انجام گیرد.

من فراموش نکنم، از علمای بزرگ این استان یاد کنم؛ از مرحوم حاج میرزا محسن آقا مجتهد، از مرحوم حاج میرزا علی‌اکبر مجتهد - مردان بزرگ - از مرحوم حاج سید یونس اردبیلی، که خود من در دوران جوانی در مشهد مقدس، آن مرد را از نزدیک می‌شناختم که عالم طراز اوّل بی‌معارض در خراسان بود. اینها بزرگانی هستند که همگی در مقابل ظلم، در مقابل فساد و در مقابل سلطه حکومتهای ظالم، مقاومت و ایستادگی کردند. مرحوم حاج سید یونس یک به‌گونه‌ای، مرحوم حاج علی‌اکبر آقا به نحوی و دیگران به انحاء دیگر.

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

این، شهر و استان شماست. به فضل پروردگار، این‌جا استان شد و امکان جذب کمکهای دولتی برای این‌جا به وجود آمد.

من فراموش نکنم و عرض کنم که در دوران جنگ تحمیلی، جوانان این مرز و بوم در قالب لشکرها و یگانهای مربوط به این منطقه، مجاهدت کردند و هزاران شهید و جانباز و آزاده و ایثارگر، از این منطقه، تقدیم انقلاب شد؛ همان کسانی که با شجاعت خودشان - مانند جوانان غیور در همه جای کشور - جلوِ دشمن را گرفتند و استقلال کشور و نظام اسلامی خود را با قدرت، حفظ کردند.

همچنان که مردم اردبیل دهها سال قبل و در قرن گذشته، در مقابل روسهای تزاری، در مقابل بلشویکها، در مقابل عثمانیها - آن وقتی که لازم بود - ایستادند؛ در مقابل مفسدین داخلی و دموکراتهای بی‌وطن نیز همین مردم بودند - مردم اردبیل و سایر شهرهای آن روز آذربایجان - که ایستادگی کردند. البته دیگران به نام خودشان تمام کردند؛ اما در حقیقت هنر شما مردم بود.

دین، وفاداری، غیرت، شجاعت و عشق و اخلاص به خاندان رسالت، از جمله خصوصیات شما مردم عزیز است که من آن را خوب می‌شناسم. بسیاری از مردم کشورمان هم عشق و ارادت شما به خاندان پیامبر، بخصوص به سیدالشهداء و حسین‌بن‌علی علیه‌السّلام را می‌شناسند.

بخش دوم عرض من، در مورد مسائل این استان است که مناسب است مسؤولان، مورد توجّه قرار دهند. این سفرهای ما اصلاً به همین خاطر است که با آمدن ما، توجّه مسؤولان کشور و مسؤولان خدمتگزار در دولت، به مسائل مناطق محروم جلب شود.

من قبل از سفر - از یک ماه، دو ماه قبل - هیأتهایی به اطراف این استان فرستادم؛ آمدند و گزارشهایی از نزدیک برای ما آوردند. دو چیز در این استان، برجسته است: یکی استعدادهای فراوان طبیعی و انسانی؛ یکی محرومیتها! این‌جا آن نقطه‌ای نیست که ما بتوانیم بگوییم کمبود آب، یا زمین، یا کمبود امکانات و کمبود انسانِ بااستعداد است؛ نه، این‌جا مردم با استعدادند، زمین بااستعداد است، شرایط جوّی بااستعداد است، اعماق زمین هم با استعداد است و معادن و امکانات وجود دارد؛ اما درعین‌حال، محرومیت هم در این‌جا هست!

البته مسؤولان، خلأها و کمبودها را مطالعه کرده‌اند. انصافاً تلاشهای فراوانی هم شده است؛ یعنی آن کاری که در این بیست سال دوران اسلامی انجام گرفته است، با همه دوران پهلوی و قاجار، قابل مقایسه نیست و به‌مراتب بیشتر از آنهاست.

آنها اردبیل را فراموش کرده بودند، همچنان که بسیاری از نقاط دیگر کشور را فراموش کرده بودند! نقاط دورافتاده و محروم، مورد توجّه آنها نبود؛ نقاط نمایشی، مورد توجّه آنها بود؛ مثل مرکز و مراکز نزدیک به مرکز! در دوران اسلامی - به فضل پروردگار - کارهای زیادی شده، خلأها را سنجیده‌اند، مشکلات را دیده‌اند؛ اما آنچه باید بشود، چندین برابر آن چیزی است که تاکنون انجام گرفته است.

ما در این سفر، فرصت پیدا می‌کنیم که هم به مسؤولان استان توصیه‌های لازم را بنماییم، هم به فضل پروردگار به مسؤولان کشور. تربیت نیروی انسانی مستعد، جزو کارهای مهم است. پرداختن به کشاورزی در این استان، جزو کارهای مهم است. این زمینهای حاصلخیز و این مراتع سرسبز، می‌تواند کشاورزی و دامداری این استان را در اوج قابلیتهای خود مورد بهره‌برداری قرار دهد. تجارت حلال و قانونی با آن سوی مرز، می‌تواند راهگشای

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

بسیاری از بن‌بستها باشد؛ بعلاوه جلوِ تجارتهای حرام و غیرقانونی و قاچاق و کارهای خلافی را هم که متأسّفانه در بخشی از گوشه و کنارها انجام می‌گیرد، بگیرد.

مطمئناً مسؤولان استان و مسؤولان کشور، با احساس مسؤولیتی که دارند، به امید خدا این کارها را با جدّیت دنبال خواهند کرد. در این چند سال اخیر، کارهای بسیار با ارزشی هم شروع شده است؛ اگر آن کارهایی که وعده آن داده شده، یا کارهایی که نیمه‌کاره مانده است، با همت مسؤولان شروع شود - که ما هم تأکید و توصیه خواهیم کرد - اینها خدمت واقعی به مردم این استان است.

من یک نکته از مسائل کلّی کشور و انقلاب را هم عرض کنم؛ درباره آن چیزی که امروز کشور ما، مردم ما، جوانان و فرزانگان کشور به آن احتیاج دارند و باید فکر آنها روی آن متمرکز شود.

من دو هفته گذشته، صحبتی با مسؤولان کشور کردم - که احتمالاً شما آن را از رادیو و تلویزیون شنیدید و دیدید - می‌خواهم این نکته را بگویم که اگر مسؤولان کشور به پشتیبانی این مردم و به کمک این افکار عمومی بسیار مستعد و علاقه‌مند، یک مبارزه خستگی‌ناپذیر را با عوامل انحطاط و عقب‌ماندگی شروع کنند، هم موفّق خواهند شد، هم مردم را به هدفهای خودشان خواهند رساند، هم خدا را از خود راضی خواهند کرد و اصلاحات به معنای واقعی - به همان معنایی که دشمنان، آن را دوست ندارند؛ به آن معنایی که رسانه‌های بیگانه، از آن متنفر و بیزارند، اما دلهای مؤمن و مسؤول به آن علاقه‌مند است - اتّفاق خواهد افتاد. مسؤولان هم دلشان برای این مبارزه می‌تپد. کسی گمان نکند که مسؤولانِ بالای کشور نمی‌خواهند این مبارزه طولانی و دشوار را یا شروع کنند، یا ادامه بدهند؛ نه، همه می‌خواهند.

آماج این مبارزه، سه چیز است: یکی فقر است، یکی فساد است و یکی تبعیض. اگر با فقر و فساد و تبعیض در کشور، مبارزه شود، اصلاحات به معنای حقیقی - اصلاحات انقلابی و اسلامی - تحقّق پیدا خواهد کرد. مشکلات ما از این سه پایه شوم و از این سه عنصر مخرّب است. ناامنی هم که داریم، به خاطر همین است. بسیاری از ناامنی، به خاطر فقر است و بسیاری به خاطر فساد است.

با فقر، باید مبارزه شود؛ هم با فقر شخصی افراد و با کمبود مناشی درآمد و هم با فقر عمومی. انسانی که امکان زندگی در حدّ نیاز و ضروری را ندارد، مصداق حدیثی است که از قول پیامبر نقل شده است که «کاد الفقر ان یکون کفرا»![1] فقر، انسان را به فساد، به خیانت و به بسیاری از راهها می‌کشاند. البته انسانهای مؤمن، همیشه مقاومت می‌کنند؛ این مجوّزی نیست برای این‌که افرادی بخواهند به این بهانه از مسیر صحیح، منحرف شوند. اما فقر، این خطر را دارد.

فقر عمومی هم موجب می‌شود که شهری مثل اردبیل، دچار کمبود فرهنگستان، کمبود کتابخانه، کمبود ورزشگاه و کمبود سالنهای فرهنگی باشد و جوانها از این جهت دچار فقر عمومی باشند.

اینها همه، ناشی از فقر است. مبارزه با فقر، یعنی تلاش برای این‌که ثروت ممکنی که می‌شود از منابع ملی استخراج گردد و به دست آید، اوّلاً به شکل بهینه استخراج شود، و بعد به شکل بهینه مصرف شود و اسراف نگردد. فساد، یعنی فساد اخلاقی، فساد کاری، عدم احساس وجدان در تقدیم خدمات عمومی، عدم احساس مسؤولیت در مواجهه با افکار عمومی و با ذهنهای مردم. اینها شاخه‌ها و شعبه‌های فساد است. مسؤولان، فرزانگان، دلسوزان و کسانی که با افکار عمومی، مواجهند، نباید بگذارند که دستهای بدخواه بیاید و میکربهای اختلاف را در فضای ذهنی

---

۱ امالی صدوق: ۲۴۳

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

تزریق کند. چه فایده‌ای برای مردم دارد؟! چه کمکی به مردم است که شعارهای اختلاف‌آمیز و شعارهای تفرقه‌انگیز در میانشان رواج پیدا کند؟! نیاز واقعی مردم، اینها نیست؛ نیاز واقعی مردم چیز دیگری است.

یک کار مهم دیگر، مبارزه با تبعیض است. تبعیض، یعنی به جای ملاحظه قابلیتها، به جای ملاحظه استحقاق، به جای ملاحظه خدا و قانون، ملاحظه رابطه‌ها بشود! نتیجه، این بشود که اگر به اهل یک روستا چند میلیون داده شود، زندگی یک روستا متحوّل می‌گردد و آن روستا محروم نمی‌ماند؛ اما اشخاصی هم پیدا می‌شوند که میلیونها را صرف خواسته‌های حقیر و کوچک، صرف یک میهمانی، صرف یک کار تجمّلی، صرف یک کار غیرضروری - و احیاناً مضر - بکنند!

باید هدف مبارزه، اینها باشد. اصلاحات حقیقی در کشور، اینهاست. آن اصلاحاتی که هر کسی در کشور - بخصوص در کشوری مثل کشور ما که مردم مؤمنند و پایبند به اصول و مبانی اعتقادی و اخلاقی هستند - دنبال آن است، جلو بیفتد و خود را آماده تحمّل مشکلات آن کند، مردم دنبال او خواهند بود و به او کمک خواهند کرد. هر دولتی، هر مسؤول دولتی‌ای، هر انسان روشن‌بینی، هر عالم دینی و هر فرزانه‌ای، اگر این‌گونه اصلاحات را - مبارزه با فقر و فساد - دنبال کند، مردم یاری خواهند کرد.

اینها کارهای پیچیده‌ای است؛ کارهای ساده‌ای نیست؛ اما کارهایی است که دستگاههای بزرگ کشوری می‌توانند دنبال آن بروند و هدف خودشان قرار دهند. باید مطالبات انسانهای دلسوز و مسؤول، اینها باشد. اگر اینها شد، آن وقت بسیاری از مشکلات، حل و بسیاری از گرفتاریها و گره‌ها باز خواهد شد.

اختلاف‌افکنی، ایجاد دغدغه و دلهره میان مسؤولان و میان مردم، خدمتی به مردم نمی‌کند. این انقلاب و این نظام اسلامی و این ملت بزرگ، از عوامل حقیقی اقتدار و بقاء برخوردارند.

شما نگاه کنید به این کشورهای منطقه ما و بسیاری از کشورهای دیگر دنیا، ببینید آن کشوری که پایه‌های مردمی بودنش به این استحکامی است که امروز در ایران اسلامی مشاهده می‌کنید، کجاست؟ در جاهای دیگر، بین مسؤولان و مردم، رابطه عاطفی و احساسی، رابطه عشق و محبت و رابطه ایمان دیده نمی‌شود. در ایران اسلامی، چون مردم مسؤولانشان را می‌شناسند و با آنها رابطه قلبی، رابطه ایمانی و رابطه عاطفی دارند، در انتخابات شرکت می‌کنند؛ در مبارزات و در سازندگی شرکت می‌کنند؛ در هرجا که مسؤولان کشور از آنها استمداد کنند، با میل و رغبت شرکت می‌کنند.

خوشبختانه کشور و جامعه ما هم کشور جوانی است. هم نظام ما جوان است، هم ترتیب جمعیتی ما جوان است و این فرصت بسیار بزرگی است. خدای متعال به این ملت در همه جای این کشور، بزرگترین لطف را کرده است. مایه‌های وحدت در بین ما زیاد است.

من این‌جا لازم است عرض کنم بسیار کسان تلاش می‌کنند که بین قومیتهای این کشور، اختلاف بیندازند، به خیال این‌که می‌توانند وحدت این ملت را خدشه‌دار کنند؛ غافل از این‌که همین انقلاب بزرگ و همین نظام اسلامی، یکی از مستحکمترین پایه‌هایش در همین مناطق آذری‌زبان - در آذربایجان، در اردبیل، در آذربایجان غربی - نهاده شده است.

فداکاریهای این مردم، ایستادگی این مردم، شعارهای زنده این مردم و آن چیزی که امروز در زبان این مردم به عنوان شعار است، اوّل، از آذربایجان شروع شد و آمد - نام امام، نام ولایت و بیزاری از دشمنان - و این مردم آذربایجان بودند که در امتحانهای گوناگون توانستند دشمن را از خودشان مأیوس کنند.

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

پروردگارا ! به محمّد و آل محمّد، تفضّلات و مراحم خـود را نـسبت بـه ایـن مـردم، روزبـه‌روز زیـادتر کـن. پروردگارا ! این مردم مؤمن و باوفا را جزو یاران اسلام، جزو یاران اهل‌بیت و جزو یاران حقیقت، همیشه پایدار بدار. پروردگارا! لطف و تفضّل خود را بر این مردم نازل کن. پروردگارا ! به محمّد و آل محمّد، گره‌ها را از کار این مردم باز کن. پروردگارا ! مسؤولان را توفیق خدمتگزاری هرچه بیشتر به این مردم عنایت کن. پروردگارا ! به محمّد و آل محمّد تو را سوگند می‌دهیم که رابطه قلبی و این اخلاص و این ارادتی که من به این مردم دارم و محبتی که این مـردم به من دارند، روزبه‌روز بیشتر کن و ما را قدردان عواطف و محبتهای این مردم قرار بده.

والسّلام علیکم و رحمةالله و برکاته

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

بیانات در دیدار گروه کثیری از جوانان استان اردبیل ۱۳۷۹/۵/۵

بسم‌الله‌الرّحمن‌الرّحیم

الحمدلله ربّ العالمین. والصّلاة والسّلام علی سیّدنا ابی‌القاسم المصطفی محمّد و علی آله الأطیبین الأطهرین المنتجبین. الهداة المهدیّین. سیّما بقیّةالله فی الأرضین

برای من یکی از شیرین‌ترین دیدارها و لحظات، دیدار با جوانان پاک نهاد و نورانی است. این طبیعت باصفای جوان و گوهر جوانی است که فضا را معطّر و شاداب و پُرنشاط و سرشار از صفا می‌کند. همه جا همین‌طور است؛ اما در بعضی از نقاط، جوانها نورانیّت و درخشندگی دیگری دارند. من شما جوانان عزیز استان اردبیل را این‌گونه یافتم و این‌طور دیدم. شما فرزندان عزیزی هستید که آینده و سعادت و سرنوشتتان، تشکیل دهنده بزرگترین بخش امید و ایمان ماست.

از اظهاراتی که نسبت به این پدر پیر خودتان ابراز کردید، صمیمانه متشکرم. این جوان عزیز گفتند که ما اشک را ترجیح دادیم؛ اما من چهره جوان شما را شاداب و پُرنشاط دوست دارم و بر چهره شما عزیزان، لبخند را ترجیح می‌دهم. یک بیت از شاعر معاصر اردبیلی خودمان برای شما بخوانم. می‌گوید:

گوزونده غم تب و تابین گوره نمیرم یارب　　　　گوزنده ژاله حُبابین گوره نمیرم یارب

نشاط و شور بر چهره شما که مظهر صفا و لطافت جوانی شماست، برای ما زیباتر است. با همین نشاط است که ایمان و پایه‌های اعتقادی مستحکم شما خواهد توانست سالهای متمادی - دهها سال - شما جوانان را به سمت آرمانها حرکت بدهد.

من امروز مطالبی را که فکر کردم با شما در میان بگذارم، به سه قسم تقسیم کردم:

قسم اوّل، چند جمله معنوی است؛ برای این که همین فضای لطیف روحانی - که شما خودتان آن را خلق کرده‌اید - ادامه پیدا کند. یک جمله درباره مسأله‌ی سیاسی امروز و همیشه انقلاب؛ یک جمله درباره نگاه به دین؛ یک نصیحت هم در پایان به همه جوانان - هم به شما، هم به جوانانی که بعداً این سخن را خواهند شنید - عرض خواهم کرد.

آن جمله معنوی را از شیخ صفی‌الدّین اردبیلی اقتباس کردم؛ همین عارف عالِم مفسّر و دانای معارف دین که قرنهاست در شهر شما خفته است. از شیخ صفی‌الدّین پرسیدند: شیخنا! پیغمبر فرموده است که من هر روز هفتاد بار استغفار می‌کنم؛ چرا؟ پیغمبر که گناه نمی‌کرد؛ و حتّی خدا در سوره‌ی فتح در مورد ترک اولای پیغمبر فرمود: «لیغفرلک الله ما تقدّم من ذنبک و ما تأخّر»[۱]؛ او که بار وزر و وبالی بر دوش ندارد؛ استغفار چرا؟ شیخ در جواب گفت: پیغمبر با مجاهدت خود، با ذکر و با تلاش عظیم معنوی خود، هر روز مرحله‌ای از مراحل قرب به خدا را طی می‌کرد. پیغمبر هم با این که انسان کامل است، متوقّف نیست؛ اما ساحت قدس قرب الهی پایان ندارد. او هم باید هر روز یک مرحله پیش برود و هر روز یک مرحله جلو می‌رفت. پیغمبر وقتی به مرحله دیروز نگاه می‌کرد، آن را به صورت حجابی، بُعدی و دوری‌ای مشاهده می‌کرد؛ لذا از دوری دیروز استغفار می‌کرد. هر روز یک مرحله نو می‌گشود و از حضور در مرحله قبلی - که نسبت به موضع امروز، دوری بود - از خدا آمرزش می‌طلبید.

این درس بزرگی است؛ عمق معنا و بطن این سخن مثل اقیانوسهاست. یک لحظه توقّف در راه کمال انسانی جایز نیست. در این اقیانوس عظیم که بعضی از ما در آغاز راه تا قوزک پا و بعضی تا زانوانمان وارد شدیم، کسانی

---

۱ فتح: ۲

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

«دل به دریا زده» شنا می‌کنند و کسانی مرحله‌ها پیش رفتند، خود را نورانی کرده‌اند، از فراز مادّیات عالم و از فراز خواستهای حقیر و آرزوهای کوچک پرواز می‌کنند. دنیا را ندیده نمی‌گیرند، اما دنیا را هدف قرار نمی‌دهند. آن بلندپروازان این آسمان لایتناهی هم هر روز برای پروازی بلندتر، همّت تازه‌تری را به‌خرج می‌دهند.

جوانها همان‌طور که جسمشان نشاط و تازگی و نیرو دارد، روحشان هم سرشار از نشاط است. این موجود را - با قدرت فکر او، با قدرت خِرد او، با توان جسمی او، با توان عصبی او، با نیروهای ناشناخته وجود او - خدای متعال خلق کرده است تا از این طبیعت، از این خور و خواب و از این دنیای مادّی، همچون وسیله‌ای استفاده کند و خود را به مقامات قرب الهی برساند.

نباید تصوّر کرد که این نگاه، نگاه منزوی و منعزِل از دنیاست؛ نه. راه قرب الهی از وسط همین مادّیات عبور می‌کند؛ اما در مادّیات متوقّف نمی‌شود. گناه بزرگ بشریتی که خود را در مادّیت غرق کرده است، این نیست که به دنیا پرداخته است؛ گناه او این است که فراتر از خواستهای مادّی، آرمانی را، ستاره درخشانی را، هدف و سرمنزل بلندی را تصوّر نکرده است.

شما جوانان - پسران و دختران - در آغاز راهید؛ هم توان دارید، هم قدرت انتخاب دارید و می‌توانید این راه را طی کنید؛ و این راه در جمهوری اسلامی و در هر نظام اسلامی و الهی، پیش پای انسانها باز است. راه معنویّت و صفا، کوچه بن‌بست نیست. از همین جا وارد مسأله دوم می‌شوم.

این حرکت و این راه، دشمنانی دارد؛ مانعها و عایقهایی دارد؛ هم در محدوده درون خود انسان، هم در محدوده زندگی اجتماعی و هم در آفاق وسیع سیاسی. من در صحبتهای خود بارها از دشمن اسم آورده‌ام و راجع به دشمن صحبت کرده‌ام. بعضی نسبت به این رویکرد، حسّاسیت نشان دادند؛ گفتند یا فهماندند که شما چرا مرتّب به دشمن می‌پردازید. من در جواب آنها همیشه گفته‌ام و اکنون هم می‌گویم که اگر فرض کنیم دشمنی بر سر هر راهی وجود دارد، خردمندانه نیست که انسان دشمن را نبیند و وجود او را عدم فرض کند. اگر فرض کنیم که دشمن در کمین ما نیست، این لزوماً به این معنا نیست که او در کمین ما نباشد. اگر دشمنی فرض می‌شود، باید او را شناخت و از او برحذر بود. ما در زمینه مسأله سیاسی بزرگ کشورمان - یعنی پیدایش نظام‌نو، نظام بی‌سابقه، نظامی که دارای پیام و سخن تازه‌ای است؛ یعنی نظام جمهوری اسلامی - از روز اوّل تا به حال با دشمنانی مواجه بوده‌ایم. اگر ما چشم خودمان را بر این دشمنها ببندیم، این دشمنها از بین نمی‌روند. اگر ما به خودمان تلقین کنیم که او دشمن ما نیست، او از دشمنی منصرف نخواهد شد؛ باید دشمن را شناخت.

بعضی گفتند: شما توهّمِ توطئه می‌کنید؛ توطئه‌ای وجود ندارد! من در پاسخ، نشانه‌های توطئه و نشانه‌های خصومت را از اوّل انقلاب تا امروز در یک فهرست طولانی معرفی می‌کنم و نشان می‌دهم. چطور توطئه علیه ما نیست؟! در اوّل پیروزی انقلاب، آشکارا با انقلاب مخالفت شد؛ در سطح سرویسهای امنیتی، مجامع سیاسی، تشکلهای سیاسی برخی کشورها و عمدتاً در آن مناطقی که این انقلاب و تشکیل این نظام در این کشور، منافع آنها را از بین برده بود. این سلسله تا امروز ادامه دارد.

ما امروز به معنای حقیقی کلمه در دنیا دشمن داریم. آیا می‌توانیم دشمن را از دشمنی منصرف کنیم؟ این یک سؤال است. آیا می‌توانیم با دشمن مقابله کنیم؟ این هم سؤال دیگری است. پاسخ به این سؤالها را باید داد. هر انسانِ صاحبِ آگاهی از مسائل سیاسی عالم، می‌تواند پاسخ این سؤالها را با تأمّلی نه چندان دشوار پیدا کند.

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

بحث من بر سر این نیست که ما حالا بیاییم دشمن را به طور مشخص با نشانه‌ها و با خصوصیات معرفی کنیم؛ نه. شناسایی دشمن دشوار نیست. آنچه مسلّم است، این است که یک نظام سلطه جهانی وجود دارد که امروز در رأس آن، رژیم امریکاست. در گذشته دیگرانی بودند، ممکن است در آینده هم قدرتهای دیگری باشند. امروز امریکا منافع خودش را در دنیا تعریف کرده - پنهانی هم نیست - در مقالاتشان نوشته‌اند؛ در تحلیلهای سیاسیشان، منافع خودشان را تعریف کرده‌اند. منافع آنها عبارت است از ایجاد دنیای یک قطبی؛ یعنی در رأس مجموعه کشورهای عالم، دولتی به نام دولت امریکاست و در بدنه، انواع و اقسام دولتها هستند؛ بعضی دارای قدرت علمی و پیشرفتهای علمی و دارای توان نظامی‌اند؛ باید با آنها به نحوی ساخت و در معارضه با آنها، منافع آنها را بر منافع خود ترجیح داد - این تحلیل امریکایی است - دولتهایی هم هستند که از اقتدار نظامی یا اقتدار اقتصادی برخوردار نیستند؛ اسمهایی برای آنها گذاشته می‌شود: کشورهای در حال توسعه، کشورهای - در اصطلاح قبلی - جهان سوم. از همه‌ی فرصتهای اینها که می‌توان برای توسعه اقتدار امریکا استفاده کرد، باید استفاده کرد. اگر به انرژی آنها احتیاج داریم - نفت آنها، گاز آنها - باید راه را به سمت نفت و گاز آنها به هر کیفیّتی باز کرد. اگر به بازار مصرف آنها احتیاج داریم، به هرکیفیّتی که ممکن است، باید این راه را به سوی بازار مصرف آنها باز کرد. اگر به حضور سیاسی و اقتصادی در میان آنها نیاز است، باید این راه را گشود. اگر دولتهای مزاحمی در آن کشورها بر سرِ کارند، باید آن دولتها را کنار زد. اگر اندیشه‌های مزاحمی در آن کشورها وجود دارد، باید آن اندیشه‌ها را از فضای ذهنی جامعه زدود. اگر شخصیتهایی در آن کشورها هستند که می‌شود آنها را خرید، باید خرید. اگر نیروهایی در آن کشورها هستند که می‌شود از آنها به عنوان نیروی فشار علیه دولتهایی که با این سیاست مخالفند، استفاده کرد، باید خرج کرد و به کار برد. این سیاست استکباری است. امروز امریکا این سیاست را دارد. یک روز انگلیس داشت؛ آن روزی که در شرق و غرب دنیا حاکمیت پادشاهی انگلیس تثبیت شده بود؛ در آسیا، در شبه قارّه هند، در استرالیا، در کانادا و در جاهای دیگر. قبل از آن هم روسیه تزاری نسبت به همان منطقه محدودی که روی آن نفوذ و فشار داشت، این سیاست را اعمال می‌کرد. البته امروز ابزارها مدرنتر و وسایل پیشرفته‌تر شده است.

آیا این سیاست فقط علیه نظام جمهوری اسلامی است؟ نه. این سیاستِ همه جایی است. ما در جمهوری اسلامی با این سیاست مواجهیم، دولتهای دیگر هم مواجهند؛ منتها دولتها متفاوتند. بعضی از دولتها و دولتمردان، مصلحت خودشان را در این می‌دانند که در مقابل این خواسته‌های افزون‌طلبانه تسلیم شوند؛ بعضی از دولتها برایشان منافع ملتها مطرح نیست و بعضی از دولتها از نفوذ و سلطه دستگاههای خبری و جاسوسی امریکا با همه وجود می‌ترسند.

من در دوره ریاست جمهوری در اجلاس غیرمتعهدها شرکت کردم و یک نطق بسیار پُرشور در آن‌جا ایراد کردم - حدود صد و یک کشور آن‌جا جمع بودند - بعد غالباً سران کشورها آمدند و - به قول ما - طیّب الله گفتند و تأیید کردند. در بین آنها که غالباً کشورهای جهان سومی و آفریقایی و آسیایی بودند، یک رئیس جمهوری آفریقایی که نسبتاً هم جوان و بسیار فعّال بود، آمد و گفت: این حرفهایی که شما زدید، همه حرفهای ما هم هست. در سازمان وحدت آفریقا و در جاهای دیگر، ما هم عیناً همین حرفها را داریم. فرق ما و شما این است که شما جرأت می‌کنید این حرفها را بر زبان می‌آورید، ولی ما از امریکا می‌ترسیم! اتفاقاً بعد از چندی همان بیم و ترسی که این جوان داشت، تحقّق هم پیدا کرد. چون ضدّ استکباری بود، علیه او کودتا کردند و او را کشتند. بعد از یکی، دو سال این اتفاق افتاد.

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

بعضی از کشورها می‌ترسند؛ بعضی از کشورها ملاحظه می‌کنند؛ سران بسیاری از کشورها از این سیاست سلطه‌طلبی امریکا دلشان خون است؛ راهی ندارند؛ ارتباطشان با مردم قطع است و پشتیبانی مردمی ندارند که بتوانند بایستند؛ مجبورند همصدایی کنند. بعضی هم وابسته‌اند؛ خود امریکاییها آنها را سرِ کار آورده‌اند. رژیم پهلوی نه این که این سیاست را نمی‌فهمید، نه این‌که نمی‌دانست؛ خوب می‌فهمید که امریکا در این کشور چه می‌خواهد؛ منتها چه کسی می‌خواست با این مقابله کند؟ شاه را خود امریکاییها سرِ کار آورده بودند؛ کودتای مرداد سال ۳۲ به‌وسیله امریکاییها در ایران راه افتاد و محمّدرضا را که از ایران گریخته بود، برگرداندند و پادشاه کردند. او می‌تواند با امریکا مبارزه کند؟!

بسیاری از این کشورهایی که می‌بینید - من نمی‌خواهم اسم بیاورم - امروز در مقابل افزون‌طلبی و زیاده‌خواهی امریکا تسلیم می‌شوند. کسانی هستند که سرانشان راضی نیستند؛ منتها یا شجاعت و جسارت لازم را ندارند، یا پشتیبانی ملی را ندارند، یا منافعشان اجازه نمی‌دهد، یا به مقامشان چسبیده‌اند. ما در جمهوری اسلامی هیچ‌یک از این مشکلات را نداریم. ما انقلاب و نظاممان اساساً بر علیه امریکا شکل گرفت.

درست است که انقلاب اسلامی ایران رژیم پهلوی را از بین برد، اما این مبارزه، فقط مبارزه با رژیم پهلوی نبود؛ مبارزه با حضور امریکا و با سلطه و نفوذ امریکاییها بود که تا مغز استخوان این ملت نفوذ کرده بودند. لذا از اوّل هم همه دنیا فهمیدند که در صف مقدّم دشمنان این نظام و این انقلاب، امریکاست. حالا ما چشم خودمان را ببندیم، سر خودمان را کلاه بگذاریم و بگوییم: نه، امریکا با ما دشمن نیست؟! چه کار کرده که نشان بدهد دشمن نیست؟ اموال ما را بلوکه نکرده است؟ الان میلیاردها دلار متعلّق به این ملت در امریکا بلوکه است. اموال و ابزار فراوانی در رژیم گذشته از امریکا خریده بودند و هنوز منتقل نشده بود که انقلاب شد. اینها در انباری نگهداری می‌شود؛ ما چند سال دنبال کردیم که آنها را برگردانیم، قبول نکردند. اموال ما را که در انبارهای آنهاست، به ما ندادند؛ با این‌که پولش را گرفته بودند؛ و جالب این است که انبارداری هم برای خودشان حساب کردند و شروع کردند از طلبهای ما کم کردن! یک دشمن چه کار کند که آدم باور کند او «دشمن» است؟!

جنگ هشت ساله علیه ما شروع شد. البته چند نفر از سران کشورهای منطقه خاورمیانه و بیرون خاورمیانه در طول سالهای متمادی به من گفته‌اند که حمله عراق به ایران، با هماهنگی قبلی بود و امریکاییها می‌دانستند چه دارد اتفاق می‌افتد؛ این‌طور نبود که در مقابل عمل انجام شده قرار گرفته باشند؛ بلکه تشویق و زمینه‌سازی هم کردند! البته من سندی ندارم؛ اما قرائن، همه همین را نشان می‌دهد؛ کما این‌که ما چیزهای دیگری را بدون این‌که سند مکتوبی داشته باشیم - قرائن شهادت می‌داد - ادعا کردیم؛ بعد از چند سال که جنگ تمام شد، خودشان اعتراف کردند! مثلاً ما گفتیم که امریکاییها اطّلاعات ماهواره‌ای را از مراکز نظامی ما، از تحرّکات، از تجمّعات و از مواضع عدّه‌های نظامی ما می‌گیرند و به عراق می‌دهند - عراق که خودش وسیله نداشت - ما این را آن‌وقت فهمیدیم؛ قرائن این را نشان می‌داد. بعد از گذشت چند سال که جنگ تمام شده بود، بعضی از مراکز غربی - چه اروپایی و چه امریکایی - خودشان همین را صریحاً گفتند! در واقع جنگ را زمینه‌سازی کردند، به‌وجود آوردند، تشویق کردند و در تمام دوران جنگ به صدّام حسین کمک کردند. آن روزی که معلوم شد برنده جنگ، جمهوری اسلامی خواهد بود، صریحاً ایستادند و گفتند: ما راضی نمی‌شویم که این جنگ برنده داشته باشد! اگر بنا بود صدّام بیاید خوزستان را بگیرد - به قول خودش سه روزه تا تهران بیاید! - آن‌وقت برنده داشتن جنگ مانعی نداشت! بعد از

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

جنگ هم در همه جاهایی که ممکن بود به عنوان یک ابرقدرت با این نظام و با این ملت دشمنی کنند، دشمنی کردند! با این همه، ما چشممان را روی هم ببندیم؟! این خردمندانه است؟! بگوییم نخیر، ان‌شاءالله گربه است؟!

البته دشمن، فقط امریکا نیست؛ اسرائیل هم دشمن اصلی است؛ آن هم دلایل خاص خودش را دارد. اسرائیل - همان‌طور که من بارها گفته‌ام - یعنی یک وجود جعلی، یک ملت جعلی و یک ملت دروغین. از روسیه، از اروپای شرقی، از امریکا، از کشورهای اسلامی و از ایران خود ما چند میلیون یهودی را برده‌اند یک جا اسکان داده‌اند و اسم آنها را گذاشته‌اند یک ملت! آنها یک ملت نیستند؛ هر کدام مال یک ملتند. اگر به توفیق خدا دولت صهیونیستی متلاشی شود - که این روز یقیناً در پیش است؛ حالا کی، نمی‌توانم بگویم؛ اما یقین دارم که چنین روزی پیش خواهد آمد - آن‌وقت شما جوانها ان‌شاءالله حتماً خواهید دید - ما ممکن است ببینیم، ممکن است نبینیم - اکثریت این جمعیتی که امروز در اسرائیل هستند، از آن‌جا به مناطق خودشان خواهند رفت.

سؤال دوم مطرح می‌شود: آیا امکان رفع این دشمنی هست یا نه؟ این سؤال مهمی است. اگر انسان بتواند یک دشمن را - هرچه هم بدخواه و بددل - از دشمنی منصرف کند، این یک پیروزی است. آیا امکان رفع این دشمنی هست یا نه؟ من دو پاسخ به این سؤال دارم:

یک پاسخ این است: آن‌طور که من نگاه می‌کنم، به‌طور طبیعی چنین امکانی را نمی‌بینم. البته این یک نگاه سیاسی است؛ ممکن است یک آدم سیاسی دیگر عقیده دیگری داشته باشد؛ اما من در حدّ معرفت خودم، با شناختی که از این کشور، از این انقلاب و از این ملت از یک سو، و شناختی که از استکبار، از حکومتهای استکباری، از روابط دولتهای استکباری با ملتهای ضعیف، از گذشته تاریخ، از سرنوشت ملتها و از سخن متفکران سیاسی دنیا در یاد دارم از سوی دیگر، اعتقاد ندارم به این‌که این دشمنی از بین خواهد رفت. البته اگر بخواهم به دلیل اشاره کنم، در یک جمله کوتاه می‌توانم عرض کنم: دشمنی امریکا از بین نخواهد رفت؛ چون حکومت اسلامی صرفاً ایجاد یک نظام و رژیم جدید در یک کشور نیست؛ ایجاد یک الگوست. عیب کار برای امریکاییها این است.

یک وقت هست که در کشوری یک رژیم جدید سرِ کار می‌آید، با فلان دولت، با فلان سیاست هم مخالف است؛ بالاخره مذاکره می‌کنند، یک قدم این عقب می‌رود، یک قدم آن عقب می‌رود و با هم می‌سازند. در این‌جا قضیه این‌طور نیست. این نظام به عنوان یک الگو برای ملتهای مسلمان مطرح است. البته به رو نمی‌آورند، در روزنامه‌ها نمی‌نویسند و بخصوص آدمهای عمیق‌ترشان به‌شدّت کتمان می‌کنند؛ اما این حقیقتی است که امروز ملتهای مسلمان در دنیای اسلام - در مصر، در شمال آفریقا، در خاورمیانه و در منطقه شرقی ما - تب و تابی دارند؛ جوش و خروشی دارند و چشمشان به ایران است.

این تجربه از نظر مسلمانهای دنیا، تجربه موفّقی بود. شعارهایی که دشمنان ما می‌دادند، این بود که این تجربه پنج سال هم دوام نمی‌آورد؛ می‌گفتند دو سال هم دوام نمی‌آورد! بیست و یک سال است که از عمر نظام اسلامی می‌گذرد و در دنیا همه اعتراف دارند که امروز از ده سال پیش، و ده سال پیش از اوّل انقلاب، به مراتب قویتر است؛ اعتماد مردمی و رابطه با مردم را حفظ کرده، تلاش فراوان کرده، استقلال خودش را حفظ کرده و شعارهایش را به میزان زیادی تحقّق بخشیده است. البته تحقّق شعارها در هیچ جای دنیا و در هیچ شرایطی، در زمانهای کوتاه امکانپذیر نیست؛ بخصوص با این همه مخالفت و دشمنی؛ لیکن پیشرفت خوبی کرده است؛ این می‌شود یک الگو، این الگوی موفّقی است. اگر با این کنار بیایند و این را همین‌طور که هست، بپذیرند، در واقع برای کشورهای دیگر پای این الگو مهر امضاء زده‌اند.

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

آنها حاضرند کنار بیایند، اما به شرط این‌که جمهوری اسلامی، دیگر «جمهوری اسلامی» نباشد؛ «جمهوری» نباشد؛ «اسلامی» هم نباشد؛ نه متّکی به مردم و نه بر محور اسلام باشد. اگر این‌طور شد، آن‌وقت با کمال میل حاضرند جلو بیایند؛ در رأس حکومت هم هر که باشد! اگر یک روز انسانی مثل من هم حاضر شود خودش را از اوج سعادت به حضیض ذلّت پرتاب کند و از همه آرمانهایش بگذرد و قبول کند که سر کار بماند - ولو اسلامیّت و مردمی بودن هم نباشد - آنها با او می‌سازند! آنها با اشخاص به عنوان اشخاص طرف نیستند؛ با جهتها، با آرمانها و خطها طرفند. تا وقتی «جمهوری» است و «مردمی» است - آن هم مردم مسلمان پُرشور این خطّه عظیم و ایران بزرگ - و تا وقتی بر محور اسلام است، من نمی‌بینم که بتوانند دشمنی را متوقّف کنند.

پاسخ دوم: اگر فرض کنیم که رفع دشمنی ممکن باشد، فقط با اقتدار و عزّت و استقلال ایران ممکن است؛ نه با ذلّت، نه با احتیاج. اگر ایران اسلامی به همّت شما جوانها و به همّت این نسلِ رو به رشد امروز، مدارج علمی را طی کند و از لحاظ صنعت و صنعت برتر، فنآوری و فنآوری برتر و علمی که امروز مورد نیاز است، بتواند سهم وافری را به خودش اختصاص دهد که نتوانند به او زور بگویند؛ بتواند قدرت نظامی خودش و پایه‌های اقتصادی کشور را مستحکم کند، بتواند این محرومیتها را برطرف کند، بتواند از منابع سرشار و غنی این کشور در همه جا بهره‌برداری کند، بتواند معرفت سیاسی را در آحاد مردم بالا ببرد، آن‌وقت ممکن است دشمنی آنها کم شود. بنابراین اگر ممکن باشد، آن روز ممکن خواهد بود.

این که بعضی بردارند طبق میل دل کارشناسان سیای امریکا، دم از نزدیکی و مذاکره و ارتباط بزنند و فضا را عادّی سازی کنند، این بزرگترین توهین و خیانت به این مردم است. اگر قرار است سخن از رفع دشمنی دشمنان سوگند خورده بر زبان آورد، باید آن روزی باشد که این کشور از لحاظ اقتصادی پایه‌های خودش را مستحکم کرده باشد؛ محرومیتها را رفع کرده باشد؛ این نسبت بیکاری را از بین برده باشد؛ آینده جوانها را روشن کرده باشد؛ جوان تحصیل‌کرده و فارغ‌التحصیل دغدغه معاش و دغدغه کار نداشته باشد؛ از لحاظ مسائل فرهنگی این کشور بتواند هنرمندانی تربیت کند که بر طبق منافع و مصالح ملی، سینمای کشور را اداره کنند؛ هنر کشور را اداره کنند؛ مطبوعات کشور را اداره کنند. اگر این‌طور شد، آن‌وقت نوبت این خواهد رسید که برای رفع دشمنی فکر کنیم؛ والّا در غیر آن صورت، هرگونه نزدیک شدن به دشمن، هرگونه نرمش نشان دادن در مقابل دشمن، تیز کردن آتش دشمنی و ستمگری دشمن است.

سؤال سوم: آیا اکنون که ما با چنین دشمنانی در این سطح مواجهیم، امکان دفاع از خود، یا ضربه به دشمن، یا جلوگیری از ضربه دشمن را داریم یا نه؟ این هم سؤال مهمی است. پاسخ من این است که آری، داریم. نه این که بخواهم شعار بدهم. امروز در میان کشورهایی که من در این منطقه می‌شناسم - کشورهای خاورمیانه، کشورهای خلیج فارس، کشورهای شرق آسیا، کشورهای آسیای میانه و تازه استقلال یافته - هیچ کشوری جز ایران این توان را ندارد. البته کشورهای بزرگی هم هستند که آنها هم به دلایل دیگری این توانایی را دارند؛ اما دلایل ما ویژه خود ماست؛ ما کاملاً این امکان را داریم.

یک فهرست طولانی از این نقاط مثبت و از عناصر تشکیل دهنده این حقیقت را می‌شود شمرد؛ لیکن من به تعدادی از آنها اشاره می‌کنم:

اولاً یک دلیل بزرگ این است که تا امروز ما توانسته‌ایم از خودمان دفاع کنیم. معروف است که می‌گویند «قویترین دلیل بر امکان هر شیئی، وقوع آن شیء است». هیچ‌کس نباید گمان کند که این دشمنانِ سوگند خورده

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

نمی‌خواستند با انقلاب و نظام اسلامی بجنگند؛ چرا می‌خواستند؛ همه تلاششان را هم به کار بردند؛ اما ما زنده‌ایم و هستیم و قویتر هم شده‌ایم. امروز روحیه و نشاطمان از گذشته هم بیشتر است؛ تر و تازگی و طراوت عمومی و ملی‌مان هم از گذشته بیشتر است؛ این دلیل بر این است که نتوانسته‌اند.

اما منهای این، چند دلیل اساسی هست که من مایلم شما جوانها روی اینها فکر کنید. یک دلیل، آسیب‌پذیری دشمن است؛ یک دلیل، استحکام بنیان جمهوری اسلامی است؛ یک دلیل، عقبه عاطفی و احساسی‌ای است که جمهوری اسلامی به‌صورت طبیعی از آن برخوردار است.

آسیب‌پذیری دشمن را مختصراً بگویم: امروز حتّی قدرتی مثل قدرت امریکا - که البته از لحاظ اقتصادی، از لحاظ ثروت ملی، از لحاظ پیشرفت علمی و نظامی در سطح بالاست - به‌شدّت آسیب‌پذیر است و از درون تهدید می‌شود. در تظاهرات امریکایی این را نمی‌شود دید؛ ما که از بیرون نگاه می‌کنیم، نمی‌توانیم این را درست ببینیم؛ اما اندیشمندان و فیلسوفان سیاسی خودِ امریکا این هشدار را می‌دهند و در کتابهای متعدّد نوشته‌اند.

امروز را در امریکا تشبیه می‌کنند به دهه ۶۰ امریکا - از ۱۹۶۰ تا ۱۹۷۰؛ دهه جنگ ویتنام - و معتقدند دهه ۱۹۶۰، دهه تزلزل امریکا بود؛ دورانی که جنگ ویتنام بود و دانشگاههای امریکا، خیابانهای امریکا و محیطهای مردمی امریکا در یک چالش دائمی با دولت بود. جنگ تمام شد، آن آتش هم تا حدودی فرو نشست؛ چون مظهری نداشت.

امروز و در دهه اوّلِ هزاره سوّم، می‌گویند شرایط برای آنها، شرایط دهه ۶۰ است؛ منتها ویرانی از درون است - ویرانی اخلاقی است، ویرانی ایمانی است - نقطه تمرکز ایمان برای مردم و جوانها نیست. علم پیشرفت می‌کند، آزمایشگاهها کار می‌کنند، ساخت و ساز علمی و صنعتی و اتمی و غیره پیش می‌رود؛ اما روزبه‌روز هویّت ملی ضعیفتر می‌شود. این را آنها می‌گویند؛ این آسیب‌پذیری مهمی است. انتظار نیست که ما این را در ژستهای رئیس‌جمهور امریکا مشاهده کنیم، یا در حرفهای آنها اقرار به آن را بشنویم؛ اما واقعیتی است. اگر بخواهیم مظهر این ضعف را در دنیای بیرونی مشاهده کنیم، ضعف نفوذ امریکا در دنیا یکی از مظاهر آن است. تحریمهای امریکا در دنیا با عکس‌العمل شدید مواجه می‌شود. تصمیمهای امریکا در زمینه مسائل جمعی، با امتناع دولتهای دیگر در اروپا و غیر اروپا مواجه می‌شود. انتخابهای اقتصادی امریکا در مسائل جهانی، با چالش عظیم قدرتهای مردمی و سیاسی در دنیا مواجه می‌شود.

نفوذ امریکا رو به افول است. بعد از دوران جنگ سرد، بعد از افول و انحلال شوروی، آنها ادّعا کردند که ما باید رئیس امپراتوری بزرگ دنیا باشیم؛ اما دنیا حتّی به عنوان یک ابرقدرت نافذالکلمه هم دیگر از آنها حرف‌شنوی ندارد. شرکت نفتی قرارداد بسته با مناطق تولید گاز ایران را ممنوع کردند از این‌که به کارش ادامه بدهد؛ بلافاصله یک شرکت فرانسوی جای آن را گرفت. قانون گذراندند، فریاد کردند و نوشتند؛ فایده‌ای نکرد. مسأله این‌گونه است. نفوذ سیاسی امریکا افول کرده است؛ این یکی از مظاهر عقب‌رفت قدرت امریکاست.

اینها آسیب پذیرند. نمونه اخیرِ همین چند روزه آن، مسأله «کمپ دیوید ۲» است. یاسر عرفات و رئیس رژیم صهیونیستی را پانزده روز تمام بردند در «کمپ دیوید» نگه داشتند تا شاید بتوانند چیزی از آن در بیاورند که برای امریکا یک تحرّک سیاسی، یک تجدید حیات سیاسی و یک مظهر نفوذ سیاسی باشد. نتوانستند؛ اعتراف کردند که شکست خوردند. امریکاییها در قضیه «کمپ دیوید ۲» شکست فضاحتباری خوردند؛ هیچ طرف تسلیم آنها نشد. شکست در «کمپ‌دیوید ۲» که مربوط به همین روزهاست، شکست یک حادثه امروزی نیست؛ این شکست ایده

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

امریکایی سازش خاورمیانه است. اینها مظاهر و نمونه‌های آن است. بنابراین آسیب‌پذیری دشمن - آسیب‌پذیری رژیم امریکا - یک طرف قضیه است.

طرف دیگر قضیه، استحکام پایه‌های جمهوری اسلامی است. این‌جا نظام سیاسی به‌گونه‌ای است که بر ایمان و عقیده و دین و عواطف استوار است. این رابطه‌ای که امروز بین این خدمتگزار شما و شما جوانها در این منطقه و در دیگرِ مناطق کشور وجود دارد، این پیوند مستحکمی که بین مسؤولان و مردم در سرتاسر کشور وجود دارد، یک چیز بدیع و جدید و بی‌سابقه و بی‌نظیری است. هیچ‌جا این‌طور نیست. این پیوند، یک پیوند تعارف‌آمیز نیست؛ یک پیوند دینی است؛ علت دشمنی عمیق آنها با اصل «ولایت فقیه» همین است. اصل «ولایت فقیه»، یعنی ایجاد میلیونها رابطه دینی میان دلهای مردم با محور و مرکز نظام. بحث شخص در میان نیست؛ بحث هویّت و معنا و شخصیت در میان است؛ لذا می‌بینید که با آن دشمنی می‌کنند. البته این دشمنیها فایده‌ای هم ندارد.

امروز بحمدالله نسل جدیدی از متفکران اسلامی - نسل جوان متفکران اسلامی - در حوزه‌های علمیه و در بعضی از دانشگاهها و مراکز دیگر به‌وجود آمده‌اند که علی‌رغم دشمن، مطالب را می‌شکافند، تحلیل و تبیین می‌کنند. همان کاری که می‌خواستند نشود، شد. شاخه‌های نوی نهال اسلامی روییده؛ کاری هم با آن نمی‌توانند بکنند. امروز در پاسخ شبهه‌های دشمن‌ساخته، سخنانِ راهگشا و شفابخش عرضه می‌شود. این رابطه همچنان خواهد ماند.

عنصر دیگری که اشاره کردم، عقبه سیاسی جمهوری اسلامی است. شما ببینید در کدام کشور ممکن است این اتّفاق بیفتد که رهبر کشوری، رئیس جمهور کشوری به یک کشور دیگر برود، مردم آن‌جا آنچنان از او استقبال کنند که از رئیس و از رهبر خودشان استقبال نمی‌کنند. کجا چنین اتّفاقی می‌افتد؟ ببینید کجا را این‌طور می‌شناسید. این اتّفاق درباره‌ی رؤسای جمهوری اسلامی در کشورهای دیگر، مکرّر و بارها اتفاق افتاده و می‌افتد.

من در دوران ریاست جمهوری به پاکستان رفتم. استقبالی که در پاکستان شد، حادثه‌ای عظیم بود. علی‌رغم این‌که رسانه‌های جهانی می‌خواستند چیزی در این باره نگویند، مجبور شدند. در همه رسانه‌های جهانی، چند روز اظهار شگفتی از این حادثه عظیم بود. میلیونها انسان در اسلام آباد و در لاهور و دیگر مناطقی که رفتیم، از ما استقبال کردند؛ همانند استقبالی که شما امروز در مشگین‌شهر و پریروز در اردبیل مشاهده کردید.

رئیس جمهور ما به سودان رفت؛ رئیس جمهور دیگر ما به پاکستان رفت؛ چنین رفتاری را کردند. و امروز هرجا که مسلمانهای آن‌جا - چه شیعه و چه سنّی - بخواهند آزادانه ابراز احساسات کنند، اگر از مسؤولان جمهوری اسلامی بروند، همین‌طور ابراز احساسات می‌کنند. البته طبیعی است که خلقیّات ملتها مختلف است؛ بعضی شدیدتر، بعضی ضعیفتر؛ اما این عقبه سیاسی در همه جا هست.

امریکا می‌خواهد این طرفداری کشورها را با پول بخرد و گیرش نمی‌آید. در همان پاکستانی که گفتم - پاکستان زمان ضیاءالحق بود که من رفتم - امریکاییها و بعضی رژیمهای وابسته به امریکا در آن‌جا خرجهای میلیاردی می‌کردند؛ اما فایده‌ای نداشت. دو، سه سال بعد از رفتن من، یک رئیس جمهور امریکا می‌خواست به پاکستان برود؛ مردم در آن منطقه جنوبی پاکستان تظاهرات کردند و او مجبور شد نرود! این عقبه سیاسی، خاص جمهوری اسلامی است.

راجع به اسرائیل هم مطلب واضحتر است. ببینید عزیزان من! نهضت بیداری فلسطینیان و مبارزه با دولت غاصب، امروز نهضتی شده است که به این آسانیها نمی‌شود شکستش داد. چیزی نیست که وابسته به کسی مثل

عرفات باشد که بروند او را یا خسته کنند یا بخرند؛ نه. نهضت فلسطین به دست مردم و جوانهای مؤمن افتاد. شکست در جنوب لبنان، بعد شکست مذاکرات سازش در «کمپ دیوید ۲»، و در آینده شکستهای فراوان برای اسرائیل - تحت تأثیر حضور قوی و مؤمنانه جوانان فلسطینی و لبنانی - ادامه خواهد داشت.

این قلّاب نهضت ضد صهیونیستی در دهان این کوسه ماهی خاورمیانه افتاده، گیر کرده و نمی‌توانند کاری بکنند. این قلّاب وقتی به داخل دهان ماهی افتاد، ماهی هر حرکتی بکند، قلّاب او را بیشتر اسیر خواهد کرد. هر کار بکنند، خواهند خورد: نرمش نشان دهند، به‌گونه‌ای می‌خورند؛ سختی و شدّت نشان دهند، به‌گونه‌ای می‌خورند؛ مذاکرات سازش را دنبال کنند، به‌گونه‌ای ضربه می‌بینند؛ متوقّف و تعطیل کنند، به‌گونه‌ای ضربه می‌بینند. این قلّاب، گیر کرده است. بنابراین، آنها آسیب‌پذیرند و نظام جمهوری اسلامی مستحکم است.

این موضعگیریها، این تحلیلها و این نگاه، ناشی از چیست؟ اگر بنده و نظام جمهوری اسلامی و دستگاههای تصمیم‌گیر در جمهوری اسلامی، این مواضع را اتّخاذ و اعلان می‌کنند، ناشی از چیست؟ ناشی از یک رؤیت سیاسی صرف است؟ نه. این ناشی از نگاه دین است. این‌جا، منتقل می‌شوم به مسأله و بخش سوم.

عزیزان من! عدّه‌ای از روی کج‌فهمی یا از روی غرض، این‌طور وانمود می‌کنند که دین عبارت است از یک سلسله ممنوعیتها و محدودیتها - بکن، نکن؛ بخور، نخور - دین را این‌گونه معرفی می‌کنند. دین این است؟! این غیرمنصفانه‌ترین و عامیانه‌ترین نگاه نسبت به هر دینی، بخصوص دین اسلام است. معرفت روشن، شادابی ناشی از ایمان، حرکت برخاسته از معرفت، به کار انداختن روح خردمندی و آن وقت جهان‌بینی روشن و شفّاف نسبت به همه پدیده‌های عالم؛ این پایه دین است. دین در درجه اوّل، یک معرفت و یک شناخت است؛ شناخت نسبت به این عالم، نسبت به انسان، نسبت به مسؤولیت، نسبت به مسیر و راه و هدف؛ مجموعه این معرفتها پایه دین است. دین، انسان را محور جهان می‌داند؛ جهان را مجموعه و مظهری از صنع قدرت و لطف و رحمت الهی می‌داند؛ در بنای جهان و مهندسی عظیم عالم وجود، دست قدرت و صنع خدا را دخیل و همه کاره می‌داند.

هرچه علم پیشرفت کند، پایه‌های ایمان دینی متسحکم‌تر خواهد شد. آن روزی که شما به یک ذرّه خاک یا ذرّه سنگ به‌صورت یک جسم بسیط نگاه می‌کنید و می‌گویید خدا این را خلق کرده، یک نوع ایمان دارید؛ اما آن‌وقتی که تمام ملکولها و تمام ذرّات و عناصر اتمی موجود در این جسم را مشاهده کردید - نظم آن را، حرکت آن را، مهندسی پیچیده آن را، تأثیرات آن را، خواص آن را - و گفتید خدا خالق این است، معرفت و ایمان شما نوع دیگری خواهد بود.

هرچه علم بیشتر پیشرفت کند، هرچه کهکشانها بیشتر شناخته شود، هرچه دریاها و صحراها و ذرّات، بیشتر در زیر دقّت علم قرار گیرد، هرچه نیروهای فشرده در وجود انسان بیشتر شناخته شود، ایمان به خدایی که آفریننده و فراهم کننده این دستگاه عظیم و پیچیده است، پایگاه مستحکم‌تری پیدا خواهد کرد. ممکن است بعضی به یک کاغذ فشرده و مچاله شده به‌صورت یک زائده کوچک نگاه کنند؛ اما یکی ممکن است این کاغذ را باز کند، چینهای این کاغذ را برطرف کند، به‌صورت صفحه بزرگی در بیاید؛ بعد خطوطی را که در آن هست، دانه‌دانه بخواند و کلمات آن را بفهمد. امروز قوای عظیمی را که در وجود محدود انسان هست، علم کشف می‌کند؛ در سلسله اعصاب، در ذرّات وجود، در تمام ملکولهای سرتاپای اعضا و در مغز؛ که اعتراف می‌کنند هنوز مغز انسان را به‌درستی نشناخته‌اند؛ قوای انسان را نشناخته‌اند و قدرت تمرکز انسان را به‌درستی نشناخته‌اند و ندانسته‌اند. وقتی انسان اینها را نگاه می‌کند، ایمانش قویتر می‌شود.

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

دین در آغاز، یک جهان‌بینی است. شناخت جهان به معنای این‌که این مهندسی عظیم، با دست صنع و قدرت لایزال الهی به‌وجود آمده است و انسان به عنوان یکه‌سواری است که می‌تواند در این محدوده عظیم، تلاش فکری کند؛ خرد را به کار اندازد؛ مناطق ناگشوده را فتح کند. به عنوان کسی است که می‌تواند تکامل حقیقی خودش و رسیدنش به مرتبه قرب را در این دنیا به‌دست آورد؛ و نگاه کردن به اشیای عالم، به عنوان ابزارهایی است که در دست انسان است برای این تکامل. این پایه است. بعد بر اساس این، یک مجموعه بنای زندگی به وجود می‌آید؛ زندگی فرد، زندگی جمع. البته در زندگی فرد، تکلیف هست؛ در زندگی جمع هم تکلیف هست. تکلیف، از «کلفَت» است؛ یعنی سختی. هر تکلیفی، نوعی سختی دارد. انسان می‌تواند سختی ورزش را بر تن خودش هموار نکند. بسیاری از این ورزشکارها سختیهایی را تحمّل می‌کنند. رفتن به قلّه سبلان، کوهنوردی، یا کشتی، یا بقیه رشته‌های ورزش، همه سختیهایی را دارد. یک نفر هم این سختی را بر خودش هموار نمی‌کند؛ اما محصول آن ورزش هم دیگر گیرش نمی‌آید؛ آن قدرت جسمی، آن توانایی عصبی، آن زیبایی اندام و بقیه چیزهایی که ممکن است از ورزش حاصل شود. تکالیف دینی نیز همین‌طور است: انسان ممکن است نماز نخواند، روزه هم نگیرد، صدقه هم ندهد، تلاش هم نکند؛ راحت‌تر خواهد بود؛ این کلفَت را نخواهد داشت؛ اما آن محصولهایی را هم که برای زندگی و سرنوشت انسان لازم است، نخواهد داشت. نظام اسلامی، نظامی است که اساس آن بر تأمین خواستهای جسمی، روحی، مادّی و معنوی انسان است. وقتی این برداشت را از نظام اسلامی داریم، آن‌وقت برای ایجاد این نظام و برای حفظ این نظام، بزرگترین ارزش را در همه‌ی کارهای دینی قائل می‌شویم. لذا امام فرمودند: «حفظ نظام اسلامی از واجب‌ترین واجبات است»؛ حقیقت نیز همین است.

من نمی‌خواهم صحبت را ادامه دهم؛ طولانی شد. شما هم جایتان تنگ است و این‌جا هم گرم است. بخصوص از دختران عزیزم که در چادر هستند و گرمای بیشتری تحمّل می‌کنند، حقیقتاً عذرخواهی می‌کنم. اما می‌خواهم یک جمله را به عنوان توصیه به شما و همه جوانها عرض کنم:

عزیزان من! امروز کشور به نشاط شما، به نیروی شما، به ابتکار شما، به ایمان شما و به صفای شما به‌شدّت نیازمند است. امروز جوانها باید خردمندی خودشان را، معرفت و دانش خودشان را، ایمان خودشان را، همبستگی و یکپارچگی خودشان را هرچه ممکن است، تقویت کنند؛ درست همان مناطقی که دشمن می‌خواهد تقویت نشود. دشمن می‌خواهد دانش ما پیشرفت نکند؛ دانشگاههای ما به‌جای درس خواندن، به کارهای دیگر بپردازند؛ ایمان نسل جوان تقویت نشود و جوان مؤمن تبدیل شود به جوان هوسران. دشمن می‌خواهد وحدت بین نیروهای ما نباشد و برادران تبدیل شوند به دشمنان. دشمن می‌خواهد ما صفا و نورانیّت و معنویّت نداشته باشیم و جوان ما به یک عنصر مادّی و بی‌عاطفه تبدیل شود؛ این چیزی است که دشمن می‌خواهد. امروز همه وظیفه دارند در مقابل این حرکت کنند.

من در مورد وحدت و یکپارچگی این یک جمله را عرض کنم: دوستی به من گفت بعضی از دستهای سیاسی در کشور سعی می‌کنند میدان سیاست را هم مثل میدان ورزش به «آبی‌پوش» و «قرمزپوش» تبدیل کنند. یک عده «قرمزپوش»اند و یک عده «آبی‌پوش». باید هم با هم در میدان سیاست رقابت داشته باشند. من گفتم در میدان ورزش، «قرمزپوش» و «آبی‌پوش»، هر دو در تیم ملی شرکت می‌کنند. وقتی هم که «قرمزپوش» و «آبی‌پوش» در تیم ملی شرکت کردند، یکی دروازه‌بان می‌شود، یکی مدافع می‌شود، یکی مهاجم می‌شود؛ با هم همکاری می‌کنند. اگر در میدان سیاست کسانی «قرمزپوش» و کسانی «آبی‌پوش» و کسانی «سبزپوش» و کسانی «زردپوش» شدند،

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

بشوند؛ اما آن‌جایی که پای تیم‌ملی در میان است، آن‌جایی که منافع ملت و مواجهه با دشمن مطرح است، مواظب باشند اختلافات را کنار بگذارند و مثل یک تیم کار کنند. آن‌طور نباشد که در تیم ملی، آن‌جایی که منافع ملت مطرح است، به دروازه خودی گل بزنند! اگر این می‌شود، عیبی ندارد؛ نامها مختلف باشد، اما دلها یکی باشد. دلها یکی؛ بر محور دین، بر محور نظام، بر محور اسلام و بر محور منافع ملی باشد. امیدواریم که ان‌شاءالله این‌گونه باشد.

پروردگارا ! فضل و رحمت و نورانیّت روزافزون خودت را بر دلهای این جوانها نازل کن. پروردگارا ! نسل جوان کشور ما را آینده‌ساز عظمت و عزّت این کشور قرار بده. پروردگارا ! مشکلات نسل جوان را برطرف کن. پروردگارا ! به مسؤولان ما این فرصت، این توفیق و این آگاهی را بده که بتوانند مشکلات نسل جوان را به بهترین وجهی برطرف کنند. پروردگارا ! دعای ولی‌عصر ارواحنا فداه را شامل حال جوانهای ما قرار بده؛ همه آنان را در راه خود هدایت و دستگیری کن؛ همه‌شان را به آرزوهای بزرگ و آرزوهای انسانی خودشان برسان.

والسّلام علیکم و رحمةالله و برکاته

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

نامه به نمایندگان مجلس شورای اسلامی ۱۳۷۹/۵/۱۵

بسمه تعالی

جناب آقای حجةالاسلام کروبی ریاست محترم مجلس شورای اسلامی و حضرات نمایندگان محترم

با سلام و تحیت

مطبوعات کشور سازنده‌ی افکار عمومی و جهت‌دهنده به همت و اراده‌ی مردمند. اگر دشمنان اسلام و انقلاب و نظام اسلامی، مطبوعات را در دست بگیرند یا در آن نفوذ کنند؛ خطر بزرگی، امنیت و وحدت و ایمان مردم را تهدید خواهد کرد و این‌جانب سکوت خود و دیگر دست‌اندرکاران را در این امر حیاتی جایز نمی‌دانم. قانون کنونی تا حدودی توانسته است مانع از بروز این آفت بزرگ شود و تغییر آن به امثال آنچه در کمیسیون مجلس پیش‌بینی شده، مشروع و به مصلحت نظام و کشور نیست.

والسّلام علیکم
سید علی خامنه‌ای
شنبه ۷۹/۵/۱۵

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

پیام به اجلاس هزاره‌ی رهبران دینی جهان ۱۳۷۹/۶/۹

بسم‌الله‌الرّحمن‌الرّحیم

الحمدلله ربّ العالمین و صلّی الله علی جمیع انبیاء الله و رسله، سیّما علی خاتم النّبیین محمّد و اله الطّاهرین والسّلام علی‌بقیّةالله فی الارضین.

گردهمایی نمایندگان ادیان عالم را کاری شایسته و مبارک می‌شمارم و از خداوند متعال، توفیق عمل به گفته‌ها و تداوم تلاش برای بهره مند کردن بشریت از دین الهی را مسئلت می‌کنم.

رهبران ادیان، امروز خود را جانشینان پیامبران و دنباله روان و ادامه دهندگان راه آنان می‌شمارند. هدف ادیان چه بوده و پیامبران به مخاطبان خود، چه پیامی را از سوی خداوند متعال عرضه کرده‌اند؟ پاسخ به این سؤال باید امروز راه و روش همه‌ی کسانی را که پرچم ادیان را در دست دارند، روشن سازد.

بی‌شک ادیان همگی فلاح و رستگاری و نجات انسان را هدف خود دانسته اند و هر یک به تناسب زمان و مکان و ظرفیت مخاطبان، برنامه‌یی را از سوی خداوند به میان مردم آورده‌اند. آنان عموماً برای ابلاغ و تحقق بخشیدن به پیام خود، متحمل مجاهدتی دشوار و طولانی گشته و نمونه‌های ممتازی از فداکاری در راه عقیده و راه خود را در یادها ماندگار ساخته‌اند.

این جهاد و تلاش مؤمنانه، برای رستگاری مردم و در راه خدا و عموماً در برابر امیال و غرض‌ها یا در برابر جهالتهایی که صاحبان اغراض به آن دامن می‌زده‌اند، بوده است. تاریخ جهان و کتابهای مقدس ادیان، سرشار از ذکر این مجاهدتها و تجلیل از آن مجاهدان است.

دین خدا، رستگاری را برای مردمی خاص و زمانی خاص و منطقه‌یی خاص نمی‌خواهد، آن را بر مردم تحمیل نمی‌کند، و آن را مخصوص بخشی از عرصه‌های زندگی آنان نمی‌داند. بلکه همه‌ی مردم در همه جا و همه وقت و نسبت به زندگی فردی و اجتماعی خود، مخاطب پیامبران خدایند، و آنان با جلب ایمان و خرد و تلاش انسانها، هدایت الهی را به آنان هدیه می‌کنند و صراط مستقیم به سوی فلاح و صلاح را در برابر آنان می‌گشایند.

شایسته نیست که برنامه‌ی پیام آوران سعادت انسان را به عمل فردی در رابطه‌ی روحی او با خدا منحصر دانسته و عرصه‌ی عظیم رابطه‌ی انسان با انسان، فرد با جامعه، انسان با محیط زیست، و تشکیل نظام اجتماعی و سیاسی را از آن محروم بدانیم.

از نظر ما همه‌ی پیامبران خدا در این خطّ روشن، راه پیموده‌اند و ما به همه‌ی پیامبران ایمان و عشق می‌ورزیم: «لا نفرّق بین احد من رسله».

ادیان الهی دنیا را پرورشگاه آدمی و محلّ امتحان او می‌دانند و منحصراً راه تعالی معنوی بشر را در بنای دنیایی سالم و به دور از عوارض طغیانها و خودخواهیها و تنگ‌نظریهای قدرت‌طلبان و ضعف و جهالت و انفعال کوته‌نظران، دانسته‌اند و برای ایجاد چنین دنیایی مجاهدت کرده‌اند. رها کردن و بی‌اعتنایی به طبیعت و نیروها و قوانینی که در آن برای تعالی انسان ودیعه نهاده شده است، همانند تصرّف ظالمانه و فساد انگیز در آن محکوم و مردود است.

سلامت محیط پرورش آدمی، به معنای آن است که بشر با خدای خود، با درون خود، با همنوعان خود و با طبیعت پیرامون خود با صلح و سلامت رفتار کند. صلح به این معنای عام یکی از بزرگترین نیازهای بشر برای رشد و تعالی و رستگاری است.

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

این صلح باید برخاسته از ایمان و اندیشه باشد. انبیاء کوشیده‌اند این حقیقت را واقعیت ببخشند. محیط سکوت ناشی از زور و رعب و فریبی که کارگزاران زر و زور در بخشهایی از عالم پدید می‌آورند، با صلحی که مبشّران رستگاری انسان بدان فرا می‌خوانند، بکلّی متفاوت و متناقض است. صلح باید بر مبنای عدالت و با معرفت به کرامت انسان و به دور از اغراض قدرتمداران عالم باشد.

تحمیل سکوت و تسلیم بر مردمی که به دفاع از حق پایمال‌شده‌ی خود برخاسته‌اند آن صلحی نیست که پیام آوران صلح آسمانی به آن دعوت کرده‌اند.

در همیشه‌ی تاریخ، قدرت‌طلبانی که جز به اشباع هوسهای سیری‌ناپذیر خود نمی‌اندیشیده‌اند خواسته‌اند از دین و رجال دینی نیز در راه مقاصد سلطه‌طلبانه‌ی خود بهره‌کشی کنند.

هیچ دین الهی این نیرنگ بزرگ را تأیید نکرده است. بسیاری از جنگهای به ظاهر مذهبی آلوده به چنین سوء نیّتی بوده است.

دین در خدمت سیاستهای سلطه‌طلبانه قرار نمی‌گیرد. دین حوزه‌ی سیاست و اداره‌ی امور جوامع بشری را در قلمرو خود می‌داند و همچون نظام سیاسی متکی به عشق و ایمان مردم با آن سیاستها مبارزه می‌کنند.

بسیاری از ارباب سلطه و سیاستمداران قدرت طلب، دین را از تصرّف حوزه‌ی سیاست برحذر می‌دارند و میان دین و سیاست مرزی عبورناپذیر تعریف می‌کنند. هر چند این مرز هرگز مانع از دست اندازی آنان به حوزه‌ی دین و بهره‌کشی ابزاری از آن نشده است.

امروز دنیا تجربه‌ی موفق تشکیل نظام سیاسی براساس تعالیم دینی را در ایران اسلامی در برابر چشم خود دارد. بزرگترین چالش جمهوری اسلامی خنثی کردن مشکلاتی است که از سوی قدرت‌طلبان بزرگ دنیا بر آن تحمیل می‌شود. آنان مایل نیستند در این نقطه از جهان نیز هیچ مانعی بر سر راه تحمیلها و ستمگریها و افزون‌طلبی‌های آنان خودنمایی کند.

دوستان و میهمانان! اگر رهبران ادیان الهی می‌پذیرند که در جای پیامبران نشسته‌اند، راه روشن آن پیام آورانِ فلاح و سعادت انسان، در برابر آنها است. این راهی پرتلاش و پرمانع است، ولی در عین حال راهی است که بهجت و رضایت رهرو خود، و در نهایت رضایت الهی را میسّر و محقق می‌سازد، «ولینصرنّ الله من ینصره».

والحمدلله ربّ العالمین

سیدعلی خامنه‌ای

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

پیام به سی‌وپنجمین نشست اتحادیه انجمنهای اسلامی دانشجویان در اروپا ۱۳۷۹/۶/۱۹

بسم‌الله‌الرّحمن‌الرّحیم

سلام بر دانشجویانِ نشست سالانه‌ی انجمنهای اسلامی

فرزندان عزیزم از خداوند بزرگ می‌خواهم که شما را در دستیابی به قله‌های دانش و بینش و ابتکار علمی یاری فرماید و دلِ ناآلوده و جوان شما را با پرتو ایمان و معنویت، روشن سازد. جوان ایران امروز باید بداند که دست تقدیر، او را در مقطعی قرار داده که برای ملت و تاریخ او تعیین کننده است. نسل دانش پژوهِ امروز، می‌تواند در بنای کشوری مستقل و مقتدر و پیشرو سهیم گردد و بنای شامخی را که نسل انقلاب با فداکاریهای کم نظیر خود در میان طوفان ستیزه‌ها و کینه‌ورزیها برپا داشت، استحکام و ماندگاری بخشد و هشیارانه از آن حراست کند. این مسئولیّتی و نیز افتخاری عظیم است.

نظم ظالمانه‌ی کنونی جهان و فرهنگی که آن را پدید آورده و در عین حال از آن بشدّت تاثیر پذیرفته است، برآنند که خود را بر همه‌ی ملتها و همه‌ی فرهنگها تحمیل کنند و با هر کانون مقاومتی بیرحمانه و کینه‌جویانه به ستیزه‌گری برخیزند. امروزه نظام مقدس جمهوری اسلامی یکی از مقاومترین این کانونها و بگمان من، مقاومترین آنهاست. این مقاومت، نه بر اثر عصبیت جاهلانه و کوته‌نظرانه، بلکه از سر معرفت و اصالت و احساس مسئولیّت است. این مقاومتِ ملتی است که هویّت و رفتار ستمگرانه و متکبّرانه و مزوّرانه‌ی سردمداران سودجوی نظام استکبار جهانی را بخوبی شناخته و با الهام‌گیری از معرفت و فرهنگ غنی و ریشه‌دار اسلامی خویش، از خواست جبّارانه‌ی آن سرپیچیده است.

این مقاومتی آگاهانه و نیز مؤمنانه است، و از اینرو دشنام سبکسرانه و کارشکنی موذیانه از سوی جبهه‌ی استکبار و همه‌ی خیل و حَشَم سیاسی و رسانه‌ئی و امنیّتی او، نتوانسته است در آن اثر بگذارد و از این پس نیز نخواهد توانست ان‌شاءالله.

عزیزان! ملت خود، فرهنگ خود، ایمان خود، نظام اسلامی سرافراز خود را قدر بدانید و خود را برای یاری رساندن و نقش‌آفرینی در آن آماده سازید.

فضل الهی و دعای حضرت و لی عصر ارواحنا فداه شامل حال شما باد.

سید علی خامنه‌ای
۷۹/۶/۱۹

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

پیام به سمینار نماز ۱۳۷۹/۶/۱۹

در میان خصلتهای نکوهیده که سلامتِ جان و راحتِ زندگی را با خطر و مانع مواجه می‌سازند، تکبّر از پُرآفت‌ترین آنها است. خود برتربینی و سرکشی برخاسته از آن، چه بسیار حقیقتها را ناشناخته، و چه راههای فضیلت را ناپیموده می‌گذارد، و چه کینه‌ها و خصومتهای نابحق و چه زشتیها و ناهنجاریها که پدید می‌آورد. آری تکبّر، حجاب حقیقت، و خار راه فضیلت، و دشمن صفا و صداقت، و انگیزه‌ی دشمنی و شرارت است. آحاد و جامعه‌های بشری از آغازِ عمر خود تا کنون، ضایعات بی‌شماری را از کبر و خودپسندی اقوام و افراد، و سرکشی‌ها و تعصّبات ناشی از آن، تحمل کرده‌اند و می‌کنند.

عبادات اسلامی و بیش از همه نماز، برای زدودن این آفت از جانِ آدمیان، از جمله درمانهای مؤثر و کارآمد می‌باشند.

نماز، آنگاه که با حال و حضور و آداب، گزارده شود روح آدمی را به نیازمندی ذاتی وی آشنا می‌سازد، و ریشه‌ی کبر و تفاخر و جبروتِ موهوم را در درونِ او می‌سوزاند. خشوع در برابر پروردگار، نور بصیرت را بر دلِ او می‌تاباند و سایه‌ی وَهْم آلودِ خود بزرگ بینی را از آن می‌زداید: «فرض الله الایمان تطهیراً من الشرک والصلاة تنزیهاً من الکبر».

چه نیکو است به سخن پیشوای پرهیزکاران و امیر مؤمنان علیه‌السلام گوش فرا دهیم و ستایش نماز را در سالی که مزیّن به نام والای اوست، از بیانِ ستوده‌ی او بشنویم. در نهج‌البلاغه چنین آمده است. «و عن ذلک ما حرس الله عباده‌المؤمنین بالصلوات والزکوات و مجاهدةالصیام فی‌الایام المفروضات، تسکیناً لاَطرافهم و تخشیعاً لابصارهم و تذلیلاً لنفوسهم و تخفیضاً لقلوبهم و اذهاباً للخُیلاء عنهم». یعنی: خداوند بندگانِ مؤمن را بانمازها و زکاتها و روزه‌های دشوار از کبر و خودبینی محافظت و حراست می‌کند: به پیکر آنان آرامش می‌بخشد، به دیدگان آنان فروتنی می‌دهد، نَفْس آنان را رام می‌سازد، دلهای آنان را افتادگی می‌آموزد، و خودپسندی را از آنان دور می‌کند.

در کشور اسلامی ما همه‌ی آحاد مردم، بویژه بلندپایگان علمی و اجتماعی و مالی، به این خصوصیات نیازمندند. بلای طغیان، و تجاوز، و زورگوئی، و زیاده‌طلبی، و تحقیر دیگران، و نادیده گرفتن حقِ صاحبانِ حق، امروزه بزرگترین آفت جوامعِ بشری و جامعه‌ی جهانی است و علاج این همه، در این بیان والای علوی علیه‌السلام است.

توجّه به این واقعیّتها، نقش برجسته‌ی نماز و نیایش را در چشم اهل بصیرت و انصاف آشکار می‌سازد و اهتمام به ترویج و تعریف این فریضه‌ی پر راز و رمز را، بر دوش آگاهان جامعه می‌نهد.

اینجانب ضمن سپاسگزاری از شما که به کار نماز و معرفی و اقامه‌ی آن پرداخته‌اید، بار دیگر بر توصیه‌هائی که در پیامهای گذشته کرده‌ام تاکید می‌ورزم، نسل جوان و نیک نهاد کشور را به قدردانی از فرصت نماز که فرصت شکفتگی معنوی و پالایش روحی است فرا می‌خوانم، به مسئولان فرهنگی و رسانه‌یی و همه مبلغان دینی اهمیت ترویج این فریضه و نقش بی‌همتای آن در پرورش فضیلتها و زدودن فسادها را یادآور می‌شوم، و از همه‌ی خدمتگزاران این راه، و دلسوزان امر نماز که با قلم و بیان و مال و آبرو و حضور خود، به اقامه‌ی نماز کمک می‌کنند صمیمانه تشکر می‌کنم. امید است همگی مشمول رحمت الهی و دعای حضرت بقیةالله (ارواحنافداه) باشید.

والسّلام علیکم و رحمةالله

سید علی خامنه‌یی

۷۹/۶/۱۹

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

پیام تسلیت به مناسبت درگذشت آقای احمد کمال ۱۳۷۹/۶/۳۰

بسم‌الله‌الرّحمن‌الرّحیم

درگذشت تأسف انگیز شاعر آزاده‌ی خراسان، دوست همدل دیرین، آقای احمد کمال را به جامعه‌ی ادبی و بخصوص شاعران و هنرمندان آن دیار فرهنگ و ادب، و نیز به خانواده و بازماندگان آن انسان شریف و مؤمن تسلیت عرض میکنم. مرحوم احمد کمال سخنسرائی بزرگ و ارجمند بود که هم خلعت فاخر قصیده‌ی خراسانی، به شخصیت انسانی او جلال و جمال بخشیده بود و هم خصال والای او مایه‌ی آبرو و زینت شعر فارسی گشته بود، او مردی پاک سیرت، پارسا و پرهیزگار، آزاده و بلند نظر بود. او گوهر و شعر و هنر را به بازار سوداگری‌های مادی نبرد و قدر آن را نشکست. او زبان گویای خود را در خدمت بزرگداشت ارزشهای معنوی و دینی - و نه اهانت به آن - به کار گرفت. او دلی مؤمن، روحی بردبار و مهربان، تنی متواضع و خاکسار، و اندیشه‌ئی پاک و تابناک داشت. او پهلوانی فروتن و شاعری حقگو و هنرمندی دیندار بود. با شرافت و پاکدامنی زندگی کرد و با سربلندی و نیکنامی به دیدار حق شتافت. رحمت خدا بر او و گرمترین درودها بر نام و یاد او باد.

سید علی خامنه‌ای
۷۹/۶/۳۰

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

بیانات در دیدار با گروه کثیری از بانوان ۱۳۷۹/۶/۳۰

بسم‌الله‌الرّحمن‌الرّحیم

اوّلاً به همه شما بانوان محترم و عزیز، بخصوص به خانواده‌های معظّم شهیدان - به مادران و همسران شهدای گرانقدرمان - به خاطر این اجتماع صمیمی و پرشور خوشامد می‌گویم و از بیاناتی که مادر محترمه سه شهید گرانقدر ایراد فرمودند تشکر می‌کنم.

فرصت یادبود ولادت فاطمه زهرا سلام‌الله‌علیها فرصت مغتنمی برای زنان مسلمان است تا هویّت زن مسلمان و ارزش والای زنان در نظر اسلام و در پرتو نظام اسلامی مورد توجه و مداقّه قرار گیرد. مثل همه موضوعات دیگر، موضوع زن هم دستمایه‌ای در دست سوداگران همه ارزشهای انسانی شده است. در دنیا و در رسانه‌های جمعی عالم، در طول سالهای متمادی، کسانی که نه برای زن، نه برای جنس انسان و نه برای کرامتهای انسانی، جز در محاسبه با پول ارزشی قائل نیستند - که متأسّفانه در تمدن کنونی مغرب، نقش مهمی را در همه عرصه‌ها ایفا می‌کنند - مسأله زن را هم برای خودشان در میدانهای مختلف به صورت یک سرمایه و یک وسیله سوداگری درآوردند؛ روی آن بحث می‌کنند، فرهنگ‌سازی می‌کنند، تبلیغ می‌کنند و ذهنهای مرد و زن همه دنیا را در سر دو راهی یک وسوسه و گمراهی بزرگ قرار می‌دهند. در چنین شرایطی، جا دارد زن مسلمان با تأمّل در مفاهیم اسلامی و ارزشگذاریهای اسلامی و با دقّت در خطوطی که در نظام اسلامی برای پیشرفت زنان و مردان پیش‌بینی شده است، هویّت خود را بازیابی کند و قامت رسای استدلال را در مقابل سفسطه‌ها و وسوسه‌های عوامل صهیونیسم و سرمایه‌گذاری و زراندوزی به نمایش درآورد.

اسلام در مقابل جاهلیتی که به زن ظلم می‌کرد، ایستادگی کرد؛ هم در میدان معنویت و فکر و ارزشهای انسانی، هم در میدان حضور سیاسی و هم از همه بالاتر در عرصه خانواده. زن و مرد، ناگزیر اجتماع کوچکی به نام خانواده دارند که اگر در جامعه‌ای ارزشگذاری درست صورت نگیرد، اوّلین نقطه‌ای که به زن ستم می‌شود، داخل خانواده است. در هر سه عرصه، اسلام ارزشگذاری کرده است.

در زمینه مسائل معنوی، زنان جزو پیشگامان حرکت معنوی انسان به سوی پیشرفتها هستند. در قرآن وقتی می‌خواهد برای انسانهای مؤمن مثال بزند، می‌فرماید: «و ضرب الله مثلا للذین امنوا أمرأة فرعون»[1]؛ از یک زن مثال می‌زند. آن‌جایی که بحث ایمان و اسلام و صبر و صدق و مجاهدت در راه به دست آوردن ارزشهای انسانی و اسلامی و معنوی است، می‌فرماید: «انّ المسلمین والسلمات و المؤمنین و المؤمنات و القانتین و القانتات و الصادقین و الصادقات و الصابرین و الصابرات»[2]. در این آیه ده عنوان برای ارزشهای معنوی ذکر می‌شود؛ اسلام، ایمان، قنوت، صدق، صبر، خشوع و دیگر چیزها. زن و مرد در این میدان، دوش به دوش حرکت می‌کنند و پیش می‌روند؛ هر دو را ذکر می‌کند. این بتِ مردگرایی را که در جاهلیّتها همیشه به وسیله مردان و حتی به وسیله زنان پرستیده می‌شد، اسلام در این آیات می‌شکند. در میدان مسائل سیاسی و اجتماعی، بیعت زن را یک امر لازم و یک مسأله زنده معرفی می‌کند.

شما ملاحظه کنید که در دنیای غرب و همین کشورهای اروپایی که این همه مدّعی دفاع از حقوق زنان هستند - که تقریباً همه‌اش هم دروغ است - تا دهه‌های اوّل این قرنی که تمام شد، زنان نه فقط حقِّ رأی نداشتند، نه فقط

---

۱ تحریم: ۱۱

۲ احزاب: ۳۵

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

حقِّ گفتن و انتخاب کردن نداشتند، حقِّ مالکیت هم نداشتند. یعنی زن مالک اموال موروثی خودش هم نبود؛ اموال او در اختیار شوهر بود! در اسلام بیعت زن، مالکیت زن، حضور زن در این عرصه‌های اساسی سیاسی و اجتماعی، تثبیت شده است: «اذا جائک المؤمنات یبایعنک علی ان لا یشرکن بالله».[1] زنها می‌آمدند با پیغمبر بیعت می‌کردند. پیغمبر اسلام نفرمود که مردها بیایند بیعت کنند و به تبع آنها، هرچه که آنها رأی دادند، هرچه که آنها پذیرفتند، زنها هم مجبور باشند قبول کنند؛ نه. گفتند زنها هم بیعت می‌کنند؛ آنها هم در قبول این حکومت، در قبول این نظم اجتماعی و سیاسی شرکت می‌کنند. غربیها هزار و سیصد سال در این زمینه از اسلام عقبند و این ادّعاها را می‌کنند! در زمینه مالکیت نیز همین‌طور؛ و در زمینه‌های دیگری که مربوط به مسائل اجتماعی و سیاسی است.

خودِ الگوء فاطمه‌ی زهرا سلام‌الله‌علیها که در دوران کودکی، در بعد از هجرت پیغمبر به مدینه، در داخل مدینه و در همه‌ی قضایای عمومی آن روز پدرش - که مرکز همه حوادث سیاسی اجتماعی بود - حضور داشت، نشان‌دهنده نقش زن در نظام اسلامی است. البته فاطمه زهرا سلام‌الله‌علیها قلّه این فضائل است. زنان برجسته دیگری هم در صدر اسلام بودند؛ بامعرفت، باخرد، باعلم، حاضر در میدانها، حتی حاضر در میدانهای جنگ؛ حتی تعدادی که نیروی بدنی داشتند، حاضر در میدان دلاوری در جنگ؛ شمشیرزنی و سربازی. البته این را اسلام برای بانوان واجب نکرده و از دوش آنها برداشته است؛ چون با طبیعت جسمی و نیز با عواطف آنها سازگار نیست.

در داخل خانواده هم، از نظر اسلام مرد موظّف است که زن را مانند گلی مراقبت کند. می‌فرماید: «المرأة ریحانة»[2]؛ زن گل است. این مربوط به میدانهای سیاسی و اجتماعی و تحصیل علم و مبارزات گوناگون اجتماعی و سیاسی نیست؛ این مربوط به داخل خانواده است. «المرأة ریحانة و لیست بقهرمانة»[3]؛ این چشم و دید خطابینی را که گمان می‌کرد زن در داخل خانه موظّف به انجام خدمات است، پیغمبر با این بیان تخطئه کرده است. زن مانند گلی است که باید او را مراقبت کرد. با این چشم باید به این موجود دارای لطافتهای روحی و جسمی نگاه کرد. این نظر اسلام است. هم خصوصیت زنانگی زن که همه احساسات و خواستهای او بر اساس این خصوصیت زنانگی است، حفظ شده است، بر او تحمیل نشده است، از او خواسته نشده است، که در حالی که زن است، مثل مرد فکر کند، مثل مرد کار کند، مثل مرد بخواهد - یعنی خصوصیت زن بودن که یک خصوصیت طبیعی و فطری و محور همه احساسات و تلاشهای زنانه است، در دید اسلامی حفظ شده - هم درعین‌حال، میدان علم، میدان معنویت، میدان تقوا، میدان سیاسی، بر روی او باز شده است و او، هم به کسب علم تشویق شده است، هم به حضور در میدانهای گوناگون اجتماعی و سیاسی. آن وقت در داخل خانواده هم به مرد گفته‌اند که حقّ تکلیف، تحمیل، زیاده‌روی، اعمال قدرتهای جاهلانه و غیر قانونی ندارد. این، آن نگاه اسلامی است.

با همین نگاه بود که وقتی نهضت اسلامی به مرحله انقلاب اسلامی رسید و زنان با همان برداشت طبیعی که از اسلام در جامعه زنانه بود، جلو افتادند؛ امام فرمودند - و درست هم فرمودند - که: اگر زنان در این نهضت همکاری نمی‌کردند، انقلاب هم پیروز نمی‌شد. یقیناً اگر زنها در داخل خیابانها و در راهپیماییهای عظیم حضور پیدا نمی‌کردند - آن حضور عظیم و باشکوه زنان در دوران انقلاب - انقلاب پیروز نمی‌شد. در جنگ تحمیلی اگر امثال همین مادر گرامی سه شهید و مادران شهیدان و همسران شهیدان - که من افتخار داشته‌ام با هزارها نفرِ اینها از نزدیک نشست و برخاست و گفتگو کنم و خصوصیات آنها را مشاهده کنم - ایمان خود، صبر خود، ایستادگی خود،

---

۱ ممتحنه: ۱۲

۲ تحف‌العقول، ۸۷

۳ تحف‌العقول، ۸۷

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

معرفت خود و روشن‌بینی خود در قبال ضایعات جنگ و فداکاریهای جوانان و مردان را نشان نمی‌دادند، جنگ پیروز نمی‌شد. اگر مادران و همسران شهدا بی‌صبری نشان می‌دادنـد، شـوق جهـاد در راه خـدا و شـهادت در دل مردهـا می‌خشکید؛ این‌گونه نمی‌جوشید؛ این‌گونه به جامعه طراوت نمی‌داد. در میدان جنگ هم زنان نقشهای درجـه اوّل را ایفا کردند. اگر در طول انقلاب، وفاداری زنان، عواطف زنان، حضور زنان در میدانهای مختلـف، در راهپیماییهـا و در انتخاباتها نمی‌بود، یقیناً این حرکت عظیم مردمی نمی‌توانست این‌گونه شکل پیدا کند و ادامه یابد. ایـن نظـر اسـلام است، این نظر نظام اسلامی است.

غربیها درباره جنس زن باید پاسخگو باشند؛ چون آنها به زن خیانت کردند. تمدّن غربـی بـه زن هـیچ نـداده است. اگر پیشرفت علمی، سیاسی و فکرای هم در زنان دیده می‌شود، مـال خـود زنهاسـت. در هـر کـشوری چنـین پیشرفتهایی نصیب زنان شود - که در ایران اسلامی و در کشورهای دیگر هم شده است - مال خود زنهاست. آنچـه که غربیها به آن دامن زدند و تمدّن غربی پایه‌گذار خشت کج و بنای کجش بود، بی‌بندوباری و ابتذال زنانـه اسـت. زن را به ابتذال کشانده‌اند و داخل خانواده او را هم اصلاح نکرده‌اند. مکرّر در مطبوعات امریکایی و اروپایی، میـزان بالای زن‌آزاریها و شکنجه‌ها و بی‌مهریها منتشر شده است. فرهنگ غربی در مـورد زن و بـی‌بنـدوباری و بـه ابتـذال کشاندن زنان آن مناطق، موجب شده است که بنیان خانواده، سُست و متزلزل گردد و خیانت زن و مرد به یکدیگر، در داخل خانواده چندان مهم شمرده نشود. این گناه نیست؟ این خیانت به جنس زن نیست؟ با این فرهنگ، از همه دنیا هم طلبکارند؛ در حالی که باید بدهکار باشند! فرهنگ غربی در مورد زنان باید در موضع مدافع قرار گیرد؛ باید از خودش دفاع کند؛ باید توضیح بدهد؛ اما غلبه و سلطه سرمایه‌داری و رسانه‌هـای مـستکبرِ جبّـارِ غربـی قـضیه را بعکس می‌کنند؛ آنها می‌شوند طلبکار؛ آنها می‌شوند مدافع حقوق زن به قول خودشـان و بـه اصـطلاح خودشـان! در حالی که چنین چیزی نیست. البته در بین غربیها هم مسلّماً متفکرانی، فلاسفه‌ای و انسانهای صادق و صالحی هـستند که صادقانه فکر می‌کنند و حرف می‌زنند. آنچه که من می‌گویم، گرایش عمومی فرهنگ و تمدّن غربی به زیـان زن و علیه زن است.

زن ایرانی در ایران اسلامی، باید کوششش این باشد که هویّت والای زن اسلامی را آن‌چنـان زنـده کنـد کـه چشم دنیا را به خود جلب کند. این امروز وظیفه‌یی است بر دوش زنان مسلمان؛ بخـصوص زنـان جـوان و دختـران دانش‌آموز و دانشجو.

هویّت اسلامی این است که زن در عین این‌که هویّت و خصوصیت زنانه خود را حفظ می‌کند - کـه طبیعـت و فطرت است و برای هر جنسی خصوصیات آن جنس ارزش است - یعنی آن احساسات رقیق را، عواطف جوشـان را، آن مهر و محبت را، آن رقّت را، آن صفا و درخشندگی زنانه را برای خود حفظ می‌کند، درعیـن‌حـال، هـم بایـد در میدان ارزشهای معنوی - مثل علم، مثل عبادت، مثل تقرّب به خدا، مثـل معرفـت الهـی و سـیر وادیهـای عرفـان - پیشروی کند، هم در عرصه مسائل اجتماعی و سیاسی و ایستادگی و صبر و مقاومـت و حـضور سیاسـی و خواسـت سیاسی و درک و هوش سیاسی، شناخت کشور خود، شناخت آینده خود، شناخت هدفهای ملـی و بـزرگ و اهـداف اسلامی مربوط به کشورهای اسلامی و ملتهای اسلامی، شناخت توطئه‌های دشمن، شناخت دشمن، شـناخت روشـهای دشمن باید روزبه‌روز پیشرفت کند و هم در زمینه ایجاد عدل و انصاف و محیط آرامش و سکونت در داخل خانواده باید پیشرفت داشته باشد. اگر قوانینی لازم است، اگر تصحیح و اصلاحی در مسائلی که به این‌جـا منتهـی مـی‌شـود، لازم است، زنان، زنان باسواد، زنان آگاه، زنان بامعرفت، در همه این میدانها بایـستی پیـشروی کننـد؛ الگـوی زن را

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

نشان بدهند؛ بگویند زن مسلمان زنی است که هم دین خود را، حجاب خود را، زنانگی خود را، ظرافتها و رقّتها و لطافتهای خود را حفظ می‌کند؛ هم از حق خود دفاع می‌کند؛ هم در میدان معنویت و علم و تحقیق و تقرّب به خدا پیشروی می‌کند و شخصیتهای برجسته‌ای را نشان می‌دهد و هم در میدان سیاسی حضور دارد. این می‌شود الگوی برای زنان.

شما بدانید زنان مسلمان در بسیاری از نقاط دنیا امروز به شما نگاه می‌کنند و از شما یاد می‌گیرند. این‌که می‌بینید در بعضی از کشورهای غربی، در بعضی از کشورهای مسلمان اما با حکومتهای غیر اسلامی، این‌طور حجاب اسلامی مورد تهاجم دشمنان دین قرار می‌گیرد، این نشان دهنده گرایش زنان به حجاب است. در کشورهای همسایه ما، آن‌جاهایی که به حجاب اهتمام نمی‌شد؛ در کشورهای اسلامی که بنده خودم از نزدیک بعضی جاها را دیدم که هرگز اسمی از حجاب در آن‌جا آورده نمی‌شد؛ در مدت بیست ساله بعد از انقلاب، زنان؛ بخصوص زنان روشنفکر و بخصوص دختران دانشجو، به حجاب گرایش پیدا کردند؛ علاقه پیدا کردند؛ رو آوردند و حجاب را حفظ کردند؛ که نمونه‌هایش علاوه بر اینها در کشورهای غربی هم مشاهده شده است. شما الگویید، شما نمونه‌اید.

بدانید امروز در هیچ جای دنیا زنانی که مثل این مادران شهدای ما، مادر دو شهید، مادر سه شهید، مادر چهار شهید باشند، نیستند. در جامعه ما، مادرانی با این خصوصیات که از پدرها بهتر و قویتر و آگاهانه‌تر ایستادند، در این میدان بسیارند. این همان تربیت اسلامی است؛ این همان دامان پاک و مطهّر و نورانی فاطمه زهرا سلام‌الله‌علیهاست. شما دخترانِ فاطمه هستید؛ فرزندان فاطمه زهرا هستید؛ دنباله‌روان فاطمه زهرا هستید.

امیدوارم که انوار مقدّس ولایت و معنویت و معرفت، دلهای همه شما را روشن کند و روزبه‌روز در جهت حفظ هویّت اسلامی، زنان مسلمان گامهای بلندتر و بهتری بردارند و روح مطهّر امام راحل - که این راه را به روی زنان ما باز کرد - مشمول الطاف و تفضّلات الهی باشد و ان‌شاءالله ادعیّه زاکیّه حضرت ولی‌عصر ارواحنافداه شامل همه شما خواهران گرامی و عزیز من باشد.

والسّلام علیکم و رحمةالله و برکاته

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

پیام به مناسبت هفته‌ی دفاع مقدس ۱۳۷۹/۶/۳۱

بسم‌الله‌الرّحمن‌الرّحیم

هفته‌ی دفاع مقدس نمودار مجموعه‌ای از برجسته‌ترین افتخارات ملت ایران در دفاع از مرزهای میهن اسلامی و جانفشانی دلاورانه در پای پرچم برافراشته‌ی اسلام و قرآن است.

و در این مجموعه‌ی تابناک درخشنده‌ترین و نفیس‌ترین نگین گرانبها یاد و خاطره شهیدان است. آنان جوانان و جوانمردان رشید و پاک سرشتی بودند که با آگاهی و درک والای خود موقعیت حساس کشور را تشخیص دادند و وظیفه‌ی بزرگ جهاد در راه خدا را مشتاقانه پذیرا شدند، هیچ ملتی و کشوری بدون چنین مجاهدتها به عزّت و تعالی دست نخواهد یافت. کشور ما مدیون فداکاری این جانهای عزیز و خانواده‌های صبور آنهاست. هر ملتی که چنین دلاوران آگاه و شجاعی را در دامان خود پرورده باشد حق دارد به آنان ببالد و آنان را الگوی تربیت جوانان خود در همه‌ی دورانها بداند. رحمت خدا و درود پیامبران و فرشتگان و بندگان صالح او بر این ارواح طیب و طاهر باد.

سید علی خامنه‌ای
۷۹/۶/۳۱

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

بیانات در دیدار مدیران و هنرمندان دفاع مقدس ۱۳۷۹/۷/۶

بسم‌الله‌الرّحمن‌الرّحیم

اوّلاً به برادران و خواهران عزیز و رزمندگان جبهه فرهنگی دفاع مقدّس و عزیزانی که علاوه بر تن و جسم خود که به صحنه این آزمایش بزرگ ملت ایران بردند؛ جان خود، فکر خود، هنر خود، دل خود و توان فرهنگی خود را هم به این عرصه کشاندند و سرمایه ملت ایران را هرچه ارزشمندتر کردند، خوشامد عرض می‌کنم. مخصوصاً به خانواده‌های معظّم شهیدانِ این جمع عزیز و جانبازان و دیگر ایثارگران. امیدوارم که خداوند متعال زحمات و تلاشهای باارزش شما را مقبول درگاه خود قرار دهد و ادامه این راه پُر افتخار را نصیب همه کسانی که مایه‌ای از هنر و ادب و سرمایه‌های فرهنگی دارند، بکند.

جنگ، یکی از محیطترین حوادث برای یک ملت است. ما همگی این را با وجود خودمان، با گوشت و پوست و احساس و ادراک خودمان مشاهده کردیم. این نیست که فقط در تاریخ چیزی خوانده، یا به آمارها مراجعه کرده باشیم. لیکن نکته مهم این است که ملتها می‌توانند این حادثه پُرخسارت را به یک فرصت و به یک سرمایه تبدیل کنند. می‌دانید؛ خسارت جنگ هم فقط این نیست که عزیزان ملت به کام مرگ کشانده می‌شوند یا ویرانیهایی به بار می‌آید و سرمایه‌هایی بر باد می‌رود. اگر در جنگی عزم ملی و خردمندی سردمداران کشور به کمک کشور نیاید، آن سرافکندگی و ذلّت و هزیمت معنوی‌ای که بر دوش آن ملت سنگینی خواهد کرد، شاید از همه این خسارتها بالاتر است.

امروز بیش از صدوپنجاه سال و نزدیک به دویست سال از قرارداد ننگین ترکمانچای می‌گذرد. هر ایرانی که آن تاریخ را بخواند، بعد از گذشت نزدیک به دو قرن، در روح خود احساس شرمساری، حقارت و شکست می‌کند و از خود می‌پرسد: چطور در حادثه‌ای به آن عظمت، سردمداران کشور قادر نشدند عزم ملی و سرمایه‌های مادّی و معنوی کشور را به کمک هویّت ملی این کشور به میدان بیاورند؟! لشکر مهاجم دشمن تا قلب کشور آمد؛ بعد با التماس و درخواست و پیشکش دادن و وساطت دشمنانِ دوست‌نما و خسارتهای فراوان ملی و آن اهانتهایی که به ملت ایران شد، قبول کرد که قدری عقب بنشیند، در حالی‌که هفده شهر قفقاز را از ایران گرفته و کشور را از بخشی از پاره تن خودش محروم کرده بود! امروز هم که شما این حادثه را در ذهن خودتان یا در کتاب تاریخ مرور کنید و ببینید بر ملت ایران در آن حادثه تلخ چه گذشت، احساس خجلت و احساس سرافکندگی و ذلّت می‌کنید. همین طور شبیه این، در حوادث جنگ بین‌الملل دوم، همین شهر تهران محل خودنمایی و پُز دادن افسران کشورهای مختلف شد که در خیابانها راه بروند، به ایرانی با چشم تحقیر نگاه کنند، از او کار بکشند، به او اهانت و به نوامیس او تجاوز کنند. این یک نوع بود، آن نوع دیگری بود. اینها نشانه یک خسارت بزرگ برای یک ملت در یک جنگ است.

در جنگی که در سال ۱۳۵۹ در این کشور رخ داد، همه این حوادث ممکن بود. آنهایی که می‌خواستند قطعه‌ای از خاک ایران را از ایران جدا کنند، هدفشان فقط این نبود که ایران را از آنچه که هست، قدری کوچکتر کنند. هدف این بود که این ملت را برای قرنها - حداقل یک قرن، دو قرن - با احساس حقارت سرِ جای خود بنشانند. و در مردمی که جرأت کرده بودند مقابل امپراتوری عظیم استکبار جهانی قیام کنند؛ برخلاف همه عرفهای بین‌المللی، یک حکومت صددرصد مردمی را که به هیچ قدرتی در دنیا باج نمی‌دهد، سر کار بیاورند، روحیه شجاعت و خودباوری را بمیرانند. آنچه که برای آنها غایت مطلوب بود، این بود. و این می‌شد. اگر آن کاری که

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

رزمندگان کردند، آن کاری که خانواده‌ها کردند، آن کاری که بسیج عمومی ملت کرد، آن کاری که گزارشگران این صحنه‌های شرف کردند و در مقابل چشم مردم قرار دادند و آن کاری که آن سلسله‌جنبان همه این افتخارها کرد؛ نمی‌بود، همین می‌شد؛ تردید نداشته باشید. قطعه‌ای از خاک ایران را می‌گرفتند، بعد با قدری چک و چانه مقداری از آن را پس می‌دادند و منّت هم سر ملت ایران می‌گذاشتند - البته در طول سالهای متمادی و قطعاً بیش از هشت سالی که جنگ طول کشید این کار را می‌کردند - بعد ملت ایران هر وقت به آن منطقه از کشور خود می‌نگریست، احساس حقارت می‌کرد!

این که شما دیدید پشت سرِ عراق، غرب یکپارچه قرار گرفت؛ شوروی و تمام اروپای شرقی یکپارچه قرار گرفتند؛ عربهای خلیج فارس و حکومتهای خلیج فارس که تابع اشاره امریکا بودند، یکپارچه قرار گرفتند و همه به عراق کمک کردند؛ هدفشان این نبود که چند شهر را از ایران بگیرند و به عراق بدهند یا یک دولت مستقل درست کنند. هدف، نابود کردن ملت ایران بود. هدف، صاف کردن آن حفره‌هایی بود که ملت ایران در دستگاه اقتدار امپراتوری استکبار به وجود آورده بود. اما خدا نخواست. «خدا نخواست»، یعنی چه؟ یعنی اگر آحاد ملت ایران غفلت می‌کردند و می‌خوابیدند؛ رزمندگان به جبهه نمی‌رفتند؛ امام نمی‌غُرّید و سینه سپر نمی‌کرد و نمی‌ایستاد و این همه استعداد و نیرو در این راه بسیج نمی‌شد؛ باز هم خدا همین‌طور می‌خواست؟ نه، اراده خدای متعال به نفع یک ملت، تابع اراده آن ملت است. هیچ حقیقت و واقعیتی در متن زندگی یک ملت به اراده‌ی الهی تغییر پیدا نمی‌کند؛ مگر وقتی که خودِ آن ملت بر آن همت بگمارد. این صریحِ آیات قرآنی و جزو معارف قطعی دینی است.

این خسارتی که بنا بود به وجود آید - و اگر عزم ملی و تدبیر و خردمندی سردمداران و مسؤولان کشور و اخلاص و جدّیت کسانی که در این راه قدم گذاشتند، نمی‌بود، قطعاً این پیش می‌آمد - با این عزم ملی و با این ایمان، تبدیل به یک فرصت شد. آری؛ ما در جنگ، بسیار جانهای عزیز را از دست دادیم و خسارتهای مادّی و معنوی زیادی هم تحمل کردیم؛ اما چیزی در دل این ملت جوشید که برکات و ارزشش برای امروز و فردای این ملت، از همه چیز بالاتر است و آن، احساس اتّکاء به نفس، احساس عزّت، احساس استقلال، احساس خودباوری ملی عظیم و احساس اعتقاد به این بود که اگر یک ملت حول محور ایمان به خدا و عمل صالح جمع شوند، معجزاتِ نشدنی یکی پس از دیگری قابل شدن خواهد شد. این در زندگی ما اتّفاق افتاد.

عزیزان من! آنچه که این قضیه را تمام می‌کند، این است که روایت این حادثه به‌درستی صورت گیرد. نقش شما این‌جا معلوم می‌شود. شما هر کدامتان - شاید اکثرتان یا همه‌تان - به این میدانهای جنگ رفتید و در آن‌جا حضور پیدا کردید. آنهایی هم که سنشان آن وقت اقتضاء نمی‌کرده است، از مسائل آن آگاه شده‌اند. اگر این حادثه بزرگ، درست روایت شود، این اثرات ماندگار خواهد شد. اگر غلط روایت شود، یا روایت نشود، این تأثیرات بسیار کم خواهد شد. نه این که به کلّی از بین برود؛ لیکن بسیار کم خواهد شد. اگر خدای نکرده مغرضانه روایت شود، قضیه بعکس خواهد شد.

این هشت سال دوره دفاع مقدس، شامل هزاران هزار حادثه است. من می‌خواهم این را از جامعه فرهنگی و هنری کشور مطالبه کنم که از این هزاران هزار حادثه، لااقل یک فهرست تهیه کنند. بنشینند فکر کنند و در حوادث جنگ، دقّتِ نظر هنرمندانه به خرج دهند؛ یک فهرست از این حوادث به وجود آورند؛ بعد این را بگذارند در قبال کارهای هنری‌ای که تا امروز درباره‌ی جنگ شده است - که البته بسیار هم ارزشمند است - ببینند که چقدر از این

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

فهرست را ما پُر کرده‌ایم. من اعتقادم این است که اگر این کار صورت گیرد، خواهیم فهمید که ما یک هزارم آنچه را که درباره این جنگ می‌باید تبیین کرد و می‌توان تبیین و موشکافی کرد، هنوز بیان نکرده‌ایم!

من غالب آثار هنری جنگ را یا دیدم یا شنیدم؛ البته در این سالهای اخیر کمتر. در دوره جنگ و سالهای اوایل بعد از جنگ، غالب این نوشته‌ها و روایتهای تصویری و روایتهای سینمایی و غیره را غالباً یا دیدم یا گزارشی از آنها به دست آوردم. قطعاً آثار باارزشی در بین اینها وجود دارد؛ لیکن همه اینها در مقابل آن گنجینه عظیمی که در این دفاع هشت ساله به وسیله ملت ایران به وجود آمد، چیز کمی است.

همه جنگ، داخل جبهه‌ها نیست. بسیاری از مسائل جنگ، داخل خانه‌هاست؛ در راههاست؛ داخل دلهاست؛ در مجموعه‌های تصمیم‌گیری است؛ در مجامع بین‌المللی است. ببینید؛ ما در دوره جنگ، از طرف مجامعی که ادّعا می‌کردند در مسائل جهانی بیطرفند، در مقابل یک اعمال غرض واضحی قرار گرفتیم. ادعاهای بسیار بزرگی هم می‌کردند. کسانی که امروز شما می‌بینید درباره سلاحهای کشتار جمعی و سلاحهای شیمیایی و میکروبی و از این حرفها داد سخن می‌دهند و جزو مسائل واضح می‌شمرند، اینها به رژیم عراق و ارتش عراق سلاح شیمیایی دادند؛ برایش ساختند و یا امکان ساخت آن را برایش فراهم کردند. دو قطب بزرگ دنیای آن روز - یعنی قطب امریکا و قطب شوروی سابق - مشترکاً با همه ساز و برگشان به کمک عراق آمدند. اینها کجا و در کدامیک از این آثار هنری ما درست تبیین و تشریح شده است؟

من بارها گفته‌ام، ما یک وقت می‌خواستیم برای جبهه‌ها سیم خاردار - که در داخل کشور نداشتیم و تولید نمی‌شد - از جایی وارد کنیم. همین شوروی سابق اجازه نداد ما سیم خاردار را از داخل کشورش عبور دهیم و به ایران بیاوریم. گفت این وسیله جنگی است! یعنی ادّعا این بود که آنها به دو طرف جنگ کمک نمی‌کنند! این در حالی بود که هواپیمای روسی، موشک روسی، کارشناس روسی، افسر روسی، مواد منفجره روسی و تمام امکانات روسی، آن طرف جبهه در اختیار دشمن و طرف مقابل ما در این جنگ بود!

همین اروپای به اصطلاح طرفدار حقوق بشر و در مقام صحبت، با نزاکت و ادب و اتو کشیده - چه قسمت شرقی‌شان؛ همین یوگسلاوی فعلی و بقیه کشورهای بلوک شرق آن روز، و چه قسمت غربی‌شان؛ یعنی همین آلمان و بقیه - آنچه توانستند، به عراق کمک کردند، ولی حاضر نبودند ساده‌ترین چیزها را به ایران بفروشند. اگر یک وقت هم از طرقی دولت جمهوری اسلامی می‌توانست چیزهایی را از اینها بگیرد، با چند برابر قیمت و با زحمت می‌توانست به‌دست آورد! البته هدفشان معلوم بود - من اوّل عرض کردم - بحث بر سر این بود که این عزّت ملی که به وسیله حرکت عظیم انقلابی مردم ایران به وجود آمده است، باید از بین برود. رخنه‌ای که به وسیله انقلاب در اقتدار فرهنگ غربی و سلطه غربی و نظام سلطه جهانی به وجود آمده است، باید پُر شود. هدف آنها این بود؛ به هرحال به این سیاست رسیده بودند. اینها کجای آثار هنری ما، در کدام فیلم یا نمایشنامه یا بقیه آثار هنری منعکس شده است؟ آیا قابل انعکاس نیست؟ آیا برای نسلهای آینده ایران تجربه‌آموز نیست؟

امروز ما می‌بینیم وقتی که راجع به دفاع مقدّس و جنگ هشت ساله و این عظمت مطلقی که ملت ایران آفرید، صحبت می‌شود - که مهمترین موضوع هنری است و یک هنرمند درباره این‌گونه شکوه‌های ملی، خوب می‌تواند قلمفرسایی یا میداناداری کند - بعضی از آثار در گوشه‌وکنار پیدا می‌شود که نه فقط عظمت را نمی‌بینند؛ می‌گردند یک نقطه ضعفی، یا واقعی، یا حتی پنداری، پیدا می‌کنند و آن را مورد مداقّه قرار می‌دهند! هدف از این کارها چیست؟ چرا باید ما این فرآورده‌ی عظیم ملت ایران را ندیده بگیریم؟! این خدمت به ملت ایران است که در

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

تهاجمی که به مرزهای او، به شخصیت او، به عزّت او، به تاریخ او، به هویّت ملی او شده است - این‌گونه مردانه ایستاده و این‌طور شجاعانه دفاع کرده - ما بیاییم آن را زیر سؤال ببریم؛ آن هم با زبان هنر؟! این کارها را می‌کنند. اینها به نظر من تصادفی هم نیست؛ یعنی نمی‌شود گفت حالا یک هنرمند به این فکر افتاده که می‌شود این گونه عمل کرد؛ نه. به نظر من غیرعادی می‌آید. البته تقصیر از مسؤولان و سردمداران مسائل هنری و فرهنگی کشور است؛ آنها هم باید سازماندهی کنند؛ باید کار کنند.

این ملت آنچه که داشت، در طبق اخلاص گذاشت و آمد. مرد روستایی و زن روستایی، مرد و زن مستضعف شهری، خانواده‌های گوناگون، جوانهای فراوان، قشرهای مختلف، سازمانهای رزمنده کشور - ارتش، سپاه، حتی نیروی انتظامی و بسیج عظیم مردم - همه اینها آمدند وارد میدان شدند. حقیقتاً ملت ایران در آن هشت سال، کار بزرگی را انجام داد. در تاریخ این چندین قرنی که می‌تواند به مسائل امروز ما متّصل شود، بنده سراغ ندارم که ملت ایران این گونه با طوع و رغبت وارد یک ماجرای عظیم نظامی شده باشد و از دل و جان مایه گذاشته باشد؛ با ایمان خود، با عاطفه خود، با دست خود. در دورانهای مختلف، حتی در دوران صفویّه که جنگهای بزرگ و کارهای بزرگی هم شد، این چیزهایی که امروز ما مشاهده می‌کنیم، اصلاً وجود نداشته است. دلایل روشنی هم دارد؛ نه این که نشود اینها را تحلیل کرد؛ معلوم است چرا. به هرحال این پدیده در تاریخ ایران ما یک پدیده حقیقتاً بی‌نظیر؛ یا اگر احتیاط کنیم، بگوییم کم نظیر بود. این پدیده به این بزرگی، آن هم با این همه شکوه و با این همه زیبایی. چه موضوعی برای یک هنرمند از این جذابتر؟

آثار بزرگ هنری دنیا را نگاه کنید؛ بسیاری از آنها برروی قهرمانیهای ملتها متمرکزند؛ حتی آن‌جایی که شکست خوردند. در لشکرکشی ناپلئون به روسیه، دو نفر روایتگر بزرگ هنری، این ماجرا را روایت کردند: یکی فرانسوی است که ویکتور هوگوست؛ یکی روسی است - طرفِ شکست خورده، که اول کار شکست خورد - که تولستوی است. آن طرفِ پیروز طبعاً گزارشهایی را ممکن است بدهد؛ اما شما ببینید، در این کتابِ آن طرفِ شکست خورده، شکست را آن‌چنان تصویر می‌کند که مایه غرور و سربلندی ملت است. یعنی در حرکت ملت، آن نقاط ارزشمندی را که یک هنرمند می‌تواند ببیند، اینها را بیرون می‌کشد، برجسته می‌کند، رنگ و روغن می‌زند و جلوِ چشمها می‌گیرد.

ما در این ماجرای هشت ساله، یک پیروزی مطلق به دست آوردیم. ما که جنگ را شروع نکرده بودیم که بگوییم فلان جا را می‌خواستیم بگیریم، نتوانستیم، پس ناکام شدیم؛ قضیه این نبود. قضیه این بود که دشمنی به ما حمله کرده بود و می‌خواست بخشی از خاک ما را بگیرد؛ همه دنیا هم به او کمک کردند؛ ما هم مردانه ایستادیم؛ ناکام شد و بینی‌اش به خاک مالیده شد و برگشت. پیروزی از این بالاتر؟ این پیروزی را با همین ابعاد، با همه خصوصیاتی که در آن وجود دارد، با همه آن هزاران هزار ماجرایی که آن را به وجود آورده است، ما باید روایت کنیم. این کارِ هنرمندان عزیز ماست؛ کار نویسندگان است؛ کار سینماگران است؛ کار شاعران است؛ کار نقّاشان است؛ کار اصحاب فرهنگ و هنر است.

امروز کار عدّه‌ای که به میدان جنگ رفتند و در این هشت سال، آن حماسه را آفریدند - چه شهدایشان، چه ایثارگرانشان، چه رزمندگانشان - دیگر تمام شد. آنها کار خودشان را کردند. پس از پایان کار آنها، کار یک خیل عظیم دیگری آغاز می‌شود؛ علاوه بر گزارشهایی که در دوران جنگ دادند. همین دوره جنگ، چقدر برای ما هنرمند

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

درست کرد؛ چقدر شخصیتهای برجسته درست شدند! غیر از آن، بعد از پایان جنگ، نوبت این خیل عظیمی است که این دیگر مسأله‌اش هشت سال نیست؛ هشتاد سال هم اگر طول بکشد، جا دارد.

بحث را طولانی نکنم. از همه عزیزانی که در عرصه فرهنگ و هنر، به این ملت، به این کشور و به خاطره باشکوه جنگ خدمت کرده‌اند، صمیمانه و مخلصانه تشکر می‌کنم. امیدوارم که خداوند از همه شما قبول کند و شما را موفّق بدارد و همه‌ی خواهران و برادران عزیز مشمول هدایت و توفیق الهی باشند و آن دینْ عظیمی که بر دوش همه ماست، ان‌شاءالله بتوانیم در مقابل این ملت و در مقابل این تاریخ آن را ادا کنیم.

والسّلام علیکم و رحمةالله و برکاته

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

پیام به مردم فلسطین ۱۳۷۹/۷/۱۳

بسم‌الله‌الرّحمن‌الرّحیم

رژیم جنایتکار و اشغالگر فلسطین، بار دیگر قساوت و ددمنشی خود را با تجاوز به حریم مقدسات و آلوده ساختن محیط پاک و مطهر مسجدالاقصی و کشتار مسلمانان آغاز کرد. نمازگزاران را به خاک و خون کشید و فرزند خردسال را در آغوش پدر بر روی دستان او به گلوله بست و به شهادت رساند؛ و صحنه‌های وحشیانه و شرارت‌بار پنجاه‌ساله را یکبار دیگر تکرار نمود؛ با این طمع خام که بتواند شعله‌های جهاد آزادی‌بخش و مبارزات حق‌طلبانه و خستگی‌ناپذیر را خاموش و روند سازشهای خفت‌بار را هموار و اغراض و اطماع خود را بر سازشکاران بیش از پیش تحمیل نماید. اما این بار نیز، همچون گذشته از این جنایات هولناک طرفی نخواهد بست و نقشه‌های شوم و اوهام شیطانی او نقش بر آب خواهد شد.

به دنبال این شرارت ضد بشری و کینه‌توزانه، امواج خروشان اعتراض، مردم فلسطین، مسلمانان و مبارزان را فرا گرفته و تظاهرات مردمی و دانشجویی در جای جای کشورهای اسلامی به راه افتاده و انتفاضه جان تازه‌یی یافته و راه جهاد اسلامی پُررهروتر شده است. امروز مسلمانان هشیار و بیدار در تظاهرات گسترده و پُرشور ضمن سردادن شعارهای حق‌طلبانه از مسؤولین کشورهای اسلامی درخواست می‌کنند که راه جهاد را بگشایند و اجازه دهند مسلمانان به این وظیفه‌ی مهم به عنوان تنها راه حل عمل نموده و اشغالگران را از سرزمینهای غصب‌شده بیرون کنند تا فلسطینیان به سرزمین و خانه‌های خود برگردند.

امروز موج محکومیت حاکمان اشغالگر دامنه‌دارتر شده و راه سازشکاری کم‌رونق‌تر گردیده و هر روز بی‌نتیجه بودن آن بر همگان روشن‌تر می‌شود.

امروز سیر حمایتهای مادی و معنوی و سیاسی از حرکتهای جهادی و انتفاضه رو به گسترش است. امروز صدای مدعیان دروغین حقوق بشر بی‌اثر گردیده و طبل رسوائی حامیان اسرائیل به صدا در آمده و ماهیت مزورانه‌ی آنان برملا گردیده است تا جایی که بسیاری از آنان نمی‌توانند از محکوم کردن این جنایات خودداری کنند.

اگرچه این فاجعه‌ی کریه و زشت با هدف تحمیل اغراض و خواسته‌های نامشروع حاکمان صهیونیست بر مذاکره کنندگان سازش به وقوع پیوست، ولی ملت شجاع فلسطین این گفتگوها را محکوم و عرصه را بر آنان تنگ‌تر خواهد ساخت و سرنوشت ذلت‌بار آن را تغییر خواهد داد و این مجاهدتها با وعده‌های نصرت الهی روزی به بار خواهد نشست و سرزمینهای تصرف شده آزاد و سرمایه‌های به تاراج رفته به صاحبان اصلی آن باز خواهد گشت. این حماسه در ادامه مبارزات بر حق مردم فلسطین و به وسیله‌ی نسلهای تازه و آموزش دیده‌ی راه انقلاب و جهاد و با اتکاء به تجربیات گرانبهای آن به وقوع پیوسته و نشان‌دهنده‌ی آن است که نسل امروز، راه صحیح را برای پیروزی دریافته و با عزم و تصمیم آن را خواهد پیمود.

من به همه‌ی ملت مظلوم فلسطین به ویژه جهادگران و پیروان راه انتفاضه درود می‌فرستم و بشارت می‌دهم که نهضت شما هر روز با استقبال بیشتر مسلمانان و انقلابیون مواجه خواهد شد و اشغالگران را بر سر جای خود خواهد نشاند ان‌شاءالله. جمهوری اسلامی ایران هم چنان باافتخار به حمایت و تأیید خود از این حرکت مقدس ادامه خواهد داد و دعای خیر فرزندان راستین خود را بدرقه راهتان خواهد ساخت.

ان تنصروا الله ینصرکم و یثبت اقدامکم
سیّد علی حسینی خامنه‌ای
ششم رجب ۱۴۲۱
۷۹/۷/۱۳

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

بیانات در اجتماع بزرگ مردم قم ۱۳۷۹/۷/۱۴

بسم‌الله‌الرّحمن‌الرّحیم

الحمدلله ربّ العالمین. والصّلاة والسّلام علی سیّدنا و نبیّنا و حبیب قلوبنا ابی‌القاسم المصطفی محمّد و علـی آلـه الأطیبین الأطهرین المنتجبین. الهداة المهدیّین المعصومین. سیّما بقیّةالله فی الأرضین.

خداوند متعال را سپاسگزارم که بار دیگر این توفیق را به این‌جانب بخشید که در میـان شـما مـردم پُرشـور، باایمان، انقلابی و آگاه شهر قم - شهر علم و جهاد - حضور پیدا کنم. قم، شهر محبوب، شهر قیام و انقلاب، شهر علم و اجتهاد، شهر ولایت و امامت، شهر حوزه علمیه، شهر علمای بزرگ، پرورشـگاه تـاریخی و فرامـوش نـشدنی امـام بزرگوار ما حضرت آیةالله العظمی خمینی، شهر مراجع عظیم‌الشّأن، شهر محـدّثان و فقیهـان و عالمـان و مفـسّران و مؤلّفان بزرگ اسلام، شهری با افتخارات استثنایی، شهری با سابقه فراموش نـشدنی، هـم در علـم، هـم در انقـلاب و جهاد.

در این شهر عزیز، سه نقطه برجسته در میان این همه نقاط روشن، چشم را به خود جلب مـی‌کنـد: اوّل، حـرم مطهّر و مضجع شریف حضرت فاطمه معصومه علیها سلام است؛ آن بزرگواری که این سرچشمه جوشان و خروشان نخستین بار از کنار مرقد او جوشید و برکاتش به همه عالم و بخصوص به دنیای اسلام رسید. دوم، علـم و فقاهـت و حدیث است که این شهر پرچمدار آن بوده است؛ حوزه علمیه‌ای که از هزار و دویست سال قبل تـا امـروز در ایـن شهر مقدّس همیشه پابرجا و برپا بوده است. علمای بزرگ، فقهای بزرگ، فلاسـفه بـاارزش، محـدّثان عـالی‌مقـام و مؤلّفان عالی‌قدر از این شهر برخاستند یا به این شهر پناه آوردند و در زیر پرتو مطهّـر پـاره تـن امامـت و ولایـت - یعنی حضرت معصومه علیها سلام - اقامت گزیدند. نقطه سـوم، برجـستگی شـما مـردم مـؤمن و شـجاع و آگـاه و زمان‌شناس این شهر است. در اوّلی که این نهضت پا به عرصه وجود گذاشت، مردم این شهر بودند که پاسخ گفتند و دست یاری به سوی امام دراز کردند. من فراموش نمی‌کنم، در همین مسجد اعظم قم، در هنگامی که تـازه اوّلـین هفته‌های مبارزه و نهضت عظیم روحانیت آغاز شده بود، مردم شهر قـم از قـشرهای مختلـف بـه محـل درس امـام بزرگوار ما آمدند، صدایشان را بلند کردند و گفتند ما از شما پشتیبانی کردیم و پشتیبانی می‌کـنیم؛ چـرا ایـن کـار پیش نمی‌رود؟ مسأله انجمنهای ایالتی و ولایتی بود. یعنی از قدم اوّل، مردم قم امام را و مبارزه را تنها نگذاشتند. آن روزی هم که قلمهای مزدور و خائن، به امام بزرگوار اهانت کردند، باز این شهر بود؛ همین مردم بودند؛ همین جوانها بودند؛ همین مادران و خواهران و همسران بودند که قیام کردند؛ همین جوانها بودند که به خیابانهـا آمدنـد؛ شـهید دادند، کتک خوردند، زیر فشار قرار گرفتند؛ اما ایستادند.

مبارزه مردم قم، مبارزه ملت ایران را به دنبال داشت. حضور شما در خیابانهای شـهرتان، بـه مـردم شـهرهای دیگر درس داد؛ راه را به آنها نشان داد؛ فهمیدند باید وارد میدان شوند، بی‌تفاوتی را کنار بگذارند و کنار گذاشـتند و این توفان عظیم و این کوره آتشفشان شروع به فعّالیت کرد و دنیا را تکان داد و ملت ایران را آزاد نمود. بعد هـم که دفاع از نظام نوپای اسلامی پیش آمد، باز شما مردم قم در صـفوف مقـدّم بودیـد. لـشکر شـما، جوانهـای شـما، بسیجیهای شما، خانواده‌های شما، مادرهای شما، پدرهای شما؛ اینها بودند که جوانمردانه و پُر از گذشت وارد میدان شدند و توانستند سهم بسیار درخشانی را ایفا کنند. من از این‌که در میان شمایم، خوشـحالم، و از ایـن‌کـه یکـی از مسائل بسیار مهم و فراوان انقلاب را با شما در میان می‌گذارم، احساس آرامش می‌کنم.

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

آنچه را که من امروز با شما مردم عزیز در میان می‌گذارم، این است که شعار اصلی انقلاب ما این سه کلمه بود: استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی. جمهوری اسلامی، همان نظامی است که وارد میدان شد؛ با تلاشهای خود و چالشهایی که با آن روبه‌رو بوده است، پیش می‌رود و راه را باز می‌کند. شعار آزادی، جزو شعارهای بسیار جذّاب است؛ تکرار شده است؛ درباره آن حرف زده‌اند؛ مقاله نوشته‌اند؛ کتاب نوشته‌اند و شعار داده‌اند. درباره آزادی، سخنها گفته شده است؛ بعضی با اعتدال، بعضی با افراط، بعضی با تفریط. شعار آزادی، زنده مانده است؛ اما شعار استقلال برخلاف آن دو شعار دیگر، در انزوا قرار گرفته است.

شعار استقلال، یکی از مهمترین شعارهاست. اگر استقلال نباشد، یک ملت به آزادی خود و به شعار آزادی خود هم نمی‌تواند خوشبین باشد. استقلال را بعضی عمداً، بعضی سهواً، بعضی از روی غفلت و بعضی از روی خباثت، می‌خواهند به دست فراموشی بسپارند. من امروز درباره‌ی مسأله استقلال – در وقتی که گنجایش این سخن را داشته باشد – در برابر شما برادران و خواهران عزیز مطالبی را عرض می‌کنم.

معنی استقلال چیست؟ برای یک ملت، استقلال چه مفهوم و چه ارزشی دارد؟ استقلال، یعنی این‌که یک ملت بتواند بر سرنوشت خود مسلّط باشد؛ بیگانگان دست دراز نکنند و سرنوشت او را خائنانه و مغرضانه رقم نزنند. این معنای استقلال است. اگر از ملتی استقلال او گرفته شد؛ یعنی اگر بیگانگان – که یقیناً دلسوز او نیستند – بر سرنوشت او مسلّط شدند، دو چیز را از دست می‌دهد: اوّل، عزّت نفس خود را، افتخارات خود را، احساس هویّت خود را؛ دوم، منافع خود را. دشمنی که بر سرنوشت یک ملت مسلّط شود، دلسوز آن ملت نیست و منافع آن ملت برای او اهمیت ندارد. آن‌که می‌آید یک ملت را مسخّر سرپنجه قدرت خود می‌کند، در درجه اوّل – در حقیقت، در اوّل و آخر – به فکر منافع خود است. آنچه برای او کمترین اهمیتی ندارد، منافع آن ملتی است که استقلال خود را از دست داده است. ما در این زمینه نمونه‌های فراوانی در قرن نوزدهم و سپس به دنبال آن در قرن بیستم، داریم.

استعمارگران اروپایی آمدند و بر مناطق بسیاری از آسیا، آفریقا و امریکای لاتین تسلّط پیدا کردند؛ ملتهای آن مناطق را ذلیل کردند؛ فرهنگ آنها را، هویّت آنها را، ثروت آنها را به تاراج بردند؛ حتی زبان آنها را، خطّ آنها را، سابقه و سنّت آنها را زیر پا له کردند. ملتها را ذلیل کردند؛ آنها را دوشیدند؛ ثروت آنها را غارت کردند؛ فرهنگ آنها را نابود کردند؛ تا آن وقتی که ممکن بود، ماندند، بعد هم رفتند. من نمونه‌هایی از این قبیل، بعضی را به چشم خود دیده‌ام، بعضی را شنیده‌ام و بعضی را خوانده‌ام.

یک نمونه، کشور بزرگ و پهناور هندوستان است. انگلیسیها از راه دور آمدند؛ اوّل با تزویر و فریب و بعد با سلاح و قوّت نظامی، سرزمین هند را گرفتند. سالهای متمادی بر این سرزمین مسلّط ماندند؛ مردم را ذلیل کردند؛ بزرگان را نابود کردند و ثروتهای هند را از بین بردند. انگلیس، خزانه خود و جیب سرمایه‌داران خود را از سرمایه‌ها و فرآورده‌های هند پر کرد؛ اما هند را در فقر و مسکنت و بدبختی باقی گذاشت. فقط ثروت مادّی نبود؛ ثروت معنوی آنها را هم گرفتند و زبان خود را بر آنها تحمیل کردند. زبان رسمی امروز دولتهای هند و پاکستان و بنگلادش – که مجموعاً شبه قارّه هند قدیم است که مستعمره انگلیس بود – انگلیسی است! آن منطقه دهها زبان محلی داشته است؛ این زبانها را تا آن‌جایی که توانستند، منسوخ کردند و از بین بردند. یک ملت، زبان خود را که از دست داد، یعنی از گذشته خود، از تاریخ خود، از سنّتهای خود و از میراثهای گرانقدر خود منقطع و جدا می‌شود و از آنها بی خبر می‌ماند.

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

یک نمونه دیگر عرض می‌کنم. رئیس جمهور کشور پرو در امریکای لاتین، در زمانی که بنده رئیس جمهور بودم، به من گفت: ما اخیراً یک تمدّن بسیار باشکوه را در حفّاریهای خود در کشورمان پیدا کرده‌ایم. او می‌گفت: سالها استعمارگران بر کشور پرو مسلّط بودند؛ اما نگذاشتند مردم و روشنفکران و صاحب‌نظران پرو بفهمند که در گذشته چنین تمدّنی داشتند! یعنی اینها حتی از این‌که مردم، تاریخ خودشان را بدانند و به گذشته خودشان افتخار کنند، مانع می‌شدند!

یک نمونه دیگر، الجزایر، این کشور عربی و مسلمان است. فرانسویها آمدند و دهها سال بر آن کشور مسلّط شدند؛ با سلاح آن‌جا را قبضه کردند؛ در آن‌جا حکومت تشکیل دادند؛ حکام و افسران خودشان را به حکومت و فرماندهی آن کشور گماشتند؛ اوّلین چیزی که کمر به آن بستند، از بین بردن آثار اسلامی و حتی از بین بردن زبان عربی بود. باز زمانی که من رئیس جمهور بودم، یکی از بلندپایگان دولت الجزایر در آن روز، به تهران آمد و با من ملاقات کرد. در اثنای صحبت می‌خواست مطلبی را بیان کند؛ اما تعبیر عربی آن مطلب را بلد نبود! عرب زبان، می‌خواست مفهومی را به من منتقل کند، نمی‌دانست با زبان عربی چگونه می‌شود آن را منتقل کرد! رو کرد به وزیر خارجه‌اش، به زبان فرانسوی از او پرسید که این به عربی چه می‌شود؟ او هم در جواب گفت به عربی این می‌شود؛ بعد لغت عربی را به کار برد! یعنی زبدگان و نخبگان یک ملت، به خاطر تأثیر استعمار، از زبان خودشان دور ماندند. دلسوزان الجزایری بعد از آن با ما صحبت کردند و گفتند ما همت گماشته‌ایم که بعد از ازاله استعمار، بتوانیم زبان عربی را برگردانیم.

عزیزان من! برادران و خواهران من! نبودن استقلال، با یک کشور این‌طور عمل می‌کند. هویّت ملی را از مردم آن کشور می‌گیرد؛ افتخارات را از آنها می‌گیرد؛ سابقه تاریخی را از آنها می‌گیرد؛ منافع مادّی آنها را چپاول می‌کند؛ هویّت فرهنگی و زبان آنها را هم می‌گیرد. این وضع تسلّطِ یک قدرت بر یک کشور است. در دوران استعمار این‌گونه بود. در دوران بعد از استعمار - که معروف به دوران استثمار است - طور دیگری بود. البته کشور ما هرگز استعمار نشد؛ یعنی بیگانگان نتوانستند به این کشور بیایند و یک حکومت غیر ایرانی - حکومت مثلاً انگلیسی؛ چون انگلیسیها این‌جا مسلّط بودند - تشکیل دهند. ملت ایران این را اجازه نداد؛ اما هرچه توانستند - در آن‌جایی که می‌توانستند و در دورانی که قادر بودند - نفوذ خودشان را در ایران توسعه دادند.

من چهار نمونه را از تاریخِ نزدیک خودمان - تاریخ صد سال پیش به این طرف - به شما عرض کنم. این چهار نمونه به ما نشان می‌دهد که وقتی یک قدرت بیگانه بر دستگاههای سیاسی و فرهنگی یک کشور مسلّط شود، بر سر آن کشور و آن ملت چه می‌آید.

یک نمونه، نمونه مشروطیت است. می‌دانید، دوران استبداد حکومت قاجار مردم را به جان آورده بود. مردم قیام کردند، دلسوزان جامعه قیام کردند؛ پیشرو آنها هم علمای دین بودند. در نجف، مرجع تقلیدی مثل مرحوم آیة‌الله آخوند خراسانی؛ در تهران سه نفر عالم بزرگ - مرحوم شیخ فضل‌الله نوری، مرحوم سید عبدالله بهبهانی، مرحوم سید محمّد طباطبایی - پیشوایان مشروطه بودند. پشتوانه‌ی اینها هم دستگاه حوزه علمیه در نجف بود. اینها چه می‌خواستند؟ اینها می‌خواستند که در ایران عدالت برپا شود؛ یعنی استبداد از بین برود. وقتی که جوش و خروش مردم دیده شد، دولت انگلستان که آن وقت در ایران نفوذ بسیار زیادی داشت و از عواملی در میان روشنفکران برخوردار بود، اینها را دید و نسخه خودش را به اینها القاء کرد. البته در بین همان دلسوزان هم عدّه‌ای از روشنفکران بودند. حقّ آنها نباید ضایع شود؛ لیکن یک عدّه روشنفکر هم بودند که مزدور و خود فروخته و از

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

عوامل انگلیس محسوب می‌شدند. باری؛ مشروطه، قالب و ترکیب حکومتی انگلیس بود. این روشنفکران به جای این‌که دنبال دستگاه عدالت باشند و یک ترکیب ایرانی و یک فرمول ایرانی برای ایجاد عدالت به وجود آورند، مشروطیت را سر کار آوردند. نتیجه چه شد؟ نتیجه این شد که این نهضت عظیم مردم که پشت سرِ علما و به نام دین و با شعار دین خواهی بود، بعد از مدّت بسیار کوتاهی منتهی به این شد که شیخ فضل‌الله نوری را - که این شهید بزرگوار همین‌جا مدفون است - در تهران به دار کشیدند. اندک زمانی بعد، سید عبدالله بهبهانی را در خانه‌اش ترور کردند. بعد از آن‌هم سید محمّد طباطبایی در انزوا و تنهایی از دنیا رفت. آن‌وقت مشروطه را هم به همان شکلی که خودشان می‌خواستند برگرداندند؛ مشروطه‌ای که بالاخره منتهی به حکومت رضاخانی شد!

نمونه دوم، خودِ حکومت رضاخان است. انگلیسیها قراردادی را با دولت قاجاریه در میان گذاشتند که براساس آن قرارداد، تمام مسائل مالی و تمام مسائل نظامی کشور ایران در قبضه انگلیسیها قرار می‌گرفت. مرحوم سید حسن مدرّس، آن عالم آگاه، با این قرارداد مخالفت کرد و نگذاشت این لایحه در مجلس شورای ملی آن روز تصویب شود. بعد که انگلیسیها از این‌جا محروم شدند و دیدند نمی‌شود این‌طوری عمل کرد، به فکر تازه‌ای افتادند. فهمیدند باید در ایران یک دیکتاتور را بر سرِکار بیاورند تا امثال مدرّسها را قلع و قمع کند؛ با مردم با کمال خشونت رفتار کند؛ خواسته‌های انگلیس را اعمال کند. لذا رضاخان را بر سرِ کار آوردند. ماجرای به سلطنت رسیدن رضاخان در ایران، یکی از ماجراهای بسیار عبرت‌انگیز تاریخ ماست. ماجرایی است که همه جوانهای این کشور، امروز باید بدانند. هرج و مرج قبل از رضاخان، به وسیله مشت پولادین رضاخان و با کمک دولت انگلیس از بین رفت و یک نظم تحمیلی و استبدادی در کشور به وجود آمد که پنجاه و پنج سال ادامه پیدا کرد. نفوذ انگلیس در دستگاههای سیاسی و فرهنگی کشور ما، مردم را تحت فشار قرار داد.

نمونه سوم، نمونه شهریور ۱۳۲۰ است که رضاخان به وسیله حامیان قبلی خود از سلطنت عزل شد و از ایران بیرون رفت. محمّدرضا را بر سرِ کار آوردند؛ با قرار تسلیم محض در مقابل انگلیسیها! هر کاری آنها می‌خواستند، انجام می‌داد؛ دیگر احتیاج به استعمار نبود! وقتی که یک خائن ایرانی حاضر است در مقابل کمک بیگانه، بر ملت ایران سلطنت و حکومت کند و خواسته آن بیگانه را در ایران اِعمال نماید، دیگر چه لزومی دارد زحمت استعمار را به خودشان بدهند!؟ این کار را کردند.

بعد، نمونه چهارم پیش آمد. و آن مرداد سال ۱۳۳۲ هجری شمسی بود. بعد از آن که حکومت مصدّق را سرنگون کردند - البته قبلاً مرحوم آیة‌الله کاشانی را با ترفندهای خودشان منزوی کردند، کنار زدند و با بی‌تدبیریهایی که انجام گرفت کنار گذاشتند - باز سرِ کار آمدند و وارد ایران شدند و توانستند با نفوذ خود، با ایادی خود، با فعالیت خود، کودتای ۲۸ مرداد را به وجود آورند و محمّدرضا را که از ایران فرار کرده بود، به ایران برگردانند. بیست و پنج سال بعد از آن، حکومت دیکتاتوری سیاه پهلوی ادامه پیدا کرد. این چهار مقطع است؛ اینها همه عبرت‌انگیز است.

یک ملت وقتی اجازه بدهد که یک قدرت بیگانه در دستگاههای سیاسی او یا در دستگاههای فرهنگی او نفوذ کند، سرنوشت این ملت همین است. اگر انقلاب اسلامی پیش نیامده بود، اگر این ملت پشتِ سر امام بزرگوار، این حرکت عظیم تاریخی را به وجود نیاورده بود، می‌دانید امروز ملت ایران چگونه بود؟ ملتی که هیچیک از پیشرفتهای علمی غرب را فرا نگرفته بود. نه اختراعی، نه اکتشافی، نه سازندگی‌ای. منابعش را از دست داده بود؛ نفتش را از آب رودخانه‌ها هم ارزانتر به همان دشمنها فروخته و در اختیار آنها گذاشته بود. نفت مال آنها، پالایش از آنها،

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

قراردادهای طولانی مدت برای آنها! دشمنان این کشور، برای بقیه معادن و منابع کشور هم برنامه‌ریزی کرده بودند. می‌خواستند مغزهای این ملت را ببرند و دستگاه علمی کشور را در سطح پایین نگه دارند.

در روزهای نفوذ امریکا و انگلیس در ایران، ملت ایران روزهای سختی را گذراند. صد سال، اوّل انگلیسیها و بعد امریکاییها با نفوذ خود این کشور را عقب انداختند. ما امروز هر مرحله‌ای را که وارد می‌شویم، نشانه‌های کوتاهیهای آنها، خیانتهای آنها و بدعملی آنها را به چشممان مشاهده می‌کنیم.

انقلاب اسلامی از بزرگترین کارهایی که کرد این بود که دست امریکا را کوتاه کرد. انقلاب اسلامی جزو افتخاراتش این بود که نفوذ امریکا، دست امریکا و ریشه‌های امریکا و بند و بست‌های امریکایی را در این کشور از بین برد. البته عدّه‌ای که در اوّلِ کار بر مسند حکومت در این کشور نشسته بودند و دل در گرو امریکا و امریکایی داشتند، می‌خواستند نگذارند. من در شورای عالی دفاعِ سال ۵۸ از نزدیک خودم شاهد بودم. داشتند مصوّبه‌ای می‌گذراندند که بر اساس آن مصوّبه، هیأتهای مستشاری نظامی امریکایی - همانهایی که آن همه جنایت و خیانت کرده بودند - با نام دیگری در ارتش جمهوری اسلامی باقی بمانند! بنده مانع شدم، گفتم این چه کاری است که شما می‌کنید؟! قدری بحث شد، مطلب را متوقّف گذاشتند. بعد هم خدای متعال به آنها توفیق نداد این کار را بکنند و رفتند. یک بار دیگر هنوز یک سال از پیروزی انقلاب اسلامی نگذشته بود که همان آقایان، در الجزایر طرح گفتگوی با امریکاییها - دشمنان خونی این ملت - را ریختند؛ ولی امام مانع شدند و نگذاشتند.

انسان وقتی از این گونه افراد، نام «اصلاح» و «آزادی» را می‌شنود، حق دارد بدبین شود. کسانی که پس از یک چنین انقلاب باشکوهی - که لبه تیز این انقلاب هم علیه سلطه امریکا بود - می‌خواستند با تدابیر گوناگون، امریکاییها را که از در رفته بودند، از پنجره برگردانند، اکنون دم از «آزادی» و «اصلاح» بزنند و کسانی از تفاله‌ها و از مزدوران رژیم گذشته به آنها کمک کنند! هر آدم هوشمندی حق دارد نگران شود و سوءظن پیدا بکند. استقلال، بیت‌الغزل انقلاب اسلامی بود؛ یعنی نفوذ بیگانه در این کشور ممنوع؛ یعنی امریکا و انگلیس و دیگران حق ندارند در مسائل سیاسی و فرهنگی کشور هیچ‌گونه اعمال نفوذی بکنند.

برادران و خواهران عزیز من! مسأله استقلال را مطرح کردم، برای این که قانون اساسی ما تصریح می‌کند، نه استقلال می‌تواند جلوِ آزادی را بگیرد، نه آزادی می‌تواند جلوِ استقلال را بگیرد؛ و این بسیار مبنای متین و مستحکمی است. اگر کسانی به نام آزادی و با شعار آزادی بخواهند پای دشمن را باز و نفوذ او را برقرار کنند، این آزادی نیست. این آن چیزی است که دشمن می‌خواهد. این همان دامی است که دشمن می‌گستراند. امروز، روز حسّاسی است. این روزگار، روزگار حسّاسی است.

من به شما عرض کنم، خدای متعال را شاکریم که مسؤولان کشور، مسؤولان طراز اوّلِ کشور، مسؤولان سه قوّه و رؤسای سه قوّه، با قوّت و قدرت در مقابل دشمنان ایستاده‌اند؛ برای استقلال این مملکت حاضرند همه تلاش خودشان را مبذول کنند و ملت هم بیدار است. اما در این میان کسانی هستند که دلشان راضی نمی‌شود این استقلالی را که این ملت با خون این همه شهید و با مجاهدت این همه انسان به دست آورده است، به دشمن این ملت تقدیم نکنند!

وقتی انسان می‌بیند دستگاههای تبلیغاتی دشمن - دستگاه تبلیغاتی مزدور امریکا و سازمان سیا، دستگاه تبلیغاتی دولت انگلیس، دستگاه تبلیغاتی دولت غاصب صهیونیست - برای فلان لایحه در مجلس یقه می‌درانند،

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

جنگ روانی می‌کنند؛ به خاطر فلان زندانی، به خاطر فلان مسؤول، دلسوزیهای دایه مهربانتر از مادر را نشان می‌دهند، انسان حق دارد به شک بیفتد؛ حق دارد در صدق بسیاری از ادّعاهایی که می‌شود، تردید کند.

دشمن امروز امیدوار است شاید بتواند از ضعفها استفاده کند؛ از ساده‌اندیشیها استفاده کند؛ جای پای خود را در دستگاههای سیاسی کشور و دستگاههای فرهنگی کشور باز هم باز کند؛ اما من عرض می‌کنم، این ملت بیدار است؛ مسؤولان بیدارند و جواب زیاده‌طلبی دشمن را با قدرت به او خواهند داد.

قانون اساسی ما یک قانون مترقّی، بسیار مستحکم و بسیار هوشمندانه نوشته شده است. براساس این قانون، همه چیز در جای خود قرار دارد و قرار گرفته است. توصیه من به همه مسؤولان، به همه مراکز قانونگذاری، به همه مراکز قانونی و به همه آحاد ملت، رعایت قانون است. اگر ما قانون را رعایت کنیم، دشمن نمی‌تواند به طمع‌ورزی خود ادامه دهد. قانون باید رعایت شود. قانون، راه نفوذ دشمن را هم بسته است. اگر دیده می‌شود در مواردی اغتشاشگرانی از سوی دستگاههای تبلیغاتی دشمن تأیید می‌شوند، این‌جا بهترین پاسخ به دشمن این است که قانون اجرا شود. اگر اغتشاشگرانِ حوادثی از قبیل حوادث خرم‌آباد، با قوّت و قدرت به وسیله دستگاههای قانونی به مجازات خود برسند - هر که هستند - دشمن دیگر جرأت نمی‌کند. با رعایت قانون، با رعایت انصاف، بدون تن دادن به اختلافات جزئی سیاسی - که همراه با هوچیگراییها، بزرگ نشان داده می‌شود - دشمن نمی‌تواند به طمع‌ورزی خود ادامه دهد.

من به شما عرض کنم؛ عزیزان من! این اختلافات سیاسی و جناحی که گاهی بسیار بزرگ نشان داده می‌شود، به این بزرگی نیست؛ به این اهمیت نیست. مردم راه خودشان را می‌روند. راه مردم، راه اسلام، راه انقلاب، راه خدا و راه امام بزرگوار است. مردم با این خطکشیهای تصنّعی و مصنوعی کاری ندارند. دشمن دوست می‌دارد جناحها را بیشتر به جان هم بیندازد. بنده از روی دلسوزی کامل، بارها در نماز جمعه - که مقدّسترین مکانهاست - و در سایر جاها، جناحهای سیاسی را دعوت کردم؛ گفتم بیایید بنشینید با هم صحبت کنید، با هم مذاکره کنید. بیایید مواردی را که بر روی آن با هم اتفّاق نظر دارید، اصل قرار دهید و اختلافات را براساس اینها حل کنید. اگر بر روی اصول پافشاری کنید، موارد جزئی اختلافی و سیاسی اهمیتی هم ندارد. عدّه‌ای قبول کردند؛ عدّه‌ای لجاجت کردند و می‌کنند. این لجاجت چه معنا دارد؟! چرا باید کسانی وحدت ملت را، وحدت ملی را، امنیت ملی را، منافع ملی و مصالح این کشور را قربانی اغراض جناحی کنند؛ که اگر بدون نفوذ دشمن باشد، بسیار بد است و اگر با نفوذ دشمن باشد، چند برابر بدتر است؟

بنده باز هم همه را دعوت می‌کنم به وحدت کلمه براساس اصول اساسی نظام اسلامی؛ بر اساس بیّنات قانون اساسی؛ بر اساس اسلام؛ براساس راه امام؛ براساس منافع مردم؛ براساس ستیزه با هر کسی که با این ملت ستیزه‌گری می‌کند. این خطّ روشنی است که همه خیرخواهان و دلسوزان و افراد صادق می‌توانند براساس آن جمع شوند.

امروز رؤسای کشور، بحمدالله همه به همین دعوت می‌کنند. رئیس جمهور هم همین را می‌گوید؛ رئیس قوّه قضائیّه هم همین را می‌گوید؛ رئیس مجلس هم همین را می‌گوید؛ برجستگان نظام، همه همین را می‌گویند. آنها می‌فهمند که اداره این کشور بزرگ با این جمعیت مؤمن، چه افتخار بزرگی است که خدا به آنها داده است. می‌دانند که اگر بتوانند به این نیروهای عظیم، به این ملت شجاع، به این ملت باوفا و به این مردمی که در طول این بیست سال هر جا که حضور آنها لازم بود، با قدرت حضور پیدا کردند، کمک کنند، مشکلات آنها را برطرف کنند،

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

از منافع آنها دفاع کنند، از آرمان عزیز و بزرگ آنها - که حاکمیت قرآن و اسلام است - دفاع کنند، این افتخار بسیار بزرگی برای آنها خواهد بود؛ هم پیش خدای متعال، هم پیش فرشتگان خدا، هم پیش مردم تاریخ و هم پیش مردم امروز دنیا.

امروز جمهوری اسلامی در دنیا عزیز است. مسؤولان جمهوری اسلامی به خاطر همین پیوندی که با مردم دارند، عزیزند. این را رؤسا و مسؤولان کشور می‌دانند و به فضل پروردگار به آن پایبندند؛ اما بعضی افراد با ظرفیتهای کم، با شخصیتهای کوچک، با دلبستگیهای گوناگون مادّی و احیاناً با کج‌سلیقگی - کج سلیقگی را هم در خلال انگیزه‌ها بگوییم که راهی برای حُسن‌ظن باقی بماند - راه دیگری را می‌روند.

آنچه امروز برای این ملت اهمیت دارد، این است که مسؤولان کشور با همه قدرت و توان، شاخصهای اصلی را برای اصلاح امور کشور در نظر بگیرند؛ همان سه شاخص عمده‌ای که گفته شد: مبارزه با فقر، مبارزه با فساد، مبارزه با تبعیض. این اساس قضیه است. اگر فقر و فساد و تبعیض به وسیله مسؤولان کشور تحمّل نشود؛ رضای الهی، توفیق الهی، هدایت الهی، شامل حال همه خواهد شد؛ گره‌ها باز خواهد شد. این ملت در میدان است؛ این ملت باوفاست؛ این ملت به قرآن دل داده است. اگر بخواهیم این کارها انجام گیرد، راهش این است که جلوِ نفوذ دشمن با کمال قدرت بسته شود. امام بزرگوار ما، قاعده‌ای پیش خودشان داشتند و بارها هم آن را بر زبان می‌آوردند. می‌گفتند هرجا که دیدید دشمنانِ سوگند خورده این ملت و این کشور، آن‌جا توجّه و علاقه‌مندی نشان می‌دهند و از آن‌جا دفاع می‌کنند، به کار آنها سوءظن پیدا کنید. گاهی برای این که شخصیتی را خراب کنند، از او جانبداری می‌کنند. گاهی برای این که یک دست‌نشانده خود را بزرگ کنند، از او حمایت می‌کنند و جنگ روانی به راه می‌اندازند. خوشبختانه ملت ما سیاسی است؛ ملت ما هشیار و بیدار است و فریب این چیزها را نخواهد خورد.

توصیه آخر من این است که مراکز قانونی باید مورد اعتماد باشند. قوّه قضاییّه مورد اعتماد، دولت مورد اعتماد، شورای نگهبان و مجلس مورد اعتماد، مجمع تشخیص مصلحت مورد اعتماد؛ اینها مراکز قانونی‌اند. تبلیغات دشمن، هر وقتی برای هر دسته از مخاطبان سعی می‌کند یکی از این مراکز را بمباران تبلیغاتی کند؛ برای این که رابطه و امید و اطمینان مردم را از آنها سلب کند. من عرض می‌کنم، همه این دستگاهها باید مورد اعتماد مردم باشند؛ ملت به آنها اعتماد کنند؛ آنها امین مردمند. نمی‌گویم خطا نمی‌شود؛ ممکن است خطا بشود؛ اما هر خطایی راه جبرانی دارد. اگر پیوند میان مردم و دستگاههای قانونی گسسته شود، راه جبران ندارد. دشمن این را می‌خواهد.

البته دستگاههای مسؤول - هم مجلس، هم شورای نگهبان، هم قوّه قضاییّه، هم دولت و هم مجمع تشخیص مصلحت و دیگرها - باید مراقب و کوشا باشند و آن راه دقیقی را که اسلام و قانون - شرع و قانون - برایشان معیّن می‌کند، بدون رودربایستی، بدون ملاحظه و بدون رعایت جنبه‌های غیرلازم بپیمایند. خدا را رعایت کنند، مردم را رعایت کنند، مصالح ملی را رعایت کنند؛ خدا هم به کار آنها برکت خواهد داد.

پروردگارا! به محمّد و آل محمّد، برکات خودت را بر این ملت نازل کن. پروردگارا! این ملت را بر دشمنانش پیروز کن. پروردگارا! حصار استقلال این ملت را که با این شجاعت از آن دفاع کرده‌اند، برای آنها مستحکم و باقی بدار. پروردگارا! مسؤولان این کشور را زنده و پاینده و موفّق بدار که به این مردم خدمت کنند. پروردگارا! شهدای عزیز ما را با اولیایشان محشور کن. پروردگارا! امام بزرگوار ما را با اجداد طاهرینش محشور فرما. پروردگارا! همه ما را در راه خدا، در راه ائمّه هدی، در راه امام بزرگوارمان زنده بدار و در همین راه بمیران.

والسّلام علیکم و رحمةالله و برکاته

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

بیانات در مراسم فارغ‌التحصیلی جمعی از پرسنل نیروی انتظامی ۱۳۷۹/۷/۱۸

بسم‌الله‌الرّحمن‌الرّحیم

هم میلاد باسعادت حضرت امیر مؤمنان علیه‌الصّلاةوالسّلام و هم فارغ‌التحصیلی فارغ‌التحصیلان و سردوشی‌بگیری سردوشی‌بگیران این دانشگاه را به همه شما جوانان عزیز، به اساتید، فرماندهان و مسؤولان محترم این دانشگاه و نیروی انتظامی صمیمانه تبریک عرض می‌کنم.

شما، نهالهای به‌خوبی بالیده و به میوه نشسته نیروی انتظامی نظام جمهوری اسلامی و امیدهای آینده این نیروی پُرافتخار محسوب می‌شوید. نسل جوانی که با همه توان و نشاط خود، مسؤولیت عظیم امنیت در کشور را با آگاهی و با معرفت بر دوش گرفته و خود را به سلاح علم و دین و روحیه تقوا و انقلابیگری آراسته است، بی‌شک خواهد توانست خواسته مردم عزیز ما را در این مقوله بسیار پُراهمیت برآورده کند.

امنیت، یکی از اساسی‌ترین و اصلی‌ترین نیازهای یک ملت و یک کشور است. مهمترین مشکل برای یک کشور وقتی به وجود می‌آید که در محیط کار، در محیط زندگی، در محیط تحصیل و در فضای عمومی جامعه، مردم احساس امنیت نکنند. این‌جاست که مغزهای فعّال، دستهای توانا و سرانگشتان ماهر، هیچیک نخواهند توانست مسؤولیت مهمّی را که هر کدام بر دوش دارند، به انجام برسانند. در فضای امنیت است که هم تلاش علمی، هم تلاش اقتصادی، هم روحیه و نشاط و هم همه فعالیتهای یک کشور می‌تواند به‌درستی برنامه‌ریزی شود و با دقّت دنبال گردد و به نتایج خود برسد.

نیروی انتظامی، آن سازمان رشید، آن بازوان توانا و آن شانه‌های پُرتحمّلی است که می‌تواند و می‌خواهد این بار سنگین را بر دوش بگیرد و این خدمت بزرگ را برای مردم انجام دهد. جوانان عزیز! کسانی که خود را برای خدمات بزرگ در نیروی انتظامی آماده می‌کنید! با این نگاه و با این روحیه در این میدان قدم بگذارید.

جوانان ایرانی در دوران مبارک انقلاب اسلامی به اثبات رساندند که کار ناممکن برای آنها وجود ندارد. نشان دادند که اراده و همت آنان می‌تواند بر همه مشکلات فائق آید. همت کنید، اراده کنید، سعی کنید، خود را آماده کنید؛ برای این‌که بتوانید آنچه را که این ملت بزرگ و شجاع از شما انتظار دارد - یعنی استقرار امنیت کامل - به او هدیه کنید. این یک وظیفه بزرگ است و بازوان توانایی که این کار را متعهّد است، نیروی انتظامی است.

خدا را سپاسگزاریم که نیروهای مسلّح - چه سازمانهای نظامی و چه نیروی انتظامی - از فرماندهان لایق و مؤمن و کارآمد و از عناصر پاک تشکیل شده است و می‌تواند این وظایف بزرگ را که به عهده اوست، تحقّق بخشد.

ملت ایران در میدانهای مختلف، شایستگی خود را نشان داده است. تهدیدهای جهانی، تهدیدهای بین‌المللی و اخمهای مراکز قدرت استکباری تا به امروز نتوانسته است و در آینده نیز نخواهد توانست این ملت بزرگ را از راه عزّت و افتخار و استقلال و آزادی - یعنی راه نظام اسلامی و انقلاب اسلامی - منصرف کند.

ایران عزیز ما و نظام مقدّس جمهوری اسلامی و ملت بزرگی که در این منطقه پُرافتخار زندگی می‌کنند، می‌توانند برای دنیا الگو باشند؛ همچنان که از بعد از انقلاب تا امروز در میدانهای مختلف الگو بوده‌اند. این را بدون هیچ تردیدی بدانید که ملت فلسطین همین امروز که با شجاعت کامل در حال مبارزه است، ملت ایران را و درس ایران را، درس فراموش نشدنی خود و الگوی فراموش نشدنی خود به حساب می‌آورد و این را، هم دوستان شما در سراسر عالم که بسیارند، و هم دشمنان شما که مراکز قدرت استکباری‌اند، به‌خوبی می‌دانند. فلسطین، امروز با نام

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

خدا به مبارزه بابرکت و پُرشکوه خود ادامه می‌دهد. یک بار دیگر غلبه اراده انسانهایی که دل در گرو ایمان به خدا و اعتقاد به خود دارند، بر همه قدرتهای مادّی، بارز و واضح خواهد شد. دنیا خواهد دید که ملت فلسطین در سایه استقامت، گام به گام به سمت هدفهای خود پیش خواهد رفت. فلسطین متعلّق به ملت فلسطین است. امروز این ملت در میدان است. در دنیای اسلام هم غوغایی است از هیجانی که این ملت در فضای بین‌المللی با ایستادگی شجاعانه خود آفریده است.

البته ملتهای مسلمان وظیفه سنگین‌تری دارند؛ دولتهای مسلمان هم وظایف بزرگی دارند. ایران اسلامی، ملتش و دولتش، همدوش، هم‌آوا و هماهنگ با ملت فلسطین همدردی می‌کند؛ با آنها همراهی می‌کند؛ در میدانهای مختلف، در میدانهای گوناگون، این ملت را مورد حمایت قرار می‌دهد. این وظیفه همه‌ی دولتهاست. امروز ملت فلسطین بحق از امت اسلامی انتظاراتی دارد؛ از دولتهای اسلامی هم توقّعاتی دارد. امروز امت بزرگ اسلامی هم از دولتهای اسلامی - بخصوص دولتهای عربی - انتظار دارد که روابط خود را با صهیونیسمِ غاصب و ظالم و گستاخ، قطع کنند. صهیونیسم چهره واقعی خود را یک بار دیگر آشکار کرد؛ یک بار دیگر نشان داد که جز زبان زور، جز منطق زور، جز فکر زور و زورگویی، چیزی بر او حاکم نیست.

ملت ایران به فضل پروردگار توانسته است در سطح دنیای اسلام اندیشه استقلال و ایستادگی و اتّکای به نفس را در ملتها یا به وجود بیاورد و یا تقویت کند. عزیزان من! شما به چنین ملتی خدمت می‌کنید؛ برای چنین ملتی درس می‌خوانید و آموزش می‌بینید و خود را آماده می‌کنید.

امنیت، یک مقوله اساسی است. امنیت اجتماعی، امنیت فردی، امنیت در همه محیطهای زندگی، امنیت فکری و معنوی و روانی، همه اینها جزو انتظارات مردم است. بخش مهمی از این وظیفه بر دوش نیروی انتظامی است. جوانهای بااستعداد، جوانهای مؤمن، بحمدالله در این نیرو خود را آماده می‌کنند که به این وظایف بزرگ برسند.

برای همه شما عزیزان دعا می‌کنم و امیدوارم بتوانید خود را آن‌چنان که شایسته این ملت بزرگ است، آماده کنید؛ وظایف خود را آن‌چنان که شایسته شماست و متناسب با انتظارات از شماست، به بهترین وجهی به انجام برسانید؛ اتّکاء به خود، پرداختن به روشهای علمی در همه بخشهای مختلف، ظهور در چهره یک نیروی امین، عزیز، سربلند و محبوب.

نیروی انتظامی، هم باید با عزّت، هم با امانت، هم با کارایی خود، در محیط زندگی مردم بدرخشد. آن ملتی که نیروی انتظامی خود را عزیز می‌داند، او را با خود یگانه می‌شمارد و به او اعتماد می‌کند، ملت خوشبختی است.

مردم، نیروی انتظامی را باید از خود بدانند و شما باید با رفتار خود، با شیوه‌های خود، با امانت خود، با سلامت و صداقت اخلاقی عملی خود، این اطمینان و اعتماد را از خود در دل مردم به وجود آورید. مردم احساس آرامش می‌کنند که ببینند جوانان و مردان و زنان در این سازمان بزرگ و کارآمد، با انجام صحیح وظایفِ خود می‌توانند آنچه را که از آنها متوقّع است، تحقّق بخشند.

امیدواریم خداوند متعال همه شما را موفّق بدارد؛ ارواح مطهّر شهیدان نیروی انتظامی و همه شهدای عزیز نیروهای مسلّح و همه شهدای ملت ایران را با اولیا و پیغمبران و ائمّه علیهم‌السّلام محشور کند و روح مطهّر امام بزرگوار را شاد بدارد و عزیزان جانباز را مشمول رحمت و لطف و تفضّل خود قرار دهد.

والسّلام علیکم و رحمةالله و برکاته

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

سخنرانی در جمع بسیجیان شرکت کننده در اردوی یاران امام علی(ع) ۱۳۷۹/۷/۲۹

بسم‌الله‌الرّحمن‌الرّحیم

الحمدلله ربّ العالمین. والصّلاة والسّلام علی سیّدنا و نبیّنا ابی‌القاسم المصطفی محمّد و علی آله الأطیبین الأطهرین المنتجبین. الهداة المهدیّین المعصومین. سیّما بقیّةالله فی الأرضین.

بر این توفیق بزرگ که توانستم در جمع جوان و پُرنشاط شما بسیجیان عزیز شرکت کنم، خدای متعال را سپاسگزارم. وجود بسیج باید ما را وادار به شکر الهی کند؛ نشاط جوانان بسیجی باید ما را وادار به شکر الهی کند؛ توسعه روزافزون کیفی و کمّی بسیج، جداگانه باید ما را وادار به شکر و سپاس الهی کند. امروز که در دنیای اقتدار سیاسی و استکبار اقتصادی و سیاسی در سراسر عالم، همه عوامل در سمت و سوی آن است که از جوانان دنیا، بخصوص از جوانان کشورهای اسلامی موجوداتی بی‌حال و بی‌انگیزه بسازند؛ نسل جوان کشورهای اسلامی را به انسانهای کم‌خاصیت و بی‌خطر برای خودشان تبدیل کنند - که این کار را هم در کشورهای گوناگون جهان سوم و بخصوص در کشورهای اسلامی می‌کنند؛ و البته خود کشورهای مقتدر سیاسی دنیا هم چه بخواهند، چه نخواهند، گریبانشان در دست بلای فساد و اعتیاد و انحراف نسل جوانشان هست - در چنین دنیایی، انسان ببیند نسل جوان کشور ما در میان خود، انبوه عظیمی از دختران و پسران را پرورش می‌دهد که با انگیزه، در میدان علم، در میدان دین، در میدان جهاد، در میدان حضور سیاسی، در میدان نشان دادن اقتدار و نشاط به چشمهای حیرت‌زده و دلهای ناباور دنیا حضور دارند؛ این جای شکرگزاری دارد. من خدای متعال را به خاطر وجود بسیج، وجود شما، نشاط و نیرو و ایمان شما و آمادگی شما فرزندان عزیزم سپاسگزارم.

امروز این اردوی رزمی، فرهنگی در حالی تشکیل شده است که جمع کثیری از جوانان امّتِ اسلام، در خودِ فلسطین و در خودِ قدس شریف، پرچم جهاد را برافراشته‌اند و با جان خودشان، با تن خودشان، با سرمایه حیات خودشان؛ از عزّت خود، از هویّت خود و از هستی خود دفاع می‌کنند و به مجاهدت می‌پردازند و در خارج از کشور فلسطین عزیز - در دیگر کشورهای اسلامی - به نام و یاد آنها و به عنوان همدردی با آنها شعار می‌دهند و حضور خودشان را اعلام می‌کنند. در چنین شرایطی است که اردوی بزرگ شما در این جا تشکیل شده است.

یک مطلب درباره بسیج عرض می‌کنم، یک مطلب درباره فلسطین. درباره بسیج سخن من این است که سیاستِ مراکز اقتدار بین‌المللی از اوایل این قرن تا امروز، همیشه این بوده است که ملتها را از معادله قدرت جدا کنند؛ یعنی از آن روزی که کشورهای اروپایی و بعد امریکا برنامه‌ریزی کردند که بخصوص اختیار کشورهای اسلامی این منطقه را در دست گیرند؛ از نفتشان استفاده کنند، از موقعیت سوق‌الجیشی‌شان استفاده کنند، از بازارهای مصرفشان استفاده کنند، از نیروی کار ارزانشان استفاده کنند؛ یک تصمیم اساسی و حیاتی دیگر هم در کنار این گرفته شد و آن تصمیم این بود که ملتهای این منطقه را از معادلات قدرت کنار بگذارند؛ چون اگر ملتها در معادله قدرت وارد شوند، دستگاه اقتدارطلبِ استکبار، شکست خورده است. ملتها را چطور کنار بگذارند؟ راه این که ملتها در قضایای این منطقه سخنی و نقشی و عزمی نداشته باشند، این بود که در رأس کشورها، عناصر طرفدار خود را که با مردم هیچ نسبتی و در میان مردم هیچ محبوبیتی نداشتند، سرکار بیاورند. نمونه‌اش در ایران ما، آدمی مثل رضاخان بود؛ بعد هم پسر رضاخان. اینها هیچ ارتباطی با مردم نداشتند. وقتی در یک کشور مثل ایران یا مثل بعضی کشورهای شمال آفریقا و یا کشورهای دیگری در این منطقه، ملتها مواجه با قدرت، با حکومت و زمامداری چنان انسانهایی می‌شوند، بدیهی است که از آنها پشتیبانی نمی‌کنند. وقتی ملت از زمامدار پشتیبانی نکرد،

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

اختیار این زمامدار در دست آن مرکز اقتدار خارجی است. بگوید بکن، مجبور است بکند؛ بگوید نکن، مجبور است نکند؛ بگوید صلح خاورمیانه را به رسمیت بشناس، مجبور است بشناسد؛ بگوید قیمت نفت را این قدر پایین بیاور، مجبور است پایین بیاورد؛ بگوید فلان فرد را از دولت خود کنار بگذار، یا فلان فرد را در داخل دولت خود به فلان کار بگمار، مجبور است بکند! چرا مجبور است؟ چون اگر نکند، با خشم مرکز اقتدار جهانی مواجه می‌شود و ملتی هم ندارد که از او پشتیبانی کند. نتیجه این می‌شود: تصمیم‌گیری در این کشورها به‌وسیله زمامداران فاسد و خود فروخته، می‌شود تصمیم‌گیری دستگاههای اقتدار جهانی؛ یعنی همان چیزی که ما از اوّل انقلاب به آن «استکبار» گفته‌ایم؛ آن که ملتها را خُرد می‌شمارد؛ آن که به حقوق ملتها اعتنا نمی‌کند؛ آن که منافع ملتها را در نظر نمی‌گیرد. این سیاست استکبار بوده؛ این کار را هم کرده‌اند. در ایران عزیز ما، قبل از انقلاب دهها سال این سیاست دنبال شد. در کشورهای دیگر هم اگر نگاه کنید - من اسم نمی‌آورم و زمان معیّن نمی‌کنم - می‌توانید نمونه‌های متعدّدی را ببینید. نقطه مقابل این چیست؟ نقطه مقابل این است که ملت در یک کشور، در معادله قدرت وارد شود؛ «آری» و «نه» بگوید؛ خواست خود را علنی کند؛ حقوق خود را مطالبه کند؛ در مسائل کشورش با چشم باز، با عزم راسخ، با قدم ثابت و استوار دخالت کند. این کار را انقلاب عظیم اسلامی ما و رهبر بی‌نظیر این انقلاب، در این کشور - که مانند طلسمی بسته شده بود - باز کردند؛ این کار را راه انداختند. قبل از انقلاب، دهها سال در این کشور نام مجلس و انتخابات و از این رقم چیزها بود. این مردم در آن دوران یک مرتبه پای صندوق انتخابات نمی‌رفتند؛ انتخابات نمی‌شناختند؛دولت را نمی‌شناختند؛ از تصمیمها خبر نداشتند؛ همه چیز در غیاب ملت رقم می‌خورد و تصمیم گرفته می‌شد و عمل می‌شد. از اوّلِ انقلاب، این ملت است که در وسط میدان است. مسؤولان کشور اگر تصمیمی می‌گیرند، اگر شجاعتی به خرج می‌دهند و اگر اقدام راسخی می‌کنند، به پشتیبانی این ملت است. ملت وقتی در یک کشور وسط میدان باشد، در معادله قدرت، شریک و سهیم می‌شود. دیگر نه قدرتهای زورگوی بین‌المللی می‌توانند چیزی بر او تحمیل کنند یا کسی را بر گُرده‌ی او سوار کنند؛ نه زمامداران می‌توانند ضعف نشان دهند و تسلیم خواست بیگانگان شوند؛ چون ملت مطالبه می‌کند.

آحاد ملت ایران اسلامی در میدانند. البته انگیزه‌ها همه جا یکسان نیست؛ نشاطها و اراده‌ها، مانند هم نیست؛ همه یکسان حاضر نیستند در راه هدفهای عالی کشور و ملتشان سرمایه‌گذاری و اقدام کنند. یکی حاضر است جان بدهد، یکی حاضر است مالش را بدهد، یکی حاضر است مقداری وقتش را بدهد، یکی حاضر است چند کلمه حرف زدنش را بدهد، یکی حاضر است تماشاچی باشد و تحسین کند. همه یکسان نیستند. در میان آحاد عظیم ملتِ شصت و پنج میلیونی ما، کسانی که اگر جان لازم باشد، می‌دهند؛ اگر مال لازم باشد، می‌دهند؛ اگر حضور به تن و جسمشان لازم باشد، آن را حاضر می‌کنند؛ اگر بحث سازندگی باشد، پا وسط میدان می‌گذارند؛ اگر بحث دفاع باشد، در وسط میدان می‌آیند؛ اگر لازم باشد برای هدفهای کشور، خود را از لحاظ علمی آماده کنند، این کار را می‌کنند؛ هرچه هدفهای والا از آنها بخواهند، حاضرند آن را تقدیم بکنند؛ آن جمعی که این خصوصیت را دارند، اسمشان بسیج است. بسیج معنایش این است که دستگاههای مسؤول کشور برای باز کردن گره‌های بزرگ، برای برداشتن قدمهای بلند و برای دفاع از کشور، فقط به سازمانهای رسمی و دولتی تکیه نکنند. در جنگ، ما سازمانهای مسلّح نیرومندی داریم؛ ارتش و سپاه را داریم؛ اما آن روزی که میدان دفاع از مرزهای کشور یا از استقلال کشور یا از سربلندی کشور مطرح باشد و باز بشود، این فقط سازمانهای رسمی نیستند که وارد میدان می‌شوند؛ بلکه آحاد ملت به اینها کمک می‌کنند و وارد میدان می‌شوند؛ همچنان که در طول این بیست سال در دوران جنگ و قبل از

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

جنگ و بعد از جنگ وارد شدند. این معنای بسیج است. بسیج، یعنی حضور بهترین و با نشاطترین و باایمان‌ترین نیروهای عظیم ملت در میدانهایی که برای منافع ملی و برای اهداف بالا، کشورشان به آنها نیاز دارد. همیشه بهترین و خالصترین و شرافتمندترین و پُرافتخارترین انسانها، این خصوصیات را دارند. بسیج در یک کشور، معنایش آن زمره‌ای است که حاضرند این پرچم افتخار را بر دوش بکشند و برایش سرمایه‌گذاری کنند؛ که آسان هم نیست. خدا را شکر می‌کنیم که از روز اوّلِ انقلاب، نیروی خود جوش مردم در همه میدانها حاضر بود و امام، قدر این نیرو را دانست و آحاد ملت قدر این جریان جوشنده عظیم را در میان خودشان دانستند؛ آنهایی که خودشان حاضر نبودند، یا آمادگی نداشتند که در این میدانهای خطر وارد شوند، آن جوانان آماده و عناصر از خود گذشته را تحسین و تشویق کردند. این آن چیزی است که دستگاههای اقتدار جهانی را، دستگاههای استکبار را، آن کسانی را که می‌خواهند سرنوشت کشورها و ملتها را بناحق در دست گیرند، خشمگین می‌کند.

این‌جاست که باید راز حمله تبلیغاتی به بسیج را فهمید. چرا در تبلیغات جهانی و رادیوها به بسیج اهانت می‌شود؟ چرا کسانی که همیشه چشم به دهان بیگانگان دارند تا حرف آنها را تکرار کنند، نسبت به بسیج زبان به ناسزا می‌گشایند و بسیج را که در خور تشریف و تعظیم و تحسین است، مورد اهانت و بی‌مهری قرار می‌دهند؟ چون نقش بسیج را در حفظ استقلال ملی، در حفظ غرور ملی، در حفظ افتخارات ملی، در تأمین منافع ملی و بالاخره و بالاتر از همه در اعلاء پرچم اسلام و نظام جمهوری اسلامی می‌دانند؛ به جدّ با بسیج دشمنند؛ اما دشمنی آنها فایده‌ای ندارد.

امروز بحمدالله جوانان ما از قشرهای مختلف، در بسیج احساس حیات و نشاط می‌کنند؛ نسل جوان ما قدر می‌شناسد. امروز در انبوه عظیم جوانان بسیجی ما، برجستگان حوزه و دانشگاه، طلبه فاضلِ ممتاز، دانشجوی درجه یک ممتاز، برنده مدالهای بالای مسابقات علمی جهان، دانش‌آموز ممتاز دبیرستانها، کارگر ممتاز کارخانه‌ها، فرد ممتازِ در بخشهای مختلف، قاری ممتاز، هنرمند ممتاز، استاد ممتاز و ممتازان قشرهای مختلف، حضور دارند و اجتماع کرده‌اند. مگر دشمن می‌تواند این ارزش والا را با این تبلیغات خصمانه و بیهوده در چشم مردم پایین بیاورد؟

من به شما جوانان عزیز، به شما پسران و دختران بسیجی مؤمن، از هر قشری هستید، عرض می‌کنم: عزیزان من! کشور مال شماست؛ کشور متعلق به نسل جوان است؛ شما باید این کشور را بسازید؛ شما باید پایه‌های مجد و عظمتی را که این انقلاب و دست توانای معمار انقلاب بنا گذاشته است، حفظ کنید و بالا ببرید؛ شما باید با نیروی خود، با اراده خود، با دانش خود و با ایمان خود، عقب‌ماندگیهای چندده‌ساله دوران قبل از انقلاب را جبران کنید. در میان جوانان، هرکس که این احساس مسؤولیت و این احساس علاقه به اهداف را، همراه با اخلاص در وجود خود حس می‌کند، او بسیجی است. چه در نیروی مقاومت باشد، چه نباشد؛ چه رسماً کارت بسیج گرفته باشد، چه نگرفته باشد. آن کسی که با ایمان است، آن کسی که دنبال اهداف والاست، آن کسی که حاضر است از وجود خود برای کشورش، برای اسلامش، برای نظام اسلامی و برای آحاد ملتش، با وجود خود، با استعداد خود، با جان و تن خود سرمایه‌گذاری کند، او بسیجی است؛ در هر کجا که باشد. افتخار کنند جوانان عزیز بسیجی ما در گردانهای مخصوص بسیج - گردانهای عاشورا و یازهرا در نیروی مقاومت، در بخشهای مختلف بسیج - که توانسته‌اند با حضور سازمانی در بسیج، این احساس را مجسّم کنند.

و این جا بپردازم به مسأله بسیار مهم این روزهای ما؛ یعنی مسأله فلسطین. عزیزان من! در فلسطین هم بسیج هست؛ بسیج فلسطینی که دنیا را امروز متوجّه به خود کرده است. آن وقتی که سرنوشت قضیه فلسطین، دستِ چند

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

نفر سیاستمدار باشد، مردم در آن نقشی نداشته باشند، جوانان در آن حرفی نداشته باشند؛ سرنوشت همان می‌شود که دیدید: ذلّت پشت سرِ ذلّت؛ عقب‌نشینی پشت سرِ عقب‌نشینی؛ میدان دادن به دشمن؛ سنگرها را یکی پس از دیگری به نفع دشمن زورگو، متجاوز، پُر رو و وقیح، خالی کردن. این آن وقتی است که مردم در صحنه نیستند. مردم را کنار گذاشتند؛ انگیزه‌های حقیقی‌ای که مردم را جذب می‌کند - یعنی انگیزه ایمانی - فراموش کردند و دهها سال مسأله فلسطین را عقب انداختند. من اوّلِ انقلاب به یکی از این سران فلسطینی که این‌جا آمده بود، گفتم چرا شما شعار اسلام را مطرح نمی‌کنید؟ عذرهای بیهوده‌ای آورد. نمی‌خواستند بکنند؛ دلشان به اسلام باور نداشت. امروز بیش از دوازده، سیزده سال است که ملت مسلمان فلسطین، با نام اسلام و با شعار اسلام به میدان آمده است. دشمن فوراً فهمید قضیه چیست. وقتی که در دهه قبل، انتفاضه در فلسطین شروع شد، دشمنان - یعنی صهیونیستها و رفیقهای امریکایی‌شان - زودتر از همه احساس خطر کردند. دیدند باید این را نابود کنند؛ چون به نام اسلام است. درصدد علاج برآمدند؛ اما قادر به علاج نیستند؛ چون طبیعتاً زورگویند. رژیم صهیونیستی در سرزمین مغضوبِ فلسطین، یک رژیم نژادپرست است. مگر از یک رژیم نژادپرست می‌شود انتظار عدالت داشت؟! رژیمی که به وسیله قدرتمندان سیاسی و اقتصادی دنیا به وجود آمده است، اصلاً برای این به وجود آمده است که نگذارد دنیای اسلام، اتّحادی به خود ببیند؛ عزّتی به خود ببیند؛ نگذارد مسلمانها یک واحد عظیم تشکیل دهند که مبادا خطر بشوند. برای این اصلاً به وجود آمده است. از او می‌شود انتظار انصاف و عدالت داشت؟! ساده‌لوحند کسانی که خیال می‌کنند می‌شود با این رژیم گفتگو کرد. هر گفتگویی برای رژیم صهیونیستی به منزله باز کردن یک میدان برای جلو آمدن اوست. دیروز او را در گفتگوها کمک کردند، امروز آمدند مدّعی مسجدالاقصی شدند! وقتی انسان نداند که با چنین موجود زورگویی چگونه باید رفتار کرد و بخواهد تحت تأثیر فشارهای امریکا و صهیونیستهای قدرتمند و پولدار دنیا تصمیم بگیرد، همین می‌شود؛ آحاد ملت بالأخره خودشان به میدان آمدند. سه هفته قبل، حضور عنصر نجس و منفور صهیونیست در مسجدالاقصی مردم را بی‌تاب کرد. اگر همان روز، سران مدّعی مسأله فلسطین یا سران کشورهای عربی، معترض می‌شدند، مردم احساس می‌کردند کسی هست که حرف آنها را بزند؛ و شاید قضایا این طور نمی‌شد؛ اما مردم دیدند خودشان باید به میدان بیایند و به میدان آمدند. الان سه هفته است که شعله مقاومت در سرزمین فلسطین برافروخته است. من به این جوانان فلسطینی گفتم، شما بدانید، یک نسل بیدار شده؛ یک نسل به میدان آمده است؛ مگر می‌توانند آن را با این حرفها خاموش کنند؟ تعدادی با ارتکاب جنایت و ارهاب، تعدادی از جوانان و مظلومین را به قتل می‌رسانند؛ اما خونهای اینها درخت نهضت فلسطین و انقلاب فلسطین را آبیاری می‌کند. مسأله به شکلی نیست که قدرت استکباری امریکا یا دست‌نشانده او - حکومت صهیونیستی - بتوانند آن را علاج کنند؛ علاج‌پذیر نیست. ملتی را از خانه خود، از میهن خود، از کشور خود بیرون کرده‌اند و کسانی که مانده‌اند، محکوم بیگانه‌هایی هستند که به آن جا کشانده شدند؛ این ملت را مگر می‌شود ساکت کرد؟ دستگاههای استکبار از ایران اسلامی گله می‌کنند که شما با روند صلح مخالفید. ما البته مخالفیم؛ اما شما بدانید، اگر ایران اسلامی هم مخالف نبود، اگر هیچیک از ملتها و دولتهای دنیا هم کمک نمی‌کرد، این خیال خامی است که شما خیال کنید یک ملت را می‌شود از صفحه تاریخ محو کرد و به جای آن یک ملت جعلی به وجود آورد! ملت فلسطین فرهنگ دارد، تاریخ دارد، سابقه دارد، تمدّن دارد. هزاران سال این ملت در این کشور زندگی کرده است؛ آن وقت شما بیایید این ملت را از خانه خودش، از شهر خودش، از تاریخ خودش جدا کنید و بیرون برانید و بعد یک عده مهاجر را، ولگرد را، آدمهای جورواجور را، سودطلبها را از کشورهای دنیا جمع کنید و یک ملت جعلی به

وجود آورید؟! مگر این شدنی است؟! چند صباحی با زور و با فشار کار را انجام می‌دهید؛ مگر این کارها ممکن است ادامه پیدا کند؟! همچنان که ادامه پیدا نخواهد کرد و امروز نشانه‌هایش بُروز کرده است.

من حرف اوّلم در باب فلسطین این است که هیچ قدرتی در دنیا وجود ندارد که بتواند انگیزه آزادی و بازگشت فلسطین به صاحبان آن را در دنیا و در دل ملتهای مسلمان و به‌طور ویژه در دل ملت فلسطین خاموش کند. راه علاج هم یک راه بیشتر نیست. من به کسانی که مسأله خاورمیانه را یک مسأله بحرانی دنیا می‌دانند و می‌گویند بایستی سعی کنیم بحران خاورمیانه مهار شود، می‌گویم تنها راه مهار کردن یا از بین بردن بحران خاورمیانه این است که ریشه بحران خشک شود. ریشه بحران چیست؟ رژیم تحمیلی صهیونیستی در منطقه. تا وقتی که ریشه‌ی بحران هست، بحران هم هست. راه حل این است که آوارگان فلسطینی از لبنان و هر نقطه دیگری که هستند، به فلسطین برگردند. این چند میلیون فلسطینی‌ای که در بیرون فلسطین زندگی می‌کنند، به فلسطین برگردند. مردم اصلی فلسطین - چه مسلمان، چه مسیحی، چه یهودی - رفراندوم کنند و تصمیم بگیرند که چه رژیمی بر کشورشان حاکم باشد. اکثریت قاطع مسلمانند؛ تعدادی هم یهودی و مسیحی‌اند که اینها ساکنان اصلی سرزمین فلسطین‌اند و پدرانشان در این جا زندگی کرده‌اند. نظامی را که مطلوب این جمعیت است، سرِ کار بیاورند؛ بعد آن نظام تصمیم بگیرد با کسانی که در طول این چهل سال، چهل و پنج سال و پنجاه سال به فلسطین آمده‌اند، چه کار کند. نگهشان دارد، برشان گرداند، در نقطه خاصی اسکان داده شوند؛ این دیگر با آن نظام حاکم بر فلسطین است؛ این راه حلِّ بحران است. تا وقتی این راه حلِّ اجرا نشود، هیچ راه حل دیگری کارایی نخواهد داشت؛ امریکاییها هم با همه قدرت‌نمایی‌شان کاری نمی‌توانند بکنند. آنها هر کاری می‌توانسته‌اند، کرده‌اند؛ نتیجه این است که مشاهده می‌کنید. البته آنها از اوضاع این سه هفته فلسطین اشغالی، از قیام جوانان، از شجاعت مردان و زنان، از عزم و اراده والای آن مردم مظلوم و خشمگین، به‌شدّت عصبانیند و مرتّب می‌خواهند گناه را به گردن این و آن بیندازند. نه آقا! عامل قیام فلسطین جمهوری اسلامی نیست؛ عامل قیام فلسطین مردم لبنان نیستند؛ عامل قیام فلسطین خود فلسطینیها هستند؛ عامل قیام و انتفاضه فلسطینی، رنجها و غمهای متراکم شده در وجود این نسل جوانی است که امروز با امید و نشاط به میدان آمده است. ما البته آنها را تحسین می‌کنیم؛ ما آنها را از خودمان می‌دانیم؛ ما فلسطین را پاره تن اسلام می‌دانیم و با ملت فلسطین، با جوانان فلسطین احساس برادری و همخونی می‌کنیم؛ اما آنها هستند که انتفاضه را راه می‌برند.

این قراردادهایی هم که در «شرم‌الشّیخ» و دیگر مناطق، بین اطرافِ بی‌مسؤولیتِ قضیه بسته شده است، هیچ تأثیری ندارد. مایه شرمندگی قراردادکنندگان و کسانی که این قراردادها را بسته‌اند، خواهد شد. هیچ فایده‌ای ندارد؛ هیچ تأثیری نخواهد داشت.

در آینده بسیار نزدیکی اجلاس سران عرب تشکیل می‌شود. من لازم می‌دانم به سران کشورهای عربی مسؤولیت بزرگی را که امروز متوجّه آنهاست، یادآوری کنم. امروز امت اسلام از سران عرب انتظار دارد. امریکاییها سعی کردند در اجلاس «شرم الشّیخ» کاری کنند که اجلاس سران عرب تحت تأثیر قرار گیرد. نباید تحت تأثیر قرار گیرند. امروز هر تصمیمی که در اجلاس سران عرب گرفته شود، مورد قضاوت همیشگی تاریخ خواهد بود. سران عرب می‌توانند با تصمیمهای درست، برای خودشان در این اجلاس افتخار ابدی کسب کنند. البته مسأله فلسطین با این اجلاسها حل نمی‌شود؛ اما این اجلاسها می‌توانند مطالبات ملت فلسطین را به دنیا عرض کنند. نقدترین و فوری‌ترین مطالبات ملت فلسطین این است که عاملان کشتار فلسطینی در این سه هفته باید در یک

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

دادگاه اسلامی یا عربی، محاکمه و مجازات شوند. آن موجود پلیدی که با حضور خود در مسجدالاقصی احساسات مردم مسلمان را جریحه‌دار کرد، باید مجازات شود. قدس شریف و شهر بیت‌المقدس باید از وجود صهیونیستها به‌کلّی پاکسازی شود؛ اجازه داده شود که ملت فلسطین آزادانه نسبت به آینده و سرنوشت خود تصمیم بگیرد. اینها مطالبات نقدی است که سران کشورهای عربی می‌توانند مطرح کنند.

من به برادران و خواهران فلسطینی عرض می‌کنم: جهادتان را ادامه دهید. ایستادگیتان را ادامه دهید. بدانید هیچ ملتی جز به وسیله ایستادگی و مبارزه نمی‌تواند شرف خود و هویت خود و استقلال خود را به دست آورد. به هیچ ملتی، دشمن با التماس چیزی نخواهد داد. هیچ ملتی به خاطر ضعیف بودن و گردن کج کردن در مقابل دشمن، به چیزی نمی‌رسد. هر ملتی که در دنیا به جایی رسیده است، به خاطر عزم و اراده و ایستادگی و سینه سپر کردن و سر را بالا نگه‌داشتن رسیده است. بعضی از ملتها این توان را ندارند؛ اما آن ملتی که به اسلام معتقد است، آن ملتی که به قرآن معتقد است، آن ملتی که به وعده خدا معتقد است، آن ملتی که معتقد است «لینصرنّ الله من ینصره»[1] – هرکه خدا و دین خدا را یاری کند، خدا با تأکید او را یاری خواهد کرد – این توانایی را دارد.

توصیه‌ی دیگر من این است که امروز همه همّت دشمن این است که میان صفوف فلسطینی اختلاف بیندازد. حتی آن عناصر خائن فلسطینی هم که با دشمن همکاری می‌کنند، همّتشان ایجاد اختلاف است. تسلیم این توطئه دشمن نشوید. عناصر حماس، جهاد اسلامی، فتح – جوانان فتح که تازه وارد این میدان شده‌اند – این میدان را رها نکنند و همه با هم باشند. رئیسان و سرکردگانی که به نفع دشمن حرف بزنند و دستور بدهند، دستورشان گوش کردنی نیست. آحاد ملت فلسطین بر محور عناصر با اخلاص و مؤمن و فداکار جمع شوند. ملت فلسطین – که امروز چشم دنیای اسلام متوجّه به اوست، – بداند که دلهای امّت اسلامی او را تحسین و برای او دعا می‌کند؛ و اگر برای کمک راه باز بود، امروز امّت اسلامی کمکهای خود را روانه می‌کرد؛ چه دولتها موافق و مایل می‌بودند و چه نمی‌بودند. امّت اسلام از فلسطین نمی‌گذرد، از ملت فلسطین نمی‌گذرد، از جوانان فلسطین چشم نمی‌پوشد.

به ملت عزیز خودمان هم عرض می‌کنم، این حماسه حمایت و فداکاری نسبت به برادران عزیز فلسطینی را – که شما بحمدالله در دنیای اسلام به حمایت آشکار و همه‌جانبه از برادران فلسطینی‌تان سرافراز و برجسته‌اید – قدر بدانید. این بسیار با ارزش است. همه دنیا می‌دانند که کشور ایران اسلامی عزیز ما، ملت و دولت، آحاد مردم، زن و مرد، نسبت به مسأله فلسطین علاقه‌مند، حسّاس، عازم و جازمند و اگر بتوانند، کمک می‌کنند. چقدر خوب است که کمکهای مالی مردمِ متمکن جمع شود و کسانی که می‌توانند، از لحاظ مالی کمک کنند. اگر از لحاظ تسلیحات نمی‌توانیم کمک کنیم؛ اگر از لحاظ نیروی انسانی، این امکان وجود ندارد که ملت و جوانان ملت به آن‌جا بروند؛ اما از لحاظ مالی می‌شود به آنها کمک کرد؛ بعضی از دردهایشان را درمان نمود؛ بعضی از زخمهایشان را مرهم گذاشت و دلهای مادران آنها و عزم پدران آنها را تحت تأثیر این محبّتها قرار داد. دیدید نوجوانی را که در آغوش پدرش به قتل رسید؟! این تنها مورد نبود؛ موارد دیگری هم وجود داشته است. عظمت این حرکت آن‌قدر زیاد است که این‌گونه فداکاریها به چشم خود آنها بزرگ نمی‌آید؛ همچنان که در دوران جنگ تحمیلی، شما آن قدر فداکاری کردید که به چشم خودتان نمی‌آمد؛ اما فداکاریهای شما دنیا را خیره کرد. امروز هم ملت فلسطین همین‌طورند؛ به چشم خودشان نمی‌آید، اما دنیا را خیره می‌کند. یک شهادت – مثل شهادت آن نوجوان در آغوش پدرش – توفانی در دلهای ملتهای دنیا برمی‌انگیزد. اینها بسیار ارزشمند است.

---

[1] حج - ۴۰

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

پروردگارا! در این پیش از ظهر جمعه، در این روزی که متعلّق به ولی تو و عبد صالح تو، حضرت حجّةبن‌الحسن ارواحنافداه است، تو را به آن بزرگوار و به خاندان پیغمبر و به وجود مقدّس نبی‌اکرم و به همه اولیا سوگند می‌دهیم، نصرت خود را بر مردم فلسطین و بر همه مسلمانان مبارز در سراسر دنیا نازل فرما. پروردگارا! ملت ایران را سربلند و منصور و مظفّر بگردان. پروردگارا! به محمّد و آل محمّد، جوانان بسیجی ما را با نشاط، پُرانگیزه، در همه میدانها موفّق و مؤیّد بدار. پروردگارا! دشمنان اسلام و مسلمین را نابود کن. وحدت امّت اسلامی را روزبه‌روز مستحکم‌تر بگردان. قلب مقدّس ولی‌عصر ارواحنافداه را از ما، از این جمعیت، از همه ملت ایران، بخصوص از بسیجیان عزیز، راضی و خشنود بگردان. پروردگارا! روح مطهّر امام را از آنچه در این کشور به وسیله این جوانان مؤمن پیش می‌آید و می‌گذرد، راضی و خشنود بگردان و دعای آن بزرگوار را شامل حال همه ما بکن.

والسّلام علیکم و رحمةالله و برکاته

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

بیانات در دیدار مسؤولان و کارگزاران ایران و سفرای کشورهای اسلامی ۱۳۷۹/۸/۴

بسم‌الله‌الرّحمن‌الرّحیم

عید بزرگ مبعث را به همه مسلمانان سراسر جهان، به همه آزادیخواهان عالم، به همه عدالت‌طلبان روی زمین، به ملت بزرگ و شجاع ایران و به شما حضّار محترم - مسؤولان و مدیران بخشهای مختلف کشور و میهمانان کشورهای اسلامی - تبریک عرض می‌کنم.

مبعث حقیقتاً یک عید است؛ یک جشن بزرگ است؛ هم برای مسلمانان در همه ادوار و عهدها، هم برای همه انسانها؛ اگر درست در پیام اسلام بیندیشند.

حرکت بعثت نبوی، راه نویی در مقابل بشر گذاشت؛ «هوالّذی یصلّی علیکم و ملائکته لیخرجکم من الظّلمات الی النّور»[۱]. بعثت برای این است که انسانها را از ظلمات خارج و به نور هدایت کند. این ظلمات شامل همه تاریکیهایی است که در سطح جهان، در فضای زندگی انسانها و در همه تاریخ به وجود می‌آید؛ ظلمات شرک و کفر، ظلمات جهل و حیرت، ظلمات ستم و بی‌عدالتی و تبعیض، ظلمات دوری از اخلاق اسلامی و آلوده شدن به لجنزار فساد اخلاقی، ظلمات برادرکشی، ظلمات بدفهمی و کج فهمی و انواع و اقسام تاریکیها. اسلام انسانها را برای خروج از این ظلمتها هدایت می‌کند و بتدریج بشر با فراگیری، با حرکت، با تصمیم، با درست اندیشیدن و موانع را شناختن، این راه را پیدا خواهد کرد.

امروز ظرفیت عالم برای فهم پیام نبوی، از گذشته بسیار بیشتر است. هرچه علم بشر بیشتر شود، توفیق پیام اسلام محتملتر می‌شود. هرچه قدرتمندان عالم - در هر کجای دنیا - از ابزارهای حیوانی و سبع گونه بیشتر استفاده کنند برای سرکوب کردن احساسات انسانی، برای به تسخیر کشیدن انسانها - که ظلم قدرتها به بشر، به این ترتیب آشکارتر شود - جا برای شناسایی نور اسلام بیشتر باز خواهد شد و انسانها بیشتر تشنه خواهند شد. امروز ما آثار تشنگی بشریّت را به پیام اسلام - که پیام توحید است، پیام معنویت است، پیام عدالت است، پیام کرامت انسان است - احساس می‌کنیم؛ انسانها مشتاقند.

البته وظیفه‌ی ما مسلمانهاست که با رفتار خود، با گفتار خود، با عزم و اراده خود، این پیام را در مقابل چشم مردم جهان قرار دهیم. هرجا که انسانهای مؤمن به اسلام در درون امّت اسلامی یک حرکت همراه با فضیلت از خود نشان دهند، اسلام در چشم مردم دنیا نورانی‌تر و مطلوبتر خواهد شد. هرجا که از آحاد امّت اسلامی، ضعفها و زبونیها و ذلّتها و پستیها و عقب‌ماندگیها به چشم برسد، این برای شأن اسلام موجب فروافتادن و کاهش خواهد شد. امروز اگر از امّت اسلامی و قدرتمندان امّت اسلامی - کسانی که می‌توانند کاری بکنند - سخن و عملی سربزند که نشانه انحطاط باشد، این در چشم مردم دنیا، اهانت به اسلام است.لذا وظیفه سیاستمداران مسلمان، امروز بسیار سنگین است؛ وظیفه علمای اسلام، بسیار سنگین است؛ وظیفه روشنفکران و هنرمندان و نویسندگان و ادیبان مسلمان، بسیار سنگین است؛ وظیفه آحاد مردمی که در کشورهای اسلامی می‌توانند در محیط خود اثر بگذارند، بسیار سنگین است. امروز روزی است که می‌شود در مقابل جهان ، در مقابل انسانیّت مظلوم و انسان حیرت زده، پیام اسلام را بر سر دست گرفت و گفت: این است راه نجات شما؛ اینها واقعیات است.

امروز برای امت اسلام روز عید است؛ لیکن عید مبعثِ امسالِ ما متأسّفانه آمیخته شده است با خون مظلومان فلسطین. حادثه فلسطین، حادثه بزرگی است. بیش از نیم قرن است که دنیای اسلام در قبال این حادثه عظیم قرار

---

[۱] احزاب - ۴۳

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

دارد. در این دهها سال، زمانهایی پیش آمد که مسؤولان دنیای اسلام و کسانی که می‌توانستند تصمیمی بگیرند، اگر تصمیم خوبی می‌گرفتند، شاید این مشکل یا برطرف می‌شد یا لااقل برطرف کردنش آسانتر می‌نمود. در طول این سالهای متمادی، کوتاهیهای زیادی شده است. امروز یکی از همان فصلهای تعیین کننده است. امروز از آن دوره‌هایی است که سرنوشت ملت فلسطین می‌تواند یک زاویه پیدا کند به سمت آنچه که مطلوب دنیای اسلام است. چرا؟ چون یک نسل در فلسطین بیدار شده است. یک حزب را می‌شود سرکوب کرد، یک مجموعه را می‌شود از میدان خارج کرد، تعدادی انسان را می‌شود از مجاهدتشان یا از شجاعت ورزیدنشان پشیمان کرد؛ اما یک نسل رو به رویش را به هیچ قیمتی نمی‌توان از راهی که شناخته است و به آن روآورده است، منصرف کرد. امروز مسأله این است. این نسلی که امروز بار مسأله فلسطین را بر دوش گرفته است، بیدار شده و حقیقت را فهمیده است. حقیقت به چیست ؟ حقیقت این است که قدرتمندان، سیاستمداران و ثروتمندان دنیا، در برهه‌ای از زمان تصمیم گرفتند یک ملت را از روی زمین محو و یک کشور را از نقشه جغرافیا خارج کنند و به خیال خودشان توانستند این کار را بکنند. عدّه‌ای را کشتند، عدّه‌ای را بیرون کردند، عدّه‌ای را سرکوب کردند؛ خیال کردند قضیه تمام شد؛ در حالی که یک ملت را، آن هم ملتی مثل ملت فلسطین؛ ملتی با سابقه درخشان، با فرهنگ غنی و عمیق اسلامی ، با استعدادهای درخشانی که درمیان این ملت وجود دارد - فلسطینیها ملت برجسته‌ای هستند و مردمان با استعداد و شخصیتهای بزرگ در میانشان کم نیستند - قدرتهای دنیا؛ انگلیس و امریکا و صهیونیستها و فلان کمپانی‌دار و فلان محفل قدرتمند جهانی بخواهند از عرصه وجود خارج کنند، این شدنی نیست؛ کمااین‌که نشد.

آنها اشتباه کردند که خیال کردند ملت فلسطین و کشور فلسطین تمام شد. فلسطین باقی مانده است؛ ملت فلسطین باقی مانده است. در کنار وجود ملت فلسطین، یک غصب بزرگ هم وجود دارد. عدّه‌ای را از اطراف دنیا جمع کردند، یک ملت جعلی و دروغین تشکیل دادند، اسمی هم روی آن گذاشته‌اند، با ابزارهای قدرت هم آن را مجهّز کرده‌اند؛ این در کنار واقعیت ملت فلسطین، امروز خودنمایی می‌کند؛ این حقیقت را نسل فلسطینی، امروز با همه وجودشان درک کرده‌اند؛ اوّلین قدم معرفت است؛ این معرفت را پیدا کرده‌اند و فهمیده‌اند که آن موجود جعلی، با همه پشتیبانیهای جهانی، غیرقابل شکست نیست؛ درست هم فهمیده‌اند؛ لذا وارد میدان شده‌اند. امروز وظیفه همه دولتهای اسلامی و همه ملتهای اسلامی این است که هر چه می‌توانند، به اینها کمک کنند. من ادّعا نمی‌کنم که قضیه فلسطین در کوتاه‌مدت تمام خواهد شد؛ اما ادّعا می‌کنم بدون شک فلسطین به فلسطینیها برخواهد گشت. زمان، ممکن است کوتاه یا بلند شود؛ بهایی که پرداخته می‌شود، ممکن است سنگین یا سنگین‌تر باشد؛ اما این واقعه اتفاق خواهد افتاد.

آنچه که تأثیر می‌گذارد، رفتار ما مسؤولان کشورهای اسلامی و ما ملتهای مسلمان است. اگر ما خوب رفتار کنیم، این زمان کوتاهتر و این هزینه کمتر خواهد شد. اگر ما بد رفتار کنیم، این زمان طولانی‌تر خواهد شد؛ این هزینه سنگین‌تر خواهد شد و این هزینه فقط بر دوش ملت فلسطین بار نخواهد شد؛ بر دوش همه دنیای اسلام بار خواهد شد. همان کسانی که کوتاهی می‌کنند، همان کسانی که به ظالم کمک می‌کنند، خودشان هزینه این کار را خواهند پرداخت؛ خودشان خسارت این را خواهند داد و تلخیش را خواهند چشید. لذا امروز همه مسلمانها وظیفه دارند.

این وظیفه چیست ؟ این وظیفه عبارت است از کمک. کمک چگونه است ؟ این البته شکلهای مختلفی دارد؛ کمکهای سیاسی، کمکهای مالی، کمکهای بین‌المللی؛ انواع و اقسام کمکها را می‌شود به آنها کرد. این بایستی در

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

مجامع بالای دنیای اسلام تصمیم‌گیری شود. این باید در بین مسؤولان و مقتدران دنیای اسلام رویش تصمیم‌گیری شود. اگر آنها تصمیم‌گیری نکردند، آن وقت ملتهای مسلمان احساس خواهند کرد که وظیفه مستقیم متوجّه آنهاست.

یقیناً در این جرائم، رژیم صهیونیستی تنها نیست. بلاشک شریک جرم او دولت ایالات متحده امریکاست. هر کسی امروز به آن ظالم کمک کند، در جرم او شریک است. ممکن است امروز اثری بر این مترتّب نشود، اما از حافظه ملتها و حافظه تاریخ پاک نخواهد شد.

ملت عزیز ما مسأله فلسطین را با همه وجود درک کرده است؛ ظلمی را که به دنیای اسلام شده، احساس کرده است؛ وظیفه‌ای را که خودش در این زمینه دارد، درک کرده است. دولت جمهوری اسلامی، همیشه در این قسمت پیشتاز بوده است؛ احساس وظیفه کرده است و آنچه را که می‌توانسته، انجام داده است. یقیناً این، نتایج بزرگی به دنبال خواهد داشت و ما امیدواریم - نشانه‌هایش را هم می‌بینیم - که تدریجاً دولتهای اسلامی بعضی حقایق را بیشتر لمس می‌کنند؛ بعضی به متن قضیه نزدیکتر می‌شوند و راه را به سمت آنچه که وظیفه امت اسلامی است، نزدیکتر می‌کنند.

امیدواریم که خداوند به همه مسؤولان کشورهای اسلامی و به همه ملتهای مسلمان که درباره این قضیه بزرگی که امروز در جریان است و نمی‌توان نسبت به آن بی‌تفاوت بود، احساس مسؤؤلیت می‌کنند، توفیق دهد. همه ما را در این راه هدایت و کمک کند و ان‌شاءالله مشکل مردم فلسطین را - که مشکل دنیای اسلام است - با قدرت بالغه خود، با عزّت و قوّت خود، به حلّ نهایی نزدیک کند.

والسّلام علیکم و رحمةالله و برکاته

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

سخنرانی در مراسم اختتامیه مسابقات حفظ و قرائت قرآن کریم ۱۳۷۹/۸/۹

بسم‌الله‌الرّحمن‌الرّحیم

اوّلاً به همه حضّار محترم؛ بخصوص به قاریان عزیز و کسانی که با تلاوت قرآن، با حفظ قرآن و تفسیر قرآن توانسته‌اند یک شأن معنوی برای خودشان ایجاد کنند؛ و همچنین به همه میهمانان عزیزی که از کشورهای مختلف تشریف آورده‌اند - چه اساتید محترم، چه قرّاء عزیز و حافظان و مفسّران - خوشامد عرض می‌کنم.

حمد و شکر می‌کنیم خدای متعال را که به ما توفیق انس با قرآن را داد. اگر ملتی بتواند از طریق انس با قرآن، خود را در فضای قرآنی قرار دهد، در فضای معرفتی قرآن قرار دهد، خواهد توانست مشکلات خود را برطرف کند. مشکل بزرگ مسلمانان دنیا دوری از قرآن است؛ علاج هم برگشت به قرآن است. قرآن فقط برای تلاوت کردن در کنج و زوایا نیست؛ قرآن برای عمل است؛ قرآن برای شناخت و معرفت است؛ قرآن برای این است که جامعه اسلامی تکلیف خود را بفهمد؛ وظیفه خود را بفهمد؛ از حیرت نجات پیدا کند؛ از ظلمات نجات پیدا کند. جلسه قرآن، تلاوت قرآن و صوت قرآن، مقدّمه برای معرفت مفاهیم قرآنی است. عیب بزرگ کار ما مسلمانها، ما امت اسلامی این‌جاست که دم از قرآن می‌زنیم، اما به قرآن عمل نمی‌کنیم؛ دم از محبت خدا می‌زنیم، اما از دین خدا پیروی نمی‌کنیم. «قل ان کنتم تحبون الله فاتّبعونی یحببکم الله»[1]. اگر کسی خدا را دوست می‌دارد، دلیل صدق او تبعیّت از پیغمبر است؛ تبعیت از قرآن است.

عزیزان من! ملت ایران به همان اندازه‌ای که به قرآن نزدیک شده است، به عزت نزدیک شده است؛ به نجات نزدیک شده است؛ به رستگاری نزدیک شده است؛ به نصرت نزدیک شده است. راه نجات همه ملتهای دنیا نزدیکی به اسلام و به قرآن است. راه نجات فلسطین نیز همین است. شما ببینید؛ پنجاه سال است که یک حکومت غاصب در کشور فلسطین تشکیل شده است. در طول این مدّت، مبارزاتی هم انجام گرفت، لیکن به نهایت نرسید. چرا؟ چون در این مبارزات، دین خدا، ایمان اسلامی و حکم قرآنی ملاک نبود. امروز ملت فلسطین با نام اسلام علیه دشمن مبارزه می‌کند و این مبارزه در ارکان دشمن تزلزل ایجاد کرده است. اگر مسلمانها به آنها کمک کنند - که این وظیفه قرآنی همه است - یقیناً این راه کوتاه خواهد شد. اگر مسلمانها هم کمک نکنند، خود آنها مقاومت و ایستادگی کنند، باز هم پیروز خواهند شد؛ منتها پیروزی در حال غربت و تنهایی سخت‌تر است؛ مثل ملت ما که تنها ایستادگی کرد و شرق و غرب با او مخالفت کردند. در جنگ تحمیلی علیه ما، همه مراکز قدرت علیه ما شدند. ما غریبانه مقاومت کردیم؛ غربت را تحمل کردیم؛ اما از مقاومت دست برنداشتیم و خدای متعال ما را پیروز کرد. ملت فلسطین نیز همین‌طور است. برای رفتنِ در فضای زندگی شایسته انسان، مبارزه لازم است. وظیفه همه مسلمانهاست که در این مبارزه سهیم شوند و به آن قطعه از پیکر اسلامی که در دست دشمن است، یاری برسانند تا بتوانند آن را پس بگیرند. یک مصداق از عمل به قرآن این است. اگر مسلمانها به همین یک قانون و به همین یک دستور عمل کنند، بسیاری از کارها اصلاح خواهد شد.

عزیزان من! جوانان عزیز! تلاوت قرآن یک فضیلت بزرگ و یک ثواب است؛ اما این تلاوت وسیله‌ای برای رسیدن به معرفت است. این قرآن یک اقیانوس عظیم است. هرچه بیشتر جلو بروید، تشنه‌تر می‌شوید و علاقه‌مندتر می‌شوید و دل شما روشنتر می‌شود. در قرآن باید تدبّر کرد. من باز هم از شما جوانان خواهش می‌کنم که با معانی قرآن انس پیدا کنید و ترجمه قرآن را بفهمید. من بارها این را از جوانان خواسته‌ام و بسیاری هم اقدام کرده‌اند.

---

[1] آل عمران: ۳۱

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

قرآن را که هر روز تلاوت می‌کنید. هرچه تلاوت کردید، ترجمه آن را هم نگاه کنید؛ بگذارید این مفاهیم در ذهن جوان شما حک شود. در آن صورت فرصت تدبّر پیدا خواهید کرد.

امروز مکتبهای فلسفی و مکتبهای معرفتی دنیا، در کار بشریّت درمانده‌اند. باور کنید مکاتب اجتماعی دنیا در کار انسان درمانده‌اند و راه پیدا نمی‌کنند. آن مارکسیسم بود که آن طور شکست خورد و نابود شد. مکاتب غربی نیز همین طورند؛ درمانده‌اند. دلیل درماندگیشان این است که در غرب علم هست، پول هست، قدرت نظامی هست؛ سعادت نیست؛ سکینه و طمأنینه نیست؛ آرامش معنوی نیست. پس آن نسخه، نسخه ناکامی است؛ نسخه شکست‌خورده‌ای است. اما قرآن و آیین اسلام، به انسان، هم علم می‌دهد، هم رفاه می‌دهد، هم عزّت می‌دهد، هم سکینه می‌دهد: «هو الّذی انزل السّکینة فی قلوب المؤمنین لیزدادوا ایمانا مع ایمانهم»[1]؛ «فانزل الله سکینته علی رسوله و علی المؤمنین و الزمهم کلمة التّقوی»[2]. علاوه بر لذّت دنیوی، رفاه مادّی و قدرت علمی، سکینه و طمأنینه می‌دهد و آرامش می‌بخشد؛ و این در تاریخ تجربه شده است؛ امروز هم قابل تجربه شدن است. در ایران اسلامی، ما یک قدم کوچکش را برداشتیم؛ آثارش را هم مشاهده کردیم؛ برکاتش را هم دیدیم؛ و هرچه جلوتر برویم، بیشتر خواهد شد. امروز علاج امت اسلامی این است؛ مقدّمه و صراط مستقیمش همین قرآن کریم است.

در این محفل قرآنی چند جمله دعا می‌کنم، شما آمین بگویید. پروردگارا ! اسلام و مسلمانها را در هر جای دنیا که هستند، منصور و سرافراز کن. پروردگارا ! امت اسلامی را متّحد و یکپارچه کن. پروردگارا ! همه ما را، همه ملت ایران را، همه امت اسلامی را با قرآن مأنوس و از قرآن قدردان فرما. پروردگارا ! دلهای ما را که از محبّت قرآن پُر است، از معارف قرآن هم پُر کن. پروردگارا ! به مبارزه مردم فلسطین برکت عنایت کن. پروردگارا ! به آنها پیروزی عنایت کن. پروردگارا ! به مردم مبارز لبنان و به مبارزان لبنان که توانستند با ایمان و ایستادگی خودشان، طعم شکست را به دشمن جسور بچشانند، برکت عنایت کن؛ به آنها توفیق عنایت کن. پروردگارا ! همه ما مسلمانها را از خوابهای غفلتمان بیدار کن. پروردگارا ! به محمّد و آل محمّد، آینده امّت اسلامی را، آینده‌ای روشن و تابناک قرار بده. پروردگارا ! قلب مقدّس ولی‌عصر ارواحنافداه را از ما راضی و خشنود کن. روح مطهّر شهدا، روح امام عزیزمان را از ما راضی و خشنود کن.

والسّلام علیکم و رحمةالله و برکاته

1 فتح: ۴
2 فتح: ۲۶

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

بیانات در دیدار پاسداران، جانبازان، دانشجویان و دانش‌آموزان ۱۳۷۹/۸/۱۱

بسم‌الله‌الرّحمن‌الرّحیم

ولادت باسعادت سرور آزادگان جهان، حضرت اباعبدالله الحسین علیه‌السّلام و روز پاسدار؛ همچنین روز ولادت حضرت ابوالفضل العبّاس، پرچمدار گذشت و فداکاری و جانبازی در صحرای کربلا؛ و همچنین میلاد باسعادت امام سجّاد، سرور عابدان و نیایشگران؛ و همچنین روز سیزدهم آبان که روز تجلّی دوباره آزادگی و شجاعت و غیرت انقلابی در ملت مسلمان ماست، بر همه شما حضّار عزیز و بر همه ملت ایران مبارک باد.

امسال مناسبت این میلادهای سه گانه و روز پاسدار، با مناسبت سیزدهم آبان، روز اشغال لانه جاسوسی و روز مبارزه با استکبار مصادف شده است. مناسبتهای گوناگونی است که همه تقریباً در چند روزِ نزدیک به هم متراکم شده است. جلسه امروز ما هم جلسه‌ای است متشکل از عناصری که هر کدام به نحوی نشانه و نماد این مناسبتهای عظیمند: جمعی از پاسداران عزیز ما - چه پاسداران مُنسلک در سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و چه پاسداران کمیته‌ها که امروز در نیروی انتظامی هستند - حضور دارند. جمعی از دانشجویان عزیزمان، جمعی از دانش‌آموزان عزیزمان و جمعی از جانبازان عزیزمان هم حضور دارند. جلسه معطّر و متبرّکی است و ان‌شاءالله مورد لطف الهی و نگاه مشفقانه حضرت ولی‌الله‌الاعظم ارواحنافداه قرار گیرد.

یک جمله درباره پاسداران عرض کنم؛ و یک جمله درباره دانشجویان و دانش‌آموزان و یک جمله در باب جانبازان، تا پیوند این سه قشر اجتماعی و سه جمع موجود در جامعه ما روشن شود؛ بعد هم مطلبی را عرض خواهم کرد.

دانشجویان و دانش‌آموزان که جوانان فعّال در عرصه علم و دانش و معرفت و آگاهی‌اند و خود را برای آینده اداره کشور در لایه‌های مختلف آماده می‌کنند، در واقع امیدهای آینده ملت و جامعه‌اند. یعنی این کشور و این ملت و این نظام برای آینده خود نیاز به این جوانان دارد. پس یکی از عناصر اصلی برای عزّت هر کشور و تأمین آینده هر کشور، جوانانی هستند که امروز مشغول تحصیلند. هرچه تحصیل اینها، کارکرد اینها، پرورش فکری و اخلاقی و دینی اینها بهتر و بیشتر باشد، آینده کشور از همه نظر بیشتر تأمین است؛ علاوه بر این‌که در هر برهه‌ای از زمان هم، دانشجویان و دانش‌آموزان می‌توانند به تناسب آن برهه و نیازی که کشور در آن برهه و مقطع زمانی دارد، نقش ایفا کنند.

پاسداران، کسانی هستند که در حسّاسترین لحظات تاریخ ملی ما، از همین دانشگاهها و از همین دبیرستانها و از لابلای قشرهای مردم بیرون آمدند، در صف مستحکمی قرار گرفتند و مردانه و شجاعانه نقش ایفا کردند. یعنی آن جمعی از دانشجویان و دانش‌آموزان که در یک دوره‌ای - مثل دوره انقلاب، مثل دوره بسیار حسّاس و خطرناک بعد از انقلاب، مثل دوران جنگ تحمیلی - آماده شدند و همّت کردند که نقش سازنده و قوی ایفا کنند، همین پاسدارانند. همین سردارانی که امروز شما ملاحظه می‌کنید، در اوایل انقلاب جوانانی بودند در همین سنینی که امروز دانشجویان ما و بعضاً دانش‌آموزان ما هستند؛ جوانانی پُرشور، آگاه، شجاع، دارای احساس سرشار دینی و انقلابی، همراه باگذشت. در همان دوران، جوانان دیگری هم بودند - اینها تنها جوانان کشور که نبودند - که یا این شجاعت را نداشتند، یا به این اندازه ایمان در آنها قوی نبود و یا به کارهای دیگری از کارهای کشور سرگرم بودند و در این میدان خطیری که این سربازان حقیقی اسلام و انقلاب و جان‌برکفان وارد شدند، نیامدند. پس این جوانان شجاع و آگاه یکی از اصلی‌ترین عناصر عزّت ملت و کشور و سربلندی و تأمین آینده کشور و نظام ما محسوب

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

می‌شوند؛ که در حساسترین برهه‌ها، حقیقتاً مردانگی هم نشان دادند. کاری هم که کردند، فقط اعمال و ابراز یک ایمان پُرشور و عاشقانه نبود - البته این بود، اما فقط این نبود - بلکه در همان حال، با فکر خودشان، با مغز خودشان، با تلاش استعدادی و انسانی خودشان، توانستند کارهای شگفت‌آوری را بیافرینند. بسیاری از این تاکتیکهای نظامی ما، خیلی از کارهای بسیار وسیع عملیاتی ما در میدان جنگ، خیلی از کارهای اطّلاعاتی ما که منجر به انهدام دشمن شد - چه در بخش جنگ و چه در بخش اطّلاعات و کارهای ضد امنیّتی دشمن - کار همین جوانها بود. اینها نه معلّمی، نه دوره‌های آموزشی‌ای در این زمینه‌ها نداشتند؛ اما با احساس نیاز و فشارآوردن بر استعدادهای درونی خودشان، ناگهان مثل چشمه‌ای جوشیدند و کارهای شگفت‌آوری کردند. البته خطرات زیادی هم تهدیدشان کرد؛ اما آن خطرها نتوانست اینها را از میدان خارج کند. در واقع می‌توان گفت، برای هر نسل جوانی، پاسداران ما - که خودشان جوانانی بودند در دوره‌های جنگ و در این میدان پُرخطر - یک الگوی زیبا و جذّابند.

جانبازان ماهم عمدتاً از همین مجموعه فداکار تشکیل شده‌اند؛ یعنی کسانی که با همین احساس و با همین روحیه از محیطهای شغلی و درسی و کاری و خانوادگی خودشان بیرون آمدند؛ در همان میدان خطر وارد شدند و تا مرز شهادت هم پیش رفتند؛ منتها شهادت نصیبشان نشد و به زندگی برگشتند؛ لیکن با نقص جسمانی. اینها سلامت خودشان را فدای این راه کردند؛ بعد هم صبر پیشه نمودند. وقتی جانباز صبر می‌کند، وقتی پای خدا حساب می‌کند، وقتی یک جوان نیرومندِ زیبای برخوردار از محسّنات طبیعی، با کوری یا از دست دادن پا، دست، کبد، سلامتی و محروم از بسیاری از خیراتی که انسان بر اثر سلامت جسمانی از آنها برخوردار می‌شود، درمیان سایر مردم راه می‌رود، اما شاکر است، اما احساس سرافرازی و سربلندی می‌کند که در راه خدا کاری کرده؛ این قیمت و ارزشش از شهدای ما کمتر نیست و گاهی هم بیشتر است. این سه تعریف عمومی از سه قشری که امروز در این‌جا حضور دارید و این فضا را معطّر کرده‌اید.

من به شما عرض کنم، برای یک ملت اگر عزّت سیاسی و اجتماعی مطرح است، اگر رفاه مادّی و رفاه در زندگی مطرح است، اگر رسیدن به آرزوها و آرمانهای بزرگِ معنوی و دنیایی و آخرتی - هر دو - مطرح است، اگر دنبال علم است، اگر دنبال قدرت جهانی و بین‌المللی است - و هرچه که این ملت به دنبال آن است - این در صورتی تأمین می‌شود که این ملت بتواند عناصر و حالاتی را در خود به وجود بیاورد. اوّل از همه هم ایمان است؛ ایمان به همان هدف و ایمان به همان راه. بی‌ایمانی و ولنگاری و باری به هر جهتی و دمدمی مزاج بودن، با آینده روشن و افتخارآمیز نمی‌سازد. شما اگر تاریخ را نگاه کنید، خواهید دید هر ملتی هم که به جایی رسیده است، اوّلین چیزی که داشته، ایمان و اعتقاد بوده است. اگر سیر تاریخ را مطالعه کنید - نه تاریخ هزار سال و پنج هزار سال قبل؛ همین تاریخ معاصر؛ تاریخ همین کشورهایی که امروز در دنیا هستند؛ - می‌بینید آنچه که دارند - حالا هرچه هست - امور مثبت و ایجابی‌ای که از آن برخوردارند، در فصلی به آنها داده شده است که در آن فصل، این خصوصیات را داشته‌اند؛ اوّل ایمان. آن وقت جامعه‌ای که با فکر و تشخیص درست خود، عزّت و افتخار و سعادت زندگی را در راه خدا یافته است و می‌داند که اگر به دین خدا عمل کند، هم دنیا و هم آخرت، هم مادّیت و هم معنویت با هم نصیب او خواهد شد، این را هم باید بداند که اولین شرط این راه این است که به این فکر، به این مبنا و به این راه ایمان داشته باشد. ببینید؛ خدای متعال در قرآن می‌فرماید: «انّا ارسلناک شاهدا و مبشّرا و نذیرا لتؤمنوا باللّه و رسوله»[1]؛ ای پیغمبر! ما تو را به عنوان شاهد، به عنوان بشارت‌دهنده و به عنوان بیم‌دهنده فرستادیم تا

---

۱ فتح: ۸ و ۹

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

تو و همه کسانی که با تو هستند، ایمان بیاورند به خدا و پیامبر. خود پیغمبر هم داخل در این خطاب است؛ «لتؤمنوا بالله و رسوله و تعزّروه و توقّروه و تسبّحوه بکرة و اصیلا»[1]، یعنی تا این ایمان نباشد، هیچ چیز پیش نخواهد رفت. این نکته را در ذهنتان بگنجانید؛ آن وقت نگاه کنید ببینید کسانی که در رخنه به ایمان عمومی تلاش می‌کنند – و همیشه تلاش داشته‌اند – دنبال چه هستند. می‌دانید که این ایمان پایه اصلی سعادت و افتخار ملت است. هر عامل و هر مبلّغی که پایه این ایمان را سست کند – به هر نحوی که باشد؛ یا او را دچار وسوسه و تردید کند، یا او را به حالت بی‌قیدی و لاابالیگری و باری‌به‌هرجهتی و ولنگاری بکشاند – آن هدف پلید را دنبال می‌کند؛ یعنی با عزّت ملی، با افتخار ملی و با سعادت ملت به مقابله می‌پردازد.

یک عنصر دیگر، احساس مسؤولیت است. این ایمان باید همراه با احساس مسؤولیت شود؛ یعنی انسان وظیفه‌ای را متوجّه به خود بداند؛ بداند وظیفه دارد. بدون احساس مسؤولیت، این ایمان کارایی خود را از دست خواهد داد. این دو عنصر باید با شجاعت، رشادت، روحیه آمدن به میدان و توجّه به قدرت درونی خود همراه شود. چون یکی از چیزهایی که هر مجموعه‌ای را، هر ملتی را، هر سپاهی را دچار انهزام می‌کند، غافل ماندن از قدرت خود است.

امروز نفوذ معنوی و اقتدار سیاسی ملت ایران در سرتاسر این منطقه – چه در قسمت کشورهای خاورمیانه، چه در قسمت شرق و چه تا آفریقا و بسیار جاهای دیگر – گسترده است. این به خاطر همین کارهای بزرگی است که ملت ایران کرده است. امروز نظام جمهوری اسلامی یکی از مقتدرترین نظامهاست. این معنا البته در تحلیلهای سیاسی سطح بالای موجود در حتی کشورهای دشمن ما مورد اعتراف قرار گرفته است؛ این را نوشته‌اند و گفته‌اند و ثبت شده است. این اقتدار و نفوذ معنوی و سیاسی‌ای که شما نمونه‌ها و نشانه‌هایش را امروز در فلسطین و در بسیاری از کشورهای غیراسلامی می‌بینید، سعی می‌شود در چشم خود ملت ایران – بخصوص در چشم نسل جوان – مورد اغفال و تغافل قرار گیرد و انکار شود. یعنی وانمود شود که ملت ایران، ملتی منزوی و کنار افتاده است؛ کسی هم به او توجّه ندارد! این کارِ آن دشمن است. چرا؟ برای این‌که ملت از هویّت حقیقی خود و از آن نیروی عظیم و تواناییهایی که در اختیار دارد، غافل بماند. این یکی از نقشه‌های دشمن است. پس شجاعت و رشادت و آگاهی از تواناییهای خود و اقتداری که به خاطر ایمان در این ملت وجود دارد هم، یکی از شرایط رقم زدن آن آینده است.

اتّحاد کلمه نیز همین‌طور. همه با هم متّحد باشند. اختلافاتی در میان هر جمع بشری هست. شما هیچ جمع بشری را پیدا نمی‌کنید که بین آنها در مسائل گوناگون اتفاق و اتحاد نظر باشد؛ اما این اختلاف‌نظر نباید رشته و پیوند اتّحاد را در یک ملت و یک مجموعه به هم بزند. حال شما ملاحظه کنید ببینید توطئه‌های دشمن چگونه است. گروههایی هستند که در اساسی‌ترین مسائل، فکرشان یکی است؛ در اعتقاد به اسلام، در اعتقاد به شریعت، در اعتقاد به نظام جمهوری اسلامی، در تدیّن، گاهی در رعایتِ حتی مستحبّات، فکرشان، عقیده‌شان، راهشان، حتی عملشان یکی است؛ اما با تلقین دشمن اینها احساس جدایی و نفرت از هم می‌کنند؛ در مراکز مربوط به نظام، جلوِ هم صف‌آرایی می‌کنند؛ در بین مردم، جلوِ هم صف‌آرایی می‌کنند؛ در بخشهای مختلف، جلوِ هم صف‌آرایی می‌کنند! در میان این مجموعه‌ها، هر کدام که نسبت به دیگران سختگیرتر، با اعلام دشمنی صریح، تُندکننده‌تر و تیزکننده‌ترِ آتش اختلاف باشد، این چه بداند و چه نداند، بیشتر در خدمت دشمنان این ملت و این نظام است. اتّحاد و وحدت هم یکی از شرایط لازم است. این ساختن و تأمین کردن آینده این نظام است. البته حرف دراین‌باره زیاد است.

---

[1] فتح: ۸ و ۹

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

این را هم به شما عرض کنم: موفّقیت هر ملتی در پیشرفتهای خود، نسبت معکوس با نفوذ بیگانگان و دشمنان در آن کشور دارد. اینها نسبتشان متعاکس است؛ یعنی هرگاه بیگانه و یک قدرت خارجی - ولو آن قدرت خارجی علناً اظهار دشمنی نکرده باشد - نفوذش در بین مردم، قشرهای مختلف و فضای سیاسی بیشتر باشد، این ملت از آینده‌ای همراه با عزّت و همراه با افتخار و تأمین‌شده، فاصله‌اش بیشتر است. نه این‌که با هر بیگانه‌ای باید ستیزه‌گری کرد؛ نه، گاهی هم انسان به خاطر مصالح، با بیگانه‌ای دوستی می‌کند؛ اما به همان بیگانه دوست هم نباید اجازه داد که در امور داخل این خانه، این خانواده، این کشور و این جامعه بتواند نقش ایفا کند. از اوّلِ انقلاب که به‌کلّی رشته‌های نفوذ امریکا و دیگر قدرتمندان - فقط هم امریکا نبود؛ منتها بدترینشان امریکا بود - در این کشور گسسته شد، اینها دائم در فکر بودند که به نحوی در داخل کشور نفوذ کنند و به پیاده کردنِ فکر خودشان، حرف خودشان، کار خودشان و مقاصد و هدفهای خودشان بپردازند. از همه راهها هم برای این کار استفاده می‌کنند و در این بیست‌ویکی، دو سال استفاده کرده‌اند. امروز بیشترین کاری که از آن استفاده می‌کنند، مانور سیاسی است. این مانور سیاسی به شکلهای مختلف جلوه می‌کند. یک سیاسی‌کار، وقتی می‌خواهد مقصود خود را عملی سازد، گاهی اخم می‌کند، گاهی لبخند می‌زند، گاهی بغض نشان می‌دهد، گاهی تهدید می‌کند، گاهی جلو می‌آید و گاهی پشت می‌کند. اینها مانور سیاسی است. یک روز می‌گویند ما به ملت ایران بسیار بدی کردیم و مثلاً یعنی متأسفیم! یک روز می‌آیند علیه ملت ایران در مجلس سنای خود قانون تصویب می‌کنند. یک روز می‌آیند خائنین و روسیاهترین گروهکهای ضدّ انقلاب را مورد تمجید قرار می‌دهند. یک روز به‌خاطر این‌که ایران با صهیونیسم صریحاً و علناً - به خاطر غصبی که در فلسطین کرده - مخالف است، علیه او تبلیغات می‌کنند. یک روز پول می‌گذارند برای این‌که نظام جمهوری اسلامی را سرنگون کنند. اینها یعنی مانور سیاسی؛ اینها یعنی سیاسی‌کاری. از هر شیوه‌ای هم استفاده می‌کنند؛ در رادیوهایشان، در تبلیغاتشان، در تماسشان با شخصیتهای داخلی، در فریب دادنشان. هر گوشه از این خاکریز عظیمی را که ملت ایران در مقابل نفوذ دشمن ایجاد کرده، ببینند قدری نرم و نفوذ پذیر است، همان جا متمرکز می‌شوند تا نفوذ کنند؛ شخصیت سیاسی باشد، حزب سیاسی باشد، مسؤول دولتی باشد. برای همین است که خدای متعال در سوره سراسر حماسه و درس فتح، بعد از آن‌که همه آیات حماسه را بیان می‌کند، درباره اصحاب پیغمبر می‌فرماید «اشدّاء علی الکفّار رحماء بینهم»[1]؛ اینها در مقابل کفّار - یعنی همان دشمنانی که صف بسته‌اند - شدیدند. مراد از کفّار، آن یهودی یا مسیحی نبود که زیر سایه پیغمبر در مدینه زندگی می‌کرد. همان وقت بودند، مسیحیان و یهودیانی که داخل مدینه زندگی می‌کردند و پیغمبر و اصحابش با آنها روابط خوبی داشتند. آنها را «اشدّاء علی الکفّار» نمی‌گوید. «اشدّاء علی الکفّار» به کفاری می‌گوید که یا مثل کفّار قریش به طور دائم علیه اسلام و مدینه اسلامی در حال تحرّکات نظامی بودند؛ یا مثل یهودیهای بنی‌قریظه و خیبر و بقیه مناطق دائم کارشکنی می‌کردند - بروند این طرف و آن طرف سفر کنند، این گروه و آن گروه را علیه اسلام جمع کنند؛ لشکرکشی کنند، تحریک کنند، شایعه درست کنند - و یا کسانی که در چهره مسلمان اما با دل و باطن کافر در داخل مدینه زندگی می‌کردند و دائم هم یا با کفّار دسته اول و یا با کفّار دسته دوم ارتباط داشتند. «اشدّاء علی الکفّار»، یعنی اشدّاء بر این سه دسته. اما «رحماء بینهم»؛ بین خودشان رحیم و مهربان بودند. ببینید؛ این روش اسلامی است. این برای این است که دشمن به هیچ طریقی در مقابل این اشدّاء نمی‌تواند نفوذ کند. اشدّاء یعنی چه؟

---

[1] فتح: ۲۹

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

اشدّاء، یعنی با استحکام مطلق. درباره آهن می‌گوید: «فیه بأس شدید»[1]. شدید است؛ یعنی مستحکم است. شدّت در این‌جا به معنای ظلم نیست، به معنای حتماً خونریزی هم نیست. به معنای استحکام است؛ یعنی این خاکریز نباید شل و نرم باشد؛ این دیوار نباید رخنه داشته باشد.

حرف امروز و حرف همیشه من به جناحها و شخصیتهای سیاسی در این کشور این است که در مقابل دشمن به‌گونه‌ای نباشید که او احساس کند از این طریق می‌تواند در دل انقلاب رخنه کند و نفوذ خودش را گسترش دهد. اگر من گاهی از بعضی از اشخاص یا بعضی از مطبوعات در این کشور گله کردم، به خاطر این است. کاری نکنند که این احساس را به دشمن بدهند که می‌شود از این‌جا در داخل نظام رخنه کرد و نفوذ خود را گسترش داد؛ که گفتیم هرچه دشمن نفوذش بیشتر بشود، عزّت ملی، اقتدار ملی، عظمت ملی و تأمین آینده کشور ضعیفتر خواهد شد. نسبت اینها، نسبت معکوس است. اگر کسی به دشمن میدان می‌دهد؛ اگر کسی روز سیزده آبان را - که روز اعلام خصومتهای امریکاست - تبدیل به روز ذلّت در مقابل امریکا می‌کند و اگر کسی به جای استحکامِ وحدت ملی، دائم در فکر تفرقه است، یقین بدانید می‌خواهد نفوذ دشمن را زمینه‌سازی کند. پس این شخص نمی‌تواند ادّعا کند که طرفدار وحدت ملی و مصالح ملی است. این بسیار بد است که در نظام اسلامی عدّه‌ای دل به دشمن بدهند؛ اکتفا به این هم نکنند، به تکرار حرفهای دشمن بپردازند؛ به این هم اکتفا نکنند، مقدّسات نظام را زیر سؤال ببرند؛ به این هم اکتفا نکنند، همان کاری را که دشمن می‌خواهد، عیناً انجام دهند؛ یعنی آن ایمان را - که شرط اوّلی بود - در مردم متزلزل کنند؛ آن شجاعت و اعتماد به نفس را در دل جوانها از بین ببرند؛ تیشه بردارند به دیواره این نظام بزنند، تا رخنه ایجاد کنند! این کارها را بکنند، بعد نظام با آنها برخورد کند و طبق قوانین، مجرمشان بشناسد؛ که مجرم شدن در نظام اسلامی، یک لکه ننگ ابدی است، مگر آن‌که «الّا الّذین تابوا و اصلحوا و بیّنوا»[2]؛ کسی توبه کند؛ چیزی را که افساد کرده، اصلاح کند؛ ابهامی را که ایجاد کرده، تبدیل به تبیین کند؛ خطای گذشته خودش را روشن کند؛ آن وقت خدای متعال از او خواهد گذشت و جرمش تبدیل به صلاح می‌شود. ولی مادامی که این کارها را نکرده، یک مجرم است؛ آن وقت کسانی برخلاف قانون، به حمایت از این مجرم بپردازند که این جزو بدترین کارهاست!

بدترین عادتها در یک کشور همین است که دستگاههای مختلف کشور، یکدیگر را متّهم کنند. این معنی ندارد؛ این اصلاً انسجام و اتّحاد دستگاههای اداره‌کننده کشور را مختل می‌کند. یک مجموعه وقتی کامل است و وقتی می‌تواند کار کند که دستگاههایش یکدیگر را تکمیل و به هم کمک کنند. نه این‌که فلان دستگاه همه‌اش به فکر این باشد که بهمان دستگاه را از حیّز اعتبار بیندازد؛ بهمان دستگاه هم همه‌اش به فکر این باشد که فلان دستگاه را نابود و بدنام کند. این‌که نمی‌شود. کسی که مجرم است، مجرم است؛ البته به قدر جرم خود مجرم است نه بیشتر. جرمها یک اندازه نیستند. این‌طور نیست که وقتی کسی جرمی انجام داد، یک سیئه همه حسنات را از بین ببرد؛ نه، آن هم نیست؛ اما جرم باید جرم محسوب شود. آن رفتار و عملی که طبق قانون و طبق قاعده و روش صحیح، تشخیص داده شده که جرم است و صاحبش مجرم است، دیگر نباید مورد تشویق و تقدیر و احسنت و آفرین چهار نفر آدم بی‌توجّه قرار گیرد. همین بی‌توجّهی‌هاست که به آینده کشور لطمه می‌زند. کسی این کارها را بکند، بعد بگوید من به عزّت ملی هم عقیده دارم؛ به سعادت ملت هم عقیده دارم؛ آینده ملت را هم می‌خواهم! اینها

---

۱ حدید: ۲۵

۲ بقره: ۱۶۰

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

با هم نمی‌سازد. آنچه که من به شما جوانان - چه شما پاسداران، چه شما دانشجویان، چه شما دانش‌آموزان و چه شما جانبازان - عرض می‌کنم، این است که: عزیزان من! شماها جوانانی هستید که، امروز و فردای نظام بر دوشتان است. زمانی یک عدّه جوان در این کشور بودند، کارهایی کردند، تا این‌جا رساندند؛ از اکنون به بعد مال شما، روز شما، تکلیف شماست. من به شما جوانان عرض می‌کنم: عزیزان من! ایمان، پایه اصلی است. شجاعت و اعتماد به نفس، یکی از پایه‌های اصلی است. احساس مسؤولیت، یکی از پایه‌های اصلی است. اتّحاد و همبستگی میان نیروهای مؤمن، یکی از پایه‌های اصلی است. البته پایه‌های دیگری هم وجود دارد که من حالاً روی این چند امر تکیه کردم. اگر همین مسائل را مورد توجّه قرار دهید، بدانید این کشور که به برکت این انقلاب و به برکت این نظام، امروز یکی از مستحکمترین و عزیزترین کشورهای دنیاست، در آینده هم یکی از مقتدرترین و سربلندترین و پیشروترین کشورهای دنیا خواهد بود. مسؤولان باید به وظایف خودشان عمل کنند؛ نیازهای مردم را بفهمند، درک کنند و تأمین کنند. مشکلاتی که امروز در بین مردم وجود دارد - محرومیتها، نابسامانیها، تبعیضها و بیکاریها که تذکر مشفقانه ما به مسؤولان دائماً درباره این چیزهاست - موانع راهند. برطرف کردن اینها هدف نیست؛ برطرف کردن اینها برای رسیدن به هدف لازم است. هدف عبارت است از ساختن کشوری که بتواند در دنیا الگو باشد؛ «لتکونوا شهداء علی النّاس»[1]. آن چنان بالا قرار گیرید که بتوانید ناظر بر همه عالم باشید؛ بر همه روشها، بر همه تمدّنها و مدنیّتها. این مراحلی دارد که من ان‌شاءالله در صحبتی خواهم گفت که ما الان در کدامیک از این مراحل هستیم. ما راهی را شروع کردیم، حسابی هم پیش آمدیم. برخلاف آن پنداری که دشمن می‌خواهد تلقین کند، این ملت، حسابی جلو رفته و به جاهای خوبی هم رسیده است؛ لیکن ادامه راه احتیاج دارد به این‌که این موانع برداشته شود. این فقر، این بیکاری، بعضی از این فسادهایی که گوشه و کنار مشاهده می‌شود، بعضی از این اختلاف‌افکنیها و مخالف‌خوانیها و امثال اینها، مزاحم حرکت عظیم ملی است. اینها بایستی از سر راه برداشته شود تا این ملت بتواند پیش ببرد. ان‌شاءالله اگر این ملت بتواند همچنان که موانع و کوههای بزرگ را از سر راه خود برداشته است، این خارهای دامنگیر را هم از سر راه خود بردارد، بدانید ملت ایران و کشور ایران اسلامی عزیز و نظام مقدّس جمهوری اسلامی در آینده‌ای که برای شما جوانان ان‌شاءالله دیدنی و دست‌یافتنی است، در قلّه کشورهای جهان و تعیین‌کننده برای مسیر انسانها قرار خواهد گرفت.

پروردگارا! به محمّد و آل محمّد، توجّهات و توفیقات و کمک خود را برای رسیدن به این آینده، به این ملت و به این جوانان عزیز عنایت کن. پروردگارا! توجّهات و ادعیه زاکیّه مولای و ولی غائب ما ارواحنافداه را شامل حال همه ما بگردان. پروردگارا! ارواح مطهّر شهیدان عزیز و روح مقدّس امام راحل را از ما راضی کن. پروردگارا! ما را قدردان کسانی که جان خود، تن خود، سلامت خود و فرصتهای خود را در راه این انقلاب مصرف کردند، قرار بده.

والسّلام علیکم و رحمة‌الله و برکاته

---

[1] بقره: ۱۴۳

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

بیانات در سالروز میلاد خجسته امام زمان (عج) ۱۳۷۹/۸/۲۲

بسم‌الله‌الرّحمن‌الرّحیم

اوّلاً روز مسعود این میلاد بزرگ را به همه تبریک عرض می‌کنم. ان‌شاءالله که خداوند متعال این عید را بر همه آحاد ملت ایران، بر یکایک شما حضّار عزیزی که در این‌جا تشریف دارید و بر همه آزادگان عالم مبارک و میمون فرماید.

ثانیاً از عزیزانی که برنامه اجرا کردند و جلسه را به نام و یاد ولی اعظم الهی، حضرت بقیةالله ارواحنالـه‌الفداء معطّر کردند، تشکر می‌کنم. همچنین از شما برادران و خواهرانی که احساسات و شور و ایمان قلبی خودتان را به انواع مختلفی ابراز فرمودید، صمیمانه متشکرم و امیدوارم خداوند متعال نظر لطف و عنایت ویژه خود را بر شما جوانان عزیز، مردان و زنان مؤمن و باصفا، مبذول کند و دلهایتان را از آنچه که هست، نورانی‌تر و شفّافتر فرماید.

این میلاد و این یاد بزرگ باید به ما درس بدهد. احساسات، بسیار خوب است؛ عواطف، پشتوانه بسیاری از اعمال نیکوی انسانهاست؛ ایمان و عقیده قلبی به وجود این منجی عظیم عالم، شفابخش بسیاری از بیماریها و دردهای معنوی و روحی و اجتماعی است؛ ولی فراتر از همه اینها، ما باید از این یاد، از این خاطره و از این حادثه عظیم، درس بگیریم. هر سال این جشنها برپا می‌شود و دلها را معطّر می‌کند. اگر درسهای عمیقی که در تجدید این خاطره وجود دارد، برای رفتار ما و عمل ما بتواند یک آموزنده و معلّم به حساب آید، یقیناً پیشرفت جامعه ما به سمت کمال، روانتر و سریعتر خواهد شد.

یک درس از این درسها این است که همه بدانند و همه اذعان و باور کنند که حرکت عالم به سمت صلاح و به سمت آفاق روشن است. مستکبران عالم هرچه می‌خواهند، بگویند؛ تظاهر به قدرت‌نمایی بکنند؛ اما لشکر حق و حقیقت و کاروانی که بشریت را به سمت سرمنزل عدل و داد پیش می‌برد، روزبه‌روز در حال افزایش یافتن است. گذشتِ سالها نمی‌تواند این امید را در دلها از بین ببرد یا کم‌فروغ کند که در آینده - که امیدواریم آن آینده چندان دور نباشد - همه آحاد بشر طعم عدالت را به معنای واقعی کلمه خواهند چشید. حقّانیت آن دولت الهی و حکومت ربوبی در زمین در این است که همه آحاد بشر سهم خود را از معرفت حقیقت و عمل به حقیقت خواهند گرفت. قدرتمندان و مستکبران و زورگویان و زراندوزان و زورمداران عالم هرچه تلاش کرده‌اند و بکنند، نخواهند توانست این حرکت و این رفتار طبیعی بشر را به سمت صلاح متوقّف کنند. البته در کار خدا در زمین طفره نیست و کارها بر طبق روال طبیعی انجام می‌گیرد؛ اما طبیعت و فطرت عالم این است؛ که به سمت کمال برود و می‌رود.

شعارهایی که امام زمان علیه‌الصّلاةوالسّلام‌وعجّل‌الله‌تعالی‌فرجه بر سر دست خواهد گرفت و عمل خواهد کرد، امروز شعارهای مردم ماست؛ شعارهای یک کشور و یک دولت است. این خودش یک گام بسیار بلندی به سوی اهداف امام زمان است. روزی شعار توحید، شعار معنویت و شعار دینداری، در دنیا منسوخ شده بود؛ سعی کرده بودند به طور کلّی آن را به دست فراموشی بسپارند؛ اما امروز در این منطقه عالم، این شعارها، شعارهای رسمی حکومت است؛ شعارهای رسمی اداره کشور و آحاد ملت است؛ علاوه بر این، این شعارها آرزوی ملتهای مسلمان در بسیاری از کشورهای دنیاست؛ و این شعارها یک روز تحقّق پیدا خواهد کرد.

این زمینه‌ها وقتی آماده شد؛ آن وقت که معلوم شد در مقابل قدرت مادّی مستکبران عالم، زمینه این وجود دارد که آحاد بشر بتوانند بر روی حرف حق خود بایستند، آن روز، روز ظهور امام زمان است؛ آن روز، روزی است که منجی عالم بشریت به فضل پروردگار ظهور کند و پیام او همه دلهای مستعد را که در همه جای جهان هستند، به

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

خود جذب کند و آن وقت دیگر قدرتهای ستمگر، قدرتهای زورگو، قدرتهای متّکی به زر و زور نتوانند حقیقت را - آن‌چنانی که قبل از آن همیشه کرده‌اند - با فشار زر و زور خود به عقب بنشانند یا مکتوم نگه‌دارند.

شما مردم عزیز - بخصوص شما جوانان - هرچه که در صلاح خود، در معرفت و اخلاق و رفتار و کسب صلاحیتها در وجود خودتان بیشتر تلاش کنید، این آینده را نزدیکتر خواهید کرد. اینها دست خود ماست. اگر ما خودمان را به صلاح نزدیک کنیم، آن روز نزدیک خواهد شد؛ همچنان که شهدای ما با فدا کردن جانِ خودشان آن روز را نزدیک کردند. نسلی که برای انقلاب آن فداکاریها را کردند، با فداکاریهای خودشان آن آینده را نزدیکتر کردند. هرچه ما کار خیر و اصلاح درونی و تلاش برای اصلاح جامعه انجام دهیم، آن عاقبت را دائماً نزدیکتر می‌کنیم.

امیدواریم خدای متعال ادعیه زاکیه و توجّهات حضرت ولی‌عصر را در حقّ ملت ایران و در حقّ شما عزیزان، همیشگی قرار دهد؛ دعاهای آن بزرگوار را در حقّ همه ما مستجاب کند؛ دیدار آن بزرگوار را نصیب این دلها و چشمها فرماید؛ ما را جزو یاران و همراهان و دوستداران و شیعیان واقعی آن بزرگوار قرار دهد؛ ما را در دنیا با آل محمّد، و در آخرت با آن بزرگواران محشور فرماید؛ ما را مسلمان و مؤمن واقعی زنده بدارد و بمیراند.

والسّلام علیکم و رحمةالله و برکاته

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

پیام به نخستین اجلاس پژوهشی امر به معروف و نهی از منکر ۱۳۷۹/۸/۲۳

بسم‌الله‌الرّحمن‌الرّحیم

هر چند فریضه‌ی امر به معروف و نهی از منکر یکی از بزرگترین واجبات اسلامی است و توصیه به آن در قرآن و گفتارهای پیامبر خدا (صلّی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم) و امیر مؤمنان و دیگر امامان ؛ دارای لحنی کم نظیر و تکان دهنده است، ولی اگر کسی از این همه چشم پوشی کند و تنها به ندای خرد انسانی گوش بسپرد، باز هم بیشک این عمل سازنده را فریضه و تکلیف خواهد شمرد. به نیکی خواندن و از بدی برحذر داشتن را کدام خِرَدِ سالم، ستایش نمیکند؟ و کدام انسان خیرخواه و حسّاس، از آن روی میگرداند؟ هنگامی که به این وظیفه عمل شود، به تعداد آمران و ناهیان، دعوت به خیر در میان مردم صورت میگیرد، و بیگمان لبیک گویانِ به این دعوت نیز کم نخواهند بود. این فراخوانی، بگمان زیاد بر خود داعیان نیز نشانه‌ی نیک برجای میگذارد و از دو سو راه صلاح را هموار میسازد. کار نیکی که مخاطب خود را به آن امر میکنیم و رفتار زشتی که وی را از آن برحذر میداریم، هر چه بزرگتر و تأثیر اجتماعی یا فردی آن ژرفتر و ماندگارتر باشد، امر به معروف و نهی از منکر ما ارزشمندتر است و چنین است که عمل به این وظیفه، تضمین کننده‌ی دوام و استحکام حکومت صالحان است، و رهاکردن و به فراموشی سپردن آن، زمینه سازِ سلطه‌ی اشرار و نابکاران.

شما دوستان ارجمند که اکنون همت به ترویج این فریضه گماشته‌اید، کار بزرگِ خود را چنانکه شایسته‌ی این فریضه است، پاس بدارید و با همه‌جانبه‌نگری در این کار، زبان بدگویان و ذهنِ بی‌خبران را از فرو افتادن در ورطه‌ی ناسپاسی از این عملِ اصلاحی بزرگ، نجات بخشید.

از خداوند متعال توفیق روزافزون شما را مسئلت میکنم.

سیدعلی خامنه‌ئی
۷۹/۸/۲۳

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

بیانات در اجتماع بزرگ مردم اراک ۱۳۷۹/۸/۲۴

بسم‌الله‌الرّحمن‌الرّحیم

الحمدلله ربّ العالمین. والصّلاة والسّلام علی سیّدنا و نبیّنا و حبیب قلوبنا ابی‌القاسم المصطفی محمّد و علی آله الأطیبین الأطهرین المنتجبین. الهداة المهدیّین المعصومین المکرّمین. سیّما بقیّةالله فی الارضین.

خدای متعال را سپاسگزارم که این توفیق بزرگ را به این بنده حقیر و ضعیف داد تا امروز بتوانم در جمع شما مردم مؤمن و پُرشور و غیور و بامحبّت و سرشار از احساسات پاک و صمیمانه حضور پیدا کنم. خدای متعال را سپاسگزارم که یک بار دیگر به من توفیق داد تا با شما مردم اراک و استان مرکزی، در شهری که سرزمین رشد شخصیتهای بزرگ محسوب می‌شود، ملاقات کنم. من قبلاً - در دوران جنگ تحمیلی - چند بار به این استان سفر کرده‌ام. امروز جنگ و حملات نظامی و بمباران شهرها و خانه‌ها - که در یک نمونه آن، هفتاد کارگر اراکی به شهادت رسیدند - نیست؛ اما همان شور و احساسات، همان غیرت و ایمان، همان محبّت و احساس صمیمیّت در شما مردم عزیز، در شما مرد و زن مؤمن و بامحبّت کاملاً مشهود و محسوس است.

من از اجتماع عظیمی که در این‌جا تشکیل داده‌اید، تشکر می‌کنم. از برادران و خواهران و جوانان پُرشوری که در این مسیرِ چند کیلومتری، با تحمّل زحمت و فشار، لطف خودشان را به این بنده حقیر ابراز کردند، تشکر می‌کنم. به‌خاطر تراکم جمعیت، برای مردمی که در مسیر بودند، احساس خطر کردم؛ لذا مسیر را تغییر دادیم و از راه دیگری که مردم انتظار ما را نداشتند، به این‌جا رسیدیم. بنابراین از برادران و خواهرانی که در بخش پایانی مسیر، منتظر ما بودند و ما از میان آنها عبور نکردیم، عذرخواهی می‌کنم.

برادران و خواهران عزیز! استان مرکزی در حقیقت سرزمین رشد فرهنگی و فکری و خدمات بسیار با ارزش فرهنگی و سیاسی است. سرتاسر استان همین خصوصیت را دارد. البته استان، شهرهای قدیمی و کهنی دارد؛ اما اراک چندان قدیمی نیست و حدود دویست سال بیشتر از بنای آن نمی‌گذرد و در مقایسه با بسیاری از شهرهای کهن، شهر جوانی است؛ اما در همین مدت شخصیتهای برجسته‌ای از آن برخاسته‌اند و هر کدام منشأ آثاری شده‌اند. ظهور شخصیتها و مردان بزرگ از این خطّه، نشان‌دهنده حقیقتی است و آن حقیقت این‌که این منطقه از لحاظ استعداد انسانی، یک منطقه ممتاز و کم‌نظیر است. از همین شهر بود که مرحوم آیةالله حائری - مؤسّس حوزه علمیه قم - به قم سفر کرد و در قم ساکن شد. مردی که جاذبه اراک او را از نجف و سامرا به این شهر کشانده و سالها در این شهر بساط علم و تحقیق و روحانیت گسترده بود، از شهر اراک به قم رفت و حوزه قم را تأسیس کرد. با این حساب، شهر شما مادر حوزه‌ی علمیه‌ی قم است. حوزه قم در دوره اخیر به دست مردی تأسیس شد و به‌وجود آمد که جاذبه شهر شما توانسته بود او را از مرکز تحصیلات - یعنی نجف و سامرا - به این‌جا بکشاند. بزرگان اراک در نجف هم که بودند، برجسته بودند؛ در قم هم که بودند، ممتاز بودند. مرحوم آقا ضیاءالدّین عراقی محقّق بزرگی است که امروز اگر کسی سخنان و تحقیقات او را در مباحث فقهی و اصولی بتواند عمیقاً درک کند، به آن افتخار می‌کند. مرحوم آیةالله اراکی نیز که در قم ساکن بود، از افتخارات شهر شما بود. در میان پرورش‌یافتگان این استان و این شهر، علمای بزرگی بودند که در رأس آنها شخصیتی است که ایران بزرگِ کهنِ ریشه‌دارِ تاریخی ما به عظمت او، به بزرگی و نفوذ او، به تأثیرگذاری او کمتر کسی را در تاریخ خود سراغ دارد؛ و او امام بزرگوار ما، امام روح‌الله الموسوی الخمینی است. استخوانبندی علمی امام عزیز ما در همین شهر شما به‌وجود آمد؛ در همین مدرسه‌ای که امروز به نام شریف او مزیّن است، درس خواند و دوره جوانیش را چند سالی در این‌جا گذراند. این

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

مرد بزرگ از این استان به حوزه بزرگ قم هدیه شد و حوزه قم این گوهر تابناک را پرورش داد و به ملت ایران هدیه کرد. بنابراین، این هدیه الهی را اوّل بار شما اراکیها و مردم استان مرکزی در درون خود پرورش دادید و به جهان اسلام هدیه کردید. این خصوصیت این شهر بزرگ است.

در همین مدت، شهر شما قطب صنعتی شد. امروز اراک و ساوه از بزرگترین مجموعه‌های صنعتی کشورند. با این‌که اراک در صنعت توانسته است پیشرو باشد، اما از لحاظ کشاورزی و دامداری هم عقب نمانده است. گندم مازاد و لبنیات تولیدشده شما، هدایای این استان به مردم کشور است. شخصیتهای انسانی شما، استعدادهای برجسته این استان، فرآورده‌های طبیعی این استان، همه حکایت از این می‌کند که خداوند متعال در این مجموعه انسانی که در این بخشِ کشور تمرکز یافته است، از الطاف و تفضّلات خود چیز بسیار زیادی به ودیعه نهاده است.

هدف من از این سفر در درجه اوّل احترام به مردم این استان است - مردان و زنان و جوانان از قشرهای مختلف - که استعدادهای انسانی آنها را از فرآورده‌های این استان می‌شود مشاهده کرد. امیدواریم اگر بتوانیم، در خلال این سفر، با کمک مسؤولان کشور گره‌هایی را از کارهای جاری این استان باز کنیم و این سفر برکات بیشتری پیدا کند.

آنچه را که من امروز به شما عرض می‌کنم، بخصوص خطاب به جوانان است. شما جوانان اراک و استان مرکزی در این‌جا جمع شده‌اید؛ اما این سخن خطاب به همه جوانان کشور است که جمعیت بزرگی را در کشورمان تشکیل می‌دهند. آن سخن این است که امروز هرکس به جغرافیای سیاسی و فرهنگی عالم نگاهی بیندازد، حقیقتی را مشاهده می‌کند. آن حقیقت این است که امروز جهان از قطبهای سلطه تشکیل شده است؛ مجموعه‌هایی که بر روی هم متأسّفانه یک نظام سلطه جهانی را در این دوران به وجود آورده‌اند. نظام سلطه چیست؟ نظام سلطه این است که بعضی از کشورهای دنیا سلطه‌گر و بعضی از کشورهای دنیا سلطه‌پذیرند. رسم بر این است که امروز کشورهای جهان را به شمال و جنوب تقسیم می‌کنند. کشورهای شمال یعنی کشورهای ثروتمند و کشورهای جنوب یعنی کشورهای مثلاً فقیر یا کشورهای توسعه یافته و کشورهای رو به توسعه. در دوره‌های قبل هم تقسیماتِ دیگری می‌کردند. من در آن زمان که شوروی سابق هنوز بود و دنیا را به بخشهای سه گانه تقسیم می‌کردند، در یک مجمع جهانی این حرف را زدم؛ امروز هم که شوروی‌ای وجود ندارد و قطبهای دوگانه متضاد قدرت در دنیا به آن صورت نیست، همان عقیده را دارم. هر چه زمان می‌گذرد، این حرف بیشتر تأیید می‌شود؛ و آن حرف این است که جهان دو بخش دارد: یک بخشِ سلطه‌گر، یک بخشِ سلطه‌پذیر. بخش سلطه‌گر لزوماً کشورهایی نیستند که از ثروتهای طبیعی برخوردار باشند؛ بخش سلطه‌پذیر هم لزوماً کشورهایی نیستند که همه فقیر باشند. کشورهای آفریقایی بر روی دریاهایی از منابع طبیعی بسیار لازم برای مردمانشان زندگی می‌کنند. در آن‌جا الماس هست، مواد معدنی بسیاری هست که بشر به آن احتیاج یا اشتیاق دارد. این ثروت طبیعی مال آنهاست؛ بنابراین فقیر نیستند؛ اما ابزار سلطه از این جادوگریها بسیار می‌کند؛ یک ملت فقیر را به صاحب ثروت کلان تبدیل می‌کند؛ اما ملتهایی را که از ثروتهای بزرگ طبیعی برخوردارند، به کشورهایی که به نان شبشان محتاجند، تبدیل می‌نماید! امروز در آفریقا، در بسیاری از مناطق آسیا، در بسیاری از مناطق امریکای لاتین، در خود اروپا، از این‌گونه ملتها هستند. این تقسیم دوگانه است؛ یک بخش، قدرتهای سلطه‌گرند که در کشورهایی حکومت می‌کنند؛ یک بخش، سلطه‌پذیرند. من نمی‌خواهم بگویم همه کسانی که سلطه‌گر نیستند، سلطه‌پذیرند؛ نه، کشورهایی هستند که سعیشان بر این است که سلطه‌پذیری نکنند و سلطه سلطه‌گران را نپذیرند؛ اما اگر بتوانند، بیشتر در جنبه اقتصادی از تسلّط بیگانه فرار

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

می‌کنند؛ یا اگر بتوانند، در جنبه سیاسی از تسلط بیگانگان می‌گریزند؛ اما در جنبه فرهنگی، سلطه سلطه‌گران را پذیرفته‌اند. این واقعیتی است که باید انسان آن را درست درک کند. با انکار واقعیتها هیچ‌کس نمی‌تواند به نتیجه برسد.

من به شما عرض کنم: تسلّط فرهنگی از تسلّط اقتصادی و از تسلّط سیاسی هم خطرناکتر است. چرا؟ چون وقتی یک ملت بر ملت دیگر تسلّط فرهنگی پیدا کرد، هویّت ملتی که زیر سلطه است، از بین می‌رود. شما فرض کنید یک انسان اصیلِ نجیبِ خانواده‌داری که دارای نیاکان و خانواده بسیار باشرافتی است. اگر کسی بخواهد از او نوکری بگیرد، به آسانی نمی‌تواند؛ چون او به شرافت خانوادگی خود متّکی است و حاضر نیست کارهای پست انجام دهد. راه این‌که بتوانند او را به کارهای پست وادار کنند و از او نوکری بی‌مزد و منّت بگیرند، این است که شخصیت او را، خانواده او را، سابقه او را، هوّیت او را و تاریخ او را از یاد او ببرند تا فراموش کند کیست و چه شخصیتی دارد. آن‌گاه همه‌گونه می‌توانند در او تصرّف کنند؛ همه‌گونه می‌توانند بر سر او دست دراز کنند. یک ملت نیز همین‌طور است. اگر یک ملت را از تاریخش، از گذشته‌اش، از فرهنگش، از شخصیتش، از مفاخر علمی و دینی و سیاسی و فرهنگی‌اش جدا کردند و از یادش بردند - زبانش را از او گرفتند، الفبایش را از او گرفتند، کتابش را از او گرفتند، سابقه فرهنگی‌اش را از او گرفتند - این ملت آماده خواهد شد که هر چه می‌خواهند بر سرش بیاورند. این ملت دیگر جان پیدا نمی‌کند؛ مگر این‌که شخصیتهای برجسته‌ای در آن ظهور کنند. این بلا را بر سر بسیاری از کشورها آورده‌اند. محور سلطه در دنیا، امروز دستگاههای بسیار خطرناک و بسیار بی‌رحمی هستند که مجموعه کارتلها و تراستها - یعنی شرکتها و کمپانیهای اقتصادی - را در سرتاسر دنیا تشکیل می‌دهند و بیشترین تسلّط را هم اینها بر دولت امریکا دارند. این‌که ما امریکا را یک دولت مستکبر می‌دانیم؛ این‌که ما وقتی می‌گوییم استکبار جهانی، به ذهن همه دولت امریکا خطور می‌کند؛ این به خاطر آن است که تسلّط دستگاههای استکباری سودجوی قدرت‌طلبِ زرسالارِ عالم بر آن حکومت از همه‌جا بیشتر است و همه ابزارهای علمی و تسلیحاتی و سیاسی آن دولت در راه استثمار ملتها به کار می‌رود.

نکته اصلی‌ای که مورد نظر من است، این است: برادران و خواهران عزیز من! بخصوص جوانان عزیز! توجّه داشته باشید، امروز در دنیا دولتی که در کنار ملت خود با سلطه اقتصادی و سیاسی و فرهنگی استکبار مقابله و در مقابل آن مقاومت می‌کند، دولت و ملت جمهوری اسلامی ایران است. امروز همه خصومت و منازعه‌ای که شما علیه ایران در مراکز قدرت جهانی مشاهده می‌کنید، به خاطر همین است. بقیه حرفها بهانه است؛ حقوق بشر بهانه است؛ حرفهایی که با تبلیغاتِ خودشان در داخل منتشر می‌کنند، بهانه است؛ میل به دمکراسی و اشاعه مردم‌سالاری - که آنها ادّعا می‌کنند - دروغ و بهانه است. اصل قضیه همین است؛ دستگاه سلطه در دنیا نمی‌تواند ببیند که دولتی در کنار ملت خود با سلطه سیاسی و فرهنگی و اقتصادی استکبار مبارزه می‌کند.

البته ملتها در همه جای دنیا همین احساسات شما را کم و بیش دارند. ملتهایی که آگاهی داشته باشند، همین احساسات را دارند؛ مگر این‌که آگاه نباشند یا بسیار غرق در فساد باشند؛ والّا این احساسات در بسیاری از ملتها هست. بعضی از دولتها هم می‌خواهند با ملتهای خودشان همراهی و همکاری کنند؛ اما نمی‌توانند و جرأت نمی‌کنند. حکومتهایی که از پشتوانه مردم برخوردار نیستند، به وسیله همین دستگاه سلطه جهانی تهدید می‌شوند. به آنها می‌گویند علیه‌تان تبلیغات می‌کنیم، شما را ساقط می‌کنیم. آنها هم برای حفظ قدرت خود - چون به ملتهایشان متّکی نیستند - تسلیم خواسته‌های استکبار می‌شوند. امروز خصوصیت ایران اسلامی این است که ملت و دولت و

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

مسؤولان و همه آحاد کشور با یکدیگر در یک جهت حرکت می‌کنند. نظام جمهوری اسلامی چون متّکی به مردم است، لذا نه از امریکا و نه از هیچ قدرت استکباری دیگری هیچ واهمه‌ای ندارد.

سؤال اوّل این است که چرا در مقابل سلطه‌گران ایستادگی و مقاومت می‌کنیم؟ چرا تسلیم آنها نمی‌شویم؟ البته جواب این سؤال ساده است. جواب این است که اگر استکبار و دستگاه سلطه توانست بر کشوری تسلّط یابد و در آن نفوذ پیدا کند، منافع آن ملت، دیگر نادیده گرفته خواهد شد. منافع مادّی، منافع اقتصادی، خواسته‌های معنوی و رشد و اعتلای فرهنگی از بین خواهد رفت و مثل وضعیت دوران قبل از انقلاب خواهد شد که یک حکومت دست‌نشانده در این‌جا حاکم بود. بنابراین ملت ایران ناگزیر است برای آینده و برای سعادت خود، در مقابل دشمن سلطه‌گر، مقاومت و ایستادگی کند و راهی را که به سوی کمال و سعادت اوست، با قدرت بپیماید.

سؤال بعدی این است که آیا ملت ایران این قدرت را دارد یا نه؟ آیا ملت ایران می‌تواند بی‌اعتنا به فشارهای مراکز سلطه‌ی جهانی، با تکیه بر هوّیت و بر تواناییهای خود ایستادگی کند و راه کمال و تعالی مادّی و معنوی خود را بپیماید؟ این سؤال مهمی است. جواب این سؤال از نظر ما بسیار مسلّم و قطعی است و در آن تردید نداریم. جواب این است که بله، می‌تواند. علی‌رغم تبلیغاتی که دشمن به وسیله دهها رسانه مکتوب و مسموع و تصویری در سرتاسر دنیا می‌کند و می‌خواهد اصرار بورزد بر این که ملت ایران و هیچ ملتی نمی‌توانند در مقابل ما بایستند؛ ملت ایران می‌تواند. به چه دلیل؟ به دو دلیل: اوّل این‌که تواناییهای ذاتی و استعدادهای درونی این ملت بسیار زیاد است که من به بعضی از آنها مختصراً اشاره خواهم کرد. دلیل دوم این است که دشمن با همه تظاهر به قدرت‌نمایی، ضعیف است؛ دلیل این را هم خواهم گفت و به نمونه‌های ضعف دشمن اشاره خواهم کرد.

اوّلاً ملت ایران نیرومند و تواناست؛ چرا؟ چون ملتی است دارای هوش، دارای استعداد، دارای نسل بزرگی از جوانان در این دوران معاصر؛ که این خود، یک سرمایه بسیار عظیم است. علاوه بر اینها، دارای استعدادهای طبیعی در سرتاسر کشور است. امروز ملت ایران در کشوری زندگی می‌کند که از لحاظ منابع طبیعی یکی از بزرگترین کشورهای دنیاست. منابع گاز ما در دنیا دومین منابع گاز است. منابع نفت ما در این منطقه یکی از بزرگترین منابع نفتی است و باز هم منابع جدیدی کشف می‌شود، همچنان که در همین اواخر یک منبع بسیار غنی جدیدی کشف شد. منابع فلزات ما فراوان است. زمینهای وسیع کشاورزی در کشور ما زیاد است. شما به همین استان مرکزی خودتان نگاه کنید؛ نظیر این دشتها و این خاک حاصلخیز در بسیاری از نقاط این کشور وجود دارد. اگرچه از لحاظ آب کمبود داریم، اما با روشهای علمی، با پیگیری و با صرفه‌جویی، همین نزولات آسمانی که امروز در کشور ما وجود دارد، به فضل الهی کافی است چهار برابر جمعیت کنونی امروز ایران را از لحاظ مواد غذایی بی‌نیاز از دیگران کند.

کشوری با این استعدادهای طبیعی، با این استعدادهای انسانی، با این نسل جوان پُرشور و باهوش و بااستعداد، علاوه بر اینها دارای یک انگیزه‌ی بسیار قوی معنوی هم هست. این آخری بسیار مهم است. اگر ملتی همه چیز داشته باشد، اما انگیزه درونی و معنوی نداشته باشد، نمی‌تواند از موجودیهای خود درست استفاده کند. برای همین است که در بعضی از کشورها برای این‌که انگیزه‌ای به مردم بدهند - انگیزه ایمانی که نیست، انگیزه فکری و یک اندیشه حرکت‌ساز که نیست - مجبورند حسّ ناسیونالیزم را، حسّ قوم‌گرایی را، حسّ وطن‌پرستی را در آنها تقویت کنند تا شاید بتوانند خلأ آن انگیزه معنوی را پُر کنند. البته ملت ما به میهن خود و به گذشته تاریخ خود عشق

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

می‌ورزد؛ زبان خود را به‌شدّت دوست دارد؛ اما علاوه بر اینها یک انگیزه معنوی حقیقی - نه جعلی و قراردادی - دارد و آن ایمان است.

ملت ما ملت مؤمنی است. عدّه‌ای دوست می‌دارند جوانان این کشور را به لاابالیگری متّهم کنند. من موافق نیستم؛ من این را قبول نمی‌کنم. ممکن است در یک گوشه‌ای یک جوان، دو جوان، صد جوان حرکاتی هم داشته باشند که نشان‌دهنده احیاناً نوعی خطاکاری باشد؛ اما خطاکاری از جوانان ما را نباید در این حدود و آن‌چنان بزرگ شمرد که نسل جوان با ایمانِ با احساس مسؤولیتِ این کشور را کسی به بی‌دینی متّهم کند. عدّه‌ای جوانان ما را به ضعف ایمان دینی متّهم می‌کنند و از این بابت متأسّفند. عدّه‌ای هم آنها را به ضعف ایمان دینی متّهم می‌کنند و از این بابت خوشحالند! هر دو گروه اشتباه می‌کنند. شما اگر نگاه کنید در آن‌جایی که جای نشان دادن ایمان مذهبی و جای ابراز عشق به معنویت است؛ می‌بینید بیشترین جمعیت و پُرشمارترین و پُراحساس‌ترین انسانها را نسل جوان پرشور تشکیل می‌دهند.

من معتقدم در قضاوت درباره جوانان نه باید افراط کرد، نه باید تفریط نمود. بعضی هستند جوان را متهم می‌کنند به لاابالیگری؛ من موافق نیستم. بعضی سعی می‌کنند این‌طور بگویند که جوان ما هیچ خطایی ندارد؛ با این هم موافق نیستم. با جوان بایستی صمیمی و صادقانه سخن گفت. جوانان ما جوانانی هستند با ایمان، علاقه‌مند، دارای دلهای پاک؛ البته خطاها و اشتباهاتی هم ممکن است داشته باشند. آنچه که درباره جوانان باید گفت، در مجموعه دیدار با خود جوانان ان‌شاءالله به تفصیل صحبت خواهیم کرد؛ در این‌جا خواستم فقط اشاره‌ای بکنم.

وجود نسل جوان در میان کشور ما یک نعمت الهی است. این جوان ماست؛ آن استعدادهای انسانی ماست؛ آن ذخایر طبیعی و آن وضعیت جغرافیای سیاسی ماست. موقعیت جغرافیای طبیعی ما در میان کشورها - جایگاه ما از لحاظ ارتباط شرق و غرب - این هم یک خصوصیت است. امروز همه این امکانات برای ملت ایران جمع است؛ بنابراین ما توانایی داریم و می‌توانیم. اگر برنامه‌ریزی دقیق و پیگیر و دلسوزانه‌ای - همچنان که در بعضی از بخشها انسان مشاهده می‌کند - ان‌شاءالله از طرف مدیران کشور به طور جدّی و پیگیر اعمال شود، بسیار بسیار امیدواری هست که این ملت بتواند این راهی را که راه پافشاری بر هویّت و شخصیت اصیل و واقعی خود اوست، بپیماید و به سمت تعالی خود پیش برود.

امروز مهمترین بخش اصلاح در این کشور عبارت است از مبارزه با فقر و فساد و تبعیض، که چند ماه قبل از این صحبت کردم و مسؤولان نشستند درباره این سه موضوع مطالعه کردند. اخیراً لایحه پیشنهادی دولت درباره مبارزه با فقر را برای ما فرستاده‌اند تا براساس این لایحه کار پیش برود. نقاط مثبت و خوبی هم در این لایحه هست. من امیدوارم که دنباله این مبارزه با فقر را به‌طور همه‌جانبه - یک بُعدی نمی‌شود - بگیرند، دنبال کنند و عوامل ایجاد فقر را در کشور شناسایی کنند؛ ببینند چه چیزهایی موجب می‌شود که ما نتوانیم احیاناً در مواردی از ثروتهای طبیعی خودمان در این کشور به نفع پیشرفت کشور استفاده کنیم. این انتظار را ما از مدیران داریم و ان‌شاءالله مدیران ما نشان می‌دهند که در این راه جدّی هستند.

یک حکومت متّکی به مردم، یک مردم سرشار از انگیزه معنوی، یک جمعیت جوان بسیار وسیع، یک سرزمین سرشار از منابع طبیعی؛ چه معدنی، چه کشاورزی، چه زمینه‌های صنعتی؛ یک موقعیت جغرافیایی بسیار خوب - هنوز هم کشور ما چهارراه میان شرق و غرب است و هم قدرتهای آسیایی، هم قدرتهای غربی و اروپایی و غیره، برای دسترسی به نقاط مختلف احتیاج دارند که از این‌جا عبور کنند - به ملت ایران و نظام جمهوری اسلامی این فرصت

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

و امکان را می‌دهد که به آینده خود، به پیشرفت خود و به امکان مقاومت خود در مقابل فشارهای سلطه، کاملاً اطمینان داشته باشد. پس ما قدرتمندیم و می‌توانیم؛ این دلیل اوّل.

دلیل دوم، ضعف دشمن است. دشمن، یعنی همان مرکز استکبار و سلطه جهانی، که امروز یک مظهر بزرگ و اساسی آن امریکاست. البته وقتی می‌گوییم امریکا، با مردم امریکا کاری نداریم. مردم امریکا مثل بقیه مردم دنیا همان خصوصیات و همان نقاط مثبت و منفی را دارا هستند. ما با آنها سر دشمنی نداریم. مخاطب ما رژیم حاکم بر امریکاست که نیّت سلطه جهانی، تعیین‌کننده سیاستهای اوست. هدف ما از اصطلاح «سلطه امریکایی»، رژیم امریکاست.

این رژیمی که امروز مرکز سلطه جهانی است و در همه نقاط عالم سعی می‌کند حضور قدرتمندانه و مداخله‌جویانه خود را نشان دهد، علی رغم این تظاهرات، در درون و باطن خود دچار ضعفهای اساسی است. انسان این ضعفهای اساسی را، هم در زمینه‌های اخلاقی و هم در زمینه‌های اجتماعی و سیاسی می‌بیند. امروز شما یکی از علامتهای این ضعف ساختاری آن رژیم را در همین دعواهایی که بر سر انتخابات ریاست جمهوری در کشور امریکا در جریان است، مشاهده می‌کنید. اینها می‌خواهند الگوی دنیا باشند! اینها می‌خواهند دمکراسی را به خیال خودشان به مردم دنیا یاد بدهند؛ دمکراسی مبتنی بر تبلیغات دروغین و تزویر تبلیغاتی! این اخیراً معلوم شد؛ البته برای بسیاری از پیش معلوم بود.

آنچه که امروز به طور مسلّم می‌شود فهمید، این است که این دمکراسی‌ای که سردمداران رژیم امریکا از آن دم می‌زنند، افسانه‌ای بیش نیست؛ این یک چیز حقیقی نیست؛ نشانه‌اش این است که این دمکراسی در سر راه خود با این‌گونه موانع مواجه می‌شود؛ یعنی با تقلّبهای بزرگ و تعیین‌کننده‌ای که راه حل و علاجی هم برای آن وجود ندارد. البته سر و ته قضیه را به‌گونه‌ای به هم خواهند آورد و نخواهند گذاشت حقایق قضایا معلوم شود؛ اما حقیقت قضیه، یک فساد درونی و همه‌گیر در سطوح مختلف است. ملت امریکا در انتخابات شرکت ضعیف می‌کند؛ بعد هم که شرکت می‌کند، نتیجه انتخابات این‌گونه می‌شود! اینها ضعف ساختاری است.

الان چند سال است که رژیم امریکا علیه نظام جمهوری اسلامی ایران همه تلاش خود را برای محاصره اقتصادی و برای تحریم تجاری شرکتهای ممالک دیگر به کار می‌برد؛ اما کسی به حرف او گوش نمی‌کند! اوایل مدتی توفیقی پیدا کردند برای این‌که بتوانند اروپا یا بعضی کشورهای آسیایی را با خودشان همراه کنند؛ اما اکنون چند سال است که دیگر این حنای امریکایی رنگی ندارد!

یک نمونه دیگر، قضایای فلسطین اشغالی است. رژیم امریکا در پنجاه سال گذشته - بخصوص در دهه‌های اخیر - چقدر برای باقی ماندن و بی‌خطر زندگی کردنِ رژیم غاصب صهیونیستی در سرزمین فلسطین خرج کرد؛ هم خرج پولی، هم خرج سیاسی، هم خرج آبرویی! امروز شما ببینید که این هزینه گزاف با یک مانع بسیار عمده مواجه شده است؛ آن مانع چیست؟ آن مانع، ملت فلسطین است؛ همان ملتی که اینها می‌خواستند انکارش کنند؛ می‌خواستند بگویند چیزی به نام ملت فلسطین دیگر وجود ندارد. پنجاه سال است که صهیونیستها با همه توان سعی کرده‌اند ملت فلسطین دیگر وجود نداشته باشد. یک عدّه آواره در کشورهای عربی، یک عدّه عرب هم به عنوان شهروند درجه دو در سرزمین به اصطلاح اسرائیل - سرزمین جعلی و دروغین - زندگی کنند. همه کارهای لازم را کرده‌اند؛ کار تبلیغاتی کرده‌اند؛ کار سیاسی کرده‌اند؛ فشار بسیار شدید و غیرانسانی بشری را بر اینها وارد کرده‌اند؛ اما می‌بینید که بعد از گذشت این مدت طولانی، حقیقت، خود را نشان می‌دهد؛ یعنی ملت فلسطین قیام می‌کند.

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

گذشت آن روزی که صهیونیستها در مقابل وحشیگریهای خودشان نسبت به ملت فلسطین عکس‌العملی دریافت نکنند. امروز اگر ضربه‌ای می‌زنند، ضربه‌ای هم از طرف ملت فلسطین به آنها زده خواهد شد. امروز اگر دولت غاصب احساس می‌کند که در مقابل مردم فلسطین باید صف‌آرایی کند، مردم فلسطین هم احساس می‌کنند که در مقابل او باید صف‌آرایی کنند. من نمی‌دانم چه موقع این اتفاق خواهد افتاد، اما شک ندارم که ملت فلسطین همیشه به سنگ و مشت اکتفا نخواهد کرد؛ ملت فلسطین ناگزیر خواهد شد از وجود خود، از شرف خود، از هستی خود، از باقی ماندن در خانه خود - ولو با سلاحهای آتشین - دفاع کند.

البته همین‌جا من عرض کنم، ملتهای مسلمان در سرتاسر دنیا دلبسته این حادثه بسیار مهمی هستند که امروز در سرزمین اشغال‌شده و مغصوب و مظلوم فلسطین در جریان است. اگرچه در قطعنامه کنفرانس اسلامی حرفهای نسبتاً خوبی زده شده است - که البته بخش مهمی از آن به خاطر این است که کشور جمهوری اسلامی ایران در این قضایا کاملاً صریح و قاطع اظهار نظر می‌کند و بعضی از کشورهای اسلامی هم به دنبال شعارهای جمهوری اسلامی حرکت می‌کنند - اما به دنبال این حرفها حتماً باید عمل باشد. باید دولتهای مسلمان نسبت به مبارزان فلسطینی، نسبت به مردم فلسطین و نسبت به کسانی که در خیابانهای فلسطین مورد فشار صهیونیستهایند، احساس مسؤولیت کنند؛ هر گونه کمکی که می‌توانند، باید به آنها برسانند. جمهوری اسلامی ایران در این زمینه سخن خود را گفته است، اما از سوی کشورهای مختلف اسلامی و کشورهای عربی، «عمل» باید هماهنگ گردد تا بشود به آن مردم مظلوم کمکی کرد. ماجرای امروز فلسطین یکی از نشانه‌های ضعف استکبار - یعنی ضعف دشمن ملت ایران - است.

جوانان عزیز! ملت عزیز! مردم عزیز اراک و استان مرکزی و سایر نقاط این کشور! شما دارای امکانات هستید؛ هم امکانات مادّی، هم امکانات معنوی. کسانی که در مقابل حرکت ملت ایران تا امروز کارشکنی کردند، دچار ضعفند؛ هم ضعف ساختاری، هم ضعف سیاسی، هم گرفتاریهایی که امروز برایشان پیش آمده است و ان‌شاءالله روزبه‌روز این گرفتاریها برای آنها بیشتر خواهد شد. بنابراین آینده ملت ایران و آینده جوانان این کشور، آینده روشنی است. جوانان عزیز! این راه را با قدرت باید طی کنید.

من به جوانان چند توصیه دارم؛ اولین توصیه خود را عرض می‌کنم: جوانان عزیز! این نیروی جوانی، این نشاط جوانی و این قدرتی را که یک کشور می‌تواند به آن ببالد، کسی که باید حفظ کند، در درجه اوّل شما هستید. البته مسؤولان - بخصوص مسؤولان فرهنگی کشور - هم مسؤولیت دارند. اگرچه من از عملکرد بعضی از مسؤولان فرهنگی کشور هیچ رضایتی ندارم و معتقدم کاری را که باید انجام بدهند، انجام ندادند؛ بعضی از آن کارهایی را که نباید انجام بدهند، انجام دادند! آری؛ دولت هم مسؤولیت دارد؛ اما خودِ شما جوانان هم در درجه اول مسؤولیت دارید. این که شما می‌بینید ما در زمینه‌های اخلاقی و پرهیز و حذر کردن از برخی از آلودگیهایی که بعضی از جوانان به آن دچار می‌شوند، گاهی زیاد اصرار می‌کنیم، یک علت عمده‌اش همین است که آن‌گونه ابتلائات و آلودگیها، جوان را از قابلیت سازندگی آینده‌اش و آینده کشورش خارج می‌کند. و دشمن همین را می‌خواهد. آن عاملی که شما را تقویت می‌کند، علم است - یعنی درس خواندن و دانستن - ایمان است - یعنی معرفت ایمانی و عمل مذهبی و ایمانی - همبستگی است؛ آگاهی سیاسی است؛ آشنایی با مسائل کشور و مسائل جهان است؛ پرهیز از بعضی از هیجانهایی است که دشمن سعی می‌کند آنها را به‌وجود آورد. جوانان، امروز می‌توانند در دوره جوانی خودشان مسؤولیت ایفا کنند؛ علاوه بر این‌که فردای این جوانان و فردای اداره این کشور بزرگ با دستهایی است که در محیط اسلامی تربیت شده و تقویت یافته است.

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

البته من خواستم این سفارش را بخصوص در این استان و در شهر اراک به مسؤولان استان هم بکنم - که یادداشت کردم و در جلسه به خود آنها هم خواهم گفت؛ اما این‌جا هم اشاره‌ای بکنم - که از نیروی جوانان در این استان باید استفاده شود. این استان دارای امکانات دانشگاهی زیادی است؛ دهها هزار دانشجو امروز در این استان وجود دارد؛ این یکی از امکانات است. در این استانی که از لحاظ صنعتی، کشاورزی و زمینه‌های فکری و فرهنگی، دارای قابلیتهای بزرگی است، با برنامه‌ریزی خوب می‌شود از این نیروی جوان استفاده کرد و باید استفاده شود.

توصیه بعدی من، توصیه به مسؤولان و آحاد مردم به‌طور برابر است. این توصیه این است که عزیزان من! اگر کشور بخواهد به سمتی که برای آن مطلوب است - چه از لحاظ اقتصادی، چه از لحاظ سیاسی، چه از لحاظ معنوی یا سطح علم و سواد - پیشرفت کند، به محیط آرام و بی‌تشنّج احتیاج دارد. کسانی که به پیروی از تبلیغات رادیوهای بیگانه سعی می‌کنند فضای سیاسی جامعه را متشنّج کنند، به کشور خدمت نمی‌کنند. کسانی که سعی می‌کنند با انتقادهای پوچ و عاری از حقیقت، نظام کاملاً مردم‌سالار اسلامی این کشور را به تهمتهایی متّهم کنند که فرسنگها با این نظام فاصله دارد، آنها به مردم، به آینده کشور و به نسل جوان هیچ خدمتی نمی‌کنند. زمانی این کشور خواهد توانست به آرزوهای بزرگ خود برسد که در مسائل گوناگون، همه - هم جوانان، هم آحاد مردم و هم مسؤولان - به این دو خصوصیت عمل کنند. آن دو خصوصیت عبارت است از این که خردمندانه و مؤمنانه عمل کنند.

امروز اسلام عزیز در کشور ما پرچم عزّت را برافراشته است. این‌جا همان ایرانی است که امریکاییها و اروپاییها آن را ملک طلق خودشان می‌دانستند؛ برای ملت ایران کمترین احترامی قائل نبودند؛ منافع این کشور را مال خودشان می‌دانستند؛ مسؤولان این کشور دست‌نشاندگان آنها بودند و دستور آنها را اجرا می‌کردند. این‌جا کشوری بود که دستگاههای مسلّط بر کشور، بزرگترین غارتگران و دزدان اموال عمومی بودند؛ رئیس این دزدها هم خود شخص شاه بود! این‌جا کشوری بود که ثروتمندترین آدمش از لحاظ سیاسی، شخص اوّل این مملکت محسوب می‌شد - یعنی شاه مملکت - اما این ثروت را از کجا آورده بود؟ مگر از اجدادش ارث رسیده بود؟! اجداد اینها چه کسانی بودند؟ این انسانهای پست و بی‌شخصیت و بی‌حسب و نسبی که با پشتوانه انگلیس و بعد امریکا پنجاه سال بر این مملکت حکومت کردند، این ثروت را از کجا آوردند؛ جز از جیب مردم، از ثروت مردم، از ذخایری که متعلق به مردم بود؟ وقتی از این مملکت فرار کردند، غیر از آنچه که از جواهرات و اشیاء نفیس از این‌جا بردند، هر کدامشان در بانکهای خارجی میلیاردها دلار موجودی ثروتشان بود. این مملکت، مسؤولانش دزد و فاسد و ثروتمندترین افراد بودند؛ سیاستش در دست امریکای خائن و جنایتکار و دشمن بود؛ منابعش در اختیار کسانی که غارتگران ثروتهای ملتها هستند، بود. این کشور را اسلام عزیز کرد؛ این کشور را دین، ایمان دینی مردم و انگیزه معنوی این میلیونهای عظیم توانست به این‌جا برساند.

به فضل پروردگار مسؤولان این کشور جزو آحاد مردمند؛ از همین آحاد مردم برخاسته‌اند و اگر خدمتی انجام می‌دهند، کیسه‌ای نمی‌دوزند. ممکن است در بخشهایی در درجات پایین‌تر آدمهایی پیدا شوند که به این وظیفه بزرگ و به این اهمیتی که زهد مسؤولان دارد، خدای نکرده بی‌توجّهی نشان دهند - البته در گوشه و کنار هستند - اما مسؤولان بالای کشور انسانهایی هستند که دستشان پاک، دلشان پاک، چشمشان پاک، نظرشان بلند و مقصودشان خدمت به این ملت و این کشور است. اینها را اسلام به ما داده است.

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

اسلام به این ملت و این دولت این قدرت را بخشید که بتوانند در مقابل سلطه‌گران متنفّذ در همه جای عـالم، «نه» بگویند و پشت در نگهشان دارند. کسانی که سعی کنند این حالت امتناع را از این مردم بگیرند، به این مـردم خیانت می‌کنند. این ملت و این جوانان، همان کسانی هستند که در این بیست‌ویک سال حماسه آفریدند. کسانی که بخواهند این حماسه‌ها را در چشم مردم کوچک کنند یا از یاد مردم ببرند، به این مردم خیانت کرده‌اند. آن عـاملی که می‌تواند این ملت را در راه کمال خود - در راهی که به بهبود معنوی و مادّی‌اش منتهی مـی‌شـود - پـیش ببـرد، همین ایمان معنوی است. جوانان عزیز من! این نگاه مؤمنانه و خردمندانه به مسائل کشور را هرگز از دست ندهید.

در پایان، یک سفارش دیگر هم می‌خواهم عرض کنم: امروز رادیوهای بیگانه همـه تلاشـشان ایـن اسـت کـه اختلافات جناحی را مرتّب تشدید کنند. اگر کسی رادیوهای بیگانه را گوش کـرده باشـد - بـرای مـا تقریبـاً همـه مضامین رادیوها را هر روز می‌آورند؛ می‌دانیم اینها چه کار می‌کنند - و به شگرد تبلیغ آنها آشنا باشد، خواهـد دیـد همه تلاششان این است که جناحهای سیاسی را به جان هم بیندازند؛ کسانی را که متعلّق به انقلابند - همه متعلّق به انقلابند؛ همه متعلّق به اسلامند؛ همه دلسوز این ملتند؛ همه دنبال امام عزیز و بزرگوارمـان هـستند و راه او را دنبـال می‌کنند - سعی می‌کنند به جان هم بیندازند و فاصله بین آنها را زیاد کنند؛ اما متقابلاً فاصله بین جناحهای اسـلامی را با افراد معدود مخالف و دشمن انقلاب و بی‌علاقه به نظام جمهوری اسلامی کم کنند. من عکـس ایـن را بـه شـما توصیه می‌کنم: من توصیه می‌کنم برادران مسلمان، برادران انقلابی، بـرادران معتقـد بـه ارزشـهای انقـلاب، هرچـه می‌توانند فاصله بین خودشان را کم کنند؛ با هم دوست و رفیق باشند؛ با هم همکار باشند؛ علیه یکدیگر جوسـازی و فعالیت نکنند؛ اما فاصله را با دشمنها زیاد کنند. اینها توصیه‌هایی است که علی‌رغم دشمنان این ملت، در دل جوانان جا گرفته است. هر جا ما این توصیه‌ها را کردیم، احساس کردیم و دیدیم و تجربه کردیم که این نسل جوان مؤمن، با دلهای روشن و پاک و صافشان و با روحهای صمیمی‌شان، آن لُبّ مطلب را فهمیدند و به کـار گرفتنـد و فوایـدش برای کشور آشکار شد. این‌جا نیز همین‌طور خواهد بود.

توصیه من این است: در راه خدا، برای خدا و با وحدت کامل، تلاش خودتان را - هم مـسؤولان، هـم مـردم - دنبال کنید و به شما می‌گویم که پروردگار متعال با شماست و آینـده متعلّـق بـه شماسـت و شـما جوانهـا روزی را خواهید دید که ایران اسلامی شما به فضل پروردگار برای کشورها و ملتها و دولتها یک الگوی تقلیدکردنی خواهـد بود.

پروردگارا ! تو را به قرآن و حرمت پیامبر و حرمت این ماه عظیم سوگند می‌دهیم، ملت ایران و جوانـان عزیـز ما را در همه میدانها سرافراز و سربلند کن. پروردگارا ! ملت ایران را یاری کن و دشمنانش را سـرکوب و منکـوب فرما. پروردگارا ! اسلام و مسلمین را در همـه جـای دنیـا نـصرت بـده و ملـت مـسلمان و مظلـوم فلـسطین را بـر صهیونیستها و همراهان آنها نصرت کامل عنایت فرما. پروردگارا ! دلهای جوانان و نیز دلهای آحاد ملت را روزبه‌روز به یکدیگر نزدیکتر کن. پروردگارا ! به مسؤولان کشور توفیق خدمتگزاری به این ملت عزیز و به این مردم مؤمن و خوب و باصفا عنایت بفرما. پروردگارا ! رضایت خود، لطف خود و تفضل خود را بر ما مـستدام بـدار؛ مـا را مـشمول ادعیه زاکیّه حضرت بقیّةالله الاعظم قرار بده و روح مطهّر امام بزرگوار را با اولیایش محشور کن. پرورد‌گـارا ! ارواح مطهّر شهیدانمان؛ مخصوصاً شهیدان لشکر علی‌بن‌ابی‌طالب را که متعلّق بـه ایـن اسـتان و در میـدانهای گونـاگون، خطشکن و شگفت‌آفرین بودند، با اولیایت محشور فرما.

والسّلام علیکم و رحمةالله و برکاته

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

پیام تسلیت به مناسبت درگذشت آیت الله آقای حاج سید مهدی روحانی ۱۳۷۹/۹/۳

بسم‌الله‌الرّحمن‌الرّحیم

با تأسف فراوان اطلاع یافتیم که عالم ربانی و فقیه و متکلم عالی‌مقام آیةالله آقای حاج سید مهدی روحانی پس از گذراندن دوران بیماری پُررنج و دشوار، زندگی را بدرود گفته و حوزه‌ی علمیه‌ی قم و دوستان و ارادتمندان بیشمار خود را به فقدانی دردناک دچار ساخته است. ایشان فقیه و متکلمی سرآمد و یکی از اسطوانه‌های علم و تقوا در حوزه‌ی علمیه‌ی قم، و نمونه و اسوه‌یی در پارسایی و پرهیزکاری و صدق و صراحت بودند. بیت رفیع و اصیل، و منش زهد و تواضع، و رفتار مردمی و فروتنانه، در کنار برجستگی علمی و تحقیقی، از ایشان شخصیتی کم‌نظیر پدید آورده بود که ارادت و محبت و تکریم دلهای بیشماری را به خود جلب می‌کرد. نام این روحانی برجسته و جلیل‌القدر در آزمونهای بزرگ دوران مبارزات و از آغاز تشکیل نظام جمهوری اسلامی تاکنون، در ردیف مدافعان صمیمی و صادق انقلاب قرار داشت و شهادت فرزند رشید و عزیز ایشان در جبهه‌های جنگ تحمیلی، آزمونی بزرگ در این راه بود.

رحلت این شخصیت ممتاز، فقدانی خسارت‌بار برای حوزه‌ی علمیه‌ی قم و دوستان و ارادتمندان ایشان محسوب می‌گردد و این‌جانب این مصیبت را به حضرت بقیةالله (روحی‌فداه) و حوزه‌های علمیه و خاندان محترم و فرزندان و بازماندگان مکرم ایشان تسلیت عرض می‌کنم و علو درجات ملکوتی ایشان را از خداوند رحیم مسألت می‌نمایم.

سید علی خامنه‌ای
۱۳۷۹/۹/۳
بیست‌وششم شعبان‌المعظم ۱۴۲۱

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

بیانات در مراسم اعطای سردوشی در دانشگاه افسری امام علی علیه‌السّلام ۱۳۷۹/۹/۶

بسم‌الله‌الرّحمن‌الرّحیم

این روز را به همه فارغ‌التحصیلان عزیزِ این دوره و همچنین سردوشی‌بگیران و استادان و مسؤولان و مربیان این دانشگاه تبریک عرض می‌کنم و امیدوارم همواره این دانشگاه و برنامه‌ها و فارغ‌التحصیلان آن، مشمول لطف پروردگار باشند.

بسیار خوشحالم که در این دوره هم توفیق حضور در این مراسم نمادین و پُرمغز و پُرمعنا را پیدا کردم. مجموعه‌ای از جوانهای پاکیزه و پاک‌نهاد این کشور، در یک مرکز علمی و آموزشی، خود را آماده می‌کنند که در طول زندگی آینده خودشان، در صفوف خطرناک دفاع از هویّت ملی و مرزهای این کشور قرار گیرند و از ملت و کشور و تاریخ و حیثیّت و شرفشان دفاع کنند. این چیز بسیار باارزش و بااهمیتی است. این مراسم، سر تا پا حکایت‌کننده از همین حقیقت بسیار باشکوه و باارزش است.

در حقیقت، نیروهای مسلّح در هر کشوری باید نماد غیرت و عزّت مردم آن کشور باشند؛ اما همه جا این حقیقت تحقّق خارجی ندارد. در بسیاری از کشورها و میان خیلی از ملتها، نیروهای مسلّحشان نه فقط مظهر عزّت ملی و غرور ملی و غیرت ملی نیستند، بلکه نقطه مقابل آن هم قرار می‌گیرند. یک روز در کشور ما هم متأسفانه مطلب از این قرار بود؛ یعنی نیروهای مسلّح نه فقط عزّت این ملت را نشان نمی‌دادند، بلکه سعی و تلاش و برنامه‌ریزی می‌شد که نیروهای مسلّح، حافظ منافع بیگانگان و دیگران باشند. بدنه نیروهای مسلّح خون دل می‌خوردند؛ افسران شریف و پاکدامنی آن روز هم رنج می‌بردند؛ اما این برنامه‌ریزیها می‌شد؛ چون قدرت متمرکزِ مداخله‌جوی مستکبرِ جهانی این‌طور خواسته بود و با پشتوانه زر و زور و سلاح و انواع روشهای تزویرآمیز، خواسته‌ی خودش را بر خیلیها تحمیل کرده بود. امروز هم در بسیاری از جاهای دنیا این‌طور است.

خدا را شکر می‌کنیم که ملت بزرگ و نیرومند ما توانسته است در همه بخشهای دارای نشان حیات و زندگی، استقلال و اراده قوی خود را به همه نشان دهد؛ از جمله در بخش نیروهای مسلّح. نیروهای مسلّح ما امتحان خوبی دادند و دفاع خوبی کردند. برای هر جوانی، حضور در صفوف نیروهای مسلّح جمهوری اسلامی - چه ارتش، چه سپاه و چه بخشهای دیگرِ نیروهای مسلّح - یک افتخار است.

امروز انگیزه‌های استقلال‌طلبی در میان ملتهای دنیا بسیار شده است. یک بار دیگر این حقیقت خود را نشان می‌دهد که ملتها نمی‌توانند برای همیشه تسلیم و مطیع قدرتهای مداخله‌گر جهانی و بین‌المللی باشند. یقیناً ملت ایران و نیروهای مسلّح در دفاع جانانه هشت ساله و نیز حضور این فکر شجاعانه در میان ملتها، نقش بسیاری داشته‌اند. امروز نیز همین‌گونه است. اگر شما می‌بینید که ملت لبنان توانست به دست جوانان شجاع خود، افسانه شکست‌ناپذیری و غیرقابل عقب‌نشینی بودن نیروهای صهیونیستی را باطل کند و بشکند، و امروز در داخل سرزمینهای اشغالی، مردم مظلوم فلسطین، با وجود تهی بودن دستشان از سلاح، مقاومت می‌کنند و جانانه ایستاده‌اند و نیروهای ظالم و قسی‌القلب صهیونیست را دچار محذور و مشکل کرده‌اند، به خاطر این است که در دوران بیست‌ساله گذشته، فریاد رسای ملت ایران در میدانهای مختلف به گوش همه رسید و علی‌رغم این‌که می‌خواستند صدای ملت ایران را خاموش و در گلو خفه کنند، اما نتوانستند و نخواهند توانست.

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

ملت بحمدالله قوی است؛ کشور نیرومند است؛ فکری که این نظام و این ملت و این جوانان و شما عزیزان به اتّکای آن در این میدانها وارد شده‌اید، فکر استوار و نافذ و اندیشه‌ای مبتنی بر منطقِ مستحکم است؛ ایمانها و عواطف را می‌تواند جلب کند و نیروها را در این راه به حرکت بیندازد.

از شما جوانهای عزیزی که تازه وارد ارتش شده‌اید، این انتظار بحق هست که با ابتکار خودتان، با طراوت و شادابی خودتان، با حضور جوانانه و پُرشور خودتان، سازمان عظیم ارتش جمهوری اسلامی ایران را هرچه بیشتر کامل کنید. هم ایستادگی شما، هم ایمان شما، هم روح تعبّد و ارادت و عشق به مبادی معنوی در شما، هم تواناییها و پیشرفتهای علمی و تحصیلی شما، هم آمادگیهای نظامی و رزمی شما، هم انضباط و نظم شما در این مراسم، در گزارشها و عملکردها نشان داده شده است. اینها علامتهای بسیار خوبی است. جوانان مؤمن، مصمّم، باسواد، تحصیلکرده، متدیّن و عمیقاً مؤمن به آرمانهای اسلام و ارزشهای الهی وارد میدان می‌شوند و سازمان ارتش را غنی‌تر، سرشارتر و پُربارتر خواهند کرد. چشم امید و انتظار به شما جوانهاست که بتوانید این امانت را - که نسل قبل از شما با مجاهدت و تلاش فداکارانه خود به این نقطه رساند - جلوتر و پیشتر ببرید.

برای همه شما و همه مسؤولان محترم این دانشگاه و کسانی که با تلاش و زحمت خود توانسته‌اند این ثمرات باارزش را فراهم آورند، توفیق الهی مسألت می‌کنم.

والسّلام علیکم و رحمةالله و برکاته

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

بیانات در دیدار مسؤولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی ایران ۱۳۷۹/۹/۱۲

بسم‌الله‌الرّحمن‌الرّحیم

الحمدلله ربّ العالمین. و الصّلاة و السّلام علی سیّدنا و نبیّنا ابی‌القاسم المصطفی محمّد و علی آله الأطیبین الأطهرین المنتجبین. سیّما بقیّةالله فی‌الأرضین. قال الله تبارک و تعالی: «یا ایّها النّبی انّا ارسلناک شاهدا و مبشّرا و نذیرا. و داعیا الی‌الله بأذنه و سراجا منیرا. و بشّر المؤمنین بأنّ لهم من الله فضلا کبیرا. و لاتطع الکافرین و المنافقین ودع اذاهم و توکل علی‌الله و کفی بالله وکیلا.[1]

فرصتی برای طرح برخی از مسائل

بسیار خرسندم و خدا را شکرگزارم که در فاصله نزدیکتری از فواصل قبلی، این توفیق را به من داد که در جمع شما دوستان عزیز، برادران و خواهران گرامی، مسؤولان بلندمرتبه نظام جمهوری اسلامی ایران و کشندگان بار این مأموریت و مسؤولیت بزرگِ زمانِ ما، حضور پیدا کنم و فرصتی برای طرح برخی از مسائلی که احساس می‌شود ان‌شاءالله مفید باشد، پیش آید.

از جناب آقای خاتمی - رئیس جمهور عزیزمان - هم متشکرم؛ بیاناتشان مفید بود. آنچه که در زمینه مبارزه با تبعیض و فقر و فساد و گشایش امور اقتصادی مردم بیان کردند که دولت و مسؤولان در صدد تعقیب آنها هستند، اینها حقیقتاً جزو کارهای مهم است. امیدواریم ان‌شاءالله خداوند توفیق دهد و دست‌اندرکاران بخشهای مختلف به سهم خودشان بتوانند در وصول به این هدفها، وظایفشان را انجام دهند؛ بخصوص انتظار عمده از بخشهای اقتصادی، وزارت اقتصاد و دارایی، بانک مرکزی، سازمان مدیریّت و برنامه‌ریزی و بخشهای نزدیک به اینهاست که امیدواریم خداوند متعال همه را موفّق کند.

یک موقعیت استثنایی در اختیار ماست

آنچه که من امروز یادداشت کرده‌ام عرض کنم، این است که این مجموعه‌ای که ما باشیم - که این جمع حاضر تقریباً مسؤولان بخشهای کلیدی و اساسی جمهوری اسلامی به حساب می‌آیند - یک فرصت استثنایی در اختیارمان قرار گرفته است تا بتوانیم اهداف الهی و اسلامی را در یک بخش مهم از جهان - که کشور بزرگ و عزیز ایران است - تحقّق بخشیم و آنها را پیاده کنیم. این دست یافتن به قدرت که امروز برای شما جمع حاضر در بخشهای مختلف پیدا شده است، فرق می‌کند با دست یافتن به قدرت در عرفهای سیاسی عالم. در آن‌جاها ادّعا هم ندارند که در صدد این هستند که فلاح و صلاح انسان و پیشرفت بشریت و امثال اینها را تحقّق بخشند و به بشر سعادت و خوشبختی دهند. مراکز فرهنگی و سیاسی عالم رسماً اعلام کرده‌اند که با جوامع مبتنی بر ایدئولوژی و مکتب و تفکر پایه‌ای مخالفند. بدیهی است وقتی که مبنا، یک تفکر و یک اندیشه منظم و مدوّن نباشد، هدفها هم به همان نسبت تابع حوادث و پیشرفتهای عالم و امیال مردم و گروهها خواهد بود. بنابراین نمی‌شود کسی ادّعا کند که من به دنبال آرمانهای والای مورد نیاز بشر هستم؛ ادّعا هم نمی‌کنند. ما چرا؛ ما این را ادّعا می‌کنیم. مسؤولان این نظام با این امید هم وارد این میدان شده‌اند که بتوانند از اهداف الهی که مورد اعتقاد آنهاست، چیزی را تحقّق بخشند و در زندگی پیاده کنند. از بعد از صدر اسلام تا امروز هم، چنین فرصتی پیش نیامده است. موقعیت بسیار استثنایی و بخصوصی است. باید این موقعیت را مغتنم بشماریم و هر کجا هستیم - در قوای سه‌گانه و در همه

---

[1] احزاب: ۴۸ - ۴۵

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

بخشهای مدیریّتی این کشور - سعی کنیم حقیقتاً اهداف و آرمانهای اسلامی را در حدّ توانِ جمعِ اداره کننده و مسؤول امور کشور - که توان بالایی هم هست - پیش ببریم. بر این اساس، وظایفی برعهده همه است. این وظایف چیست؟ من در همین زمینه رؤوس مطالبی را یادداشت کرده‌ام که البته نمی‌خواهم جزئیات و ریز قضایا را بحث کنم؛ تقریباً فهرست‌گونه‌ای را عرض خواهم کرد.

مبانی فکری وظایف ما

به طور کلی وظایفی برعهده ماست؛ هم ما به عنوان دولت و حکومت، هم ما به عنوان یک فرد مسلمان. اما این وظایف یک مبنای فکری دارد. خصوصیت تفکر اسلامی و مکتب اسلامی و دینی این است. اگر از این بحث می‌کنیم که باید آزادی باشد، یا انتخاب و اختیار در جامعه برای مردم وجود داشته باشد، یا هر یک از سیاستهای عمومی و کلّی را مورد بحث قرار می‌دهیم، برای هر کدام از اینها مبنایی وجود دارد. اگر از ما بپرسند چرا مردم باید حق رأی داشته باشند، یک استدلال فکری و منطقی پشت سرش وجود دارد؛ معلوم است چرا. همه آنچه که در زمینه برنامه‌ریزیها، خطوط اصلی برنامه‌ها را تشکیل می‌دهد، یک سر این برنامه‌های اصلی وصل است به آبشخور اندیشه اسلامی، جهان‌بینی اسلامی، تلقّی و برداشت اسلامی؛ که این ایمان ماست، اعتقاد ماست، دین ماست؛ براساس آن برداشت و آن تلقّی است که وظایف خودمان را مشخّص می‌کنیم و می‌خواهیم به آنها عمل کنیم. آن مبنای فکری چیست؟ به طور کوتاه و خلاصه از این‌جا باید شروع کنیم و ببینیم که آن خطوط اصلی تلقّی و بینش اسلام از کائنات، از عالم و از انسان چیست. البته این مخصوص اسلام هم نیست. همه ادیان - اگر تحریف نشده باشند - در مبنای صحیح و ریشه اصلی خودشان همین بینش را دارند. اسلامِ سالم و دست نخورده و متّکی به منابع متقن، در اختیار ماست. بقیه ادیان ممکن است این خصوصیات را نداشته باشند.

آن مجموعه معارفی که خطوط اصلی عملکرد و وظایف ما از آنها به دست می‌آید - یعنی جهان‌بینی و بینش اسلامی - فصول متعدّدی دارد؛ همه هم در عمل و اقدام فرد و دولت دارای تأثیر است؛ که من پنج نقطه مؤثّرتر و مهمتر را انتخاب کرده‌ام و عرض می‌کنم.

توحید، جهان‌بینی مشترک همه ادیان

از این پنج نقطه، یکی توحید است. توحید، یعنی اعتقاد به این‌که این ترکیب پیچیده بسیار عجیب و شگفت‌آور و قانونمند کائنات و عالم آفرینش، از کهکشانها و سحابیها و حفره‌های عظیم آسمانی و کرات بی‌شمار و میلیونها منظومه شمسی بگیرید، تا سلول کوچک جزء فلان پیکر، فلان جسم و ترکیب ریز شیمیایی - که آن‌قدر نظم در این ترکیب عظیمِ متنوّع و پیچیده وجود دارد که هزاران قانون از آن استنباط کرده‌اند؛ چون وقتی نظم غیرقابل تخلّف شد، از آن قوانین تکوینی و بی‌تخلّف استفاده می‌شود - ساخته و پرداخته یک فکر و اندیشه و تدبیر و قدرت است و تصادفاً به وجود نیامده است. این اعتقاد امری است که هر ذهن سالم و هر انسان عاقل و صاحب تفکر و دور از شتابزدگی در فکر یا بی‌حوصلگی در تصمیم‌گیری یا پیشداوری در قضایا این را قبول می‌کند. نقطه بعدی این‌که این فکر و تدبیر و اندیشه و قدرت عظیم و بی‌نهایت و توصیف‌ناپذیری که این ترکیب عجیب و پیچیده را به وجود آورده، فلان بت ساخته بشر، یا فلان انسانِ محدودِ مدّعی خدایی، یا فلان سمبل و نمادِ افسانه‌ای و اسطوره‌ای نیست؛ بلکه ذات واحد مقتدر لایزالی است که ادیان به او «خدا» می‌گویند و او را با آثارش می‌شناسند. بنابراین، هم اثبات این قدرت و اراده و مهندسی پشت سر این هندسه عظیم و پیچیده است؛ هم اثبات این‌که آن مهندس بی‌نظیر و

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

غیرقابل توصیف، این چیزهای کوچک دم‌دستِ بی‌ارزشی که بشر یا خودش می‌سازد، یا مثل خودش کسی آنها را می‌سازد، یا از قبیل خودش یک موجود زایل شدنی است، نیست؛ بلکه «هوالله الّذی لا اله الّا هو الملک القدّوس السّلام المؤمن المهیمن العزیز الجبّار المتکبّر سبحان الله عمّا یشرکون»[1].

همه ادیان در این بخش از جهان‌بینی مشترکند؛ ادیان قدیم، ادیان ابراهیمی، ادیان پیش از ادیان ابراهیمی؛ حتی همین ادیان شرک‌آلود هندی فعلی. اگر کسی وِداها را نگاه کند، عرفان توحیدی خالصی در کلمات وِداها موج می‌زند که نشان‌دهنده این است که سرمنشأ، سرمنشأ شفّاف و زلالی بوده است. بنابراین، توحید رکن اصلی بینش و نگاه و تلقّی این اسلامی است که ما می‌خواهیم براساس آن این حکومت و این نظام و این حرکت را راه بیندازیم.

تکریم تکوینی و تشریعی انسان

رکن دوم، تکریم انسان است؛ یا می‌توانیم به آن بگوییم انسان محوری. البته انسان محوری در بینش اسلامی، به‌کلّی با اومانیسم اروپای قرون هجده و نوزده متفاوت است. آن یک چیز دیگر است، این یک چیز دیگر است. آن هم اسمش انسان محوری است؛ اما اینها فقط در اسم شبیه همند. انسان محوری اسلام، اساساً اومانیسم اروپایی نیست؛ یک چیز دیگر است. «الم تروا انّ الله سخّر لکم ما فی السّموات و ما فی الأرض»[2]. کسی که قرآن و نهج‌البلاغه و آثار دینی را نگاه کند، این تلقّی را به‌خوبی پیدا می‌کند که از نظر اسلام، تمام این چرخ و فلک آفرینش، بر محور وجود انسان می‌چرخد. این شد انسان‌محوری. در آیات زیادی هست که خورشید مسخّر شماست، ماه مسخّر شماست، دریا مسخّر شماست؛ اما دو آیه هم در قرآن هست که همین تعبیری را که گفتم - «سخّر لکم ما فی السّموات و ما فی الارض»[3] همه اینها مسخر شمایند - بیان می‌کند. مسخّر شمایند، یعنی چه؟ یعنی الان بالفعل شما مسخّر همه‌شان هستید و نمی‌توانید تأثیری روی آنها بگذارید؛ اما بالقوّه طوری ساخته شده‌اید و عوالم وجود و کائنات به گونه‌ای ساخته شده‌اند که همه مسخّر شمایند. مسخّر یعنی چه؟ یعنی توی مشت شمایند و شما می‌توانید از همه آنها به بهترین نحو استفاده کنید. این نشان دهنده آن است که این موجودی که خدا آسمان و زمین و ستاره و شمس و قمر را مسخّر او می‌کند، از نظر آفرینش الهی بسیار باید عزیز باشد. همین عزیز بودن هم تصریح شده است: «و لقد کرّمنا بنی‌آدم»[4]. این «کرّمنا بنی‌آدم» - بنی‌آدم را تکریم کردیم - تکریمی است که هم شامل مرحله تشریع و هم شامل مرحله تکوین است؛ تکریم تکوینی و تکریم تشریعی با آن چیزهایی که در حکومت اسلامی و در نظام اسلامی برای انسان معین شده؛ یعنی پایه‌ها کاملاً پایه‌های انسانی است.

زندگی انسان با مردن تمام نمی‌شود

سومین نقطه اصلی و اساسی در جهان‌بینی اسلامی، مسأله تداوم حیاتِ بعد از مرگ است؛ یعنی زندگی با مردن تمام نمی‌شود. در اسلام و البته در همه ادیان الهی - این معنا هم جزو اصول جهان‌بینی است و تأثیر دارد. همان‌طور که گفتم، تمام این اصول جهان‌بینی، در تنظیم روابط زندگی و در تنظیم پایه‌های حکومت اسلامی و اداره جامعه و اداره عالم مؤثّر است. بعد از مرگ، ما وارد مرحله جدیدی می‌شویم. این‌طور نیست که انسان نابود شود؛ از

۱ حشر: ۲۳
۲ لقمان: ۲۰
۳ جاشیه: ۱۳
۴ اسراء: ۷۰

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

جوی جَستن و رفتن به یک مرحله دیگر است؛ و بعد در آن مرحله، مسأله حساب و کتاب و قیامت و این چیزهاست.

استعداد بی‌پایانِ کمال‌جویی انسان

چهارمین نقطه اصلی این جهان‌بینی، عبارت است از استعداد بی‌پایان انسان در دارا بودن تمام چیزهایی که برای تعالی کامل انسان لازم است. انسان استعداد دارد که تا آخرین نقطه تعالی حیاتِ ممکنات بالا برود؛ اما بقیه موجودات این امکان را ندارند. در آیه شریفه «لقد خلقنا الأنسان فی احسن تقویم»[1] ، «احسن‌تقویم» معنایش این نیست که ما جسم انسان را طوری آفریده‌ایم که مثلاً سرش با دستش با چشمش با تنش تناسب دارد؛ این‌که مخصوص انسان نیست؛ هر حیوانی نیز همین‌طور است. در بهترین تقویم، یعنی در بهترین اندازه‌گیری انسان را آفریده‌ایم؛ یعنی آن اندازه‌گیری‌ای است که رشد او دیگر نهایت و اندازه‌ای ندارد؛ تا آن‌جایی می‌رود که در عالم وجود، سقفی بالاتر از آن نیست؛ یعنی می‌تواند از فرشتگان و از موجودات عالی و از همه اینها بالاتر برود. اگر بشر بخواهد این سیر را داشته باشد، جز با استفاده از امکانات عالم ماده ممکن نیست. این هم جزو مسلّمات است؛ لذا می‌گوید «خلق لکم ما فی‌الأرض جمیعا»[2]. بنابراین سیر تعالی و تکاملی انسان در خلأ نیست؛ با استفاده از استعدادهای ماده است؛ بنابراین با هم سیر می‌کنند؛ یعنی شکوفایی انسان، همراه با شکوفایی عالمِ ماده و عالمِ طبیعت است؛ این در شکوفایی او اثر می‌گذارد، او در شکوفایی این اثر می‌گذارد و پیشرفتهای شگفت‌آور را به وجود می‌آورد.

جریان عالم به سمت حاکمیت حقّ است

آخرین نقطه‌ای که در این زمینه از بینش اسلامی عرض می‌کنم، این است که از نظر اسلام و بینش اسلامی، جریان عالم به سمت حاکمیت حق و به سمت صلاح است؛ این بروبرگرد هم ندارد. همان‌طور که یک بار به اشاره گفتم - و الان هم جز به اشاره نمی‌توانم بگویم، چون مجال تفصیل نیست - همه انبیا و اولیا آمده‌اند تا انسان را به آن بزرگراه اصلی‌ای سوق دهند که وقتی وارد آن شد، بدون هیچ‌گونه مانعی تمام استعدادهایش می‌تواند بُروز کند. انبیا و اولیا این مردم گمگشته را مرتّب از این کوه و کمر و دشتها و کویرها و جنگلها به سمت این راه اصلی سوق دادند و هدایت کردند. هنوز بشریّت به نقطه شروع آن صراط مستقیم نرسیده است؛ آن در زمان ولی‌عصر ارواحنافداه محقّق خواهد شد؛ لیکن همه این تلاشها اصلاً براساس این بینش است که نهایت این عالم، نهایت غلبه صلاح است؛ ممکن است زودتر بشود، ممکن است دیرتر بشود؛ اما بروبرگرد ندارد. قطعاً این‌طوری است که در نهایت، صلاح بر فساد غلبه خواهد کرد؛ قوای خیر بر قوای شر غلبه می‌کنند. این هم یک نقطه از نقاط جهان‌بینی اسلامی است که در آن هیچ‌گونه تردیدی نیست.

حال براساس اینها یک نتایج عملی به دست می‌آید و وظایفی برعهده انسانهایی که معتقد به این مبانی‌اند، قرار می‌گیرد. فرق نمی‌کند؛ چه حکومت اسلامی باشد و حاکمیت و قدرت در دست اهل حق باشد، چه حکومت اسلامی نباشد - فرض کنید مثل دوران حکومت طاغوت باشد، یا انسانی باشد که در بین کفّار زندگی می‌کند - این

---

[1] تین: ۴
[2] بقره: ۲۹

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

وظایفی که عرض می‌کنم، در هر دو حالت بر دوش یکایک انسانها هست. این وظایف چیست که اینها نتایج عملی آن بینش است؟ من چند نقطه از این وظایف را یادداشت کرده‌ام که در این‌جا مطرح می‌کنم:

بشر موظّف به عبودیت و اطاعت از خداوند است

یک وظیفه عبارت است از عبودیت و اطاعت خداوند. چون عالَم مالک و صاحب و آفریننده و مدبّر دارد و ما هم جزو اجزاء این عالَمیم، لذا بشر موظف است اطاعت کند. این اطاعت بشر به معنای هماهنگ شدن او با حرکت کلی عالم است؛ چون همه عالم «یسبّح له ما فی‌السّموات و الأرض»[1] ؛ «قالتا اتینا طائعین»[2]. آسمان و زمین و ذرات عالم، دعوت و امر الهی را اجابت می‌کنند و بر اساس قوانینی که خدای متعال در آفرینش مقرّر کرده است، حرکت می‌کنند. انسان اگر برطبق قوانین و وظایف شرعی و دینی که دین به او آموخته است - عمل کند، هماهنگ با این حرکتِ آفرینش حرکت کرده؛ لذا پیشرفتش آسانتر است؛ تعارض و تصادم و اصطکاکش با عالم کمتر است؛ به سعادت و صلاح و فلاحِ خودش و دنیا هم نزدیکتر است. البته عبودیت خدا با معنای وسیع و کامل آن مورد نظر است؛ چون گفتیم توحید، هم اعتقاد به وجود خداست، هم نفی الوهیّت و عظمت متعلق به بتها و سنگها و چوبهای خودساخته و انسانهای مدّعی خدایی و انسانهایی که اسم خدایی کردن هم نمی‌آورند، اما می‌خواهند عمل خدایی کنند. پس در عمل، دو وظیفه وجود دارد: یکی اطاعت از خدای متعال و عبودیت پروردگار عالم، و دوم سرپیچی از اطاعت «انداد الله»؛ هر آن چیزی که می‌خواهد در قبال حکمروایی خدا، بر انسان حکمروایی کند. ذهن انسان فوراً به سمت این قدرتهای مادّی و استکباری می‌رود؛ البته اینها مصادیقش هستند؛ اما یک مصداق بسیار نزدیکتر دارد و آن، هوای نفس ماست. شرط توحید، سرپیچی کردن و عدم اطاعت از هوای نفس است؛ که این «اخوف ما اخاف» است و بعداً آن را عرض می‌کنم.

تعالی انسان، یک هدف مهم

دوم، هدف گرفتن تعالی انسان است؛ تعالی خود و دیگران. این تعالی شامل تعالی علمی، تعالی فکری، تعالی روحی و اخلاقی، تعالی اجتماعی و سیاسی - یعنی جامعه تعالی پیدا کند - و تعالی اقتصادی است؛ یعنی رفاه امور زندگی مردم. همه موظّفند برای این چیزها تلاش کنند: گسترش و پیشرفت علم برای همه؛ حاکمیت اندیشه سالم و فکر درست؛ تعالی روحی و معنوی و اخلاقی، خُلق کریم و مکارم اخلاق؛ پیشرفت اجتماعی بشری - نه فقط جنبه‌های معنوی و علمی و اخلاقی یک فرد، بلکه جامعه هم مورد نظر است - و پیشرفت امور اقتصادی و رفاهی انسانها، و بایستی مردم را به سمت رفاه و تمتّع هرچه بیشتر از امکانات زندگی پیش ببرند. این یکی از وظایف همه است؛ مخصوص دوره قدرت و حکومت هم نیست؛ در دوره حکومتِ غیر خدا هم این وظیفه وجود دارد.

ترجیح هدفهای اُخروی بر سود دنیوی

سوم، ترجیح فلاح و رستگاری اُخروی بر سود دنیوی، اگر با هم تعارض پیدا کردند. این هم یکی از وظایف عملی هر انسانی است که معتقد به آن جهان‌بینی است. یعنی اگر در موردی پیش آمد که یک سود دنیوی در جهت هدفهای اُخروی قرار نگرفت، تا آن‌جایی که ممکن است، انسان باید سعی کند این سود دنیوی را در جهت هدفهای اُخروی قرار دهد. اگر یک جا با هم سازگار نبود، انسان یا بایستی از یک سود چشم بپوشد - چه سود مالی، چه سود

---

۱ حشر: ۲۴
۲ فصلت: ۱۱

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

قدرت و مقام و محبوبیّت و... - یا بایستی گناهی را مرتکب شود که موجب وزر اُخروی است. لازمه اعتقاد به آن جهان‌بینی این است که انسان جنبه اُخروی را ترجیح دهد؛ یعنی از آن سود صرف‌نظر کند و آن گناه را مرتکب نشود. برعهده هر مسلمانی است که این‌گونه عمل کند. انسان باید فعالیتهای خودش را برنامه‌ریزی کند؛ به نحوی که با تلاشهای عظیم دنیوی که ناگزیر است آنها را انجام دهد، منافاتی پیدا نکند و برخلاف فلاح اُخروی و وظایفی که تخلّف از آنها ممکن است در آخرت برای انسان وزر و وبال به بار آورد، نباشد.

انسان باید دائماً تلاش و مجاهدت کند

چهارم، اصل مجاهدت و تلاش و مبارزه است. یکی از کارهای واجب و اصلی برای هر انسانی - چه در موضع یک فرد، چه در موضع یک جمع؛ که حکومت و یا یک قدرت باشد - این است که مبارزه کند؛ یعنی دائم باید تلاش کند و به تنبلی و بی‌عملی و بی‌تعهّدی تن ندهد. گاهی انسان عمل هم دارد، اما نسبت به وظایف اصلی تعهّد ندارد؛ می‌گوید به ما چه! کجرویهای برخاسته از هوس نیز همین‌طور است. انسان به اینها نباید تن بدهد. بایستی حتماً با تنبلی و بی‌عملی خودش مبارزه کند؛ تلاش و مجاهدت کند و در این راه قبول خطر کند. این یکی از وظایف است. البته این مجاهدت باید مجاهدت فی‌سبیل‌الله باشد که آن را در بند بعدی عرض می‌کنم.

جهاد فی‌سبیل‌الله و امید به پیروزی در همه شرایط

پنجمی و آخری، امید به پیروزی در همه شرایط است؛ به شرط آن که جهاد فی سبیل‌الله باشد. کسی که مشغول مجاهدت است، حق ندارد ناامید شود؛ چون یقیناً پیروزی در انتظار اوست. آن مواردی که پیروزی به دست نیامده و نا کامی حاصل شده است، به این خاطر بوده که مجاهدت فی‌سبیل‌الله نبوده است؛ یا اگر مجاهدت بوده، فی‌سبیل‌الله نبوده؛ یا اصلاً مجاهدت نبوده است. شرط مجاهدت فی‌سبیل‌الله چیست؟ این است که انسان به سبیل الله ایمان و باور و معرفت داشته باشد و آن را بشناسد؛ بنابراین می‌تواند در راه آن مجاهدت کند.

وظایف فردی و جمعی ما مخصوص دوران قدرت نیست

اینها وظایف یک انسان به عنوان یک فرد و وظایف یک مجموعه به عنوان حکومت است. عرض کردم، اینها مخصوص دوران قدرت نیست که چون امروز حکومت در دست مجموعه مؤمنین بالله و مؤمنین به اسلام است، ما این وظایف را داریم. آن وقتی هم که قدرت در دست این مجموعه نبود، در دست دشمنانشان بود، در دست طاغوت بود، در دست مفسدین فی‌الارض بود، همه این وظایف وجود داشت. بعضی عمل می‌کردند، بعضی عمل نمی‌کردند؛ بعضی بیشتر عمل می‌کردند، بعضی کمتر عمل می‌کردند. این وظایف الان هم برعهده همه مسلمانهاست؛ البته بعضی وظایفشان بیشتر است، بعضی کمتر است. وظیفه اصلی همه انبیا و ائمّه و اولیا این بوده است که مردم را به همین وظایف آشنا کنند؛ چه در دورانی که می‌توانستند قدرت را کسب کنند - بگویند بروید مجاهدت کنید و قدرت را به دست آورید و این‌گونه اداره کنید - چه آن وقتی که نمی‌شد قدرت را به دست بیاورند. همه هم تلاش و مبارزه کرده‌اند؛ «و کأیّن من نبی قاتل معه ربّیون کثیر»[1]. جنگ و مبارزه سیاسی و معارضه با دشمنان، چیزی نیست که اول بار در اسلام آمده باشد؛ نه. در زمان پیغمبران گذشته - انبیای بزرگ الهی، از زمان ابراهیم به این طرف - هم بوده است. شاید قبل از ابراهیم هم بوده که من اطّلاعی ندارم. بنابراین، این وظایف، وظایفی است که

---

۱ آل عمران: ۱۴۶

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

انبیا ما را به آن سمت می‌کشانند. البته در حکومت حق، در آن‌جایی که قدرت در دست بندگان خدا - مؤمنین بالله و مؤمنین به سبیل‌الله - قرار دارد، این وظیفه سنگین‌تر است. چرا؟ چون توانایی شما به عنوان جزئی از مجموعه حکومتِ دولت، با توانایی فردی مثل شما در بهترین حالات حکومت طاغوت قابل مقایسه نیست. فرض کنیم در حکومت طاغوت، آن اختناق و آن شدّتها و آن گمراهیها و آن اضلال وسایل ارتباط جمعی و ... وجود نداشته باشد؛ امکانات بدهند و معارضه آن‌چنانی هم نکنند؛ از قدرتشان علیه شما هم استفاده نکنند. وضع کنونی - یعنی وضع وجود یک قدرت اسلامی - شاید هزار مرتبه از بهترین حالاتی که در حکومت طاغوت ممکن است یک فرد برای ترویج و پیگیری و تحقّق آرمانهای الهی داشته باشد، بهتر باشد. پس بایستی این را قدر دانست.

انقلاب اسلامی، آسان ایجاد نشد

ایجاد این قدرت الهی و اسلامی، امر بسیار دشواری است. این چیزی که الان پیش آمده و شما می‌توانید از طریق آن، این هدفها را تحقّق ببخشید، آسان به دست نیامده است. صدها شرط و صدها موقعیت باید ردیف شوند و کنار هم قرار گیرند تا حادثه‌ای مثل انقلاب اسلامی بتواند رخ دهد. این‌طور نبود که در هر زمانی، در هر شرایطی، در هر کشوری، چنین حادثه‌ای بتواند پیش بیاید؛ نه. در تاریخ ما، در وضع زندگی ما، در مردم ما، در ارتباطات اجتماعی ما، در اعتقادات ما، در وضع حکومت ما، در وضع جغرافیایی ما، در ارتباطات سیاسی و اقتصادی عالم، آن‌قدر حوادثِ فراوان کنار هم قرار گرفت تا شرایط آماده شد برای این‌که انقلاب اسلامی به وجود آید و پیروز شود. این شرایط، آسان به دست نمی‌آید. این همه شرایط با همدیگر مجتمع شوند تا چنین چیزی پیش آید؛ چیز بسیار مستبعدی است. البته نه این‌که ممکن نیست - قطعاً اگر شرایط را پیش بیاورند، در همه جا ممکن است - لیکن در کشور ما به‌هرحال این شرایط پیش آمد و شد؛ و این پدیده بسیار مغتنم و دیریاب و عجیبی است، باید قدر این را دانست.

فرآیند طولانی و دشوار تحقّق هدفها

ما می‌خواهیم آن نظامی، آن تشکیلاتی و آن حکومتی را که بتوان این هدفها را در آن محقّق کرد، به وجود آوریم. این یک فرآیند طولانی و دشواری دارد و شروعش از انقلاب اسلامی است. البته انقلاب که می‌گوییم، حتماً به معنای زد و خورد و شلوغ کاری و امثال اینها نیست؛ برخلاف آن برداشتهایی است که می‌بینیم در بعضی از نوشته‌ها خوششان می‌آید با کلمه‌ی انقلاب بازی کنند! گاهی می‌خواهند انقلاب را به معنای شورش، اغتشاش، بی‌نظمی و بی‌سامانی وانمود کنند و بگویند ما انقلاب نمی‌خواهیم؛ یعنی انقلاب چیز بدی است! این برداشتهای غلط از انقلاب است. انقلاب یعنی دگرگونی بنیادی. البته این دگرگونی بنیادی در اغلب موارد بدون چالشهای دشوار و بدون زورآزمایی، امکانپذیر نیست؛ اما معنایش این نیست که در انقلاب حتماً بایستی اغتشاش و شورش و امثال اینها باشد؛ نه، ولی هر شورش و هر اغتشاش و هر تهیّج عام و توده‌ای هم معنایش انقلاب نیست؛ هر تحولی هم معنایش انقلاب نیست؛ انقلاب آن‌جایی است که پایه‌های غلطی برچیده می‌شود و پایه‌های درستی به جای آن گذاشته می‌شود. این قدمِ اوّل است. انقلاب که تحقّق پیدا کرد، بلافاصله بعد از آن، تحقّق نظام اسلامی است. نظام اسلامی، یعنی طرح مهندسی و شکل کلّی اسلامی را در جایی پیاده کردن. مثل این‌که وقتی در کشور ما نظام سلطنتی استبدادی فردی موروثی اشرافی وابسته برداشته شد، به جای آن، نظام دینی تقوایی مردمی گزینشی جایگزین می‌شود؛ با همین شکل کلّی که قانون اساسی برایش معیّن کرده، تحقق پیدا می‌کند؛ یعنی نظام اسلامی.

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

بعد از آن که نظام اسلامی پیش آمد، نوبت به تشکیل دولت اسلامی به معنای حقیقی می‌رسد؛ یا به تعبیر روشن‌تر، تشکیل منش و روش دولتمردان - یعنی ماها - به گونه اسلامی؛ چون این در وهله‌ی اول فراهم نیست؛ بتدریج و با تلاش باید به وجود آید. مسؤولان و دولتمردان باید خودشان را با ضوابط و شرایطی که متعلق به یک مسؤول دولت اسلامی است، تطبیق کنند. یا چنان افرادی - اگر هستند - سر کار بیایند؛ یا اگر ناقصند، خودشان را به سمت کمال در آن جهت حرکت دهند و پیش ببرند. این مرحله سوم است که از آن تعبیر به ایجاد دولت اسلامی می‌کنیم. نظام اسلامی قبلاً آمده، اکنون دولت باید اسلامی شود. دولت به معنای عام، نه به معنای هیأت وزرا؛ یعنی قوای سه‌گانه، مسؤولان کشور، رهبری و همه. مرحله‌ی چهارم - که بعد از این است - کشورِ اسلامی است. اگر دولت به معنای واقعی کلمه اسلامی شد، آن‌گاه کشور به معنای واقعی کلمه اسلامی خواهد شد؛ عدالت مستقر خواهد شد؛ تبعیض از بین خواهد رفت؛ فقر بتدریج ریشه‌کن می‌شود؛ عزّت حقیقی برای مردم به وجود می‌آید؛ جایگاهش در روابط بین‌الملل ارتقاء پیدا می‌کند؛ این می‌شود کشور اسلامی. از این مرحله که عبور کنیم، بعد از آن، دنیای اسلامی است. از کشور اسلامی می‌شود دنیای اسلامی درست کرد. الگو که درست شد، نظایرش در دنیا به وجود می‌آید.

نمی‌توانیم ادّعا کنیم که ما یک دولت اسلامی هستیم

ما در کدام مرحله‌ایم؟ ما در مرحله‌ی سومیم؛ ما هنوز به کشور اسلامی نرسیده‌ایم. هیچ کس نمی‌تواند ادّعا کند که کشور ما اسلامی است. ما یک نظام اسلامی را طرّاحی و پایه‌ریزی کردیم - «ما»، یعنی همانهایی که کردند - و الان یک نظام اسلامی داریم که اصولش هم مشخّص و مبنای حکومت در آن‌جا معلوم است. مشخّص است که مسؤولان چگونه باید باشند. قوای سه‌گانه وظایفشان معیّن است. وظایفی که دولتها دارند، مشخّص و معلوم است؛ اما نمی‌توانیم ادّعا کنیم که ما یک دولت اسلامی هستیم؛ ما کم داریم. ما باید خودمان را بسازیم و پیش ببریم. ما باید خودمان را تربیت کنیم. البته اگر در رأس کار یک امام معصوم مثل امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاةوالسّلام باشد که قولش، فعلش و منشش الگوست، کار برای کارگزاران نظام آسانتر است؛ چون نسخه کامل را در اختیار دارند و در همه چیزش هدایت هست. وقتی آدمی مثل من در رأس کار باشد، البته کارِ کارگزاران مشکلتر است؛ ولی ثوابشان هم بیشتر است. اگر توانستند در این راه حرکت کنند، اجر الهی‌شان بیشتر خواهد شد. هر کدام از شما تلاش کنید که برای این مسؤولیتها خودتان را با الگوی اسلامی منطبق سازید؛ یعنی دینتان، تقوایتان، رعایتتان نسبت به حال مردم، رعایتتان نسبت به شرع، رعایتتان نسبت به بیت‌المال، اجتنابتان از خودخواهیها و خودپرستیها و رفیق‌بازیها و قوم‌وخویش‌پرستیها و اجتنابتان از تنبلی و بیکارگی و بی‌عملی و هوی و هوس و این چیزها مطابق با الگوی اسلام باشد. هر کدام از شما بتوانید در این زمینه‌ها کار خودتان را بکنید و پیش بروید و خودتان را بسازید، البته ثواب شما از آن کسی که در زمان امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاةوالسّلام این کار را می‌کرد، یقیناً بیشتر است؛ چون او به امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاةوالسّلام نگاه می‌کرد و آن حضرت الگوی کامل بود؛ اما شما چنین کسی را ندارید که آن‌طور به او نگاه کنید و برایتان الگو باشد؛ لیکن ضوابط در دست همه ما هست و امروز همه‌مان وظیفه داریم.

خطر عمده؛ هوی‌پرستی و آرزوهای طولانی

عمده‌ترین خطر چیست؟ من در پاسخ به این سؤال یک روایت می‌خوانم. فرمود: «انّ اخوف ما اخاف علیکم اثنان اتّباع الهوی و طول الأمل»[1]. خطر عمده دو چیز است: اوّل، هوس‌پرستی و هوی‌پرستی است. تعجّب نکنید؛ از همه

---

[1] خصال: ۵۱

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

خطرها بالاتر، همان هوای نفسی است که در دل ماست؛ «انّ اعدی عدوّک نفسک الّتی بین جنبیک»[1]؛ از همه دشمنها دشمن‌تر، همان نفس، همان «من» و همان خودی است که در وجود توست؛ آن منیّتی که همه چیز را برای خود می‌خواهد. این‌جا هم از زبان پیغمبر همین را می‌فرماید: «انّ اخوف ما اخاف علیکم اثنان اتّباع الهوی و طول الأمل فأمّا اتّباع الهوی فیصدّ عن الحق»[2]؛ یعنی پیروی از هوای نفس، شما را از راه خدا گمراه می‌کند. غالب این گمراهیها به خاطر هوای نفس است. البته ما برای خودمان هزار رقم توجیه درست می‌کنیم، برای این‌که از راه خدا منحرف شویم و حرف و عملمان غیر از آن چیزی باشد که شرع و دین برای ما معیّن کرده است. هوای نفس خصوصیتش این است که شما را از سبیل‌الله - که جهاد در سبیل‌الله لازم است - گمراه می‌کند. «و امّا طول الأمل فینسی الأخرة». طول امل، یعنی آرزوهای دور و دراز شخصی: تلاش کن، برای این‌که فلان طور، خانه برای خودت درست کنی؛ تلاش کن و مقدّمات را فراهم کن، برای این‌که به فلان مقام برسی؛ تلاش کن، زید و عمرو را ببین و هزار نوع مشکل را پشت سر بگذار تا این‌که فلان سرمایه را برای خودت فراهم آوری و فلان فعالیت اقتصادی را در مشت بگیری. این طول‌الأمل - یعنی آرزوهایی که یکی پس از دیگری می‌آیند و تمام‌نشدنی‌اند - جلوِ چشم انسان صف می‌کشند؛ برای انسان هدف درست می‌کنند و هدفهای حقیر در نظر انسان عمده می‌شود. خاصیت این هدفها «ینسی الأخرة»[3] است؛ آخرت را از یاد انسان می‌برند؛ انسان دائماً مشغول هدفهای حقیر می‌شود؛ برای انسان وقتی باقی نمی‌ماند؛ دلِ انسان را می‌میرانند؛ میل به دعا، میل به انابه، میل به تضرّع و میل به توجّه را برای انسان باقی نمی‌گذارند.

مردم‌سالاری دینی؛ بهترین ملاک برای تصحیح اخلاق و رفتار ما

آنچه که من در پایان مطالبِ امروز می‌خواهم عرض کنم این است: امروز بهترین چیزی که ممکن است ما بتوانیم برای تصحیح اخلاق و رفتار و منش خودمان - یعنی مسؤولان کشور - ملاک قرار دهیم، مردم‌سالاری دینی است؛ همین چیزی که بارها گفته‌ایم و تکرار شده است. نباید اشتباه شود؛ این مردم‌سالاری به ریشه‌های دمکراسی غربی مطلقاً ارتباط ندارد. این یک چیز دیگر است. اوّلاً مردم‌سالاری دینی دو چیز نیست؛ این‌طور نیست که ما دمکراسی را از غرب بگیریم و به دین سنجاق کنیم تا بتوانیم یک مجموعه کامل داشته باشیم؛ نه. خودِ این مردم‌سالاری هم متعلّق به دین است. مردم‌سالاری هم دو سر دارد که من در یک جلسه دیگر هم به بعضی از مسؤولان این نکته را گفتم. یک سرِ مردم‌سالاری عبارت است از این‌که تشکل نظام به وسیله اراده و رأی مردم صورت گیرد؛ یعنی مردم نظام را انتخاب می‌کنند، دولت را انتخاب می‌کنند، نمایندگان را انتخاب می‌کنند، مسؤولان اساسی را به‌واسطه یا بی‌واسطه انتخاب می‌کنند؛ این همان چیزی است که غرب ادّعای آن را می‌کند و البته در آن‌جا این ادّعا واقعیت هم ندارد. بعضی کسان لجشان می‌گیرد از این‌که ما بارها تکرار می‌کنیم که ادّعای دمکراسی در غرب، ادّعای درستی نیست. خیال می‌کنند که یک حرفِ تعصّب‌آمیز است؛ در حالی که نه، این حرف، حرف ما نیست؛ تعصّب‌آمیز هم نیست؛ ناشی از ناآگاهی هم نیست؛ متّکی به نظرات و حرفها و دقّتها و مثال‌آوردنهای برجستگان ادبیات غربی است. آنها خودشان این را می‌گویند. بله؛ در تبلیغات عمومی، آن‌جایی که با افکار عمومی سر و کار دارند، اعتراف نمی‌کنند. آن‌جا می‌گویند آراء مردم وجود دارد و هرچه هست، متّکی به رأی و خواست

---

۱ بحارالانوار، ج۶۳_۷۰

۲ خصال: ۵۱

۳ خصال: ۵۱

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

مردم است؛ اما واقعیت قضیه این نیست. خودشان هم در سطوح و مراحلی به این معنا اعتراف می‌کنند؛ در نوشته‌هایشان هم هست و ما هم از این قبیل اعترافها را فراوان دیده‌ایم؛ امروز هم که شما در کشور ایالات متحده امریکا نمونه‌اش را می‌بینید؛ این به اصطلاح مردم‌سالاری است! ما آن را نمی‌گوییم. آن بخش انتخاب مردم، یکی از دو بخش مردم‌سالاری دینی است که البته آن هست. مردم بایستی بخواهند، بشناسند، تصمیم بگیرند و انتخاب کنند تا تکلیف شرعی درباره آنها منجز شود. بدون شناختن و دانستن و خواستن، تکلیفی نخواهند داشت.

ما در قبال مردم وظایف جدّی و حقیقی داریم

سرِ دیگر قضیه مردم‌سالاری این است که حالا بعد از آن‌که من و شما را انتخاب کردند، ما در قبال آنها وظایف جدّی و حقیقی داریم. بعضی دوستان این روایات را از نهج‌البلاغه و غیر نهج‌البلاغه جمع کردند که البته مجال نیست که من همه آنها را بخوانم؛ دو سه نمونه‌اش را می‌خوانم. «و ایّاک والمنّ علی رعیتک باحسانک او التّزیّد فیما کان من فعلک او ان تعدهم فتتبع موعدک بخلفک فانّ المنّ یبطل الاحسان و التّزیّد یذهب بنور الحقّ والخلف یوجب المقت عندالله و النّاس»[1] . می‌فرماید: نه سر مردم منّت بگذارید که ما این کارها را برای شما کردیم یا می‌خواهیم بکنیم؛ نه آنچه را که برای مردم انجام دادید، درباره‌اش مبالغه کنید؛ - مثلاً کار کوچکی انجام دادید، آن را بزرگ کنید - و نه این‌که وعده بدهید و عمل نکنید. بعد فرمود: اگر منّت بگذارید، احسانتان باطل خواهد شد. مبالغه، نور حق را خواهد برد؛ یعنی همان مقدار راستی هم که وجود دارد، آن را در چشم مردم بی‌فروغ خواهد کرد. اگر خلف وعده کنید، «یوجب المقت الله و النّاس»[2]؛ در نظر مردم و در نظر خدا این مقت و گناه است. «قال الله تعالی: کبر مقتا عندالله ان تقولوا ما لاتفعلون»[3]. هرچند اینها کلام امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاةوالسّلام خطاب به مالک اشتر است، اما خطاب به ما هم هست.

منع امتیازهای ویژه در نظام مردم‌سالاری دینی

نکته دوم از همین قبیل وظایف، مربوط به مردم‌سالاری دینی است: «انصف الله و انصف النّاس من نفسک و من خاصة اهلک و من لک فیه هوی من رعیتک»[4]؛ یعنی درباره خودت، درباره دوستان و خویشاوندان و رفقای خودت، رعایت انصاف را در قبال مردم و خدا بکن؛ یعنی اختصاص و امتیاز به آنها نده؛ یعنی همین چیزی که دوستان عزیز فرنگی‌مآب ما به آن «رانت‌خواری» می‌گویند؛ یعنی امتیاز ویژه. امکانات استفاده از یک شرکت و یک منبع مالی را در اختیار جمع خاصی قرار دادن، به مناسبت این‌که اینها دوست یا خویشاوند یا رفیق ما هستند. این کار جزو کارهای ضدّمردم‌سالاری است. هر کس که این کارها را بکند، همان فسادی ایجاد خواهد شد که الان آقای رئیس جمهور به آن اشاره کردند. بله، باید با این فسادها مبارزه شود. برادران و خواهران عزیز! تا این فسادها در مجموعه کارگزاران کشور وجود داشته باشد، توانایی کار وجود نخواهد داشت و پیشرفت امکان ندارد؛ هر کار هم بکنید، امکان نخواهد داشت. اینها شکافها و دره‌ها و حفره‌هایی است که وقتی به وجود آمد، هرچه شما دستاورد داشته باشید و در آن بریزید، آنها را پُر نمی‌کند؛ دستاورد هم از بین می‌رود. لذا اوّل باید اینها را علاج کرد. این فرمایش امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاةوالسّلام است: «من لک فیه هوی من رعیتک»؛ به رفقا و نزدیکان و آدمهایی که دوستشان

---

[1] نهج‌البلاغه، نامه ۵۳

[2] نهج‌البلاغه، نامه ۵۳

[3] صف: ۳

[4] نهج‌البلاغه، نامه ۵۳

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

داری، نباید امتیاز ویژه بدهی؛ همه باید یکسان امتیاز ببرند. امتیازی که هست، باید در اختیار همه قرار گیرد. اگر بناست قرعه‌کشی شود، اگر بناست سقف باشد، در عین حال نباید برای کسی امتیازی وجود داشته باشد.

توجّه به گسترش عدالت و جلب خشنودی توده‌های مردم

سوم: این هم یک نشانه دیگر مردم‌سالاری است؛ «و لیکن احبّ الامور الیک اوسطها فی الحقّ و اعمها فی العدل و اجمعها لرضی الرعیّة»[1]؛ دنبال کارهایی باش که از افراط و تفریط دور باشد و عدالت را در سطح وسیع‌تری شامل حال مردم کند؛ یعنی سطح تماسش با مردم و منافع آنها هرچه وسیعتر باشد و رضایت و خشنودی عامّه و توده‌های مردم را بیشتر جلب کند. دنبال این نباش که رضایت گروههای خاص - یعنی صاحبان ثروت و قدرت - را به دست آوری. من و شما مخاطب این خطابیم. الان شما اگر وزیرید، اگر نماینده‌اید، اگر از مسؤولان مربوط به نیروهای مسلّحید، اگر مربوط به رهبری هستید، اگر مربوط به قوّه قضائیّه هستید، هرجا هستید، باید توجّه داشته باشید کاری که انجام می‌دهید، در جهت میل صاحبان ثروت و قدرت نباشد؛ که اینها در این فرمایش امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاةوالسّلام به «خاصّة» تعبیر شده است. بعد می‌فرماید: «فانّ سخط العامة یجحف برضی الخاصة»[2]؛ اگر دل صاحبان ثروت و قدرت را به دست آوردید و مردم را ناراضی کردید، نارضایتی مردم این گروههای خشنودشده خواص - یعنی صاحبان ثروت و قدرت - را مثل سیلابی خواهد برد. «و انّ سخط الخاصة یغتفر مع رضی العامة»[3]؛ اما اگر رعایت میل دل صاحبان ثروت و قدرت را نکردید، از شما ناراضی می‌شوند؛ بگذار ناراضی شوند. وقتی مردم از شما راضی‌اند و برای آنها کار کردید، بگذار اینها ناراضی باشند. «یغتفر»؛ این نارضایی بخشوده است.

در نظام مردم‌سالاری، مسؤول، پاسخگوست

مردم‌سالاری فقط این نیست که انسان تبلیغات و جنجال کند و بالأخره عدّه‌ای را به پای صندوقها بکشاند و رأیی را از مردم بگیرد، بعد هم خداحافظ؛ هیچ کاری به کار مردم نداشته باشد! بعد از آن‌که این نیمه اوّل تحقّق پیدا کرد، نوبت نیمه دوم است؛ نوبت پاسخگویی است. درباره همین گروههای خاص، باز امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاةوالسّلام در این بیان مطالبی دارد: «لا تقولنّ انّی مؤمّر آمر فاطاع»[4]؛ این جمله باز در همین نامه مالک اشتر است. فرمود: نگو به من مأموریت داده شده، به من مسؤولیت داده شده و من صاحب فلان مسؤولیت شده‌ام - «آمر فاطاع»؛ بنده مسؤولم، دستور می‌دهم و شما باید اطاعت کنید؛ این‌طور حرف نزن - «فانّ ذلک ادغال فی القلب»[5]؛ این دل تو را خراب و نابود می‌کند؛ واقعش نیز همین است. بعد چند خصوصیت دیگر را ذکر می‌کند: «و تقرّب من الفتن»[6]؛ این، برگشت خشم‌آلودِ مردم را به تو نزدیک می‌کند. وقتی این‌طور حرف بزنی، مردم از خودخواهی و مَن مَن گفتن تو و خود را محور همه چیز دانستن و مسؤولیتی برای خود قائل نبودن، برای همیشه ناخشنود می‌شوند.

---

۱ نهج‌البلاغه، نامه ۵۳
۲ تحف‌العقول، ۱۲۸
۳ تحف‌العقول، ۱۲۷
۴ تحف‌العقول، ۱۲۷
۵ تحف‌العقول، ۱۲۷
۶ تحف‌العقول، ۱۲۷

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

اوّلین قدم، اصلاح درونی خود ماست

عزیزان! روز ماه رمضان است؛ روزها و ساعات متبرّکی است. همه باید از این ساعات و روزها استفاده کنند. استفاده حقیقی من و شما از این ساعات و از این روزها و شبها این است که از خدا بخواهیم و خودمان هم مجاهدت کنیم تا بتوانیم مانند یک کارگزار اسلامی واقعی، یک مسؤول حقیقی مؤمن و اسلامی، در هر بخشی که هستیم، عمل کنیم. باید این‌طور شود و چاره‌ای هم نیست؛ یعنی اصلاً نمی‌شود تحمّل و قبول کرد که ما اجازه دهیم این فسادها در بین ما رواج پیدا کند؛ نه، آن کارها باید بشود و همه هم مسؤولند. باید تلاش شود، این مجاهدتها باید بشود، این اصلاحها باید صورت گیرد. اوّلین قدم اصلاح - که اصلاحات گفته می‌شود - اصلاح درونی خود ماست؛ یعنی این مجموعه مسؤولان نظام بایستی خودشان را از این روشها و منشها و خُلقیّات و رفتارهای غیر اسلامی خلاص کنند و نجات دهند. اگر این کار صورت گرفت، آن‌گاه پیشرفت کارها ممکن خواهد شد.

در این ماه رمضان از خدای متعال توفیق بخواهید و دعا کنید تا بتوانیم این مرحله را نیز بگذرانیم. ان‌شاءالله مرحله بعد تشکیل کشور اسلامی است که اگر این کشور به وجود آمد، به فضل پروردگار همان الگویی خواهد شد که دشمنها هرگز نمی‌خواستند چنین الگویی به وجود آید. خداوند ان‌شاءالله همه شما را موفّق بدارد.

والسّلام علیکم و رحمةالله و برکاته

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

بیانات در خطبه‌های نماز جمعه تهران ۱۳۷۹/۹/۲۵

بسم‌الله‌الرّحمن‌الرّحیم

الحمدلله ربّ العالمین. نحمده و نستعینه، و نؤمن به و نستغفره، و نتوکل علیه، و نصلّی و نسلّم علی حبیبه و نجیبه و خیرته فی خلقه، حافظ سرّه و مبلّغ رسالاته، سیّدنا و نبیّنا ابی‌القاسم المصطفی محمّد و علی آله الأطیبین الأطهرین المنتجبین. سیّما بقیّة‌الله فی‌الأرضین. و صلّ علی ائمّة المسلمین و حماة المستضعفین و هداة المؤمنین. اوصیکم عبادالله بتقوی‌الله.

همه برادران و خواهران عزیز نمازگزار و خود را به رعایت تقوا و ورع و توجّه به خدای متعال در همه فعل و تَرکی که در امور زندگی - چه فردی، چه اجتماعی - بر سر راه خویش مشاهده می‌کنیم، توصیه می‌کنم. خدا را در نظر بگیریم؛ رضایت او را بر همه چیز ترجیح دهیم و تکلیف او را برای خود فوز عظیمی بشماریم. ان‌شاءالله روزه این ماه - که ماه تقواست - کمک کند تا یکایک ما، هر جا هستیم و هر که هستیم، بتوانیم مایه و زاد و توشه تقوا را در نفس و در عملِ خودمان افزایش دهیم.

این روزها متعلّق به امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاةوالسّلام است؛ علاوه بر این‌که امسال هم به عنوان سال این بزرگوار نامگذاری شده است. یاد و نام و خاطرات امیرالمؤمنین علیه‌السّلام برای چیست؟ در درجه اوّل برای این است که ما این فرصت را برای خود به وجود آوریم که از او تبعیت کنیم. شیعه، یعنی تابع. اگر تبعیّت و پیروی از او نباشد، نسبت دادن خود به او، ظلم به او خواهد بود. علاوه بر این، با معرفی چهره آن بزرگوار می‌توانیم مسأله اصلی اسلام را که اداره جوامع بشری با نظام اسلامی و با دستور اسلامی است - در ذهن و دل مردمِ این زمان روشن کنیم. محور همه چیز، حکومت چند ساله امیرالمؤمنین است؛ لذا ما از آنچه که درباره آن بزرگوار می‌گوییم، باید قصدمان تبعیّت باشد. البته این را باید تأکید کنم که در روزگار ما که نظام اسلامی به پیروی از دستورات اسلام بر سرِ کار آمده است، آن کسانی که در درجه اوّل وظیفه دارند از امیرالمؤمنین پیروی کنند، مسؤولان و صاحبان مناصب در نظام اسلامی‌اند.

امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاةوالسّلام، هم خطاب به مسؤولان مطالبی را فرموده است و هم خطاب به آحاد مردم. آنچه که خطاب به آحاد مردم است، عمدتاً خطاب به مسؤولان هم هست؛ اما آنچه که خطاب به مسؤولان است، فقط خطاب به خود آنهاست؛ که این در نامه‌های امیرالمؤمنین - چه نامه معروف آن حضرت به مالک اشتر،[1] چه بقیه نامه‌هایی که به استانداران و کارگزاران نظامِ خودشان می‌نوشتند - منعکس است.

امروز ما - هم مسؤولان و صاحبان مناصب در جمهوری اسلامی و هم آحاد مردم - به‌شدّت احتیاج داریم که این دستورات و توصیه‌ها را بشناسیم و به آنها عمل کنیم. اگر به این دستورات عمل کردیم، آنگاه «کنتم خیر امّة اخرجت للنّاس»[2] تحقّق پیدا خواهد کرد؛ یعنی امّتی خواهیم شد که وقتی همه دنیا به ما نگاه می‌کنند، می‌توانند از ما سرمشق بگیرند و ما را اسوه خودشان قرار دهند. اگر به آن روشها و دستورها عمل نکردیم، بتدریج ممکن است خدای نخواسته کار مردم و مسؤولان ما به جایی برسد که نه تنها به اسلام هیچ آبرویی ندهند، بلکه از شأن اسلام هم کم کنند. اگر ما از اسلام و از دستورات امیرالمؤمنین در عمل فاصله بگیریم، این خطر وجود دارد.

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

---

۱ نهج‌البلاغه، نامه ۵۳

۲ آل عمران: ۱۱۰

چون هوای امروز مناسبِ تفصیل در گفتار نیست، من مایلم در خطبه اوّل مختصراً دو بخش را عرض کنم: یکی بخشِ مربوط به حکومت است؛ یکی بخشی است که مسؤولیت آن با مردم است، اما حوزه کارِ آن شامل حکومت و مردم - هر دو - است. خلاصه آن بخشِ مربوط به حکومت در کلمات امیرالمؤمنین این است: در نظر امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاةوالسّلام منصب حکومتی نباید وسیله‌ای برای راحتی و عیش و کسب دنیا برای خود باشد. این یک کاسبی مثل بقیه کاسبیها نیست؛ این یک مسؤولیت پذیری است. اشتغال به این مسؤولیت نمی‌تواند برای این باشد که انسان چیزی به دست آورد، مالی جمع کند، آینده خود و فرزندانش را از این راه تأمین کند و یا در دنیا خوش بگذراند. پس هدف از قبول مناصب دولتی در نظام جمهوری اسلامی و نظام اسلامی چه باید باشد؟ هدف باید اجرای عدالت، تأمین آسایش مردم، فراهم کردن زمینه جامعه انسانی برای شکفتن استعدادها، برای تعالی انسانها و برای هدایت و صلاح بنی‌آدم باشد. وقتی که در نظر امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاةوالسّلام هدف این شد، آن‌گاه این بیاناتی که از آن بزرگوار می‌شنویم، همه معنا پیدا می‌کند.

امیرالمؤمنین می‌فرماید: من آماده‌ام که سخت‌ترین شرایط زندگی را برای خودم به وجود آورم؛ اما خدا را در حالی که به یکی از بندگان او ظلم کرده‌ام، ملاقات نکنم؛ «والله لان ابیت علی حسک السّعدان مسهّدا و اجرّ فی الاغلال مصفّدا»[1]؛ اگر مرا با بدن برهنه بر روی خارها بیندازند، یا با زنجیرهای گران، دست و پایم را ببندند و روی زمین بکشانند، این شکنجه جسمانی برای من قابل قبولتر و محبوبتر است از این‌که «القی الله و رسوله یوم القیامه ظالما لبعض العباد و غاصباً لِشیءٍ من الحطام»[2]؛ خدا را در حالی ملاقات کنم که به یک نفر ظلم کرده‌ام، یا مال دنیا را برای خود جمع کرده‌ام.

آن حضرت در جایی دیگر از نهج‌البلاغه می‌فرماید: «انّ‌الله تعالی فرض علی ائمّة الحق ان یقدّروا انفسهم بضعفة النّاس»؛ یعنی صاحبان مناصب در نظام حق، حق ندارند خودشان را با اعیان و اشراف مقایسه کنند و بگویند چون اشراف و اعیان این‌گونه خانه و زندگی دارند و این‌طور گذران می‌کنند، پس ما هم که صاحب این منصب و این مسؤولیت در جمهوری اسلامی یا در نظام اسلامی و حاکمیت اسلامی هستیم، سعی کنیم مثل آنها زندگی کنیم؛ یا این‌که چون رؤسا و مسؤولان و وزرای کشورهای دیگر در نظامهای غیر الهی و غیر حق این‌طور زندگی می‌کنند، این‌طور خوشگذرانی می‌کنند و این‌گونه از امکانات مادی استفاده می‌کنند، ما هم بایستی همان‌طور زندگی کنیم؛ نه. حق ندارند زندگیشان را با اعیان و اشراف و متمکنان و یا با منحرفان اندازه‌گیری کنند. پس با چه کسانی باید زندگی خودشان را اندازه بگیرند؟ «ان یقدّروا انفسهم بضعفة النّاس»[3]؛ با مردم معمولی، آن هم ضعیفها و پایین‌ترهایشان. در این عبارت، این تعبیر نیست که مثل آنها زندگی کن - ممکن است هر کسی نتواند آن‌گونه زندگی را بر خودش تنگ بگیرد - اما این هست که خودت را با او اندازه بگیر و با او مقایسه کن؛ نه با اعیان و اشراف و با فلان پولدار و فلان سرمایه دار. مسؤول و صاحب یک منصب در نظام اسلامی و نظام حق، نباید طوری زندگی کند که باب اعیان و اشراف و متمکنان و برخورداران جامعه، یا مسؤولان کشورهای غیر اسلامی است. این فرهنگ غلطی است که هرکس در مسؤولیتهای دولتی به مقام و مسؤولیتی رسید، باید فلان طور خانه، یا فلان طور وسیله رفت و آمد، یا فلان طور امکانات زندگی داشته باشد؛ نه، دستور امیرالمؤمنین این نیست؛ فقط مربوط به آن زمان هم نیست؛ مربوط به همه زمانهاست. آن زمان هم این‌گونه نبود که همه مردم فقیر باشند. فتوحات اسلامی

---

[1] نهج‌البلاغه، خطبه ۲۲۴
[2] نهج‌البلاغه، خطبه ۲۲۴
[3] نهج‌البلاغه، خطبه ۲۰۰

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

شده بود؛ در کشور اسلامی ثروتهایی وجود داشت و ثروتمندان و تجّاری بودند که - از راه حرام یا حلال، فعلاً کاری نداریم - زندگیهایشان، زندگیهای برخوردارانه بود. امیرالمؤمنین در همین زمان می‌فرماید نباید زندگی شما، زندگی برخوردارانه باشد.؛ این مربوط به مسؤولان و صاحبان مناصب در نظام اسلامی است که باید خودشان را با مردمِ ضعیف بسنجند، نه با برخورداران جامعه.

آن حضرت در نامه دیگری به اشعث‌بن‌قیس می‌فرماید: «وانّ عملک لیس لک بطعمة ولکنّه فی عنقک امانة»[1]؛ یعنی این مسؤولیت و منصبی که در نظام اسلامی داری، طعمه و سرمایه و کاسبی نیست - اشتباه نشود - مسؤولیت در نظام اسلامی باری بر دوش انسان است که باید آن را به خاطر هدف و نیّتی تحمّل کند. برداشت صحیح از دولت اسلامی و مسؤولیت اسلامی این است.

مسؤولان اسلامی نباید در رفتار و عملِ خودشان مسرفانه و متجمّلانه زندگی کنند. بالاتر از آن، نباید طوری زندگی کنند که روش اسراف‌آمیز و تجمّل‌آمیز به یک فرهنگ تبدیل شود. این هم نقطه بعدی است که اهمیتش از اوّلی بیشتر است، یا لااقل کمتر نیست. فرض بفرمایید اگر به وسیله یک نفر در سطح عالی و در میان صاحبان مناصب حکومت اسلامی، کیفیّت آرایش محلّ زندگی و محلّ کار، کیفیّت زندگی خانوادگی، چگونگی ازدواج فرزندان، مهریه‌ها و جهیزیه‌ها و از این قبیل، به شکل غیر اسلامی آن - به معنای مسرفانه - انجام گیرد، این به فرهنگ تبدیل می‌شود؛ به این معنا که بقیه نگاه می‌کنند و یاد می‌گیرند؛ مهریه‌ها بالا می‌رود، ازدواجها مشکل می‌شود، زندگی سخت می‌شود و همین رفتار بتدریج آثارش در طول مدتی کوتاه یا بلند، در متن جامعه منعکس می‌گردد. بنابراین مهمترین مطلب اصلی امیرالمؤمنین در باب حکومت این است: حاکم نباید حکومت را برای خود وسیله اعاشه و زندگی و کسب درآمد و اندوختن ثروت قرار دهد، بلکه باید آن را یک مسؤولیت بداند. باری است بر دوش او؛ باید همه همّت خود را بگذارد که این بار را به منزل برساند.

نقطه محوری همین مسؤولیت هم رعایت حدود و حقوق مردم، رعایت عدالت در میان مردم، رعایت انصاف در قضایای مردم و تلاش برای تأمین امور مردم است. برای حاکم اسلامی، حوائج و نیازهای مردم اصل است. چند روز قبل از این، بنده در صحبتی به مسؤولان کشور همین را گفتم. یک روی مسأله مردم‌سالاری این است که مردم مسؤولان را انتخاب می‌کنند. آن روی دیگر این است که وقتی مسؤولان بر سرِ کار آمدند، همه همّتشان رفع نیازهای مردم و کار برای آنهاست. این معنا در کلمات امیرالمؤمنین موج می‌زند. در نامه به مالک اشتر از آن حضرت نقل شده است: «من ظلم عبادالله کان الله خصمه دون عباده و من خاصمه الله ادحض حجته و کان لله حربا»[2]؛ اگر کسی به مردم ظلم کند، خدا طرف حساب اوست؛ خدا وکیل مدافع بندگان مظلوم در مقابل اوست؛ اصطلاحاً خصم اوست؛ «و کان لله حربا»؛ او در حال جنگ و مقابله با خداست. البته فرق نمی‌کند؛ اگرچه امیرالمؤمنین علیه‌السّلام این نامه‌ها را خطاب به استاندارانش - مالک اشتر، اشعث‌بن‌قیس، عثمان‌بن‌حنیف و دیگران - نوشته است؛ اما همه رده‌های مسؤول که کاری در دستشان هست، مشمول این خطاب هستند.

اگر حاکمان و صاحب‌منصبان اسلامی بخواهند این وظایف را انجام دهند، به یک نقطه دیگر احتیاج دارند و آن، اخلاص و برای خدا کار کردن و با خدا رابطه خود را نگه‌داشتن است. مسؤول امور و صاحبِ منصب در نظام اسلامی، مسأله‌اش فقط مواجهه با مردم نیست؛ اگر با خدا متّصل نباشد، کارِ برای مردم و خدمت برای آنها - یعنی

---

[1] نهج‌البلاغه، نامه ۵

[2] نهج‌البلاغه، نامه ۵۳

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

همان مسؤولیت اصلی‌ای که دارد - لنگ خواهد ماند. پشتوانه این مأموریت و مسؤولیت، همین ارتباط با مردم است؛ لذا باز امیرالمؤمنین - طبق روایت نهج‌البلاغه - در همین نامه به مالک اشتر می‌فرماید: «واجعل لنفسک فیما بینک و بین الله افضل تلک المواقیت»[1]؛ اوقات خودت را که برای کارهای گوناگون صرف می‌کنی، بهترین و بانشاط‌ترینش را بگذار برای خلوت بین خودت و خدا؛ یعنی حالت ارتباط با خدا و انابه به او و تضرّع را برای اوقات خستگی و کسالت نگذار. بعد می‌فرماید: «وان کانت کلّها لله»[2]؛ اگرچه وقتی که تو صاحبِ منصب در حکومت اسلامی هستی، همه کارهایت متعلّق به خداست - به شرطی که «اذا صلحت فیها النّیّة و سلمت منها الرّعیّة»[3]؛ نیّتت خالص باشد و کاری که مردم را بیازارد، از تو سر نزند - اما درعین‌حال در بین تمام این تلاشهایی که همه‌اش هم عبادت است، وقتی را بگذار برای این‌که بین خودت و خدا خلوت کنی. این چهره صاحبان مناصب در نظام اسلامی و در قاموس امیرالمؤمنین است.

آنچه که ما از آن بزرگوار داریم، غالباً مربوط به دوران حکومت اوست؛ آنچه که از دوران بیست و پنج ساله مابین وفات پیغمبر و خلافت آن بزرگوار داریم، بسیار معدود است؛ آن چیزی هم که در مورد زندگی در دوران پیغمبر است، غالباً جهاد است و تحت‌الشّعاع نیّرِ اعظم وجود نبی اکرم است. بنابراین آنچه که از امیرالمؤمنین نقل می‌شود، بیشتر مربوط به همین دوران قریب پنج ساله حکومت اوست که از زبان یک حاکم، منش یک حاکم را ترسیم می‌کند و بخش اوّلِ آن مربوط به وظیفه مسؤولان است و خلاصه آن این است: مسؤول نظام اسلامی، مسؤولی است که برای مردم و در راه خداست؛ برای هوی و هوس و منافع شخصی خود نیست.

بخش دیگری که باز آن را مختصر عرض می‌کنم - که مربوط به عموم مردم است - در درجه اوّل عبارت است از امر به معروف و نهی از منکر در مسائل اجتماعی. البته در مسائل فردی، تقوا بسیار زیاد مورد توصیه امیرالمؤمنین است؛ اما در زمینه مسائل اجتماعی شاید هیچ خطابی به مردم شدیدتر، غلیظتر، زنده‌تر و پُرهیجان‌تر از خطاب امر به معروف و نهی از منکر نیست. امر به معروف و نهی از منکر، یک وظیفه عمومی است. البته ما باید تأسّف بخوریم از این‌که معنای امر به معروف و نهی از منکر درست تشریح نمی‌شود. امر به معروف، یعنی دیگران را به کارهای نیک امر کردن. نهی از منکر، یعنی دیگران را از کارهای بد نهی کردن. امر و نهی، فقط زبان و گفتن است. البته یک مرحله قبل از زبان هم دارد که مرحله قلب است و اگر آن مرحله باشد، امر به معروفِ زبانی، کامل خواهد شد. وقتی که شما برای کمک به نظام اسلامی مردم را به نیکی امر می‌کنید - مثلاً احسان به فقرا، صدقه، راز داری، محبّت، همکاری، کارهای نیک، تواضع، حلم، صبر - و می‌گویید این کارها را بکن؛ هنگامی که دل شما نسبت به این معروف، بستگی و شیفتگی داشته باشد، این امر شما، امر صادقانه است. وقتی کسی را از منکرات نهی می‌کنید - مثلاً ظلم کردن، تعرض کردن، تجاوز به دیگران، اموال عمومی را حیف و میل کردن، دست درازی به نوامیس مردم، غیبت کردن، دروغ گفتن، نمّامی کردن، توطئه کردن، علیه نظام اسلامی کار کردن، با دشمن اسلام همکاری کردن - و می‌گویید این کارها را نکن؛ وقتی که در دل شما نسبت به این کارها بغض وجود داشته باشد، این نهی، یک نهی صادقانه است و خود شما هم طبق همین امر و نهی‌تان عمل می‌کنید. اگر خدای نکرده دل با زبان همراه نباشد، آن‌گاه انسان مشمول این جمله می‌شود که «لعن الله الامرین بالمعروف التّارکین له»[4]. کسی که مردم

---

۱ نهج‌البلاغه، نامه ۵۳

۲ نهج‌البلاغه، نامه ۵۳

۳ نهج‌البلاغه، نامه ۵۳

۴ تفسیر الصادقی، ج ۱ ص ۳۳۹

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

را به نیکی امر می‌کند، اما خود او به آن عمل نمی‌کند؛ مردم را از بدی نهی می‌کند، اما خود او همان بدی را مرتکب می‌شود؛ چنین شخصی مشمول لعنت خدا می‌شود و سرنوشت بسیار خطرناکی خواهد داشت.

اگر معنای امر به معروف و نهی از منکر و حدود آن برای مردم روشن شود، معلوم خواهد شد یکی از نوترین، شیرین‌ترین، کارآمدترین و کارسازترین شیوه‌های تعامل اجتماعی، همین امر به معروف و نهی از منکر است و بعضی افراد دیگر درنمی‌آیند بگویند «آقا! این فضولی کردن است»! نه؛ این همکاری کردن است؛ این نظارتِ عمومی است؛ این کمک به شیوعِ خیر است؛ این کمک به محدود کردنِ بدی و شرّ است؛ کمک به این است که در جامعه اسلامی، گناه، همیشه گناه تلقّی شود. بدترین خطرها این است که یک روز در جامعه، گناه به عنوان ثواب معرفی شود؛ کار خوب به عنوان کار بد معرفی شود و فرهنگها عوض شود. وقتی که امر به معروف و نهی از منکر در جامعه رایج شد، این موجب می‌شود که گناه در نظر مردم همیشه گناه بماند و تبدیل به ثواب و کار نیک نشود. بدترین توطئه‌ها علیه مردم این است که طوری کار کنند و حرف بزنند که کارهای خوب - کارهایی که دین به آنها امر کرده است و رشد و صلاح کشور در آنهاست - در نظر مردم به کارهای بد، و کارهای بد به کارهای خوب تبدیل شود. این خطرِ بسیار بزرگی است.

بنابراین اوّلین فایده امر به معروف و نهی از منکر همین است که نیکی و بدی، همچنان نیکی و بدی بماند. از طرف دیگر، وقتی در جامعه گناه منتشر شود و مردم با گناه خو بگیرند، کار کسی که در رأس جامعه قرار دارد و می‌خواهد مردم را به خیر و صلاح و معروف و نیکی سوق دهد، با مشکل مواجه خواهد شد؛ یعنی نخواهد توانست، یا به آسانی نخواهد توانست و مجبور است با صرف هزینه فراوان این کار را انجام دهد. یکی از موجبات ناکامی تلاشهای امیر مؤمنان - با آن قدرت و عظمت - در ادامه این راه، که بالاخره هم به شهادت آن بزرگوار منجر شد، همین بود. روایتی که می‌خوانم، روایتِ تکان دهنده و عجیبی است. می‌فرماید: «لتأمرنّ بالمعروف و لتنهون عن المنکر او لیسلّطنّ الله علیکم شرار کم فیدعو خیارکم فلا یستجاب لهم»[1] ؛ باید امر به معروف و نهی از منکر را میان خودتان اقامه کنید، رواج دهید و نسبت به آن پایبند باشید. اگر نکردید، خدا اشرار و فاسدها و وابسته‌ها را بر شما مسلّط می‌کند؛ یعنی زمام امور سیاست کشور به مرور به دست امثال حَجّاج بن یوسف خواهد افتاد! همان کوفه‌ای که امیرالمؤمنین در رأس آن قرار داشت و در آن‌جا امر و نهی می‌کرد و در مسجدش خطبه می‌خواند، به خاطر ترک امر به معروف و نهی از منکر، به مرور به جایی رسید که حَجّاج‌بن‌یوسف ثقفی آمد و در همان مسجد ایستاد و خطبه خواند و به خیال خود مردم را موعظه کرد! حَجّاج چه کسی بود؟ حَجّاج کسی بود که خون یک انسان در نظر او، با خون یک گنجشک هیچ تفاوتی نداشت! به همان راحتی که یک حیوان و یک حشره را بکشند، حَجّاج یک انسان را می‌کشت. یک بار حَجّاج دستور داد و گفت همه مردم کوفه باید بیایند و شهادت بدهند که کافرند و از کفرِ خودشان توبه کنند؛ هر کس بگوید نه، گردنش زده می‌شود! با ترک امر به معروف و نهی از منکر، مردم این‌گونه دچار ظلمهای عجیب و غریب و استثنایی و غیر قابل توصیف و تشریح شدند. وقتی که امر به معروف و نهی از منکر نشود و در جامعه خلافکاری، دزدی، تقلّب و خیانت رایج گردد و بتدریج جزو فرهنگ جامعه شود، زمینه برای روی کار آمدن آدمهای ناباب فراهم خواهد شد.

البته امر به معروف و نهی از منکر حوزه‌های گوناگونی دارد که باز مهمترینش حوزه مسؤولان است؛ یعنی شما باید ما را به معروف امر، و از منکر نهی کنید. مردم باید از مسؤولان، کارِ خوب را بخواهند؛ آن هم نه به صورت

---

[1] تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۱۷۶

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

خواهش و تقاضا؛ بلکه باید از آنها بخواهند. این مهمترین حوزه است. البته فقط این حوزه نیست؛ حوزه‌های گوناگونی وجود دارد.

در مسأله امر به معروف و نهی از منکر، فقط نهی از منکر نیست؛ امر به معروف و کارهای نیک هم هست. برای جوان، درس خواندن، عبادت کردن، اخلاق نیک، همکاری اجتماعی، ورزش صحیح و معقول و رعایت آداب و عادات پسندیده در زندگی، همه جزو اعمال خوب است. برای یک مرد، برای یک زن و برای یک خانواده، وظایف خوب و کارهای بزرگی وجود دارد. هر کسی را که شما به یکی از این کارهای خوب امر بکنید - به او بگویید و از او بخواهید - امر به معروف است. نهی از منکر هم فقط نهی از گناهان شخصی نیست. تا می‌گوییم نهی از منکر، فوراً در ذهن مجسّم می‌شود که اگر یک نفر در خیابان رفتار و لباسش خوب نبود، یکی باید بیاید و او را نهی از منکر کند. فقط این نیست؛ این جزء دهم است.

نهی از منکر در همه زمینه‌های مهم وجود دارد؛ مثلاً کارهایی که افراد توانا دستشان می‌رسد و انجام می‌دهند؛ همین سوء استفاده از منابع عمومی؛ همین رفیق‌بازی در مسائل عمومی کشور، در باب واردات، در باب شرکتها و در باب استفاده از منابع تولیدی و غیره؛ همین رعایت رفاقتها از سوی مسؤولان. یک وقت دو نفر تاجر و کاسبند و با هم همکاری و رفاقت می‌کنند، آن یک حکم دارد؛ یک وقت است که آن کسی که مسؤول دولتی است و قدرت و اجازه و امضاء در دست اوست، با یک نفر رابطه ویژه برقرار می‌کند؛ این آن چیزی است که ممنوع و گناه و حرام است و نهی از آن بر همه کسانی که این چیزها را فهمیده‌اند - در خود آن اداره، در خود آن بخش، بر مافوق او، بر زیردست او - واجب است؛ تا فضا برای کسی که اهل سوء استفاده است، تنگ شود.

در محیط خانواده هم می‌شود نهی از منکر کرد. در بعضی از خانواده‌ها حقوق زنان رعایت نمی‌شود؛ در بعضی از خانواده‌ها حقوق جوانان رعایت نمی‌شود؛ در بعضی از خانواده‌ها، بخصوص حقوق کودکان رعایت نمی‌شود. اینها را باید به آنها تذکر داد و از آنها خواست. حقوق کودکان را تضییع کردن، فقط به این هم نیست که انسان به آنها محبّت نکند؛ نه. سوء تربیتها، بی‌اهتمامیها، نرسیدنها، کمبود عواطف و از این قبیل چیزها هم ظلم به آنهاست.

منکراتی که در سطح جامعه وجود دارد و می‌شود از آنها نهی کرد و باید نهی کرد، از جمله اینهاست: اتلاف منابع عمومی، اتلاف منابع حیاتی، اتلاف برق، اتلاف وسایل سوخت، اتلاف مواد غذایی، اسراف در آب و اسراف در نان. ما این همه ضایعات نان داریم؛ اصلاً این یک منکر است؛ یک منکر دینی است؛ یک منکر اقتصادی و اجتماعی است؛ نهی از این منکر هم لازم است؛ هر کسی به هر طریقی که می‌تواند؛ یک مسؤول یک طور می‌تواند، یک مشتری نانوایی یک طور می‌تواند، یک کارگر نانوایی طور دیگر می‌تواند. طبق بعضی از آمارهایی که به ما دادند، مقدار ضایعات نان ما برابر است با مقدار گندمی که از خارج وارد کشور می‌کنیم! آیا این جای تأسّف نیست؟! همه اینها منکرات است و نهی از آنها لازم است. طبق نهج‌البلاغه، امیرالمؤمنین نهی از اینها را یکی از محورهای اصلی توصیه‌های خود قرار داده است. در باب مسؤولان، آن‌طور مشی کردن و عمل کردن و دستور دادن و قاعده معیّن کردن؛ در باب عموم مردم هم آنها را وادار کردن به حضور، به فعالیت و به احساس مسؤولیت در مسائل اجتماعی، با همین امر به معروف و نهی از منکر.

وظیفه بزرگی بر دوش ما قرار دارد. امیرالمؤمنین جان مبارک خود را بر سر این کار گذاشت؛ همچنان که تمام عمر خود را از وقتی که می‌توانست تلاشی بکند - از همان وقتی که اسلام آورد، از اوان کودکی تا آخر عمر؛ چه دوران مکه، چه دوران مدینه، چه دوران بعد، چه در دوران خلافت - در همین راه مصرف کرد و یک آن از

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

مجاهدت و تلاش در راه خدا باز نایستاد. برای انسان والایی که می‌خواهد برفراز همه پدیده‌های عالم وجود پرواز کند و هیچ چیزی پابند او نباشد و او را اسیر نکند، اسوه حقیقی، امیرالمؤمنین است.

در این روزهاست که جامعه بشری به مصیبت او مبتلا می‌شود. وقتی که آن بزرگوار را ضربت زده بودند و در خانه بود، اصبغ‌بن‌نباته روایت می‌کند[1] و می‌گوید وارد شدم و خدمت امیرالمؤمنین رسیدم. دیدم حضرت دستمالی به سرشان پیچیده‌اند و رنگشان به‌شدّت پریده و زرد شده است و استراحت می‌کنند. حالِ حضرت خوب نبود؛ درعین‌حال به مردمی که پشت در نگران حال آن بزرگوار بودند، اجازه دادند و گفتند بیایید. می‌آمدند یکی یکی سلام می‌کردند و حضرت در همان حالِ ناتوانی که اثر زهر در همه بدن، حتی تا پاهای آن بزرگوار آشکار بود، خطاب به مردم می‌گفت: «سلونی قبل ان تفقدونی»[2]؛ از من بپرسید، از من بخواهید! حتی در لحظات آخر زندگی، از تلاش و مجاهدت باز نمی‌ماند. البته در دنباله جمله سلونی فرمود: «لکن خفّفوا علی»؛ اما کوتاه بپرسید؛ حال امامتان، حالِ خوبی نیست. صلّی الله علیک یا امیرالمؤمنین!

پروردگارا ! به محمّد و آل محمّد تو را سوگند می‌دهیم، ما را از پیروان حقیقی آن بزرگوار قرار بده. پروردگارا ! به محمّد و آل محمّد، رفتار و کردار ما را مایه وهن اسلام و وهن مسیر امیرالمؤمنین قرار نده؛ در همه‌ی زندگی، به ما توفیق حرکت در همین راه را عنایت فرما؛ ما را در آن راه زنده بدار و در آن راه بمیران و به اسلام و مسلمانان نصرت کامل عنایت کن. پروردگارا ! ما را بیامرز؛ گره‌های زندگی مردم را باز کن و دولت اسلامی و مسؤولان کشور اسلامی را به انجام وظایف و خدماتشان موفق گردان.

بسم‌الله‌الرّحمن‌الرّحیم

قل هو الله احد. الله الصّمد. لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد.[3]

بسم‌الله‌الرّحمن‌الرّحیم

الحمدلله ربّ العالمین. والصّلاة والسّلام علی سیّدنا و نبیّنا ابی‌القاسم المصطفی محمّد و علی آله الأطیبین الأطهرین المنتجبین. سیّما علی امیرالمؤمنین و الصّدیقة الطّاهرة سیّدة نساءالعالمین و الحسن و الحسین سیّدی شباب اهل الجنّة و علی‌بن‌الحسین و محمّدبن‌علی و جعفربن‌محمّد و موسی‌بن‌جعفر و علی‌بن‌موسی و محمّدبن‌علی و علی‌بن‌محمّد و الحسن‌بن‌علی و الخلف القائم المهدی حججک علی عبادک و امنائک فی بلادک و صلّ علی ائمّة المسلمین و حماة المستضعفین و هداة المؤمنین. اوصیکم عبادالله بتقوی الله و استغفر الله لی و لکم.

مجدداً همه شما برادران و خواهران نمازگزار را به تقوای الهی توصیه می‌کنم. حرف عمده ما در این خطبه، مربوط به مسأله فلسطین است. علّت هم این است که امروز مسأله فلسطین، مسأله اوّل جهان اسلام است. امروز همه امّت اسلامی، بخصوص کشورهای نزدیکتر - مثل ملت و کشور ما - باید به این نکته توجّه کنند که هم صهیونیستهای حاکم بر فلسطین و غاصب فلسطین و هم پشتیبانان آنها، سعی می‌کنند ماجراهای داخل فلسطین را مسأله داخلی دولت غاصب اسرائیل وانمود کنند، که به‌هیچ‌وجه این‌گونه نیست. اگر در داخل فلسطین یک نفر هم قیام نمی‌کرد، به خاطر خود مسأله فلسطین، دنیای اسلام، خصم صهیونیستها و حامیانشان بود؛ حال که دیگر مردم فلسطین هم قیام کرده‌اند و خودشان آگاهانه وارد میدان شده‌اند.

---

۱ بحارالانوار، ج ۴۰، ص ۴۵

۲ کتاب سلیم‌بن قیس، ۸۰۲

۳ توحید: ۳ - ۱

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

فلسطین از دو نظر مسأله دنیای اسلام است: یکی از نظر این‌که فلسطین قطعه‌ای از خاک اسلامی است. در بین همه مذاهب رایج اسلامی، هیچ اختلافی نیست و فقها همه بر این اتّفاق دارند که اگر قطعه‌ای از خاک اسلامی به وسیله دشمنان اسلام جدا شد و حاکمیت دشمنان اسلام بر آن قطعه به‌وجود آمد، همه باید وظیفه خودشان را مجاهدت و تلاش برای برگرداندن آن قطعه به سرزمین اسلامی بدانند. لذا ملتهای مسلمان در هر جای دنیا که هستند، این را وظیفه خودشان می‌دانند. البته خیلیها نمی‌توانند اقدامی بکنند؛ اما هرکسی بتواند و هر طوری که بتواند، باید اقدام کند و اقدام می‌کند. برای همین هم هست که شما ملاحظه می‌کنید همه دنیای اسلام از روز قدسی که امام بزرگوار در جمعه آخر ماه رمضانِ هر سال معیّن کردند - که جمعه آینده است - استقبال می‌کنند و شما امسال خواهید دید که به فضل الهی و با توفیق پروردگار، روز قدس از هر سال، پُرشورتر و کوبنده‌تر در همه دنیای اسلام برگزار خواهد شد.

جهت دوم این است که اساساً تشکیل دولت یهودی - یا به تعبیر درست‌تر، دولت صهیونیست - در این نقطه از دنیای اسلام، با یک هدفِ بلند مدتِ استکباری به وجود آمد. اصلاً به وجود آوردن این دولت در این نقطه حسّاس که تقریباً قلب دنیای اسلام است - یعنی قسمت غرب اسلامی را که آفریقاست، به قسمت شرق اسلامی که همین خاورمیانه و آسیا و مشرق است، متّصل می‌کند و یک سه راهی است بین آسیا و آفریقا و اروپا - برای خاطر این بود که در بلند مدت، تداوم سلطه استعمارگرانِ آن روز - که در رأسشان دولت انگلیس بود - بر دنیای اسلام باقی بماند و این‌طور نباشد که اگر یک وقت دولت اسلامی مقتدری - مثل دورانهایی از حکومت عثمانی - به وجود آمد، بتواند جلوِ نفوذ استعمارگران و انگلیس و فرانسه و دیگران را در این منطقه بگیرد. لذا یک پایگاه برای خودشان درست کردند. بنابراین طبق اسناد تاریخی، تشکیل حکومت صهیونیستی در آن‌جا، بیش از آنچه که آرزوی مردم یهود باشد، یک خواست استعماری دولت انگلیس بود. شواهدی وجود دارد که در همان زمان بسیاری از یهودیها اعتقادشان این بود که احتیاجی به این دولت نیست؛ این دولت به نفعشان نیست؛ لذا گریزان بودند. بنابراین، این یک آرزو و ایده یهودی نبود؛ بیشتر یک ایده استعماری و یک ایده انگلیسی بود. البته بعد که به وسیله امریکا گوی سیاست دنیا و گوی استکبار از دست انگلیس ربوده شد، این هم جزو همان ابواب جمع مواریث استعماری بود که به امریکا رسید و امریکاییها حداکثر استفاده را کردند و الان هم استفاده می‌کنند. بنابراین نجات فلسطین و محو دولت غاصب صهیونیستی، مسأله‌ای است که با مصالح ملتهای این منطقه - از جمله با مصالح کشور عزیز ما ایران - سرو کار دارد. کسانی که از روز اوّلِ انقلاب، یکی از برنامه‌ها را مقابله و معارضه با نفوذ و اقتدار صهیونیستها قرار دادند، با محاسبه این کار را کردند. این برنامه، طبق مصالح کشور و مصالح عمومی جمهوری اسلامی و مردم ایران انتخاب شده است. در کشورهای دیگر نیز همین‌طور است. همه روشنفکران کشورهای اسلامی، همه سیاستمداران آزاداندیش، همه آنهایی که دستشان در حنای استکباری امریکا رنگ نگرفته است، معتقدند که باید با اسرائیل مقابله کرد؛ یعنی این را جزو مصالح کشورشان می‌دانند.

برای آن دولت غاصبِ دروغی جعلی، مسأله فلسطین، یک مسأله داخلی نیست؛ یک مسأله‌ی اساسی بین‌المللی است. آنچه که اهمیت دارد، این است که نسل جدید فلسطینی حقیقت را دریافته است. کدام حقیقت را؟ این حقیقت را که اگر بخواهد بر این زبونی و خواری و تحقیر و فشاری که بر او تحمیل می‌شود، فائق آید، راهش مبارزه و مقابله است؛ راهش رفتن پشت میز مذاکره نیست، که مذاکره کننده‌گان هم چیزی گیرشان نیامد.

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

از طرفی رفتار صهیونیستها آن‌قدر وحشیانه و دور از موازین رحم و مروّت انسانی است که به طور طبیعی این نسل جوانِ روی کارآمده فلسطینی را به ستوه آورده؛ دیگر طاقتشان تمام شده است و نمی‌توانند تحمّل کنند. صهیونیستها خیال می‌کنند که اگر شدت عمل به‌خرج دادند و تانک آوردند و توپ زدند و شیمیایی زدند، مردم را ساکت خواهند کرد. بله، ممکن است فشار را زیاد کنند و در برهه‌ای مردم را ساکت کنند؛ اما آن عقده‌های گره شده در گلو را که نمی‌توانند از بین ببرند؛ آنها که از بین‌رفتنی نیست؛ آن‌چنان رعد و غرّشی در فضا به وجود خواهد آورد که همه کاخهایشان را فرو خواهد ریخت. این‌طور نیست که بتوانند این حرکت را ریشه‌کن کنند.

نکته دوم که بسیار اهمیت دارد، این است که با این قیام، تمام محاسبات دولت غاصب صهیونیست به هم ریخته است؛ چون اساس محاسبات آنها بر این استوار بود که ملت فلسطین بعد از آن فشارهای اوّلِ کار و بعد از تبعید بیش از نیمی از مردم اصلی فلسطین به خارج از کشورشان و گذشتن سالهای متمادی، دیگر حال و حوصله و عزم و نشاط و جانِ مقابله را نخواهد داشت. در حال حاضر این محاسبات، غلط از آب درآمده و این پایه به هم ریخته است. وقتی هزاران هزار مردمی که در خودِ فلسطین هستند - نه گروههای فلسطینی خارج از مرزهای اصلی فلسطین که در لبنان یا اردن یا جاهای دیگر هستند - مصمّم باشند با آن نظام مبارزه کنند، دیگر آن فضای امنی که برای خودشان به عنوان بهشت موعود در نظر گرفته بودند و مهاجران غیرفلسطینی - یعنی یهودیان سرتاسر دنیا - را به آن‌جا کشانده بودند، وجود نخواهد داشت. امروز محاسبات به هم خورده است؛ لذا می‌بینید که دولتشان مجبور شد استعفا دهد. این، اجبار و ناگزیری است. البته کسانی که بیشترین فشار را برای این استعفا داشتند، ممکن است در محاسباتشان این‌طور خیال کنند که بایستی شدت عمل بیشتری به‌خرج داد و حکومت سنگدل‌تری را بر سر کار آورد؛ اما اشتباه و خطاست. مسأله، مسأله کوچکی نیست؛ مسأله عظیمی است؛ سرنوشت دنیای اسلام و سرنوشت همه کشورهای اسلامی - بخصوص کشورهایی که به این کانون خطر و به این غدّه فساد نزدیکترند - به سرنوشت آنها بستگی دارد.

در این ماه رمضان هم، صهیونیستها حداکثر فاجعه‌آفرینی را کردند. شما می‌بینید که از بچه کوچک شاید یکساله و دو ساله تا نوجوان و جوان و پیرمرد و مریض، جزو قربانیان این حوادثند. این، ضدیّتِ دشمن اسلام و مسلمین - یعنی گروه حاکم بر این بخش از میهن اسلامی - را با موازین بشری و با حقوق بشر نشان می‌دهد. درعین‌حال سناتورها و سیاستمداران و زبدگان سیاسی امریکا از اینها صریح حمایت می‌کنند. این کار را بکنند؛ میل خودشان است؛ سیاستشان این است؛ جوهره آنها همین است که باید از این مفسدان و شیطان‌صفتها و سبعها حمایت کنند. بیش از این هم توقّعی نیست؛ لیکن مردم دنیا باید از این عبرت بگیرند. خوشبختانه ملت ما چشم و گوشش باز است. مردم دنیا که همیشه در قضایای مختلف، شعار طرفداری از حقوق بشر، طرفداری از حقوق اکثریت و به قول خودشان طرفداری از دمکراسی را، از زبان امریکاییها شنیده‌اند که به آن تفاخر می‌کردند، باید در آینه فلسطین، چهره زشت واقعی سیاستهای امریکایی را مشاهده کنند.

و اما جمهوری اسلامی ایران از روز اوّل، موضعش را در مقابل این پدیده زشت، روشن کرده است. موضع جمهوری اسلامی ایران که امام فرمودند، بارها مسؤولان گفته‌اند و ما هم بارها تأکید کرده‌ایم، این است که اساساً این غدّه سرطانی اسرائیل باید از این منطقه کنده شود. این یک فرمولِ کاملاً انسانی قابل قبول هم دارد و آن این است که همه مردم فلسطین - نه مردمی که از جاهای دیگرِ دنیا به فلسطین مهاجرت کرده‌اند - از اردوگاهها و از همه جای دنیا به فلسطین برگردند و تکلیف حکومت خودشان را - که از آنها باید تشکیل شود - تعیین کنند. البته

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

بدیهی است که هرگز هیچ فلسطینی‌ای - چه مسلمان باشد، که اکثریت قاطعشان مسلمانند؛ چه مسیحی و یهودی باشد، که اقلیت کوچکی هم مسیحی و یهودی در آن‌جا هستند - راضی نیست و اجازه نخواهد داد که یک عدّه از کوچه‌گردهای لندن، یا از خانواده‌های توسری‌خورده مسکو، یا از هرزه‌های امریکا بیایند و در کشور آنها یک دولت تشکیل دهند و بر آنها حکومت کنند. کسانی که روزی چاقوکشی و قدّاره‌کشی می‌کردند و فقط هنرشان این بود که می‌توانستند خوب بزنند، خوب بکشند و بر طبق خواسته سرمایه‌داران صهیونیست و یهودی خوب عمل کنند، اگر بیایند و بر فلسطین حکومت کنند؛ بدیهی است که ملت فلسطین و دنیای اسلام چنین چیزی را اجازه نخواهد داد. این فرمول، فرمول دنیاپسندی است. کسانی که می‌گویند ما معتقد به آراء مردم و معتقد به دمکراسی هستیم، بسیار خوب؛ بفرمایید این دمکراسی! بالاخره این قطعه از دنیا که در این‌جا قرار دارد، مردمی داشته است؛ این مردم امروز هم هستند و زنده‌اند؛ چند میلیون نفر در همان جا زندگی می‌کنند، چند میلیون نفر هم در خارج از آن‌جا - در لبنان و اردن و نقاط دیگر - زندگی می‌کنند؛ اینها بیایند در همان‌جا اجتماع پیدا کنند و خودشان حکومت خود را انتخاب کنند؛ این روشِ بسیار درستی است. آنچه که مسلّم است، این است که حکومت صهیونیستی که امروز حاکم است و هر حکومت صهیونیستی دیگر، حق بقاء و حاکمیت در سرزمین فلسطین را ندارد.

به برادران عزیز فلسطینی‌مان که در آن‌جا با زحمات مواجه هستند، عرض می‌کنیم: اگر مقاومت و صبر کنید، هم ثواب الهی و هم پیروزی را به دست خواهید آورد. پیروزی همیشه با صبر و با حرکت در راه خدا همراه است؛ «ولینصرنّ الله من ینصره»[1]؛ تردیدی در این نیست. بنابراین، پیروزی وجود خواهد داشت؛ منتها باید صبر کنند و تحمّل داشته باشند. به همه کشورهای اسلامی و ملتهای مسلمان هم عرض می‌کنیم که امروز وظیفه شرعی همه ملتها و دولتهاست که به آن جماعت مؤمن و آن ملت مظلوم کمک برسانند و آنها را وسط میدان، تنها رها نکنند. البته کمکهایی هم می‌شود که امیدواریم این کمکها به جای خود برسد و ان‌شاءالله بتواند برای کم کردنِ آلام مردم فلسطین، مفید و مؤثّر واقع شود. از خداوند متعال می‌خواهیم که مشکلات اسلام و مسلمین و مشکلات مردم فلسطین را برطرف کند.

بسم‌الله‌الرّحمن‌الرّحیم

اذا جاء نصرالله و الفتح. و رأیت النّاس یدخلون فی دین الله افواجا. فسبّح بحمد ربّک و استغفره انّه کان توّابا.[2]

---

۱ حج - ۴۰

۲ نصر: ۴ - ۱

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

پیام به مناسبت روز قدس ۱۳۷۹/۹/۲۹

بسم‌الله‌الرّحمن‌الرّحیم

سلام گرم و تحیات خالصانه و بهترین تمنیات خود را در این ماه پُرفیض رمضان به همه‌ی مسلمانان جهان و انسانهای بیداردل تقدیم می‌کنم و برای شهدای فلسطین از آغاز نبرد با صهیونیسم تا امروز، رحمت و مغفرت و علو درجات و برای همه‌ی کسانی که در این راه با جان و مال خود مجاهدت می‌کنند موفقیت و پیروزی آرزو می‌کنم.

ما امسال در شرایطی به استقبال روز جهانی قدس می‌رویم که تحولات اساسی در صحنه‌ی مبارزات حق و باطل در سرزمین فلسطین صورت گرفته و مسلمانان درسهای بزرگی از آن آموخته‌اند که عبرت‌آموزی از آن تأثیر سرنوشت‌سازی در روند تحولات بر جای خواهد گذاشت.

ماهها است که موج جدید سرکوب، خشونت، خونریزی و آدمکشی توسط رژیم اشغالگر فلسطین سراسر این سرزمین را فرا گرفته و مسلمانان مظلوم و آواره اعم از پیر و جوان و خردسال و بیمار را به شهادت رسانده و سیل آسیب‌دیدگان و مجروحین برای معالجه به بیمارستانهای کشورهای اسلامی انتقال یافته‌اند. در این ماه مبارک رمضان نیز صهیونیستها همه‌روزه جنایات جدیدی را نسبت به مسلمانان روزه‌دار مرتکب می‌شوند، ولی درسها و عبرتهای این مبارزه بسی بزرگتر از دردها و مصیبتهای آن است و نور امید را در دلها روشن و افقهای آینده را تابناکتر می‌سازد. امروز نسل نوخاسته در فلسطین انواع مصیبتها را به جان می‌خرد و برای رسیدن به آینده‌یی پیروز و مطمئن راه صبر و پایداری را در پیش می‌گیرد «ولنبلونّکم بشئ من الخوف و الجوع و نقص من الاموال و الانفس و الثّمرات و بشّر الصّابرین».

انتفاضه مسجد الاقصی سرآغاز تحولی بزرگ در مبارزات مردم فلسطین است. مقاومت فلسطین راههای پُرفراز و فرود را آزموده و از انواع دسیسه‌ها عبور کرده و چالشهای سخت را پشت سر گذاشته و چکاچاک سلاحهای گوناگون و غرش جنگنده‌ها و توپخانه‌های دشمن را شنیده و امروز به نیکی دریافته است که تنها راه رهایی از چنگال جنایتکاران و حامیان آنها، جهاد و مقاومت مستمر است و افکار عمومی مسلمانان نیز این راهبرد را مورد تأیید قرار داده‌اند و نشانه‌ی آن سیل کمکهای مردمی و شور و حماسه‌یی است که در نمازهای جمعه کشورهای اسلامی در دفاع و پشتیبانی از انتفاضه به راه افتاده است.

شکست و عقب‌رانده شدن اسرائیل از جنوب لبنان درس بزرگی به حماسه‌آفرینان انتفاضه مسجدالاقصی داد و مبارزان فلسطینی در این شکست، نشانه‌های فروپاشی و شکست دشمن را در سرزمینهای اشغالی با هوشمندی و فراست دریافتند و با اتکاء به منبع لایزال دین و معنویت و تعالیم حیات‌بخش اسلام، به راه اصیل اسلامی برگشتند و پرچم مبارزه را برافراشته‌تر ساختند.

صهیونیستها معادلات قدرت را بر اساس تحقیر و به ذلت کشاندن ملت فلسطین پایه‌ریزی کرده بودند، ولی فلسطینیان بر ضد این معادله و بر ضد پیمانهای خفت‌بار رژیم صهیونیستی، نظام سلطه‌طلب امریکا و سازشکاران شکست‌خورده شوریدند و راه شرف و عزت را برگزیدند و رژیم جنایتکار اسرائیل را از درون با بحران و در مرزها با انتفاضه و مقاومت روبرو ساختند.

امسال همه‌ی روزهای جمعه ماه مبارک رمضان صحنه اعلام حمایت از مردم فلسطین و ابراز انزجار از اشغالگران صهیونیست است و مسلمانان و نمازگزاران جمعه در سراسر جهان خود را برای برگزاری مراسم پُرشکوه روز جهانی قدس آماده می‌کنند و یک بار دیگر حمایت بی‌دریغ خود را از مردم مظلوم فلسطین نشان خواهند داد.

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

امام خمینی(ره) با اعلام چنین روزی، مسأله فلسطین را در وجدانهای بشری بیدار نگهداشت و همه‌ی فریادها را علیه صهیونیسم متمرکز ساخت و ما هر سال شاهد استقبال فراوان و گسترده مسلمانان در این مراسم هستیم.

در کنار مسأله‌ی فلسطین، بیت‌المقدس نیز از اهمیت والایی برخوردار است. امروز توطئه‌های رنگارنگی برای غصب و بلعیدن این شهر مقدس و از بین بردن آثار اسلامی آن توسط صهیونیستها در جریان است، ولی این شهر به همه‌ی مسلمانان تعلق دارد و همه‌ی قدس پایتخت همه‌ی فلسطین است و مسلمانان اجازه نخواهند داد نقشه‌های شوم دشمنان جامه‌ی عمل بپوشد و با آن مقابله خواهند کرد.

امید است دولتهای اسلامی با خواسته‌های قاطبه ملتهای مسلمان همراه شوند و از این حرکت عظیم حمایت کنند و هرگونه رابطه با این رژیم اشغالگر را به طور کامل قطع نمایند و از تحریمهای مختلف اقتصادی و ابزارهای دیگر برای مقابله با این رژیم غاصب استفاده کنند و کمکهای مردمی را صرف مسأله اصلی فلسطین، معالجه مجروحان و بازسازی ویرانیها بنمایند. جمهوری اسلامی ایران نیز به حمایتهای خود از این حرکت و مردم مظلوم فلسطین ادامه خواهد داد و آیین‌های روز جهانی قدس را همراه با همه‌ی مسلمانان، پُرشکوه‌تر از هر سال برگزار خواهد کرد و امیدوار است هر روز شاهد پیروزی حق و عدالت و شکست و رسوایی باطل و اشغالگری باشیم.

والسّلام علیکم و رحمة‌الله و برکاته
سید علی خامنه‌ای
۲۹ آذرماه ۱۳۷۹
۲۲ رمضان المبارک ۱۴۲۱

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

بیانات در خطبه‌های نماز عید سعید فطر ۱۳۷۹/۱۰/۷

بسم‌الله‌الرّحمن‌الرّحیم

الحمدلله ربّ العالمین. الحمدلله خالق الخلق و باسط الرّزق و فالق الأصباح، دیّان الدّین، ربّ العالمین. نحمده و نستعینه و نؤمن به و نتوکل علیه و نصلّی و نسلّم علی حبیبه و نجیبه، سیّدنا و نبیّنا ابی‌القاسم المصطفی محمّد و علی آله الأطیبین الأطهرین المنتجبین. الهداة المهدیّین. سیّما بقیّةالله فی الأرضین. اوصیکم عبادالله بتقوی الله.

در خطبه اول نماز عید فطر، فقط دو مطلب را به شما برادران و خواهران عزیز نماز گزار عرض می‌کنم. اوّل، تبریک این عید بزرگ اسلامی است. تبریک عید فطر، به معنای تبریک گذراندنِ موفّقیت‌آمیز ماه مبارک رمضان است. خدا را شکرگزاریم که ملت ما را موفّق کرد که امسال هم ماه رمضانِ حقیقتاً مبارکی را بگذرانند. فضای کشور در سرتاسر ماه رمضان، با توجّهات مؤمنان و احساسات پاک جوانان مؤمن و انفاس قدسیّه روزه‌داران معطّر بود. امسال بحمدالله ماه رمضان از لحاظ توجّهات و توسّلات و موفّقیتهای مردم در زمینه‌های خودسازی معنوی، از سال گذشته و سالهای قبل از آن بهتر بود. این را قدر بدانیم و اثرات مبارکش را برای خود و ملتمان حفظ کنیم. ماه رمضان، ماه خودسازی است و خودسازی برای حرکت به سمت جلو است. ان‌شاءالله این راه و این سیر و این حرکت مبارک را - که ملت بزرگ ایران در طول این بیست‌ویکی دو سال دنبال می‌کند - با موفّقیت ادامه دهیم، و این همان نکته دومی است که خواستم عرض کنم؛ قدردانی از برکات الهی و توفیقاتی که در این ماه بر ملت ایران نازل فرموده است.

روز عید فطر - همچنان که در روایت امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاةوالسّلام هست - به روز قیامت تشبیه شده است؛[1] یعنی روز پاداش. ان‌شاءالله این اجتماع عظیم شما در این مراسم معنوی و عبادی و سیاسی، توجّه و رحمت الهی را به سوی شما جلب کند و ملت ایران و مسؤولان کشور و همه کسانی که در هر نقطه‌ای از کشور و در هر بخشی از بخشهای عظیمِ تلاشِ این ملت مسؤولیتی دارند، بتوانند با توکل به خداوند متعال، با توجّه به راهنماییهای الهی در قرآن و در کلمات اهل بیت علیهم‌السّلام و به دنبال انگشت اشاره مرد بزرگِ معنوی دوران ما و جانشین پیامبران - امام بزرگوارمان - این راه را ادامه دهند و ان‌شاءالله سعادت ملت و آینده این کشور را تأمین کنند.

پروردگارا ! به محمّد و آل محمّد، ملت ایران را در پیمودن راه سعادت و تعالی و کمال، موفّق و مؤیّد فرما.

بسم‌الله‌الرّحمن‌الرّحیم

والعصر. انّ الانسان لفی خسر. الّا الذین امنوا و عملوا الصّالحات. و تواصوا بالحقّ و تواصوا بالصّبر.[2]

بسم‌الله‌الرّحمن‌الرّحیم

الحمدلله ربّ العالمین. والصّلاة والسّلام علی سیّدنا و نبیّنا ابی‌القاسم المصطفی محمّد و علی آله الأطیبین الأطهرین المنتجبین. الهداة المهدیّین المعصومین. سیّما بقیّةالله فی الأرضین. و استغفرالله لی و لکم. اوصیکم عبادالله بتقوی الله.

مجدّداً همه برادران و خواهران عزیز نمازگزار را به رعایت تقوای الهی توصیه می‌کنم.

در این خطبه، دو سه مطلب به اختصار درباره مسائل جاری جهان و جامعه اسلامی و ملت عزیز ایران عرض می‌کنیم.

---

۱ بحارالانوار، ج ۹، ص ۳۶۲

۲ عصر: ۳ - ۱

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

اوّلاً میلاد حضرت مسیح علیه‌السّلام - پیغمبر بزرگ الهی - را به همه مؤمنان عالم، به همه مسیحیان و مسلمانان، صمیمانه تبریک عرض می‌کنم. ارزش حضرت مسیح علیه‌السّلام از نظر مسلمانان، بلاشک کمتر از ارزش و قدر و قیمت آن حضرت در چشم مسیحیانِ مؤمنِ به مسیحیت نیست. این پیغمبر بزرگ الهی، همه دوران حضور در میان مردم را با مجاهدت گذرانید تا بتواند در مقابل ظلم و تعدّی و فساد و کسانی که با تکیه به زر و زور، ملتها را به زنجیر کشیده بودند و آنها را به جهنّم دنیا و آخرت می‌کشاندند، ایستادگی کند. رنجهایی که این پیغمبر بزرگ از دوران کودکی - که خدا نبوّت را از همان دوران کودکی به او داد - متحمّل شد، همه در این راه بوده است. انتظار این است که پیروان حضرت مسیح و همه کسانی که آن بزرگوار را از عظمت و معنویتِ والا و متناسبِ جایگاه رفیع او برخوردار می‌دانند، در این راه به او تأسّی کنند.

امروز بسیاری از کسانی که دم از پیروی از حضرت مسیح می‌زنند، راهی غیر از راه حضرت مسیح می‌روند. هدایت حضرت عیسی‌بن‌مریم علی‌نبیّناوعلیه‌السّلام، هدایت به سوی عبودیّت خدا و مقابله با فرعونیّت و طغیان است. امروز کسانی با ادّعای پیروی از آن پیامبر بزرگ الهی، در جایگاه فرعونیان و طواغیتی نشسته‌اند که عیسی‌بن‌مریم با آنها مبارزه می‌کرد. امید است آغاز سال مسیحی، بر مسیحیان و بر مسلمانان - بخصوص بر مسیحیانِ هم‌میهن ما - مبارک باشد.

مسأله مهمِ این دوران، مسأله فلسطین است که انتفاضه بزرگ فلسطین و بیت‌المقدّس همچنان ادامه دارد. کسانی که گمان می‌کردند می‌توانند با اِعمال زور و فشار، ملت فلسطین را از مطالبه حقِّ مسلّمِ خودش منصرف کنند، اشتباه کرده بودند؛ نتوانستند و نخواهند توانست ملت فلسطین را از ادامه این راه برگردانند. ممکن است با سرکوب و فشار و ارعاب، چند صباحی این نسل را به سکوت تحمیلی و اجباری وادار کنند؛ اما این خوابِ خوشِ بی‌تعبیری است که صهیونیستها گمان کرده‌اند خواهند توانست از این پس به‌راحتی بر سرزمین غصب‌شده فلسطین حکومت کنند.

مردم دنیا و ملتهای مسلمان از مبارزان مظلوم فلسطینی پشتیبانی کردند. ملت عزیز ما با همه فریاد خود، پشتیبانی خویش را از حرکت مردم فلسطین نشان داد. من لازم است از همّت شما مردم عزیز که در راهپیمایی عظیم روز قدس و اجتماع پُرشکوه نماز جمعه، با شکوه و عظمت فراوانی متجلّی شد، با همه وجود تشکر کنم.

ملت عزیز ما مثل همیشه به کشور خود، به تاریخ خود و به مسؤولان کشور آبرو داد. امسال در همه دنیای اسلام، روز قدس با کیفیّت ویژه‌ای برگزار شد؛ همچنان که پیش‌بینی می‌شد این‌طور بشود؛ و این به خاطر حقّانیت فریاد مظلومانه ملت فلسطین است. امیدواریم که دولتها هم با ملتهای خودشان همین‌طور همکاری کنند و ملت فلسطین را کمک نمایند. آن مردم مظلوم و مقهور و محاصره‌شده به وسیله سنگدل‌ترین و سبع‌خوترینِ دشمنان، احتیاج به کمک دارند. هم ملت ما، هم دولت ما، هم ملتها و دولتهای مسلمانِ دیگر وظیفه دارند تا آن‌جا که می‌توانند، به این ملت مظلوم کمک کنند. این یک وظیفه دینی و انسانی و خردمندانه است که عقل به آن حکم می‌کند و یک وظیفه تاریخی است که تاریخ درباره آن قضاوت خواهد کرد.

درباره مسائل کشور و مسائل ملت عزیزمان، دوسه نکته کوتاه عرض می‌کنم. عزیزان من! آنچه که ملت و کشور ما را در مقابل توطئه‌های بی‌حسابِ دشمنان و توطئه‌گران مصونیّت بخشیده است، چند عامل مهم بوده است که یکی از مهمترین آنها وحدت کلمه آحاد ملت است. هر ملتی که متّحد باشد، هر ملتی که میان خود تنازع و جدالِ ویرانگر نداشته باشد، هر ملتی که با مسؤولان خود یکدل و یکزبان باشد و مسؤولانش را از خود بدانند و

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

مسؤولان هم به وظایفشان در مقابل ملت عمل کنند و خود را خدمتگزار مردم بدانند، آن ملت در مقابل همه دشمنیها شکست‌ناپذیر خواهد شد. این یک امر قهری است؛ ملت ما این را در طول این بیست‌ودو سال تجربه کرده است؛ ما در میدانهای سخت، این شکست‌ناپذیری را نشان دادیم. هر کس با ملت ایران دشمنی می‌کند، یکی از بزرگترین دشمنیهایش عبارت است از این‌که این وحدت عظیمِ ملی و این همدلی ملت با مسؤولان را از بین ببرد یا در آن خدشه‌ای به وجود آورد. این دشمنی است؛ بعضیها این دشمنی را می‌کنند.

ما از دشمنی که میلیونها دلار خرج می‌کند و کسانی را مسؤول این کارها قرار می‌دهد - مسؤول جنگ روانی، مسؤول شایعه‌پراکنی، مسؤول توطئه، مسؤول تفرقه‌افکنی - نه تعجّب می‌کنیم و نه گله؛ دشمن است دیگر. اما از کسانی که در داخل کشور فریب آن دشمن را بخورند، کار او را دنبال نمایند و به او کمک کنند، گله می‌کنیم. البته اگر یک وقت لازم شود، به گله هم اکتفا نمی‌کنیم. همکاری با دشمن، دشمنی است؛ البته دشمنی با شخص نیست؛ دشمنی با یک مسؤول یا یک جمع مسؤول نیست؛ دشمنی با مصالح ملت است و این دشمنی را هیچ کس نمی‌تواند تحمّل کند و نباید تحمّل کند. من می‌بینم که بعضی بر طبل دشمنیها می‌کوبند. ملت ما بحمدالله متّحد است. هر کس در هر مجموعه‌ای بخواهد دلهای ملت را نسبت به یکدیگر بدبین و چرکین کند، یقیناً از چشم ملت می‌افتد و ملت او را دوست خود به حساب نمی‌آورد.

به مسؤولان در سطوح مختلف هم عرض می‌کنم که یکی از راههای موفقیتِ عملی و جاگرفتن در چشم مردم، همکاری دستگاههای مختلف و همکاری قوای سه‌گانه است؛ نباید همدیگر را تضعیف کنند. هیچ کس نباید قوای مسؤول مملکت را تضعیف کند. هیچ کس نباید مجلس شورای اسلامی را تضعیف کند. ممکن است شما از اظهارات یا از موضعگیری یک یا چند نماینده خرسند و خشنود نباشید، اما نباید مجلس را تضعیف کرد. مجلس نهاد قانونی معتبری است، مثل نهادهای قانونی معتبرِ درجه یک دیگر. قوّه قضائیّه را نباید تضعیف کرد. اگر کسی با حکم فلان دادگاه در فلان قضیه مخالف است، نباید قوّه قضائیّه را تضعیف کند. بالاخره هر حکمی یک عدّه موافق و یک عدّه مخالف دارد. دولت را نباید تضعیف کرد. ممکن است شما عملکرد فلان مسؤول را نپسندید یا چند ایراد بر او وارد بدانید؛ اما نهاد دولت و قوّه مجریّه نباید تضعیف شود. نهادهای قانونی که هر کدام در زیر این بنای شامخ، یک ستون هستند، باری را بر دوش دارند. مجموعه اینهاست که این بنای باعظمت را سرِ پا نگاه داشته است و یک میلیارد و چند صد میلیون مسلمان در اطراف عالم - کسانی که قوّه فهمیدن و ادراک کردن دارند - به آن می‌نگرند و احساس غرور می‌کنند.

بعضی شورای نگهبان را تضعیف می‌کنند؛ بعضی مجلس را تضعیف می‌کنند؛ بعضی قوّه قضائیّه را تضعیف می‌کنند؛ بعضی دولت را تضعیف می‌کنند؛ بعضی مجمع تشخیص را تضعیف می‌کنند. اشکال داشتن به یک کار یا دو کار یا ده کار - که بعضی از این اشکالها هم طوری است که اگر توضیحی داده شود، ممکن است برطرف هم بشود؛ ولو برطرف هم نشود - موجب نمی‌شود که ما نهادها را تضعیف کنیم. عدّه‌ای در دوره مجلس قبلی شعار می‌دادند که مجلس باید منحل شود! انسان می‌بیند گاهی همان صداها، همان حرفها و همان انگیزه‌ها، یک روز به مجلس، یک روز به قوّه قضائیّه و یک روز به قوّه مجریّه می‌پیچند؛ بدون این که استدلال درستی داشته باشند.

البته آنچه که من درباره حفظ شأن قوا توصیه می‌کنم و آن را وظیفه خود و همه می‌دانم، با اعتراض و اشکالی که ممکن است بر بعضی از عملکردهای این قوا وارد باشد، منافاتی ندارد. بله؛ بنده باز هم با صدای بلند اعلام می‌کنم که مسؤولان کشور - چه در قوّه مجریّه، چه در قوّه قضائیّه و چه در قوّه مقنّنه - باید با فقر و فساد و تبعیض

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

در این مملکت مبارزه کنند. اگر بخواهند وضع امنیت کشور را، وضع معیشت مردم را، وضع عزّت بین‌المللی ما را تأمین کنند، راهش مبارزه با همینهاست. انواع و اقسام فسادها را باید شناسایی کنند و با آن مبارزه جدّی نمایند؛ نه در حرف و زبان. البته بعضی هستند که در زبان هم طاقت نمی‌آورند این حرفها گفته شود؛ با اصل مبارزه با فساد و تبعیض و فقر مخالفت می‌کنند! این افرادی که در مقابلِ مبارزه با فقر و فساد و تبعیض موضعگیری می‌کنند، بدون این که خودشان متوجّه باشند، خود را متّهم می‌کنند. چه کسی با مبارزه با فساد مخالف است؟ آن کسی که یا باید فاسد باشد و یا باید فریب فاسدی را خورده باشد. چه کسی با مبارزه با تبعیض مخالف است؟ آن کسی که یا باید از تبعیض منتفع باشد و یا فریب کسی را که از تبعیض منتفع است، خورده باشد؛ والّا چرا باید مخالفت کند؟

البته خدا را سپاسگزاریم که مسؤولان قوای سه‌گانه، با علاقه و با دنبالگیری، این مسائل را با چشم اهمیت نگاه کردند و درباره آن بحث و گفتگو و تصمیم‌گیری کردند. ان‌شاءالله اجرای این تصمیمات و عمل به آنچه را که گفته شده است، شاهد باشیم و به لطف و توفیق الهی شاهد خواهیم بود.

پروردگارا! به محمّد و آل محمّد، پیوند میان مردم و مسؤولان را روزبه‌روز مستحکم‌تر کن. پروردگارا! روح مطهّر امام بزرگوار را مشمول رحمت و فضل و مغفرت خود قرار بده. پروردگارا! سلام و صلوات و درود و عرض اخلاص و خاکساری ما را به پیشگاه ولی عصر و زمان - حجّةبن‌الحسن عجّل‌اللّه‌فرجه‌الشّریف - برسان. پروردگارا! در فرج آن بزرگوار تعجیل فرما.

بسم‌اللّه‌الرّحمن‌الرّحیم

قل هو اللّه احد. اللّه‌الصّمد. لم یلد و لم یولد. و لم یکن له کفوا احد.[1]

والسّلام علیکم و رحمةاللّه و برکاته

[1] توحید: ۴ - ۱

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

بیانات در دیدار مسؤولان نظام به مناسبت عید سعید فطر ۱۳۷۹/۱۰/۷

بسم‌الله‌الرّحمن‌الرّحیم

عید سعید فطر را به همه مسلمانان و ملتهای اسلامی، به ملت عزیز و عظیم‌الشّأن ایران و به شما حضّار گرامی این مجلس - مسؤولان، بلندپایگان و میهمانان و سفرای کشورهای اسلامی - تبریک عرض می‌کنم. امیدوارم خداوند متعال عبادات شما، روزه شما و مجاهدت شما با نفس در ماه رمضان را مورد قبول و تفضّل خود قرار دهد و این را برای شما، برای همه ملت عزیز ما و همه امّت بزرگ اسلامی ذخیره کند.

عید سعید فطر شاید برجسته‌ترین خصوصیتش این است که مراسمی معنوی و بین‌المللی است. برخلاف بسیاری از رسوم بین المللی که جنبه سیاسی محض دارد، این رسم بین‌المللی جنبه معنوی بارز و نمایانی دارد. در دعای قنوت عید فطر می‌خوانیم: «اسئلک بحقّ هذا الیوم الّذی جعلته للمسلمین عیدا و لمحمّد صلّی الله علیه و آله ذخرا و شرفا و کرامة و مزیدا»؛ این روز، عید همه مسلمانان و مایه شرف اسلام و پیامبر اسلام و عزّت اسلام و ذخیره‌ای تمام نشدنی در طول تاریخ است. با این چشم به عید سعید فطر نگاه کنیم. امروز ملت اسلامی بزرگ ما به این ذخیره نیازمند است. از این ذخیره، دو چیز باید مورد استفاده مسلمانان قرار گیرد: اوّل، وحدت و نزدیکی مسلمین است و دوم، توجّه به معنویت در دنیای اسلام است. در دنیای اسلام، هر دو عاملِ تکامل‌بخش و پیشبرنده، مورد خدشه قرار گرفته است. امروز وحدت مسلمانان با ایجاد تفرقه‌های مذهبی، فرقه‌ای، نژادی، ناسیونالیسمهای گوناگون، قومیتهای مختلف و شعارهای انحرافی، مخدوش شده است. مسلمانان برفراز همه شعارهای خود - چه شعار قومیّت، چه شعار مذاهب اختصاصی خودشان، چه شعارهای مربوط به سیاستهای خودشان - باید شعار وحدت و یکپارچگی امّت اسلامی را قرار دهند. امروز برای آنها یکی از کارآمدترین شعارها این است. می‌دانیم که استعمار و استکبار و دست قدرتهای بیگانه همیشه سعی کرده است با انواع و اقسام حیَل، این وحدت را درهم بشکنند؛ که یکی از خبیث‌ترین حیله‌ها، حیله غصب سرزمین فلسطین و کاشتن شجره خبیثه صهیونیسم در سرزمین اسلامی فلسطین - یعنی در قلب ملتهای مسلمان و کشورهای اسلامی - بوده است.

نقطه دوم هم معنویت است. استعمارگرانی که آمدند سرمایه‌های ما را - نفت ما را، استقلال ما را، عزّت ما را، وحدت و یکپارچگی ما را - به دست چپاول و غارت سپردند، معنویت ما راهم به یغما بردند و در دنیای اسلامی، مادیّتِ خودشان را به صورت فرهنگهای گوناگون و مبانی باطل گستراندند. امروز باید بازگشت به معنویت اسلام، به حقیقت اسلام و روحانیت دین، شعار مسلمانان باشد. امروز مسلمانان به این احتیاج دارند.

اگر ما امروز وحدت می‌داشتیم و اگر به معنویت اسلام تکیه می‌کردیم، دشمن نمی‌توانست با این وضوح ملت فلسطین را در خانه خودش این گونه مورد شکنجه و فشار و تعقیب و آزار قرار دهد. قضایای فلسطین دل هر انسان غیرتمندی را - ولو زیاد تدیّن هم نداشته باشد - خون می‌کند و راحت و آرام را از او می‌گیرد. کیست که منظره حمل پُراحساس کودک یکی دو ساله‌ای را که کشته شده است، ببیند و بتواند راحت بخوابد؟ کیست که محاصره مردم را در خانه‌ها و کوچه‌ها و خیابانها و شهرهایی که متعلّق به آنهاست و زمینی که استخوان اجداد آنها قرنهاست در آن دفن است، ببیند و متأثّر نشود؟ امروز مردم بیت‌المقدّس و الخلیل و غزّه و بقیه مناطق سرزمین مغصوب را محبوس کرده‌اند؛ آنها را در خانه خودشان می‌کشند؛ در خانه خودشان پدران و مادران را به داغ فرزندانشان می‌نشانند؛ به آنها گرسنگی می‌دهند و آنها را محاصره اقتصادی می‌کنند. اگر امّت اسلامی متّحد بود، مگر چنین

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

چیزی ممکن بود؟ امروز هم واجبترین فرایضِ ما ملتها و دولتهای مسلمان این است که در این قضیه با هم وحدت کلمه پیدا کنیم.

آلام مردم فلسطین، آلام و دردها و رنجهای ماست. امروز فریاد ملت فلسطین بلند است که یاللمسلمین! جواب این فریاد، بر تک تک مسؤولان دولتهای اسلامی واجب و لازم است؛ خدای متعال آنها را مؤاخذه خواهد کرد. همه ما وظیفه داریم. این بالاتر از ملاحظات سیاسی است؛ اگرچه عقل سیاسی هم اقتضاء می‌کند که امروز همه دنیای اسلام پشت به پشت و دست در دستِ هم در مقابل صهیونیسمِ غاصب و متجاوز بایستند. این خطر برای همه دنیای اسلام است. حتّی دولتهایی که خیال می‌کنند ارتباطاتشان با دولت غاصب صهیونیست به نفع آنهاست، وجود صهیونیستها بیشتر به ضررشان است. این غدّه سرطانی و شجره خبیثه‌ای که در آن‌جا گنجانده شده است، امروز تهدیدی علیه موجودیّت و هویّت همه کشورها و دولتهای اسلامی است. کمک به فلسطین باید صورت گیرد؛ چاره‌ای نیست. اگر ما نکنیم، بلاشک کسانی پیدا خواهند شد که این کار را خواهند کرد؛ «فسوف یأتی الله بقوم یحبّهم و یحبّونه»[1]؛ این سنتِ الهی است.

امروز ملت فلسطین قیام کرده است. آن روزی که ملت فلسطین خواب بود، سرنوشت و تقدیرش همان چیزی بود که اتّفاق افتاد؛ اما امروز که ملت فلسطین بیدار شده است، سرنوشت و تقدیر او پیروزی است. ممکن است این جهاد، جهادی طولانی باشد؛ اما پیروزی، غیر قابل تردید است. اگر ما نکنیم، خدای متعال بندگان دیگرش را به کار وادار خواهد کرد. این وظیفه امروز ماست؛ امیدواریم که بتوانیم این وظیفه را انجام دهیم. امروز دولتهای اسلامی وظیفه دارند به آنها کمک کنند - کمک سیاسی، کمک مالی، کمک تبلیغاتی - روز قدسِ امسال بحمدالله نشان داد که در همه دنیای اسلام، ملتها تا آن‌جایی که می‌توانند، به این وظیفه پایبندند.

از خداوند متعال خواستاریم که ما را در انجام تکالیفمان کوشا کند؛ به ما توفیق دهد؛ راه را برای ما روشن کند و ما را در پیمودن این راه، از عزم و اراده لازم برخوردار کند. از خدای متعال می‌خواهیم که شهدای مردم فلسطین را، همه شهدای راه استقلال و عزّت اسلام را و همه شهدای صادق ملتها را با اولیایش محشور کند. از خدای متعال می‌خواهیم که روح مطهّر امام بزرگوار ما را - که اوّل بار او این فریاد رسا را در دنیای اسلام به طنین انداخت - با اولیایش محشور کند و توجّهات حضرت بقیةالله ارواحنافداه و دعای مستجاب آن بزرگوار را شامل حال ما فرماید.

والسّلام علیکم و رحمةالله و برکاته

---
[1] مائده: ۵۴

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

پیام به کنگره‌ی بزرگداشت آیت الله العظمی بروجردی و علامه شیخ محمود شلتوت ۱۳۷۹/۱۰/۱۸

خدای بزرگ را سپاسگزارم که به شما دست‌اندرکاران محترم این اجلاس توفیق تجلیل از دو بزرگمردی را عنایت کرد، که سهم آنان، در آرزوی تقریب میان مذاهب اسلامی بسی بزرگ و فراموش نشدنی ست.

این دو شخصیت برجسته و ممتاز یکی فقیه بزرگ دوران و مرجع اعلای همه‌ی شیعیان جهان در زمان خود، و شخصیت کم نظیر روحانی در دورانهای اخیر حضرت آیة‌اللهالعظمی بروجردی و دیگری فقیه و مفتی بزرگ اهل سنت، و رئیس شجاع و نواندیش ازهر شریف علامه شیخ محمود شلتوت می‌باشند.

تجلیل از این دو شخصیت بلند آوازه‌ی دنیای اسلام تنها تجلیل از دو انسان بزرگ نیست، بلکه خدمتِ باعظمتی که ایندو به امّت اسلامی کرده‌اند، هدف اصلی این بزرگداشت است.

امروزه دنیای اسلام که از جهت ذخائر مادی و انسانی و فکری و تاریخی، یکی از بزرگترین مجموعه‌های جهان است، بیش از همیشه نیازمند وحدت و تقریب است. اگر متمرکز، و هم جهت ساختنِ تلاشها و توانها، و به جریان انداختنِ آن در سمت و سوی نجات امت اسلامی، هدف و آرزوی هر مسلمانِ خیرخواه و دلسوز است، باید دانست که این هدف جز در سایه‌ی نزدیک کردن دلها و فکرها، و ایمانها، دست یافتنی نیست.

این دو مرد بزرگ نزدیک به نیم قرن پیش این حقیقت روشن را دریافتند و برای آن تلاش کردند. واگر مردان علم وسیاست، این تلاش را بِجِدّ دنبال می‌کردند، شاید دنیای‌اسلام امروز شاهد نتائج غم‌انگیز اختلاف مسلمانان نمیشد. و شاید مصیبت فلسطین، و دیگر اوضاع رقت بار دنیای اسلام، اینچنین هولناک و دلخراش گریبان جهان اسلام را نمیگرفت.

در آن روز همّت، و عزم مرجع اعلای شیعه و شجاعت و حریّتِ مفتی بزرگ مصر، گامی بلند و درخور نیاز زمان بود. امروز نیز بزرگان و اندیشوران، عالمان دین و روشنفکران، مفتیان و سیاستمداران، هر یک وظایف بزرگی در این راه بر دوش دارند.

مجمع التقریب مذاهب اسلامی در تهران، می باید مانند دارالتقریب مذاهب اسلامی در قاهره، به کاری بزرگ و ماندگار همّت گمارد. امواج تخریبِ روابطِ مذاهب و ملتها، از کانونهای فتنه در درون دنیای اسلام و بیرون آن، تشتتِ روزافزون ملتها و مذاهب اسلامی را نشانه گرفته است. مجاهدتِ مخلصانه در برابر این امواج فتنه، وظیفه‌ی همگان، بخصوص آگاهان و هوشمندان است. با تمسک به قرآن و سنّت قطعی نبوی (صلّی‌الله‌علیه‌واله) مانند حدیث ثقلین و تبعیت از اهل بیت علیهم‌السلام، راه روشنی در برابر ما قرار میگیرد.

از خداوند متعال توفیق پیمودن این راه را برای خود و شما و همه‌ی علما و امّت اسلامی مسئلت میکنم.

در پایان لازم میدانم از زحمات دست اندرکاران این اجلاس تشکر کنم و برای روح مرحوم علامه شیخ محمدتقی قمّی مؤسس دارالتقریب طلب رحمت و مغفرت نمایم.

والسلام علیکم و رحمة‌الله
سیدعلی خامنه‌ای
۱۸ دی ماه ۱۳۷۹
۱۲ شوال ۱۴۲۱

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

بیانات در دیدار جمع کثیری از مردم قم ۱۳۷۹/۱۰/۱۹

بسم‌الله‌الرّحمن‌الرّحیم

به همه شما برادران و خواهران عزیز خوشامد عرض می‌کنم و تشکر می‌کنم از این‌که متحمّل زحمت شدید و از شهر مقدّس قم این راه را طی کردید و فضای حسینیه ما را با انفاس گرم و برخاسته از ایمان و صمیمیتِ خود معطّر نمودید. از خداوند متعال مسألت می‌کنم که شهدای ارزشمند و پیشروِ نوزدهم دی را - که جزو «سابقون» و «اوّلون» این راه محسوب می‌شوند - مشمول رحمت و مغفرت ویژه خود قرار دهد.

نوزدهم دی یک نقطه درخشنده است؛ نه فقط در تاریخ قم، بلکه در تاریخ کشور ما و تاریخ انقلاب. جوانان قم، مرد و زن، طلبه و غیر طلبه، در این روز یک پاسخِ مؤمنانه و قهرمانانه به نیاز زمان دادند. مهم این است که هر ملتی، هر شخصی و هر مجموعه‌ای بتواند به نیاز زمانه خود پاسخ دهد. البته مردم قم اوّلین بار در نوزدهم دی نبود که این هوشیاری و هوشمندی و شجاعت را از خود نشان دادند؛ هزارودویست سال است که شهر قم پایگاه اشاعه افکار منوّر اهل‌بیت علیهم‌السّلام است. آن وقتی که حکومتهای مخالف اهل‌بیت هم بر سرِ کار بودند، مردم قم این موضع را حفظ کردند و اگر سختیهایی هم داشت، آن را تحمّل کردند. هفتاد سال هم هست که قم مرکز و پایتخت فکری و علمی دنیای اسلام است. از زمان ورود مرحوم آیة‌الله حائری به قم - سال ۱۳۴۰ قمری - این شهر به مرکز اصلی علمی عالم اسلام و تشیّع تبدیل شد و بعد در زمان مرحوم آیة الله بروجردی به اوج خود رسید؛ و محصول آن دوره‌ها پیدایش شخصیت عظیم‌القدر و کم‌نظیری مثل امام بزرگوار بود. این سابقه درخشان برای قم وجود دارد که همیشه به نیاز زمان پاسخ گفته است. نوزدهم دی هم از این قبیل بود.

اشکال کار ملتها و اشخاصی که توسری‌خور زمانه باقی می‌مانند و مغلوب حوادث دورانِ خود می‌شوند، این است که زمان و جریانات خود را نمی‌شناسند؛ آنچه را که اقتضاء و نیاز زمان است، درک نمی‌کنند؛ اگر هم درک می‌کنند، گاهی شجاعت ابراز آن را ندارند. لذا زمانه و عوامل مخالف و معاند بر آنها غلبه می‌کند.

اگر مردم قم در نوزدهم دیماه سال ۱۳۵۶ قیام نمی‌کردند و آن حوادث عظیم را پی‌درپی به‌وجود نمی‌آوردند، احتمالاً حوادث به سمت و سوی دیگری می‌رفت؛ اما آنها ابتکار به‌خرج دادند و مرد و زن و جوان و پیر و روحانی و غیر روحانی، در این حرکت سهیم شدند؛ هرچند نقطه اصلی ثقل این کار بر دوش جوانها بود؛ چون فطرت پاک و پایبند نبودن به تعلّقات مادی، جوان را راحت‌تر به وسط میدانِ انجام وظیفه می‌بَرَد. همه ملت ایران در دوران انقلاب، این منش و کار بزرگ را نشان دادند؛ یکی زودتر، یکی دیرتر؛ اما جلوتر از همه قم بود. نتیجه این شد که دژ تسخیرناپذیری که دربست در اختیار دشمنان ملت ایران و غارتگران و زورگویان و راهزنان بین‌المللی بود - دژ حکومت ایران - به وسیله مردم از دست آنها خارج شد و مردم آن را فتح کردند.

گاهی بعضی افراد دژی را فتح می‌کنند، لیکن به‌سرعت آن را از دست می‌دهند. در میان جمع حاضر یقیناً عدّه زیادی در جنگ تحمیلی حضور داشتند و دیده‌اند که گاهی انسان یک دژ را، یک منطقه را، یک شهر را، یک روستا را می‌گیرد؛ اما در نگهداری آن غفلت می‌کند. یعنی اوّل انگیزه دارد، اما بعد انگیزه خود را از دست می‌دهد؛ دشمن هم بدون درنگ مجدداً حمله می‌کند - به اصطلاح نظامیها، پاتک می‌کند - و آنچه را که با زحمت، جانفشانی، انگیزه و ایمان از او گرفته شده، پس می‌گیرد. هنر ملت ایران تا امروز این بوده که پاتک دشمن را در همه جا خنثی کرده است. نه این‌که دشمن نمی‌خواسته پاتک کند؛ دشمن همیشه درصدد ضربه زدن به ما بوده است.

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

دشمن کیست؟ هر کس که با حاکمیت نظام مستقل مردمی دینی مخالف است، دشمن است. طمع‌ورزان، غارتگران، سودجویان، زراندوزان، زورگویان، وابستگان، مایلین به فساد و کسانی که از حاکمیت فرهنگ دینی زیان شخصی می‌بینند، دشمنند. البته در رأس اینها دشمنان خارجی هستند که بیش از همه ضرر دیده‌اند. امریکا بیش از همه از تشکیل حکومت اسلامی خسارت دید و هنوز هم می‌بیند - آنها جلوتر از همه‌اند - صهیونیستها همین‌طور، کمپانیهای بزرگ جهانی همین‌طور، بی‌بندوبارهای گوناگون در بخشهای مختلف همین‌طور، کیسه‌دوخته‌های برای ثروت ملی همین‌طور. همه‌ی اینها دشمنند.

درجات دشمن، مختلف است؛ ولی در مجموع، یک جبهه دشمن به‌وجود آمده است. این جبهه مرتّب از اوّلِ انقلاب سعی کرده این قلعه را پس بگیرد. هدف این است که حکومت مردمی دینی متّکی به ایمان و عشق و اراده مردم - که امروز در ایران وجود دارد - به یک حکومت وابسته انحصاری تبدیل شود که امریکا راحت بتواند با آن مذاکره کند؛ به آن امتیاز شخصی بدهد و از آن امتیاز بگیرد. اما امروز نمی‌توانند این کار را بکنند.

آن گروهان یا گردان یا لشکر سربازی که در جبهه جنگ، قلعه و دژی را فتح می‌کند و بعد دچار غفلت می‌شود، این غفلت از کجا حاصل می‌شود؟ عواملی وجود دارد که این غفلت را به‌وجود می‌آورد. اوّلین عامل، بی‌انگیزگی، ضعیف شدن انگیزه و غیرت، ضعیف شدن ایمان و ضعیف شدن همبستگی و شجاعت است. برای این که در انقلاب و نظام اسلامی، جبهه عظیم مردمی را دچار انفعال کنند، همین عوامل به وسیله دشمن تزریق می‌شود.

می‌دانند که جنگ نظامی علاج کار ایران نیست؛ چون مردم را متّحدتر می‌کند؛ لذا از راه دیگری وارد می‌شوند. این که من این‌قدر روی مسأله فرهنگ و فضای فرهنگی کشور تکیه و تأکید می‌کنم، به خاطر این است. در سفرِ دو سه ماه قبل به قم، یک بار دیگر به شما مردم عزیز قم این نکته را عرض کردم؛ الان هم عرض می‌کنم؛ چون اساس کار این است. وقتی محیط زیستِ جسمانی آلوده می‌شود، همه احساس خطر می‌کنند و هشدار می‌دهند - مثلاً می‌گویند آلاینده‌های هوای تهران یا فلان شهرِ دیگر این‌قدر زیاد شد - البته این آلاینده‌ها مضرّ است و تنفّس مردم در این فضا، به زیان جسم آنها، ریه، خون و اعصاب آنها تمام می‌شود؛ این درست؛ اما محیط زیست فرهنگی چه؟ آیا محیط زیست فرهنگی اهمیت ندارد؟ جوان مسلمان در محیطی رشد کند که در آن، انواع و اقسام تحریک به شهوت، تحریک به فساد، تشویق به بیکارگی و بی‌عاری، تشویق به اعتیاد و گرفتاریهای گوناگون، تشویق به وابستگی سیاسی و فرهنگی به بیگانگان موج بزند و در این فضای فرهنگی معلّق باشد. آیا این برای کسی که در فضای فرهنگی کشور تنفّس می‌کند، مضر نیست؟

چه عاملی برای دشمن - همان جبهه دشمنی که گفتم؛ هر کس هست - بهتر از این است که در داخل جامعه اسلامی، مردم و جوانها بالاخره به این نتیجه برسند که چرا باید با کیسه دوخته‌های خارجی که می‌خواهند منابع ایران را غارت کنند، مخالف باشند؟! نخیر، بفرمایند تشریف بیاورند؛ حکومت را خودشان تنظیم کنند؛ اداره امور را خودشان به عهده بگیرند؛ از منابع هم هرچه می‌خواهند، ببرند؛ لطف کنند فقط چیزی به ما بدهند تا بخوریم و گرسنه نمانیم! همچنان که در دوران قبل از انقلاب این‌گونه بود. البته آن‌جا این قسمت آخر دیگر نبود که «بدهیم بخورند تا گرسنه نمانند»؛ نخیر، گرسنگی و فقر و ناتوانی و بی‌خونی عمومی ملت بیداد می‌کرد. اگر این فکر را در بین مردم ترویج کنند و به صورت یک باور درآورند، آیا خطری برای یک ملت بالاتر از این هست؟

اسلام، ملت و جوانهای ما را بیدار کرد. اسلام، اوّلاً نشان داد که اگر ملت اراده کند روی پای خود بایستد و امور خود را اصلاح کند، می‌تواند؛ ثانیاً چشم مردم را هم باز کرد تا بفهمند کسانی که بر سرنوشت کشور حاکمند،

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

از مردم منقطع و جدایند. این را مردم حس کردند و دیدند. کسی که می‌خواهد حکومت کند، یا باید به مردم متّکی باشد، یا باید به بیگانه متّکی باشد، یا باید به زورگویی و شمشیرِ خود متّکی باشد. آنها به مردم که متّکی نبودند، به بیگانه متّکی بودند؛ بیگانه هم به آنها کمک می‌کرد که به زور و شمشیر متّکی باشند. نظام اسلامی آمد و همه این بساط را به هم زد. امروز نظام اسلامی و حکومت اسلامی به معنای واقعی کلمه متّکی به مردم و مبانی اسلامی است. ما ادّعا نمی‌کنیم که احکام اسلامی پیاده شده است؛ نه، بسیاری از احکام اسلامی، هنوز مانده است تا پیاده شود؛ لیکن چه کسی می‌تواند پیاده کند؟ کسی که مؤمن به اسلام و متّکی به مردم باشد. بنابراین، حرکت، حرکتِ درستی است.

دشمن با تبلیغات خود سعی می‌کند فضای سیاسی را مسموم کند. امروز حکومت امریکا و مرتجع‌ترین و فاسدترین دولتها و حکومتها راحت می‌نشینند و با صمیمیت با هم حرف می‌زنند و هیچ شکایتی هم از یکدیگر ندارند - از قبیل حکومت فاسد پهلوی در گذشته، و امروز هم بعضی از حکومتهای دیگر - اما همینها ملت و حکومت ایران را که در تکیه به آراء مردم، از همه کشورهای این منطقه - بلکه از اغلب کشورهای دنیا - جلوتر است، به نقض موازین دمکراسی متهم می‌کنند! دمکراسی چیست؟ دمکراسی یعنی تکیه به آراء مردم؟ نه؛ انتخابات اخیر امریکا نشان داد که این‌گونه نیست. در ایران مردم‌سالاری واقعی وجود دارد. در بیست و یکی دو سال بعد از انقلاب، به طور متوسط هر سال یک انتخابات در این کشور واقع شده است و مردم در همه امور کشور دخالت کرده‌اند. درعین‌حال ایران را به نقض حقوق بشر متهم می‌کنند! امروز زشت‌ترین نقض حقوق بشر به وسیله همین قدرتهای مستکبر جهانی و دنباله‌ها و ایادی و همپیمانانشان در دنیا اتفاق می‌افتد؛ خودشان هم در همه کارهایی که برایشان پیش می‌آید، از نقض حقوق بشر ابایی ندارند! هدف آنها از تهمت و بدگویی نسبت به ما چیست؟ هدف همین است که فضای فکری و فرهنگی و سیاسی کشور را مسموم کنند تا هر کس در این فضا تنفّس می‌کند، ذهن و فکرش مسموم شود.

آنچه که امروز بر دوش همه مردم است - و در درجه اوّل بر دوش مسؤولان و دولتمردان و نمایندگان مجلس و علما و خطبا و مسؤولان بلندپایه دولتی - این است که تشخیص دهند و بدانند که این نظام اسلامی، همچنان که در آغازِ ولادت خود با سرسخت‌ترین و وحشی‌ترین دشمنان مواجه بود، در ادامه کار خود هم با همان دشمنان روبه‌روست. از مسؤولان کشور - چه دولت، چه قوّه قضاییّه، چه نمایندگان مجلس - هیچ‌گونه حرف و عملی صادر نشود که گرایش به این دشمنِ غدّار را نشان دهد؛ هشیار باشند. مبادا مسؤولی - چه مسؤول فرهنگی، چه مسؤول اقتصادی، چه مسؤول سیاسی، چه در قوّه مقننه، چه در قوّه مجریّه، چه در قوّه قضاییّه - حرفی بزنند، موضعگیری‌ای کند و عملی انجام دهد که به نفع دشمن تمام شود. دشمن بیدار است؛ شما هم باید بیدار باشید.

مردم باید رفتار مسؤولان، دولتمردان، برگزیدگان و کسانی را که در جامعه اثرگذار هستند، زیر نظر داشته باشند. خطاست اگر خیال کنیم که ما مسؤولیت را به دست کسانی سپرده‌ایم و آنها مسؤولند؛ پس برویم مشغول کار و زندگی خودمان باشیم و به کار آنها کاری نداشته باشیم؛ نخیر، اگر این‌طور شد، ملت ضرر خواهد کرد؛ اگر غفلت واقع شد، حوادث غلبه خواهد کرد.

کار درست و بجا، آن چیزی است که پاسخِ نیاز زمان است. امروز نیاز زمانه در درجه اوّل، هوشیاری و بیداری و آگاهی و حفظ جرأت و قدرت اقدام است؛ در آن‌جایی که اقدام لازم است. مسؤولان نباید از اقدام به کارهای

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

بزرگی که برای کشور لازم است؛ بترسند. به پشتوانه و امداد مردم، به کمک این افکار عمومی و این علقه و ارتباطی که بین مردم و مسؤولان وجود دارد، می‌توانند کارهای بزرگ را انجام دهند.

هرجایی که این جرأت همراه با ایمان بود، ما پیشرفت داشته‌ایم. نهادهای انقلابی این‌گونه بودند. نهادهای انقلابی به خاطر اتّکای به نفس، به خاطر جرأت در اقدام، به خاطر توکل به خدا، به خاطر باور به نیروی ذاتی خود، در هرجا وارد شده‌اند، توانسته‌اند کارِ خوب انجام دهند. نیروهای مؤمنی که در میدان دفاع هشت ساله، آن همه ابتکار به‌خرج دادند - چه سپاه پاسداران، چه نیروهای مؤمن ارتش، چه این بسیج عظیم مردمی - کارهای معجزه‌آسایی کردند. جهاد سازندگی نیز همین‌طور است. البته جهاد سازندگی با وزارت کشاورزی ادغام شده است؛ اما توقّع و انتظار این است که همان خصوصیات مثبت و قوی، همان تکیه به نیروی ذاتی خود - که یقیناً نیروهای مؤمن و متعهد وزارت سابق کشاورزی هم از آن استقبال می‌کنند - همان روحیه‌ای که جهاد سازندگی را به‌وجود آورد، این وزارت جدید را - که وزارت جهاد کشاورزی است - شکل دهد تا بتواند مشکلات کشاورزی، مشکلات روستاها، مشکلات صنایع جنبی در روستاها و مشکل مهاجرت را حل کند. در همه بخشها - چه بخشهای اقتصادی، چه بخشهای فرهنگی - آن چیزی که می‌تواند گره‌ها را باز کند، حضور عناصر مؤمن، عازم، خودباور، متّکی به خدا و معتقد به مردم در رأس کار است. همینها می‌توانند مشکلات اقتصادی را هم برطرف کنند. هرجا مشکلی برای ما باقی مانده، به خاطر این است که خودباوری و اتّکای به خدا و باور ایمان و محبت مردم در آن‌جا ضعیف شده است. مسؤولان - چه در مجلس و چه در دولت - نباید بگذارند این باورها در بخشهای فرهنگی و اقتصادی ضعیف شود.

عزیزان من! مردم شجاع و هوشیار و آگاه قم! جوانان پیشروِ قم! به شما عرض کنم، امروز زمام کار از دست قدرتهای بزرگ خارج شده است. علی‌رغم همه تلاش متمرکزی که علیه اسلام و موج اسلامی و خیزش اسلامی می‌کنند - چه در آسیا و چه در آفریقا - این موج اسلامی و بیداری اسلامی همین‌طور روزبه‌روز گسترش پیدا می‌کند و آنها دیگر نمی‌توانند کاری بکنند. این به برکت انقلاب و قیام مردانه و مؤمنانه و شجاعانه شماست. یک نمونه‌اش همین انتفاضه فلسطین است که زمام این کار از دست قدرتهای بزرگ خارج شده است. ملت فلسطین، یک ملت محاصره شده در خیابانها و شهرهای خودش است که با وحشی‌ترین دشمنها مواجه است. آن‌جا هر سربازی، دشمن آن فلسطینی است؛ این‌طور نیست که سرباز از خود آنها باشد تا بتوانند با عواطف و با محبت و با گل دادن و گل گرفتن، مشکل را حل کنند؛ خود آن سرباز، دشمن شخصی آن جوان فلسطینی انتفاضه کننده است. چنین مردمی در یک فضای بسته، با این همه مشکلات گوناگون اقتصادی، با این همه خسارتها و شهادتها، ایستاده‌اند و عقب‌نشینی نکرده‌اند. این نشان‌دهنده چیست؟ نشان‌دهنده این است که رشته کار از دست قدرتمندانِ زورگوی گُنده‌گو خارج شده است.

شما ملت عزیز ایران در محور و مرکز اصلی این حرکت عظیم جهانی قرار گرفته‌اید. آنها به شما نگاه می‌کنند و حرفها و شعارها و کارهای شما را تقلید می‌کنند و یاد می‌گیرند. توکل خودتان به خدا را حفظ کنید؛ شجاعت و قدرت اقدام را در خودتان حفظ کنید؛ بیداری و عدم غفلت را - که امروز بحمدالله در ملت ایران وجود دارد - در خودتان حفظ کنید؛ پیوند و اتّصال میان خودتان و میان ملت و مسؤولان را حفظ کنید. بدانید که خدای متعال نصرت خود را بر شما خواهد فرستاد و به فضل پروردگار، بینی متجاوز و طمعکار و غارتگر را به خاک خواهد مالید.

والسّلام علیکم و رحمةالله و برکاته

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

پیام تسلیت به مناسبت درگذشت علامه محمدمهدی شمس‌الدین رئیس مجلس اعلای شیعیان لبنان

۱۳۷۹/۱۰/۲۲

بسم‌الله‌الرّحمن‌الرّحیم

با تأسف و تاثر اطلاع یافتیم که عالم برجسته‌ی لبنانی و رئیس مجلس اعلای شیعیان در لبنان حجة‌الاسلام والمسلمین علامه شیخ محمدمهدی شمس‌الدین دار فانی را وداع گفته و به لقاءا... پیوسته است. فقدان این عالم پرتلاش و خدوم برای ملّت لبنان و بخصوص مسلمانان و شیعیان آن کشور یک ضایعه است. خدمات ایشان در مقاطع گوناگون در عرصه دین و فرهنگ و سیاست در تاریخ آن کشور ثبت خواهد شد. بی شک با درگذشت این روحانی خدوم کشور لبنان یکی از چهره‌های برجسته‌ی خود و جمهوری اسلامی ایران یکی از دوستان و مدافعان صمیمی خودرا از دست داده است. اینجانب رحلت این عالم محترم را به خانواده گرامی ایشان بخصوص پدر بزرگوار و فرزندان مکرم و برادران آن مرحوم و نیز به جامعه‌ی شیعیان و علمای محترم لبنان و اعضای مجلس اعلای شیعه و همه‌ی ملت لبنان تسلیت میگویم و رحمت و مغفرت الهی را برای وی مسئلت می‌نمایم.

سیدعلی خامنه‌ای
۱۶ شوال ۱۴۲۱
۷۹/۱۰/۲۲

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

پیام به کنگره بزرگداشت شهید آیت الله سید محمدباقر صدر ۱۳۷۹/۱۰/۲۹

بسم‌الله‌الرّحمن‌الرّحیم

در میان چهره‌های برجسته‌ی حوزه‌های علمیه در دهه‌های اخیر مرحوم آیـة‌الله شـهید سـید محمـدباقر صـدر (قدّس‌الله‌روحه) یکی از ممتازترین و شگفت‌انگیزترین آنهاست.

هر مجمع علمی حق دارد که به فرآورده‌ی انسانی بزرگی چون این عالم بزرگوار به خود ببالد. او بی‌شک یـک نابغه و یک ستاره‌ی درخشان بود. از جنبه‌ی علمی، جامعیت و تحقیق و نوآوری و شجاعت علمی را یک جا دارا بود. در اصول، در فقه، در فلسفه و در هر آنچه به این دانشها ارتباط می‌یابد در زمـره‌ی بنیانگـذاران و صـاحبان مکتـب محسوب می‌شد.

استعداد خارق‌العاده و پشتکار کم‌نظیر او از وی عامل ذوفنون و ژرف‌نگری پدید آورده بود که دید نافذ و ذهن جستجوگرش در آفاق علوم متداول حوزه‌ها محصور نمانده و هر آنچه را که برای یک مرجع بزرگ دینی در دنیای متنوع امروز سزاوار است به حیطه‌ی تحقیق و مطالعه کشیده بود و سخنی نو و فکـری بکـر و اثـری مانـدگار در آن می‌آفرید.

بی‌شک اگر این جوهره‌ی علم و تحقیق و این ذخیره‌ی تمام‌نشدنی انسانی، با دست پلید جنایتکـاران از حـوزه علمیه ربوده نمی‌شد، جامعه‌ی شیعی و اسلامی می‌توانست در آینده‌ی نزدیکی شاهد اوج دیگری در قلمرو مرجعیت و ریاست علمی و دینی باشد.

توفیق و مدد الهی، آمیختگی این فضیلتهای بزرگ را با رتبه‌ی والای جهاد فی‌سبیل‌الله رقم زد. در هنگامی کـه حوزه‌ی کهن نجف در بوته‌ی آزمایش مواجهه با امواج بیداری اسلامی و انقلابی قرار گرفت، این شخـصیت بیـدار و آگاه قدم در راه مجاهدتی علمی و سیاسی نهاد و درخشش معنوی خود را مضاعف ساخت، بینش عمیق او نیاز زمان را حس کرد و در راهی که اجداد طاهرینش به روی پیروان و جانشینان خود گشوده بودند، گامی استوار نهاد و چـه زود پاداش این فداکاری عظیم، یعنی محنت و سپس شهادت در راه خدا را دریافت کرد.

شهید آیة‌الله صدر برای طلاب و فضلای جوان بی‌شک یک اسوه و نمونه است. درس انسان‌پروری او با شهادت جانگدازش خاتمه نیافته است. آثار علمی و شیوه تحقیق او اکنون پیش روی فضلای جوان حوزه‌های علمیه قرار دارد و انگشت اشاره‌ی او آنان را به راه عظمت و مجد علمی، همراه با روشن‌بینی و جهان‌نگری هدایت می‌کند.

حوزه‌های علمیه امروز نیز محتاج شهید صدر و هر عنصر باهمت و پرتوانی هستند، که راه علمی و اسلام‌شناسی و جهان نگری او را دنبال کند.

صلوات و درودی از اعماق جان بر آن روح مطهر و خواهر شهیده‌ی مظلومه‌اش بنت‌الهدی می‌فرستم و رحمـت و علو درجات برای آنان و توفیق رشد و تربیتِ فضلای جوان حوزه‌ها بدان سان را از خداوند متعال مسألت می‌کـنم. همچنین از خداوند متعال می‌خواهم که شما فراهم‌آورندگان این مجمع علمی و انقلابی را پاداش نیـک دهـد و ایـن اقدام را مبارک و پُراثر فرماید.

والسّلام علیکم و رحمة‌الله
سید علی خامنه‌ای
۲۹ دی ۱۳۷۹
۲۱ شوال ۱۴۲۱

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

تقدیر از مجلس به خاطر از دستور کار خارج کردن طرح تغییر قانون مطبوعات ؟/۱۳۷۶/۱۰

بسمه تعالی

اقدام خردمندانه و مسئولانه‌ی مجلس شورای اسلامی در کنار گذاشتن طرح تغییر قانون مطبوعات، خدمتی بزرگ به ملت مؤمن و شجاع و قدرشناس ایران بود. این حرکت پسندیده، دلهای مردم آگاه و نگران را شادمان کرد و بیگانگانی را که دل به آشفته‌بازار مطبوعاتی در ایران بسته بودند، خشمگین و ناکام ساخت. اینجانب وظیفه دارم از نمایندگان محترم و بطور ویژه از رئیس محترم مجلس شورای اسلامی و هیئت رئیسه، تشکر کنم و از عمل صواب آنان قدردانی نمایم. در دو روزی که از این اقدام بزرگ می‌گذرد رسانه‌های بیگانه‌ئی که ابزار دست غارتگران بین‌المللی و وسیله‌ی اغراض صهیونیستها و مراکز سلطه‌ی استکباری‌اند، نتوانسته‌اند خشم و نومیدی خود را از این حرکت هوشیارانه کتمان کنند و در پی آنند که با دروغپراکنی و تحریف حقائق در صفوف متحد ملت ایران رخنه و اختلاف به وجود آورند. ملت عزیز ایران بخوبی می‌دانند که کارآمدترین سلاح آنان در مقابل توطئه‌ی دشمنان، وحدت همدلی در تمسّک به اسلام و دفاع از قانون اساسی نظام جمهوری اسلامی است.

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

پیام تجلیل از شهیدان و ایثارگران انقلاب اسلامی ۱۳۷۹/۱۱/۱۲

بسم‌الله‌الرّحمن‌الرّحیم

در طلیعه‌ی روزهای درخشان فجر از همه چیز شایسته‌تر تکریم شهیدان و خضوع در برابر روح فداکار آنهاست، و امسال که با نام سلسله‌جنبان جهاد و شهادت امیر مؤمنان مزین گردیده همه‌ی روزهای آن روز شهید و آمیخته با یاد شهادت است.

عزت و استقلال امروز کشور و حرکت آن به سوی شکوفایی و کمال یکسره باید مرهون خون شهیدان شمرده شود. فداکاری این جوانمردان نامدار زمانه گوهر فروزانی بود که توانست قدر شخصیت امام و عظمت امت را بر جهانیان آشکار کند و به مجاهدت ملت ایران معنا بخشد.

این ملت بزرگ همه‌ی قله‌هایی را که تا امروز فتح کرده و از این پس فتح خواهد کرد مرهون عزم راسخ و همت بلند شهیدان است که به قیمت جان خود صخره‌هایی عظیم را از سر راه وی برداشتند. و معجزه‌ی ایمان و فداکاری را به همه نشان دادند.

خفاشان تیره‌دل باید بدانند که شهیدان ما همچنان در دل و اندیشه‌ی ما زنده‌اند و غبار نفاق و ناسپاسی آنان نخواهد توانست این ستاره‌گان فروزان را از چشم و دل ما پوشیده بدارد. سلام بر شهیدان و بر خانواده‌های صبور آنان و بر رهبر عظیم‌الشأن آنان امام راحل.

والسّلام علیکم و رحمةالله
سید علی خامنه‌ای
۱۳۷۹/۱۱/۱۲

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

بیانات در دیدار گروه کثیری از پرسنل نیروی هوایی ۱۳۷۹/۱۱/۱۹

بسم‌الله‌الرّحمن‌الرّحیم

عزیزان من! خیلی خوش آمدید. ان‌شاءالله این روزِ به‌یادماندنی بر همه آحاد نیروی هوایی و شما حضّار محترم مبارک و فرخنده باشد.

خاطره روز نوزدهم بهمن ماه، از آن قبیل خاطره‌هایی است که کهنه نمی‌شود. بیست‌ودو سال از آن خاطره گذشته، اما کهنه نشده است. آن خاطره‌ها و حادثه‌هایی کهنه نمی‌شود که حامل یک پیام باشد؛ و این پیام مخصوص یک دوره نیست؛ مربوط به همیشه است. به تاریخ هم که نگاه کنید، میلیاردها حادثه بزرگ و نیمه بزرگ اتّفاق افتاده، ولی امروز هیچ کس از آنها چیزی نمی‌داند؛ اما بعضی از حوادث هم اتفاق افتاده که هرگز گمان کهنه شدن هم در آنها نمی‌رود. این حادثه - یعنی آمدن عناصری از نیروی هوایی، از حاشیه‌ها و از محیطهای دور به مرکز دایره انقلاب - از آن حادثه‌هاست.

جالب این‌جاست که این افتخار برای نیروی هوایی - که یک نیروی رزمی است - از راهی جز راه تحرّک رزمی به دست آمد. ارتشها معمولاً افتخارات خودشان را در میدانهای کارکرد وسایل رزمی به دست می‌آورند؛ اما نیروی هوایی ما با یک حرکت عظیم انقلابی، افتخار جداگانه‌ای را کسب کرد. البته نیروی هوایی ما از جهت رزم و وسایل رزمی هم هیچ کم و کسر ندارد. در دوران دفاع مقدّس و قبل و بعد از آن - بخصوص در آن مواقع حسّاس - نیروی هوایی چه بر روی آسمان، چه بر روی زمین، چه در داخل صفوف نزدیک به صفوف مقدّم، چه در پشت جبهه‌ها و چه در داخل پایگاهها، حامل افتخار بود. هزاران ساعت پرواز افتخارآمیز در پرونده نیروی هوایی ثبت است. ساخت وسایل زمینی - رادارها و وسایل هدایت شونده زمینی - و به کارگیری بسیار دشوار و پیچیده آنها جزو افتخارات نیروی هوایی است، که شهید ستّاری قبل از آن که فرمانده نیروی هوایی شود، یکی از قهرمانهای این میدان بود. او و بسیاری دیگر که امروز در بین شما هستند و من آنها را می‌شناسم، از همان زمان و بعد از آن زمان، در داخل جبهه‌ها لحظه به لحظه مشغول تحرّک و فعّالیت جانکاه، اما شیرین برای یک انسان متعهّد بودند. این افتخارات هم در پرونده نیروی هوایی ما هست، اما آن کار نیروی هوایی در ابتدای انقلاب، افتخاری جداگانه است؛ افتخاری نه از شیوه معمول افتخارات نیروهای نظامی، بلکه افتخار به وسیله یک حرکت عظیم انقلابی. آن جوانها - که شاید بعضی از آنها امروز در بین همین جمعیت باشند - به مرکز اقامتگاه امام - که من خودم آن‌جا بودم - آمدند. اینها سلاح و تجهیزات نظامی نداشتند؛ اما جان خودشان را کف دست گرفته و آمده بودند. برای این که اشتباه نشود، کارتهای شناسایی خودشان را در خیابان ایران سرِ دست گرفته بودند و جلو می‌آمدند. این حرکت، حرکت بزرگی بود. چه عاملی این حرکتها را به وجود می‌آورد؟

اول، احساس تعهّد است؛ نقطه مقابل ولنگاری، بی‌تعهّدی و واداد‌گی. یک انسان زنده در هر جا که هست - چه در مسؤولیت بالایی در فلان سازمان یا فلان نیرو یا در هر نقطه دیگر و چه در بدنه - باید احساس کند که بر دوش او یک تکلیف بزرگ هست که باید آن را به انجام برساند.

دوم، موقع‌شناسی است. اگر نیروی هوایی می‌خواست همین کار را فرضاً ده روز بعد انجام دهد، دیگر این ارزش را نداشت. ده روز بعد مسأله‌ای نبود که نیروی هوایی بخواهد به آنجا بیاید و اعلام حضور کند؛ وقتش همان موقع بود.

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

سوم، دشمن‌شناسی است. همه کارهای ما، یک نوع مبارزه است. زندگی، میدان مبارزه است. شما در خانه خودتان هم که نشسته باشید، مجبورید چالشی را بر خودتان تحمیل کنید تا بتوانید تنفّس کنید و ادامه حیات دهید. مبارزه‌ها فرق می‌کند؛ کوچک و بزرگش فرق می‌کند؛ شخصی و عمومی‌اش فرق می‌کند؛ جهتگیری انسانی و ضدّانسانی‌اش فرق می‌کند؛ همه در حال مبارزه‌اند. این که گفته‌اند « انّما الحیاة عقیدة و جهاد»، یک واقعیت است. انسان راهی را انتخاب می‌کند و در آن راه مشغول چالش و مبارزه می‌شود. زندگی این است. این مبارزه علیه کیست؟ فلش این مبارزه را به سمت چه کسی باید قرار داد و جهت مبارزه کدام است؟ یعنی در این مبارزه، عبارت اُخرای این که دشمن کیست مهم است. این عنصر سوم هم در کار آن روز نیروی هوایی وجود داشت؛ دشمن معلوم بود.

دستگاههای مسلّط بر این کشور که با فریب و نیرنگ و فشارهای گوناگون، با ادامه سلطه ظالمانه رژیم طاغوت نتوانسته بودند کاری انجام دهند و همه چیز از دستشان در رفته بود، یک راه بیشتر نداشتند و آن، کودتای نظامی بود. ژنرال امریکایی را به ایران فرستادند تا زمینه کودتای نظامی را بررسی کند. اگر قرار بود این کودتای نظامی انجام گیرد، به وسیله چه کسانی انجام می‌گرفت؟ به وسیله سران خود فروخته و خائنی که در نیروهای مسلّحِ آن روز جا گرفته بودند. پس در واقع چه کسی می‌توانست دشمن این ملت و دین و انقلاب و این حرکت عظیم باشد؟ همان بدنه مسلّحی که آنها غصبش کرده بودند. اما عناصر مؤمن نیروی هوایی دشمن را شناختند. از درون حصار نیروهای مسلّح، انسانهای پاک، خوب، با اخلاص، مسلمان، مؤمن و متعهّد، خواستند این تهمت و ننگ را به خود آنها برگردانند. حرکت نیروی هوایی ما در آن روز، دشمن‌شناسی آنها را نشان می‌داد.

آیا امروز هم این سه عنصر مهم است یا نه؟ آیا امروز هم احساس تعهّد مهم است یا نه؟ آیا آدم ولنگار و بی‌اعتنای به مسؤولیت و بدون احساس تعهّد، ممکن است وجودش اندک فایده‌ای برای نیروی هوایی، برای ارتش، برای کشور و برای هر مجموعه دیگری - جز خودش - داشته باشد؟ پس، اوّل، احساس تکلیف است. امروز نیز همان احساس تکلیف برای یکایک ما لازم است.

حال که احساس تکلیف کردیم، می‌خواهیم کاری کنیم. بنابراین باید موقعیت و فضا و زمینه‌ها و امکانات را بشناسیم تا بدانیم کدام کار، بهین و برتر است و ما باید آن را انجام دهیم. این مبارزه‌ی بهینه در برابر کیست؟ دشمن ما کیست؟ ببینید؛ امروز هم هر سه عنصر، اساسی است.

روز نوزدهم بهمنِ شما پرسنل نیروی هوایی، فراموش شدنی نیست؛ همیشه مهم است و همیشه زنده خواهد ماند. آن دشمنی که جهت این مبارزه باید علیه او باشد، با هر سه نقطه در وجود یکایک افراد در کشور ما مخالف است.

جوانهای امروز در نیروی هوایی و در ارتش و در همه نیروهای مسلّح و در سراسر کشور و در دستگاههای مختلف، با یک احساس پاک مسؤولیت و تعهّد به میدان می‌آیند. این استعداد ایرانی، این زمینه‌های فراوان کار، این امکاناتی که امروز در کشور و پای‌کار وجود دارد، آینده خوبی را نوید می‌دهد. دشمن چگونه می‌تواند از پدید آمدن آن آینده جلوگیری کند؟ راه اوّلش این است که این احساس تعهّد را در هر انسانِ کاری و فعّال بمیراند و از بین ببرد؛ احساس تکلیف را به لاابالیگری، بی‌مبالاتی، ولنگاری و وادادگی تبدیل کند. از راههای مختلف هم وارد می‌شوند. از راه ترویج شهوات و از راه طعمه‌های مالی و سایر راهها وارد می‌شوند و انسانهای متعهّد را به یک انسان بی‌تعهّد و بی‌فایده و خنثی و ازدست‌رفته تبدیل می‌کنند.

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

نقطه دوم - یعنی موقع‌شناسی - نیز همین‌طور است. بسیاری از این جنجالهای سیاسی و تبلیغات که عمدتاً به وسیله بوقهای اجنبی در داخل کشور ما فضا را آلوده می‌کنند و آلودگی فرهنگی و آلودگی صوتی معنوی به وجود می‌آورند، برای این است که موقعیتها شناخته نشود؛ یعنی افراد ندانند که در چه موقعیتی قرار دارند. می‌بینید که گاهی اوقات جنجالهای سیاسی موسمی به وسیله گروهها و عناصر مختلف و بعضی از دستجات و جناحهای گوناگون سیاسی در کشور راه می‌افتد. اینها بلندگو هستند. گوینده‌ها غالباً مربوط به دشمنان آن سوی مرزها هستند که مسأله‌ای را وسطِ ذهنیّت مردم پرتاب می‌کنند تا ذهن آنها را مشغول کنند و به دنبال آن، موقع‌شناسی از بین برود و جایگاه زمانه، نیاز زمانه، موقعیت فعّالیت و عمل - این که امروز کشور به چه کاری احتیاج دارد - به دست فراموشی سپرده شود. بسیاری از نقشهای فرهنگی دشمن در این زمینه است.

دشمن‌شناسی نیز همین‌طور است. می‌بینید بعضی کسان ترویج می‌کنند که ما دشمن خارجی نداریم! انسان از غفلت بعضی افراد تعجّب می‌کند. من به شما عرض کنم، این انقلاب و این کشور و این حرکت عظیم، بزرگترین ضربه را بر منافع چپاولگران و غارتگران بین‌المللی وارد کرده است. اگر این حرف حقیقت دارد که انقلاب اسلامی و نظام اسلامی جلوِ منافع غارتگرانه بیگانگان را در این کشور گرفته است - که حقیقت دارد و راست است - دیگر کدام توضیحی برای اثبات وجود دشمن لازم است؟! معلوم است که دشمن کیست و چه کسی با این نظام مخالف است.

اکثر رسانه‌های دنیا در دست همان غارتگران است. رادیوها و تلویزیونها و مطبوعات و سازمانهای خبررسانی متعلق به آنهاست. غالباً در بیشتر نقاط عالم، جنگ فرهنگی و سیاسی عظیمی را علیه جمهوری اسلامی شروع کرده‌اند؛ که دنبال این جنگ فرهنگی، جنگ سیاسی همراه با موذیگریهای اقتصادی و فشارهای گوناگون است. اگر کسی این دشمنِ با این وضوح را نبیند، آیا چنانچه بدخواه نباشد، غافل نیست؟!

من به شما عرض کنم، هر کس امروز سعی کند نقش دشمن را در ذهنهای مردم، بی‌اهمیت و کوچک جلوه دهد - چه بداند، چه نداند - برای دشمن کار می‌کند. پس امروز هم این سه عنصر، سه عنصر اساسی است. امروز هم ما به همین سه عنصر احتیاج داریم. شما هم در نیروی هوایی به این سه عنصر احتیاج دارد.

نیروی هوایی سرمایه‌های عظیمی در اختیار دارد؛ هم سرمایه‌های تجهیزاتی بسیار عظیم و گرانقیمت و هم از آن بالاتر سرمایه‌های انسانی. در نیروی هوایی، سرمایه‌های انسانی بسیار ارزنده است. شما باید روزبه‌روز نیروی هوایی را جلو ببرید. این مطالبی که فرمانده عزیز نیروی هوایی گفتند، در سخن و گزارش، آسان است؛ اما در عمل باید نشان دهید که نیروی هوایی روزبه‌روز در حال پیشرفت، تحوّل و سیر مثبت است و می‌تواند این کار را بکند. سازمانهای دیگر هم می‌توانند این کار را بکنند؛ نیروهای دیگر ارتش هم می‌توانند این حرکت سریع و عمیق را به وجود بیاورند؛ سپاه پاسداران و همه بخشهای دیگر این کشور هم می‌توانند با اتّکای به خود، با اراده قوی، با استفاده از امکانات انسانی فراوانی که در کشور ما بحمدالله به وفور وجود دارد و با استفاده از نیروی جوانی که امروز در کشور ما چشم را پُر می‌کند - اکثر مردم ما جوانها هستند؛ این پدیده بسیار چشمگیر و باارزشی است - روزبه‌روز ان‌شاءالله پیشرفتها را بیشتر کنند. ما همه اینها را به برکت خیزش عظیم مردم و این انقلاب بزرگ تاریخی داریم، که همه طبقات ملت ما، بخصوص سازمانهای وابسته به نظام و بالاخص نیروهای مسلّح را از حالت رکود، خواب‌آلودگی، عقب‌ماندگی، تخدیر و ذلّت زیر سلطه بیگانگان بیرون آورد و به آنها عزّت بخشید. بنابراین مردم ایران علی‌رغم دشمن، بحمدالله قدر این انقلاب را می‌دانند و امسال که تبلیغات دشمنان علیه ملت ایران، علیه ما،

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

علیه انقلاب و علیه نظام اسلامی از همیشه بیشتر بوده است، به فضل پروردگار خواهید دید که روز بیست و دوم بهمن ملت ایران با حضور خودش مشت محکمی به دهان دشمنان خواهد زد.

امیدوارم ان‌شاءالله همه شما مشمول الطاف بی‌پایان پروردگار و مورد توجّه و مشمول ادعیه زاکیّه حضرت بقیةالله ارواحنافداه باشید و خداوند شهدای عزیز نیروی هوایی و دیگر شهیدان عزیز کشورمان را با اولیایشان محشور کند.

والسّلام علیکم و رحمةالله و برکاته

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

بیانات در دیدار اعضای شورای تأمین استانها ۱۳۷۹/۱۱/۲۵

بسم‌الله‌الرّحمن‌الرّحیم

برادران عزیز و مسؤولان زحمتکش و محترمِ امر بسیار مهم امنیت! خیلی خوش‌آمدید. بنده به عنوان برادری کوچک ولی گرانبار از مسؤولیتی عظیم، به خاطر زحمات و رنجهایی که متحمّل می‌شوید - که جناب آقای موسوی لاری بخشی از آنها را به اشاره بیان کردند - از همه شما تشکر می‌کنم. البته تشکر من و امثال من چیز ارزشمندی نیست، اعتباری محض است؛ اما آنچه که پیش خداست، حقیقی محض است؛ هم بهتر و هم ماندگارتر است؛ «و ما عندالله خیر و ابقی»[1] . ان‌شاءالله مشمول تشکر و پاداش الهی باشید.

به نظر من مقوله امنیت، در درجه اوّلِ حقوق مردم است. احساس خود مردم نیز همین است. اگر محیط ناامن باشد، هیچ خواسته و خوشی‌ای برای مردم باقی نمی‌ماند. لذا شما دیده‌اید که گاهی در بعضی از ادوار تاریخ، مردم تن به قلدری یک قلدر - با همه‌ی رنجها و سختیهایش - داده‌اند، برای این که امنیت را در اختیار آنها بگذارد. امنیت این‌قدر مهم است.

امنیت مقوله‌ای است که هم کاملاً واقعی و ملموس و هم بسیار گسترده‌است. وقتی امنیت وجود دارد، ممکن است کسی آن را احساس نکند؛ مثل سلامتی که وقتی هست، شما آن را احساس نمی‌کنید؛ اما به مجرّد این‌که خدای نکرده سرتان درد گرفت، آن‌گاه می‌فهمید که سلامتی یعنی چه. فرمود: «نعمتان مکفورتان الصّحّة و الأمان»[2]. به مجرّد این‌که گوشه‌ای از امنیت مخدوش شود، اثر آن در زندگی مردم منعکس می‌گردد. بنابراین امنیت، کاملاً عینی و واقعی است و با ذهنیّات نمی‌شود آن را تأمین کرد. این فلسفه‌بافیهای ذهنی‌ای که گاهی مشاهده می‌شود، باب محافل روشنفکری، یا حداکثر باب جلسات کارشناسی است که بنشینند راجع به ابعاد ذهنی یک مسأله بحث کنند. مردم واقعیت امنیت را می‌خواهند؛ آن هم در همان پهنه‌ی گسترده؛ یعنی امنیت در محیط کار، در خانه، برای بچه‌هایشان در مدرسه، برای بچه‌هایشان در میدان فوتبال، امنیت برای جاده‌ها، روستاها، شهرها و خیابانها. تأمین امنیت، باری کاملاً سنگین و بسیار جدّی است و این بار متوجّه شماست.

البته عوامل ناامنی به این چند دستگاهی که ذکر شد، برنمی‌گردد. بعضی از عوامل ناامنی اصلاً مربوط به دستگاههای دیگر است؛ اما شما مجبورید جمعش کنید. وقتی اشتغال نباشد یا کم باشد - در جامعه بیکاری باشد - این خودش یکی از عوامل ناامنی است. وقتی اعتیاد و مواد مخدّر رواج داشته باشد، از عوامل ناامنی است. وقتی سیاست‌بازیهای جاه‌طلبانه و غیرمسؤولانه کسانی جریان داشته باشد، از عوامل ناامنی است. وقتی دخالت و تحریکات دشمن خارجی وجود داشته باشد، از عوامل ناامنی است. هیچکدام از اینها به شما ربطی ندارد؛ اما آن کس که باید شانه استوار و مستحکم خودش را زیر این بار دهد، شمایید. باید به میدان بیایید و با همه ابعاد ناامنی مبارزه کنید؛ بخش خاصی مورد توجّه نیست.

امنیت، حقّ عمومی و متعلّق به همه مردم در سرتاسر کشور است و اقوام مختلف، زبانهای مختلف، عادات مختلف و ادیان مختلف از آن بهره می‌برند؛ چه برسد به سلایق مختلف سیاسی. حتّی کسی که با یک نهاد مهم و با اساس نظام مخالف است، شما باید امنیت محیط زندگی‌اش را تأمین کنید. تنها عنصری که از این چتر عمومی خارج

---

۱ قصص، ۶۰

۲ الکشکول، ج ۳، ص ۴۵

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

است، خودِ مجرم در حال ارتکاب جرم یا در جهت ارتکاب جرم است؛ ولی سایر افراد - همه کسانی که هستند - مشمول این چتر عمومی‌اند و شما بایستی آن را بر سر تمام این ملت بگسترانید.

نکته دیگر این است که برای ایجاد امنیت باید هدفگذاری کنید؛ براساس هدفگذاری، برنامه‌ریزی کنید؛ بر اساس برنامه‌ریزی، عمل کنید؛ بعد عمل خودتان را اندازه‌گیری کنید؛ آن هم نه اندازه‌گیری زبانی، بلکه اندازه‌گیری با شاخص. در مقام حرف، همه می‌توانند بگویند ما امنیت را برقرار کردیم، یا ناامنی مستقر است؛ اما شما با آمارهای دقیق و صحیح، اوّل برای خودتان مشخّص کنید تا بفهمید کجای راه و کجای میدان قرار دارید.

از طرف دیگر برای مقابله با ناامنی باید هوشیاری و قاطعیت و سرعت اقدام و پیگیری خستگی‌ناپذیر و نگاه یکسان به همه عوامل ناامنی داشت. اگر هوشیاری نباشد، دچار غفلت می‌شوید؛ ناامنی وارد خانه‌ی شما می‌شود و وجود آن را احساس نمی‌کنید. ناهوشیاری، اوّلین مصیبت است. اگر قاطعیت نداشته باشید و دچار تردید و تزلزل در اقدام شوید، خودِ شما عامل ناامنی می‌شوید؛ چون دستگاهی که مسؤول امنیت است، اگر دچار تزلزل شود، بزرگترین مشوّق برای به وجود آورندگان ناامنی است. پس از قاطعیت، پیگیری است. پیگیری نکردن، بلایی است که من آن را در بسیاری از جاها می‌بینم. خوب شروع می‌کنند، اما تا چند قدم؛ بعد ناگهان می‌بینید قدمها سست شد؛ بعد هم توقّف؛ گاهی هم برگشت! این عیب است؛ با این روش نمی‌شود ناامنی را برطرف کرد. نگاه یکسان به همه عوامل ناامنی هم مهم است. کسی که موجد ناامنی است، هر که می‌خواهد باشد؛ چه در کسوت یک آشوبگر حرفه‌ای - اوباش و الواط و امثال اینها - چه در کسوت یک عنصر اتوکشیده‌ی سیاسی، چه در کسوت یک فرد حزب‌اللّهی، چه در کسوت یک عضو عالی‌رتبه وابسته به فلان سازمان، دستگاه مربوطه باید کار او را تا آخر پیگیری کند. اگر این قاطعیت و پیگیری و هوشیاری و بی‌ملاحظگی در اجرای حقّ و عدالت وجود داشته باشد، آن‌گاه اقتدار نظام مثل خورشیدی می‌درخشد.

مجروح کردن امنیت، مجروح کردن اقتدار نظام است. آن روز که به قضایای تأسّفبار و گریه‌آور تیرماه سال گذشته نگاه می‌کردیم، می‌دیدیم که مطبوعاتِ آن روز چه می‌نوشتند. من به بعضی از مسؤولان عالی‌رتبه کشور این روزنامه‌ها را نشان دادم و گفتم اینها چیست؟ گفتند کار آنها زیر سؤال بردن اقتدار نظام است. همین‌طور هم بود. تیترهایی انتخاب و درج می‌شد که معنایش تشویق به ناامنی و لازمه واضح و روشن آن، ناتوانی دستگاه در استقرار امنیت بود. چه دشنامی از این بالاتر؟! چه ضربه‌ای از این بدتر و ناجوانمردانه‌تر؟! این خودش عامل ناامنی می‌شود. برخورد با عامل ناامنی بایستی قاطع، هوشمندانه، بخردانه و از موضعی فراتر از همه بازیهای جناحی‌ای که متأسّفانه در دست و بال خیلیها رایج است، باشد.

آقای موسوی لاری به مسأله امنیت ملی - که بنده اوّل سال گفتم - اشاره کردند. من وحدت عمومی را هم گفته بودم. مردم به وحدت جواب می‌دهند؛ مردم در میدانند؛ مردم از ما جلویند عزیزان من! من به شما صریح بگویم؛ من به خودم و به آن مقداری که شعاع دیدم در مسائل کشور به من اجازه می‌دهد تا نگاه کنم، می‌بینم که مردم از ما جلویند. بیست‌ودوم بهمن امسال را نگاه کنید؛ این همه علیه نظام، علیه انقلاب، علیه امام و علیه بیست‌ودوم بهمن، از آن سال تا این سال، با هدفِ تحت تأثیر قرار دادن مخاطب ایرانی، در دنیا حرف زده شده است؛ اما آن‌جایی که محلِّ حضور مردم است، حضور آنها استوار، مقتدر، عازم و بی‌ملاحظه است. باز از همه قشرها آمدند و خیابانها را پُر کردند و مثل یک شطِّ خروشان، همه این زباله‌ها و زیادیها را شستند و با خودشان بردند. بنابراین مردم اهل وحدتند و همه آنها می‌آیند و در مظهر وحدت شرکت می‌کنند؛ اما متأسّفانه دستجات و جناحهای

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

سیاسی و رؤسایشان و تعداد معدودی آدم، پُرادّعا و کم‌عمل و حرف‌ناپذیر و حق‌ناپذیرند. آقایان را خواستیم، آمدند و جلسات متعدّدی برگزار و با این و آن صحبت شد؛ اما «لم یکن شیء مذکورا»[۱]؛ انگار با اینها هیچ حرفی زده نشده است!

یکی از عوامل ایجاد امنیت، اتّحاد مردم است. در این خصوص، همه عناصرِ مسؤول وظیفه دارند - عناصر تبلیغاتی وظیفه دارند، ائمّه جمعه وظیفه دارند، صدا و سیما وظیفه دارد - منتها در این زمینه، میدان عمل در بخش عمده‌ای در دست شماست. در این مورد تلاش کنید.

به نظر من غیر از مسائلی از قبیل قاچاق و عوارضی که در این زمینه وجود دارد و در بعضی از مرزها و جاهای گوناگون دیده می‌شود، عمده آن چیزی که باید آماج ذهن و فکر و عمل شما قرار گیرد، مسأله براندازی است. کسانی که این امر خباثت‌آمیز را دنبال و برای آن پول خرج می‌کنند، درصددند این را از ذهن مسؤولان رده‌های مختلف، از رده‌های بالا تا پایین، دور کنند - در این زمینه مردم را چندان مورد خطاب قرار نمی‌دهند - تا مسؤولان ملتفت نشوند که قضیه چیست و اینها بتوانند کارشان را انجام دهند. لذا هر کس از تلاش برای براندازی و این‌که توطئه‌ای علیه انقلاب و ملت ایران وجود دارد، بحث کند و یا از دشمن خارجی صحبت کند، جنجال عظیمی راه می‌اندازند. امروز مسؤولان سیاسی و امنیتی دستگاههای ضدّ نظام جمهوری اسلامی در امریکا و اروپا در گفتارهای خودشان تصریح می‌کنند و برای ایجاد رادیو پول می‌دهند و می‌گویند این برای مقابله با نظام جمهوری اسلامی است - این را تصادفاً بنده خودم از یکی از همین رادیوهایی که می‌دانید با پول سرویسهای امنیتی امریکا به وجود آمد، شنیدم - تصریح هم نکنند، همه می‌فهمند؛ اما تصریح می‌کنند که ما می‌خواهیم با اساس نظام و استوانه‌های آن مقابله کنیم؛ تصریح می‌کنند که باید قانون اساسی نظام عوض شود؛ تصریح می‌کنند که باید براندازی انجام گیرد؛ منتها لطف می‌کنند و می‌گویند براندازی آرام باید انجام گیرد! آیا این بخردانه و هوشمندانه است که ما چشم خود را ببندیم و بگوییم نه، چنین چیزی وجود ندارد؟! واقعاً وجود دارد؛ نشانه‌هایش را می‌بینیم و احتیاج نداریم که دنبال شواهد احتمالی بگردیم.

امروز یکی از کارهای امنیتی مسؤولان اطّلاعات عبارت است از شناسایی نفوذیهایی که از خارج وارد کشور می‌شوند و خمپاره و مواد منفجره و امثال اینها را به داخل می‌آورند. از آن طرف هم نمایندگان کنگره امریکا و فلان بخشِ دولتی اروپا به اینها امضاء می‌دهند! معنای این کارها چیست؟ آیا اینها به هم ربط ندارد و به یکدیگر متّصل نیست؟ کسانی که اینها را راه می‌اندازند و به داخل می‌فرستند، همان کسانی هستند که در کنگره امریکا یک طور و در فلان کشور اروپایی یک طور، از رئیس جمهور، از نخست وزیر و از نماینده مجلس تأیید و امضاء و کمک و تشویق و پول می‌گیرند. مگر معنای ارتباط با خارج چیست؛ چرا ما باید چشمان خود را ببندیم؟ اگر ما دشمنِ خود را نبینیم و به فکر مقابله با او نباشیم، چه کسی ما را تشویق و تحسین می‌کند؟ ما در داخل کشور، دشمن فرضی درست می‌کنیم؛ جناحها همدیگر را دشمنِ عمده می‌کنند؛ این جناح علیه آن جناح، آن جناح علیه این جناح! آیا این عقلایی است؟! آیا این لازمه‌ی اداره درست کشور است؟!

یکی از وظایف اصلی شما حفظ همدیگر است. دستگاهها باید همدیگر را حفظ کنند. نگذارید دستگاهها یکدیگر را تضعیف کنند؛ همچنین نگذارید دیگران از بیرون، دستگاهها را تضعیف کنند. شما ببینید اگر نیروی انتظامی و سپاه پاسداران خوب کار کنند، اما مثلاً قوّه قضاییّه نتواند خوب کار کند، کار به پایان نمی‌رسد. اگر قوّه

---

۱ انسان - ۱

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

قضائیّه خوب کار کند، وزارت کشور خوب کار کند، سپاه پاسداران خوب کار کند، اما نیروی انتظامی نتواند خوب کار کند، باز هم کار به سامان نمی‌رسد. بنابراین، این چند عنصرِ تشکیل دهنده و به وجود آورنده امنیت، باید با هم خوب کار کنند. خوب کار کردن اینها مستلزم این است که تضعیف نشوند. چرا قوّه قضائیّه را این‌قدر تضعیف می‌کنند؟ من نمی‌فهمم چه انگیزه‌ای در این کار وجود دارد. یک روز هم نیروی انتظامی را به‌شدّت تضعیف می‌کردند. چرا؟ یک روز هم وزارت اطّلاعات را به‌شدّت تضعیف و خُرد و خمیر کردند. اینها به ضرر امنیت کشور است. دستگاهها باید همدیگر را حفظ و تقویت کنند و با عوامل تضعیف‌کننده مقابله و برخورد نمایند.

بنده معتقدم که نظام جمهوری اسلامی در بخشهای مختلف - هم در زمینه‌های اقتصادی، هم در زمینه‌های اجتماعی، هم در زمینه‌های سیاسی و هم در زمینه‌های بین‌المللی - نشان داده که قدرت اقدام دارد. بنیه و استخوان‌بندی این نظام، مستحکم است. مهمتر از این مسأله این است که پشتوانه مردمی این نظام، یک پشتوانه عظیم و بی‌نظیر است. من به‌جد اعتقاد دارم و قرائن و شواهد فراوان نیز همین را نشان می‌دهد؛ با اطّلاعاتی که ما از نقاط مختلف دنیا داریم، گمان می‌کنم بشود این طور گفت که اگر ما کشورها و دولتها و حکومتها را در سراسر عالم این‌گونه تقسیم کنیم: ۱) از حداکثر کمک و حمایت مردم برخوردارند ۲) از مقداری از کمک مردم برخوردارند ۳) از حداقل کمک مردم برخوردارند ۴) از کمک مردم برخوردار نیستند؛ نظام جمهوری اسلامی جزو ستاره‌دارهای ردیف اوّل است؛ یعنی از حداکثر حمایت مردم برخوردار است. این‌گونه اجتماعاتی که مردم برگزار می‌کنند، این‌گونه تشویقها و محبتهایی که مردم ابراز می‌کنند، این پیوند عواطف و ایمان میان مردم و مسؤولان؛ بنده در جایی از دنیا اینها را سراغ ندارم. البته ممکن است در گوشه و کنار شبیه آن دیده شود، اما تا آن‌جایی که من مطّلعم، جایی را با این استحکام سراغ ندارم. پس ببینید دو عامل عمده در این‌جا در اختیار ماست: یکی هندسه و استخوان‌بندی اساسی و تشکیلاتی نظام، که از قویترین و منطقی‌ترین استخوان‌بندیهاست؛ یکی هم پشتوانه مردمی. یک چیز دیگر هم در این‌جا اضافه شده و آن، احساس مسؤولیت خدایی است. مثلاً خیلی اوقات هست که اگر شما پرونده‌ای را که تا دیر وقت روی آن کار می‌کنید، روی هم ببندید و بقیه‌اش را برای فردا صبح بگذارید و به خانه بروید، نه هیچ کس می‌فهمد و نه هیچ کس شما را ملامت می‌کند؛ اما تنها چشم ناظری که شما از او اندیشناکید، چشم ناظر پروردگار عالم است؛ به خاطر خدا می‌گویید من این کار را تمام می‌کنم. این احساس نظارت الهی، این احساس مسؤولیت در مقابل خدا، این انگیزه ایمانی در دلهای شما مسؤولان، چیز بسیار گرانبها و عزیزی است. این را هم عنصر سوم به حساب آورید. این سه عنصر می‌توانند همه مشکلاتی را که در سرِ راه یک حکومت وجود دارد - از جمله مشکلات اقتصادی - برطرف کنند.

من گاهی در سفرهایی که به استانها می‌کنم، می‌بینم بعضی از استانداران و مسؤولان، برنامه‌های بسیار خوبی دارند و تلاشهای بسیار خوبی در بخشهای استانی می‌کنند. در داخل دولت و رده‌های بالای دولت هم تلاشهای فراوانی وجود دارد. اگر با روشن‌بینی‌ای که موجب می‌شود هر کاری بموقع انجام گیرد و در آن تأخیر نشود و با پیگیری و به کار گرفتن عناصر شایسته و مناسب، بسیاری از کارها دنبال گردد، می‌توانند مشکلات اقتصادی مردم را هم حل کنند. مسأله ایجاد اشتغال و مبارزه با فسادهایی که در گوشه و کنار وجود دارد، اموری است که همه از عهده مسؤولان نظام برمی‌آید و می‌توانند این کار را انجام دهند. همه ما باید به خدای متعال توکل کنیم و از او کمک بخواهیم و به هدایت او امیدوار باشیم و وارد میدان کار شویم. هیچ کس نباید به خود اجازه دهد که از نیرو و توانش چیزی کم بگذارد. همه‌ی تلاش و نیرو را باید گذاشت.

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

عزیزان من! امروز بار سنگین مسؤولیتی بر دوش ماست که اگر بتوانیم آن را به‌سلامت به منزل برسانیم، در تاریخ کشور ما تأثیر طولانی و ماندگاری خواهد گذاشت. مسأله فقط اداره امروزِ کشور - که امروز را بگذرانیم و به فردا برسانیم - نیست. این کشور، کشوری است که از زیر بار استبداد حکومتهای فاسدِ دورانهای طولانی خارج شده و با حضور مردم، با پیام اسلام و با مجاهدتهای خستگی‌ناپذیری که انجام گرفته، دوران جدیدی را آغاز کرده است. این دوران جدید به دلایل گوناگونی که خودِ شما با آن آشنا هستید، دچار مشکلات است. مشکلات، یعنی چالشهای فراوان. مخصوص ما هم نیست؛ هر حکومت دیگری هم در این شرایط، این چالشها را دارد؛ منتها بسیاری از حکومتها عقبگرد می‌کنند، تسلیم می‌شوند، شکست می‌خورند و زمینگیر می‌شوند؛ اما نظام جمهوری اسلامی به فضل پروردگار توانسته با همین آرمانها، با همین روحیه و با همین پشتیبانی عظیم مردمی، بر همه این معارضات فائق آید و این راه را بیست‌ودو سال با قدرت طی کند و امروز هم در کمال نشاط و تندرستی و شادابی به‌سر بَرَد. عظمت این نظام این‌جاست؛ منتها باید هوشیارانه به مبارزه ادامه دهد و این ان‌شاءالله تحقّق پیدا خواهد کرد.

امیدوارم که خدای متعال همه شما را مشمول لطف و تفضّلِ خودش قرار دهد و به شما کمک کند؛ همه دلهای ما را با نور هدایتِ خودش روشن کند؛ امام بزرگوار و شهدای عزیز و عظیم‌القدر انقلاب را - که همه چیز را مرهون آنها هستیم - در درجات عالیه خودش قرار دهد و به همه شما توفیق دهد تا بتوانید این راه را با قدرت طی کنید.

بنده مجدّداً از همه شما عزیزان، هم به خاطر تلاشها و زحمات شبانه‌روزی‌تان و هم به خاطر این‌که زحمت کشیدید و به این‌جا تشریف آوردید و توانستیم ساعتی را با هم باشیم، تشکر می‌کنم.

والسّلام علیکم و رحمةالله و برکاته

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

بیانات در دیدار اعضای مجلس خبرگان رهبری ۱۳۷۹/۱۱/۲۷

بسم‌الله‌الرّحمن‌الرّحیم

خدمت آقایان محترم خوشامد عرض می‌کنم و امیدوارم که خداوند متعال این تلاشهای خالصانه‌ای را که در این مجامع و از طرف حضرات محترم صورت می‌گیرد، مشمول قبول و رحمت خود قرار دهد و به همه اجر عنایت کند. از بیانات آقایان هم بهره‌مند شدیم؛ بخصوص نصایح بسیار گرانقیمتی که حضرت آقای مشکینی بیان فرمودند، برای ما بسیار مغتنم و عزیز محسوب می‌شود. امیدواریم که خداوند ما را اهل قرار دهد تا بتوانیم از این نصایح کافیه و وافیه استفاده کنیم. بنده هم در آغاز عرایضم لازم می‌دانم، هم این ایام مبارکه دهه فجر را به آقایان محترم تبریک عرض کنم، و هم از مردم عزیزمان به خاطر حرکت عظیمی که در روز بیست‌ودوم بهمن از خود نشان دادند، تشکر کنم. این راهپیمایی در واقع شادابی انقلاب و حضور حقیقی مردم را - که در طول سالهای متمادی گره‌گشای بسیاری از مشکلات بوده است - نشان داد و طمع‌کنندگان را خاسر و ناکام کرد.

در مورد این انقلاب عظیم، به نظر من باید یک نکته همواره مورد توجّه باشد و آن این است که این انقلاب حرف نویی را در جهان بشریت مطرح کرد. سعی بر این است که این حرف تازه و نو را که در دنیای امروز کاملاً بدیع و جدید است، از صحنه خارج کنند و ذهنهای مردم، بخصوص جوانان را در همه عالم از این مقوله منصرف نمایند. آن حرف نو این بود که انقلاب، علیه حکومتهای مبتنی بر ناپرهیزگاری و ظلم قیام کرد. قرنهای متمادی در همه جای عالم - چه در ایران و چه در نقاط دیگر - ما شاهد بودیم و امروز هم هستیم که ملتها عادت کرده‌اند حکومتهای ناپرهیزگار و حکومتهایی را که انواع و اقسام ظلم از آنها سر می‌زند، مشروع بدانند و قبول کنند و تسلیم آنها شوند؛ چه حکومتهای موروثی که هیچ مبنای اعتقادی و فکری ندارند و هیچ منطقی دنبال آنها نیست؛ چه حکومتهای مبتنی بر کودتا و زورگویی و قدرت‌نماییهای نامشروع که آن هم هیچ منطقی دنبالش نیست و چه حکومتهای علی‌الظّاهر مبتنی بر آراء مردم که اوّلاً علی‌الباطن و فی‌الحقیقة مبتنی بر آراء و میل و خواست مردم نیست و ثانیاً آنهایی هم که در آغاز ورودشان چنین خصوصیتی را دارند، از انواع و اقسام تجاوزها و ظلمها پرهیز نمی‌کنند. شما به صحنه عالم در دو قرنِ نوزدهم و بیستم نگاه کنید و ببینید چقدر ظلم و استعمار و نسل‌کشی و شایع کردن انواع و اقسام فسادها در میان ملتهای گوناگون به چشم می‌خورد. همیشه دست همین قدرتها پشت چنین کارهایی بوده است؛ همین قدرتهایی که در کشورهای خودشان احیاناً ممکن است یک پوشش ظاهری موسوم به دمکراسی هم داشته باشند؛ اما دمکراسی همه چیز نیست و در آن، عدل - که اساس حکومت صحیح است - وجود ندارد.

حکومت اسلامی و انقلاب اسلامی این حرف نو را مطرح کرد که حاکم و حکومت و قدرت سیاسی باید مبتنی بر پرهیزگاری، عدالت و حقیقت باشد. قانون اساسی بر این مبنا شکل گرفت. این حادثه بسیار مهمی در عالم است. این همان چیزی است که سالهای متمادی، از زمان «سید جمال» به این طرف، روشنفکران و نوآوران دینی درباره آن حرف می‌زدند و آن را می‌خواستند و آرزو می‌کردند؛ و همین حرف زدن و مطلب نوشتن و شعار دادن، خواب قدرتمندان عالم را برمی‌آشفت و آنها را عصبانی و وادار به عکس‌العمل می‌کرد. شما ببینید با روشنفکران اسلامی در همه مناطق اساسی اسلامی - اعم از مصر و هند و ایران و عراق و جاهای دیگر - در طول این صد سال، صدوپنجاه سال و دویست سال چه کردند.

استکبار و استعمار، هم به طور مستقیم و هم غیرمستقیم اعمال قدرت می‌کردند. کسی مثل مرحوم آیةالله کاشانی را انگلیسیها گرفتند و از ایران تبعید کردند؛ یعنی برایشان هیچ اهمیتی نداشت که در یک کشور دیگر

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

اعمال قدرت کنند و یک نفر را بگیرند و او را به نقطه‌ای تبعید کنند و یا به زندان بفرستند. همین‌طور در بسیاری از مناطق دیگر به طور غیرمستقیم به وسیله ایادی و دست‌نشانده‌های خودشان - یعنی قدرتهای محلی که منافع آنها را تأمین می‌کردند - اعمال قدرت می‌کردند. اینها از شعارهای اسلامی، این‌گونه می‌ترسیدند. در حال حاضر این شعارها به واقعیت تبدیل شده است؛ یعنی به یک انقلاب تبدیل گردیده که بلافاصله پشت سر آن هم حکومت اسلامی بر سر کار آمده است.

البته مثل بسیاری از انقلابهای دیگر، انتظار آنها این بود که این انقلاب هم اگرچه با حول و قوّه دین شروع شده است، اما اهل دین آن را کنار بگذارند و بروند؛ کما این‌که در بسیاری از نقاط عالم نیز همین اتّفاق افتاد. بسیاری از این نهضتهای آزادیبخش و مبارزات ضدّ استعماری، به وسیله علما و اهل دین به وجود آمد؛ لیکن اهل دین بعد از آن‌که یک مقدار جلو رفتند، اندکی قبل از پیروزی یا پس از آن، کنار کشیدند.

علل کنار رفتن آنها چه بود؟ انواع و اقسام عوامل وجود داشت. گاهی ساده‌اندیشی بود؛ گاهی از میدان خارج شدنِ به‌زور بود؛ گاهی از میدان خارج شدنِ با تبلیغات دشمن بود - که اینها را تمسخر می‌کردند و مورد تهاجم قرار می‌دادند - گاهی با سرگرم کردن اینها به مسائل گوناگون بود؛ که ما نمونه‌اش را در الجزایر و بعضی از کشورهای شمال آفریقا دیدیم، که حتّی حکومت دینی هم در آن‌جا تشکیل شد - مثل کشور تونس - اما بعد از اندک مدتی به‌خاطر اشتباهاتی که می‌شد، آن حکومتهای دینی از هم پاشید و یک عدّه از افرادی که خودشان عامل استعمار در همان کشورها بودند، بر سرِ کار آمدند. در هند نیز همین‌طور شد؛ یعنی رهبران مذهبی در وسط راه، کار را رها کردند. در مصر هم کم و بیش همین وضعیت پیش آمد؛ در عراق هم نظیر این وضعیت اتّفاق افتاد. امیدوار بودند که در ایران هم این‌گونه شود؛ حتّی یکی از همین کسانی که به برکت انقلاب وارد میدان شده بود، ولی پرورش‌یافته فکر غربی بود، در همان اوایل انقلاب به امام توصیه کرد که شما به قم بروید و مشغول کارهای خودتان باشید، ما هم در این‌جا مملکت را اداره می‌کنیم! آنها این امید را داشتند، اما نشد. دیدند عزم راسخ و کوه استواری پشت سرِ این حرکت وجود دارد؛ مردم هم رها نمی‌کنند و با معرفت و آگاهی آمده‌اند. طبعاً انواع و اقسام توطئه‌ها شروع شد، که تا امروز هم ادامه دارد. بنابراین، این حرف نو در دنیا رایج شد؛ اگرچه هجوم تبلیغات هم از همه طرف شروع گردید.

این تبلیغات فرنگی و این تهاجم فرهنگی چیز جدیدی نیست؛ آنچه که جدید بود - که ما در این چند سال بر روی آن تکیه کردیم - روشهای نویی بود که در داخل کشور شروع شد و هنوز هم ادامه دارد. در دنیا تهاجم فرهنگی علیه انقلاب، از تهاجم سیاسی و اقتصادی سریعتر و همه‌گیرتر و همه‌جایی‌تر بود. انواع و اقسام کارها را کردند؛ چقدر علیه اسلام و انقلاب و مبانی اسلامی و مبانی شیعی، که فکر می‌کردند در پدید آمدن این انقلاب نقش داشته، فیلم ساختند - که امروز آن را به رایانه و اینترنت هم کشانده‌اند - و همه کارهایی را که می‌توانستند، انجام دادند؛ برای این‌که جلوِ این سخن نو را - یعنی این‌که باید قدرت سیاسی در کشور در دست انسانهای پرهیزگار و عادل باشد و شرط این اقتدار سیاسی، پرهیزگاری و عدالت باشد - بگیرند. این سخن نو چیزی است که هر صاحب قدرتی را در دنیا تکان می‌دهد و هر دستگاهی را که از قدرت، انتفاع مادّی می‌برد، دچار وحشت می‌کند. لذا همه جای دنیا با این فکر مخالفند.

چه کسانی با این فکر موافقند؟ انسانهای مظلوم و محروم و طبقات مختلف مردم؛ کسانی که از رنج ظلمها و ناپرهیزگاریها، مدت عمرشان را در انواع سختیها می‌گذرانند. به طور طبیعی پشتوانه و عقبه انقلاب اسلامی و

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

حکومت اسلامی، توده‌های عظیم مردمند؛ در درجه‌ی اوّل در کشورهای اسلامی و سپس در همه جای دنیا؛ آن‌جایی که این حقیقت معلوم شود. در خطّ مقدّمِ دشمنان این انقلاب و این حکومت هم، قدرتمداران سیاسی‌ای هستند که نمی‌توانند کارشان را بر اساس پرهیزگاری و عدالت پیش ببرند. این حرفِ نویی است که انقلاب آورده؛ این سخنِ نویی در دنیاست؛ ما نباید این سخن نو را رها کنیم.

امروز ما تجربه‌های زیادی داریم. بیست‌ودو سال از پیروزی انقلاب گذشته است؛ اما نباید همیشه از این منظر نگاه شود که چون از مبدأ انقلاب دور شده‌ایم، پس انگیزه‌ها و ایمانها در ما و مردم ضعیف شده است. البته این هم باید به عنوان بخشی از مجموعه عوامل تأثیرگذار بر روی کلّ قضایا مورد توجّه قرار گیرد؛ اما در کنار این، مسائل بسیار مهم دیگری هم وجود دارد که آنها هم باید مورد توجّه قرار گیرد. ما امروز تجربه‌های زیادی داریم؛ مدیران خوبی داریم؛ جوانان خوبی داریم؛ صاحب‌فکرهای خوبی داریم؛ طلّاب و فضلای جوانِ آماده به کاری در داخل میدان داریم؛ نسل عظیم جوانان تشنه اسلام را داریم.

درباره جوانان باید درست قضاوت کرد. نباید فقط چهار نفر جوانی را دید که فرضاً تظاهر ضدّ دینی می‌کنند؛ گو این‌که تظاهر ضدّ دینی هم همه جا به معنای بی‌دینی و بی‌ایمانی نیست؛ بالأخره فَلته[1] است و پیش می‌آید؛ در موارد زیادی لَمم[2] است. وقتی یک میدان دینی پیش بیاید، اگر شما همین جوان را مورد ملاحظه قرار دهید، می‌بینید که به خاطر مظاهر دینی، سینه چاک می‌کند و به سمت اصالتهای دینی می‌رود. اینها واقعیت است؛ خیالات نیست. ما نباید آن نقطه منفی را در کنار نقطه مثبت ننهاده، محاسبه کنیم. نه این‌که ما نقطه منفی را انکار می‌کنیم؛ نه، نقاط مثبت فراوان است. امروز جوانهای فراوانی در این کشور هستند که بدون این‌که من و شما بدانیم و از آنها خواسته باشیم، بدون این‌که یک ریال کمک مالی به آنها بکنیم و یا یک آفرین به آنها بگوییم، در گوشه و کنار - در مساجد، در پایگاههای مقاومت، در مجموعه دانشگاههای کشور، در دانشگاههای تهران، در بخشهای مختلف کارگری و غیره - تلاش دینی می‌کنند و از همان معنویتی که وجود دارد، الهام می‌گیرند.

عزیزان! حضرات محترم! ما به هر حال در انقلاب و در نظام جمهوری اسلامی نقاط قوّت و ضعفی داریم. باید این نقاط قوّت را تقویت و آن نقاط ضعف را بتدریج کم کنیم. می‌توان فهرستی از نقاط قوّت را در مقابل خود گذاشت و در کنارش هم نقاط ضعف را چید. غالباً هم روی این مسائل، کار و فکر شده است؛ یعنی چیزهایی نیست که نشود اینها را شناخت. ساز و کار حرکتِ عالَم و حرکتِ جوامع، یک ساز و کار کاملاً پیچیده است؛ یعنی صِرف این‌که ما مشکلات را بدانیم، دلیل بر این نیست که این مشکلات رفع شود؛ نه، همه ما انسان هستیم؛ انسان هم در حالِ یک مجاهدت دائمی است و به آن احتیاج دارد. همیشه باید با شیطان نفس و با شیطان خارجی موجود که راه خلاف را ترویج می‌کند، مبارزه کرد؛ یعنی همیشه یک مبارزه و یک مجاهدت دائمی و آگاهانه و هوشیارانه لازم است. سعی کنیم کمتر اشتباه شود. زمینه‌های پیشرفت بسیار زیاد است.

یکی از نقاط قوّتی که باید بر روی آن زیاد تکیه کرد، گسترش اسلام در همه زمینه‌های زندگی است. این مسأله بسیار مهمی است. همین چیزی که در قانون اساسی ما وجود دارد و امروز مبنا و قرار اصلی حکومت ماست - که همه چیز از منبع اسلام سرچشمه می‌گیرد - این را باید تقویت کرد. البته تقویت این نقطه قوّت، با تبلیغات و گفتن و اصرار ورزیدن و مجاهدت کردن برای این‌که نتوانند آن را از بین ببرند یا مخدوش کنند، تا حدود زیادی

---

۱ سهو و خطا و از روی بی‌فکری.

۲ گناه کوچک، سبک مغزی.

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

حاصل می‌شود؛ اما مجاهدت فقط این نیست. باید در میدانهای عظیم زندگی، نظرات و فتاوای اسلام از میان آثار اسلامی گرفته شود. ما مجتهدان بزرگی داریم؛ فکرها و مغزهای فعّالی داریم؛ زمینه‌های خوبی برای اجتهاد داریم؛ لذا در همه زمینه‌ها، اجتهاد باید هرچه بیشتر فعّال بشود.

ما امروز در بسیاری از زمینه‌ها احتیاج داریم که وارد میدان اجتهاد شویم و حکم آنها را از اسلام بگیریم. باید علمای بزرگ، علمای حوزه‌ها، اعضای مجلس خبرگان و دبیرخانه خبرگان در زمینه‌های مربوط به خودش، به صورت دقیق و کاملاً عالمانه و فنّی این کارها را بکنند تا کار دست نااهل نیفتد. اگر شما در همه زمینه‌ها، آن فکر ناب اسلامی را از منابعِ صحیح استخراج کنید و در معرض افکار مردم، جویندگان، خواهندگان و بخصوص جوانان قرار دهید، فلان آدمی که نه خبرویّتی دارد، نه آگاهی‌ای دارد و نه خودش در باطنِ خودش ادّعایی دارد، دیگر درنمی‌آید یک کلمه حرفی بزند تا افراد مغرض برایش کف بزنند و او هم به ریش بگیرد که بله، ما هم در این زمینه حرفی زده‌ایم، و از این طریق مسأله‌یی درست شود!

ما نقاط قوّت فراوانی داریم. یکی دیگر از نقاط قوّت ما همین ایمانِ همراه با عواطف مردم است. ایمان مردم، ایمان عمیقی است. البته این مخصوص ملت ما نیست؛ شما اگر به کشورهای مسلمان شوروی سابق نگاه کنید، می‌بینید بعد از هشتاد سال که در این کشورها دائماً علیه مذهب کار شد، وقتی اینها از زیر بار حکومت کمونیستی شوروی خارج شدند، به طور طبیعی همه به طرف اسلام گرایش پیدا کردند. البته این‌که بعداً داعیان و مبلّغان اسلام بتوانند کار کنند، نتوانند کار کنند، چگونه کار کنند و یا با چه عمقی کار کنند، مسأله بعدی است. بنابراین ایمان مردم، ایمانی نیست که با این چیزها از بین برود.

در کشورِ خود ما سالهای متمادی علیه ایمانِ مذهبی با دو شیوه متنوّع مبارزه کردند. یک شیوه، شیوه رضاخانی، با قلدری و زور و سر نیزه؛ و یک شیوه، شیوه مدرنِ فرهنگی دوره محمدرضا شاهی. انواع و اقسام روشها را به کار بردند، برای این‌که مردم را از دین منصرف کنند؛ اما شما ببینید بعد از گذشت پنجاه سال از حکومت ظالمانه آنها، آن حرکت عظیم اسلامی اتفاق افتاد. ایمان مردم این‌گونه عمل می‌کند. ما باید روی ایمان مردم این‌طور حساب کنیم. این یکی از نقاط قوّت ماست. این ایمان هرچه آگاهانه‌تر شود و هرچه با مشاهده رفتار و گفتار و عمل ما پایه‌اش محکمتر گردد، برای این انقلاب پشتوانه بهتری خواهد بود.

کمتر کشوری هم وجود دارد که توانسته باشد ایمان را این‌طور به صحنه بیاورد. شاید از اختصاصیات کشور ما این باشد که در این‌جا ایمان با عواطف و عشق و شور و هیجان همراه است؛ عواطفِ نسبت به اهل‌بیت و بزرگان دین. نتیجه ایمانِ همراه با عواطف این است که مردم آن‌چنان محکم پایه‌های این انقلاب و این نظام را نگه داشتند که دستگاههای خارجی با همه ثروت علمی‌شان نتوانستند کار زیادی بکنند. لذا به این خرده‌کاریها رو آورده‌اند، که شما بعضی از مظاهرش را هم مشاهده می‌کنید.

البته مقصود من از این حرف این نیست که بخواهم نگرانی کسانی را از مسائل فرهنگی کشور کاهش دهم؛ نخیر، من از همه شما نگرانترم؛ از زمان حیات مبارک امام هم من همیشه نگران مسائل فرهنگی بوده‌ام. بنابراین لازم است نگرانی باشد؛ اما علاج نگرانی مبارزه است؛ مبارزه‌ی در خور و شایسته، ورود در میدان، فکر کردن - این میدان، میدانی است که بیش از همه میدانها، فکر در آن اهمیت دارد - مطالعه کردن، کار خبره‌وار انجام دادن، بموقع وارد میدان شدن، دشمن را کاملاً شناختن و روشهای او را سنجیدن.

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

امروز دشمن از همه روشها استفاده می‌کند. من دیروز در جمع جوانها می‌گفتم که امروز صدها سایت اصلی و هزاران سایت فرعی در اینترنت وجود دارد که هدف عمده‌شان این است که تفکرات اسلامی و بخصوص تفکرات شیعی را مورد تهاجم قرار دهند. تهاجم هم تهاجم استدلالی نیست؛ از روشهای تخریبی و از روشهای روانشناسانه و غیره استفاده می‌کنند. همه اینها پاسخ دارد؛ پاسخهایش هم مشکل نیست؛ بایستی از این وسایل استفاده کرد. باید از آنچه که در اختیار داریم، حداکثر استفاده را بکنیم. ما نه از صدا و سیمایمان، نه از مطبوعاتمان و نه از بسیاری از منابر عظیم عمومی‌مان، چنان که باید و شاید، استفاده نمی‌کنیم. این ضعفهای ماست؛ این ضعفها را بایستی کم کنیم. باید روزبه‌روز نقاط ضعف را کم و نقاط قوّت را زیاد کرد؛ و این ممکن است.

مسائل کشور ما دو نوع است: مسائل عام و همیشگی و مسائل موسمی. دشمن برای ضربه زدن به کشور و نظام اسلامی، هم از وسایل عام و همیشگی و هم از وسایل موسمی استفاده می‌کند. دشمن در هر فصلی ملاحظه می‌کند که چه کار باید کرد؛ مثلاً نزدیک فصل انتخابات چه کار باید کرد. البته دشمن که می‌گوییم، همیشه دستگاه جاسوسی امریکا نیست. گاهی سر نخ در دست آنهاست، اما بازیگران کسانی هستند که گاهی خودشان هم نمی‌فهمند بازی خورده‌اند و نمی‌دانند به اشاره دست چه کسی حرکت می‌کنند.

به نظر من آنچه که امروز بیش از هر چیز مورد توجّه آنهاست - تا قبل از انتخاباتی که چند ماه دیگر در پیش داریم - مسأله آفریدنِ التهاب سیاسی است. مردم را از لحاظ سیاسی دچار التهاب کردن، نگران کردن، سرگرم مسائل کوچک کردن، به جان همدیگر انداختنِ جناحها، مسائل کوچک را بزرگ کردن. این جزو برنامه‌هاست؛ می‌خواهند کاری کنند که فضای کشور، فضای تب‌آلود شود. مبارزه‌ی با این برنامه، سعی در آرام نگه داشتنِ فضای عمومی و فضای سیاسی کشور است. همه باید در این جهت حرکت کنند. به هیچیک از حرکات و اظهاراتی که به معنای التهاب‌آفرینی باشد، نباید میدان داده شود. بخصوص مطبوعات باید به این نکته توجّه کنند. دستگاههای مختلف و قوای سه‌گانه باید حیثیت، شخصیت و حدود قانونی هم را حفظ کنند و همدیگر را تضعیف نکنند؛ که متأسفانه گاهی در گوشه و کنار چیزهایی در این زمینه دیده می‌شود. البته به گمان زیاد، ناشی از غفلت است؛ اما باید توجّه داشت که این غفلتها بسیاری از اوقات در اختیار و مورد استفاده دشمنان قرار می‌گیرد.

امیدواریم که خداوند متعال به همه ما توفیق دهد تا بتوانیم آنچه را که وظیفه ماست و این مسؤولیت سنگین بر دوش ما می‌گذارد، در وقت خود و به بهترین وجهی انجام دهیم و ان‌شاءالله در پیشگاه سؤال الهی و در مقابل اولیای بزرگ الهی روسفید باشیم و همه شما و ما و همه مسؤولان و همه مردم عزیز ایران، مشمول ادعیه زاکیّه حضرت بقیةالله ارواحنافداه باشند.

والسّلام علیکم و رحمةالله و برکاته

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

بیانات در دیدار اعضای اتحادیه‌های انجمنهای اسلامی دانش آموزان ۱۳۷۹/۱۲/۸

بسم‌الله‌الرّحمن‌الرّحیم

امروز جلسه ما به جمع پُرشور و پُرمهرِ جوانان عزیزی مزیّن است که دلهایشان از ایمان روشن‌بینانه سرشار است؛ هم عزیزان امور تربیتی و مسؤولان تربیت جوانان دانش‌آموز در دبیرستانها، و هم جوانان انجمنهای اسلامی دانش‌آموزی؛ دو نقطه‌ی بسیار مهم با گستره بسیار عظیم و مسؤولیت بسیار بزرگ. موضوع کار هر دو نهاد - هم نهاد انجمنهای اسلامی و هم نهاد امور تربیتی - جوانان هستند؛ آن هم در مقطع دانش‌آموزی در دبیرستانها، که بسیار حائز اهمیت است.

جوان، یک نهال بالنده و مرکز اغلب نیکیها و درخشندگیها و نورانیّتهاست. این صفا و محبّتی که در شما جوانان عزیز مشاهده می‌شود، خاستگاهش همین دل پاک و نورانی جوانی است. من البته به شما عرض کنم: عزیزان من! این محبّت، دو طرفه است. من هم به عنوان پدر پیر شما، دلم سرشار از محبّت شما جوانان است.

در هر جامعه‌ای مسأله جوانان یک مسأله بسیار مهم است. یکی از گرفتاریهای بزرگ کشورهای غربی - که گاهی می‌گویند، گاهی هم کتمان می‌کنند - مسأله جوانان آنهاست. شما خیال نکنید که مسأله جوان - چه دختر و چه پسر - در جوامع غربی حل شده است؛ نه. در بین هزار نفر جوان در آن‌جا، شاید نتوان یک نفر را پیدا کرد که این همه صفا و نورانیّت و پاکی و طهارت در او مشاهده شود. خاصیت نظامهای مبتنی بر مادّیت و متّکی به ارزش و اهمیت سرمایه و پول و آزادی شهوات، جز آنچه که امروز دارند آن را تجربه می‌کنند، چیز دیگری نیست. سقوط ملتها همیشه یک امر ناگهانی نیست؛ یک امر تدریجی است. این امر تدریجی را چشمهای تیزبینِ متفکران غربی در امریکا و اروپا مشاهده می‌کنند. در آن جوامع، جوان به‌طور معمول مایل به بی‌بندوباری، نابرخوردار از حیا و مایل به ارتکاب جنایت و تجاوز و تعدّی تربیت می‌شود و در فساد اخلاقی غرق است. چنین نسل جوانی برای هر جامعه‌ای، در هر حدّی از علم و معرفت و ثروت هم که باشد، مثل موریانه‌ای پایه‌های آن جامعه و نظام را می‌جود و از بین می‌برد.

نقطه مقابل آن را شما امروز در کشور خودمان مشاهده می‌کنید؛ شوق جوانی، نورانیّت جوانی، صفای جوانی، دینداری و ایمان در جوانان؛ پدیده‌ای که از اوّل انقلاب تا امروز به‌طور مستمر مثل یک رودخانه زلال و پُرخروش در جریان بوده است. جوانان و نوجوانان کشور ما، در دوران جنگ و پس از جنگ توانستند پاکی خودشان را حفظ کنند. بعضی از آمارهایی که عکس این را ادّعا می‌کند، آمارهای واقعی نیست. نه این‌که من از وجود جریانها و حرکات بدآموز در میان جوانان بی‌اطّلاع باشم - نه، من می‌دانم چه می‌گذرد - اما در زیر این کفها و این گل و لایها، من جریان عظیم و خروشان نجابت و دیانت و اصالت و نورانیّت را هم مشاهده می‌کنم. این نسل جوان، امروز مخاطب شما مسؤولان امور تربیتی و شما عزیزان انجمنهای اسلامی است.

در مورد جوانان گرایشهای افراطی و تفریطی مشاهده می‌شود. بعضی کسان عادت کرده‌اند شخصیت و اراده و فهم و تواناییهای بیکرانه جوان را ندیده بگیرند و او را به ندانستن یا به هرگونه چیزی که از نظر آنها ناپسند است، متّهم کنند. این عادتِ غلطی است. جوان، مظهر تحرّک و سرشار از استعداد و دارای ذخیره ارزشمندی است - یعنی نشاط جوانی، قدرت جوانی، استعداد جوانی و حوصله جوانی - که می‌تواند معجزه‌ها بیافریند. آن بی‌اعتنایی، یک رفتار و برداشت غلط و منحرفانه است.

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

در نقطه مقابل، عدّه‌ای سعی می‌کنند جوان را بازیچه مطامع و اهداف سیاسی خودشان قرار دهند و او را به عنوان ابزار به کار گیرند؛ آنچه را که برای جوان لازم است - چون ممکن است خاطر او را آزرده کند - به او نگویند؛ آنچه که او را به آنها خوش‌بین و از آنها دلخوش می‌کند - اگر خلاف واقع هم هست - به او بگویند؛ برای این‌که در میدانهای سیاسی و حزبی و برای اهداف گوناگون و بعضاً نا مقدّس لشکرکشی کنند. این هم غلط و انحراف و خیانت و تضییع نعمت الهی است.

جوان یک انسان سرشار از استعداد و دارای حقوق فراوانی بر پدر و مادر، بر مدرسه، بر حکومت و بر مسؤولان بخشهای گوناگون است. اینها باید وسایل رشد و کمال او را فراهم آورند و به او کمک کنند تا بتواند راه درست را انتخاب کند. این کمک کردن هم به میزان زیادی با رفتار و عمل ممکن می‌شود. گفتار و حرف، همیشه اثری ندارد؛ گاهی ممکن است مؤثّر واقع شود؛ اما گاهی عمل، حرف را تخطئه می‌کند. همه کسانی که با جوانان مواجهند - از جمله شما جوانان عزیزی که در انجمنهای اسلامی هستید، یا عزیزانی که در امور تربیتی هستند - سعی کنند رفتار خودشان را عاقلانه، حکیمانه، خیرخواهانه، صلاح‌جویانه، صمیمانه و سرشار از محبت و صفا قرار دهند. این می‌تواند دلهای جوانان را - هرجا و هر طور که باشند؛ ولو فرض کنیم بر روی احساسات پاک آنها خاکستری از خطا هم نشسته باشد - از آنچه که در معرض آن است، نجات دهد.

من اکنون خطابم به شما جوانان عزیز است: شما ذخیره ارزشمندی از زندگی را در دست و در پیش رو دارید. جوان، در آغازِ زندگی است. فرض کنید کشاورزی تازه محصول را به دست آورده و انبارش پُر از محصول است؛ با این محصول فراوان و وافر و سالم چگونه عمل خواهد کرد؟ دوگونه ممکن است عمل کند: یک‌طور، کشاورزِ خردمند و هوشمند و عاقبت‌اندیشی است که سعی می‌کند این محصول را سالم نگه دارد؛ در آن تفریط نکند؛ اجازه فاسد شدن به آن را ندهد؛ آن را به‌قدر لازم برای روز نیاز خود حفظ کند؛ به‌قدر لازم از آن مصرف کند و آنچه را که برای بذر مفید است، انتخاب کند تا سالهای آینده از بذر آن استفاده نماید. یک نفر دیگر هم ممکن است پیدا شود که قدر این انبار پُر را نداند و خیال کند که همیشه پُر خواهد ماند؛ نه برای حفظ و نگهداری آن، نه برای مصرفِ برنامه‌ریزی‌شده آن و نه برای فکر روزهای نیاز و احتیاج خود، هیچ‌گونه تلاش و مجاهدتی انجام ندهد. این ناخردمندانه است. البته کسانی هم که ذخیره انبارشان به آخر رسیده است - یعنی پیرمردان و پیرزنان؛ انسانهایی که در سنین بالا هستند - حس نمی‌کنند که این انبار در حال تمام شدن است. این گرفتاری بزرگ بشر است عزیزان! آنها هم عاقلانه نمی‌اندیشند؛ آنها هم اگر خردمندانه بیندیشند، رفتارها تصحیح، خطاها جبران و راه درست انتخاب خواهد شد؛ اما افسوس! آنها هم گاهی درست فکر نمی‌کنند. ما در آموزش تاریخ و در تجربه زمانِ خودمان یافته‌ایم که جوانان بیشتر می‌توانند، بیشتر می‌خواهند و بیشتر عمل می‌کنند. در دوران حکومت صالحان، وضع این‌گونه است. جوان در موارد بسیاری، علاوه بر این‌که تواناییش بیشتر است، همّت و اراده‌اش هم از کسانی که عمری را گذرانده‌اند، بهتر و بیشتر است.

شما در دوران جوانی هستید؛ این انبار هنوز پُر است. بخشی از این انبار باید به صورت بذر از آن استفاده شود؛ آن بخش، مربوط به همین سالهای جوانی شماست؛ این، بذرِ آینده است. برای زندگیتان برنامه ریزی صحیح کنید. چیزهایی هست که تا آخر عمر برای انسان مفید است؛ چیزهایی هست که برای انسان تا بعد از آخر عمر - یعنی در دوران نشئه زندگی بعد - هم مفید است؛ چیزهایی هست که برای انسان در دورانهای حوادث مهم، مفید واقع می‌شود. شما دهها سال در این دنیا زندگی خواهید کرد؛ بنابراین خودتان را از لحاظ علم مجهّز کنید. علم از جمله‌ی

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

چیزهایی است که تا آخر عمر برای انسان مفید است. اگر بر این علم، عمل خوب و ماندگاری مترتّب شود، برای بعد از مرگ هم مفید خواهد بود. درس خواندن، یک فریضه اصلی برای شماست. برای جوانان ورزش کردن یک سرمایه اندوزی است. من اعتقاد دارم ورزش برای همه یک فریضه عمومی است. البته منظورم ورزش حرفه‌ای نیست. ورزش حرفه‌ای را هم رد نمی‌کنم، اما توصیه نمی‌کنم که همه جوانان سراغ ورزش حرفه‌یی بروند؛ نه. ورزش برای سلامت و حفظ نشاط است. این هم سرمایه‌ای است که تا اواخر عمر، برای شما می‌ماند. تن پروری و بیکارگی، ضایع کردن آن سرمایه عظیم است. یک خصوصیت دیگر هست که اگر در شما باشد، هم در دوران عمر شما مفید است، هم برای دیگران مفید واقع خواهد شد و هم برای نشئه آخرت و دوران بی‌پایان زندگی بعد از مرگ مفید است. آن تهذیب نفس است؛ خودتان را پاکیزه کنید. جوانان عزیز ما با معارف دینی، با معارف الهی، با معارف بشری و با عمل صحیح دینی می‌توانند این کار را بکنند. امروز میدان مسائل اجتماعی هم میدان مسائل دینی است. حضور در مراسم عظیمی که در جمهوری اسلامی به طور مکرّر وجود دارد؛ از نماز جمعه‌ها بگیرید تا راهپیمایی بیست و دوم بهمن؛ همه اینها کارهای دینی است. با این روشها و با این اعمال، نفس خودتان را - آن دل پاک و نورانیتان را - هرچه بیشتر ثابت‌قدم کنید.

من بعکس کسانی که احساس می‌کنند جوان نمی‌تواند طرف خطاب قرار گیرد - مسؤولیتی ندارند و برای جوهر وجود جوان احترام و ارزشی قائل نیستند - معتقدم که امروز یکی از سنگین‌ترین بارهای مسؤولیت بر دوش شما جوانان است. امروز سیلی خوردگان از انقلاب و کسانی که با پدید آمدن نظام جمهوری اسلامی بساط غارتگریشان از این کشور برچیده شد، روی جوانان متمرکز شده‌اند. بارها گفته‌اند و تکرار کرده‌اند که کارشان در ایران، کار فرهنگی است؛ کار سیاسی هم نیست. کار فرهنگی یعنی چه؟ یعنی می‌خواهند کاری کنند که همین ایمان، همین شور و عشق، همین نورانیّت و صفایی که امروز در شما جوانان وجود دارد، در نسل جوان ایران از بین برود. نقشه آنها این است و البته من به طور قاطع می‌گویم موفّق نخواهند شد.

جوان ما بیدار است. پسر و دختر ما هوشیارند؛ دانش‌آموزمان، دانشجویمان، جوانان دیگرمان در حوزه‌های علمیه بیدارند. این آگاهی را هم اسلام و انقلاب به این کشور و به جوانان داده است. سعی می‌کنند در داخل مدارس و دانشگاهها نفوذ کنند. اوّلین اقدام آنها هم این است که جوان را به بی‌بندو باری و فساد سوق دهند و فروغ حیا را در او بمیرانند. شما حتماً بیشتر از من می‌دانید که آنها با عوامل ناآگاه و غافلِ خودشان در مدارس چه کارهایی می‌کنند. جوانِ هشیارِ مؤمن و متدیّنِ امروز، در مقابل این توطئه‌ها بیدار است و آن‌جایی که نشانه حضور و سرانگشت دشمن را ببیند، او را در زیر پای خودش لگد و له می‌کند.

به برادران و خواهران و عزیزان امور تربیتی عرض می‌کنم: همه تلاش شما باید این باشد که جوان مسلمان و مؤمن و بیدار تربیت کنید. رحمت خدا بر شهید رجایی و شهید باهنر که این نهال را در زمین آموزش و پرورش نشاندند. خوشبختانه امروز آموزش و پرورش از مدیریّت خوب و مؤمنی برخوردار است و به این مسائل اهمیت داده می‌شود. البته عدّه‌ای کار شکنی می‌کنند؛ این را ما می‌بینیم و غافل نیستیم. همّت شما عزیزان امور تربیتی در درجه اوّل این باشد که جوان را مؤمن، آگاه، روشن‌بین در مسائل دینی و پایبند به معارف و عمل اسلامی بار بیاورید. آینده کشور این‌گونه تأمین خواهد شد. وسوسه دشمنان برای ایجاد تشکیک در اعتقادات جوانان را، زمزمه‌ی خصمانه به حساب آورید و نگذارید در کارشان موفّق شوند. سرگرم کردن جوانان به چیزهایی که جوانان دنیا پیش از جوانان ما به آنها سرگرم شدند و امروز تاوانش را پس می‌دهند، کمک به نسل جوان این کشور نیست.

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

عدّه‌ای سعی می‌کنند جوان ایرانی را با بهانه‌های گوناگون، به سمت مسائل سرگرم کننده، موسیقیهای مضر، سرگرمیهای جنسی و از این قبیل سوق دهند. این همان لجنزاری است که جوان غربی و جوان امریکایی و اروپایی را در خودش غرق می‌کند؛ این چیز تقلید کردنی‌ای نیست. در مقابل این بایستید.

به شما عزیزان انجمنهای اسلامی هم عرض می‌کنم: هر کدام از شما یک نیرو از نیروهای اسلامید؛ خودتان را نگه دارید، بسازید و رشد دهید؛ برای ورود در دانشگاه یا حوزه و بعد ورود در میدان کار و میدان اجتماع در نظام جمهوری اسلامی آماده کنید تا بتوانید مثل نورافکنی بدرخشید. هر مجموعه انجمن اسلامی در هر کجای این کشور، یک سنگر است. دانش‌آموز دبیرستان باید بتواند در این سنگر قرار گیرد تاکید و حمله دشمن را خنثی کند. این یک سنگر فرهنگی و فکری است؛ سنگری است که سلاح در آن، سلاح دین و تدبیر و علم و فکر و فرهنگ است. اگر این سنگرها مستحکم باشد، دشمن نه در حمله نظامی، نه در حمله اقتصادی، نه در حمله سیاسی و نه در خطرناکترین این حمله‌ها - یعنی حمله فرهنگی - توفیقی در این کشور به دست نخواهد آورد. تا امروز هم ناموفقیتها و شکستهای دشمن، به خاطر حضور همین جوانان مؤمن و خوب در عرصه‌های مختلف بوده؛ بعد از این هم همین‌طور خواهد بود و روز به روز هم باید گسترش پیدا کند. تک تک شما و تک تک دانش‌آموزان تصمیم بگیرند آن چنان خودشان را بسازند که آن روزی که وارد دانشگاه یا حوزه شدند یا به هر نقطه و مرکزی منتقل شدند، در آن‌جا چراغی باشند تا دیگران را راهنمایی کنند. خدای متعال از زبان مؤمنین می‌فرماید: «واجعلنا للمتّقین اماما»[1]. هر انسانی باید این صلاحیت را در خودش به وجود آورد که در هر نقطه‌ای که هست، دیگران بتوانند به او اقتدا کنند؛ نه فقط اقتدای در نماز جماعت، بلکه اقتدای در عمل، اقتدای در فکر، اقتدای در رفتار. امروز بحمدالله فضا برای این کار آماده است. علی‌رغم دشمنیها و خباثتهایی که در عرصه فرهنگی و سیاسی در کشور از سوی دشمنان داخلی و خارجی صورت می‌گیرد، بحمدالله فضا، فضای دین، فضای انقلاب و فضای اسلام است؛ و این بر اثر نورانیت شما جوانان است.

از خدای متعال می‌خواهم که همه شما را مشمول توجّهات حضرت بقیةالله ارواحنافداه قرار دهد. من شک ندارم که بسیاری از شما جوانان، مورد نظر و منظور دید مقدّس ولی‌عصر ارواحنافداه هستید. می‌دانم که دلهای پاک شما مورد توجّه آن بزرگوار است. ان‌شاءالله آن فرزند فاطمه و آن عبد صالح الهی برای شما دعا کند و دعای آن بزرگوار در حقّ همه مستجاب خواهد بود. امیدواریم ان‌شاءالله خداوند روح مطهّر امام بزرگوار و ارواح مطهر شهیدان را از همه ما خشنود و راضی فرماید.

والسّلام علیکم و رحمةالله و برکاته

---

۱ فرقان: ۷۴

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

بیانات در جمع دانشجویان و اساتید دانشگاه صنعتی امیر کبیر ۱۳۷۹/۱۲/۹

بسم‌الله‌الرّحمن‌الرّحیم

حضور در جمع شما جوانان عزیز؛ جوانانی که بدون هیچ مبالغه و اغراقی، باید بگویم ستارگان درخشانی هستید که آسمان آینده این کشور را نورباران کرده‌اید، بسیار شیرین و زیباست. امیدوارم هر کدام از شما در طول دهها سالی که ان‌شاءالله در این دنیا و در این کشور و در میان مردمتان زندگی موفّقی خواهید داشت، بتوانید همچنان نورانی‌تر، به دلها و جانهای مردم خوب این کشور مدد برسانید. برای یک مجموعه جوان، انسان نمی‌تواند هیچ آمیزه‌ای را زیباتر از آمیزه علم و معرفت و تحقیق و روشنفکری و دین و احساسات معنوی و شور دینی و انقلابی فرض کند.

و اما من برای این دانشگاه احترام زیادی قائلم. سابق هم به این دانشگاه زیاد رفت و آمد کرده‌ام. این‌جا در واقع مادر دانشگاههای صنعتی کشور است؛ قدیمی‌ترین و شاید پُرکارترین دانشگاه صنعتی در دورانهای مختلف. اندکی پیش در جلسه اساتید عزیزمان، آقای رئیس محترم دانشگاه از پیشرفتها و توسعه کمّی و کیفی دانشگاه در سالهای بعد از انقلاب گزارشی دادند که حقیقتاً مایه خرسندی و خشنودی است. البته من در نفسِ خود به این قانع نیستم؛ این دانشگاه و همه دانشگاههای کشور را برخوردار از توسعه بیشتر علمی و عملی و تحقیقی آرزو می‌کنم و امیدوارم که به این آرزو هم برسیم.

برای شروع مطلب، بد نیست دو خاطره از این دانشگاه را برای شما عرض کنم. البته صحبت امروز من دو بخش است: یک بخش، عرایضی را عرض می‌کنم؛ یک بخش هم به سؤالات پاسخ خواهم داد. در بخش اوّل، مطالبی که عرض خواهم کرد، عمدتاً مربوط به دانشگاه و مسائل مورد علاقه دانشگاه و دانشجو خواهد بود.

آن دو خاطره مربوط به سالهای اوّلِ انقلاب است. یک خاطره مربوط به جلسات متعدّدی است که با جمعی از دانشجویان در این دانشگاه گذاشته بودیم. تعدادی از آن دانشجویان امروز هم هستند و بعضی از آنها جزو مسؤولان کشور و از چهره‌های نسبتاً معروفند. جلساتی را گذاشته بودند و از بنده از یک طرف، و از بنی‌صدر - که آن وقت هنوز رئیس جمهور هم نبود - از سوی دیگر دعوت کرده بودند تا ما درباره ماهیت خطِّ امام بحث کنیم. عدّه‌ای از همان روز اوّل منکر بودند که چیزی به نام خطِّ امام وجود دارد. می‌گفتند خطِّ امام چیست!؟ برای تبیین ماهیت و حدود خطِّ امام، جلسات متعدّدی در این‌جا تشکیل شد که برای من فراموش نشدنی است.

یک خاطره دیگر هم آن حرفی است که از قول بنده مکرّر نقل شده است. در این دانشگاه بود که بنده آن مطلب را گفتم. در زمان ریاست جمهوری در این دانشگاه سخنرانی داشتم و به سؤالات پاسخ می‌دادم. یکی از دانشجویان در سؤال کتبی خود از من پرسید که شما بعد از ریاست جمهوری قصد دارید چه شغلی انتخاب کنید؟ - چون همه نوع حدسی زده می‌شد - من گفتم برای خودم شغلی در نظر نگرفته‌ام و نمی‌دانم چه پیش می‌آید؛ اما همین‌قدر بگویم که اگر امام مرا مأمور عقیدتی، سیاسی گُردان انتظامی زابل کنند و بگویند به آن‌جا برو، من دست زن و بچه‌ام را می‌گیرم و به زابل می‌روم و در آن‌جا مسؤول عقیدتی، سیاسی آن گردان می‌شوم. یعنی من هیچ خواسته مشخصی در این زمینه برای خودم قائل نیستم.

بنده خوشبختانه از سابق نسبت به دانشجو و فضا و محیط علمی این دانشگاه گرایش قلبی داشته‌ام و امروز هم دارم. این دانشگاه، دانشگاهِ بسیار خوب و مغتنمی است و امیدوارم ان‌شاءالله این فرصت را پیدا کند که نقش بارز خود را در وظایفی که برعهده‌اش هست، همواره ایفا کند.

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

و اما مطلبی که می‌خواهم با شما در میان بگذارم: من می‌خواستم به برادران عزیز در جلسه اساتید این مطلب را بگویم، اما فرصت نشد. لذا آن را ابتدا عرض می‌کنم، و آن این است که یکی از وظایف مهم دانشگاهها عبارت است از نواندیشی علمی. مسأله تحجّر، فقط بلای محیطهای دینی و افکار دینی نیست؛ در همه‌ی محیطها، تحجّر، ایستایی و پایبند بودن به جزمی‌گراییهایی که بر انسان تحمیل شده - بدون این‌که منطق درستی به دنبالش باشد - یک بلاست. آنچه که برای یک محیط علمی و دانشگاهی وظیفه آرمانی محسوب می‌شود، این است که در زمینه مسائل علمی، نواندیش باشد. معنای واقعی تولید علم این است. تولید علم، فقط انتقال علم نیست؛ نوآوری علمی در درجه اوّلِ اهمیت است. این را من از این جهت می‌گویم که باید یک فرهنگ بشود. این نو اندیشی، فقط مخصوص اساتید نیست؛ مخاطب آن، دانشجویان و کلّ محیط علمی هم است. البته برای نوآوری علمی - که در فرهنگ معارف اسلامی از آن به اجتهاد تعبیر می‌شود - دو چیز لازم است: یکی قدرت علمی و دیگری جرأت علمی. البته قدرت علمی چیز مهمی است. هوش وافر، ذخیره علمی لازم و مجاهدت فراوان برای فراگیری، از عواملی است که برای به دست آمدن قدرت علمی، لازم است؛ اما این کافی نیست. ای بسا کسانی که از قدرت علمی هم برخوردارند، اما ذخیره انباشته علمی آنها هیچ جا کاربُرد ندارد؛ کاروان علم را جلو نمی‌برد و یک ملت را از لحاظ علمی به اعتلاء نمی‌رساند. بنابراین جرأت علمی لازم است.

البته وقتی از علم صحبت می‌شود، ممکن است در درجه اوّل، علوم مربوط به مسائل صنعتی و فنّی به نظر بیاید - که در این دانشگاه هم بیشتر مورد توجّه است - اما من به طور کلّی و مطلق این را عرض می‌کنم. علوم انسانی، علوم اجتماعی، علوم سیاسی، علوم اقتصادی و مسائل گوناگونی که برای اداره یک جامعه و یک کشور به صورت علمی لازم است، به نو آوری و نو اندیشی علمی - یعنی اجتهاد - احتیاج دارد. آن چیزی که در فضای علمی ما مشاهده می‌شود - که به نظر من یکی از عیوب بزرگ محسوب می‌گردد - این است که دهها سال است که ما متون فرنگی و خارجی را تکرار می‌کنیم، می‌خوانیم، حفظ می‌کنیم و بر اساس آنها تعلیم و تعلّم می‌کنیم؛ اما در خودمان قدرت سؤال و ایجاد خدشه نمی‌یابیم! باید متون علمی را خواند و دانش را از هرکسی فرا گرفت؛ اما علم باید در روند تعالی خود، با روحهای قوی و استوار و کارآمدی که جرأت پیشبرد علم را داشته باشند، همراه شود تا بتواند پیش برود. انقلابهای علمی در دنیا این‌گونه به‌وجود آمده است.

عزیزان من! ما امروز در کشورمان به پیشرفت علم نیاز داریم. امروز اگر برای علم سرمایه گذاری و مجاهدت و تلاش نکنیم، فردای ما، فردای تاریکی خواهد بود. کسانی تلاش می‌کنند که روند کار علمی را کند یا متوقّف کنند و یا مورد بی‌اعتنایی قرار دهند. این کار، پسندیده نیست. امروز در کشور، یکی از فرایض حتمی برای این نسل - که در درجه اوّل هم این فریضه بر دوش شما دانشگاهیهاست - عبارت از تقویت بنیه علمی کشور است. ما اگر علم نداشته باشیم، اقتصادمان، صنعتمان، حتی مدیریّت و مسائل اجتماعیمان عقب خواهد ماند. امروز کسانی که بر دنیا خدایی می‌کنند؛ آن دستهای مرموزی که اختیار منابع عظیم انسانی و مادّی دنیا را در دست گرفته‌اند و همه اقیانوسها و همه تنگه‌های حسّاس دریایی زیر چشمشان است و هرجا می‌خواهند دخالت می‌کنند، با ابزار علم بود که توانستند بشریت را به این خاکستر بنشانند! لذا برای مقابله با کار آنها، علم لازم است. اگر بخواهید از لحاظ علمی پیش بروید، باید جرأت نوآوری داشته باشید. استاد و دانشجو باید از قید و زنجیره جزمیگری تعریفهای علمی القاء شده و دائمی دانستن آنها خلاص شوند.

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

البته اشتباه نشود؛ من کسی را به آنارشیزم علمی و به مهمل‌گویی علمی توصیه نمی‌کنم. در هر زمینه‌ای، کسانی که از دانشی برخوردار نیستند، اگر بخواهند به خیال خودشان نوآوری کنند، به مهمل‌گویی می‌افتند. ما در زمینه برخی از علوم انسانی و معارف دینی این را می‌بینیم. آدمهای ناوارد بدون این‌که از ذخیره و سواد کافی برخوردار باشند، وارد میدان می‌شوند و حرف می‌زنند و به خیال خودشان نوآوری می‌کنند؛ که در واقع نوآوری نیست، مهمل‌گویی است. بنابراین در زمینه مسائل علمی، من این را توصیه نمی‌کنم. باید فراگرفت؛ اما نباید صرفاً مصرف کننده فرآورده‌های علمی دیگران بود. باید علم را به معنای حقیقی کلمه تولید کرد. البته این کار، روشمندی و ضابطه لازم دارد. مهم این است که روح نوآوری علمی در محیط دانشگاه زنده شود و زنده بماند. خوشبختانه من این شوق و میل را در دانشجویان احساس کرده بودم و در اساتید هم آن را می‌بینم. اینها باید دست به دست هم بدهد و سطح علمی کشور را بالا ببرد. آن وقتی که علم با هدایت ایمان، عواطف صحیح و معرفت روشن‌بینانه و آگاهانه همراه شود، معجزه‌های بزرگی می‌کند و کشور ما می‌تواند در انتظار این معجزه‌ها بماند.

من درباره تعبّد علمی و تسلیم جزمیگری علمی در علوم مختلف شدن، این اشاره را کردم. به طور علمی معتقدم که یک خود آگاهی جمعی باید در همه محیطهای علمی نسبت به فرهنگ وارداتی و تحکم‌آمیز و زورگویانه غربی به‌وجود آید. این مسأله تهاجم فرهنگی‌ای که ما مطرح کردیم، بعضی کسان به‌شدّت از آن آزرده شدند و گفتند چرا می‌گویید تهاجم فرهنگی!؟ در حالی که تهاجم فرهنگی، وسط میدان مشغول مبارز طلبیدن است، بعضی کسان سعی کردند آن را در گوشه و کنار پیدا کنند! این تهاجم فرهنگی، مخصوص برخی از پدیده‌های ظاهری و سطحی نیست؛ مسأله این است که یک مجموعه فرهنگی در دنیا با تکیه به نفت، حق وتو، سلاح میکروبی و شیمیایی، بمب اتمی و قدرت سیاسی می‌خواهد همه باورها و چارچوبهای مورد پسند خودش برای ملتها و کشورهای دیگر را به آنها تحمیل کند. این است که یک کشور گاهی به تفکر و ذائقه ترجمه‌ای دچار می‌شود. فکر هم که می‌کند، ترجمه‌ای فکر می‌کند و فرآورده‌های فکری دیگران را می‌گیرد. البته نه فرآورده‌های دست اوّل؛ فرآورده‌های دست دوم، نسخ شده، دستمالی شده و از میدان خارج شده‌ای را که آنها برای یک کشور و یک ملت لازم می‌دانند و از راه تبلیغاتی به آن ملت تزریق می‌کنند و به عنوان فکر نو با آن ملت در میان می‌گذارند. این برای یک ملت از هر مصیبتی بزرگتر و سخت‌تر است.

باید مغزهای متفکرِ استاد و دانشجوی ما بسیاری از مفاهیم حقوقی، اجتماعی و سیاسی را که شکل و قالب غربی آنها در نظر بعضی مثل وحی مُنزل است و نمی‌شود درباره‌اش اندک تشکیکی کرد، در کارگاههای تحقیقاتی عظیمِ علوم مختلف حلاجی کنند؛ روی آنها سؤال بگذارند؛ این جزمیتها را بشکنند و راههای تازه‌ای بیابند؛ هم خودشان استفاده کنند و هم به بشریت پیشنهاد کنند. امروز کشور ما محتاج این است؛ امروز انتظار کشور ما از دانشگاه این است. دانشگاه باید بتواند یک جنبش نرم‌افزاری همه‌جانبه و عمیق در اختیار این کشور و این ملت بگذارد تا کسانی که اهل کار و تلاش هستند، با پیشنهادها و با قالبها و نوآوریهای علمی خودی بتوانند بنای حقیقی یک جامعه آباد و عادلانه مبتنی بر تفکرات و ارزشهای اسلامی را بالا ببرند. امروز کشور ما از دانشگاه این را می‌خواهد. دانشگاه را مشغول چه کاری کنند که دانشجو و استاد را از این راه باز بدارند؟ یقین بدانید یکی از چیزهایی که امروز مورد توجّه سرویسهای اطّلاعاتی است، این نکته است که ببینند چگونه می‌توانند دانشجوی بیدار و دانشگاه آگاه ایرانی را از آن راهی که می‌تواند به اعتلای کشور بینجامد، منصرف کنند و مانعش بشوند.

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

من البته درباره تفکر و فرهنگ وارداتی غرب بارها صحبت کرده‌ام. بعضی ممکن است این را حمل بر نوعی تعصّب و لجبازی کنند. نه؛ این تعصّب و لجبازی نیست. برای به زنجیر کشیدن یک ملت، هیچ چیزی ممکن‌تر و سهلتر از این نیست که قدرتمندان عالم بتوانند باورهای آن ملت و آن کشور را بر طبق نیازهای خودشان شکل دهند. هر باوری که یک ملت را به اتّکای به خود، اعتماد به نفس، حرکت به جلو و تلاش برای استقلال و آزادی وادار کند، دشمن خونی آن، کسانی هستند که می‌خواهند با قدرت متمرکز، همه دنیا را در اختیار بگیرند و به نفع خودشان همه بشریت را استثمار کنند. لذا با آن فکر مبارزه می‌کنند. در نقطه مقابلش، سعی می‌کنند با راهها و شیوه‌های مختلف، افکار و باورها و جهتگیریهایی را در میان آن ملت ترویج کنند که به گونه‌ای بیندیشد که آنها می‌خواهند. وقتی آن‌طور اندیشید، آن‌گونه هم عمل و حرکت خواهد کرد. این یک ابزار بسیار رایج است؛ تئوری‌سازی استعماری. این کار را از اوّلِ انقلاب در ایران کرده‌اند و امروز هم می‌کنند. در جاهای دیگر دنیا هم انجام داده‌اند؛ مخصوص این دوران هم نیست.

در قرن نوزدهم، انگلیسیها جنگها و لشکرکشیهای استعماری را شروع کردند. آنها به آفریقا و آسیا و هند و جاهای دیگر می‌رفتند و کشورها را تصرف می‌کردند و انسانها را به بردگی می‌گرفتند. امروز دهها میلیون سیاهپوست امریکایی که در آن شرایط زندگی می‌کنند، از اولاد همان بردگانی هستند که همین آقاهای متمدّن قرن نوزدهم، آنها را از آفریقا و از میان خانواده‌ها و از آغوش پدران و مادرانشان بیرون کشیدند و برای کارگری و مزدوری و نوکری به آن‌جا بردند. این کارها جنایتهای آشکار بود. برای این‌که بتوانند این کارهای خلاف عقل و خلاف شرع و خلاف همه قوانین بشری را به گونه‌ای توجیه کنند، برایش تئوریهای به اصطلاح روشنفکری و روشنفکرپسند درست می‌کردند. خود نام «استعمار» یکی از همین تئوریهاست؛ یعنی برای آبادی این مناطق می‌رویم! عیناً همین مطلب امروز در دنیا وجود دارد. کسانی که می‌خواهند بر روی زندگی و منابع انسانی ملتها کار کنند و از آن بهره‌برداری نمایند، یکی از کارهایشان تئوری‌سازی برای ملتهاست.

من می‌خواهم محیط دانشگاه و جوان دانشجوی خودمان را توجّه بدهم که مواظب تئوریهای وارداتی غربی که هیچ هدفی جز حفظ آن روابط تحکم‌آمیز غرب با کشورهایی از قبیل کشور ما را ندارد، باشند. البته تحت نامهای مختلف، بسیار حرفها زده می‌شود؛ اما هدف یک چیز بیشتر نیست. این انقلاب و این نظام و این حرکت عظیم مردمی آمده و این سلطه و اتوریته تحکم‌آمیز غربی را در این کشور شکسته است. امروز در کشور ما ارزشهای غربی به صورت قانونی و رایج وجود ندارد. امروز دادن منافع کشور به بیگانگان، در کشور ما یک امر مذموم محسوب می‌شود. امروز سفره‌ای را که با هزاران طمع در این کشور پهن کرده بودند - بخصوص امریکاییها - جمع شده می‌بینند. این برای مراکز قدرت و تسلّط جهانی، خسارت کمی نیست. برای برگرداندن اوضاع به صورت قبلی چه کار کنند؟ اوایل انقلاب ناشیانه آمدند و جنگِ روبه‌رو راه انداختند؛ ولی وقتی بینی‌شان به خاک مالیده شد، فهمیدند راهش این نیست. لذا به جنگ فرهنگی متوسّل شدند. جنگ فرهنگی کار آسانی نیست؛ کار زبدگان است. لذا زبدگان می‌نشینند فکر می‌کنند و نسخه می‌نویسند و متأسفانه عدّه‌ای هم در داخل همانها را رله می‌کنند! آنها حرفهایی را می‌زنند، عدّه‌ای هم فارسی آن را می‌گویند و شکل بومی به آن حرفها می‌دهند! باید مراقب اینها بود.

من در این زمینه حرفهای زیادی با محیط دانشگاه و جوان دانشگاهی و استاد دانشگاهی دارم. این حرفها، حرفهای جدّی است؛ باید با اینها مواجه شد. نمی‌شود صورت مسأله را پاک کرد و رفت خاطرجمع یک گوشه نشست. بعضی افراد می‌خواهند صورت مسأله را پاک کنند. وقتی می‌گوییم دشمن، می‌گویند دشمن چیست؟ وقتی

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

می‌گوییم توطئه، می‌گویند شما بدبین هستید! نمی‌شود با پاک کردن صورت مسأله، قضیه را تمام کرد. قضیه که حل نمی‌شود؛ باید فکر کرد. البته علّت این‌که من این را با قشر دانشگاهی در میان می‌گذارم، به خاطر این است که برای دانشگاهی احترام قائلم. من ارزش دانشگاه را برای کشور با همه وجود حس می‌کنم. دانشگاه نقطه اوج خدماتی را که می‌تواند به یک کشور ارائه شود، تأمین می‌کند. دانشگاه برای کشور، بسیار مهم است.

البته انقلاب و دانشگاه خدمات متقابل فراوانی دارند. اگر بنا باشد ما فهرستی از خدمات متقابل انقلاب و دانشگاه تهیه کنیم، یک فهرست طولانی خواهد شد. دانشگاه خدمات بزرگی به انقلاب کرده است. از سال ۴۲ که نهضت اسلامی به میدان آمد، دانشگاه جزو اوّلین جاهایی بود که تجاوب کرد. البته آن روز فضای دانشگاه، فضای کاملاً نامطلوبی بود؛ اما عناصر دانشگاهی، از استاد و دانشجو، به صورت تک و در اقلیّت مطلق، از فضا نهراسیدند و پاسخ دادند. در طول دوران مبارزه، از سال ۴۲ تا ۵۷ - پانزده سال - یکی از عناصر صفوف مقدم، دانشگاه بود، که بنده از نزدیک شاهد آن فعّالیت بودم. امروز عدّه‌ای هستند که تفسیرها و تعبیرهای مطلوبِ خودشان را ارائه می‌کنند. در دانشگاه نبودند، بعضیشان حتّی در ایران هم نبودند؛ در اروپا از دور تماشا می‌کردند؛ گاهی حوصله تماشا هم نداشتند و از خبرها هم مطّلع نبودند. اینها امروز می‌آیند و راجع به خدمات دانشگاه می‌گویند! مطّلع نبودند که دانشجو در آن موقع چه کسی بود، چه کار می‌کرد، در دانشگاه چه کار می‌شد و چه احساسات و چه تلاش و چه مجاهدتی وجود داشت. گفت:

مؤذّن بانگ بی‌هنگام برداشت نمی‌داند که چند از شب گذشته است
درازی شب از چشمان من پرس که یک دم خواب در چشمم نگشته است

در آن دوران، ما دانشگاه را از نزدیک دیدیم. وقتی که نهضت به دوْر افتاد، دانشگاه بتدریج گداخته شد؛ تا این‌که سال آخر، حضور دانشگاه بسیاری از محیطهای دیگر را تحت تأثیر و تحت‌الشّعاع قرار داد. انقلاب هم که پیروز شد، جزو اوّلین کسانی که در قدمهای اوّلِ پیروزی انقلاب، نقشهای بسیار مؤثری را برعهده گرفتند، عناصری از دانشگاهیان بودند، که من همین امروز در بین اساتید محترمی که در جلسه حضور داشتند، ناگهان بعضی از این دوستان را دیدم و خاطراتی از همان روزهای ورود امام و نقش اینها در ذهنم زنده شد؛ در جاهایی که نه نام، نه نان و نه شهرت کاذب مطرح بود؛ فقط مجاهدت خالصانه و مخلصانه دیده می‌شد. بعد هم در دوران جنگ، سه‌هزار شهید دانشجو تقدیم انقلاب و اسلام شد، که از این تعداد، نود نفر متعلّق به دانشگاه شماست. اینها چیزهای کمی نیست؛ اینها خدمات دانشگاه است.

انقلاب هم به دانشگاه خدمات بزرگی کرد. به نظر من بزرگترین خدمت انقلاب به دانشگاه دو چیز بود: یکی این‌که احساس هویّت مستقل ملی را به دانشگاه داد و دانشگاه را از رو به بیگانه داشتن و مجذوب و مبهوت بیگانه بودن و منفعل در مقابل بیگانه بودن نجات داد. قبل از انقلاب این‌گونه بود. دوم این‌که دانشگاه را با مردم آشتی داد. دانشگاهِ قبل از انقلاب، یک جزیره تک‌افتاده در میان اقیانوس خروشان مردم بود. از عناصر استثنایی استاد و دانشجوی مؤمن و متعهّد و خوب که بگذریم، در آن موقع محیط غالب دانشگاه این‌گونه بود که اگر شما به دانشگاه وارد می‌شدید، باید به فرهنگ عمومی، به ایمان عمومی، به باورهای عمومی و به دلبستگیهای مردمی پشت می‌کردید. محیط دانشگاه برای اکثریت بزرگی از استاد و دانشجو، محیط دغدغه‌های صرفاً شخصی بود. غیر از عدّه‌ای که سیاسی و مبارز بودند، دغدغه سایر افراد، دغدغه‌های شخصی بود. دغدغه‌های اجتماعی نداشتند و دردهای جامعه خودشان را حس نمی‌کردند. مهمترین آرزو برای یک دانشجو در آن هنگام این بود که بتواند

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

وسیله‌ای به دست آورد و خودش را به خارج از مرزها برساند. دانشگاه مجذوب غرب بود و نمی‌خواست نوآوری کند. نه این‌که استاد و دانشجو میل به این معنا نداشتند؛ فرهنگ غالب بر دانشگاه، این فرهنگ نبود. فرهنگ وابستگی بود که رژیم شاه هم آن را به‌شدّت ترویج می‌کرد. کسانی هم که در داخل دانشگاه داعیه روشنفکری داشتند، روشنفکران مردمی نبودند؛ روشنفکرهای کافه‌ای و بریده از مردم بودند! بسیاری از آنها بعد از انقلاب رفتند و امروز در کشورهای اروپایی باز هم کافه‌ای‌اند و بیشترین محیطشان، محیط کافه‌هاست! دانشگاه چنین وضعی داشت. انقلاب، دانشگاه را از این دو آفت بزرگ نجات داد؛ دانشگاه را خوداندیش، مستقل، دارای اعتماد به نفس، دارای قدرت تولید - تولید فکر و تولید علم - مرتبط با قشرهای مختلف مردم، مرتبط با فرهنگ مردمی و متّصل به دلبستگیها و عشقها و جاذبه‌های موجود میان مردم قرار داد. این اهمیت بسیار زیادی دارد.

من به شما بگویم، این دو نکته، نکات مهمی هستند که اگر از طرف بیگانگان و دشمنان خطری دانشگاه را تهدید کند، بمباران همین دو مرکز اساسی و مهم است؛ اعتماد به نفس را از دانشگاهی بگیرند، بخواهند فکرها و تئوریهای ترجمه‌ای را وارد محیط دانشگاه کنند و به مغز دانشجو و استاد رسوخ دهند و آنها را از ایمان و دلبستگیهای مردم جدا کنند. این، آن خطر اساسی است. علاج هم عبارت است از حفظ اتصّال فکری با توده‌های مردم و به‌شدّت چسبیدن و متمسّک شدن به ریشه‌های اصولی انقلاب. عزیزان من! ارتباط با انقلاب را هرچه بیشتر باید مستحکم کرد. ما ملت ایران، در محیط بین‌المللی، شأن و جایگاه و هویت خودمان را گم کرده بودیم. انقلاب این هویّت و جایگاه و شأن را به ملت ایران برگرداند.

امروز تئوریسینها و تبلیغاتچیهای غربی درصددند خطّ ارتجاع به غرب - خط برگشتِ به همان تحمیل‌پذیری غربی - را دوباره برگردانند. البته همان‌طور که گفتم، تحت عنوان یک تئوری شبه روشنفکرانه؛ به عنوان یک حرف نو؛ تئوری جهانی شدن و تئوری تغییر گفتمان. می‌گویند دانشجوی این دوره دیگر نمی‌تواند دانشجوی دوران ضدّاستعماری باشد. می‌گویند دوران ضدّیت با استعمار و استکبار و مرگ بر استکبار گفتن، گذشته است؛ دوران عدالتخواهی و مبارزه‌ی با سرمایه‌داری سرآمده است؛ دوران آرمانخواهی و تبرّی و تولّای سیاسی تمام شده است؛ گفتمان جدید دانشجویی عبارت است از گفتمان جهانی، جهانی شدن، گفتمان واقع‌بینی، گفتمان پیوستن به نظم نوین جهانی؛ یعنی سیاهی لشکر امریکا شدن! این جهانی شدن، اسمش جهانی شدن است؛ اما باطنش امریکایی شدن است. معنایش این است که ملت ایران علی‌رغم مجاهدتهایی که کرده، علی‌رغم پرچمهایی که بر قلّه‌های پیروزی کوبیده، علی‌رغم بیداری عظیمی که در ملتهای مسلمان به وجود آورده، باید دوباره مثل دوران قبل از انقلاب، سیاهی لشکر و عمله و ابزار تأمین منافع امریکاییها شود. هدف به صورت لخت و پوست‌کنده جز این چیز دیگری نیست؛ اما می‌خواهند در زیر نامهای زیبا - جهانی شدن و تحوّل و پیشرفت - این هدف را پنهان کنند.

البته بیست سال است که دستگاهها و تئوریسینهای غربی این حرفها را تکرار می‌کنند. چند سالی هم هست که در داخل کشور ما، یک عدّه آدمهای غافل و نادان، یا مغرض و مجذوب، با زبانهای مختلف آن حرفها را بیان می‌کنند. مسأله‌ای که برای نظام به اصطلاح لیبرال دمکراسی - که نه لیبرال است، نه دمکراسی؛ یعنی نظام استکبار و استثمار جهانی - و کمپانیهای صهیونیستی و همپیمانان و همراهانشان مطرح است، هیچ چیز نیست جز این‌که بتوانند از مراکز قدرت خودشان، کاملاً انحصارطلبانه و تمامت‌خواهانه، کنترل همه مراکز اساسی منافع جهانی را در اختیار داشته باشند. انقلاب را به انحصارطلبی متّهم می‌کنند، برای این‌که انقلاب از سر راه انحصارطلبی آنها برخیزد. دنیا را به عنوان دهکده جهانی معرفی می‌کنند، برای این‌که کدخدایی این دهکده را در اختیار بگیرند. شعار وحدت

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

فرهنگی و جهانی‌گری فرهنگی می‌دهند، برای این‌که فرهنگ خودشان را بر تمام فرهنگهای عالم مسلّط کنند. در زمینه مسائل مربوط به خودشان، در زمینه فرهنگ غربی، در زمینه فرهنگهایی که زمینه‌ساز استعمار بوده، اجازه کوچکترین خدشه و مناقشه‌ای در سطح بین‌المللی به هیچ کس نمی‌دهند؛ اما از شما می‌خواهند که در فرهنگ و باورها و عواطف و اصولِ خودتان معتقد به تکثّر و چندقرائتی باشید؛ اجازه بدهید در ایمان و فکر و فرهنگ و پایه‌های مستحکم اصولی شما هر کس طبق برداشت خودش حرف بزند و اظهارنظر کند؛ اما نسبت به خودشان چنین چیزی را اجازه نمی‌دهند! هیچ کس در سطح دنیا اجازه ندارد نسبت به منافع امریکا نگاه چند قرائتی داشته باشد. هر جا منافعشان اقتضاء کند، با قاطعیت وارد می‌شوند. اگر بپرسند بر چه اساس وارد شده‌اید، یک مبنای فکری هم برایش درست می‌کنند! همین چند روز قبل از این، گفته شد که طرحی در کنگره امریکا مطرح شده که رئیس جمهور این کشور حق داشته باشد مخالفان خودش را در هر نقطه‌ای از دنیا ترور کند! اگر بپرسند چرا، استدلالی برای آن مطرح می‌کنند؛ استدلالی که توجیه کننده منافع امریکاست؛ اما از من و شما می‌خواهند ما هم با همان دید به آن استدلال نگاه کنیم و با همه وجود و با همه ایمان آن را بپذیریم. زورگویی از این بالاتر؟!

چهار پنج سال قبل از این، در الجزایر انتخابات آزادی برگزار شد؛ اما تا دیدند این انتخابات به پیروزی چند نفری که آنها را نمی‌پسندیدند، منتهی خواهد شد، سازماندهی و کمک کردند و یک کودتای نظامی به راه انداختند و مردم را سرکوب کردند. همه هم در دنیا اعتراف می‌کردند که آن انتخابات، آزاد بود؛ مظهری از مردم‌سالاری - و به قول آنها دمکراسی - بود؛ اما درعین‌حال کوبیدند و سرکوب کردند! اگر کسی سؤال می‌کرد چرا سرکوب می‌کنید، برایش استدلالی مطرح می‌کردند: چون اسلامگراها سر کار می‌آیند و آنها با نظرات ما در زمینه مسائل جهانی و دمکراسی مخالفند! یعنی برای خودشان پایه‌های اصولی فرهنگی و فکری را تعریف می‌کنند؛ به هیچ کس هم در دنیا اجازه نمی‌دهند که در این پایه‌ها مناقشه و خدشه‌ای کند و حرف مخالفی بزنند؛ اما پایه‌های فکری شما و اصول و مبانی و ارزشها و دلبستگیهای مستحکم و اثبات‌شده فکری اسلامی را مورد مناقشه قرار می‌دهند و اگر بگویید چرا، اعتراض می‌کنند: چند قرائتی است؛ این یک قرائت است، آن هم یک قرائت است؛ لذا به پلورالیزم فرهنگی معتقد می‌شوند! اگر بگویید چرا، شما را به دُگم بودن و تحجّرگرایی متّهم می‌کنند که چرا شما با پلورالیزم فرهنگی مخالفید؛ در حالی که خودشان در زمینه تعریف منافع و مفاهیمی که این منافع بر آن مبتنی است، به‌هیچ‌وجه معتقد به پلورالیزم نیستند و آن را قبول نمی‌کنند! اینهاست که بایستی جوان مسلمان و جوان دانشجو، از سر آگاهی نسبت به این اهداف و مطامع فکر کند، تصمیم بگیرد، حرف بزند و اقدام کند. عدّه‌ای به عنوان حرف نو، همان حرفها را به فارسی برمی‌گردانند و درباره‌اش حرف می‌زنند و مقاله می‌نویسند و همه ارزشهای یک انقلاب و پایه‌های مستحکم فکری یک ملت را مورد خدشه و مناقشه قرار می‌دهند. در حالی که اینها حرف نو نیست؛ اینها حرفهای شناخته شده است؛ منشأ این حرفها و انگیزه گویندگانشان هم معلوم است. کسانی که این فکر و فرهنگ را تولید کرده‌اند، برای همین مقصود بوده است که بر ملتها و کشورها و فرهنگهای دیگران مسلّط شوند. آیا این درست است که ما بیاییم حرف آنها را ترجمه و تکرار کنیم؟!

البته دانشگاه در این زمینه می‌تواند نقش مهمی داشته باشد. بنده طرفدار دانشگاهی هستم که اصولی، اعتلاطلب، روبه‌مردم، فعّال و از لحاظ علمی و فکری پُرنشاط باشد. هرگز من دانشگاه و دانشگاهی را به محافظه‌کاری و اکتفا به آنچه که امروز از فکر و فرهنگ و معرفت در دست دارند، توصیه نمی‌کنم؛ نه، دانشگاه باید دائم نردبان تعالی را طی کند و پیش برود. من معتقدم محافظه‌کاری و اکتفای به آنچه که داریم و نداشتن همت و

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

بلندپروازی در همه زمینه‌های فکر و فرهنگ، قتلگاه انقلاب است. انقلاب اساساً یعنی گام بلند، که پشت سرش باید گامهای بلند دیگری برداشته شود. باید مفاهیم را درست فهمید و دانست و با حیطه‌بندی درست مفاهیم باید حرکت کرد.

امروز یکی از واژه‌های رایج، واژه «اصلاح‌طلبی» است. من در نماز جمعه هم گفتم، بارها هم تکرار کرده‌ام؛ بنده معتقدم اصلاح‌طلبی جزو ذات انقلاب است. اصلاً انقلاب، یعنی یک حرکت بزرگ و رو به جلو، که این حرکت هرگز ایستایی ندارد و به طور دائم پیشرونده است. این پیشروندگی یعنی همان اصلاح‌طلبی. البته اگر امریکاییها بخواهند بیایند به ما درس اصلاح‌طلبی بدهند و بگویند شما این کارها را بکنید تا اصلاح‌طلب باشید، بدیهی است که ما قبول نمی‌کنیم؛ زیرا آن چیزی که آنها اصلاح‌طلبی می‌دانند، عین ارتجاع به گذشته است. اگر امروز به جای حکومت مردمی پُرنشاطِ مستقلِ شجاعِ جمهوری اسلامی در این کشور، یک حکومت پادشاهی مرتجعانه مطیع غرب بود، اینها آن را اصلاح‌طلب می‌دانستند. آن‌گونه اصلاح‌طلبی برای خودشان خوب است. اگر آن نوع اصلاح‌طلبی خوب است، بروند برای خودشان عمل کنند. اصلاح‌طلبی - با معنای درست این کلمه - جزو لاینفک انقلاب است و یک دانشجوی مسلمان نمی‌تواند اصلاح‌طلب نباشد. اصلاح‌طلبی یک پُز سیاسی نیست؛ از این به عنوان یک پُز سیاسی و وسیله‌ای برای جذب دل این و آن نباید استفاده کرد؛ از آن برای موجّه کردن چهره نباید استفاده کرد. اصلاح‌طلبی، یک تکلیف و یک مجاهدت است. دولت و ملت موظّفند اصلاح‌طلب باشند؛ البته اجازه ندهند که اصلاح‌طلبی را دیگران برای آنها تعریف کنند. خودشان باید اصلاح خودشان را بشناسند، جستجو کنند، تشخیص دهند و تعریف کنند. نقطه مقابلش هم اصلاح‌طلبی امریکایی و اصلاح‌طلبی بیگانه‌پسند است.

یکی از حرفهایی که امروز محور جنگ روانی دشمن است - که لازم است آن را بگویم - این است که می‌گویند نسل سوم انقلاب از ایده‌های انقلاب جدا شده است! بعد به دنبالش یک فلسفه هم می‌گذارند - مثل همه فلسفه‌های قلّابی و دروغین و جعلی که فقط برای توجیه یک حرف دروغ و غلط درست می‌کنند - تا کسی جرأت نکند بگوید این حرف غلط است. می‌گویند این حرف متّکی به یک فلسفه است! آن فلسفه چیست؟ آن فلسفه این است که همواره در همه‌ی انقلابها، نسل سوم از آن انقلاب رو برگردانده‌اند! حرف دروغ، حرف غلط، حرف چرند! کدام انقلابها را می‌گویید؟ در سال ۱۷۸۹ در فرانسه انقلاب شده؛ اما نه نسل سوم، نه نسل دوم، بلکه همان نسل اوّل از انقلاب برگشتند! بعد از چهار، پنج سال، یک حرکت علیه انقلابیّونِ اول به وجود آوردند و سه، چهار سال قدرت را قبضه کردند؛ باز بعد از چهار، پنج سال علیه آنها فعّالیت شد. به سال ۱۸۰۲ که رسید، چنان ماهیّت این انقلاب دگرگون شده بود که کسی مثل ناپلئون توانست بیاید و تاج پادشاهی را روی سرش بگذارد! یعنی کشوری که علیه سلطنت مبارزه کرده بود و لویی شانزدهم را زیر گیوتین گذاشته بود، بعد از ده، دوازده سال وضعش به گونه‌ای شد که ناپلئون بناپارت آمد و تاج شاهی را بر سرش گذاشت و خودش را امپراتور نامید و سالها هم در آن کشور حکومت کرد؛ بعد هم تا نزدیک به هشتاد، نود سال رژیمهای سلطنتی - البته سلطنتهای گوناگون و سلسله‌های مختلف - در فرانسه پابرجا بود، که دائماً در حال جنگ و ابتذال و فساد بودند! آن انقلاب به نسل سوم که هیچ، به نسل دوم هم نرسید؛ چون پایه‌های انقلاب، پایه‌های سستی بود. امروز بعد از گذشت دو قرن، بعضی کسان در جمهوری اسلامی خجالت نمی‌کشند؛ می‌آیند ایده‌هایی که در زمان خودش یک انقلاب را نتوانسته بود به سامان برساند، با تیتر درشت به انقلابیّون ایران تقدیم می‌کنند؛ انقلابیونی که توانسته‌اند عظیم‌ترین انقلاب را با پایه‌های مستحکم به وجود آورند و سالهای متمادی آن را در مقابل توفانها حفظ کنند.

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

انقلاب اکتبر شوروی هم به نسل سوم نرسید. هنوز شش، هفت سال از پیروزی انقلاب نگذشته بود که استالینیسم بر سرِ کار آمد. استالینی بر سرِ کار آمد که امروز در دنیا هر کس را بخواهند به گردن‌کلفتی و زورگویی و ظلم و بی‌ملاحظگی و دوری از انسانیت متهم کنند، به استالین تشبیه می‌کنند! درست هم هست؛ استالین واقعاً مظهر این صفات بد بود. حکومت به اصطلاح کارگری، که برای طبقات ضعیف تشکیل شده بود، به حکومت استبدادِ مطلق فردی تبدیل شد! استالین حتّی به حزب کمونیست هم که در نظام شوروی همه‌کاره بود، اجازه نمی‌داد که در زمینه‌هایی تصمیم‌گیری کند. با آن وضعیت خشن و عظیم، استالین یک حکومت مطلقه سی‌وچند ساله را ادامه داد؛ هیچ کس هم جرأت نداشت اعتراض کند. شاید شما ماجرای آن تبعیدهای عجیب را شنیده باشید. اولین کتابی که بعد از فروپاشی حکومت شوروی در تشریح اوضاع اختناق‌آمیز دوران اتحاد جماهیر شوروی منتشر شد، یک رمان است - که الان اسمش یادم نیست - دو جلدش به فارسی ترجمه شده که من آن را خوانده‌ام؛ بسیار هم قشنگ نوشته و اوضاع آن زمان را تشریح کرده است. این تازه مربوط به اوضاع بعد از استالین است که وضعیت کاملاً فرق کرد، اما روش آن استبداد باقی ماند. بنابراین مسأله نسل دوم و سوم و این حرفها نبود؛ همان اوایل کار، همه چیز از دست رفته بود.

این کدام فلسفه است، با کدام انقلاب تطبیق شده و در کجا تجربه شده که نسلهای سوم انقلاب، از انقلاب برمی‌گردند؟ نخیر، این بسته به این است که ایده آن انقلاب چه باشد. اگر ایده‌های یک انقلاب بتواند نسل دوم و سوم و دهم را به خاطر اصالت و صحّت خود قانع کند، آن انقلاب عمر ابدی خواهد داشت. ایده‌های انقلاب اسلامی، ایده‌هایی هستند که عمر ابد دارند. عدالتخواهی هیچ وقت کهنه نمی‌شود؛ آزادی‌خواهی و استقلال‌خواهی هیچ وقت کهنه نمی‌شود؛ مبارزه با دخالت بیگانگان هیچ وقت کهنه نمی‌شود. اینها ایده‌هایی است که همیشه برای نسلها جاذبه دارد. تئوریسینهایشان نشستند بافتند، ساده‌لوحان هم در این‌جا باور کردند؛ گفتند نسل سوم انقلاب ایده‌ها را پس می‌زند و چون جاذبه‌ی انقلاب کم می‌شود، ما می‌توانیم برویم انقلاب را از دست انقلابیون خارج کنیم و به دست خودمان بگیریم! «خودمان» یعنی چه کسانی؟ یعنی کسانی که قبل از انقلاب، سالها بر این کشور مسلّط بودند! من می‌گویم این فکر، بسیار ساده‌لوحانه و ابلهانه است. مطمئن باشند همان شور و هیجان و ایمان و عواطفی که در نسل جوانِ آن روز وجود داشت و توانست آن کار را بکند، در این نسل جوان هم موجود است. بدانند هر سنگی به سمت انقلاب پرتاب کنند، کمانه می‌کند و به سر و روی خودشان برمی‌گردد. انقلاب کهنه نمی‌شود و آتش انقلاب آن‌گاه که با انبار پنبه پوسیده آنها درگیر شود، باز هم تازه خواهد بود و خواهد سوزاند.

و اما در خصوص دانشگاه. من معتقدم که دانشگاه پایگاه اصلی انقلاب بوده و باز هم خواهد بود. نسل جوان دانشجو اجازه نخواهد داد که دانشگاه خانه امن دشمنان این ملت و فریب‌خوردگان بیگانه شود. یک روز محاسبات غلطی کردند، از دست خود دانشجویان تودهنی خوردند. امروز هم مثل این که باز عدّه‌ای دوباره می‌خواهند همان محاسبات غلط را بکنند؛ ولی مطمئن باشند که از دست خود دانشجویان باز هم تودهنی خواهند خورد.

البته من معتقدم که دانشگاه خودکفاست و به تزریق نیروی کمکی از بیرون احتیاج ندارد. امتیازی که دانشگاه سال ۷۹ بر دانشگاه سال ۵۹ دارد، این است : امروز نسل اساتید نیز همان نسل مؤمن و متعهّدی است که ما آن را در سال ۵۹ بسیار کم داشتیم. نمی‌گویم نداشتیم،اما بسیار کم داشتیم. امروز بحمدالله دانشگاههای ما از استاد مؤمن، از دانشجوی مؤمن و از مدیران مؤمن سرشار است. بنابراین من از دانشگاهها نگرانی ندارم. البته به شما دانشجویان می‌گویم، سنگربان این سنگر شمایید. مواظب باشید خاکریزهایتان سست نشود. دائم خاکریزها را ترمیم

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

کنید. خاکریزها، خاکریزهای فرهنگی و فکری است؛ اینها را ترمیم کنید. خودسازی فکری و اخلاقی و انقلابی درونی دانشجویان یک فریضه است - چه هر دانشجویی نسبت به خودش، چه به معنای درون دانشگاه و محیط دانشگاه - این خودسازی، همان ترمیم خاکریزها و سنگرهاست.

امروز در دانشگاه بحث آزادی، بسیار تکرار می‌شود. بعضی می‌گویند آزادی دادنی نیست، گرفتنی است. من می‌گویم آزادی، هم دادنی است، هم گرفتنی است، هم آموختنی است. «آزادی دادنی است» یعنی چه؟ یعنی مسؤولان حکومتها اجازه ندارند حق طبیعی آزادی - یعنی آزادیهای قانونی - را از کسی سلب کنند. البته این لطفی نیست که حکومتها می‌کنند؛ باید آزادی را بدهند و این یک وظیفه و تکلیف است. «آزادی گرفتنی است»، یعنی هر انسان آگاه و باشعوری در جامعه باید با حقِّ آزادی و حدود خودش آشنا باشد و آن را مطالبه کند و بخواهد. و اما «آزادی آموختنی است»، یعنی آزادی آداب و فرهنگی دارد که باید آن را آموخت. بدون فرهنگ و ادب آزادی، این نعمت بزرگ برای هیچ کس و هیچ جامعه‌ای - چنان که شایسته است - فراهم نخواهد شد. اگر در جامعه، ادب آزادی وجود نداشته باشد و افراد چگونگی استفاده از آن را ندانند، مطمئن باشند آزادی را - که برای یک جامعه فعّال و کوشا و پیشرو یک ضرورت است - از دست خواهند داد و از نظر اسلام این برای یک جامعه فاجعه است. آزادی که از دست برود، فاجعه است. از نظر اسلام هر نوع استبداد و دیکتاتوری - چه دیکتاتوری فردی، چه دیکتاتوری دستجمعی؛ دیکتاتوری دستجمعی هم مثل دیکتاتوری فردی است، فرقی نمی‌کند؛ دیکتاتوری حزبی هم مثل دیکتاتوری فردی است؛ گاهی بدتر هم هست - و این‌که یک نفر بخواهد با رأی برخاسته از نفسانیّاتِ خودش سرنوشت مردم را به دست بگیرد، مردود است و اگر در جایی پیش بیاید، فاجعه است. اگر ندانیم چگونه باید با آزادی معامله کنیم و فرهنگ و ادب آزادی را نشناسیم، این‌گونه خواهد شد. عدّه‌ای می‌خواهند این‌گونه شود. عدّه‌ای می‌خواهند با آشنا نبودن ما با فرهنگ آزادی، هرج و مرج به وجود آورند تا مردم، تشنه یک استبداد قدرتمند شوند. در بعضی از جوامع، کار هرج و مرج و اغتشاش و بی‌انتظامی و بی‌انضباطی به جایی می‌رسد که مردم آرزو می‌کنند کاش آدم مستبد و قلدری بیاید و نظم را برقرار کند! عدّه‌ای می‌خواهند کار این جامعه را به آن‌جا بکشانند. به قدری از آزادی بد و غلط استفاده کنند و غیرمتعهّدانه با افکار و احساسات و ایمان و دلبستگیهای مردم و نیازهای جامعه بازی کنند تا جامعه را به خروش آورند. اینها دشمنان آزادی‌اند. آزادی را نباید بدنام کرد. از آزادی نباید دشنه‌ای ساخت و سینه حافظان آزادی را هدف قرار داد. با آزادی نباید بازی کرد. کسانی که نام آزادی را می‌آورند، ولی به فرهنگ آزادی مطلقاً پایبند و متعهّد نیستند، به آزادی ضربه می‌زنند. اینها طرفدار آزادی نیستند. اینها به آزادی خیانت می‌کنند. آزادی نباید وسیله قانون‌شکنی و تیشه زدن به ریشه نظام جمهوری اسلامی باشد. در شرق و غرب عالم، هیچ نظامی کسانی را که تیشه برمی‌دارند و به ریشه آن نظام می‌زنند، پذیرایی نمی‌کند؛ اما جمهوری اسلامی این کرامت را کرد. مدتی طولانی کسانی به نام آزادی، با ایمان و دلبستگیهای مردم هر کار خواستند، کردند. جمهوری اسلامی هم - حال به هر دلیلی - سکوت کرد؛ نظام هم تحمّل و به تعبیری کرامت کرد.

من به عنوان خدمتگزار شما و برادر مجموعه جمع حاضر و به عنوان کسی که دلبسته و علاقه‌مند به حیثیّت شماست و مجموعه دانشجویان را دوست می‌دارد، به شما عرض کنم: جمهوری اسلامی و مسؤولان آن بعد از این نه حق دارند و نه تصمیم دارند که در مقابل کسانی که می‌خواهند با شعار آزادی علیه منافع مردم، علیه خود آزادی و علیه سرنوشت این ملت اقدام و حرکت کنند، مماشات کنند. در محافلِ خودشان نشستند و گفتند ما می‌خواهیم

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

براندازی قانونی کنیم! چیز عجیبی است! ما چیزی به اسم براندازی قانونی نمی‌شناسیم. هر حرکت و تلاشی که به قصد براندازی صورت گیرد، شروع به محاربه است. حکم محارب هم در اسلام معلوم است. این مخصوص ما هم نیست؛ ما که این همه دشمن و معاند داریم و این‌گونه در دنیا محاصره اقتصادی و تبلیغاتی شده‌ایم، باید بیشتر به فکر باشیم؛ اما دیگران نیز همین‌طور فکر می‌کنند.

ما از اوّلِ انقلاب دوگونه انقلابی داشتیم و انقلابیّون ما دو گونه نقش ایفا کردند. بعضی از انقلابیّون، انقلابیّونِ مثبت بودند؛ بعضی از انقلابیّون هم انقلابیّون منفی بودند. در اوایل انقلاب، انقلابی منفی به آن انقلابی‌ای می‌گفتیم که از میدان کار و تلاش و حرکت، آن‌جایی که دردسری داشت، عقب می‌کشید. انقلابی بود، اما انقلابی وجاهت‌طلب و راحت‌خواه؛ انقلابی‌ای که می‌گفت من مبارزه‌ام را قبل از انقلاب کرده‌ام، اکنون دیگر می‌خواهم احترام شوم. بنابراین، چنین کسانی به میدان خطر و دردسر و آن‌جایی که چهار نفر آدم از انسان گله‌مند می‌شوند، وارد نمی‌شدند.

یک عدّه هم انقلابی مثبت بودند. حاضر بودند آبرویشان را هم خرج کنند. آن‌جایی که فکر می‌کردند وجودشان می‌تواند کمکی بکند، با همه وجود حاضر بودند. اگر جبهه بود، یک‌طور؛ اگر دانشگاه بود، یک‌طور؛ اگر میدان فرهنگی یا سیاسی بود، وارد میدان می‌شدند. انقلابی منفی، خودش را از کار کنار می‌گیرد؛ اما اگر یک وقت کاری هم به دستش افتاد، مثل آدمهایی که هیچ کاری در دستشان نیست، حالت منفی‌بافی و شکل اپوزیسیون به خودش می‌گیرد؛ کأنّه در هیچ کاری مسؤولیت ندارد! انقلابی مثبت حتّی اگر هیچکاره هم باشد، خودش را مسؤولترین افراد می‌داند و وارد میدان می‌شود.

من می‌خواهم به شما عرض کنم: عزیزان من! جوانان! انقلابی مثبت باشید. دانشگاه باید انقلابیّون مثبت پرورش دهد؛ این ملت و این تاریخ به شما نیاز دارد؛ باید خودتان را آماده کنید. اگر شما در میدان باشید، آینده بسیار درخشانی در انتظار این کشور است. ما امروز از لحاظ بعضی از امتیازات در دنیا بی‌نظیریم؛ از لحاظ بعضی از امتیازات هم کم‌نظیریم. ما از لحاظ موقعیت سوق‌الجیشی، از لحاظ ارتباط و اتّصالِ این دو بخش عالم و از لحاظ وقوع در منطقه‌ای که از لحاظ اقلیمی دارای شرایط بسیار متنوّعی است و برای انواع و اقسام کار آماده است، جزو کشورهای کم‌نظیریم. از لحاظ بعضی از منابع در دنیا بی‌نظیریم؛ حداقل از لحاظ اجتماع این همه منابع گوناگون زیر زمینی در دنیا بی‌نظیریم؛ نفت و گاز و امثال این منابع از یک طرف، منبع نیروی انسانی از طرف دیگر. ما این همه جوان داریم، آن هم نه جوان گیجِ بی‌استعداد. جوان ایرانی، جوان بااستعداد و هوشیار و آگاه است.

اگر ملت و دولت با همکاری هم، با امید به آینده، با اتّحاد و همدلی، با دور ریختن بعضی از حرفهایی که دشمن می‌خواهد به‌زور در مغز این ملت تزریق کند، وارد میدان شوند - کمااین‌که الحمدلله وارد میدان هستند - و تلاششان را منسجمتر کنند، شما بدانید در آینده نه چندان دوری - که شما قطعاً آن آینده را خواهید دید - کشور ما به اوج اعتلاء خواهد رسید. این حق و سهم ما از امکانات بشری دنیاست. ما استعداد داریم، ما تاریخ داریم، ما در قرن چهارم هجری - یعنی قرن دهم میلادی - دوران شکوفایی داشتیم. می‌دانید که قرن دهم میلادی، تقریباً قرن آغاز قرون وسطای معروف اروپاست که شش، هفت قرن هم طول کشیده است. البته قرون وسطی از قرن دهم هم شروع نشده است - قبل از آن شروع شده بود - اما قرن دهم اوج تاریکی اروپاست. می‌دانید قرن دهم میلادی و قرن چهارم هجری در ایرانِ شما و در محیط اسلامی چه خبر بود؟ قرن چهارم هجری، قرن شکوفایی علم و فلسفه در کشور شما و در دنیای اسلام است؛ قرن ابن‌سینا؛ قرن فارابی؛ قرن رازی؛ قرن حکمای بزرگ الهی؛ قرن

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

شخصیتهایی که بعضی از آثار علمی آنها دنیا را تا همین روزهایی که من و شما زندگی می‌کنیم، هنوز در تسخیر خود دارد. امروز ایران بلاشک از دورانی که ابن‌سینا و فارابی و خوارزمی و رازی و شیخ طوسی و سایر دانشمندان را پروراند، برای پرورش چنین شخصیتهای بزرگی به مراتب آماده‌تر است. چرا نمی‌خواهند بگذارند؟ اگر آنها نمی‌خواهند بگذارند، چرا من و شما تسلیم شویم؟ چرا من و شما طبق میل آنها عمل کنیم؟ چرا باید جوان یا سیاستمدار یا فرهنگی ایرانی درست همان کاری را بکند که طرّاحان سیاسی امریکا و صهیونیستها و دیگران برای تسلّط مجدّد خودشان بر ایران به آن احتیاج دارند؟! این ننگ است! هیچ کس هم نفهمد، در دل خودمان ننگ است. باید محصول دانشگاههای ما، انقلابی مثبت، انقلابی فعّال، انقلابی مسؤول، انقلابی متعهّد و امیدوار باشد؛ که من امیدوارم چنین هم باشد. من به محیط دانشگاهها که نگاه می‌کنم - از جمله محیط این دانشگاه عزیز - همین را مشاهده می‌کنم.

نکته آخر مربوط به دانشجویان المپیادی و دانشجویان برجسته علمی است که در این دانشگاه و بعضی دانشگاههای دیگر هستند. من دو نکته را راجع به اینها بگویم: نکته اوّل این است که دولت و مسؤولان باید قدر اینها را بدانند و برایشان امکانات فراهم کنند. برجسته‌های ذهنی و فکری، فقط هم آنها نیستند؛ در میان دانشجویان و اساتید جوان و غیرجوان، افراد زیادی داریم که این‌گونه‌اند - که در امتحانها و تجربه‌ها و مسابقه‌های گوناگون، این برجستگی کاملاً آشکار شده است - دولت باید قدر اینها را بداند و وسایل را برای پیشرفت علمی‌شان فراهم کند تا نیازی احساس نکنند که از محیط خودشان دور شوند.

نکته دوم این است که خودِ آنها این ضریب هوشی و حافظه و استعدادشان را ملی بدانند؛ اینها ثروتهای ملی است؛ ثروتهای شخصی که نیست. از آن برای کشور و ملت و خانواده‌شان استفاده کنند؛ اینها امانت و سرمایه‌های خداداد است؛ ملک خصوصی نیست. نگویند دولت به ما نرسید. اگر هم دولت نرسیده باشد، این عذر نمی‌شود. این را گفتم تا این جوانانِ خوبی که ان‌شاءالله پانزده سال، بیست سال دیگر چهره‌های علمی برجسته‌ای خواهند شد، حرف امروز ما یادشان باشد.

× × ×

نظر شما درباره نشریات و مطبوعات چیست؟ آیا نحوه برخورد قضایی را تأیید می‌کنید؟

این سؤال را خیلی از من می‌پرسند. پاسخ من این است: من مطبوعات را یک پدیده ضروری و لازم و اجتناب ناپذیر برای جامعه خودمان و هر جامعه‌ای که بخواهد خوب زندگی کند، می‌دانم. برای مطبوعات هم سه وظیفه عمده قائلم: وظیفه نقد و نظارت، وظیفه اطّلاع رسانی صادقانه و شفّاف، وظیفه طرح و تبادل آراء و افکار در جامعه. معتقدم که آزادی قلم و بیان، حقِّ مسلّم مردم و مطبوعات است. در این هم هیچ تردیدی ندارم و این جزو اصول مصرّحه قانون اساسی است. معتقدم اگر جامعه‌ای مطبوعات آزاد و دارای رشد و قلمهای آزاد و فهمیده را از دست بدهد، خیلی چیزهای دیگر را هم از دست خواهد داد. وجود مطبوعات آزاد، یکی از نشانه‌های رشد یک ملت و حقیقتاً خودش هم مایه رشد است؛ یعنی از یک طرف رشد و آزادگی ملت، آن را به‌وجود می‌آورد؛ از طرف دیگر،آن هم به نوبه خود می‌تواند رشد ملت را افزایش دهد. البته معتقدم در کنار این ارزش، ارزشها و حقایق دیگری هم وجود دارد که با آزادی مطبوعات و آزادی قلم، آن ارزشها نباید پامال شود. هنر بزرگ این است که کسی بتواند هم آزادی را حفظ کند، هم حقیقت را درک کند، هم مطبوعات آزاد داشته باشد، هم آن آسیبها دامنش را نگیرد. باید این‌گونه مشی کرد.

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

در مورد برخورد قضایی باید بگویم، در کار دادگاه و حکم قضایی، هیچ‌کس - که این شامل بنده هم می‌شود - نه حق دارد دخالت کند و نه دخالت می‌کند. قاضی باید بتواند آزادانه تصمیم بگیرد. نباید فشاری علیه و له قاضی وجود داشته باشد. علیه این حکم یا آن حکم نباید فشاری وجود داشته باشد. علیه قاضی نباید جوّسازی شود. قاضی باید بتواند فارغ از فشار جوّ، طبق قانون حکم صادر کند. بنابراین دخالت نباید بشود و تا آن‌جایی که من اطّلاع دارم، در کار دادگاههایی که مربوط به نشریات بوده، دخالتی هم نشده است. من معتقدم که نظارت بر مطبوعات، یک وظیفه و یک کار لازم است. این مُرّ قانون اساسی و قانون مطبوعات و قانون عادی هم هست. بدون نظارت، یقیناً خواسته‌ها و مصالح ملی از مطبوعات تأمین نخواهد شد. بعضی افراد خیال می‌کنند که افکار عمومی، منطقه آزاد و بی قید و بندی است که هر کار خواستند، با آن بکنند! افکار عمومی موش آزمایشگاهی نیست که هرکس هر کار خواست، بتواند با آن بکند. با تحلیلهای غلط و شایعه‌سازی و تهمت و دروغ، به ایمان و عواطف و باورها و مقدّسات مردم آسیب می‌زنند. این که درست نیست. بنابر این نظارت لازم است تا این کارها نشود. این یک وظیفه است و اگر انجام نگیرد، جای سؤال دارد که چرا انجام نمی‌گیرد. چه کسی موظف است ؟ در درجه اوّل دستگاههای دولتی و بعد دستگاههای قضایی. اگر دستگاههای دولتی وظیفه خود را انجام دهند، نوبت به دستگاه قضایی نمی‌رسد. اگر دستگاههای دولتی به هر دلیلی نتوانستند کاری را که بر عهده آنهاست، انجام دهند، قاضی باید وارد میدان شود. قاضی هم مثل داور است؛ از قاضی نباید انتظار داشت که حکم نکند. یک داور در میدان ورزش، به بازیکن خطا کار تذکر می‌دهد و اخطار می‌کند. اگر تذکر فایده‌ای نکرد، به او کارت زرد نشان می‌دهد. اگر فایده‌ای نکرد، کارت قرمز نشان می‌دهد. آن کسی که به او تذکر می‌دهند، اما قانع نمی‌شود و عمل نمی‌کند؛ دوباره تذکر می‌دهند. فایده‌ای نمی‌کند؛ کارت زرد نشان می‌دهند. فایده‌ای ندارد؛ طبیعی است که قانون کارت قرمز به او نشان می‌دهد. چاره‌ای نیست. از قاضی اصلاً نباید شِکوه داشت. کسی که غیر مسؤولانه می‌خواهد هدایت افکار مردم را به دست گیرد، صلاحیت این کار را ندارد. افکار عمومی باید با مطبوعات هدایت شوند. اگر کسی غیر مسؤولانه و خدای نکرده مغرضانه بخواهد این هدایت را در دست گیرد، یقیناً خطا خواهد کرد. هیچ‌کس به راننده مست و خواب آلوده اجازه رانندگی نمی‌دهد. اگر اجازه رانندگی هم بدهند، شما سوار ماشین او نمی‌شوید.

کسی که قلم به دست می‌گیرد، باید تقوا، صداقت، عفاف و انصاف نسبت به دیگران جزو طبیعت ثانوی‌اش بشود. من در صحبتی که اوایل امسال کردم، گفتم که بعضی از روزنامه‌ها پایگاه دشمنند. بعضی افراد تعجب کردند! من اخیراً شنیدم که اسناد سازمان سیا در خصوص نقش آن سازمان در مطبوعات قبل از ۲۸ مرداد منتشر شده است. البته من خودم آن را ندیدم؛ اما آنچه که نقل کردند، بسیار جالب است. نشان می‌دهد که چه روزنامه‌هایی با پول و هدایت و تغذیه سازمان سیا برای زمینه‌سازی کودتای ۲۸ مرداد در همین تهران پخش می‌شد. البته در جاهای دیگر هم نمونه‌هایش را دیده‌ایم: در شیلی دوران سالوادور آلنده، یکی از نقشهای مهم را روزنامه‌ها داشتند؛ برای این که حکومت دو ساله آلنده را ناموفّق جلوه دهند و تمام افکار را علیه او بسیج کنند و بالاخره آن بلا را بر سرش بیاورند. البته آن روز کسی اعتراف نکرد؛ اما بعد همه فهمیدند که چه کسانی بوده‌اند و آنهایی که بر سرِکار آمدند، انگیزه‌هایشان چه بود و از کجا دستور گرفته بودند و آنهایی که زمینه‌سازی کردند، چه کسانی بودند. نمی‌شود صبر کرد تا فاجعه اتفاق بیفتد، بعد آن را کشف بکنیم. امروز باید دید و با چشم باز حرکت کرد.

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

آیا نهادها و دستگاههای مربوط به رهبری تحت نظارت و بازرسی هستند یا فوق نظارتند؟ آیا نمایندگان شما در نهادها و استانها نظارت می‌شوند؟

من عرض می‌کنم، هیچ‌کس فوق نظارت نیست. خودِ رهبری هم فوق نظارت نیست؛ چه برسد به دستگاههای مرتبط با رهبری. بنابراین همه باید نظارت شوند. نظارت بر کسانی که حکومت می‌کنند - چون حکومت به‌طور طبیعی به معنای تجمّع قدرت و ثروت است؛ یعنی اموال بیت‌المال و اقتدار اجتماعی و اقتدار سیاسی در دست بخشی از حکام است - برای این که امانت به‌خرج دهند و سوء استفاده نکنند و نفسشان طغیان نکند، یک کار لازم و واجب است و باید هم باشد. البته این تقسیم بندی - نهادهای زیر نظر رهبری و نهادهای غیر زیر نظر رهبری - تقسیم‌بندی غلطی است؛ ما چنین چیزی نداریم. طبق قانون اساسی، سه قوّه مجریّه و قضاییّه و مقنّنه زیر نظر رهبری‌اند. دستگاههای دیگر نیز همین‌طورند. زیر نظر رهبری بودن به معنای این نیست که رهبری، دستگاهی را مدیریّت می‌کند؛ اما به‌هرحال فرقی نمی‌کند؛ لازم است نظارت شوند. البته نظارتها در کشور ما متأسفانه هنوز تخصّصی، علمی و کارآمد نیست. در مواردی، بیطرفانه هم نیست؛ این را بایستی اعتراف کنیم. البته همه نهادهای دولتی و عمومی باید از محاسبه باکی نداشته باشند. گفت: «آن را که حساب پاک است، از محاسبه چه باک است». حسابشان را پاک کنند تا از محاسبه باکی نداشته باشند. بنابراین چنین نیست که دستگاههای مربوط به رهبری از نظارت معاف باشند؛ نه، به‌نظر ما بازرسیها لازم است. البته الان هم هستند و نظارت هم می‌شوند. البته معنای این حرف این نیست که هیچ خطایی اتفاق نمی‌افتد؛ اما بنابر مسامحه کردن و اجازه خطا دادن نیست.

شما از چه کانالهایی و چگونه در جریان امور و مسائل جامعه قرار می‌گیرید؟ آیا همه چیز را به شما می‌گویند؟

من از طُرق رسمی و غیر رسمی سعی می‌کنم با واقعیّات در تماس باشم. گزارشهایی که به من داده می‌شود، بسیار متنوّع است. هم گزارشهای دستگاههای مختلف اطّلاعاتی است - چه اطّلاعات مربوط به وزارت اطّلاعات، چه آنچه که مربوط به اطّلاعات نیروهای مسلّح است، چه آنچه که مربوط به بعضی از دستگاههای خبر رسانی دستگاههای دولتی است - هم بخشی از دفتر ما کارش اطّلاع رسانی است؛ مثل دفتر ارتباط مردمی و دفتر بازرسی، که اینها از طریق نامه و تلفن مرتباً با مردم در تماسند. با اشخاص و تیپهای مختلف اجتماعی هم ملاقاتهای فراوانی دارم و نامه هم زیاد دریافت می‌کنم. به‌هرحال گوش من، گوش فعّالی است؛ اما در عین حال مدّعی نیستم که همه چیز را می‌دانم. ممکن هم نیست که همه چیز را بدانم؛ البته ممکن است چیزهایی را بدانم و چیزهایی را هم ندانم. معتقدم که برای یک مسؤول در دستگاه حکومتی - اعم از مسؤولیتی که بنده دارم یا مسؤولیتی که دیگر مسؤولان دارند - انقطاع از واقعیّات و دوری از مردم، عامل انحطاط است. معتقدم که یک مسؤول نباید اجازه دهد که از واقعیّات جامعه و از خبرهایی که در جامعه جاری است، دور بماند. البته انقطاع از مردم - که در تعبیر امیرالمؤمنین علیه‌السّلام احتجاب از مردم است؛ یعنی حجاب داشتن و با مردم هیچ مواجه نشدن - چیز بسیار خطرناکی است. حضرت به مالک اشتر فرموده‌اند: «قلّة علم بالأمور»؛ به خاطر احتجاب از مردم، آگاهی انسان از همه چیز کم می‌شود. البته من به خانه‌های اشخاص هم می‌روم. یکی از کارهایی که بحمدالله من از اوایل ریاست جمهوری تا به‌حال انجام داده‌ام - البته گاهی بیشتر است، گاهی کمتر - این است که به منازل اشخاصی از آحاد و توده‌های مردم می‌روم، روی فرششان می‌نشینم، با آنها حرف می‌زنم و زندگیشان را از نزدیک لمس می‌کنم. البته به شما عرض کنم، اطّلاع از مردم، یک بخش از اطّلاع است؛ بخش دیگرش اطّلاع از دشمن است. کسی از من نپرسید که شما از دشمن هم اطلاعی دارید یا نه؟! ولی من خودم عرض می‌کنم: بله، بنده از دشمنان هم بی‌اطّلاع نیستم. خیلیها

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

خیال می‌کنند که ما گاهی تیر به تاریکی می‌اندازیم و از دشمن صحبت می‌کنیم. نه؛ تیر به تاریکی انداختن نیست؛ می‌دانیم و حس می‌کنیم که دشمن حضور دارد. اتّفاقاً همین چند روز قبل بعضی از مطبوعات امریکا خبر از اظهارات رئیس سازمان سیا دادند که در بعضی از روزنامه‌های ما هم منعکس شد. او گفته بود ما در فلان تعداد کشور - از جمله ایران را هم اسم آورده بود - مأموران سازمان خودمان را فعّال کرده‌ایم که زبان مادریشان، زبان آن کشورهاست. بعد بخصوص اسم ایران را آورده بود و گفته بود ما مأمورانی داریم که زبان مادریشان فارسی است و متوسّط سنّی‌شان هم سی سال است. ممکن است برای بعضی این سؤال پیدا شود که چرا این حرفها را می‌گویند. وقتی اطّلاعاتی زیاد و سرریز می‌شود، برای صاحب آن اطّلاعات اهمیتش کم می‌شود؛ لذا از گوشه و کنارِ حرفها خیلی چیزها می‌شود فهمید. بله، ندیدنِ دشمن هنر نیست.

در زمان حافظ، چهار امیر پشت سر هم بر شیراز حکومت کردند که یکی از آنها شاه شیخ ابواسحاق است - البته اسمش شیخ است، اما شیخ نبوده - حافظ هم در چند جا اسم او را آورده؛ چون به او بسیار علاقه‌مند بوده است. شاه شیخ ابواسحاق، هم جوان، هم زیبا و هم بسیار عیّاش بوده است. امیر مبارزالدّین - که یکی از پادشاهان آن منطقه بود - از کرمان حرکت کرد و به طرف شیراز آمد و قصد داشت این شهر را بگیرد. برای حمله به شیراز، آرام می‌آمد تا شیرازیها نفهمند و او ناگهان شیراز را محاصره کند و فرصت دفاع به آنها ندهد. بعضی از مردم از ماجرا آگاه شدند، مأموران حکومت هم قضیه را فهمیدند؛ اما کسی اصلاً جرأت نمی‌کرد موضوع را به شاه شیخ ابواسحاق خبر دهد. دشمن نزدیک شیراز رسید و تمام منطقه جلوِ حصار شیراز را اردو زد. وزیر شاه شیخ ابواسحاق بالاخره دید این‌طوری نمی‌شود؛ فردا دشمن به شهر حمله می‌کند و پادشاه خبر ندارد که دشمن پشت شهر است. آیا این برای یک مسؤول هنر است که نداند دشمن کجاست؟! وزیر پیش شاه شیخ ابواسحاق آمد، اما دید جرأت نمی‌کند مستقیم به او بگوید! لذا از راهش وارد شد؛ گفت هوا خیلی خوب و بهاری است و صحرا سبزه‌زار است؛ آیا میل ندارید بالای پشت بام قصر بروید و بیرون را تماشا کنید؟ به این بهانه پادشاه را از داخل قصر بیرون کشید و بالای قصر برد. وقتی پادشاه روی پشت بام رفت و نگاه کرد، دید کسانی در بیابان اردو زده‌اند. پرسید این اردو مربوط به کیست؟ گفت متعلّق به امیر مبارزالدّین است. گفت چه موقع آمده‌اند؟ گفت - مثلاً - ده روز است. این پادشاه بی‌غیرت و بی‌عرضه به جای این که بلافاصله بیاید و لباس جنگ بپوشد - البته بعد هم جنگ کرد و ابتدا اسیر و سپس کشته شد - گفت اینها حیفشان نیامد در این هوای خوشِ بهاری به جنگ آمدند! این‌گونه نمی‌شود انسان مسؤولیتهای مهم جامعه را بر عهده گیرد.

نظر شما راجع به خشونت چیست؟ شما از رحمت و منطق و گفتگو می‌گویید، اما همچنان کسانی از جناحهای گوناگون بر طبل خشونت می‌کوبند. این را چگونه باید علاج کرد؟

درباره خشونت از دو منظر می‌شود نگاه کرد؛ یا به عبارتی این‌طور بگوییم: در دو فاز می‌شود مسأله‌ی خشونت را مورد ملاحظه قرار داد. یک فازِ اخلاقی و حقوقی است، یک فازِ تبلیغاتی و جنگ روانی است. اینها را نباید با هم مخلوط کرد. در زمینه حقوقی و اخلاقی، تکلیف ما با خشونت معلوم است. بارها هم گفته‌ایم که هر کس به صورت غیر قانونی به حقوق افراد تعدّی می‌کند و خشونت می‌ورزد، محکوم است. اسلام هم عقیده‌اش همین است. در اسلام حتّی مجازاتهایی مثل حد و قصاص و امثال اینها، برای جلوگیری از خشونت است. کسی که آدمکشی و دزدی در سرشت اوست، برای این‌که جلوِ او را بگیرند، حد و قصاص و مجازاتی معیّن کرده‌اند. دراین‌باره هیچ بحثی نیست. بنده بارها گفته‌ام، در نماز جمعه هم گفته‌ام که با یکی دانستن معنای خشونت و مجازات اسلامی مخالفم؛ از هر

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

جناحی هم باشد، فرق نمی‌کند. وقتی کار بدی صورت گرفت، نمی‌شود گفت که مثلاً فلان جوانِ خوب، یا فلان جوانِ فلان جناح، یا فلان جوان وابسته به فلان جا این کار را کرده، پس از بدی آن کار یک مقدار کم می‌شود؛ نه. وقتی بد است، بد است؛ در این هیچ بحثی نیست. اما یک فاز تبلیغاتی هم وجود دارد که یک جنگ روانی علیه انقلاب راه انداخته است. اوّلین بار چه کسانی اسم خشونت را به عنوان یک نقطه منفی برای کشور ما در دنیا مطرح کردند؟ همان کسانی که دستشان تا مرفق در خون بیگناهان فرو رفته است - یعنی امریکاییها - همان کسانی که تا به‌حال هر کسی را می‌خواستند، در دنیا غیرقانونی ترور می‌کردند؛ اما حالا می‌خواهند آن را قانونی کنند! اینها هستند که از خشونت دم می‌زنند و خشونت را تقبیح می‌کنند. رادیوی صهیونیستی و صهیونیستها هستند که راجع به خشونت بحث می‌کنند. اینها به صورت مسائل سیاسی و تبلیغاتی مطرح می‌شود. چیزی نیست که انسان بتواند آن را به عنوان یک واقعیت در نظر بگیرد، تا بخواهد درباره آن اظهارنظری کند. از این هم نباید غفلت کرد. عدّه‌ای تشنه قدرتند، یا مریضند و یا سفیه‌اند؛ لذا همان حرفها را مجدّداً تکرار می‌کنند. امام بزرگوار را که مظهر رحمت و عطوفت بود، به خشونت متّهم می‌کنند. امام یک انسان عارف و حقیقتاً مظهر رحمت بود؛ مردی که آن گونه با صلابت انقلاب را پیش می‌برد، در مقابل مسائل عاطفی آن‌قدر دقیق بود. من چند بار این را در شخص امام تجربه کردم.

در یکی از سفرهای من به یکی از استانهای کشور، مادر اسیری که بعد، فرزندش به شهادت رسید، پیش من آمد و جمله‌ای را که حاکی از ارادت به امام بود، گفت و تأکید کرد که من آن را به ایشان بگویم. من آمدم به امام گفتم، دیدم ایشان مثل یک انسانِ به‌شدّت رنجور، درهم شد و اشک چشمش را پُر کرد. در زمان جنگ نیز که بچه‌ها قلّکهای پولشان را برای کمک به جبهه به نماز جمعه آورده بودند و هدیه می‌کردند، من فردای آن روز خدمت امام رفتم. ایشان این منظره را از تلویزیون دیده بود و به قدری به‌هیجان‌آمده و متأثّر به نظر می‌رسید که من واقعاً تعجّب کردم!

امام مظهر احساس بود. انسانی عطوف، مهربان و به‌شدّت عاطفی بود. چنین انسانی را به قساوت متّهم کنند. چرا؟ چون در زمان او - در قضیه عملیات مرصاد - حکم قانون نسبت به یک عدّه محارب و آدمکشِ جنایتکار اجرا شده بود. عدّه‌ای با این مردم جنگیده بودند، که مجازات مشخّصی هم در قانون دارد. امام هم مُرّ قانون را اجرا کرده بود. البته امام که این کار را نکرده بود؛ دستگاههای مسؤولِ آن موقع انجام داده بودند؛ اما امام را به قساوت متّهم می‌کردند! امروز هم یک عدّه آدم غافل، یا سفیه، یا بی‌اطّلاع از نقشه دشمن، اینها را در داخل تکرار می‌کنند. اینها واقعاً ظلم است. کسی بیاید این را - که یک دعوای تبلیغاتی و یک جنگ روانی علیه انقلاب و امام و ارزشهای اسلامی است - به عنوان مبارزه با خشونت مطرح کند. این به مسأله خشونت چه ربطی دارد؟ نظر همه درباره خشونت معلوم است. همان وقتها امام علیه کسانی که گاهی در بعضی از برخوردها با آدمهایی که ظواهر را رعایت نمی‌کردند، قدری تندی به‌خرج می‌دادند، اطلاعیّه تندی صادر کرد. آنها نیروهای انقلاب بودند، اما امام حتی علیه آنها اطّلاعیه صادر کرد؛ چون خشونت به‌خرج می‌دادند و کارشان غیرقانونی و غیرمنطقی بود.

چه تسهیلاتی برای اشتغال و ازدواج دانشجویان در نظر گرفته شده است؟

در دیداری که چندی پیش با شورای عالی انقلاب فرهنگی داشتم، مجدّداً درباره اشتغال فارغ‌التّحصیلان - که به نظر من بسیار مسأله مهمّی است - تذکر دادم و دنبال آن هستم. اخیراً هم به بعضی از مسؤولان بلندپایه کشور، بخصوص به شورای عالی اشتغال توصیه کردم، که بحمدالله ترتیب اثر هم داده شد و کارهایی را انجام می‌دهند. امیدواریم که بخشی از مشکل اشتغال نیروهای متخصّص - که بسیار مهم است - به همّت مجلس و دولت و شورای

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

عالی انقلاب فرهنگی و مسؤولان ذی‌ربط حل شود. البته یک مقدار آن هم مربوط به وضع کلّی اقتصاد کشور است که نمی‌توان به رفع تمام مشکل در کوتاه‌مدت امیدوار بود؛ اما یقیناً کارهای مهمّی را می‌شود انجام داد. البته مسأله اشتغال با مسأله ازدواج ارتباط هم دارد و یکی از موانع ازدواج، همین مسأله اشتغال است؛ لیکن در مورد ازدواج، من عرض کنم: عزیزان من! موانع فرهنگی ازدواج را دست کم نگیرید. ازدواج برای جوانان لازم است و جوانان هم آن را می‌خواهند. البته موانعی هم وجود دارد، ولی همه موانع، اقتصادی نیست. موانع اقتصادی بخشی از مشکل است. عمده، موانع فرهنگی است - عادتها، تفاخرها، تکاثرها، چشم و هم‌چشمیها، تجمّل‌طلبی‌ها - اینهاست که یک مقدار نمی‌گذارد آن کاری که باید انجام گیرد، صورت پذیرد. باید شما و خانواده‌هایتان این گره‌ها را باز کنید. من از ازدواجهای دانشجویی که هرسال برگزار می‌شود، بسیار خشنود و خرسندم. اگر عادت کنند که ازدواجها را ساده، بی‌پیرایه و بی‌تشریفات انجام دهند، فکر می‌کنم که بسیاری از مشکلات حل خواهد شد. اساس ازدواج در اسلام بر سادگی است. در اوایل انقلاب نیز همین‌طور بود؛ منتها متأسفانه این فرهنگِ تکاثر و تفاخر و سرمایه‌داری یک خرده کار را مشکل کرد. متأسفانه بعضی از مسؤولان هم با ازدواجهای کذایی خانواده‌هایشان، مشکلاتی را درست کردند.

والسّلام علیکم و رحمةالله و برکاته

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

پیام به حجاج بیت‌الله الحرام در موسم حج ۱۳۷۹/۱۲/۱۲

بسم‌الله‌الرّحمن‌الرّحیم

الحمدلله رب العالمین و الصلوة و السلام علی سیدنا محمد و آله الطاهرین قال الله الحکیم: انّ هذه اُمّـتکم اُمّـةً واحده وَ اَنَا ربُّکم فاعبدون.

موسم حج بار دیگر نمایشگاه عظیم خود را در پایگاه وحی و نبوت بر سر پا کرده و صحنه‌ی شگفت‌آور و شورانگیزی پدید آورده است. رودهای خروشان ملتهای مسلمان از همه سوی جهان در این اقیانوس فرو می‌ریزند و همزیستی امت واحده را در زیر لوای توحید مجسم می‌کنند. احساسات در هم تنیده‌ی این مجموعه‌ی بشری، نمایشگر آرزوها و نیازها و دردها و توانائیهای امت عظیم اسلامی است. سرزمینهای حج، اکنون میزبان مردمی از ایران و عراق، از فلسطین و لبنان، از شبه قاره و شمال آفریقا، از ترکیه و بوسنی و از سراسر آسیا و اروپاست. این دلهای پراشتیاق، می‌توانند ترجمان سخن دل امت اسلامی باشند. حج برای همین نزدیکی و صدا به صدا رساندن مسلمانان سراسر جهان است. رشته‌ای که این همه دل را به هم پیوند می‌دهد همان پیامی است که نخستین‌بار از این سرزمین، صلا زده شد و طول و عرض جهان و تاریخ را در نوردید: پیام توحید و وحدت؛ توحیدِ خدا و وحدتِ امت. توحید، نفی خداوندگاری طواغیت و مستکبران و زر و زور سالاران است، و وحدت، مظهر عزت و اقتدار مسلمانان. حج، فراتر از هر نوشته و گفتاری، این پیام ماندگار را هر ساله در قالب اجتماع عظیم خود، بازپردازی می‌کند و به سراسر جهان اسلام می‌فرستد. هر مسلمانی در هر بخشی از عالم اسلام، در موسم حج، یک بار دیگر باید این حقیقت را بشناسد که شکوفائی و سربلندی و کامیابی همه جانبه‌ی کشورهای اسلامی تنها در سایه‌ی این دو به دست خواهد آمد: توحید با همه‌ی ابعاد فردی و اجتماعی و سیاسی آن، و وحدت با مفهوم درست و قابل تحقق آن در دنیای امروز.

در اجتماع عظیم حج امسال، دهها سخن تلخ و شیرین را از دهها کشور اسلامی می‌توان دریافت کرد. هر یک از این پیامها، بار وظیفه‌ای را بر دوش دیگر برادران می‌گذارد و مجموع آن دورنمائی از واقعیت امت بزرگ اسلامی را در برابر چشم همه قرار می‌دهد: سخن ملت عراق که تطاول و ستم مداخله‌گران و دیکتاتوری و بی‌تدبیری زمامداران، رونق زندگی را از آنان گرفته و فلاکت و زبونی را بر آنان تحمیل کرده است. سخن ملت افغانستان که تعصبها و کوته‌نگریها، اجر مجاهدات گذشته‌ی آنان را بر باد داده و ملتی را دستخوش جهالتِ مشتی غافل و عنود ساخته است. سخن ملت بوسنی که سیاست اسلام‌زدایی از سوی آمریکائیان و همدستانشان، هویت اسلامی آنان را به خطر افکنده و حاکمیت ملی آنان را بتدریج در معرض نابودی نهاده است. سخن ملت فلسطین که پرچم پرافتخار انتفاضه را با پنجه‌های استوار خود بپا داشته و با خون جوانان خود، شمشیر ظلم و قساوت صهیونیستها را کند کرده است. سخن ملت لبنان که با پایداری پرشکوه خود، افسانه شکست ناپذیری غاصبان کشور فلسطین را به سُخره گرفته و شکستهای فضاحت‌بار را به آنان چشانیده است. سخن ملتهای آسیای میانه و شرق آسیا و آفریقا و اقلیتهای اسلامی در اروپا و آمریکا که هر یک از رنجها و شادیها و دشواریها و موفقیتهای خود خبر می‌دهند. و بالاخره سخن ملت سرافراز ایران اسلامی که در آن پایداری، و ایمانِ بارور، و تجربه‌های روزبروز خود در برابر توطئه‌ها و دشمنیها، و عزم راسخ خود در راه تحقق جامعه‌ی آرمانی اسلام را به گوش مشتاقان و تحسین کنندگان خود می‌رسانند.

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

امت اسلامی امروز در حال تجربه‌ی این موفقیتها و ناکامیها است. هم دولتهای مسلمان و هم ملتها در برابر این واقعیّتها، تکالیف بزرگی بر دوش دارند و جهان اسلام در حال گذار از مرحله‌ی حساسی از تاریخ خویش است. آشنایی با این تکالیف و احساس تعهد در برابر آن می‌تواند ورق شوربختی و ضعف را از کتاب تاریخ اسلام بگرداند و بار دیگر صفحه‌ی عزت و عظمت مسلمانان و درخشش مادی و معنوی دنیای اسلام را بگشاید. امروز دنیای غرب که عامل تشدید کننده‌ی ضعف و عقب‌ماندگی کشورهای اسلامی بوده است،دستخوش گرفتاریهای بزرگ و حل نشدنی است. فساد مادیگری و نظام سرمایه‌سالاری بتدریج نفوذ خود در پایه‌های آن تمدن مادی را آشکار می‌سازد و بیماریهای مزمنی را که در زیر تشعشع خیره کننده‌ی صنعت و سرمایه پنهان مانده بود، بتدریج برملا می‌کند و نزدیکی بحران را به آنان خبر می‌دهد. دنیای اسلام، نسیم بیداری اسلامی را بر چهره‌ی ملتهب و رنج کشیده‌ی خود حس می‌کند و نشانه‌های آن را در جابجای جهان اسلام، بویژه در ایران مجاهد و سربلند و نیز در فلسطین و لبنان به چشم می‌بیند. فروغ امید، دلهای جوانان را در همه جا روشن کرده و طلسم تحقیر و تحکم غرب، در هم شکسته است. این فرصت، آسان به دست نیامده و هزاران جان گرامی در راه آن ایثار شده است. از این پس نیز راه، دراز و دشوار، لیکن مطمئن و بی‌چون و چرا است. در حال حاضر، ملت فلسطین سهم بزرگی در گشودن و پیمودن این راه بر دوش گرفته است، و همه باید به آن ملت مظلوم و شجاع و بیدار کمک کنند. دیگر ملتها و دولتها می‌توانند در یاری رساندن به ملت قهرمان فلسطین، سهم خود را در پیمودن این راه بر عهده گیرند.

دشمن مستکبر که بیداری امت اسلامی، تهدید کننده‌ی مطامع و منافع نامشروع اوست، مهمترین سلاحی که در برابر این موج فزاینده در دست دارد، سلاح روانی است: نومیدسازی، تحقیر هویت، به رخ کشیدن قدرت و تمکن مادی خویش. امروز و در آینده هزاران ابزار تبلیغی به کار افتاده و خواهد افتاد که مسلمانان را از آینده‌ی درخشان نومید و یا به آینده‌ئی که منطبق با نیّات پلید خود آنان است ترغیب کنند. این جنگ فرهنگی و روانی از آغاز دوران استعمار تاکنون، کاریترین ابزار غرب در سلطه‌گری‌اش بر کشورهای اسلامی بوده است. آماج این تیر زهرآلود، نخست نخبگان و روشنفکران و سپس توده‌ی مردم‌اند. مبارزه با این ترفند جز با رویگردانی از فرهنگ تحکم‌آمیز و تحمیلی غرب ممکن نیست. فرهنگ غربی باید بوسیله‌ی نخبگان و روشنفکران، پالایش شود. عناصر مفید آن جذب، و اجزاء زیانبار و مخرّب و فسادانگیز آن از ذهن و عمل جامعه‌های اسلامی طرد شود. معیار در این پالایش بزرگ، حکمیّت فرهنگ اسلامی و اندیشه‌های بارور و راهگشا و هدایتگر قرآن و سنت است. این یک فصل اساسی از مبارزه‌ی همه جانبه و خوش عاقبتی است که علمای دینی و روشنفکران و نخبگان سیاسی در سراسر جهان اسلام بر عهده دارند. به امید آن‌که حج امسال بتواند عزم همگان را در پیمودن این راه پربرکت و پرافتخار، راسخ و جازم کند.

از خداوند متعال توفیق حج مقبول و بهره‌مندی از فیوضات و برکات این عرصه‌ی بی‌نظیر، برای همه حجّاج مسئلت می‌کنم، و بر حضرت بقیة‌الله الاعظم ارواحنا فداه و عجل‌الله فرجه که گمان حضور مبارکش در این مراسم سالیانه می‌رود، به قدر گستره‌ی فضل و رحمت واسعه‌ی الهی، درود می‌فرستم و دعای مستجابش را در حق همگان آرزو می‌کنم.

والسلام علیه و علیکم و رحمة‌الله و برکاته
علی‌الحسینی الخامنه‌ئی
ششم ذی‌الحجه ۱۴۲۱
۱۳۷۹/۱۲/۱۲

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

نامه به سران قوای سه‌گانه و ابلاغ سیاستهای کلی نظام ۱۳۷۹/۱۲/۲۰

بسم‌الله‌الرّحمن‌الرّحیم

قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران ترجمان خواسته‌ها و آرمانهای ملت ایران و نشاندهنده‌ی جهت و مسیر حرکت مردم و چارچوب کلی برای تدوین قوانین و سیاستهای کلی نظام است.

یکی از ویژگیهای ممتاز قانون اساسی، قدرت انعطاف و انطباق با شرایط و تحولات است و برای خروج از معضلات و تنگناها و استفاده‌ی بیشتر از نظرات افراد خبره و صاحبنظران راه‌حلهای عملی ارائه نموده است.

اینک در مرحله‌ی جدید از تعیین سیاستهای کلی نظام و در پی دریافت مشورتهای مجمع تشخیص مصلحت نظام مطابق بند یکم اصل ۱۱۰ قانون اساسی اولین مجموعه از سیاستهای کلی و بلندمدت جمهوری اسلامی در موضوعاتی که در نظر آن مجمع از اولویت بیشتری برخوردار بوده است (امنیت اقتصادی - انرژی - منابع آب - بخش معدن - منابع طبیعی - بخش حمل و نقل) تعیین و به قوای سه‌گانه‌ی کشور ابلاغ می‌گردد.

در پایان ضمن یادآوری دو نکته بر خود لازم می‌دانم از زحمات رئیس و اعضای محترم مجمع تشخیص مصلحت نظام و دبیرخانه و کلیه‌ی مسؤولان و افراد صاحبنظر که در فراهم آمدن چنین مجموعه‌یی نقش داشته‌اند سپاسگزاری کنم.

۱- این‌جانب با توجه به اصل ۱۱۰ قانون اساسی نظارت بر حسن اجرای سیاستهای ابلاغی را برعهده‌ی مجمع تشخیص مصلحت نظام نهاده‌ام و آن مجمع موظف است با ساز و کار مصوب، گزارش نظارت خود را به این‌جانب ارائه کند.

۲- سیاستهای ابلاغی در چارچوب اصول قانون اساسی نافذ است و تخطی از این قانون در اجرای سیاستهای کلی پذیرفته نیست.

مزید توفیقات همگان را از خداوند متعال خواستارم.

سید علی خامنه‌ای

سیاستهای کلی امنیت اقتصادی

۱- حمایت از ایجاد ارزش افزوده و سرمایه‌گذاری و کارآفرینی از راههای قانونی و مشروع.

۲- هدف از امنیت سرمایه‌گذاری، ایجاد رفاه عمومی و رونق اقتصادی و زمینه‌سازی برای عدالت اقتصادی و از بین بردن فقر در کشور است. وضع قوانین و مقررات مربوط به مالیات و دیگر اموری که به آن هدف کمک می‌کند، وظیفه‌ی الزامی دولت و مجلس است.

۳- قوانین و سیاستهای اجرایی و مقررات باید دارای سازگاری و ثبات و شفافیت و هماهنگی باشند.

۴- نظارت و رسیدگی و قضاوت در مورد جرایم و مسائل اقتصادی باید دقیق و روشن و تخصصی باشد.

۵- شرایط فعالیت اقتصادی (دسترسی به اطلاعات، مشارکت آزادانه‌ی اشخاص در فعالیتهای اقتصادی و برخورداری از امتیازات قانونی) برای بخشهای دولتی، تعاونی و خصوصی، در شرایط عادی باید یکسان و عادلانه باشد.

سیاستهای کلی انرژی

الف - سیاستهای کلی نفت و گاز

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

۱- اتخاذ تدابیر و راهکارهای مناسب برای گسترش اکتشاف نفت و گاز و شناخت کامل منابع کشور.

۲- افزایش ظرفیت تولید صیانت‌شده‌ی نفت متناسب با ذخایر موجود و برخورداری کشور از افزایش قدرت اقتصادی و امنیتی و سیاسی.

۳- افزایش ظرفیت تولید گاز، متناسب با حجم ذخایر کشور به منظور تأمین مصرف داخلی و حداکثر جایگزینی با فرآورده‌های نفتی.

۴- گسترش تحقیقات بنیادی و توسعه‌یی و تربیت نیروی انسانی و تلاش برای ایجاد مرکز جذب و صدور دانش و خدمات فنی - مهندسی انرژی در سطح بین‌الملل و ارتقاء فن‌آوری در زمینه‌های منابع و صنایع نفت و گاز و پتروشیمی.

۵- تلاش لازم و ایجاد سازماندهی قانونمند برای جذب منابع مالی مورد نیاز (داخلی و خارجی) در امر نفت و گاز در بخشهای مجاز قانونی.

۶- بهره‌برداری از موقعیت منطقه‌یی و جغرافیایی کشور برای خرید و فروش و فرآوری و پالایش و معاوضه و انتقال نفت و گاز منطقه به بازارهای داخلی و جهانی.

۷- بهینه‌سازی مصرف و کاهش شدت انرژی.

۸- جایگزینی صادرات فرآورده‌های نفت و گاز و پتروشیمی به جای صدور نفت خام و گاز طبیعی.

ب - سیاستهای کلی سایر منابع انرژی

۱- ایجاد تنوع در منابع انرژی کشور و استفاده از آن با رعایت مسائل زیست محیطی و تلاش برای افزایش سهم انرژیهای تجدیدپذیر با اولویت انرژیهای آبی.

۲- تلاش برای کسب فن‌آوری و دانش هسته‌ای و ایجاد نیروگاههای هسته‌یی به منظور تأمین سهمی از انرژی کشور و تربیت نیروهای متخصص.

۳- گسترش فعالیتهای پژوهشی و تحقیقاتی در امور انرژیهای گداخت هسته‌یی و مشارکت و همکاری علمی و تخصصی در این زمینه.

۴- تلاش برای کسب فن‌آوری و دانش فنی انرژیهای نو و ایجاد نیروگاهها از قبیل بادی و خورشیدی و پیلهای سوختی و زمین گرمایی در کشور.

سیاستهای کلی منابع آب

۱- ایجاد نظام جامعه مدیریت در کل چرخه‌ی آب بر اساس اصول توسعه‌ی پایدار و آمایش سرزمین در حوضه‌های آبریز کشور.

۲- ارتقاء بهره‌وری و توجه به ارزش اقتصادی و امنیتی و سیاسی آب در استحصال و عرضه و نگهداری و مصرف آن.

۳- افزایش میزان استحصال آب و به حداقل رساندن ضایعات طبیعی و غیرطبیعی آب در کشور از هر طریق ممکن.

۴- تدوین برنامه‌ی جامع به منظور رعایت تناسب در اجرای طرحهای سد و آبخیزداری و آبخوان‌داری و شبکه‌های آبیاری و تجهیز و تسطیح اراضی، و حفظ کیفیت آب و مقابله با خشکسالی و پیشگیری از سیلاب و بازچرخانی و استفاده از آبهای غیرمتعارف و ارتقاء دانش و فنون و تقویت نقش مردم در استحصال و بهره‌برداری.

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

۵- مهار آبهایی که از کشور خارج می‌شود و اولویت استفاده از منابع آبهای مشترک.

سیاستهای کلی بخش معدن

۱- سیاستگذاری و اطلاع‌رسانی جامعه و هماهنگ در علوم و فنون زمین.

۲- تقویت خلاقیت و ابتکار و دستیابی به فن‌آوریهای نوین و ارتقاء سطح آموزش و تربیت نیروی انسانی و تعمیق پژوهش و گسترش زمین‌شناسی بنیادی، اقتصادی، مهندسی، محیطی و دریایی برای بهره‌برداری مناسب از ذخایر معدنی کشور.

۳- ارتقاء سهم معدن و صنایع معدنی در تولید ناخالص ملی و اولویت دادن به تأمین مواد مورد نیاز صنایع داخلی کشور و صادرات مواد معدنی فرآوری شده و استفاده از موقعیت ویژه‌ی زمین‌شناسی ایران و گسترش همکاریهای بین‌المللی (علمی، فنی، اقتصادی) جهت جذب و جلب دانش و منابع و امکانات داخلی و خارجی در زمینه‌ی اکتشافات معدنی و ایجاد واحدهای فرآوری و تبدیل مواد معدنی به مواد واسطه و مصرفی.

۴- تعیین اولویتهای مناطق دارای ظرفیت معدنی و ایجاد زمینه‌های مناسب برای رشد صنایع معدنی و فلزی در بخش آلیاژها و فلزات گرانبها و عناصر کمیاب و تولید مواد پیشرفته.

سیاستهای کلی منابع طبیعی

۱- ایجاد عزم ملی بر احیای منابع طبیعی تجدید شونده و توسعه‌ی پوشش گیاهی برای حفاظت و افزایش بهره‌وری مناسب و سرعت بخشیدن به روند تولید این منابع و ارتقاء بخشیدن به فرهنگ عمومی و جلب مشارکت مردم در این زمینه.

۲- شناسایی و حفاظت منابع آب و خاک و ذخایر ژنتیکی گیاهی - جانوری و بالا بردن غنای حیاتی خاکها و بهره‌برداری بهینه بر اساس استعداد منابع و حمایت مؤثر از سرمایه‌گذاری در آن.

۳- اصلاح نظام بهره‌برداری از منابع طبیعی و مهار عوامل ناپایداری این منابع و تلاش برای حفظ و توسعه‌ی آن.

۴- گسترش تحقیقات کاربردی و فن‌آوریهای زیست‌محیطی و ژنتیکی و اصلاح گونه‌های گیاهی و حیوانی متناسب با شرایط محیطی ایران و ایجاد پایگاههای اطلاعاتی و تقویت آموزش و نظام اطلاع‌رسانی.

سیاستهای کلی بخش حمل و نقل

۱- ایجاد نظام جامع حمل و نقل و تنظیم سهم هر یک از زیر بخشهای آن با اولویت دادن به حمل و نقل ریلی و با توجه به جهات زیر:

- ملاحظات اقتصادی و دفاعی و امنیتی.
- کاهش شدت مصرف انرژی.
- کاهش آلودگی زیست محیطی.
- افزایش ایمنی.
- برقراری تعادل و تناسب بین زیرساختها و ناوگان و تجهیزات ناوبری و تقاضا.

۲- افزایش بهره‌وری تا رسیدن به سطح عالی از طریق پیشرفت و بهبود روشهای حمل و نقل و مدیریت و منابع انسانی و اطلاعات.

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

۳- توسعه و اصلاح شبکه‌ی حمل و نقل با توجه به نکات زیر:

- نگرش شبکه‌یی به توسعه‌ی محورها.

- آمایش سرزمین.

- ملاحظات دفاعی - امنیتی.

- سودآوری ملی.

- موقعیت ترانزیتی کشور.

- تقاضا.

۴- فراهم کردن زمینه‌ی جذب سرمایه‌های داخلی و خارجی و جلب مشارکت مردم و گسترش پوشش بیمه در همه‌ی فعالیتهای این بخش.

۵- دستیابی به سهم بیشتر از بازار حمل و نقل بین‌المللی.

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

بیانات در سالروز عید سعید غدیر خم ۱۳۷۹/۱۲/۲۴

بسم‌الله‌الرّحمن‌الرّحیم

این عید سعید و مبارک را به همه حضّار محترم، به همه ملت عزیز ایران، به همه مؤمنین عالم و به همه آزادگان، تبریک عرض می‌کنم. همچنین به شما برادران و خواهران عزیز، بخصوص به خانواده‌های مکرّم شهیدان و نیز دوستانی که از راه دور تشریف آورده‌اند، خوشامد عرض می‌کنم.

امسال، این دومین عید غدیر است. عید غدیر اوّل در روزهای آغاز سال ۷۹ بود و غدیر دوم در روزهای پایانی امسال است. البته عید غدیر، عید بسیار بزرگ و خاطره عظیم تاریخی است؛ لیکن در مضمون عید غدیر درسهایی وجود دارد که هرگاه ملت اسلام این درسها را به گوش جان بشنود، حقیقتاً از این روز بهره خواهد برد.

در واقعه غدیر، درسهای بزرگی وجود دارد: اوّلاً این واقعه جزو وقایع مسلّم تاریخ اسلام است. این‌طور نیست که فقط شیعه حدیث غدیر را نقل کرده باشد. در بین علما و محدّثان اهل سنّت، تعداد بسیاری این حدیث را نقل کرده‌اند و همان‌طور که شیعه این حادثه را بیان کرده است، آنها هم بیان کرده‌اند. فهم علما و دانشمندان - همانند فهم خود حضّار آن حادثه - از این عمل پیغمبر، که دست امیرالمؤمنین را بلند کرد و فرمود: «من کنت مولاه فهذا علی مولاه»[1] این بود که پیغمبر، امیرالمؤمنین را برای جانشینی خود نصب کرد. نمی‌خواهیم وارد مسأله شیعه و سنّی و اختلافات و درگیریهای اعتقادی شویم - دنیای اسلام تا امروز هرچه از دعوای شیعه و سنی کشیده، بس است! - ولی معرفتی که در این کلام عمیق پیغمبر وجود دارد، باید درست فهمیده شود؛ پیغمبر امیرالمؤمنین را منصوب کرد.

پیغمبر برای این مبعوث شده بود که مردم را تعلیم دهد و تزکیه کند؛ «یعلّمهم الکتاب و الحکمة و یزکیهم»[2]؛ یا در جای دیگر «یزکیهم و یعلّمهم الکتاب و الحکمة»[3]. باید انسانها، هم آموزش داده شوند و هم تزکیه شوند، تا این کره خاکی و این جامعه بزرگ بشری بتواند مثل یک خانواده سالم، راه کمال را طی کند و از خیرات این عالم بهره‌مند شود. هدف همه نبوّتها و بعثتها این است. هرکدام از انبیا به نبوّت مبعوث شدند، این اقدام بزرگِ تعلیم و تربیت را تا آن حدّی که امکانات زمان اجازه می‌داد، پیش بردند؛ اما دین خاتم و نبی خاتم باید این حرکت عظیم الهی را ابدیّت بخشد؛ چون پیغمبرِ دیگری مبعوث نخواهد شد تا بشر به آن سر منزل نهایی خود در این عالم - که زندگی در کره خاکی و در خانواده بشری، باید همراه با صلح و صفا و عدالت و با بهره‌مندی از خیرات عالم باشد - نزدیک شود و بالأخره به آن برسد. چگونه می‌شود بشریت را به آن سرمنزل نهایی نزدیک کرد؟ آن وقتی که این تربیت مستمر باشد. باید تعلیم و تربیت مستمرّی از موضع حکومت و قدرت سیاسی - آن هم قدرت سیاسی کسی مثل پیغمبر؛ یعنی معصوم - این جامعه بشری را بتدریج پیش ببرد و تربیت کند و ناهنجاریها را در میان آنها کاهش دهد تا بشریت بتواند به آن نقطه‌ای که شروع زندگی سعادتمندانه همه انسانهاست - که ما آن دوره را، دوره حضرت ولی‌عصر ارواحنافداه می‌دانیم - برسد. دوره ولی‌عصر ارواحنافداه، دوره آغاز زندگی بشر است؛ دوره پایان زندگی بشر نیست. از آن‌جا حیات حقیقی انسان و سعادت حقیقی این خانواده عظیم بشری تازه شروع خواهد شد و استفاده از برکات این کره خاکی و استعدادها و انرژیهای نهفته در این فضا، برای انسان - بدون ضرر، بدون خسارت، بدون نابودی و ضایع کردن - ممکن خواهد شد. درست است که امروز بشر از چیزی استفاده می‌کند، اما به یک چیز دیگر ضرر می‌زند. امروز نیروی اتم را کشف می‌کند، اما نیروی اتم را برای نابودی انسان به کار می‌برد؛

---

۱ امالی طوسی، ۲۴۷

۲ بقره: ۱۲۹

۳ جمعه: ۲

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

نفت را از اعماق زمین استخراج می‌کند، اما این نفت در راه تضییع و تخریب محیط زیست انسان به کار می‌رود؛ کمااین‌که در این صد سال اخیر این‌گونه بوده است. بشر نیروهای محرّکه و انرژیهای پنهان و قوّه بخار و سایر نیروها را کشف می‌کند،اما انسانها را به انواع و اقسام گرفتاریهای جسمانی از ناحیه این مشکلاتی که زندگی مادّی برای انسانها به وجود می‌آورد، آلوده می‌کند. به بشر سرعت و سهولت داده می‌شود؛ اما خیلی چیزها از او گرفته می‌شود. از آن طرف هم تخریب ارزشهای اخلاقی است که امروز انسان دچار آنهاست؛ لیکن در دوران ظهور حضرت بقیةالله ارواحنافداه قضیه این‌گونه نیست. بشر از خیرات عالم، از انرژیهای پنهان و از نیروهای نهفته در طبیعت، استفاده بی‌ضرر و بی خسارت می‌کند؛ استفاده‌ای که مایه رشد و پیشرفت انسان است. همه پیغمبران آمده‌اند تا ما را به آن نقطه‌ای برسانند که زندگی بشر تازه شروع می‌شود. پیغمبر خاتم اگر بخواهد انسانها را به مقتضای دین خاتم به این‌جا برساند، باید چه کار کند؟ باید این تربیتی که او ارزانی انسانها کرده است، مستمر و طولانی باشد و چندین نسل را پی‌درپی شامل شود. خود پیغمبر اکرم که از دنیا خواهد رفت - «انّک میّت و انّهم میّتون»[1] - پس باید کسی را نصب کند که بعد از خود او دقیقاً همان راه و همان جهت و همان شیوه‌ها را مورد استفاده قرار دهد، و او علی‌بن‌ابی‌طالب است. معنای نصب غدیر این است.

اگر آن روز امّت اسلامی، نصب پیغمبر را درست و با معنای حقیقی خودش درک می‌کرد و تحویل می‌گرفت و دنبال علی‌بن‌ابی‌طالب علیه‌السّلام راه می‌افتاد و این تربیت نبوی استمرار پیدا می‌کرد و بعد از امیرالمؤمنین هم انسانهای معصوم و بدون خطا، نسلهای بشری را مثل خودِ پیغمبر، پی‌درپی زیر تربیت الهی خویش قرار می‌دادند، بشریت بسیار زود به آن نقطه‌ای می‌رسید که هنوز به آن نقطه نرسیده است. علم و فکر بشری پیشرفت می‌کرد؛ درجات روحی انسانها بالا می‌رفت؛ صلح و صفا در بین انسانها برقرار می‌شد و ظلم و جور و ناامنی و تبعیض و بی‌عدالتی از بین مردم رخت برمی‌بست. این‌که فاطمه زهرا سلام‌الله‌علیها - که در آن زمان عارف‌ترین انسانها به مقام پیغمبر و امیرالمؤمنین بود - فرمود اگر دنبال علی راه می‌افتادید، شما را به چنین سرمنزلی هدایت می‌کرد و از چنین راهی می‌برد، به همین خاطر است. ولی بشر زیاد اشتباه می‌کند.

در تاریخ، اشتباهات بزرگ همیشه سرنوشت انسانها را با مشکلات بزرگ دچار کرده است. ماجرای سیر انسان در دوران نبوت نبی خاتم صلّی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم، ماجرای بسیار پُرحادثه و داستان بسیار مهم و حامل فلسفه بسیار عمیقی است. در سال امیرالمؤمنین - که امسال و سالهای دیگر هم متعلّق به ایشان است - شایسته است که این فلسفه مورد مدّاقه قرار گیرد. امروز هم بشر باید همان حرکت و تلاش را انجام دهد. جوامع بشری هرچه با عدالت و معنویت همراه شوند و هرچه انسانها از رذایل اخلاقی، خودخواهیها، بداندیشیها، بددلیها، شهوترانیها و خودپرستیها دور شوند، آن آینده نزدیکتر خواهد شد. بشر در طول تاریخ در کجراهه‌هایی قرار گرفته و به راه افتاده که او را از سرمنزل نهایی خودش بسیار دور کرده است. امروز انقلاب اسلامی فرصت دوباره‌ای است که به بشریت داده شده است. این بیداری اسلامی یک فرصت دوباره است. از این فرصتها در طول تاریخ پیش آمده، منتها کم؛ در طول تاریخ اسلام هم پیش آمده، باز هم کمتر. در دریای متلاطمی از امواج گوناگون مادّی و نابودی ارزشهای اخلاقی و معنوی، ناگهان این کشتی مستقرِّ ثابتِ نجات‌دهنده - کشتی اسلامی با ناخدایی اسلام و با رهبری قرآن، ظاهر شده و انسانها را به سمت خودش دعوت کرده است. بحثِ یک حادثه کوچک نیست. یک ملت به این کشتی

---

[1] زمر: ۳۰

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

نجات چسبیده‌اند و ملتهای دیگر هم دیدند که یک ملت چگونه می‌تواند از زیر بار حکومت زور و فساد و وابستگی و دنباله‌روی طاغوتها و مستکبران عالم، با پیروی از سفینه نجات اسلام، نجات پیدا کند.

همه بدانند و بخصوص جوانها بیشتر توجه کنند؛ امروز آوازه و نشانه‌ها و انعکاسهای بسیار مؤثّر و کار آمد فریاد انقلاب در دنیا بسیار عمیق شده است. البته از تبلیغات مخالفانی که از فریاد اسلام به وحشت افتاده‌اند، انتظاری نیست که این بازتابهای جهانی را منعکس کنند. آنها عکسش را منعکس می‌کنند؛ لیکن حقیقت قضیه این است که عرض می‌کنم: تا اعماق جان انسانها - آن هم در چهار گوشه عالم؛ نه فقط در دنیای اسلام - بازتاب حرکت ملت ایران منعکس شده است. در بسیاری از کشورها - و در کشورهای اسلامی، بیشتر - جوانها به ندای اسلام دل بسته‌اند. در دوره قبل از انقلاب اسلامی و قبل از تشکیل حکومت اسلامی در این‌جا، این دلبستگی وجود نداشت. این تداومِ راه غدیر است. این مطرح کردنِ یک خطّ روشن برای بشریت است تا در سایه این خطّ روشن، هر چه زودتر به آن سرانجامی که همه پیغمبران مژده‌اش را داده‌اند، برسد. همه پیغمبران و مصلحان عالم این نوید را به بشریت داده‌اند که یک روز نجات خواهد یافت.

امروز ما - هم مسؤولانمان، هم مردممان - در قبال مسأله غدیر مسؤولیم. مسؤولان کشور باید سعی کنند اعمال و رفتار و حرکات و سکنات و برنامه‌ریزیهایشان را به گونه‌ای تنظیم کنند که با هدفهای اسلام - که همان هدفهای غدیر است - تطبیق کند. اگر چه همه دنیا، بخصوص کمپانیهای صهیونیستی و قدرتمندان و زرسالاران عالم، ناراحت شوند و هجمه تبلیغاتی کنند، باکی نیست. امروز پایه انقلاب مستحکم است و این توفانها نمی‌تواند این بنای شامخ را متزلزل کند. از چه چیزی می‌ترسند؟ ملاحظه چه چیزی را می‌کنند؟ بعضی کسان در برنامه‌ریزیهایشان، در اجرایشان، در تصمیم‌گیریهایشان، در حرف‌زدنهایشان و در موضعگیریهایشان، دائماً مواظبند که نکند فلان رادیوی گوشه دنیا - که به فلان دستگاه جاسوسی وابسته است - علیه این صحبت یا علیه این شخص حرفی بزند! خوب؛ بزند.

امروز پیام اسلام، پیام جذّابی است. پیام ما، پیام عدالت است؛ پیام ما، پیام نجات انسانها و نجات جوانهاست. وقتی ما اسم جوان را می‌آوریم، فقط به جوانهای جامعه خودمان نگاه نمی‌کنیم. امروز نسل جوان در دنیا غرق در بدبختی و نابسامانی است. رنجها، فشارهای روحی و عصبی و ابهام آینده، امروز نسلهای جوان را در سرتاسر دنیا بر اثر دوری از معنویت، زیر فشار قرار می‌دهد.

مسؤولان، به نام اسلام، برای اسلام، با پیام اسلام، شجاعانه، قدرتمندانه و بدون ملاحظه این و آن، هم موضعگیری کنند، هم حرف بزنند و هم عمل کنند. مردم عزیزمان و بخصوص جوانها هم به برکت غدیر، بدانند این راهی که اسلام و قرآن و خطّ غدیر ترسیم کرده، یک راه روشن است؛ راهی است که با استدلال و فلسفه مستحکمی ترسیم شده و روندگان بسیار بزرگ و عظیم‌المنزلتی پیدا کرده است. امروز هم خوشبختانه این راه در دنیا مطرح است و دیگر ما در تنهایی و عزلت نیستیم. امروز ما در مرکز و محور توجّه مردم جهان - بخصوص کشورهای اسلامی - هستیم. راه، راه خوش‌عاقبت و روشنی است؛ با تلاش مسؤولان و با امید و پشتیبانی قشرهای مختلف مردم بایستی قدم به قدم این راه را طی کنیم و پیش برویم. این راه گرچه کوتاه‌مدت نیست، اما همان راهی است که بالأخره به نجات بشریت منتهی خواهد شد. همان راهی است که ان‌شاءالله زمینه‌های ظهور مهدی موعود صلوات‌الله‌علیه‌وعجّل‌الله‌فرجه را فراهم خواهد کرد.

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

امیدوارم که خداوند متعال این عید را بر شما عزیزانی که در این جلسه تشریف دارید، بر همه ملت عظیم‌الشّأن ایران و همه مؤمنین در سرتاسر عالم مبارک کند و همه شما را مشمول برکاتِ خود و ادعیه زاکیّه حضرت بقیةالله قرار دهد و ان‌شاءالله شما را جزو منتظران واقعی و واصلان به لقای آن بزرگوار محسوب فرماید.

والسّلام علیکم و رحمةالله و برکاته

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

بیانات در خطبه‌های نماز جمعه تهران ۱۳۷۹/۱۲/۲۶

بسم‌الله‌الرّحمن‌الرّحیم

الحمدلله ربّ العالمین. نحمده و نستعینه. و نؤمن به و نستغفره. و نتوکل علیه و نصلّی علی حبیبه و نجیبه و خیرته فی خلقه. حافظ سرّه و مبلّغ رسالاته. بشیر رحمته و نذیر نقمته. سیّدنا ابی‌القاسم المصطفی محمّد و علی آله الأطیبین الأطهرین المنتجبین. الهداة المهدیّین المعصومین. سیّما بقیّةالله فی‌الأرضین.

همه برادران و خواهران نمازگزارِ عزیز و همچنین خودم را به رعایت تقوا و پرهیزگاری دعوت و توصیه می‌کنم. توشه ما از هر یک از اجتماعات نماز جمعه، در درجه اوّل باید این باشد که یک گام به زیور تقوا نزدیکتر شویم. تقوا عبارت است از مراقبت دائم از خود؛ در رفتار و گفتارمان، حتّی در اندیشه‌ها و واردات ذهنی‌مان؛ که مبادا در گفتار یا رفتار یا حتّی در ذهنیّات خودمان، به آنچه که مورد خشم الهی است، نزدیک شویم. امید است خدای متعال به برکت اجتماع نورانی نماز جمعه و به برکت این ایام که به امیر مؤمنان علیه‌الصّلاةوالسّلام - آن مجسّمه تقوا - متعلّق است، در نزدیک شدن ما به آن دستور عمومی پیغمبران و اولیایش، کمک کند.

امروز در خطبه اوّل راجع به امیر مؤمنان - که امسال به نام آن بزرگوار مزیّن بود - مطالبی را عرض می‌کنم. این روزها سال امیرالمؤمنین به پایان می‌رسد. البته همه سالها، همه روزها و همه تاریخ، متعلّق به امیر مؤمنان و به خط و راه روشن اوست. در این سال که به نام امیرالمؤمنین موسوم و مزیّن شد، کارهای فکری خوبی در باب معرفت امیرالمؤمنین به‌وسیله علاقه‌مندان به آن بزرگوار انجام گرفت. از این جهت، این نامگذاری بجا بود و محصول قابل توجّهی هم داشت: دلها متوجّه امیرالمؤمنین است؛ از این امر استقبال کردند و یاد آن بزرگوار در سرتاسر سال، در مجامع و مراکزی که برای آگاهی بخشیدن است و نیز در دل مردم، زنده ماند. این خوب بود. اما آنچه که مهم است و امروز برای ما از معرفت و آگاهیها مهمتر است، عبارت است از نزدیک شدن عملی به امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاةوالسّلام؛ زیرا او اسوه است. شناختن علی کافی نیست؛ شناختن باید مقدّمه نزدیک شدن به جایگاه امیرالمؤمنین باشد. اگر حکومتی خیر و صلاح مردم را می‌طلبد، باید علی‌بن‌ابی‌طالب علیه‌السّلام را اسوه و الگوی خود قرار دهد. این‌جاست که انسانها احساس خواهند کرد که سعادت در زندگی آنها حضور دارد. هم امروز این‌طور است و هم در آینده تاریخ همیشه همین‌گونه خواهد بود. اگر جامعه‌ای در انتظار سعادت است، راه عملی آن است که حکومتها، زندگی و حکومت امیرالمؤمنین را اسوه قرار دهند و به آن سمت حرکت کنند. حرف و عملِ ریاکارانه حکومتهای غربی - که امروز تبلیغات دنیا در دست آنهاست - نمی‌تواند انسانها را سعادتمند کند و جامعه را از طعم واقعی عدالت شیرین‌کام نماید.

در زندگی و شخصیت امیرالمؤمنین، واژه و مفهوم «عدالت» برجستگی خاصی دارد. بسیاری از خصوصیات در آن بزرگوار بود، اما یکی از برجسته‌ترین این خصوصیات - که همیشه با نام آن بزرگوار همراه است - مسأله عدالت است. مفاهیم گوناگونی که شُعب مختلف عدالت دارد، در وجود امیرالمؤمنین درهم‌تنیده است. امیرالمؤمنین مظهر عدل الهی هم هست. عدل به آن معنایی که ما جزو اصول دین می‌دانیم، اقتضاء می‌کرد که خداوند متعال شخصیتی مثل امیرالمؤمنین را برای رهبری و هدایت مردم انتخاب کند؛ و این کار را خدای متعال کرد. وجود امیرالمؤمنین، شخصیت او، تربیت او، اوج مقام او، و بعد نصب او به خلافت، اینها مظهر عدل الهی است؛ اما در وجود خود او، عدالت به معنای انسانی آن هم به طور کامل متجلّی است. عدالت انسانی در دو قلمرو فردی و اجتماعی، خود را نشان می‌دهد: عدالت یک انسان در قلمرو فردی او، و عدالت یک انسان در زمینه حکومت و فرمانروایی او،

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

که به آن عدالت اجتماعی می‌گوییم. هر دوی اینها در زندگی امیرالمؤمنین برجسته است. اینها را ما باید به قصد عمل کردن بدانیم؛ بخصوص کسانی که در جامعه مسؤولیتهایی بر دوش دارند و در قلمرو حکومت، صاحب شأنی هستند.

در امیرالمؤمنین عدالت شخصی در حدّ اعلی بود؛ همان چیزی که از آن به تقوا تعبیر می‌کنیم. همین تقواست که در عمل سیاسی او، در عمل نظامی او، در تقسیم بیت‌المال توسط او، در استفاده او از بهره‌های زندگی، در هزینه کردن بیت‌المال مسلمین، در قضاوت او و در همه شؤونِ او خودش را نشان می‌دهد. در واقع در هر انسانی، عدالت شخصی و نفسانی او، پشتوانه عدالت جمعی و منطقه تأثیر عدالت در زندگی اجتماعی است. نمی‌شود کسی در درون خود و در عمل شخصی خود تقوا نداشته باشد، دچار هوای نفس و اسیر شیطان باشد، اما ادّعا کند که می‌تواند در جامعه عدالت را اجرا کند. چنین چیزی ممکن نیست. هرکس که بخواهد در محیط زندگی مردم منشأ عدالت شود، اوّل باید در درونِ خود تقوای الهی را رعایت کند. تقوا - به همان معنایی که در ابتدای خطبه عرض کردم - یعنی مراقبت برای خطا نکردن. البته معنای این حرف آن نیست که انسان خطا نخواهد کرد؛ خیر. بالأخره هر انسانِ غیر معصومی دچار خطا می‌شود؛ اما این مراقبت، یک صراط مستقیم و یک راه نجات است و از غرق شدن انسان جلوگیری می‌کند و به انسان قدرت می‌بخشد. انسانی که مراقب خود نیست و در عمل و کلام و زندگی شخصی خود دچار بی‌عدالتی و بی‌تقوایی است، نمی‌تواند در محیط جامعه منشأ عدالت اجتماعی باشد. این جاست که امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاةوالسّلام درس همیشگی خودش را به همه کسانی که در امور سیاسی جامعه خود نقشی دارند، بیان کرده است: «من نصب نفسه للنّاس اماما فلیبدأ بتعلیم نفسه قبل تعلیم غیره»[1]؛ هر کس که خود را در معرض ریاست، امامت و پیشوایی جامعه می‌گذارد - در هر محدوده‌ای - اوّل باید شروع به تأدیب و تربیت خود کند؛ بعد شروع به تربیت مردم کند. یعنی اوّل خودش را اصلاح کند، بعد به سراغ دیگران برود. می‌فرماید: «ولیکن تأدیبه بسیرته قبل تأدیبه بلسانه»[2]؛ اگر می‌خواهد دیگران را تربیت کند، باید با سیره و روش و رفتارِ خود تربیت کند؛ نه فقط با زبان خود. به زبان بسیار چیزها می‌شود گفت؛ اما آن چیزی که می‌تواند انسانها را به راه خدا هدایت کند، سیره و عمل کسی است که در محدوده‌ای - چه در آفاق یک جامعه و، چه در محدوده‌های کوچکتر - او را به عنوان پیشوا و معلّم و کسی که مردم بناست از او پیروی کنند، منصوب کنند. بعد می‌فرماید: «و معلّم نفسه و مؤدّبها احقّ بالأجلال من معلّم النّاس و مؤدّبهم»[3]؛ کسی که خود را تعلیم می‌دهد و تأدیب می‌کند، بیشتر مستحقِّ اجلال و تکریم است، از آن کسی که می‌خواهد دیگران را تأدیب کند، در حالی که خودش را تأدیب نکرده است. این، منطق و درس امیرالمؤمنین است. حکومت، فقط فرمانروایی نیست. حکومت، نفوذ در دلها و مقبولیت در ذهنهاست. کسی که در چنین موقعیتی قرار می‌گیرد یا خود را قرار می‌دهد، اوّل باید در درونِ خود به صورت دائمی مشغول تأدیب باشد؛ خود را هدایت کند، به خود تذکر دهد و خود را موعظه نماید.

امیرالمؤمنین درباره کسی که سزاوار امارت بر مردم یا به دست گرفتن بخشی از کارهای مردم است؛ که البته این از موضع ریاست یک کشور شروع می‌شود و تا مدیریّتهای پایین‌تر و کوچکتر ادامه پیدا می‌کند - امیرالمؤمنین این توصیه‌ها را برای فرمانداران و استانداران خود می‌فرمودند؛ اما برای قاضی یک شهر و مسؤول یک بخش و مدیر گوشه‌ای از گوشه‌های این دستگاه عریض و طویل هم صادق بود - می‌فرمایند: «فکان اوّل عدله نفی

---

۱ نهج‌البلاغه، حکمت ۷۰

۲ نهج‌البلاغه، حکمت ۷۰

۳ نهج‌البلاغه، حکمت ۷۰

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

الهوی عن نفسه»[1]؛ اوّلین قدم او در راه عدالت این است که هوی و هوس را از خودش دور کند. «یصف الحق و یعمل به»[2]؛ حق را بر زبان جاری و توصیف کند و نیز به آن عمل نماید. به همین خاطر است که در اسلام، قدرت با اخلاق پیوسته است و قدرت عاری از اخلاق، یک قدرت ظالمانه و غاصبانه است. روشهایی که برای کسب قدرت و حفظ آن به کار گرفته می‌شود، باید روشهای اخلاقی باشد. در اسلام، کسب قدرت به هر قیمتی، وجود ندارد. این‌طور نیست که کسی یا جمعی حق داشته باشند به هر روش و وسیله‌ای متشبّث شوند، برای این که قدرت را به دست آورند - همان‌گونه که امروز در بسیاری از مناطق دنیا رایج است - نه۴ قدرتی که از این راه به دست آید و یا حفظ شود، قدرتِ نامشروع و ظالمانه است.

در اسلام، روشها بسیار مهمّند؛ روشها مثل ارزشها هستند. در اسلام همچنان که ارزشها بسیار اهمیت دارند، روشها هم اهمیت دارند و ارزشها باید در روشها هم خودشان را نشان دهند. امروز اگر می‌خواهیم حکومت ما به معنای حقیقی کلمه اسلامی باشد، بدون ملاحظه باید در همین راه حرکت کنیم. مسؤولان بخشهای مختلف، قوای سه‌گانه، مدیران میانی، همه و همه باید سعی‌شان این باشد که برای کارها و پیشبرد اهدافشان، از روش سالم و اخلاقی استفاده کنند. استفاده از این روش ممکن است در جایی ناکامیها و دردسرهایی را هم به لحاظ کسب قدرت به وجود آورد؛ اما درعین‌حال این متعیّن است که از نظر اسلام و از نظر امیرالمؤمنین، تشبّث به روشهای غیر اخلاقی به‌هیچ‌وجه صحیح نیست. راه علی این است و ما باید این‌گونه حرکت کنیم. این مطالبی که عرض کردم، در زمینه عدالت در قلمرو مسائل شخصی علی‌بن‌ابی‌طالب علیه‌الصّلاةوالسّلام بود.

و اما عدالت علی علیه‌السّلام در قلمرو جامعه؛ یعنی تأمین عدالت اجتماعی. در این‌جا امیرالمؤمنین نسخه کامل اسلام است. حکومت امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاةوالسّلام یک حکومت صددرصد اسلامی است، نه ۹۹ درصد یا ۹۹/۹۹ درصد؛ نه. صددرصد یک حکومت اسلامی است. تا آن‌جایی که به امیرالمؤمنین و دامنه اختیار و قلمرو قدرت او ارتباط پیدا می‌کند، یک لحظه حرکت و تصمیم غیر اسلامی در او نیست؛ یعنی عدالت مطلق. البته در مناطق گوناگونی از حکومت امیرالمؤمنین کاملاً ممکن بود و اتّفاق هم افتاد، که کارهای غیر عادلانه‌ای انجام گیرد؛ اما امیرالمؤمنین به عنوان یک فرد مسؤول، هرجا که با چنین چیزی مواجه شد، احساس تکلیف کرد. نامه‌ها و هشدارها و خطبه‌های جانسوز و جنگهای امیرالمؤمنین، همه در راه اجرای این عدالت بود.

امروز تکلیف ما نیز همین است. من نمی‌خواهم این گمان حتّی در ذهنها به‌وجود آید که ممکن است انسانهایی مثل ما، یا حتّی بالاتر از ما، بتوانند شبیه امیرالمؤمنین شوند؛ نه. امیرالمؤمنین یک مثال اعلی و یک نمونه ناب است. این نمونه برای آن است که همه به آن سمت حرکت کنند؛ والّا امیرالمؤمنین قابل تشبیه نیست و هیچ‌کس را نمی‌شود به او تشبیه کرد. این بزرگوارانی که خدای متعال آنها را انتخاب کرد و به آنها عصمت بخشید - چه انبیای عظام الهی و چه ائمّه اطهار علیهم‌السّلام - ستارگان آسمان بشریت و مُلک و ملکوتند. اینها کسانی نیستند که افراد عادی - امثال ما - با نفسهای حقیر و ظرفیتهای کوچک بتوانند آن‌گونه حرکت کنند یا به آن‌جا برسند؛ اما آنها راهنمایند. انسان، با ستاره، راه را پیدا می‌کند. بنابراین ما باید در آن سمت حرکت کنیم. امروز وظیفه‌ی ما این است. امروز در نظام جمهوری اسلامی هیچ کس حق ندارد بگوید چون ما نمی‌توانیم مثل امیرالمؤمنین عمل کنیم،

---

۱ نهج‌البلاغه، خطبه ۸۶

۲ نهج‌البلاغه، خطبه ۸۶

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

پس تکلیفی نداریم؛ نه. بین آنچه که ما می‌توانیم عمل کنیم و آن‌جا که امیرالمؤمنین بود، مراتب بسیاری فاصله است. ما هرچه می‌توانیم، باید این مراتب را طی کنیم و پیش برویم.

عدالت باید واقعیتِ خودش را در جامعه نشان دهد؛ و این ممکن است؛ کمااین‌که انقلاب اسلامی و نظام جمهوری اسلامی بخشهایی از عدالت را که در دوره‌ای اجرای آن در ایران جزو محالات شمرده می‌شد، محقّق کرد. یک روز بود که در کشور ما امکان دستیابی به مراکز سیاسی برای کسانی که وابسته به امریکا نبودند، قبل از آن وابسته‌به انگلیس نبودند، وابسته به قدرتهای فاسد نبودند، وابسته به آن دربار فاسد نبودند، جزو محالات بود. مردم عادی کاره‌ای نبودند. کسی به ذهنش هم خطور نمی‌کرد که بتواند بدون این آلودگیها و وابستگیها، در مجموعه فلک سیاست و قدرت در این کشور تأثیری بگذارد؛ اما امروز همه آحاد این کشور می‌بینند که اگر بخواهند و اگر شرایط لازم را در خودشان فراهم کنند، به بالاترین مقامات سیاسی این نظام نایل می‌شوند. یک روز بود که در این کشور عدالت اجتماعی برای کسی قابل تصوّر نبود؛ اما امروز بخشی از آن محقّق شده است. پس ما می‌توانیم. با همّت مردم، می‌شود کارهای زیادی کرد.

مسؤولان باید همّت کنند تا بتوانند این عدالتِ مورد نظر اسلام را در همه ابعاد - در ابعاد قضایی، در ابعاد اقتصادی، در تقسیم منابع ثروت ملی و فرصتهای گوناگون و در همه چیزهایی که در کشور برای انسانها اهمیت دارد - اجرا کنند. در هزینه بیت‌المال، در استفاده شخصی، در عزل و نصب و در همه کارهایی که یک مسؤول در قوای سه‌گانه - چه در قوّه مجریّه، چه در قوّه قضائیّه و چه در قوّه مقنّنه - می‌تواند انجام دهد، باید هدف، اجرای عدالت؛ و روش، روشِ عادلانه باشد. اگر این‌طور شد - که در هر بخشی از بخشهای این کشور و این نظام به تحقّق عدالت همت گماشته شد و کسانی دنبالش را گرفتند و عدالت در دسترس بود و مردم طعم آن را چشیدند؛ در همه بخشهای زندگی باید سعی کنیم اثری از بی‌عدالتی نماند - آن روز است که جمهوری اسلامی خواهد توانست به همه مردم دنیا و به همه امتهای اسلامی، به عنوان الگوی حقیقی اسلام، خودش را نشان دهد.

امروز کشورهای مسلمان، مجذوب حاکمیت اسلامند و آن روزی که تحقّق واقعی حاکمیت اسلام را ببینند، این جاذبه ده برابر خواهد شد. یعنی ببینند حدود الهی در جامعه‌ای رعایت می‌شود؛ ببینند حقوق مردم در یک جامعه به طور کامل رعایت می‌شود؛ ببینند هیچ کس به خاطر برخورداریهای گوناگون، دیگران را در دامان بی‌عدالتی و ظلم نمی‌اندازد؛ ببینند هیچ‌کس به خاطر شخصیت و مقام، از اجرای عدالت حقیقی و واقعی در حقّ او برکنار نمی‌ماند؛ ببینند تخلّف از همه کس جرم است؛ ببینند به همه آحاد مردم به خاطر شأن انسانی و برادری اسلامی، یکسان نگاه می‌شود. اگر ما این‌طور عمل کردیم، این امانت الهی را که در دست ماست، پاسداری کرده‌ایم؛ اما اگر این‌گونه عمل نکنیم، آن‌گاه امیرالمؤمنین قضاوت سختی دارد: «اعلم یا رفاعة انّ هذه الأمارة امانة»؛ امیرالمؤمنین می‌فرماید: این ریاست و مدیریّتی که در اختیار من و شماست، یک امانت است؛ «فمن جعلها خیانة»؛ هر کس این را به خیانت تبدیل کند و به هوی و هوس آلوده نماید و در خدمت مطامع شخصی و وسیله اجرای مقاصد غیرالهی و غیرعادلانه خود قرار دهد، «لعنه الله الی یوم القیامة»؛ تا روز قیامت لعنت خدا بر او خواهد بود.

پروردگارا! به محمّد و آل محمّد، همه ما و مسؤولان نظام جمهوری اسلام را به اجرای احکام نورانی اسلام موفق گردان. پروردگارا! ما را که به نام علی حرف می‌زنیم و با یاد او حرکت می‌کنیم، در عمل هم در راه مستقیم امیرالمؤمنین قرار بده. پروردگارا! عدالت را - که یادگار اسلام و امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاةوالسّلام است - در جامعه ما بر پا بدار.

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

بسم‌الله‌الرّحمن‌الرّحیم

والعصر. انّ الانسان لفی خسر. الّا الّذین امنوا و عملوا الصّالحات و تواصوا بالحقّ و تواصوا بالصّبر.[1]

بسم‌الله‌الرّحمن‌الرّحیم

الحمدلله ربّ العالمین. والصّلاة والسّلام علی سیّدنا و نبیّنا ابی‌القاسم المصطفی محمّد و علی آله الأطیبین الأطهرین المنتجبین. سیّما علی امیرالمؤمنین و الصّدّیقة الطّاهرة سیّدة نساء العالمین والحسن والحسین سبطی الرّحمة و سیّدی شباب اهل الجنّة و علی‌بن‌الحسین زین العابدین و محمّدبن‌علی و جعفربن‌محمّد و موسی‌بن‌جعفر و علی‌بن‌موسی و محمّدبن‌علی و علی‌بن‌محمّد و الحسن‌بن‌علی و الخلف القائم المهدی حججک علی عبادک و امنائک فی بلادک و صلّ علی ائمّة المسلمین و حماة المستضعفین و هداة المؤمنین.

همه برادران و خواهران عزیز و همچنین خود را به رعایت تقوا و گزینش این راه نورانی و پُربرکت دعوت و توصیه می‌کنم.

امروز به مناسبت سالگرد ارتحال یادگار ارزنده امام بزرگوارمان - مرحوم آقای حاج احمد آقا رضوان‌الله‌تعالی‌علیه - اجتماع نمازمان را در کنار مرقد او و مرقد امام بزرگوارمان قرار داده‌ایم. تجلیلِ از این عزیز سفرکرده ما از دو نظر برعهده ماست و به عنوان یک فریضه، همیشه وجود دارد: یکی به خاطر امام، یکی به‌خاطر خود او.

اما به خاطر امام: این مرد صبور و پُرکار و بسیار جدّی، به معنای حقیقی کلمه، بیشتر عمر مفید خود را در خدمت امام و برای امام و هدفهای امام گذرانید. امام هم قدر این فرزند باکفایت خود را می‌دانستند. حداقل دو مرتبه بنده خودم از امام شنیدم که فرمودند: احمد عزیزترین افراد برای من است. امام از آن آدمهایی نبودند که به عنوان یک کار احساساتی و شخصی، بخواهند به نزدیکان خود اظهار علاقه کنند؛ آن جمله را فرمودند که ما هم بگوییم؛ نفرمودند که فقط خود ما بدانیم. در موارد متعددی امام نسبت به حاج احمد آقا اظهار اعتماد کردند. من فراموش نمی‌کنم جلسه بسیار پُرهیجانی را که امام رضوان‌الله‌علیه به‌طور صریح جلوی من و چند نفر دیگر اظهار کردند که به حاج احمد آقا اعتماد کامل دارند. پس به خاطر امام، خوب است که ما همیشه از یادگار فقید امام تجلیل کنیم.

اما به خاطر خود او: او حقیقتاً رنج کشید و تلاش و فعالیت کرد. در آن راهی که تشخیص می‌داد راه انقلاب و راه اسلام و راه مورد نظر امام است، بی‌ملاحظه حرکت کرد و خیلیها را هم با خودش دشمن کرد. بعضی از این دشمنیهایی که ولو با نام اسلام و با نام بعضی از دلسوزیها نسبت به مفاهیم زیبا انجام می‌گیرد، دشمنیهای شخصی است؛ عقده‌هایی است که از شخص این عزیز مظلوم در دل داشتند؛ چون او در مواضع امام متصلّب بود و تسلیم نمی‌شد و زیر بار خیلیها نمی‌رفت. کسانی که برای دلخوشی دشمنان انقلاب و اسلام، زبان به هجو و بدگویی از مرحوم آقای حاج احمد آقا باز کردند، اینها در واقع پشت سر حاج احمد آقا، از امام و انقلاب عقده دارند. دشمنی شخصی آنها با آن مرحوم به خاطر این است که او به معنای حقیقی کلمه مدافع بود: مدافع امام و انقلاب در زمان حیات امام و بعد از حیات امام. ایشان از ارزشها و اصول دفاع کرد و ایستاد و خلاف انتظار و توقّع خیلیها رفتار نمود. خود ایشان در یک سال آخر عمرش، دوسه مرتبه پیش من از بعضی کسان که از او توقّعات دیگری داشتند و

[1] عصر: ۱ - ۴

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

چیزهای دیگری می‌خواستند، درد دل کرد. پروردگارا ! به محمّد و آل محمّد، رحمت و مغفرت و رضوان خود را بر روح آقای حاج احمد آقا و بر روح امام بزرگوارمان - که منشأ وجود و تربیت او بودند - فرو بریز.

مطلبی که من امروز لازم می‌دانم در جمعه آخر سال و در آستانه یک سال جدید در زمینه مسائل عمومی کشور عرض کنم، این است که امروز اگرچه ما همه مردم را به دقّت و هوشیاری در مقابل توطئه‌های پیچیده دشمن توصیه می‌کنیم، اما کسانی را که با مسؤولیتهای گوناگون سروکار دارند، بیشتر توصیه می‌کنیم؛ چون امروز دشمن با ملاحظه شوکت و اقتدار روزافزون جمهوری اسلامی، آهنگ حملات خود را نسبت به این نظام، پُرشتابتر و تندتر کرده است. از دو سه طریق حمله به نظام جمهوری اسلامی را پیش می‌برند، شاید بتوانند ضربه‌ای بزنند؛ و چون می‌بینند که ضربه‌ها کاری نیست و اثری نمی‌کند، مرتّب در روشهایشان تجدید نظر می‌کنند. اقتدار این نظام که به عواطف و آراء عمومی و ایمان مردم متّکی است، دشمن را سراسیمه کرده؛ اما هنوز از میدان خارج نشده است. دشمن هنوز توطئه می‌کند و تا مدتها توطئه خواهد کرد. ما باید بیدار باشیم و همچنان که دشمن روشهای دشمنی خود را تغییر می‌دهد، هوشیاریهای خودمان را زیاد کنیم؛ هم همه آحاد این مردم عزیز - خوشبختانه مردم ما، جوانهای ما، قشرهای مختلف ما، همه آگاه و هوشیار و حسّاسند؛ که این حسّاسیتِ عمومی در کشور ما، امر بسیار مهمی است و خیلی چیزهای ریز به چشم مردم می‌آید - و هم مسؤولان.

بنده در ابتدای سال ۷۹ از مردم و مسؤولان خواهش کردم که تلاششان را در دو جهتِ وحدت عمومی و امنیت ملی قرار دهند؛ البته تلاشهایی هم شد و من از همه کسانی که در طول سال در این زمینه تلاش کردند، صمیمانه و قلباً سپاسگزاری می‌کنم. بخصوص در زمینه امنیت کارهای خوبی انجام گرفته، در زمینه وحدت هم کارهایی شده است؛ اما من می‌خواهم همان حرف اوّلِ سال را در آخر سال هم تکرار کنم؛ با این توضیح که دشمن وقتی می‌تواند به هدفهای خودش برسد که بتواند در بدنه حاکمیت نظام و در مسؤولان بخشهای مختلف، اختلاف و شکاف ایجاد کند. دشمن دنبال این قضیه است.

چگونه می‌شود شکاف ایجاد کرد؟ می‌توان دو راه را در پیش گرفت: اینها از یک راهِ آن تقریباً مأیوس شده‌اند؛ البته نمی‌گویم کامل، اما از آن راه نتوانسته‌اند عمل کنند. راهی که آنها نتوانستند در آن خیلی مانور کنند و تحرّک نشان دهند، راه نفوذ در ارکان حاکمیت بود. اینها نمی‌توانند در مراکز بالای حاکمیت نفوذ کنند و هنوز هم نتوانسته‌اند. راه دیگری که همیشه از اوّل انقلاب آن را طی کرده‌اند و بنده از دوران ریاست جمهوری و بعد از آن، در این زمینه بسیار خاطره‌ها و نمونه‌ها در ذهن دارم، این است که جمعی یا شخصی از حاکمیت را مورد توجّه خود قرار دهند؛ از او تمجید و حمایت کنند و خود را طرفدار او نشان دهند؛ شاید بتوانند از این طریق، هم دیگران را به او بدبین کنند، هم او را به خودشان خوش‌بین نمایند؛ یعنی در حاکمیت شکاف به وجود آورند. این جزو برنامه‌های همیشگی تبلیغات دشمنان بوده است؛ هم قبلاً بوده، هم امروز وجود دارد؛ بارها هم این را تجربه کرده‌اند و در موارد متعدّدی هم شکست خورده‌اند. لازم است به عنوان شکرانه این نعمتِ خدای متعال، من این نکته را به شما عرض کنم: خدای متعال یکی از بزرگترین نعمتهایی که به ما داده، همین است که بسیاری از مسؤولان ما با مسائل، هوشیارانه و خردمندانه برخورد کردند و فهمیدند زبان چرب دشمن، یک دام دشمنانه است. نسبت به رئیس‌جمهور محترم فعلی و رئیس‌جمهور محترم قبلی، همین نقشه را عمل کردند و ناکام شدند. قبل از انتخاب رئیس جمهور محترم فعلی ما و بعد از انتخاب ایشان، تبلیغات جهانی را پُر کردند از این‌که دستگاههای مختلف غربی از ایشان حمایت می‌کنند. البته ایشان از همان اوّلین مصاحبه‌ای که بعد از شروع مسؤولیت انجام دادند، دشمن را مأیوس

کردند. تا امروز هم الحمدلله همین‌طور بوده است. لیکن دشمن در مواردی موفّق شد و در مواردی توانست از این ترفند استفاده کند. به مجرّد این‌که بر سر مسأله‌ای در داخل کشور اختلاف نظری به وجود می‌آید، بنا می‌کنند یک طرف را کوبیدن، به نفع یک طرف دیگر؛ یک طرف را تعظیم و تجلیل و تکریم کردن، علیه یک طرف دیگر! ما باید هوشیار باشیم، حواسمان جمع باشد و بفهمیم که دشمن در چه فکر و چه خیالی است. خیلیها این ترفند را می‌فهمند، بعضیها هم نمی‌فهمند و فریب می‌خورند. امام رضوان‌الله‌علیه در این‌گونه موارد یک قاعده کلّی ابراز می‌کردند. بنده در طول این بیست‌ودو سال تجربه‌ای که از آغاز جمهوری اسلامی تا امروز داشته‌ام، همه‌جا دیده‌ام که این روش و منطقی که امام به کار می‌زدند، درست بوده است. امام می‌گفتند که هر وقت دشمنان از شما تعریف کردند، بدانید طمعی در شما دارند؛ لذا مراجعه کنید و زمینه آن طمع را از بین ببرید. هرچه که آنها مردم را، جماعت را، جوانان و قشرهای مختلف را به آن دعوت کردند، بدانید که آن به ضرر شماست. ما هرجا تاکنون تجربه کرده‌ایم، همین‌طور بوده است؛ بنابراین بسیار باید مراقب بود.

دشمن روشهای تبلیغاتی بسیار فعّالی دارد. امروز تقریباً همه رسانه‌های تبلیغاتی مهمّ دنیا در انحصار دستگاههای زرسالارِ قدرتمندی است که بر بسیاری از حکومتها تسلّط دارند. بسیاری از آنها صهیونیست و یا از همپیمانهای صهیونیستهایند. اینها بی‌حساب و بی‌هدف تبلیغ نمی‌کنند، کسی را مورد تهاجم قرار نمی‌دهند یا کسی را بالا نمی‌کشند. یا طمع دارند، یا هدفی دارند؛ بنابراین باید مراقب بود.

راه علاجش نیز همین چیزی است که عرض کردم - همچنان که از رئیس‌جمهور محترممان و همچنین رئیس‌جمهور محترم قبلی نقل کردم - یعنی انسان طوری حرف بزند و موضعگیری و مشی کند که آن کسی که با تعریف از او چاله‌ای کنده است، خودش بفهمد که ناکام شده و به نتیجه نرسیده است. گاهی اتّفاق افتاده که رادیوهای بیگانه به مناسبتی از مسؤولان بلندپایه کشور و مدیران سطح بالا - از شخصشان، از مجموعه‌شان، از جناحشان، از حزبشان - تمجید و تعریف و طرفداری کرده‌اند. من به آنها گفته‌ام که شما کاری کنید که با آنها اشتباه نشوید؛ یعنی فاصله خودتان را با آنها صریحاً روشن کنید. اگر این کار انجام گیرد، آنها به هدف خود نمی‌رسند و توطئه‌شان خنثی خواهد شد؛ حال هر چه می‌خواهند تعریف کنند، بکنند. وقتی در خصوص مسأله‌ای بین دو جناح و دو گروه فکری در جامعه ما، اختلاف وجود دارد - البته اختلافهای فکری و سلیقه‌ای یک امر طبیعی است و اشکالی هم ندارد - آنها یک طرف را مورد حمایت قرار می‌دهند و یک طرف دیگر را می‌کوبند. راه خنثی کردن توطئه آنها این است که آن طرفی که مورد حمایت آنها قرار گرفته، صریحاً و علناً از آنها برائت بجوید. اگر این کار را بکنند، دشمن به هدف خود - که ایجاد شکاف است - نمی‌رسد. اگر این کار نشد، دشمن به هدف خود امیدوار می‌شود.

عزیزان من! بدانید که اگر در حاکمیت شکاف افتاد، هیچ کار اساسی‌ای پیش نخواهد رفت؛ هر کاری که جمعی انجام دهند، یک جمع دیگر روی آن علامت سؤال می‌گذارند و مانع از پیشرفت کار می‌شوند، که شما در موارد متعدّدی نمونه‌هایش را ملاحظه کرده‌اید. دستگاهی اقدامِ مثبتِ خوبی را انجام می‌دهد؛ ولی هنوز هیچ چیز معلوم نشده، ناگهان می‌بینید که عدّه‌ای در مقابل آن موضعگیری و علیه آن انتقاد و به آن حمله می‌کنند! این‌طوری، کاری پیش نمی‌رود. وقتی یک شعار و یک حرفِ خوب از دهانی خارج می‌شود، یک عدّه دیگر از آن طرف به او حمله می‌کنند و نمی‌گذارند این شعار به نتیجه برسد. دو دستگی در مراکز اصلی حاکمیت، این اشکالات بزرگ را دارد؛ والّا اختلاف فکری اشکالی ندارد. شکاف و دوئیّت و دشمنی و تخاصمِ به نفع دشمن است که اشکال دارد. من

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی

گاهی از بعضی موضعگیریهایی که بعضی از اشخاص - چه در قوّه مقنّنه و چه در بعضی جاهای دیگر - می‌کنند، گله‌مندم. نباید به گونه‌ای موضعگیری کرد که دشمن آن را به نفع خود و در جهت اهداف و مقاصدش مشاهده کند. باید بگذاریم دستگاههای کشور - چه قوّه مجریّه، چه قوّه قضائیّه، و چه قوّه مقنّنه - با قدرت و جسارتِ لازم و اعتماد به نفس، کارهایشان را انجام دهند.

درگیری در سطوح بالای حکومت، همان چیزی است که دشمن آن را می‌خواهد و آن را به‌جدّ تعقیب می‌کند. همان چیزی که قبلاً عرض کردم: اگر توانستند کسی را نفوذ دهند، این کار را می‌کنند - که خوشبختانه تاکنون در مراکز بالا چنین توفیقی پیدا نکرده‌اند و ان‌شاءالله بعد از این هم توفیق پیدا نخواهند کرد - اما راه دیگری که در دسترس آنهاست، این است که خودشان را به بعضی نزدیک نشان دهند و علیه بعضی و به نفع بعضی دعوا را تشدید کنند. یکی از سیاستهای واضح و روشن ضدّ انقلاب در چند سال اخیر همین نکته بوده است. اگر حرف می‌زنند، با این هدف است؛ اگر موضعگیری می‌کنند، با این هدف است؛ اگر رادیو به راه می‌اندازند، با همین هدف است. در داخل هم دنباله‌های ضدّ انقلاب و عوامل سرویسهای جاسوسی خارجی هستند - این‌طور نیست که نباشند - اینها نیز همان‌طور موضعگیری می‌کنند، همان‌طور حرف می‌زنند و همان هدف را تعقیب می‌کنند. فقط ایجاد شکاف در دستگاههای بالای حکومتی، هدف آنها نیست؛ ایجاد شکاف در حوزه علمیه هم هدف دیگر آنها بود. سعی‌شان این بود که بین مراجع و بزرگان و علمای نامدار در سطح حوزه علمیه، اختلاف ایجاد کنند، که خوشبختانه نتوانستند و امیدواریم در هیچ جا نتوانند.

من در این جمعه آخر سالِ امیرالمؤمنین، به نام و به یاد آن بزرگوار، در درجه اوّل خودم را - که از همه بیشتر به توصیه به تقوا احتیاج دارم - و سپس مسؤولان کشور و آحاد مردم و شما نمازگزاران عزیز را دعوت می‌کنم که به توصیه امیرالمؤمنین، تقوا را رعایت کنیم؛ با همان معنای مراقبتِ هوشیارانه از رفتار و حرکات و اعمال خود؛ برای این که دشمن امیدوار نشود و احساس نکند که می‌تواند در حاکمیت شکاف ایجاد کند و مانع از پیشرفت کارهای صحیح شود. از خدای متعال می‌خواهم که این سال را - که به نام امیرالمؤمنین مزیّن بود - ذخیره این ملت قرار دهد و ان‌شاءالله سال آینده را برای این ملت، سال موفّقیتهای بزرگی قرار دهد. البته در زمینه مسائل سال آینده و مسأله انتخابات - که در اوایل سال آینده است - مطالب متعدّد دیگری با مردم عزیز دارم، که در هنگامِ خود عرض خواهم کرد.

بسم‌الله‌الرّحمن‌الرّحیم

انّا اعطیناک الکوثر. فصلّ لربّک و انحر. انّ شانئک هو الأبتر.[1]

والسّلام علیکم و رحمة‌الله و برکاته

[1] کوثر: ۳ - ۱

مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی